آیا میدانید چرا چنین رژیمی برپاست؟

(جاذبیت قدرت و شیفتگی به آن)

محمد جعفری

تقدیم:

ارزش معنوی این اثر به همه کسانی که از آزادی استقلال و حقوق خویش غفلت نکرده و در راه بازیافت آن به مبارزه برخاسته و به هیچ قدرت خارجی با توسل به تفسیر و توجیه های الوان مختلف مراجعه نکرده و دست به دامن کسانی که خود موجب استقرار و استمرار بلای عظیم دیکتاتوری ولایت مطلقه شده اند، دراز نمی کنند، تقدیم می شود.

آیا میدانید چرا چنین رژیمی برپاست؟

(جاذبیت قدرت و شیفتگی به آن)

محمد جعفری

حق چاپ و نشر محفوظ!
انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است!

ارتباط از طریق پست الکترونیک:
mbarzavand@yahoo.com

آدرس پستی:
Enghelabe Eslami Zeitung
Postfach 11 11 18
D – 60046 Frankfurt – Germany

انتشارات برزاوند

پیش گفتار

باید حق داد به همه جوانانی که بعد از انقلاب چشم به جهان گشوده‌اند که باجدیت و شگفتی و اعتراض از امثال ماها بپرسند که چرا اینگونه شد؟ چگونه شد که طولی نکشیده یکی از مردمی‌ترین و مسالمت آمیزترین انقلابات کلاسیک دنیای جدید، این چنین از مضمون اصلی خویش که ضداستبدادی بود منحرف گشت و در ایران راه برای یکی از بدترین و قهقرایی ترین انواع دیکتاتوری که استبداد و دیکتاتوری دینی است، گشوده شد؟ این پرسش وقتی به تاریخ شکست مشروطیت و جنبش ملی شدن نفت افزوده شود خبر از واقعیتهای تلخی در فرهنگ سیاسی ما دارد. واقعا می‌توان به جد پرسید آیا حوالت تاریخی ما بوده است که دچار یک چنین مصیت بزرگ ملی شده ایم؟ و یا نظیر بعضی ها و بویژه بخشی از سلطنت طلبانی که در آن رژیم بر مسند قدرت بوده اند، به دنبال تئوری توطئه باید بود؟

از این رهگذر بود که فکرم به مسئله قدرت و سازوکارهای تحصیل، حفظ و تداوم آن در ساختار نظام حاکم بر ایران معطوف شد. از دید من، برای رهائی از استبداد دینی در جامعه ایرانی باید درد یا دردهای اصلی را به روشنی شناخت تا بعد برایش راه علاجی بتوان جستجو کرد. کتاب پیشاروی بر آنست تا در حد امکان زوایای مختلف فرهنگ سیاسی حاکم بر ایران را با تمرکز بر روی بازیگران اصلی آن مطالعه کند. به این امید که راهی به رهایی پیدا شود.

اگر در همین جا بخواهم شمه ای از دیدگاه اصلی کتاب را ارائه کنم باید چند نکته را یادآور شوم؛

۱- بررسی فرهنگ عامه و نیز سخنان و آثار و افعال سیاستمداران آزادیخواه ایرانی نشان می‌دهد که از مهمترین علتهای بقای نظام فعلی این می تواند باشد

که مردم و بویژه سیاسیون و روشنفکران ما هنوز که هنوز است از ساز و کار این مارِ خوش خط و خال "سنت قدرتمند دینی" و پویشهای آن غافل بوده و یا آن را کمتر شناخته اند. بدین جهت هنوز مشاهده می شود بخش زیادی از مردم فکر می کنند که اگر قدرت دست این و یا آن شخص ظالم نباشد و به دست بهمان و یا فلان شخص یا گروه متدین و با تقوا باشد، کشور اتوماتیک در پی استقرار آزادی، عدالت و حقوقمداری خواهد رفت. ولی با کمال تاسف باید گفت قدرت سیاسی، قوانین مشخص خاص خودش را دارد و دیندار و بی دین را به یک جا می رساند.

۲- و باز هنوز که هنوز است دیده می‌شود بسیاری از ما ایرانیان غافلیم که وقتی دیکتاتوری را به سقوط کشاندیم، خود باید عاملان اصلی و حافظان روزانه اصل آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و رعایت حقوق آحاد مردم باشیم، و نه اینکه اینها را از یک شخص ولو امام زمان هم که باشد بخواهیم.

۳- پدیده ای که در میان ایرانیان به وفور دیده می شود این است که اصلاً و یا کمتر با فکر رهبری جمعی حقوقمدار سازگاری دارند، و هر بار هم که جمعی را به وجود آورده‌اند بعد از اندک مدتی به جای به کارگیری منسجم و برنامه‌ریزی شده همه نیروها در تحقق دموکراسی، خود به اختلاف گرائیده و متلاشی شده و به صورت سازمانی بی‌خاصیت و بی‌عمل که چند نفر انگشت شمار اسم آن را یدک می کشند تبدیل شده اند.

۴- غالب سیاسیون اهل فکر و روشنفکران در جامعه ایرانی به دلایل مختلفی «نخبه‌گرا» شده‌اند. به گونه ای که آنها ازتوده مردم و راه وروش و فرهنگ و دین آنها بریده و با آنها احساس بیگانگی دارند. برخی از این نخبه‌گرایان نه تنها کوشش نمی‌کنند نفوذ و رابطه مستمری با مردم به دست آورند بلکه هر جا که کم آورده اند، شکست خود را متوجه دین کرده و دین مردم را مورد طعن و تمسخر قرار داده‌اند ودر نتیجه بیشتر از پیش از مردم بریده اند. طبیعی است فضای دینی را به دست عده ای معمم می سپرند که نظیر هر تاجری که کالای خود را به مردم می فروشد آنها هم تنها کالای خود را که فقه است را به مردم می فروشند. اما نه تنها خود فقیهان دین فروشی می کنند، بلکه هر قدرتمداری که در ایران به قدرت رسیده است متناسب با شرایط و زمینه های موجود در جامعه، یک روز بنام مشروطه، روز دیگر بنام تمدن بزرگ، یا سوسیالیزم، یا خودِ آزادی و پیشرفت و روز دگر بنام این یا آن مکتب فکری ... توانسته است خود را بر مردم حاکم گرداند.

۵- شاید برای نسلی که انقلاب را حضوری درک نکرده و حال و هوای آن روزهای ملت ایران را خود به چشم ندیده است، باور به ضرورت ادامه تجربه انقلاب نه تنها بی معنا بلکه خوف‌آور نشان دهد. ولی وقتی به ریشه‌های سخت شده و متعدد استبداد موجود در فضای ذهنی و عینی جامعه ایرانیان نظر می افکنیم، راه رهائی از یک چنین دستگاه جباری نظیر ولایت مطلقهٔ فقیه، اقدامات ساختاری و انقلابی است. از دید این کتاب و بر اساس شواهد سی و سه ساله اخیر، در ساختار فعلی قدرت هیچ روش اصلاحی نمی تواند حاکمیت را به مردم باز گرداند. هر کسی چه آگاه و چه ناآگاه بخواهد با این مبنای فکری در درون رژیم اصلاحاتی صورت بدهد آب در هاون کوبیدن و مشت بر سندان زدن است؛ هرکس تجربه شده را بخواهد تجربه کند ، نصیبش پشیمانی است.

در ایجاد ترس از دگرگونی بنیادی در ایران سه دسته در یک مسیر نقش دارند؛ دسته ای از خود رژیم و قلم به مزدان آن، دسته ای دیگر که ظاهراً خارج رژیم هستند، اما با این و یا آن مافیای قدرت در بده و بستان هستند، و دسته سوم ناآگاهان منفعل که بر اثر غلبه ترس بر آنان، دائم در صدد ترساندن مردم از قیام به انقلاب هستند با این ترس افکنی که اگر مردم دست به انقلاب بزنند با کشتار و تجزیه کشور روبرو خواهند بود. اما اینان از این نکته واقعی غافلند که مردم عامل نگهدارنده تمامیت ارضی کشور هستند و نه دیکتاتوران، و بر عکس، تجربه تاریخی در همه جا نشان داده است مستبدان و دیکتاتوران که حمایت مردم خود را از دست داده و از مردم بریده اند، بهترین عامل تجزیه کشور بوده‌اند. حتی می توان گفت اصلا هیچ نیازی نیست که مردم بگویند ما می خواهیم انقلاب کنیم، بلکه همین که خواهان حقوق و آزادی خویش باشند، و به هیچ چیزی کمتر از حقوق و آزادی خویش دل بسنده نکنند، کافی است. مهم این است که این خواست در کشور به یک خواست عمومی و همگانی تبدیل شود و اینقدر برایش فداکاری کرد و ادامه داد و حکومت را با توسل به انواع و اقسام راه های مسالمت آمیز در فشار گذاشت تا سرانجام به خواست عمومی برای دمکراسی پاسخ مثبت بدهد. در این فراگرد اگر حکوت به خواست عمومی پاسخ مثبت ندهد در عمل متلاشی خواهد شد، یعنی در حقیقت انقلاب رخ می‌دهد.

از آنجا که مطالعه در شرح زندگی مستبدان داخلی و خارجی نظیر رضا شاه و پسرش، استالین، هیتلر، مائو و آقای خمینی واجد نکاتی تجربی برای دوران گذار به دمکراسی است، بنابر دسترسی مستقیم به برخی منابع و شهود عینی بر

خود فرض دانستم که برای نسل حاضر و نسلهای دیگر که انقلاب را حضوری درک نکرده، - در حد امکان چگونگی بازیگران و جابجائی صحنه قدرت را در ایران پس از انقلاب با کمک اسناد و مدارک و تجربه عینی خودم، توضیح دهم. در همین پیوند، سلسله مقاله‌هائی که به مقاله های دوازده گانه مشهور شد، تحت عنوان کلی «**آیا می‌دانید چرا چنین رژیمی تاکنون برپاست؟**» به نگارش در آمد و از تاریخ ۱۷ مرداد ۱۳۹۱ تا ۹ آبان ۱۳۹۱ در سایت گویانیوز هر هفته به ترتیب و سپس در سایتهای دیگر منتشر شد و مورد استقبال برخی ازایرانیان علاقه مند قرار گرفت. پیشنهاد بعضی از دوستان و علاقه‌مندان مرا بر آن داشت که آنها را برای کتاب حاضر تدوین و آماده کنم. اینک با تصحیح و حک و اصلاح مجدد و افزودن بعضی از نکات مهم و ضروری دیگر، مجموعه آن مقالات با اضافات و ویرایش تازه در اختیارعلاقه‌مندان قرار دارد. نظر به اینکه قانون اساسی فعلی سامانه و یا دستوالعملی بر چگونگی اجرای منویات ولایت مطلقهٔ فقیه است و نه آزادی و حقوق مردم، مقاله «سراب ظرفیتهای اجراء نشده قاندن اساسی» جهت اطلاع از کم و کیف این قانون، در پایان کتاب به آن ملحق شده است. امیدوارم خوانندگان مرا از غفلتها و کاستی های کتاب بی اطلاع نگذارند. و توفیق همه از اوست.

محمد جعفری، لندن ۱۵ دی ۱۳۹۱

فهرست

۱- جاذبیت قدرت و شیفتگی به آن ٤
بیضه اسلام ٥
خصیصه قدرتمداری ٧
۲- بنی صدر، مانع اصلی انحلال و یا تضعیف ارتش ۲۸
کارشکنی در امر صلح ۳٦
تصفیه فیزیکی و یا غیر فیزیکی سران ارتش ٤٤
۳- سعید حجاریان، بانی و پایه گذار قانونی کردن شکنجه در سازمان اطلاعات و امنیت "دموکراتیک!!" ٥۱
الف: در مصاحبه با باقی: ٥۲
ب- بخشی از اعمال سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ٦۷
۴- خاطرات مرحوم منتظری در مورد جنگ، سپاه، ارتش و نقش هاشمی رفسنجانی ۷۸
خط بازی و تصفیه در سپاه ۸۷
سپاه و خود محوری ۸۸
عوارض تأسیس قوای سه گانه سپاه ۸۹
سپاه و یدک کشیدن ارتش ۹۱
فعال مایشاء کردن سپاه ۹٥
۱- قبول آتش بس در حالت استیصال و درماندگی ۱۱۰
۲- سیری در پذیرش آتش بس و قطعنامه ۱۱۹
۱- بخشی از نکاتی که منجر به پذیرش قطعنامه شد و ۱۲۱
۲- نکاتی در مورد قطعنامه و گفته های آقای هاشمی رفسنجانی ۱۲۹
۵- صیاد شیرازی از صعود تا سقوط و کشته شدن ۱۳٤
سلیمی و کتیبه و احمد کاشانی ۱٤۲
صیاد شیرازی و نیروی شهادت طلب ۱٤۷
ولو با شکست باید ارتش زیر نظر سپاه باشد ۱٥٤
مضمحل کردن و تصاحب امکانات و اسلحه های ارتش ۱٥٥
ارتش و تهدید به دادگاه نظامی صحرائی ۱٥۷
ارتش در منگنه سپاه و تلاش بیهوده صیاد شیرازی ۱٥۸
آمادگی برای حذف صیاد شیرازی ۱٦۰
فرا رسیدن زمان حذف صیاد شیرازی ۱٦۲
ارتش سازمانی تحت فرماندهی سپاه ۱٦٥
ترور فیزیکی صیاد شیرازی ۱۷۳
۶- وارد شدن ولایت فقیه در قانون اساسی، و بنیاد ولایتعهدی ۱۷۷

رهبری منتظری ونقش خامنه ای..... ۱۸۸
۷- عزل منتظری ازرهبری بعد از خمینی و..... ۱۹۵
۸- دیکتاتوری و نیاز به داشتنِ فقیهی که بر او ولایت داشته باشند. ۲۱٤
گزارش آقای هاشمی رفسنجانی..... ۲۳۳
گزارش خودِ مرحوم منتظری در مورد شریعتمداری : ۲۳۷
۹- قدرت مدارها تا مرگ زندانی ذهن بیمار خود هستند..... ۲۵۷
ذهن بت ساز احمد آقا ۲٦۰
خط سوم و احمد آقا ۲٦٦
احمد آقا و قدرت و رهبری ۲۷۰
سکته کرن آقای خمینی در سال ۶۵ و بیمارستان اختصاصی..... ۲۷۱
فتوا گرفتن برای تغییر قانون اساسی..... ۲۷۱
۱- نفوذ مجاهدین و لیبرالها و نهضت آزادی..... ۲۷٤
۱۰- آیا می دانستید، حکم تبعید ۲۵ نفر از علمای قم و آقای خمینی با امضای محمود هاشمی رفسنجانی بوده است؟..... ۲۸۳
۱- قضاوت با من نیست ۲۸۳
۲- جاسوسی در لباس دوستی و خدمت..... ۲۸٤
۳- افشای اسرار جمهوری اسلامی بویژه جریان مک فارلین..... ۲۸۷
۱- خلاصه: ۲۸۸
۲- چند نمونه گزارشها به ترتیب تاریخ ۲۸۹
چند توضیح: ۲۹٤
مختصری در مورد گزارش تاور: ۲۹۵
داستانی از مک فارلین ایرانی..... ۲۹۹
چند اطلاع در مورد همکاری با ساواک و ساوکی بودن..... ۳۰۱
۱۱- ترور مهندس بحرینیان با حکم امید نجف آبادی و اطلاع آیت الله طاهری و سالک فرمانده سپاه اصفهان ۳۰۷
پستهای بعد از انقلاب سید مهدی..... ۳۱۰
نهضتهای آزادی بخش به ترتیب تاریخ ۳۱۱
هدف سید مهدی از افشای سفر مک فارلین به تهران..... ۳۱۸
هدف باند هاشمی رفسنجانی دستگیری سید مهدی و... ..... ۳۲۱
منتظری و جریان مک فارلین و علت لو رفتن آن..... ۳۲٦
اتهام قتلهای سید مهدی..... ۳۳۷
آقای خمینی و قتل و کشتار..... ۳۳۷
۱- قتل شمس آبادی قبل از انقلاب..... ۳۳۹
۱- اعدام امید نجف آبادی..... ۳٤۰
۲ - قتل مهندس امیر عباس بحرینیان ۳٤۲

۱۲- خامنه ای و جلوس بر تخت سلطنت شاهنشاهی ولی فقیه..... ۳۵۰
اتهامهای سید مهدی سرپرست «نهضتهای آزادی بخش»..... ۳۵۶
تیر خلاص خمینی به منتظری و فاز آخر..... ۳۶۱
تدارک برای جلوگیری از بحران احتمالی بعد از عزل منتظری..... ۳۶۵
انتخاب خامنه ای به رهبری به عنوان محلل..... ۳۶۹
جریان بعد از رهبر شدن خامنه ای..... ۳۸۲
۱- سد کردن حرکت مخالفین، خنثی و مهار کردن منتظری و جا انداختن خامنه ای..... ۳۸۳
مهار یا خنثی کردن منتظری..... ۳۸۵
۲- چگونگی دست به سر کردن احمد آقا..... ۳۹۳
۳- آقای هاشمی رفسنجانی و راهنما به چپ زدن و به راست چرخیدن..... ۴۰۱
استعفای عبد المجید شرع پسند از نمایندگی مجلس شورای اسلامی..... ۴۰۲
فوت آقای خمینی و تکرار تاریخ..... ۴۰۸
در جستجوی عوامل اصلی ماندگاری رژیم و سرود ائتلاف و یا اتحاد..... ۴۲۰
نگاهی به سرود اتحاد و یا ائتلاف با همه به سبک شاهنشاهی..... ۴۲۷
الف- کوتای ۲۸ مرداد..... ۴۲۸
ب- حیف ومیل و هدر دادن ثروت ملت ایران..... ۴۲۹
ج- اخلاق خانوادگی و جنسی به سبک شاهنشاهی..... ۴۳۰
کوتاه سخن..... ۴۳۳
سراب ظرفیتهای اجرا نشده قانون اساسی و یا مروری بر قانون اساسی ولایت فقیه **..... ۴۳۸
قانون اساسی دوم جمهوری اسلامی..... ۴۴۳
۱- اسکلت اصلی و یا پایه ها..... ۴۴۴
۲- وسایل نگهدارنده اسکلت از تعرضات احتمالی در قوه مقننه..... ۴۴۶
ساخت شورای نگهبان..... ۴۴۶
۳- زینت آرائی جهت عیان نشدن فوری چهرهٔ دیکتاتوری..... ۴۴۹
حال راه حل چیست؟..... ۴۵۳

بنام خدا

آیا میدانید چرا چنین رژیمی برپاست؟

(جاذبیت قدرت و شیفتگی به آن)

۱ - جاذبیت قدرت و شیفتگی به آن

«عقیده بعضی این است که واقعیات را نباید گفت، ولی من عقیده ام این است که همیشه واقعیات را باید گفت ولو به ضررخود انسان باشد، یاد مزاحی از مرحوم آیت الله حاج سید علی نجف آبادی افتادم، ایشان راجع به متلک می گفت، " اگر متلک به ذهن انسان آمد باید بگوید ولو به ضرر خودش باشد. اگر نگوید به عالم متلک خیانت کرده است. آیت الله منتظری»

مدتها است این مسئله فکر مرا به خود مشغول کرده است، نسلی که مثل نسل ما دوران انقلاب را خود ادراک نکرده و در کوران حوادث و جریانهای آن دوران نبوده، چگونه می تواند از تجربه گذشته درس بیاموزد. آیا حق او نیست که بداند بر کشورش چه آمده و به دست چه کسانی بدین جا رسیده است؟ این مشغله فکری مرا بر آن داشت که به سهم خود، سلسه مقاله هائی که هر کدام مستقل از دیگری است اما پیوسته به هم وهمگی یک هدف را تعقیب می کند و آن اینکه این استبداد فراگیر به دست چه کسانی ساخته و پرداخته شده و سپس چگونه از

این دست به آن دست گشته و جابجائی قدرت صورت گرفته است، و برای برون رفت از چنین وضعیتی و رسیدن به آزادی و دموکراسی به کدام نیروها باید تکیه کرد و یا به چه کس و یا کسانی می شود امید بست، و باهم متحد و جمع شد، به نگارش در آید، و باز بدان امید که به روشن کردن بعضی از مسائل کمک کند و یا حد اقل بعضی ها را به باز اندیشی بدانچه فکر می کرده اند وادارد و یا تلنگلی برای ذهن بخشی دیگر باشد که این رویداد ها هم در کشور ما بوقوع پیوسته است. برای رهائی از استبداد دینی باید درد و نوع حکومت را شناخت تا بعد برایش دوائی پیدا کرد. داستان حکومت ما و حکومتگران، داستان و حکایت معروف بیضه اسلام است که حکایتگر آخوندیسم نه تنها در دوران ما بلکه در همه دورانهاست.

بیضه اسلام

حکایت است که در روزگاران پیشین، به دو بلد مجاور، دو سلطان سلطنت همي‌کردند . یکی شاه شیخ ابوالعلی خامه‌نگار؛ پیری به غایت فرتوت و دغل‌کار و دگر، ملك اَهَري، شاهی دلیر و دَهری(۱). در اقلیم اولي شیخکاني چند به گربُزي (۲) سالیان دراز صدارت کردندي و در آخري دوام حُکام بر قوام استقرار نمی یافت. ولایت شیخ را فقر به غایت فزون گشته و ولایت این را ثروت به عافیت. مردمان شاه شیخ ابوالعلی، طوق بندگی بر گردن آویخته جز سخن او روا نمی‌داشتند و مردمان مَلِك هرچه از سخن وی در نظرشان بد آمدی روی برتافته و تواند بود که چونان پیشینگان، وي را بسبب امری حقیر ، تخت واژگون سازند. بدین سبب مَلِك بر سلطنت خامه نگار رشک بسیار می برد و بر بخت خود لعنت بسیار می‌فرستاد. روزی دل پر غصه اش به نزد شیخ بگسترد که :«این چه سِّری باشد که رعایا این چنین سَر خویش به دستان تو سپرده‌اند. حال آنکه تو ایشان را در کیش و عیش به بند کشیده‌ای و من مردمانم را در شریعت و طریقت رها نهاده‌ام. بگو و آگاهم کن یا شیخ که توان از من زائل شده.»

شاه شیخ ابوالعلی دیده پرفریبش بدو دوخت و بفرمود :«هان ای پسر! چو خواهی راز خود بر تو آشکار کنم باید بدان کردار که فرمایم عمل نمایی و هیچ مپرسی».
ملك گفت : «آنچه گویی همان کنم؛ بی کم و بیش»
شیخ گفت :«عریان شو»
ملك شرمگین از آشکاری عورتش عریان شد.شیخ دست او بگرفت و بگفت: «چگونه‌ای ای جوان ؟»
گفت :« همان که بودم!»
شیخ گفت: «دست خود برهان» ملك برجهید و خود رهانید.
شیخ پای او بگرفت و گفت : «حال چگونه ای؟»گفت :« همان که بودم یا شیخ!» شیخ گفت : «پای خود از چنگال من برهان»
ملك دگربار جستی زد و از پنجه وی برست.شیخ چون چابکی جوان دید گُند (=بیضه) وی بگرفت و گفت : «اکنون ترا چه حالت پدید آمد؟ اي ملك برنا!»
ملك گفت : «آه ای شیخ! لذتی بر من مستولی گشت.»شیخ گفت: «کنون خویشتن برهان!»
چون ملك خواست چنان کند دردی عظیم بر وي عارض گشت و فغان برآورد : «یا شیخ نتوانم! تالمي وجیع (=دردي شدید)در خایه من پیچیده است.»
آنگاه شیخ چنین سخن راند: «راز پایندگی سلطنت ما شیخان نیز همین باشد. مذهب مردمیان بسان خایه ایشان است که چون دعوی بدست گرفتنش کنیم خوششان آید و به صدق به ما سپارند بی خبر آنکه دگر توان جستن از پنجه ما ایشان را نباشد. دینِ آویزان از سفها را نخست بیضه الوان(٣) نامیم و چو بدست آید بیضه مُلك(=پایه حکومت). پس جمعی خایه بدار(=چاپلوس) را به خایه‌کِشی(=اخته کردن) رعایا واداریم تا بیضه مُلك ما به صر صر قهر بر باد نرود. آری! سلاطین گبری چون تو ید و ساق مردم بدست گیرید و ما، بیضه ایشان را!»

خصیصه قدرتمداری

بعد از این مقدمه کوتاه، از جاذبیت قدرت و خصیصه قدرتمداری شروع می کنم:

مهمترین خصیصه قدرت و قدرتمداری این است که هر قدرت پرست و قدرت دوستی تا خود قدرت را در دست دارد، با این فکر که تا ابد قدرت از دستش بدر نخواهد رفت، زندگی می کند و فکر هم نمی کند که روزی ممکن است قدرت از دستش بدر رود و فرش قدرت را کم کم از زیر پایش بکشند. جاذبه قدرت چنان او را سرمست و سرخوش می کند که حتی ذهن قدرتمدارش مانع فهم و درک درست و به موقع جابجائی و تغییری که در شرف وقوع است می شود. به همین علت وقتی این و یا آن مؤلفه قدرت را از دست می دهد، با خود زمزمه می کند که نه! من چنین و چنانم و با این و آن امکانی که در دست دارم، به موقعِ خود هر کسی که متعرض قدرتم بشود، در چرخه امکاناتی که در دست دارم خرد و خود بخود ساقط خواهد شد و یا در نهایت به مانند آلت در دستم قرار خواهد گرفت. قدرتمدار غافل از این امر است که قدرت، ساز و کار و قوانین ویژه خود را دارد و هر روز در دست این و آن می چرخد و به این و یا آن فرد وابسته نیست و قدرت است که راه و روش خود را به این و یا آن فرد و یا شخصیت دیکته می کند. قدرتمدار فکر می کند که قدرت فقط محض کاکل او وجود پیدا کرده است و تنها قدرت درخور شأنِ وجود شخیص او است. وهیچ کس دیگر را یارای در دست داشتن آن نیست. غافل از اینکه قدرت چنان جاذبه ای دارد که در هر لحظه ای اشخاص دیگر برای تصرف این مار خوش و خط و خال، کمین کرده و مترصد فرصت هستند تا آن را به تصاحب خود در آورند. به همین دلایل فوق قدرتمدار تا از امکاناتی برخوردار است، نمی تواند درک درستی از آزادی و حق و حقوق مردم داشته باشد و اگر هم هر از گاهی دم از آزادی و یا حق و عدالت می زند، منظور خود اوست. چون خود را مطلق می پندارد، دست به هرعملی که می زند آن را عین آزدی و حق می شمارد و در نظر او از آزادی و عدالت و حق، حقِ مطلقِ خودش که باید همه تابعش باشند، می باشد. زیرا شخص قدرتمدار همیشه خودش را محور قرار می دهد و همه چیز را با محور خود می سنجد. شما به هر قدرتمداری زمانی که قدرت را در دست دارد نگاه کنید، همین خصیصه را در او به روشنی می بینید. تجربه تاریخی می گوید استثنا هم ندارد. همین قدرتمدار وقتی از اریکه قدرت سقوط می کند، یکشبه

آزادیخواه، عدالت پیشه و... می شود. بی جهت نیست که در ادبیات ما به درستی آمده است:

حاکمان در زمان معزولی همه شبلی و بایزید شوند

اگر بخواهیم نمونه ملموسی از آنچه در فوق آمد ارائه دهیم، از استثنا که بگذریم، سران اصلاح طلب در داخل و خارج بهترین نمونه اند. اصلاح طلبان که حد اقل ۲۴ سال از ۳۲ سال حکومت ولایت فقیه در رأس قدرت بوده و یا حد اقل بخش عظیمی از آن را دردست داشته اند، اگر نخواهیم از حق بگذریم، این استبداد فراگیر که اکنون دامن خودشان را هم فراگرفته، بدست اصلاح طلبان مستقر گردیده و استمرار پیدا کرده است. در فساد، جنایت، غارت بیت المال و کشت و کشتار به منظور استقرار استبداد دست اصلاح طلبان امروزی، همه جا بیش از اصول گرایان دیده می شود. اشتباه نشود وقتی گفته می شود اصلاح طلبان منظور سران ورهبران اصلاح طلب است و نه مردمی که فکر می کرده اند اینان کسانی هستند که می شود بهشان امیدوار بود، و اینها آنان را به آزادی و حقوقشان می رسانند.

باز اگر بخواهیم صد درصد با خوش بینی هم به مسئله سران اصلاح طلب و اعوان و انصارشان نگاه کنیم، باز قدرت دوستی و قدرتمداری را از گفتار و کردارشان به خوبی آشکار می بینیم. بعد از اولین دوره ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد و بویژه، از سال ۸۸ به دینسو که بر اثر تقلب بزرگ از صحنه قدرت به کناری رانده شده اند، جوّ غالب گفتمانشان: ما انقلابیون واقعی هستیم، ما انقلاب را حمایت و به ثمر رسانده ایم، ما روزنامه ها و نشریات را آزاد کردیم، ما... از ادعاهای دائمی آنان است و همینطور باز گشت به دوران طلائی امام خمینی، اجرای بی تنازل قانون اساسی، تقسیم قدرت، باز گشت اصلاح طلبان به قدرت، راه حل مشکل، و... از این قبیل است. برای اطلاع از کم و کیف قانون اساسی مقاله «سراب ظرفیتهای اجرا نشده قانون اساسی ویا مروری بر قانون اساسی ولایت فقیه» به پایان کتاب افزوده می شود.

کمتر اصلاح طلبی را مشاهده می کنید که در مصاحبه ها، مقالات، سخنرانی و... از آزادی و حقوق ذاتی همهٔ انسانها، از داشتن حق اختیار تعیین سرنوشت همه در چهارچوب مرز سیاسی جغرافیائی ایران، از داشتن حق تعیین چگونگی نوع حکومت و اداره زندگی خود، از داشتن حق آزادی و استقلال همه برای رشد و تعالی، از حق برابری توزیع امکانات مادی و معنوی کشور برای همه

احاد مردم کشور، از داشتن حق ....، سخن به میان آورده باشند. و یا مردم را در داشتن حقوق و آزادی واقعی خویش آگاه کرده باشند. بدین جهت است که قدرتمدار با وجودی که پس از معزولی و یا کوتاه بودن دستش از مؤلفه های قدرت، آزادیخواه، عدالت طلب، حقوقمدار و یا...خود را نشان می دهد و معرفی می کند، اما اگر به دقت به اعمال و رفتار و گفتمانش نظر شود، کاملاً آشکار است که قدرت را اصل می داند و نه آزادی و حقوق ذاتی تمامی انسان را. و بر اساس گفتمان قدرت، آزادی و عدالت و حقوق مردم را تبیین می کند. هر رژیم دیکتاتوری و هر قدرتمداری، نه تنها ناقدین و صالحین خارج از خود را تحمل نمی کند، بلکه خودی هائی هم که وارد نقد جدی خط قرمزها شوند، را تحمل نمی کند. و به همین علت اکثریت اصلاح طلبان به جز اقلّی سعی می کنند که به نحوی عمل کنند که به خط قرمزها نزدیک نشوند و کسانی را هم که به نقد محور قدرت - که اس و اساس سیئآت از همان محور قدرت است - می پردازند، مورد انواع و اقسام صفتهای مختلف برانداز، آشوبگر، تجزیه کننده کشور، جنگ افروز، تند رو، فرا قانون و... قرار می دهند. چه به حق مرحوم منتظری اصلاح طلبی و عمل اصلاح طلبان را تعریف و مشخص کرده که مرا از گفتن نکات بیشتر بی نیاز می کند. وی در رابطه با این سئوال که: «یکی از انتقاداتی که گاهی مطرح می شود این است که حضرتعالی در جریان حرکت هشت سالهٔ اصلاحات، مواضعی پرشتاب تر و تند تر اتخاذ می کردید و همین امر بهانه به دست مخالفان می داد و موجب می گشت آنان با انسجام بخشیدن به خود با حرکت اصلاحات به طور جدی تر مقابله کنند. جریان سخنرانی سیزدهٔ رجب حضرتعالی نمونهٔ بارز این انتقاد است.» ایشان چنین جواب می دهند:

« در توضیح این مطلب نکاتی را یادآور می شوم:

۱- بارها گفته ام که اینجانب خود را مصون از خطا و اشتباه نمی دانم، ولی انتقاد فوق معمولاً از سوی کسانی است که می خواهند به نحوی در یک نهاد حکومتی سمتی داشته و هر از گاهی یک انتقاد و اعتراضی به غیر از محدودهٔ خط قرمزها داشته باشند. غافل از اینکه منشأ اکثر مفاسدی که به خاطر رفع آنها اصلاحات مطرح شد همان خط قرمزهاست، وگرنه انتقاد از غیر آنها تأثیر چندانی به همراه ندارد و در این حالت رفتن به سمت خط قرمزها مستلزم یک تضاد است، زیرا در ساختاری که ولایت مطلقهٔ فقیه را در بازنگری قانون اساسی به اصطلاح قانونی کرده اند طبیعی است که نمی توان با ماندن در داخل

آن ساختار و چهارچوب – حتی در سمت بالای اجرائی همچون ریاست جمهوری- به خط قرمزها نزدیک شد. ماندن در چنین ساختاری بدون قبول مشروعیت ولایت مطلقه میسور نیست و با قبول مشروعیت آن، امکان جواز انتقاد و نزدیک شدن به حریم ولایت مطلقه وجود ندارد.

۲- معنای اصلاحات این نیست که جهت انتقادها به سمت انحرافی و غیر اصولی سوق داده شود. هر حاکمیت استبدادی چنین انتقادهائی را می پذیرد و چه بسا برای تظاهر به آزادی و دموکراسی تشویق هم می کند. معنای اصلاحات در بخش سیاسی این است که نقطه های اصلی مفاسد سیاسی و انحرافها که منجر به سلب آزادی ها و تضییع حقوق مهم می شود، با منطق و بدون تعدی از اصول اخلاقی، مورد نقد قرار بگیرد و مردم در جریان آن واقع شوند و به شکل معقول و از راه های مشروع و معمول در دنیا وضعیت نامطلوب را به وضعیت مطلوب تغییر دهند. معنای قدم به قدم که متلازم با اصلاحات است همین است. یعنی با گفتن و نوشتن و تذکر دادن به تدریج برآگاهی مردم افزوده شود و آنان در مسیر احقاق حقوق خود برآیند.

تجربه ثابت کرده است که هیچ حکومت استبدادی و دیکتاتوری کوچکترین انتقاد از مراکز اصلی قدرت خود را تحمل نمی کند و برخورد می کند. در چنین وضعیتی آیا سکوت فعال معنائی دارد؟ آیا جز این که مصلحان منتقد به راه خود ادامه دهند و محرومیتهای احتمالی را تحمل کنند راهی وجود دارد؟ طبیعی است که مصلحان نمی توانند با قرار گرفتن زیر لوای چنین حاکمیتی به راه اصلاحات تداوم بخشند.

۳- در مورد سخنرانی سیزده رجب، من نظرم این بود که باید محورِ قدرت متمرکز که منشأ انسداد سیاسی و بسیاری از مشکلات است، مورد نقد قرار گیرد. من در این سخنرانی جز با منطق قرآن و روایات صحبت نکردم. نه به مقامی توهین کرده و نه مردم را به آشوب و تخریب دعوت کردم. جوهر و محتوای اصلی صحبت من استناد به مفاهیم قرآن و نیز اظهار نگرانی نسبت به حریم مرجعیت و شکسته و وابسته شدن آن توسط اهرم های قدرت با استفاده از نیروهای حکومتی و امنیتی بود. من در حقیقت از حقوق مشروع مردم و نیز از حریم مرجعیت شیعه و حوزه های علمیه دفاع کردم. شایسته بود که مراجع و علمای حوزه نیز همصدائی می کردند تا اهرمهای قدرت از حریم مرجعیت حوزه ها و حثیت مرجعیت سوء استفاده نکنند و آنان را به مسیری نکشانند که

به عزت و وجاهت تاریخی آنان ضربه وارد می کند. ولی متأسفانه دیدیم که اهرمهای قدرت از بعضی از آنان سوء استفاده کردند و در روز حمله به بیت و حسینیه و دفتر من در تجمع مسجد اعظم قم، حمله کنندگان را تشویق و تقویت روحی کردند، و کردند آنچه نباید بکنند.
متأسفانه اصلاح طلبان داخل حاکمیت نیز از سر مصلحت اندیشی یا ترس به شکل دیگری با استبداد همفکری و مماشات کردند. آقای خاتمی – رئیس جمهور وقت- بعد از آورده شدن صدها شبه نظامی به خیابانها و حتی تعطیلی مدارس در چند استان و کشاندن دانش آموزان به تظاهرات و شعار علیه من، به طور رسمی به سئوال یکی از خبرنگاران خارجی به این مضمون پاسخ گفت که معنای دموکراسی همین است که وقتی کسی مخالفت می کند، مخالفت با او هم آزاد باشد و در ایران یک کسی مخالفت کرده و مردم هم جواب او را داده اند.!
آیا ایشان نمی دانست اینها که به خیابان آورده شدند مردم عادی نبودند، بلکه اکثراً از پایگاههای بسیج و پادگان های سپاه بودند و دانش آموزان هم نوعاً از خود اختیاری نداشتند و آنان را به زور آوردند؟ آیا مخالفت با مخالف به معنای زدن و شکستن و زندان و حصر است؟ واقعاً ایشان از دموکراسی چنین تصویری در ذهن خود داشته اند؟!
پس از آن هم در شورای عالی امنیت ملی به بهانه هایی همچون حفظ امنیت یا حفاظت از جان من! به شکل غیر قانونی مرا محصور کردند و بعد- علیرغم نه چندان جدی بعضی مقامات- با اعمال نفوذ بلکه دستور مستقیم مقام بالاتر، این حصر بیش از پنج سال به طول انجامید. مرحوم آقای خلخالی می گفت آقای خامنه ای در پاسخ به اعتراض وی نسبت به ادامهٔ حصر، به او گفته بود:" تا من زنده ام این حصر پابرجا خواهد بود." و اگر مشیت خداوندی نبود و حاکمیت از کسالت من و برخی فشارهای داخلی و خارجی واهمه نداشت، هیچ گاه رفع حصر تحقق نمی یافت.
از قراری که یکی از دوستان(آقای کیمیائی) می گفت، هنگامی که او اعلامیهٔ مرا – که بعد از حمله به خانه و دفتر و حسینیه با عنوان «انا لله و انا علیه راجعون» نوشته بودم- به معاون اصلاح طلبِ وزیر کشور نشان داده بود، او گفته بود: " مضمون این نامه براندازی نظام است!" گویا به نظر آقایان کسی که خانه و کاشانه اش مورد حمله و تخریب وحشیانه قرار گرفته است و خانوادهٔ او در منزل شخصی در معرض خطر است، یا باید سکوت کرده و از حمله

کنندگان تشکر کند، و در غیر این صورت اگر صدای فریاد مظلومیتش بلند شد، یک حرکت مخالف اصلاحات و در جهت براندازی انجام شده است؛ البته با گذر زمان بسیاری از مسائل برای این افراد که انشاءالله نیت خیر داشتند روشن شده است.

۴- آقای خاتمی – علیرغم برخی دستآوردها – فرصت های زیادی را سوزاند و مردم را مأیوس کرد...البته عذر آقای خاتمی تا حدودی قابل قبول بود که با این قانون اساسی و ولایت مطلقه نمی توانست کار چندانی انجام دهد، ولی چرا از همین اختیارات قانونی و اندک خود نیز به خوبی بهره برداری نکرد؟ چرا بعضی از کارهای مراکز قدرت را توجیه می کرد و حتی گاه به تمجید و تملق آنان می پرداخت؟ او که مردم را داشت چرا مشکلات خود را با مردم در میان نمی گذاشت؟ آن گونه که مرحوم دکتر مصدق و امثال او در سایر کشورها از اهرم قدرت مردم در برابر تحمیل ها استفاده کرده و می کنند و چنانچه از طرف مقامات بالا مورد نهی و توبیخ قرار می گرفت با انتقال آن به مردم و با پشتوانهٔ آنان مقاومت می کرد و حتی اگر در نهایت استعفا می داد برای همیشه به عنوان یک چهرهٔ آبرومند و تأثیرگذار باقی می ماند و حرکت اصلاحات نیز با پشتوانهٔ مردمی – بیش از آنچه امروز در آن قرار داریم – ادامه می یافت؛ هر چند ممکن بود اصلاح طلبان بیشتری – و یا حتی شخص آقای خاتمی – به اوین برده شوند و یا محرومیتهائی را متحمل گردند.

۵- تند روی امری است نسبی، و باید با طرف دیگر مقایسه شود. هنگامی که اصلاح طلبان سهیم در قدرت در طول چند سال گذشته رأس هرم قدرت را مورد نقد قرار نداده اند و عملاً در برابر او تسلیم محض بودند، طبیعی است سخنان منطقی من در نقد از هرم قدرت تند تلقی می شود.

از طرف دیگر، مشی حکومتیِ حضرت امیر (ع) برای ما بهترین الگو می باشد. حکومت آن حضرت قطعاً یک حکومت صالح و شرعی و مردمی بود؛ با این حال آن حضرت حکومت خود را بی نیاز از نقد نمی دانست بلکه از مردم می خواست که به نقد حاکمیت آن حضرت بپردازند، آن هم انتقاد از رأس هرم قدرت یعنی شخص آن بزرگوار...حضرت نفرمود از افراد پائین و زیر مجموعه انتقاد کنید، بلکه نقد و انتقاد را متوجه شخص خود فرمود که امام المسلمین بود و در رأس حاکمیت قرار داشت.

بسیاری از کسانی که سخنرانی مرا تند روی می دانستند، مدتی بعد خود شعارهائی مشابه یا تندتر از آن مطرح کردند؛ اما این زمانی بود که در حال از دست دادن قدرت بودند و اعتماد عمومی از آنان سلب شده بود و لذا حاصل چندانی نداشت.»(۴)

فکر نکنید، مسائلی را که مرحوم منتظری در رابطه با اصلاح طلبی و اصلاح طلبان گفته مربوط به گذشته است، اگر به دقت به گفتمان سران اصلاح طبان حتی در خارج از کشور نگاه کنید، به جز چند نفر انگشت شمار، برای مابقی خط قرمز ها همانها است که بوده و تغییری در نحوه فکری آنان حاصل نشده است.

قدرتمدار تا قدرت را در دست دارد، خود مانع هر نوع آزادی، استقلال در رأی، عدالت و حقوق اولیه آحاد مردم کشور است. با توجه به مقدمه فوق، و برای اینکه باز مسئله قدرت و قدرتمداری هر چه ملموستر شود، کوشش می شود تا با مثالهای روشن و واقع شده نشان داده شود، که چرا جمهوری دیکتاتوری ولایت و ولایت مطلقهٔ فقیه پایدار مانده و به حقوق آحاد ملت ایران گردن ننهاده است. در سلسله مقاله هایی که در پی خواهد آمد، در عین حالی که به رویدادهای ملموس واقع شده، اشاره می رود، به روش و منش هائی می پردازد که بین جمهوری دیکتاتوری ولایت و ولایت مطلقهٔ فقیه و اپوزیسیون جمهوری یکسان بکار می رود. به عبارت دیگر یعنی هم حکومت ولایت و ولایت مطلقهٔ فقیه و هم مخالفین روش و رفتاری را که در رابطه با هم بکار می گیرند، اینهمانی دارد و در حقیقت همین اینهمانی رفتار و کردار مخالفین و یا اپوزیسیون با رژیم است که به صورت موانع و خاکریزهائی در طول سی و اندی سال گذشته جلوه گر شده و باعث عقیم و ناکام ماندن کوشش های مخالفین شده است. وقتی دو دسته برای پیشبرد هدف خود از روش یکسانی استفاده و یا آن را بکار می گیرند، طبیعی است آن که اهرمهای قدرت را در دست دارد، کوششهای مخالف خود را خنثی و عقیم می سازد. ممکن است بخشی و یا دسته هائی از مخالفین این نظر را، نظری بی منطق، نادرست و عاری از حقیقت بپندارند و یا نویسنده را آرمان گرا و یا ذهن گرا تصور کنند. اما وقتی که از راه عبرت لختی به خود آیند و کلاه خود را قاضی کنند، در اینکه برای دیکتاتوری ولایت و ولایت مطلقهٔ فقیه حفظ نظام و در دست داشتن قدرت اوجب واجبات

است حرف نخواهند داشت و مورد پذیرش است. اما آیا برای مخالفین بدست گرفتن قدرت اساس کار نیست؟
مخالفین از هر دسته و گروه صاحب قدرت شدن را حق خود می داند یعنی اینکه اصل قدرت است.
مخالفین غالباً با همان ابزار و وسایلی که رژیم عمل می کند، آنها نیز عمل می کنند.
رژیم برای از میدان بدر کرد ن مخالفین، اتهام، تخریب، توریه، دروغ و دروغ مصلحت آمیز، و.. بکار می برد.
مخالفین چطور؟ آیا مخالفین رژیم از همین روشها استفاده نمی کنند؟
مخالفین هم به همین سیاق عمل می کنند و یکدیگر را تحمل نمی کنند و تحمل و تعامل نکردن یکدیگر یکی از موانع اصلی وحدت و تشکیل جبهه ای با شرکت همه شده است.
با وجودی که بارها و بارها روشن شده، در سیستمی که حرف یک شخصی که پاسخگو به هیچکس و هیچ ارگانی نیست، فصل الخطاب است، اصلاحات محلی از إعراب ندارد و باز در قانون اساسی که بزک شده به عنوان وسلیه ای در خدمت اجرای منویات ولی مطلقهٔ فقیه است، چه جائی می تواند برای آزادی و حقوق ملت داشته باشد، تا اصلاحات معنی بدهد، اما باز بخش مهمی از همین مخالفین به آرزوی اینکه شاید روزی دل آقای خامنه ای رحم بیاید و به اصلاح رژیم تن دهد، به خواب فرو رفته اند. و یا بنا به گزارشی که به دستم رسیده، حتی بعضی از کسانی که حامی آقای میر حسین موسوی بوده اند و کارشان به زندان و داغ و درفش افتاده، نظیر دادگاههای استالین، به خاطر اینکه احساس خطر کرده اند و یا به آنان قبولانده اند که رژیم در خطر است، بخشی از اعمال و اتهامات ناکرده را به گردن گرفته اند، که رژیم را از خطر داخلی و خارجی نجات دهند. کوتاه سخن اینکه بدون توجه به اینکه چگونه اهرمهای مختلف قدرت دست به دست می شود و قدرت دوست و خودی نمی شناسد، هنوز بدان امید که روزی نظام و یا آقای خامنه ای به هوش بیاید و دوستان و خودی های دلسوزِ نظام را باز گردانده و در تقسیم قدرت مثل گذشته آنها را سهیم گرداند. و برای حفظ نظام هم که شده، روزی تن به اصلاحات بدهد، چشم خود را بر آنچه واقع شده و می شود می بندند. غافل از اینکه قدرت تقسیم بشو نیست و دیکتاتورها همیشه انحصار گر و تمامیت خواه می شوند. در مقاله های بعدی به

مسئله قدرت و قدرتمداری و دیکتاتوری ولایت و ولایت مطلقهٔ فقیه باز می گردم.
کینه یکی از مهمترین خصلت دیکتاتورها است و به علت این خصلت است که دیکتاتور همه چیز را می سوزاند و بر باد می دهد و هیچ کسی، حتی دوستان سابق خودش را هم نمی تواند تحمل کند.
هاشمی رفسنجانی که تا فوت خمینی بر کرسی ریاست مجلس تکیه زده بود، و بنا به اقرار خودش در خاطرات روزانه از سال ۶۰ تا ۶۸ و فوت آقای خمینی، تمام قوای کشور را با همکاری احمد آقا در دست دارد، حتی مانع بوجود آمدن رهبری جمعی خودشان شده است. توضیح اینکه:
روحانیون در سال ۶۳ به نمایندگی آقای ربانی املشی به آقای خمینی پیشنهاد رهبری جمعی و یا شورای عالی مشاورین امام را برای اداره کشور داده اند. و آقای خمینی هم حرف روحانیون را رد نکرده و حسب گزارش دیدار ۱۷ دی ۱۳۶۳، موافق کناره گیری کامل برای ایجاد رهبری جمعی بوده است:
" سپس به زیارت امام رفتم. .. احتمال کناره گیری کامل را مطرح کردند. درخواست کردم که دیگر نفرمایند و مصلحت نیست و قبول کردند. "(۵)
آقای ربانی املشی که می دانسته بدون حمایت آقای هاشمی، طرح عملی نیست به عنوان نماینده روحانیون برای جلب حمایت از طرح پیشنهادی آنها در۱۸ دی ۱۳۶۳ به ملاقات آقای هاشمی رفته است:
سه شنبه ۱۸ دی ۱۳۶۳
" آقای ربانی املشی آمد.... از من، برای تقویت پیشنهادی که جمعی از روحانیون به امام داده اند و امام آن را رد کرده اند، کمک خواست. نظرشان این است که امام، گروهی را معین کند که هدایت کشور را به عنوان مشاور امام یا شورای عالی تصمیم گیری در امور کلی و سیاست های عمومی به عهده بگیرند." (۶)
آقای هاشمی به مانند هر دروغگوی دیگری که همیشه فراموشکار می شود و بر اثر همان فراموشکاری همه چیز را لُو می دهد، فراموش می کند که در روز قبل آقای خمینی خود «احتمال کناره گیری کامل را » با وی مطرح کرده است. برای خنثی کردن «کناره گیری»، می نویسد که « خدمتشان در اندرون نشستم. تمایل به انزوا در امام پیدا شده است. تأکید کردم لازم است، بیشتر با مردم حرف بزنند» و برای اینکه نشان دهد که حرف آقای ربانی املشی بی پایه و مایه

است، پیشنهادش را حمل بر کسالت و ناراحتی روحی می کند:« آقای ربانی املشی آمد. مطالب زیادی گفت؛ اعصابش ناراحت است و کسالت دارد. تأکید کردم که به مسافرت بروند.»
بنا به اعتراف صریحی که می کند مانع از پیشنهاد می شود و جلو راه دسته ای از روحانیون و خمینی را برای بوجود آمدن رهبری جمعی سد کرده است. و آقای خمینی که می خواسته کناره گیری کند تا زمینه بوجود آمدن رهبری جمعی مهیا بشود، مانع کناره گیری آقای خمینی شده است و وی خود بدین مسئله اعتراف دارد.
البته این آدم فراموش کار و دروغگو که همه قدرت را در دست خود داشت به هنگام فوت خمینی و با خبرگان امر فرموده که کارگردانیِ سقیفه برای تعیین رهبری را دردست داشت با این تفاوت که در آن دوران بعد از فوت پیامبر که همه می دانستند که پیامبر فوت کرده است، دست به تشکیل سقیفه زده شد ولی در این سقیفه کسی از فوت خمینی اطلاعی نداشت. وی در خاطرات ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ می نویسد:«بعضی ها طرفدار رهبری شورائی و بعضی رهبری فردی بودند... و برای شورائی هم اسم هائی برده شد. قبلاً در مشورت های سران قوا و جمعی دیگر از بزرگان به این نتیجه رسیده بودیم که شورائی مرکب از آیات خامنه ای، موسوی اردبیلی و مشکینی رهبری را به عهده بگیرند ولی در مذاکرات رهبری فردی رأی بیشتر آورد.» (۷) وی با همیاری احمد آقا مانع رهبری جمعی حتی روحانیون شده است. به این مطلب در قسمت های بعدی باز خواهم گشت
آقای منتظری هم که در جریان امور آن دوران بوده صریح می گوید:« عملاً آقای هاشمی و احمد آقا هر چه تصمیم می گرفتند عملی می شد،»(۸) ودر نامه مورخ ۶۵/۷/۱۷ خود، به آقای خمینی به ایشان گوشزد می کند: "چند سالی است که عملاً اداره کشور و انقلاب را حضرتعالی به رؤسای سه قوه و شخص حاج احمد آقا سپرده اید و همه کارها از ریز و درشت و تخصصی و غیر تخصصی را باید آقایان صلاح بدانند و تشخیص دهند، و در عمل آقای موسوی نخست وزیر تسلیم آقایان خامنه ای و هاشمی و حاج احمد آقا است و آقای موسوی اردبیلی هم اهل مقابله نیست فقط نزد ما داد می زند که مخالفم ولی نمی توانم مخالفت کنم."(۹) و یا در جای دیگر در خاطرات خود مینویسد: "آقای میر حسین موسوی نخست وزیر، عملاً صاحب رأی نبود و هر چه می گفتند باید

انجام می داد. عملاً آقای هاشمی و احمد آقا هر چه تصمیم می گرفتند عملی می شد، حتی گاهی آقای موسوی نخست وزیر از سوی خودش کاری می کرد آنها به او تشر می زدند..." (۱۰)

بر اثر رابطه نزدیک و ویژه ای که آقای هاشمی با آقای خمینی داشت هر عمل مخالف قانون اساسی که می خواست انجام بدهد، بنامِ فرمان و یا دستور آقای خمینی انجام می داد. و نُطَق از همه کشیده بود و کسی هم جرأت نمی کرد که بگوید، این و یا آن مسئله مخالف قانون اساسی است. و چون می دانست که بدون در اختیار داشتنِ احمد آقا، تصاحب و در اختیار داشتن قدرت عملی نیست، او راهم با خودش یار و همراه کرده بود، و چون هدفی جز دستیابی به قدرت مطلقه و تملك قهری و انحصاری حکومت و حاکمیت نداشته و با استناد به اعترافات زیر، عملاً ولی فقیه در سایه، تا فوت آقای خمینی بوده که تمامی اختیارات واقعی قدرت را در دست داشته است:

۱- خاطرات ۸ فروردین ۶۰

"... سپس با احمد آقا صحبت هایی داشتیم. احمد آقا می‌خواست بفهمد که بالاخره ما با آقای بنی صدر چه خواهیم کرد. گفتم ایشان اگر قانع باشد که رئیس جمهور در حد قانون اساسی باشد و از مقام ریاست جمهوری علیه ارگانهای قانونی سوء استفاده نکند، می‌توانیم ایشان را تحمل کنیم" (ص ۴۲ کتاب)

۲- خاطرات ۲۳ فروردین ۶۰

"اطلاع یافتم که حاج احمد آقا خمینی مصاحبه مطبوعاتی انجام داده و برخلاف مصاحبه های گذشته، ایشان با خط امام نسبتاً هماهنگی نشان داده و موضعگیری حسین آقا، اخوی زاده‌اش را محکوم کرده است" (ص ۶۶ کتاب)

۳- خاطرات ۹ اردیبهشت ۶۰

" حاج احمد آقا خمینی تلفن کرد و خواست که کاری برای آقای محمود بروجردی[داماد آقای خمینی. ن] که اخیراً از معاونت پارلمانی وزارت خارجه کنار رفت، در نظر گرفته شود و نیز برای آقای[علی اکبر] محتشمی، توصیه داشت که با آقایان علما، رابطه بهتری برقرار شود.

۴- خاطرات ۲۸ خرداد ۶۰

"آخر شب احمد آقا تلفن کرد و از اینکه پیام امام از تلویزیون پخش نشد شکایت کرد و گفت پیام را در اجتماع مردم امجدیه خوانده و مردم شعارهای پرشوری علیه بنی صدر و لیبرال ها داده‌اند. از آقای لاریجانی توضیح خواستم. گفت

برای پاك كردن شعارهای تند وقت زیادی صرف شد و به برنامه نرسید بعد هم پخش می‌شود. " (ص ۱۶۱ کتاب)

۵- خاطرات ۲۴ تیر

"حاج احمد آقا هم امروز آمد به دفتر من و نگران بعضی از سم پاشی ها بود و قرار شد اقدام کنم." (ص ۲۰۲ کتاب)

۶- خاطرات ۲۷ تیر ۶۰

"حاج احمد آقا خمینی هم آمدند و راجع به پرونده‌ای که برای یکی از آشنایان پیش آمده بود کمك و رسیدگی عادلانه می‌خواست." (ص ۲۰۶ کتاب)

۷- خاطرات ۲ بهمن ۶۰

"اول شب احمد آقا آمد و در باره اینکه خواهرش در قم کلاسهای تعلیم بیسوادی تشکیل داده و اکنون مورد تعرض حزب اللهی قرار دارد، چاره جویی داشت. مشورت کرد در مصاحبه‌ای بگوید که نهضت آزادی در تصمیم رفتن امام از عراق به پاریس نقشی نداشته است. اخیراً آنها گفته‌اند که ما کمك کرده‌ایم." (ص ۴۵۴ کتاب)

احمد آقا که مطلع بوده و یا شده که آقای هاشمی شخصی نیرومند و مستظهر به پشتوانه‌های همه جانبه است و بدرستی فهمیده است که رادیو و تلویزیون قوای سه گانه و سرنخ تمام سمپاشی‌ها، ترورها، چماقداری‌ها، همه در دست وی قرار دارد، از اینرو « رسیدگی عادلانه» به پرونده یکی از آشنایانش را نه از دادگستری و یا قوه قضائیه بلکه از آقای هاشمی می خواهد و یا دست برداشتن «تعرض حزب الهی ها» به خواهرش را در قم از وی طلب می کند. بدین خاطر است که احمد آقا بسمت اهداف وی چرخیده و یا اغفال شده و بصورت عاملی در دست وی عمل کرده است و آقای خمینی را نیز احتمالا بدان سمت سوق داده است.

براساس "اقرار عقلا علی انفسهم جایز" و مندرجات کتاب "عبور از بحران"، قوه مجریه، مقننه، قضائیه و سازمانهای مختلف لشکری و کشوری، در زیر سلطه آقای هاشمی رفسنجانی بوده و رتق و فتق همه امور بدست وی صورت می‌گرفته است. هیچ امری از امور کشور نبوده است که بدون صلاحدید و خواست ایشان انجام پذیرفته باشد. مسایل کشور را بسته به اهمیت آن، در یکی از مراحل سه گانه زیر به اجرا در میآورده است:

۱- مهمترین امور را با احمدآقا در میان میگذارده و سپس عمل می‌کرده است (شورای دو نفره)
۲- امور و مسایل مهمتر را با احمد آقا و خامنه‌ای شور می‌کرده و به اجرا در میآمده است (شورای سه نفره)
۳- امور مهم را با مشورت احمدآقا، خامنه‌ای، نخست وزیر، موسوی اردبیلی و مسئول مربوطه حل و فصل می‌کرده است)شورای ۶ نفره یا...
در این سه شورای مختلف، احمد آقا را لابد برای همراه کردن نظر آقای خمینی با خود شرکت می‌داده است.
فکرنکنید که آنچه در فوق آمد فقط مربوط به سال ۱۳۶۰ بود، کمی دیرتر خواهید دید که تا فوت خمینی در سال ۶۸، تمامی اختیارت سه گانه قوای کشور در اختیارش قرار داشته است.
از اول انقلاب تا استعفای بازرگان نخست وزیر دولت موقت، حزب جمهوری که در حقیقت در دست باند بهشتی – خامنه ای و هاشمی قرار داشت، مستقیم و غیر مستقیم بنام آقای خمینی ارگانهای انقلابی سپاه پاسداران، دادگاههای انقلاب، جهاد سازندگی که به دست دولت موقت ساخته شده بود، را تصاحب کردند. برای تصاحب کامل قدرت هنوز فاصله زیادی در بین بود. با تشکیل مجلس خبرگان و تصاحب آن بوسیلهٔ بهشتی این فاصله کمتر شد.
در مجلس خبرگان آقای منتظری رئیس مجلس و آقای بهشتی نایب رئیس آن انتخاب شدند ولی در عمل آقای بهشتی نقش رئیس مجلس را بازی می‌کرد. در مجلس خبرگان پیشنهاد قانون اساسی تهیه و تصویب شده دولت موقت و شورای انقلاب و تأیید مراجع و آقای خمینی به کناری نهاده شد و وسیله آقای منتظری و آیت، بحث تصویب و اختیارات ولایت فقیه به صحنه آمد که بعداً معلوم شد که طرح از دکتر بقایی بوده که بوسیله آیت و اسرافیلیان ابتدا با آقای منتظری مطرح شده و سپس از طریق آیت به مجلس آورده شده است .(۱۱)
نظر به اینکه ولایت فقیه با اسلام بیانگر قدرت آقای خمینی و دیکتاتوری صلحای آقای بهشتی (۱۲)هماهنگی داشت، آقای خمینی که تا آن زمان از ملیون و آزادیخواهان واهمه‌ای داشت و تا قبل از تشکیل مجلس خبرگان نامی از ولایت فقیه به میان نیاورده بود، زمینه را که مساعد دید، سخت بر مخالفان ولایت فقیه تاخت (۱۳).

آقای بهشتی که داعیه رهبری سیاسی و رهبری مذهبی هر دو را با خود همراه داشت، ولایت فقیه را برای صعود خود به قله رهبری سیاسی و مذهبی کشور در جهت امیال خود یافت. وی به نظر و استنباط من آخوندهایی نظیر آقای خمینی و منتظری را قبلاً مرتجع می‌پنداشت و به ولایت فقیه اعتقادی نداشت، خود را روحانی روشنفکر مترقی خارجه رفته و زبان خارجه دان می‌دانست. کسانی به هنگامی که آقای بهشتی در آلمان بود با وی حشر و نشری داشتند، می‌توانند شهادت بدهند که آقای بهشتی که در زمان ریاستش بر دیوانعالی کشور، لایحه قصاص کذایی را تهیه و آن را به اجراء گذاشت و حامی ولایت فقیه گردید، آقای بهشتی روشنفکر مترقی در آلمان و دوران قبل از پیروزی انقلاب نبوده، بلکه بهشتی دیگری با همان نام و نشان بوده است.
به هر جهت وی برای طرح و تصویب ولایت فقیه در مجلس خبرگان کوشش کرد و چون در آن زمان طرح موافق ذائقه سایر روحانیون قدرت طلب و بویژه اکثر اعضای روحانی بی مایه و فرصت طلب مجلس خبرگان بود، طرح از تصویب مجلس خبرگان گذشت. البته در طرح اولیه، اختیارات ولایت فقیه مطلقه بود امّا با فعالیت و شرکت فعال آقای بنی‌صدر و چند نفر دیگر وظایف و اختیارات رهبری محدود به اصل ۱۱۰ و۱۵۷و۱۵۸ قانون اساسی گشت و در آن قانون رئیس جمهور همآنگ کننده سه قوه بود و نه رهبر. موافق این مواد: فرماندهی نیروهای مسلح، مستقیم و غیر مستقیم، و کل قوه قضائیه نیز به اختیار رهبر درآمد. به هر حال تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری در ۵ بهمن ۵۸، اهرمهای قدرت در دست آقای خمینی یا حزب جمهوری اسلامی که آنهم در زیر کوه آقای خمینی پنهان بود، قرار داشت، عبارتند از:

- نمایندگان رهبری در تمام ارگانهای لشکری و کشوری و ارگانهای جدیدالتأسیس به صورت دولت در دولت
- ائمه جمعه و جماعات و بوِیژه ائمه نماز جمعه که مستقیم و بدستور آقای خمینی و یا دفتر وی منصوب شده بودند،
- ارگانهای جدیدالتأسیس سپاه پاسداران، دادگاههای انقلاب، جهاد سازندگی و... که با پوشش آقای خمینی، مدیریت و تصمیم‌گیری در آنها، در دست حزب جمهوری قرار گرفته بود،
- صدا و سیمای جمهوری اسلامی،

- اکثریت و وزنه سنگین شورای انقلاب که به امر رهبر در دست حزب بود
- امپراطوری مالی بنیاد مستضعفان و بنیاد ۱۵ خرداد و...،
- گسترش شبکه ایدئولوژی عقیدتی در ارتش و نیروهای انتظامی، وسیله آقای خامنه‌ای،
- به مجموعه اینها، اشغال سفارت آمریکا و بحران گروگانگیری و دولت در دولتی که دانشجویان پیرو خط امام در پوشش آقای خمینی، بوجود آورده بودند را باید افزود که این آخری به تنهایی موجب حذف بسیاری و هتک حیثیت، شخصیت زدایی و افترا و تهمت به افراد و محور سیاست خارجی کشور و کل سیاست داخل کشور را نیز تحت‌الشعاع خود قرار داده بود.

بعد از انتخاب آقای بنی صدر به ریاست جمهوری به جز سپاه پاسداران که در قانون اساسی رسمیت یافته بود، مابقی ارگانها غیر قانونی بود و بنی صدر کوشید که آنها را حذف و یا مهار کند. و همین امرِ مخالفت با وجود ارگانهای انقلابی - و یا حقیقت را بخواهید ارگانهای تصاحب کننده انحصاری قدرت - و بودن دولت در دولت یکی از مهمترین اتهامات وی در مجلس کذایی(= مجلس بررسی عدم کفایت سیاسی) که اکثریت آن اعضاء حزب جمهوری اسلامی بودند شمرده شد.

بعد از انتخاب آقای بنی صدر به ریاست جمهوری در ۵ بهمن ۵۸ و شکست سخت حزب جمهوری اسلامی در انتخابات ریاست جمهوری و بعد از آنکه آقای خمینی در تاریخ ۳۰ بهمن ۵۸، یعنی درست ۱۵ روز پس از تنفیذ حکم ریاست جمهوری، آقای بنی‌صدر را به نمایندگی خود به سمت فرماندهی کل نیروهای مسلح منصوب کرد، ارتش در یک وضعیت آشفته‌ای به سر می‌برد.

ارتش کشور که بایستی حافظ مرزهای کشور در هر زمان و مکانی باشد، چه به لحاظ اعدام و زندانی کردن غالب فرماندهان آن و چه به لحاظ خارج شدن نفراتش در اثر انقلاب، ته مانده‌اش نیز بدلیل جو ترسی که از انقلاب بر آنها مستولی گشته بود، در وضعیت بس بهم ریخته ای قرار داشت.

بدلیل همین بهم ریختگی سیستم فرماندهی ارتش که از رأس تا ذیل آن کسی، از کسی فرمان نمی‌برد و تبعیت نمی‌کرد، روحیه نظامی‌گری و توان نظامی در ارتش از بین رفته و در ترس و هراس و وضع آشفته‌ای به سر می‌برد و با

وجودی که تحریم نظامی و اقتصادی، ارتش را از دریافت ادوات نظامی و قطعات یدکی محروم ساخته بود، کشور در کردستان با تجزیه طلبان گروههای مسلح، عوامل بیگانه و صدام روبرو بود و در بعضی نقاط دیگر نظیر ترکمن صحرا و خوزستان گروهها به کارهای ایذائی پرداخته و به خاطر نبود امنیت، مردم آن نقاط در ترس و وحشت به سرمی‌بردند. در سایر نقاط نیز که ظاهراً امنیتی نسبی وجود داشت، بدلیل وجود مراکز متعدد قدرت آرامش را بهم ریخته بودند. در چنین وضعیتی که حاکم بر کشور و ارتش بود، آقای خمینی، فرماندهی کل نیروهای مسلح را به آقای بنی‌صدر تفویض کرد و این امر نیز به لحاظ روانشناسی و احساس مسئولیت خطیر حفظ آزادی و استقلال کشور، وظیفه بنی صدر را در برابر کشور و ملت چند برابر کرد.

در آن زمان، هر از گاهی که مسأله حادی بوجود می‌آمد، دوستان و همکاران آقای بنی‌صدر برای تبادل نظر با حاج احمد خمینی جلسه‌ای برگزار می‌کردند، از جمله در دی و یا بهمن ۵۹ که بحران کشور به اوج خود رسیده بود، شبی آقای احمد خمینی را برای مذاکره و گفتگو با همکاران و دوستان بنی‌صدر به منزل ما دعوت کردند. در حین بحث احمد آقا مطلبی در رابطه با ارتش گفت که یکی از بچه‌ها از وی پرسید وقتی نظر آقای خمینی چنین است پس چرا فرماندهی کل قوا را به آقای بنی‌صدر تفویض کرد؟ وی جوابی سخت عبرت‌انگیز و معنی‌دار داد، گفت: آنوقت ارتش بهم ریخته بود و فرمانده کل قوایش که شاه در آن به مانند تیرک وسط خیمه که تمام خیمه بر حول تیرک وسط برپا می‌ماند، بود. حال آن میله وجود نداشت. ارتش یک فرماندهی می‌خواست که نقش شاه را برایش بازی کند و این کار از عهده روحانیون برنمی‌آمد. و بنی‌صدر برای آن بهترین انتخاب بود. (نقل به مضمون)

بعد از تشکیل سپاه و بعد از زمزمه انحلال ارتش، روحانیت حاکم و بویژه حزب جمهوری اسلامی برای قبضه کردن قدرت از هر فرصتی سود می جست و چون از ارتش نگران بود، به هر وسیله ممکن در صدد تضعیف ارتش برآمدند و برای اینکه سپاه را جانشین ارتش کنند، از هر بهانه ای سود می جستند. کودتای نوژه هم، بهانهٔ خوبی برای قلع و قع بخشی از فرماندهان نظامی و حذف بخشی دیگر در اختیار روحانیت حاکم و حزب جمهوری و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی قرار داد. اما همان ارتش متلاشی شده وقتی آزادی و استقلال عمل را در خود یافتند، در تاریخ ۳۱ شهریور ۵۹، که عراق به ایران

حمله کرد از خود معجزه ساختند. و کار بس بزرگ و شگرفی که بنی صدر با ارتشیها کرد، همان بیدار کردن نیروی نهفته آزادی و غرور استقلال در عمل برای حفظ و حراست از میهن خود بود. به همین علت اینجانب در تاریخ سه شنبه ۸ مهرماه ۱۳۵۹درست ۹ روز پس از حمله همه جانبه هوائی، دریائی و زمینی عراق به ایران که ارتش جلوی پیشروی عراق را گرفت و آن را متوقف ساخت، در سرمقاله « اگر ارتش نبود...» بعضی نکات را سربسته یادآور شدم:
« بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و در طول ۱۸ ماهی که از پیروزی انقلاب می گذرد، بعضی از گروهها و سازمانها انحلال ارتش را خواستار بودند. این گروه های سازمان یافته، تا توانستند علیه ارتش جمهوری اسلامی ایران عمل کردند و در خط انحلال ارتش کوشیدند که طبعاً هدفشان سپردن کشور و حفظ و حراست از مرزها و.... بدست این گروهها که در عمل بخاطر ناتوانی و بیگانه بودنشان با ملت، افتادن در دام بیگانگان را در پی داشت.
گروهها و کسان دیگری نیز به تضعیف روحیه و هرج و مرج در ارتش پرداختند،... ارتش جمهوری اسلامی ایران نیز راه و روش حُر را انتخاب کرد و در آزمایش تاریخی خویش چه سربلند و پیروز در پیشگاه ملت مسلمان ایران و چه آزاد و رستگار در نزد خداوند گردید. » (۱۴)
در هر حال وقتی فرماندهی کل قوای مسلح به رئیس جمهوری واگذار گردید و توانست با بیدار کردن انگیزه و روحیه دادن به فرماندهان ارتش و آگاه کردنشان به استعداد خود و دادن مسئولیت به خودشان، ارتش را بازسازی و فعال کند، محبوبیت وی در بین نیروهای مسلح روزافزون شد، حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، پیشنهاد انحلال ارتش را، مطرح کردند. در غیاب آقای بنی صدر طرح را برای بحث و تصویب به شورای انقلاب برده بودند که در شورای انقلاب، مهندس بازرگان به آنان گفته بود که با این طرح شما دارید کودتا می کنید و اگر می خواهید سر رئیس جمهور را ببرید اقلاً بگذارید خودش هم باشد.
طرح را آقای بهشتی به بهانه جلوگیری از تکرار کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به شورای انقلاب برده بود که بموجب آن طرح هیئتی مرکب از نمایندگان" کمیته های انقلاب، سپاه پاسداران و دادگاههای انقلاب تشکیل می شد و این هیئت مسئولیت تصفیه کامل ارتش تا مرحله انحلال و ادغام آن در سپاه پاسداران را بطوریکه ارتش بطور کامل در اختیار سپاه در آید بعهده داشت. آقای بنی صدر

رئیس جمهور و فرمانده کل قوا پس از بازگشت به تهران و اطلاع از طرح، در نامه ای بتاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۵۹ همراه با اصل طرح آقای خمینی را در جریان می گذارد: " یک سر این حادثه سازیها، در گردانندگان سپاه انقلاب است. اینها چگونه خود فریب خورده اند و افراد سپاه را فریب داده اند؟ یک نظر وهم آمیز که در پیشنهادی که برای تصویب در شورای انقلاب (در غیاب اینجانب) تهیه شده بود، آمده است و آنرا بحضور فرستادم ..." (۱۵) اگر چه عملاً تا حذف بنی صدر اجرای این طرح غیر ممکن بود و بنی صدرتا خرداد ۶۰، مانع از طرح انحلال ارتش و ادغام آن در سپاه گردید. ولی بعد از برکناری بنی صدر از ریاست جمهوری و کشته شدن بهشتی به شکل دیگری آن طرح تعقیب شد و این بار گام به گام به تضعیف ارتش پرداخته و مرتب از ارتش کنده و بر سپاه افزوده گشت تا سرانجام سپاه را بر ارتش و کشور مسلط ساختند. در خرداد ۶۰، برای حذف ریاست جمهوری و به دست گرفتن انحصاری قدرت گزارش های روزانه آقای رفسنجانی در کتاب «عبور از بحران» گویا است: در ۱۷ خرداد ۶۰ به دستور رئیس دیوان عالی کشور آقای دکتر بهشتی و حکم آقای لاجوردی دادستان انقلاب مرکز، روزنامه ها فله ای بسته می شود، ۲۲خرداد: "حمله به دفاتر همآهنگی زیاد است." و در ۲۳ خرداد: " تظاهرات پراکنده ای علیه و له آقای بنی صدر در تهران و شهرستانها رخ می دهد. چند نفری هم تا به حال تلف شده اند." در ۲۵ خرداد محل مسکونی رئیس جمهور مورد حمله قرار گرفت." نزدیک غروب، صدای انفجار مهیبی آمد. بعداً معلوم شد، در حیاط کاخ مسکن بنی صدر، انفجار رخ داده است. ممکن است کار خودشان باشد و ممکن است از مخالفانشان، بعداً روشن خواهد شد." در ۲۸ خرداد: سپاهیان را از جبهه جنگ خوزستان به تهران آورده و در پارک خرم اسکان داده و هاشمی و بهشتی شب به دیدارشان رفته اند." و رئیس جمهور که هنوز قانونی رئیس جمهور است، را وادار به مخفی شدن می کنند و حکم اعدام باغی با غین او در رسانه ها منتشر می شود. و به دین ترتیب و با به خدمت گرفتن سپاه پاسداران، دادگاههای انقلاب و چماق به دستان حزب جمهوری اسلامی آخرین صحنه حذف ریاست جمهوری برای یک کاسه کردن قدرت، به کار گرفته می شود.

تا بهشتی زنده بود، کل قوه قضائیه به فرمان خمینی در اختیارش قرار گرفت و در سمت دبیر کلی حزب و اشراف بر ارگانهای فوق، مستقیم و غیر مستقیم

ارگانهای مزبور و بویژه سپاه که فرماندهانش در عین حالی که به دنبال کسب قدرت بودند، ولی ظاهراً برای تصاحب کامل قدرت به فرمان حزب جمهوری اسلامی عمل می کردند و عملاً و در حقیقت در دست دکتر بهشتی قرار داشت. بعد از کشته شدن بهشتی تا فوت خمینی آقای هاشمی با داشتن رابطه نزدیک با خمینی و همراهی کامل احمد خمینی، تمام ارگانهائی که در فوق ذکر شد، به اضافه دولت، اینها یکسره در ید اقتدار هاشمی در آمد و به طوری که در این دوره خواهید دید، خامنه ای گر چه در بعضی مواقع نظر خود را عنوان کرده است، اما در ظاهر تابع هاشمی رفسنجانی نظیر بچه ای گوش به فرمان به نحوی عمل می کرده که آقای هاشمی تصور کرده که همیشه در اختیارش باقی خواهد ماند. و به طوری که در بخشهای بعدی خواهید دید، حتی وقتی آقای خامنه ای در مقام ریاست جمهوری است، در رابطه با نخست وزیری موسوی مانع می شود که خامنه ای بتواند از حق قانونی خود استفاده کند و او ر ا مجبور می کند که تن به نخست وزیری موسوی و وزیرانش بدهد. و حتی در زمانی که قرار می شود، سپاه پاسداران را به نیروی سه گانه زمینی، دریائی و هوائی مجهز کنند، او نظر مخالف خود را بیان می کند ولی عملاً خود را تابع هاشمی نشان می دهد. با وجودی که آقای خامنه ای رسماً امام جمعه تهران است و آقای خمینی او را به امامت جمعه تهران منصوب کرده بود ولی عملاً آقای هاشمی رفسنجانی آن را تصاحب کرده و مدیریت و چگونگی اجرایش در اختیار وی است و آقای خامنه ای برای اقامه نماز جمعه باید با مجوز هاشمی عمل کند. و اگر آقای خامنه ای می خواسته هفته ای خاص نماز جمعه به امامت ایشان برگزار شود باید آقای هاشمی به وی اجازه می داده است. توجه کنید:

چهار شنبه ۲۰ تیر ۱۳۶۳

«چون نماز جمعه این هفته را قرار شد که آقای امامی [کاشانی] بخواند، فراغتی پیش آمد؛ معمولاً در هر ماه، دو هفته من و یک هفته آقای خامنه ای و یک هفته، یکی از سه نفر آقایان مهدوی کنی، موسوی اردبیلی و امامی کاشانی نماز جمعه را اقامه می کنیم؛ تدابیر امر با من است.»(۱۶)

چهار شنبه ۲۱ شهریور ۱۳۶۳

« آیت الله خامنه ای ظهر تمایل کردند که نماز جمعه این هفته را اقامه کنند؛ قبلاً به آقای امامی [کاشانی] محول کرده بودم. به آقای امامی اطلاع دادم و قرار شد ایشان بروند. »(۱۷)

تحقیرهائی که آگاه و ناخود آگاه آقای هاشمی رفسنجانی نسبت به آقای خامنه ای روا می داشت، کینه وی را در دلش انباشته می کرد. اما چون قدرت را در دست وی قبضه می دید، آن را تحمل می کرد تا اگر زمان، فرصت در اختیارش گذاشت، همه آن ها را جبران و تلافی کند و از قضا زمان خیلی زود این فرصت را با دست خود آقای هاشمی، در اختیارش قرار داد و به شرحی که بعداً خواهید دید، وی بساخت قدرت و پهن کردن ریشه قدرت شخصی خود در تمامی سازمانهای لشکری و کشوری و ارگانهای انقلابی دست زد و به جبران مافات پرداخت و حتی بالاتر از بلاهائی که دوستش بر سرش آورده بود، به تلافی گذشته بر سر دوستش آورد . مختصر اینکه:

فرماندهان بالای نظامی سپاه و بویژه محسن رضائی فرمانده سپاه که از سال ۶۰ تا اوایل رهبری آقای خامنه ای با ضرب و زور هاشمی رفسنجانی حاکم بر سپاه بود و آقای هاشمی به مانند نوچه خود با وی عمل می کرد و هر جا که مشکلی پیدا می کرد، فوری هاشمی به کمکش می آمد و با در دست داشتن و کمک سپاه بود که یک کاسه، قدرت را در دست خود حفظ کرده بود، آقای خامنه ای با قدرت مطلقه ای که قانون اساسی با دست هاشمی در اختیارش قرار داده بود، خودش را فرماندهی از نیروهای مسلح و برادرش محمد هاشمی را از مدیر عاملی صدا و سیما برداشت. فرماندهی کل سپاه را نیز از محسن رضائی گرفت و سپس گام به گام دست به تصفیه سپاه و سایر ارگانها از هواداران و طرفداران هاشمی دست زد.

هم هاشمی و هم خامنه ای با وجودی که ارتش را در اختیار داشتند، و علیرغم اینکه فرماندهی یگانهای مختلف ارتش را ظاهراً در دست افسران مکتبی قرار داده بودند، ولی هیچگاه به ارتش تکیه نمی کردند و از آن همیشه واهمه داشتند و به خاطر همین ترس و واهمه بود که از همان اوایل کوشش شد که ارتش را منحل و یا ضعیف و ضعیف تر سازند و در نهایت آن را به زائده ای از سپاه در آورند. در مقاله های بعدی چگونگی حذف وتضعیف ارتش و حاکم و مسلط کردن سپاه بر ارتش و سپس بر کل مقدرات کشور را با هم مطالعه خواهیم کرد. اما این تحقیق با از قلم انداختن تغییر و تحول و تجربه دوران بنی صدر، تحقیق دم بریده ای است و عادلانه نخواهد بود. لذا در مقاله بعدی ابتدا به این تجربه می پردازم.

نمایه و یادداشت:

۱- منکر الوهیت که دهر را عامل شمارد. آنکه خدایی جز روزگار نداند.
۲- مکر، حیله. در اصل گرگ و بزي بوده، يعني گرگی که خود را به لباس بز جلوه دهد.
۳- تخم پرندگان که در نوروز رنگین و منقش سازند و اطفال بدان ببازند.
۴- انتقاد از خود "عبرت و وصیت" آیت الله منتظری، جزوه حاوی سئوالهای چهاردهگانه، ص۱۵۳-۱۴۷.
۵- به سوی سرنوشت، خاطرات سال ۱۳۶۳، هاشمی رفسنجانی، ص ۴۶۳.
۶- همان سند، ص ۴۶۴.
۷- بازسازی و سازندگی، هاشمی رفسنجانی، چاپ ۱۳۹۱، ص۱۴۹و۱۵۰.
۸- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۸۲.
۹- همان سند، ص ۵۰۴.
۱۰- همان سند، ص...
۱۱- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند، ۸۳، ص ۲۷۱ و ۲۷۴.
۱۲- روزنامه انقلاب اسلامی در مسیر تاریخ، از محمد جعفری، ص ۳۵۵و ۳۵۶ ؛ سقوط دولت بازرگان، به کوشش دکتر صفاریان، مهندس معتمد دزفولی، چاپ دوم ۱۳۸۳، ص ۳۲۹.
۱۳- صحیفه نور، رهنمودهای آقای خمینی، جلد ۱۰، ص ۲۷ و ص ۳۶ ـ ۳۳.
۱۴- روزنامه انقلاب اسلامی در مسیر تاریخ، محمد جعفری، ص ۲۶۶؛ به نقل از سرمقاله سه شنبه ۸ مهرماه ۱۳۵۹، شماره ۳۶۴ .
۱۵- نامه ها از آقای بنی صدر به آقای خمینی و دیگران...، به اهتمام فیروزه بنی صدر،ص ۵۶،۵۷ و ۴۸۹.
۱۶- به سوی سرنوشت خاطرات سال ۱۳۶۳، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۸۰.
۱۷- همان سند، ص ۲۸۷.

۲- بنی صدر، مانع اصلی انحلال و یا تضعیف ارتش
موفق نشدن بهشتی و شرکاء در انحلال ارتش و تضعیف همه جانبه آن

بدون نگرش و پرداختن به تجربه دوران ریاست جمهوری و سمت فرماندهی کل قوا بهنگام مسئولیت بنی صدر، و حذف بخشی از تاریخ، تحقیق ناقصی از کار در خواهد آمد، لاجرم لازم آمد که بطور فشرده و مختصر جریان و تجربه این دوران را، مورد مداقه قرار دهیم:
من مدعی نیستم که صد در صد آنچه می گویم منطبق بر واقعیات رویداده شده است ولی تا جای ممکن نهایت سعی و کوشش خود را به کار برده ام که اولاً آنچه می گویم متکی بر اسناد و مدارک واقعی و انکار ناپذیر باشد و ثانیاً خلاف حق و حقیقت و یا دروغ نگویم و ثالثاً اگر چیزی هم به ضرر خودم و اعمالم بود، از گفتنش طفره نروم. قضاوت هم با خوانندگانی است که تا به حال نوشته های مرا مطالعه کرده و یا به بعضی از مصاحبه هایم گوش فرا داده اند. و البته بر آنهاست چه از نسل انقلاب و چه بویژه نسلی که بعد از انقلاب پا به عرصه وجود نهاده اند و درکی از وقایع آن دوران ندارند که در پی تحقیق و کند و کاو رویدادها برآیند و منابع مختلف را از زوایای گوناگون بدقت مطالعه و بررسی کنند تا حقیقت را از پس پرده سیاه سانسور و فریب و جعل و تحریف و تزویر به روُشنای حقیقت باز آورند. مرحوم منتظری در مورد رابطه ما با دنیا و کشورهای همجوار در همان اوایل انقلاب وقتی هنوز آقای خمینی در قم سکونت داشت، نکاتی را به ایشان یادآور می شود: « به امام گفتم: هر انقلابی که در دنیا به پیروزی می رسد معمولاً هیأتهای حسن نیت برای کشورهای مجاور می فرستد و خط مشی خود را برای آنها توضیح می دهد و با آنها تفاهم می کند، و این گونه که امروز عراق و دیگران تحریک شده اند و دائماً بر علیه ما تبلیغات می کنند، خطرناک است. بجا است هیأتهای حسن نیت برای کشورهای مجاور فرستاده شود تا یک مقدار این تشّنجها کاهش پیدا کند" ایشان فرمودند: " ول کن ما کاری به دولتها نداریم" من عرض کردم: " ما که نمی خواهیم دور کشورمان دیوار بکشیم. بالاخره اینها دولتهائی هستند در مجاورت ما و وحشت اینها را فرا گرفته است" ایشان فرمودند: " نخیر ما می خواهیم دور کشورمان دیوار بکشیم." اصلاً ایشان هیچ حاضر نبود که اسم این دولتها به میان بیاید. همان که

در مغز ما بود که ملتها ملاک هستند در نظر امام هم همین مسئله بود و می فرمودند ملتها با ما هستند.» (۱) این خط فکری آقای خمینی که « ما کاری به دولتها نداریم » و یا « ما می خواهیم دور کشورمان دیوار بکشیم » خط فکر همهٔ دیکتاتوران عالم است که وقتی کشور را در نگین انگشتر خود می بینند بدون توجه به وضعیت کشور، غرور بی حد و حصر و احساس منجی بودن به آنها دست میدهد و آقای خمینی نیز چنین بود. دیکتاتور از هر قماش و سنخی که باشد، خودش را یك شخص برگزیده و نجات بخش به حساب می‌آورد و وجود خودش را عطیه‌ای الهی برای بشریت تلقی می‌کند و لاجرم وظیفه سنگین نجات کشور خویش و جهان را برگرده خود احساس کرده، جایگاه ویژه‌ای در تاریخ برای خود مشاهده می نماید. به هر کسیکه نسبت به این جایگاه ویژه برخورد کند و یا نظراتش مخالف وی باشد، مشکوك شود، در حذف و از بین بردن او کوچکترین تردیدی به خود راه نمی‌دهد. این است که در حذف یاران مشکوك و از بین بردن دشمنان واقعی و غیر واقعی خود، سخت بی رحم و ظالم می‌شود. در چنین حالتی وی در ساختن بهشت ذهنی و جامعه ایده‌آل خویش تردیدی به خود راه نمی‌دهد، کشت و کشتارهای بی حساب و وسیع در نظر او موجه و اندك جلوه می‌کند و یا اصلا چیزی به حساب نمی‌آید. چون آنان و از جمله خمینی، به آن جایگاه ویژه خویش در جهان می‌اندیشند و هرآنچه که آنان را به خیال واهی خود به این هدف مقدس نزدیك و نزدیکتر کند، عملی شرعی، پسندیده و خدائی است و اگر برای رسیدن به این هدف متعالی ذهنی آنان، لازم باشد که توده‌های وسیعی از بین بروند و یا بخشهایی از کشور ویران گردد، در نظر آنان و در مقایسه با آن هدف متعالی چیزی به حساب نمی‌آید و اعمال در نظر آنان بدینگونه و نسبت به آن هدف و جایگاه ویژه، ارزیابی می‌شود.(۲) دیگرانی که خود در بدست آوردن انحصاری قدرت هستند، آگاه به یک چنین موقعیت ویژه برای رهبر، مدام او را در این خط و ربط تشویق و تهییج می کنند و غالباً بنام و یا فرمان او استبداد را بر ملت تحمیل و خود بعداً و یا همزمان در جایگاه رهبر و بنام وی عمل می کنند. با این دیدگاه است که قاضی القضات آقای خمینی، آقای خلخالی به فرمان وی مثل خیار چمبر آدم می کشت و خودش هم فرمان کشتار فله ای زندانیان را بدون محاکمه ومحکمه را صادر می کند و در حقیقت به دست گردانندگان اطلاعات می سپرد.

در کنفرانس بین المللی بررسی جنایات آمریکا در ایران در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۵۹ که با شرکت ۱۰۰ هیئت به نمایندگی از سوی ملت و احزاب بیش از ۵۰ کشور که به خاطر مسئله گروگان گیری و حل این مسئله به نفع ملت ایران آغاز بکار کرد. درپایان کار کنفراس جمع شرکت کننده در آن به دیدار رهبر انقلاب رفتند. آقای خمینی در سخنرانی خود برای هیئتهای شرکت کننده اظهار داشتند: "...یک ملتی که شهادت را می طلبند و دعا می خوانند برای شهادت، اینها از دخالت نظامی می ترسند؟ اینها از حصر اقتصادی می ترسند؟ همه عالم درهای ممالکشان را به ما ببندند همه و ما باشیم، این عده ای که، سی و چند میلیونی که در این ایران زندگی می کنیم یک دیواری دور ایران بکشند و ما را در ایران حبس بکنند، ما این را ترجیح می دهیم به اینکه درها باز باشد و چپاولگران بریزند به مملکت ما. ما می خواهیم چه بکنیم که به این تمدنی که از توحش بدتر است، این تمدنی که حیوانات بیابان در رفتارشان از آنها بهتر است ما می خواهیم چه بکنیم به این تمدن برسیم؟."(۳)

همه منتظر بودند که آقای خمینی با ایراد سخنانی از رأفت و الفت و مهربانی، سخنانی بر زبان آورد که برعکس، تمام هیئتهای شرکت کننده از چنین سخنانی مات و مبهوت مانده بودند و البته نتایج کنفرانس را هم به باد داد و بر شدت حملات به ایران افزود. آقای خمینی و روحانیون حاکم که در صدد تصاحب انحصاری قدرت بودند، هرچه از جانب بنی صدر و فرماندهان نظامی به او گفته می شد که صدام در صدد حمله به ایران است. می گفت این ارتشی ها اطلاعات غلط می دهند، و می خواهند دست روحانیون را از ارتش کوتاه کنند. وبعد از حذف بنی صدر، مرتب زعمای لشکری و کشوری جهموری اسلامی بنی صدر را مقصر اعلان می کردند که اطلاعات به موقع به آقای خمینی نداده است ولی حالا، و بعد از اینکه خاطرات سال ۱۳۶۱ آقای هاشمی رفسنجانی چاپ اولش در سال ۱۳۸۵ منتشر شد، معلوم می شود که حق با بنی صدر و ارتشی ها بوده است که مرتب گزارش می کرده اند، که صدام در صدد حمله به ایران است. آقای هاشمی، در خاطرات۲۰ شهریور ۶۱، خود می نویسد: « کتابی را که دفتر مشاورت امام [در ارتش] در مورد تجاوزهای مقدماتی قبل از شروع رسمی جنگ تهیه کرده خواندم که حدود سیصد تجاوز را با ذکر نامهٔ اعتراضیه ایران به عراق در همان تاریخ آورده است. اسناد خوبی برای متجاوز معرفی شدن عراق دارد و نظرم این است که منتشر شود.» (۴) اینها همان

گزارشهائی است که نظامی ها به آقای خمینی می دادند و ایشان اصلاً گوشش بدهکار این گزارشها نبوده است و می فرمود که اینها را ارتشی های می سازند برای اینکه دست روحانیت را از ارتش کوتاه کنند. و هنوز کتاب یاد شده در ایران منتشر نشده است و تا این رژیم حاکم است من گمان نمی کنم که این کتاب منتشر شود.

آقای خمینی چشم و گوش بسته به دانشجویان پیرو خط امام که در قم در دیماه ۸۵ به دیدار وی رفتند، خطاب به آنان گفت:« ... آنچه من می فهمم این است که آمریکا نه دخالت نظامی در ایران می خواهد بکند و نه حصر اقتصادی. اگر هم حصر اقتصادی بکند پیروز نمی شود. خودش هم می داند... شاید صحبتهایی که در مورد دخالت نظامی یا حصر اقتصادی می کنند، برای این معنا باشد که اذهان ما را منحرف کنند، به آنطرف و از این چیزی که در کشور ما می گذرد، غافل سازند.» (۵)

علیرغم فهم وی، آمریکایی ها هم ایران را حصر اقتصادی کردند و هم تهدید به جنگی که کرده بودند، از طریق در باغ سبز نشان دادن به صدام، بدست وی آن را عملی و کشور را درگیر جنگ ۸ ساله کردند و به آقای خمینی نیز جام زهر نوشاندند.

آقای اریک رولو، مخبر لوموند، در۹ آذر ۵۸ طی مصاحبه ای با آقای خمینی از وی در باره بحران گروگانگیری و احتمال وقوع جنگ سئوال کرد و اینکه شما در باره بحران کنونی ایران چه فکر می کنید، گفت:

« بحران کنونی ایران یک بحران نیست که ما از آن خوفی داشته باشیم. اما راجع به این که یک وقتی جنگی پیش می آید ولو اینکه یک مطلبي است از شیخ الرئیس ابوعلی سینا نقل می کند که گفته است من از گاو می ترسم برای اینکه اسلحه دارد، عقل ندارد.

و آقای کارتر هم ثابت کرد این مطلب را معذالک نخواهند گذاشت چنین کاری بکند ملتها و دولتهای بزرگ نمی گذارند که چنین جنگی پیش بیاید. جنگ پیش آمدن معنایش جنگ جهانی سوم است و همه قدرت ها از این جنگ می ترسند.» (۶)

نظر به اینکه هدفش انحصار قدرت در دست روحانیت بود، چشمش به امور دیگر بسته بود و مصلحینی هم که مسائلی را به او گوشزد می کردند، یا آنها را نمی شنید و یا نمی دید و یا آن را به مسائلی دیگر تعبیر می کرد. و آن کسانی

هم هدفشان قبضه کردن قدرت بعد از او بود و یا حتی در زمان حیاتش به نمایندگی مستقیم و غیر مستقیم او عمل می کردند، با دادن اطلاعات غلط متناسب با تفکرش، او را در این خط تحریک و تهیج می کردند و استوار نگه می داشتند. به همین علت موضع فوق را دو باره در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۵۹، در جمع دانشجویان پیرو خط امام تکرار کرد، منتها این بار که جنگ شروع شده بود، از«جنگ نعمت است» و از انزوا و فواید آن دم می زد:«...آن چیزی که برای ما ارزش دارد اولاً اسلام است که در آن همه چیز هست. ما برای شکم مان قیام نکردیم که اگر شکم مان را یک وقت جلویش را بگیرند ما بنشینیم سرجایمان...ما الان چیزی برایمان واقع نشده، خوب، یک گوشه کشورمان یک جنگی واقع شده و آن هم دارند سرکوبش می کنند...حالا اینطوریست که شما خیال نکنید که آمریکا اگر بخواهد یک چیزی بکند، یک گرگ دیگری ایستاده درست دارد نگاهش می کند، آن هم همینطور مقابلش یک گرگ دیگری ایستاده مقابلش...دیروز چند تا، دو سه تا جوان آمدند و یک تفنگی را که من خوب نمی شناسم تفنگ چه هست آوردند نشان دادند، گفتند این را ما خودمان درست کردیم، وقتی هم به ارتش نشان دادیم گفتند صحیح و خوب است و وسائل را فراهم می کنیم. این برای این است اگر چنانچه ما منزوی نبودیم هیچوقت به فکر این کار نمی افتادند. شما که حالا به خیال اینها منزوی هستید، شما الان در این فکر هستید که خودتان کارهای خودتان را انجام بدهید. منزوی نبودن یعنی متکل بودن به غیر، یعنی اسیر بودن...اینهائی که وقتی در اطرافشان ده پانزده تا نوکر هست، می افتند و تنبل می شوند و هیچ کاری از آنها بر نمی آید، وقتی می بریشان حبس، خودش تو حبس کارهای خودش را می کند برای اینکه منزوی شده. ملتی که منزوی بشود می تواند ترقی کند، مترقی می شود. ملتی که منزوی نیست نمی تواند به ترقی راه خودش را برود. ملت غیر منزوی یعنی ملتی که اتکالش به دیگران هست، خوراکش را از دیگران می گیرد، اتومبیلش هم از دیگران می گیرد، برقش را هم از دیگران می گیرد. این ملت تا آخر باید اسیر باشد. تا منزوی نشوید نمی توانید مستقل بشوید. از انزوا چه ترسی داریم...» (۷)

روحانیون و از جمله آیت الله منتظری بدون داشتن اطلاعات نظامی لازم و بدون اینکه فکر کنند که در دوسه سال گذشته چه بر سر ارتش ایران آمده است، فکر می کردند که ارتش، در عرض چند هفته و چند ماه باید، ارتش صدام را

شکست بدهد و از ایران بیرون کند و ابداً فکر نمی کردند، ارتشی که بیش از دو سال است در هم و برهم ریخته و غالب فرماندهانش یا کشته شده و یا به زندان افتاده چه به لحاظ اعدام و زندانی کردن غالب فرماندهان آن و چه به لحاظ خارج شدن نفراتش از آن چه در اثر انقلاب حاصل شده بود، ته مانده‌اش نیز بدلیل جو ترسی که از انقلاب بر آنها مستولی گشته بود، در وضعیت بس بهم ریخته ای قرار داشت. روحیه نظامی‌گری و قدرت نظامی در ارتش از بین رفته و در ترس و هراس و وضع آشفته‌ای به سر می‌برد. تحریم نظامی و اقتصادی هم، ارتش را از دریافت ادوات نظامی و قطعات یدکی محروم ساخته بود. البته مرحوم منتظری چون به دنبال حقیقت بود و نه قبضه کردن قدرت، بطوری که کمی دیرتر خواهید دید، این نگاه اشتباه خود را نسبت به ارتش تصحیح کرد. روحانیت حاکم و بویژه حزب جمهوری اسلامی برای قبضه کردن قدرت از هر فرصتی سود می جست و چون از ارتش نگران بود، به هر وسیله ممکن در صدد تضعیف ارتش برآمدند و برای اینکه سپاه را جانشین ارتش کنند، از هر بهانه ای سود می جستند. کودتای نوژه بهانهٔ خوبی برای برآورده کردن بخشی از خواسته های روحانیت حاکم و حزب جمهوری و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در اختیار آن ها قرار داد. درست ۷۵ روز قبل از اینکه در تاریخ ۳۱ شهریور۵۹، عراق به ایران حمله کند. کودتای نوژه خنثی شده بود. در این فاصله روحانیت قدرت طلب که از ارتش نگران بودند، با در دست داشتن بهانه و دستگاه های بگیر و ببند و دادگاه های انقلاب و ارتش، تحت عنوان ارتشیان کودتاچی به جان ارتش افتادند. هر ارتشی را که خواستند و به نحوی از آن ها نگرانی داشتند، دستگیر کردند. عده ای را در دادگاههای فرمایشی برق آسا اعدام کردند و عده دیگری را به زندان فرستادند، که با دخالت مستقیم بنی صدر به عنوان فرمانده کل قوا، حدود ۶۰-۷۰ نفر از خلبانانی که در اهواز زندانی آیت الله جنتی حاکم شرع اهواز و در انتظار اعدام بودند، از زندان آزاد ساخت که این خلبانان آزاد شده در جبهه جنگ با فداکاری و رشادت و شهادت عده ای از آنها، حماسه ای کم نظیر ساختند. اینان فکر می کردند که از جوانان کوچه و بازارِ تعلیمات ندیده و بی حساب و کتاب و تفنگ و ژ-۳ و با شعارمی شود جلو ارتشِ مدرن و مجهز را فوری گرفت. با همه اینها، ارتش ایران و ارتشی ها از خود معجزه آفریدند و در یکی دو ماهه اول جنگ توانستند قوای دشمن را زمین‌گیر کنند و از بخشی از مناطق اشغالی بیرون برانند و همه نقشه‌های

صدام، و حامیان و مشوّقان او نقش بر آب شد و موفقیت نیروهای مسلح چنان چشمگیر بود که هیئتهای حسن نیّت صلح برای متارکه جنگ و آتش بس از کشورهای عضو کنفرانس اسلامی و عضو عدم تعهد، بطور مداوم بین تهران و بغداد در رفت و آمد بودند. پس از مذاکرات طولانی، سرانجام صدام به پیشنهاد صلح کشورهای عدم تعهد تن در داد. تمام مذاکرات و پیشنهادهای مختلف هیأتهای صلح کنفرانس اسلامی و عدم تعهدها در شورایعالی دفاع مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت و به نظر آقای خمینی نیز می‌رسید و سرانجام پیشنهاد هیئت حسن نیّت عدم تعهدها به تأیید آقای خمینی و تصویب شورایعالی دفاع رسید. هیأتهای میانجی صلح و متارکه جنگ پیشنهادهای مختلفی داده بودند و هر بار که با مقاومت و پایداری و موفقیت نیروهای مسلح مواجه می‌شدند، پیشنهادها به سمت خواسته‌های ایران تغییر می‌کرد و صدام نیز کوتاه می‌آمد. آقای اشراقی داماد خمینی در ۱۰ فروردین ۶۰، پس از دیداری با رئیس جمهور و فرمانده کل قوا، گفت هدف اول دیداری از آقای بنی‌صدر بود و بعد راجع به چند مسأله با ایشان صحبت شد، از جمله «مسأله دیگر راجع به آمدن این هیئت بود که امیدواریم این جنگ به نفع اسلام و مملکت هر چه زودتر پایان یابد.» آقای اشراقی در رابطه با مسائلی که در رابطه با آمدن این هیئت مورد بحث قرار گرفت، اظهار داشت: « که همان پیشنهادات سه گانه ایران را ایشان شرح دادند و به نظر من هم آن پیشنهادات سه گانه خیلی خوب است و بایستی روی آن پافشاری کنیم.» (۸)

احمد سکوتوره رئیس‌جمهور گینه که سرپرستی هیئت اعزامی را عهده‌دار است در روز پنجشنبه ۱۳ فروردین ۱۳۶۰، در جده در یک کنفرانس مطبوعاتی رؤس مطالبی که قابل گفتن برای عموم قبل از تصمیم نهایی بود، گفت:

«این هیئت یک آتش بس جدیدی را پیشنهاد کرده است. پیشنهاد جدید خواستار موارد ذیل است:

۱ـ برقراری آتش بس و اخراج تمام نیروها از مرزهای مشترکشان.

۲ـ تشکیل یک کمیته مشترک برای نظارت این امر و بررسی ادعاهایی در باره اروند رود.

۳ـ تشکیل یک دادگاه نظامی برای بازرسی دلایل جنگ» (۹)

و بنابه خبرگزاری پارس به نقل از خبرگزاری یونایتدپرس از بیروت «حبیب شطی سخنگوی هیئت اعزامی کنفرانس اسلامی از تهران با پیشنهادات جدیدی

برای خاتمه دادن به جنگ هفت ماهه عراق علیه ایران وارد بغداد شد. حبیب شطی در دو ماه گذشته چندین بار از بغداد و تهران دیدار داشته است» (۱۰)
ژنرال محمد ضیاءالحق رئیس‌جمهور پاکستان در تاریخ ۱۴ فروردین در اسلام‌آباد اعلام کرد:
«کمیسیون رسیدگی به جنگ عراق و ایران تصمیم گرفته است تا برای تعیین متجاوز در این جنگ یک کمیسیون بین‌المللی اسلامی تشکیل دهد.» (۱۱)
ابتدا بحث شده بود که یک منطقه غیر نظامی در خاک دو طرف برقرار شود ولی ایران با آن مخالفت کرده بود و استدلال می‌کرد که ما تجاوزگر نبوده و نیستیم و به ما تجاوز شده است. هیچ دلیلی ندارد که ما بخشی از خاک خود را منطقه غیرنظامی بکنیم و این صدام است که برای اطمینان ما، که بعد از بستن قرارداد صلح و نفس کشیدن و بازسازی نیروهای خود، دوباره به ما حمله نخواهد کرد، باید چند کیلومتر از خاک خود را غیرنظامی کند و سرانجام در پیشنهاد گنجانده شده بود که هر دو کشور به اندازه توپ رس چند کیلومتری از مرزهای بین‌المللی عقب‌نشینی کند و این مناطق بی‌طرف یعنی غیرنظامی شود. سرانجام آخرین پیشنهاد کشورهای غیر متعهد پس از بحث و بررسی، بنی صدر پیشنهاد صلح عدم تعهدها را طی نامه مورخ ۲۱ اردیبهشت ۶۰ برای آقای خمینی نوشت که قسمتی از آن به شرح زیر است:
« بهرحال، اگر بنا را بر صلح بگذاریم بهتر از این پیشنهاد، پیشنهادی ممکن نیست بما بکنند. برای این‌که یک منطقه غیرنظامی در ایران و عراق بوجود می‌آید و در نتیجه:
۱ـ شط العرب در کنترل کامل ما می‌ماند و عراق هم از استفاده از آن محروم است و هم نمی‌تواند از خلیج فارس نفت خود را صادر کند. بنابراین چیزی بدست نیاورده بلکه وضع بدتری هم پیدا کرده است که قابل تحمل نیست. خصوص با تمام شدن جنگ و ضرورت بازسازی.
۲ـ از مرزهای خاکی هم عقب می‌رود. یعنی زمینهائی را هم که طبق موافقتنامه ۱۹۷۵ بدست می‌آورد فعلاً محروم می‌گردد و ابتکار عمل در همه زمینه‌ها بدست ما می‌افتد. ما خواهیم بود که شرائط و موضوعات گفتگو را معین خواهیم کرد.
در واقع ما خود را به موافقتنامه ۱۹۷۵ مقید کرده بودیم حتی آن را شرط قرار داده بودیم، امّا حالا آزادیم در پیش کشیدن مطالب دیگر.» (۱۲)

در طول فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۰، که قرار بر متارکه جنگ و پیشنهاد صلح موافق پیشنهادهای ایران با موافقت آقای خمینی و تصویب شورایعالی دفاع گرفته شده بود و هیأتها نیز موافقت خود را اعلام کرده بودند و به بغداد رفته و موافقت صدام را نیز گرفته بودند و قرار بود که در خرداد برای نهایی کردن آن و اعلام آتش بس به تهران باز گردند. که در تهران در خرداد فاز آخر کودتا به روی صحنه آمد و موافق گفته آقای بنی‌صدر که قرار بود هیأت در ۲۵ خرداد به تهران باز گردند، از دفتر آقای رجائی نخست‌وزیر به آنها تلفن شده و گفته بودند که در تهران تحولی در حال تکوین است و هیئت به تهران نیاید. هیئت صلحی که آمده بود و با اجازه و تأیید آقای خمینی قرار بر متارکه جنگ و گرفتن ۴۰-۳۰میلیارد دلار خسارت و معتبر شناخته شدن مفاد قرارداد الجزایر که بین شاه و صدام حسین در سال ۱۹۷۵ در الجزیره منعقد شده بود، به کارشکنی پرداختند.

حقیقت آنست که حزب جمهوری اسلامی و روحانیت حاکم که قصد به انحصار در آوردن قدرت را داشتند، مایل نبودند که به هیچ وجه، جنگ بدست آقای بنی‌صدر خاتمه پیدا کند زیرا چنین فکر می‌کردند و حتی آشکار نیز کرده بودند که با محبوبیتی که بنی‌صدر در جامعه و در بین نیروهای مسلح برخوردار است اگر جنگ با پیروزی و فرماندهی وی به پایان برسد دیگر قادر نخواهند بود با فرمانده پیروز که از جبهه جنگ برگشته و سوار بر تانک است به مقابله برخیزند و همه چیز از دستشان بدر خواهد رفت. بدین جهت آنها برای مقابله کردن آقای خمینی با بنی‌صدر و کارشکنی در جنگ از مدتها قبل در چند محور زیر عمل می‌کردند:

کارشکنی در امر صلح

آقای هاشمی که در این رابطه مشغول شیطنت بوده و شیطنتهایش از خلال مطالبی که در این رابطه در عبور از بحران نوشته آشکار است: «ساعت نه صبح (پنجشنبه ۱۳ فرودین ۱۳۶۰) به زیارت امام رفتم. چیزهایی در ارتباط با جنگ و هیأت صلح می‌دانستم. امام ضمن این که مایلند جنگ زودتر تمام شود، صلاح نمی‌دانند که ما کوتاه بیائیم و از اینکه شرط شود، بعد از صلح نباید

به ملت عراق، علیه صدام کمک کنیم نگرانند، اگر این مضمون بخواهد در قرارداد بیاید نگرانی دارند، مخصوصاً با توجه به انتظارات مردم عراق» (۱۳)
از همین مطلب آقای رفسنجانی نیز فهمیده می‌شود که آقای خمینی موافق صلح بوده است و پیشنهاد را پذیرفته کمی دورتر این مسئله روشنتر می‌شود.
آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات روزانه‌اش ۱۲ فروردین ۱۳۶۰، می‌نویسد: «آقای بنی‌صدر در کارنامه دیروز [روزنامه انقلاب اسلامی ۱۱ فروردین ۶۰] نوشته مایل است به جنگ خاتمه دهد ولی شعارهای راهپیمایی امروز و اظهارات امام یقیناً راه را برایشان بسته است» (۱۴)
ابتداء، ببینیم آقای خمینی در روز ۱۲ فروردین چه گفته که راه را بر صلحی که خودش موافق آن بوده بسته است. آقای خمینی در روز ۱۲ فروردین ۱۳۶۰ به مناسبت سومین سالروز تأسیس جمهوری اسلامی طی پیامی از جمله در رابطه با صلح و هیئتهای حسن نیّت چنین گفته است: « و در جنگ تحمیلی و چه در جبهه و چه پشت جبهه تمام ملت در دفاع از کشور سهیم می‌باشند، و ارادهٔ چنین ملتی در سرنوشت کشور و در جنگ و صلح تعیین کننده است و کسانی که به عنوان حسن نیت، پای در میان گذاشته و رفت و آمد می‌کنند، اگر حقیقتاً بشر دوست و با حسن نیّت و به حکم اسلام به این امر قیام نموده‌اند، باید با رسیدگی کامل، ظالم را از مظلوم و غارتگر را از غارت شده و جانی را از کسی که بر آن جنایت واقع شده است شناسایی نموده و معرفی نمایند.
ملت ما در مقابل حق و عدالت تسلیم است، چنانچه در مقابل ظلم و جور ایستاده است. ما انتظار داریم تا هیأتی به تجاوزات و جنایات رسیدگی کامل نماید و ظالم و متجاوز را معرفی نموده و با آن طوری عمل کنند تا عبرتی برای متجاوزان به حقوق بشر گردد و با این شیوه نیز می‌توان صلح و آرامش را بر جهان برگرداند.
غمض عین از جنایتکاران و نادیده گرفتن جنایات ستمگران راه را برای ظالمان باز و دنیا را به هلاکت خواهد کشاند.» (۱۵)
کجای این بیان آقای خمینی راه را بر صلح بسته است؟ خدا داند و آقای هاشمی: بنابه گفته آقای هاشمی گویا قرار بوده است که آقای خمینی التماس و زاری بکند و بگوید، ما بیچاره شدیم، همه چیز ما از بین رفت، ما آماده‌ایم و صلح را می‌پذیریم. بیائید ما را از شر صدام نجات دهید. طبیعی است که رهبر باید از موضع قدرت و دست بالا حرف بزند. آنچه آقای خمینی در رابطه با هیأتهای

صلح و پایان جنگ گفته است، همان مطالبی است که بارها مستقیم و غیرمستقیم به عنوان وظایف هیأتهای حسن نیّت صلح گفته شده است.
آقای رفسنجانی در یادداشت ۲۱ اردیبهشت ۶۰، می‌نویسد «با آقای رجائی درباره پیشنهاد صلح غیر متعهدها صحبت کردیم. پیشنهاد ایجاد منطقه غیرنظامی در خاک ایران همراه با خروج نیروهای عراقی داده‌اند، بعضی نظامی‌ها و آقای بنی‌صدر مایلند با تعدیلی بپذیرند.» (۱۶)
جمله "..مایلند با تعدیلی بپذیرند"، را آقای هاشمی به قصد خارج کردن حرف از موضع اصلی خودش از آن بعنوان تعدیل یاد کرده است. و این تعدیل همان چیزی است که در پیشنهاد گنجانده شده بود که هر دو کشور به اندازه توپ رس چند کیلومتری از مرزهای بین‌المللی عقب‌نشینی کند و این مناطق بی‌طرف یعنی غیرنظامی شود. نظامی ها می گویند توپ رس حدود ۳۰ کیلو متر است.
آقای بهشتی به دخالت در وظایف شورایعالی دفاع به چوب گذاشتن لای چرخ مذاکرات صلح و متراکه جنگ پرداخت و در ۲۷ فروردین ۱۳۶۰ که هیأتهای صلح چندین بار آمد و رفت کرده بودند و سرانجام به شرایط ایران را گردن گذارده بودند، در مصاحبه خود گفت: «مذاکره با عراق باید با حکومتی باشد که مردم عراق آن حکومت را نماینده خود بدانند.» (۱۷)
انحصارگران و قدرت‌پرستان به طرق مختلف و به وسیله امکانات و اهرمهایی که در دست داشتند شب و روز تبلیغ می‌کردند که بنی‌صدر مخالف روحانیت است و بنی‌صدر در خط اصیل اسلام، یک خط انحرافی ایجاد می‌کند و حتی نصف ایران برود بهتر است که خط بنی‌صدر پیروز بشود. و روحانی و چه غیرروحانی تشنگان قدرت و پیروان دیکتاتوری صالح عالماً و عامداً عمل می‌کردند و بعضی دیگر نیز ناخودآگاه و از روی اغفال، تحمیق، شکل‌گرایی و تقلید کورکورانه، دنباله رو آنان بودند.
آقای حسین خمینی در رابطه با مخالفین بنی‌صدر می‌گوید: «البته اینها عده‌ای هستند که تحلیلی را که از اسلام می‌کنند، تحلیلی است که طبق آن عقیده‌شان این است که مکتب به صورتی باید حاکم بشود که «استبداد» هم در کنارش باشد. یعنی همان که می‌گویند «دیکتاتوری صالحه» در حالی‌که نمی‌دانند که دیکتاتوری اصلاً هیچوقت نمی‌تواند صالحه باشد. درست مثل اینکه بگویند: «دزدی صالح» و یا «فسق و فجور صالح». پس «دیکتاتوری صالح» هم معنایش همین است. و آقای بنی‌صدر قولاً و عملاً ثابت کرده است که تحلیل از

اسلام را به این نحو قبول ندارد و با «دیکتاتوری صالحه» مخالف است و نمی‌خواهد که در ایران دیکتاتوری و فاشیسم حاکم بشود. حال چه دیکتاتوری به اسم اسلام باشد و چه غیراسلام.» (۱۸)

« اینها برنامه اصلی‌شان این است که امام و آقای بنی‌صدر را در مقابل هم قرار بدهند تا بتوانند منویات کثیف خودشان را پیاده بکنند.» (۱۹)

وی در رابطه با آن دسته و عقیده شان نسبت به بنی‌صدر و جنگ و صلح می‌گوید:

«امّا عقیده شان این است که می‌گویند آقای بنی‌صدر برای جمهوری خطرناک است و در خط اصیل اسلام، انحراف ایجاد می‌کند. پس باید کنار برود. حتی این مسأله را آقای رجائی در سخنرانی‌شان در مدرسه استاد شهید مطهری تلویحاً گفتند. در آن سخنرانی آقای رجائی گفت که اگر ما شش ماه دیرتر پیروز بشویم بهتر است از این‌که امروز پیروز بشویم و بوسیله یک عده‌ای خط انحرافی بوجود آید و حتی من می‌دانم یک عده از اینها می‌گویند که اگر خوزستان برود، بهتر از این است که آقای بنی‌صدر پیروز بشود و خطش در ایران حاکم بگردد. و من خودم با آنها بحث کرده‌ام و از خود آنها شنیده‌ام که می‌گویند خوزستان و حتی بالاتر از خوزستان یعنی نصف ایران برود، بهتر از این است که ایشان (آقای بنی‌صدر) و خط انحرافی (البته به عقیده آنها) حاکم بشود و بلکه باید اسلام اصیلی که خودشان می‌گویند در این قسمت حاکم بشود.» (۲۰)

مشخصه بارز این خط حزب جمهوری‌اسلامی به رهبری آقای بهشتی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در عمل و نظر بود.

اگر شما آمار کشته‌های ۹ ماهِ اول جنگ که فرماندهی کل قوا بعهده آقای بنی‌صدر بود و آمار کشته‌های بعد که از جوانان بعنوان مین‌شکن و خط شکن استفاده می‌شد را مورد مقایسه قرار دهید، آن‌وقت عمق فاجعه و جنایت و کشتار جوانان روشن خواهد شد. وقتی آقای خمینی می‌نویسد: «مسئولین سیاسی می‌گویند از آنجا که مردم فهمیده‌اند پیروزی سریعی بدست نمی‌آید شوق رفتن به جبهه کم شده است.» (۲۱)

دلیل استقبال نکردن جوانان از جبهه جز آشکار شدن این جنایات چه می‌توانست باشد؟

آقای رفسنجانی شما که پیروزی موفق نظامی سال ۶۰ را برای تصاحب قدرت به شکست مفتضحانه‌ای تبدیل کردید، آیا این عمل جز به فرمان شما و خبرگان

نظامیتان که در حقیقت باید گفت خبرگان شکست نظامی غیراز صیاد شیرازی و محسن رضایی که آن روز هر دو زیر فرمان شما عمل می‌نمودند، کس دیگری بود؟

آقای منتظری حقیقتی را بیان کرده آنجا که می‌گوید: «آقای میرحسین موسوی نخست‌وزیر عملاً صاحب رأی نبود و هر چه می‌گفتند باید انجام می‌داد، عملاً آقای هاشمی و احمد آقا هر چه تصمیم می‌گرفتند عملی می‌شد. گاهی آقای موسوی نخست‌وزیر از سوی خودش کاری می‌کرد آنها به او تشر می‌رفتند.» (۲۲)

شهید تیمسار فلاحی بعد از کنار گذاشتن بنی صدر از فرماندهی کل قوا، با وجودی که روحانیون و بویژه آقای خمینی را خوب می شناخت، اما در روز پنجشنبه ۲۱ خرداد با دیگر سران نظامی (۲۳) در محل ستاد مشترک ارتش در مصاحبه مطبوعاتی که در کیهان شنبه ۲۳ خرداد ۱۳۶۰ منتشر گردید، شرکت کرد. تیمسار شهید فلاحی در این مصاحبه از زحمات بنی صدر در مقام فرماندهی کل قوا قدردانی واعلام کرد که تا ایشان فرمانده کل قوا بود، «حدود ۴۵ در صد» از خاک اشغالی به تصرف ما در آمده و ۱۵ در صد هم نه در اختیار صدام است و نه در اختیار ما و ۴۰ در صد از سرزمینهای اشغالی هنوز در دست نیروهای مهاجم است و از منطقه سومار در کرمانشاهان تا نزدیک مهران نیروهای ما روی مرز قراردادی ۱۹۷۵ هستند (۲۴) یعنی اینکه بیش از ۶۰ در صد سرزمینهای اشغالی از دست نیروهای صدام خارج شده است و اینها نتایجی بود که در این مدت، بدون استفاده از جوانان به عنوان خط شکن و گوشت دم توپ و مین شکن که با تدبیر فرمانده کل قوا بنی صدر و سران فرماندهان نظامی حاصل شده بود.

نظر به اینکه انحلال ارتش و یا ادغام آن در سپاه در اوایل انقلاب عملی غیر ممکن بود و بعد هم تا زمانی که بنی صدر فرماندهی کل قوا را به عهده داشت، با وجود طرح انحلال و ادغام آن در سپاه از سوی دکتر بهشتی مطرح شد، بنی صدر مانع به اجرا در آمدن آن گردید. بعد از حذف بنی صدر از ریاست جمهوری چون کشور درگیر جنگ بود، سران جمهوری اسلامی انحلال ارتش را عملی خطرناک هم برای استقرار حاکمیت خود و هم شکست فوری جنگ تلقی می کردند. اما از همان ابتدا روحانیت حاکم از طریق آقای خمینی و یا بنام وی سعی در تقویت و مسلط کردن سپاه بر ارتش و تضعیف آن، به نحوی که

ابتکار عمل به کلی از ارتش گرفته شود را در سر تعقیب کردند. در این رابطه آقای خمینی با مهارت و دقت دست به بازی دو سویه ای با ارتش و سپاه زد. وی با سپاه و ارتش به مانند شخص دو زنه ای که یکی از آن دو سوگلی و دیگری کلفت خانه است عمل می کرد: در نظر وی سپاه سوگلی و ارتش کلفت خانه است. و سران روحانی دیگر و بویژه آقای هاشمی آگاه از این نظر آقای خمینی در مورد ارتش، هر روز از امکانات مختلف ارتش می کندند و به سپاه می افزودند. تا خیالشان از هر جهت از ارتش آسوده و راحت باشد که هرگز ارتش دست از پا خطا نخواهد کرد.

جایگاه سپاه و ارتش در بین سران جمهوری اسلامی همواره، در بهترین حالت و بعد از اینکه میسر نشد که ارتش را منحل و در سپاه ادغام کنند، نگاه سوگلی و کلفت خانه بوده است. دست سپاه برای دخالت در سیاست باز بود و برای ارتش بسته. ارتش برخلاف سپاه در پادگانها ماند و بعنوان نیروی نظامی عمل کرد. اما سپاه در مقدرات کشور دخالت می کرد و عملاً دست او را باز می گذاردند.

اصل ۱۵۰قانون اساسی که: « سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در نخستین روزهای پیروزی این انقلاب تشکیل شد، برای ادامه نقش خود در نگهبانی از انقلاب و دستاوردهای آن پابرجا می‌ماند. حدود وظایف و قلمرو مسوولیت این سپاه در رابطه با وظایف و قلمرو مسوولیت نیروهای مسلح دیگر با تأکید بر همکاری و هماهنگی برادرانه میان آنها به وسیله قانون تعیین می‌شود.» سران جمهوری اسلامی به دلیل نگرانی دائمی از ارتش و تأکید بر « ادامه نقش خود در نگهبانی از انقلاب و دستاوردهای آن » در قانون اساسی، هم سپاه را بر آن داشت و می خواست که فعال مایشاء بشود و هم سران جمهوری اسلامی از همان اوایل که در صدد بدست آوردن انحصاری قدرت برآمدند، دریافته بودند که تحمیل دیکتاتوری ولایت و ولایت مطلقهٔ فقیه بدون قوه سرکوبگر سپاه پاسداران میسر نخواهد بود. لاجرم بدون توجه به ساز و کار قدرت، دست سپاه را در همه امور و مقدرات کشور باز گذاشتند. سران سپاه آگاه از این مسئله که وظیفه سپاه "نگهبانی از انقلاب و دستآوردهای آن" قلمداد شده است، سپاه خود را صاحب انقلاب بهمن مي دانست و برای نگهبانی از انقلاب و دستآوردهای آن از گزند "دشمنان داخلی و خارجی"، دخالت در امر سیاست را ضروری می شمرد و بر این اساس عمل کرده و می کند.

سپاه تامین "امنیت کشور" و "حفظ و دفاع از انقلاب اسلامی" را وظیفه خود میداند. صفوی فرمانده سپاه در پاسخ به خبرنگار پیام انقلاب میگوید: "بعضی بدون اینکه به قانون اساسی اشاره کنند، ادعا میکنند که چنین ماموریتی برای سپاه پیش بینی نشده است. در حالیکه اینطور نیست و ماده ۱۵۰ قانون اساسي، ماموریت حفظ و دفاع از انقلاب اسلامی و دستآوردهای آن صریحاً به سپاه واگذار شده ...و روشن است که اصلی ترین ماموریت سپاه، تامین حفظ امنیت و مقابله با ضد انقلاب و تهدیدات داخلی است". سپاه بر پایه همین برداشت از قانون اساسی از یکسو همانند ارگان اطلاعاتی ـ امنیتی عمل میکند و از سوی دیگر حرکات اعتراضی و شورشهای شهری را سرکوب می نماید. و اگر بعضی ها بر اساس گفتهٔ آقای خمینی که می گوید نظامی و یا حتی سپاهی نباید در سیاست دخلت کند، برای اینکه صدای ارتش را خفه کند، لفظ سپاه را هم به کار برده است و الا و در حقیقت و مطابق با امر واقع شده، ارتشی ها را از دخالت در سیاست منع کرده است و نه سپاه را. زبان آقای خمینی که همیشه با حیله، تحمیق، توریه، تقیه،و... همراه است را باید شناخت. [و بعضی ها هم که بعضی از جمله های توخالی آقای خمینی را دلیل عدالت خواهی، آزادیخواهی، خدمتگزاری مردم،...و عاری از قدرت طلبی و... وی عنوان می کنند، از جمله به علت نشناختن زبان آقای خمینی است (۲۵)].

به غیر از آقای خمینی مابقی سران جهموری اسلامی هم چنین خواستی داشتند و عملاً و بیش از همه آقای هاشمی رفسنجانی زمینه این خواست را برای آقای خمینی و دیگران به وجود آورد. بنیان گذاران سپاه پاسداران قبل از اینکه سپاه در قانون اساسی جنبه قانونی به خود بگیرد، و عملاً دستش در همه جا باز شود، به ساز و کار قدرت و اینکه به بانیان خود هم وفا نخواهد کرد، توجه نداشتند. شورای فرماندهي سپاه در اولین اطلاعیه خود در ۱۶ اردیبهشت ۵۸ وظایف کلی این نیروی نظامی را مبارزه مسلحانه علیه جریانهای مسلحانه ضد انقلاب، دفاع در برابر حملات و اشغالگریی های عوامل یا قوای بیگانه در داخل کشور، همکاری و هماهنگی موثر با نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، تربیت و آموزش اخلاقی، ایدئولوژیکی، سیاسی و نظامی کادرهای سپاه، حمایت از نهضتهای رهایی بخش و حق‌طلبانه مستضعفین جهان تحت نظارت و رهبری انقلاب و استفاده از نیروهاي انسانی سپاه به هنگام بروز بلایا و حوادث غیرمترقبه و کمك به طرحهای عمرانی دولت جمهوری اسلامی برشمرد. و

آقای خمینی هم که می بیند نیروی نظامی آماده و گوش به فرمانش هستند، بعد در سال ۵۹ گفت: « اگر سپاه نبود کشور نبود » بخوانید « اگر سپاه نبود آخوند بر کشور حاکم نبود » و این حرف درستی است با وجودی که آقای خمینی در قانون اساسی فرمانده کل نیروهای مسلح است. اما ارتش هیچگاه بی چون و چرا گوش به فرمان و خواهان حاکمیت ولایت فقیه بر کشور نبوده است. و کمی دیرتر خواهید دید در عین حالی که سرلشکر صیاد شیرازی در اول مطیع و به فرمان عمل می کرد ولی سران جمهوری به وی هم اعتمادی نداشتند و سرانجام وقتی نوبت استفاده از وی به پایان رسید، او را از فرماندهی خلع و به کارمشورتی که برکناری با احترام است برگزیدند و سرانجام با کشته شدنش از شر وی رها شدند.

سران جمهوری اسلامی با وجود شرکت ارتش در جنگ ایران و عراق، همواره نسبت به ارتش نگرانی داشته اند. لذا در ارتش تصفیه های وسیع صورت گرفته و در مواردی فرماندهان آن از طریق ترور از سر راه برداشته شده اند. در هر حال اینقدر دست سپاه را در تمامی مقدرات کشور باز گذاشتند، تا جائی که امروز عیان شده است که اگر حمایت و پشتیبانی سپاه را از دست بدهند، یک روز هم بر اریکه قدرت باقی نخواهند ماند. سپاه هم که خود دولتی در دولت شده است و در حقیقت دولت اصلی سپاه است، نظر به اینکه سپاه هم مشروعیتش را از ولایت و ولایت مطلقهٔ فقیه می گیرد، این دو لازم و ملزوم یکدیگر شده اند. اما سپاه پاسداری که در کشتار و تحمیل و استقرار دیکتاتوری به ملت خود نقش اصلی را بازی کرده و مشروعیت مردمی و ملی را از دست داده، دیر یا زود از پا درخواهد آمد. و باز ارتش است که نقش حفاظت، دفاع و صیانت از مرزهای کشور را بر عهده خواهد گرفت.

نظر به اینکه انحلال ارتش ممکن نشد: کوشش شد که آن را به زائده ای از سپاه تبدیل و این خط را ادامه دادند تا سر انجام سپاه را بر همه مقدرات کشور حاکم کردند. سعی می شود تا جای ممکن امر واقع، آن چنان که روی داده است، به ترتیب تاریخ گزارش شود تا هم ارتباط تاریخی آن حفظ شود و هم خواننده قدم به قدم به عمق فاجعه ای که کشور در گیر آن شده یعنی تسلط سپاه بر تمام مقدرات کشور، آگاه گردد. در این راستا خاطرات روزانه آقای هاشمی رفسنجانی با وجودی که حاوی اطلاعات واطلاعات ناقص، تحریف شده و جعل، و با ایماء و اشاره ذکر شده اما گویا ترین دلیل و مدرک بر چگونگی

رخداد این فاجعه که خود وی در آن نقش اصلی را بازی کرده، می باشد. خاطرات مرحوم آیت الله منتظری هم حاوی اطلاعات روشنگری در مورد جنگ، و سپاه و ارتش است و هم نقش هاشمی رفسنجانی که در مقاله چهارم به آن پرداخته می شود.
و اما تمامی گزارشهای زیر از خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی است. امر واقع از خرداد سال ۶۰ به بعد پیگیری می شود. و ابتدا به تصفیه فیزیکی و غیر فیزیکی فرماندهان اصلی ارتش پرداخته خواهد شد.

تصفیه فیزیکی و یا غیر فیزیکی سران ارتش

سه شنبه ۲۳ تیر ۶۰
"گروهی از نیروی هوایی آمدند و پیشنهادهایی داشتند برای تعویض کادر ستاد نیرو پس از سرهنگ جواد فکوری که احتمالا پست فرماندهی نیروی هوایی را برای پست وزارت دفاع از دست بدهد، چون قانون اساسی دو شغل را اجازه نمی‌دهد" (عبور از بحران، ص ۲۰۱.)
سه شنبه ۳ مرداد ۶۰
"افطار را در نخست وزیری با آقایان رجائی، احمد خمینی، موسوی اردبیلی، تیمسار فلاحی و سرهنگ فکوری صرف کردم. فلاحی از عملکرد دادگاه انقلاب و انجمنهای اسلامی و امنیت شغلی افسران شکایت داشت و چاره جویی می‌کرد" (عبور از بحران، ص ۲۱۵.)
بعد از فرار بنی صدر به فرانسه آقای هاشمی موقع را برای تصفیه ارتش مغتنم شمرده، چنین گزارش می کند:

چهارشنبه ۷ مرداد۶۰
"ظهر گروهی از همافران آمدند و خیلی ناراحت بودند و خواهان تصفیه در نیروی هوایی بودند. با توجه به فرار بنی صدر با هواپیمایی از این نیرو. در دفتر آقای رجایی فوراً جلسه با حضور آقای موسوی اردبیلی و سرهنگ فکوری فرمانده نیروی هوایی تشکیل دادیم. سرهنگ فکوری خیلی ترسیده و تعادل خود را از دست داده بود ومی‌گفت نیروی هوایی با این دو مورد فرار هواپیما متزلزل شده است. گفتم زمینه خوبی برای تصفیه ضد انقلاب در نیرو پیش آمده.

با مشورت انجمن اسلامی سیاسی - ایدئولوژی نیرو و دادگاه انقلاب ارتش، تصمیمات مهمی گرفتیم. ستاد فرماندهی و فرماندهان پایگاهها را عوض کردیم. جانشین فرمانده را آقای سرهنگ معینی قرار دادیم. اختیارات آقای فکوری را به معینی دادیم." (عبور از بحران، ص ۲۱۹.)

یکشنبه ۱۵ شهریور ۶۰

"پیش از ظهر در خانه ماندم. اول وقت سرهنگ جواد فکوری، فرمانده نیروی هوایی آمد و تذکراتی در مورد جنگ داشت. پیشنهاد برکناری فرمانده نیروی زمینی را می‌داد. در این مورد با تیمسار فلاحی همراهند. این اختلاف قابل توجه است و مزاحم کار؛ از تصفیه نیروی هوایی گله داشت، این هم جالب توجه است" (عبور از بحران، ص ۲۱۷ .)

جمعه ۲۰ شهریور ۶۰

"عصر در مجلس جلسه شورای عالی دفاع داشتیم. از تأخیر عملیات مقرره ناراحت بودند. گفتند سپاه آماده نبود. سرهنگ معینی پور را بعنوان فرمانده نیروی هوایی تعیین کردیم و سرهنگ جواد فکوری را مشاور ستاد. سپس جلسه مشورتی داشتیم. احمد آقا هم در هر دو جلسه شرکت داشت" (ص ۲۷۸ کتاب)

۲مهر ۶۰، " آقای ری شهری اصرار دارد که فرماندهان سطح بالای ارتش عوض شوند ولی امام و ماها مصلحت نمی دانیم؛ به خاطر وجود نقاط ضعف گذشته و با سوء ظن ها نیروهای کاردان را از دست بدهیم و مشکل برای افراد و خانواده ها پیش آید." (عبور از بحران، ص ۳۰۰ .).

۷ مهر ۶۰، " اول شب، خبر رسید که هواپیمای حامل تعدادی مجروح جنگی، جنازه و چند نفر از سران نظامی، تیمسار فلاحی، سرهنگ نامجو وزیر دفاع، کلاهدوز قائم مقام سپاه وسرهنگ فکوری و... نزدیک تهران [کهریزک] سقوط کرده، عده ای شهید و عده ای زخمی اند." (ص ۳۰۶ کتاب).

با یک سانحه ساختگی تیمسار فلاحی رئیس ستاد مشترک، سرهنگ فکوری فرمانده نیروی هوائی، سرهنگ نامجو وزیر دفاع، و کلاه دوز قائم مقام سپاه کشته شدند. (۲۶) توضیح اینکه منظور آقای ری شهری که در ۲ مهر پیشنهاد کرده که « فرماندهان سطح بالای ارتش عوض شوند »، ظاهراً بخشی از خواست ری شهری در ۷ مهر عملی شده است یعنی تیمسار فلاحی، سرهنگ فکوری که از بین رفته اند. از این دسته تیمسار ظهیر نژاد باقی مانده که او را نیز فوری از کار عملی حذف کردند. اولاً تیمسار ظهیرنژاد یا بواسطه تیز

هوشی خودش که در زیر خواهد آمد و یا نظر به اینکه با موسوی اردبیلی نسبت فامیلی داشت به لحاظ فیزیکی دست به ترکیبش نزدند، اما کمی دیرتر خواهید دید که او را هم از کار عملی حذف کردند. در اینجا مناسبت دارد که خاطره ای را در مورد هوش و فراست تیمسار ظهیر نژاد و پیش بینی اش در مورد هواپیماهای نیروی هوائی ذکر کنم:

اینجانب بعد از بسته شدن روزنامه انقلاب اسلامی در ۱۷ خردادسال ۶۰، حسب اطلاع دفتر ریاست جمهوری قرار شد روز ۲۰ خرداد، به اتفاق تیمسار ظهیر نژاد که عازم کرمانشاه است به دیدار بنی صدر به کرمانشاه بروم. ساعت ۸ صبح ۲۰ خرداد اول اتوبان کرج سوار پاترل تیمسار ظهیر نژاد شده و به سمت کرمانشاه حرکت کردیم. در بین راه از تیمسار پرسیدم: جناب تیمسار چرا شما با هواپیماهای نظامی به نقاط مختلف سفر نمی کنید؟ تیمسار پاسخ داد: من به جز این پاترول و راننده ام عباس بیدقی به هیچ وسیلهٔ دیگری اطمینان ندارم و به این هواپیماهای نظامی هیچ اطمینانی نیست و در این هواپیماها همه چیز ممکن است اتفاق بیفتد. بعد از این سانحه هواپیما و کشته شدن تیمسار فلاحی و سرهنگ فکوری و... به هوش و فراست تیمساز ظهیر نژاد آفرین گفتم.

پنجشنبه ۹ مهر ۶۰

" امروز صبح، در منزل آقای خامنه ای جلسه ای داشتیم که جانشین های سران ارتش را - که در سانحه هوائی شهید شده اند- تعیین کنیم. تیمسار ظهیر نژاد هم شرکت داشت. آقایان موسوی اردبیلی، احمد آقا و مهدوی کنی هم بودند. آقای ظهیر نژاد وضع جبهه ها و طرحهای آینده جنگ را گفت. به ایشان پیشنهاد سمت ریاست ستاد شد. راضی نبود و نوعی حذف تلقی می کرد و معتقد بود در نیروی زمینی، نقش بهتری دارد و در ستاد نیرویش راکد است؛ ولی نظر ایشان پذیرفته نشد... سرانجام ایشان رئیس ستاد مشترک و آقای صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی شدند. مسئله هماهنگی سپاه و ارتش، در انتخاب آقای صیاد نقش داشت." (عبور از بحران، ص ۳۰۹).

یکشنبه ۱۷ آبان ۶۰، " آقای ظهیر نژاد رئیس ستاد با انتقال نیرو از آذربایجان به خوزستان توسط نیروی زمینی اعتراض داشت. اعتراضش را وارد ندانستیم." (عبور از بحران، ص ۳۶۱.)

سه شنبه ۱۰ آذر ۶۰،" آقای ظهیر نژاد رئیس ستاد مشترک اطلاع داد که عراق در بستان ضد حمله آغاز کرده، ولی عصر خبر رسید که صحت نداشته، به

خاطر عدم همآهنگی ایشان با صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی، اطلاعات دقیق به ایشان نمی رسد." (ص ۳۹۱ کتاب).
۲۱ آذر۶۰، " ظهیرنژاد و وزیر دفاع از روی کار آمدن امیران جوان در سمتهای بالا ناراحت است و معتقد است مغزهای ارتش با این رویه کنار می روند و می گوید این خواست توده ای هاست؛ مخصوصاً از تصفیه نیروی هوائی. وزیر دفاع هم از اینکه نیروی زمینی او را در جریان عملیات خودش قرار نمی دهد، ناراحت است." (ص ۴۰۱و۴۰۳ کتاب)
تیمسار ظهیر نژاد خوب فهمیده بود که هدف هاشمی رفسنجانی مسئله حذف او از فرماندهی نیروی زمینی و آن را به صیاد شیرازی واگذار کردن است و نه چیز دیگری. و باز هم به دلیل اینکه صیاد شیرازی را می شناخت می دانست که او تحت امر رفسنجانی عمل می کند و نه رئیس ستاد مشترک. بعد از این تغییر و تحول به طوری که در بالا آمد، فرماندهان قدیمی را از سمت فرماندهی برکنار و به جایشان با درجه دادن، افسران جوان را در سمتهای بالای فرماندهی گماشتند و نیروی هوائی را هم به کلی تصفیه کردند. و ظهیر نژاد به درستی می گوید: کنار گذاشتن مغزهای ارتش « خواست توده ای هاست» که در این موقع با خواست سران روحانی همخوانی پیدا کرده است. چون توده ای ها تمام کوشش خود را برای انحلال ارتش و حاکم کردن سپاه بکار می بردند.
مناسب است که در همین جا یاد آور شوم که برای اولین بار توسط مجاهدین خلق و گروه های چپ و بویژه اوایل انقلاب کمونیست ها در ایران بر روی دیوارها شروع به نوشتن شعار "یانکی ها بروید به خانه هایتان " و" ایران را سراسر ویتنام می کنیم" و" ارتش خلقی به پا می کنیم" و"ارتش امریکائی منحل باید گردد" که عملا این شعارها ازآرزوهای قلبی روحانیان قدرت طلب از بهشتی تا دیگردوستانش بود که با دست وزبان انواع گروهها و سازمانها نوشته وابراز می شد و در واقع اینها آگاه و ناآگاه، عملا دیگ حلیم قدرت پرستی روحانیان را هم می زدند.
اما سازمان فدائیان خلق ایران «اکثریت» در همان سالهای سرکوب توسط بازوی نظامی ولایت فقیه یعنی سپاه، مشغول نوشتن شعار محوری « سپاه پاسداران را به سلاح سنگین مجهز کنید» برروی دیوار تمام شهرهای ایران بود!! همچنین چریکهای فدائی خلق (اکثریت) با سپاه و کمیته ها همکاری می کرد و «طی بیانیه ای از کلیه اعضاء و هواداران این سازمان در سراسر کشور

خواست که برای دفاع از انقلاب و استقلال کشور در برابر تجاوزات رژیم فاشیستی عراق با تمام نیرو و امکانات با سپاه پاسداران و کمیته های انقلاب اسلامی همکاری کنند و هر نوع خبر یا اطلاعی که از فعالیت نیروهای ضد انقلاب بدست می آورند، بدون درنگ به این مراکز برسانند." (۲۷)

ومرتب سازمانهای فوق در تضعیف ارتش می کوشیدند و به آن دامن می زدند: که این ارتش طاغوتی است و در خدمت امپریالیسم و عامل آن شاه قرار داشته و دست به کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ زده و... باید منحل شود. تا میلیشیای خود را جانشین ارتش سازند و بدین طرق قدرت را قبضه کنند. اینان و بویژه حزب توده و فدائیان اکثریت به روحانیون و حزب جمهوری به انواع مختلف خط می دادند که ارتش را باید منحل و در سپاه ادغام کرد. خاطره کوتاه دیگری از زیرکی تیمسار ظهیر نژاد در اینجا بی مناسبت نیست: تیمسار ظهری نژاد در آبان و یا مهر سال ۵۹ بر اثر کسالتی که داشت هفته ای در بیمارستان دزفول بستری بود، من به اتفاق دو سه نفر دیگر در بیمارستان به عیادتش رفتیم. وی در آن موقع فرمانده نیروی زمینی بود. ما در حین صحبت با تیمسار بودیم که ناگاه سرهنگ عطاریان فرمانده نیروهای غرب وارد شد، تا او وارد شد، تیمسار فوراً صحبت را به چیزهای دیگری برگرداند. ما پیش تیمسار ماندیم تا اینکه سرهنگ عطاریان از ایشان خدا حافظی کرد و رفت. بعد از اینکه او رفت من به تیمسار گفتم، چرا شما وقتی سرهنگ آمد، موضوع صحبت را عوض کردید؟ تیمسار جواب داد، ایشان مورد اطمینان نیست و احتمالاً توده ای است. و در این مورد هم حق با او بود.

ملاحظه می کنید که بعد از حذف بنی صدر که مانع بزرگی بر سر راه مسلط کردن سپاه بر ارتش و سایر مقدرات کشور بود، زعمای جمهوری اسلامی از فرصت به دست آمده، و بویژه آقای هاشمی رفسنجانی حسب گفته های صریح خودش ابتداء در حذف سران ارتش و بعد تصفیه نیروهای ارتش و گماردن افسران مورد اعتماد خود درسمت های مختلف فرماندهی پرداختند. بعد از آن هم مرحله به مرحله از امکانات ارتش کنده و به سپاه می افزودند. حتی اینان به افسرانی که خود به سمتهای مختلف فرماندهی نیروهای ارتش گمادرده بودند، اعتماد نداشتند و وفادار نماندند و به طوریکه در آینده خواهید دید، سرهنگ صیاد شیرازی را که با چه دبدبه و کبکبه رو در روی بنی صدر گذاشته بودند، و او را به فرماندهی نیروی زمینی صعود دادند، بعد از اینکه ظاهراً وظیفه اش

را خاتمه یافته تلقی کردند و دیدند که حتی او هم حاضر نیست که ارتش را در سپاه ادغام کند و یا به زائده ای از سپاه تبدیل سازد او را برکنار کردند و سپس با ترور شدنش به طور کامل از دستش رهائی حاصل کردند. در مقاله پنجم صعود و سقوط صیاد شیرازی را با هم مطالعه می کنیم.

نمایه و یادداشت:

۱- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۷۱.
۲- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۷۲.
۳- برای اطلاع بیشتر از «رهبر و جایگاه ویژه در تاریخ» به کتاب «اوین جامعه شناسی زندانی و زندانبان» ، از محمد جعفری، ص ۵۴-۵۱ ، مراجعه کنید.
۴- پس از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۷۶.
۵- کیهان ۱۷ خرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۱۴، ص۱و۱۴ و صحیفه نور، جلد ۱۲،ص۱۳۸.
۶- اطلاعات، یکشنبه ۲۳دی ۸۵ ، شماره ۱۶۰۴۹، ص ۱۲.
۷- اطلاعات، سه شنبه۱۰ آذر ۸۵، شماره ۵۱۶۰۱، ص ۱۰.
۸- کیهان، ۱۳ آبان۱۳۵۹، شماره۱۱۱۳۳، ص۱۵ و صحیفه نور، جلد ۱۳، ص۱۴۳-۱۴۷.
۹- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، ص۳۵۲؛ انقلاب اسلامی، ، شماره ۵۰۳ .
۱۰- همان سند؛ انقلاب اسلامی، ۱۶ خرداد ۶۰، شماره ۵۰۵.
۱۱- همان سند.
۱۲- همان سند، ص ۳۵۳؛ انقلاب اسلامی، شبنه ۱۵ فروردین ۶۰.
۱۳- کتاب نامه‌ها، باهتمام فیروزه بنی‌صدر، خرداد ۱۳۸۵، صص ۴۱۷.
۱۴- عبور از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۵۴ یادداشت روز ۱۳ فروردین.
۱۵- همان سند، ص ۵۲.
۱۶- تقابل دو خط یا کودتای خرداد۱۳۶۰،ص ۳۵۵و۳۵۶؛ صحیفه نور، بهمن ۶۲، جلد ۱۴، ص ۱۵۶.
۱۷- عبور از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۰۶، یادداشت روز ۲۱ اردیبهشت ۶۰.
۱۸- انقلاب اسلامی، ۲۷ فروردین ۶۰، شماره ۵۱۵، دکتر بهشتی در مصاحبه مطبوعاتی.
۱۹- انقلاب اسلامی، دوشنبه ۲۵ اسفند ۵۹، شماره ۴۹۹، ص ۲.
۲۰- همان سند.
۲۱- تقابل دو خط یا کودتای خرداد۱۳۶۰،ص ۳۸۰و۳۸۱؛ از نامه آقای خمینی، در مورد پذیرش آتش بس و نوشیدن جام زهر.
۲۲- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۸۲.
۲۳- در این مصاحبه مطبوعاتی علاوه بر شهید تیمسار فلاحی، سرهنگ فکوری فرمانده نیروی هوائی و وزیر دفاع، تیمسار ظهیر نژاد فرمانده نیروی زمینی، سرهنگ فروزان فرمانده ژاندارمری و سرهنگ وحید دستجردی فرمانده شهربانی شرکت داشتند.
۲۴- برای اطلاع بیشتر از حقایقی که در این مصاحبه مطبوعاتی توسط سران نظامی فاش شده است به روزنامه کیهان شنبه ۲۳ خرداد ۱۳۶۰،مراجعه کنید.
۲۵- جهت اطلاع بیشتر از کلید فهم زبان آقای خمینی، به کتاب پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، از: محمد جعفری، ص۷۰-۶۷ مراجعه کنید.
۲۶- برای اطلاع بیشتر به کتاب اوین ج ۲، ص ۷۵-۸۴ مراجعه شود.
۲۷- اطلاعات، پنجشنبه سوم مهرماه ۱۳۵۹،شماره ۱۶۲۴۷،ص اول.

۳- سعید حجاریان، بانی و پایه گذار قانونی کردن شکنجه در سازمان اطلاعات و امنیت ''دموکراتیک!!''

« شنيده شد فرموده ايد: فلاني مرا شاه و اطلاعات مرا ساواك شاه فرض مي كند. البته حضرتعالي را شاه فرض نمي كنم ولي جنايات اطلاعات شما در زندانهاي شما روي شاه و ساواك شاه را سفيد كرده است. من اين جمله را با اطلاعات دقيق مي گويم. آيت الله منتظری»

از ابوعلی سینا منقول است که مردم دارای دو خصیصه کم حافظگی و نابینائی هستد که در نتیجه راه را گم کرده و گذشته را به زودی فراموش می کنند، می گوید:« اما آنچه مرا بیش از هر چیز غمگین می سازد، این است که مردم از نقیصه ای مضاعف رنج می برند: کم حافظه گی و نابینائی. در نتیجه این قابلیت شگرف را دارند که کسانی را که تا دیروز از آنها نفرت داشتند، امروز دوست بدارند و کسانی را که امروز دوست دارند، فردا از آن ها نفرت داشته باشند.» (۱) وقتی به این گفته می اندیشیدم، ابتدا فکر می کردم که مردم عادی دارای چنین قابلیتی هستند، ولی حال که به تجربه تاریخی دوران خودمان می نگرم، می بینم که بیشتر از مردم عادی، بخشی از سیاسیون، روشنفکران و یا مدعیان مسائل استراتژیک و تاکتیک که خود در مرکز وقایع گذشته بوده و حد اقل در استقرار و استمرار این دیکتاوری نقش مهمی داشته اند، نیز دچار این خصلت فراموشی به عمد و یا به سهو و یا از راه خود را به تجاهل زدن گشته اند که از جمله اینان بخش قابل توجهی از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را در بر می گیرد. وقتی کتابِ «برای تاریخ» که گفتگوی سعید حجاریان با عمادالدین باقی را مطالعه می کردم، این مسئله بیشتر برایم گویائی پیدا کرد. و بر آن شدم که حداقل بخشهائی از آن را برای کسانی که به دنبال تحقق آزادی و حقوقمداری در کشور هستند - و دلشان برای مردم و نه به سهیم شدن و یا بدست گرفتن قدرت - می تپد، نقل و روشن کنم. شاید انگیزه ای برای فکر کردن کسانی باشد که می اندیشند که چرا در طول سی و اندی سال است که مبارزات به اصطلاح اپوزیسیون به نتیجه نرسیده و هنوز این رژیم دیکتاتور وغاصب آزادی و حقوق مردم پا برجاست. آنچه در زیر می آید، هم بخشی از تاریخ و تجربه گذشته است که چگونه ما با دست خود، بر استقرار و استمرار چنین رژیمی کوشیده ایم و امروز که در دام همان رژیم گرفتار آمده ایم، صدای دموکراسی خواهی و

دموکرات منشی از حلقوممان بلند می شود که بله ما از روز اول به دنبال دموکراسی، عدالت، آزادی، و حقوق مردم بوده ایم.

آقای عماد الدین باقی در کتاب «برای تاریخ» (۲) می نویسد:

«...سعید که به حق می توان او را بنیان گذار صالح وزارت اطلاعات نامید در مجلس شورای اسلامی از تشکیل یک نهاد دموکراتیک اطلاعاتی و امنیتی سخن می گفت که باید در برابر ملت پاسخگو باشد.»(۳)

« دموکراتیک » بودن نهاد اطلاعات و امنیت، معنا و مفهومی دارد؟ تا به حال در جهان و در کشورهائی که نسبتاً کم و زیاد با نظام دموکراسی نظیر کشورهای اروپائی، آمریکا و... اداره می شوند، کسی نهاد اطلاعاتی و امنیتی دموکراتیک دیده است و اصلاً نهاد دموکراتیک در مورد سازمانهای اطلاعاتی امنیتی معنی و مفهوم دارد تا چه رسد به نظام دیکتاتوری ولایت فقیه که این دومی آن باشد؟ پیشوند «دموکراتیک» برای وزارت اطلاعات و امنیت ساختن، آیا دروغی نیست که برای به کرسی نشاندن نظرات گروهی و شخصی بدان داده شده است؟ و یا برای اغفال خود و دیگران بوده است؟ و یا واقعاً آقای حجاریان که بیان کننده این اصطلاح است، در آن زمانی که در صدد ساختن وزارت اطلاعات متمرکز بود، به دموکراسی برای اداره کشوراعتقاد داشت تا وزارت اطلاعات ساخت او هم بنا به قول خودش دموکراتیک باشد؟ برای روشن شدن این مسئله:

الف-ابتداء به گفتگویش با باقی و

ب- سپس به بعضی از اعمال سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که ایشان عضو بلند پایه و یا هم خطش بود، پرداخته خواهد شد.

الف: در مصاحبه با باقی:

آقای حجاریان در مورد چگونگی ساخت وزارت اطلاعات چنین توضیح می دهد:

«حجاریان: خدمت شما عرض شود که ما بعد از انقلاب چشممان را باز کردیم دیدیم که ساواک منحل شده و ۱۷- ۱۸ جریان اطلاعاتی در کشور به وجود آمده است. هرکنار و گوشه ای یک تشکیلات اطلاعاتی وابسته به این کمیته، آن بخش از سپاه، ستاد مبارزه با مواد مخدر آقای خلخالی، نخست وزیری، و خلاصه در جاهای مختلف تشکیلات اطلاعاتی درست کردند. ما احساس کردیم

که ایران بهشت جاسوسان شده است. هیچ سیستم اطلاعاتی دقیقی وجود نداشت...چیزهای مهم دیگری آن موقع موجودیت نظام تازه تأسیس جمهوری اسلامی را تهدید می کرد. ما به اینجا رسیدیم که ادارهٔ این مملکت بدون اطلاعات نمی شود. بالاخره جمهوری اسلامی طاغوت را منحل کرده، اما بایستی یک سیستم اطلاعاتی که ساختارش دموکراتیک باشد به وجود بیاید. با تعدادی از دوستان نشستیم و اولین طرح تشکیل سیستم اطلاعاتی مملکت را در دوران مجلس اول ریختیم. طرح را به آقای مرتضی الویری که نماینده و هم خط سیاسی مان در مجلس بود، دادیم. او هم پانزده – شانزده امضاء جمع کرد. این اولین پیش نویس یا مصوبهٔ تشکیلات سیستم اطلاعاتی بود که ما به مجلس اول دادیم...بنده برای پیگیری طرح تشکیلات اطلاعات کشور در مجلس هم نماینده مرحوم رجائی بودم و بعد هم نمایندهٔ مهندس موسوی.»(۴)

آقای حجاریان برای ایجاد سیستم اطلاعاتی دموکراتیک متمرکز دلیل می آورد که « ما به اینجا رسیدیم که ادارهٔ این مملکت بدون اطلاعات نمی شود... بایستی یک سیستم اطلاعاتی که ساختارش دموکراتیک باشد به وجود بیاید. با تعدادی از دوستان نشستیم و اولین طرح تشکیل سیستم اطلاعاتی مملکت را در دوران مجلس اول ریختیم.» اینکه بعد از انقلاب هیچ سیستم اطلاعاتی وجود نداشت عاری از حقیقت است. درست است که ساواک در آخرین روزهای انقلاب ظاهراً منحل شد اما نه پرسنل آن رفتند و نه اسناد و مدارک آن در تهران به دست کسی افتاد. مهندس بازرگان در روز ۲۳ بهمن با تلفن، سپهبد حسین فردوست (از دوران طفولیت، دوست و همدوره و یار و غار و مشاور پشت پرده و همیشگی محمدرضا پهلوی) به محل خود که تیمسار قرنی هم آنجا بوده احضار می کند و بعد از اینکه وی به محل می رود، تیمسار قرنی از وی می خواهد که ۴ نفر را برای فرماندهی نیروی زمینی، هوائی و دریائی و ساواک به نخست وزیر مهندس بازرگان معرفی کند. او هم سپهبد هوشنگ حاتم را برای نیروی زمینی، سپهبد آذر برزین را برای نیروی هوائی، دریادار احمد مدنی را برای نیروی دریائی و سپهبد مقدم را برای ساواک معرفی می کند. مقدم ابتدا نمی پذیرد ولی وقتی فردوست به او تلفن می کند، و مطلب را می گوید مقدم می پذیرد.(۵)

خاطرات مرحوم آیت‌الله منتظری نیز حاکی از اینست که سپهبد مقدم رئیس ساواك با روحانیون و سران انقلاب در ارتباط بوده و قرار نبوده که اعدام شود

« ولی منتخب آقای خمینی، آقای شیخ صادق خلخالی حاکم شرع مقدس اسلام، مقدم را نیز اعدام کرد.»(۶) وی متذکر می شود که وقتی که می خواسته به پاریس نزد امام برود، در منزل مطهری به دیدار منتظری می رود وسه پیام برای آقای خمینی میدهد. و هنگامی که مرحوم منتظری در پاریس صحبتهای مقدم را برای ایشان نقل می کند، آقای خمینی خیلی تعجب می کند و می گوید: «"عجب! مقدم این حرفها را گفت؟!" » (۷)

اینجانب بعد از اعدام مقدم، تمام پرونده بازجویی (در همان حدی که بازجویی شده بود!!) و پرسنلی او را در دادستانی انقلاب مطالعه کردم که در آن دو نکته حائز اهمیت بود:

۱- پرونده حکایت از این داشت که وی در گذشته با دکتر بهشتی رابطه نزدیك داشته،

۲- انجام بعضی از امور در دوران انقلاب با نظر و مشاوره با دکتر بهشتی انجام پذیرفته است.

دکتر یزدی هم می گوید که با یکی از مدیران کل ساواک مطالعه ای در مورد ساواک انجام می دهد و اداره دوم و هشتم آن و تیمهای تعقیب و مراقبت را فعال می کند (۸)

بعضی ها فکر می‌کنند که سازمانهای اطلاعاتی- امنیتی رژیم شاه متلاشی و از بین رفت. در حالیکه دستگاههای اطلاعاتی- امنیتی رژیم گذشته، تمام و کمال به رژیم جدید انتقال پیدا کرد وهمه آن روشها و تجربه‌ها، همراه با اسناد و مدارك کامل آن، در سازمان اطلاعات و امنیت بنیاد گرفته جمهوری اسلامی متمرکز گردید.

بلافاصله پس از تشکیل هسته اولیه سپاه پاسداران، بخش اطلاعات و امنیت آن شکل گرفت و بسرعت به همه جا گسترش پیدا کرد و چون غالب مراکز ساواك، در شهرستانها و مراکز کل ساواك در تهران، مقر سپاه پاسداران شده بود، از همان بدو شکل‌گیری، سپاه به اطلاعات و تجربه های ساواك در زمینه های مختلف دسترسی پیدا کرد.

تمام دستگاههای اطلاعاتی- امنیتی رژیم شاه در ساواك و دفتر ویژه اطلاعات متمرکز بود و این دو مرکز، دست نخورده تحویل رژیم نوپای انقلاب گردید. سایر دستگاههای اطلاعاتی رژیم گذشته هم نظیر رکن دوم ارتش (اطلاعات و ضد اطلاعات)، اطلاعات شهربانی و... در چمبره این دو سازمان بود و آن دو

بر کلیه آنها مسلط بودند و در حقیقت چنانکه از چارت تشکیلاتی و شرح وظایف دفتر ویژه اطلاعات مشهود است، این دفتر بمنزله مغز متفکر دستگاههای اطلاعاتی- امنیتی شاه عمل می‌کرده و بر همه آنها نظارت تام داشته است.

البته در بعضی از شهرستانها، مراکز ساواك را مردم تسخیر کردند و کم و زیاد در بعضی از مناطق، مردم از بعضی از مسائل اطلاعاتی و بعضی از پرونده های ساواك مطلع شدند. ولی خیلی زود جلو این کار گرفته شد و اسناد و مدارك را از دستبرد افراد محفوظ نگاه داشتند وسریع مقر ادارات ساواك در سراسر کشور به مقر پاسداران، کمیته و یا دادستانی انقلاب تبدیل گردید. گروهی از مردم همراه با پاسداران روز ۲۳ بهمن، بدرون محوطه مرکز اصلی ساواك در سلطنت آباد تهران راه یافتند و در محوطه آن بگشت و گذار پرداختند. "افراد مسلح مردم را حدود ساعت یك بعد از ظهر از ساختمان ساواك بیرون کردند و آنرا تحت مراقبت شدید قرار دادند و از ورود افراد جلوگیری کردند و خود در آنجا مستقر شدند" (۹)

در مورد سازمان دیگر اطلاعاتی- امنیتی، یعنی دفتر ویژه اطلاعات چنین عمل شد و دست احدی به آنجا نرسید و کسی از کم و کیف آن مطلع نشد. ارتشبد حسین فردوست تا روز ۲۲ بهمن سال ۵۷، در دفتر ویژه اطلاعات مشغول فعالیت بود (۱۰) و بعد از آن با مرحوم قَرَنی و کسان دیگر از سران انقلاب در تماس بود و پسرش نیز تا یکسال و نیم بعد از انقلاب در وزارت خارجه مشغول کار بود (۱۱) و احدی متعرض او نشد. ارتشبد حسین فردوست از جمله با سرهنگ معمار صادقی که تا مدتها در نخست وزیری مشغول کار بوده، با بعضی از سران انقلاب در تماس و ارتباط بوده است. (۱۲)

تیمسار قرنی خود یك افسر اطلاعاتی(رکن دوم ستاد ارتش) و زمانی فرمانده مراکز اطلاعات ارتش شاهنشاهی بود، از تجربه کافی در امر اطلاعات و امنیت برخوردار بود، با کمك وی طرحی تهیه شده بود که براساس آن طرح، کارمندان ساواك در یك طبقه بندی جدید در رژیم جدید بکار گمارده شوند. اما چون در اوایل پیروزی انقلاب این طرح به مذاق خیلی ها خوش نمی‌آمد و علاوه بر آن اجرای آن طرح از طریق سپهبد قرنی و دولت موقت، همآهنگ با قبضه کردن قدرت و ایجاد دیکتاتوری جدید توسط بعضی از گروههای دست اندرکار نبود، آن طرح در آن موقع تا حدودی معوق ماند. ولی بعداً همان طرح

بصورت دیگری به اجرا درآمد و ساواکی ها بکار برگردانده شدند و حتی حقوق عقب مانده آنان نیز پرداخت شد.(۱۳)

زمانی که مرا در صبح ۲۱ خرداد ۶۰ دستگیر و زندانی کردند، ساواکی هایی که به زندان افتاده بودند، بر اساس اطلاعاتی که در دست داشتند، وضعیت و سرنوشت کارمندان ساواك را برای نگارنده چنین بیان می‌کردند: ما کارمندان و متخصصین ساواك سه دسته شدیم. بعضی ها که در همان روزهای اوایل انقلاب دستگیر شدند، تعدادی اعدام و یا زندانی شدند. دسته دیگر را که کمی دیرتر دستگیر کردند، به حبسهای مختلف محکوم کردند و کسانی را هم که از دستگیرشدن مصون مانده بودند باضافه زندانی شده ها که آزاد شده بودند، با پرداخت حقوق معوقه به کار دعوت کردند. تا در سال ۶۳ که طرح تشکیل سیستم اطلاعاتی متمرکز «دموکراتیک!!»، ریخته می شود، وضعیت اطلاعاتی امنیتی کشور چنان که آقای حجاریان توصیف می کند که « ایران بهشت جاسوسان شده» و یا نبود اطلاع لازم و کافی «موجودیت نظام تازه تأسیس جمهوری اسلامی را تهدید» می کرده است، با امور واقع همخوانی ندارد. ارگانهای اطلاعاتی نظیر ساواک تحت نام جدید «ساواما»، رکن دوم ارتش و شهربانی، اطلاعات سپاه و دادستانی ها، در نخست وزیری وجود داشت و به نوعی با هم هماهنگی داشتند. البته آنچه که « موجودیت نظام تازه تأسیس جمهوری اسلامی را تهدید » می کرد، نه کمبود اطلاعات، بلکه مقاومت مردم از استقرار پیدا نکردن دیکتاتوری و انحصار طلبی بود که اگر منظور آقای حجاریان همین است حق با اوست. چون هنوز آن سیستم اطلاعات سرکوب همه جانبه مستقر و مشروعیت پیدا نکرده بود. و تمام اینها بهانه تراشی برای ایجاد همان سازمان مخوف جهنمی سیستم اطلاعات "دموکراتیک!" متمرکز بود که مرحوم منتظری در سال ۶۵ به درستی به آقای خمینی پیام می دهد:

« شنیده شد فرموده اید: فلاني مرا شاه و اطلاعات مرا ساواك شاه فرض می کند. البته حضرتعالی را شاه فرض نمی کنم ولي جنایات اطلاعات شما در زندانهاي شما روی شاه و ساواك شاه را سفید کرده است. من این جمله را با اطلاعات دقیق می گویم.» (۱۴)

برگردیم به اصل مطلب. آقای حجاریان توضیح می دهد که « در آن موقع در سپاه و قوه قضائیه هر کدام مایل بودند که اطلاعات باید تابع آنها باشد. رئیس مجلس [هاشمی رفسنجانی] هم مایل بود که در اختیار سپاه باشد.(۱۵) «بعضاً

هم از حاج احمد آقا شنیده می شد که نظراتی ابراز می کردند که تابع رهبری باشد. نمایندهٔ رئیس جمهور وقت [آقای خامنه ای] هم به کمیسیون تلفیق می آمد و نظرشان این بود که اطلاعات باید سازمانی باشد تابع ریاست جمهوری، چون اطلاعات ابزار ستادی ریاست جمهوری است. نظر عمده ای را که ما بیان می کردیم و مدافع آن بودیم، این بود که اولاً در سیستم اطلاعاتی مملکت باید تمرکز وجود داشته باشد، یعنی امور جاسوسی و ضد جاسوسی و ضد براندازی و جمع آوری اطلاعات پنهان و حراست ها و غیره باید تمرکز داشته باشد و از آن گذشته باید به گونه ای دموکراتیک سازمان دهی شوند، یعنی بشود از تشکیلات اطلاعات حساب کشی کرد و به جائی پاسخگو باشد که خصلتی دموکراتیک دارد، و از نظر ما، آن جایگاه، مجلس بود، چون مجلس به هر حال نمایندهٔ مردم است و ملت انتخاب می کند و وزیر باید از مجلس رأی اعتماد بگیرد...مسئله دموکراتیک بودن ساختار سیستم اطلاعاتی جزء دغدغه های ذهنی ما بود.»(۱۶) وی علت اینکه باید تابع مجلس باشد را چنین توضیح می دهد:

« من اجمالاً این دلایل را عرض می کنم. یکی این که امور اطلاعاتی منجر به امر سیاست گذاری می شود و از آنجا که دولت، پیشینهٔ سیاست گذاری را به عهده دارد، سرویس اطلاعاتی می تواند دولت را در امر سیاست گذاریش یاری کند. دادن اطلاعات به هر جای دیگری جز دولت، منجر به این خواهد شد که مرکز دیگری برای سیاست گذاری در مملکت بوجود بیاید. »(۱۷) وی ادامه می دهد:

« به یاد دارم که عده ای به امام گفته بودند که اینها می خواهند اطلاعات را وزارتخانه بکنند و در کجای دنیا اطلاعات وزارتخانه است؟ امام هم به حاج احمد گله کرده بود که کجای دنیا آمدند سیستم اطلاعاتیشان را وزارتخانه کردند که شما بخواهید دومی باشید؟ این را به من گفتند. من هم به مرحوم حاج احمد آقا گفتم منعی برای سازمان کردن اطلاعات وجود ندارد، اگر بخواهید ما تلاش می کنیم که اطلاعات سازمانی باشد تابع رهبری، فقط دوتا مشکل هست. یکی شورای نگهبان است- چون آن موقع استدلال شورای نگهبان این بود که اصلی که اختیارات رهبری را استقرا و استقصا می کند محصور در همین بندهاست- اعضای شورای نگهبان هر وقت ما با آنها سر این موارد جلسه می گذاشتیم مکرر می گفتند عدد مفهوم دارد ... حرفشان این بود که ما این کار را نمی کنیم، اما اگر خود امام اراده کرد چیزی را درست بکند ما "نه" نمی گوئیم. کما اینکه

وقتی امام مجمع تشخیص مصلحت را درست کرد شورای نگهبان مخالفت نکرد. چون تلقی شان این بود که "رهبری فوق قانون" است. ولی می گفتند اگر از داخل مجلس چنین طرحی را بیاورند، قطعاً رد می کنیم. چون ما هستیم و قانون اساسی. من به حاج احمد آقا گفتم اولاً این مسئله ایراد قانون اساسی دارد. حالا آقایان شورای نگهبان خودشان راه پیش پای ما گذاشتند و گفتند ایراد قانون اساسی را می شود درست کرد، اما بنده خدمت شما عرض می کنم و به آقا هم بفرمائید که اگر فردا یک سیستم اطلاعاتی متمرکز را زیر نظر رهبری درست کردیم، هر اتفاقی که در آن افتاد به پای ایشان نوشته می شود. یعنی اگر یک نفر بیرون آمد گفت مثلاً من را آنجا شکنجه کردند، چه کردند و چه نکردند، بالاخره مسئول امام است. آیا امام می پذیرد؟ حاج احمد آقا رفت و برگشت و گفت نه، آقا گفتند ما نمی خواهیم این چیز ها را به ما بچسبانند. البته من این جملهٔ مرحوم حاج احمد آقا را تا به حالا به کسی نگفته ام. این باعث می شد که بچه هایی که در اطلاعات کار می کردند شبهه دار شوند و بگویند وقتی که امام نپذیرد که ما زیر نظرش باشیم، لابد نفس کار یک عیبی دارد. این بود که من به بچه ها نگفتم و به پائین منتقل نکردم.»(۱۸)

آنچه را که آقای حجاریان در فرازهای فوق بیان کرده در عرف و لباس فقهی بدان توریه و دروغ مصلحت آمیز، نام داده اند که خود نوعی دروغ است. و شاید آقای حجاریان هم که از فقه سررشته داشته دست به چنین توریه و یا دروغ مصلحت آمیزی زده تا هم دنیای خود را داشته باشد و هم در آخرت بهشت را برای خود ذخیره کرده باشد!! البته اگر با دروغ بتوان برای خود بهشت را ذخیره کرد؟

آقای حجاریان که می خواسته « اطلاعات دموکراتیک » متمرکز بسازد، خواسته یا ناخواسته چندین نکته را فاش کرده است:

۱- به طور دقیق می دانسته که این وزارت اطلاعاتی که درست می کند در آنجا شکنجه و داغ و درفش بکار برده می شود و مردم را در آنجا شکنجه می کنند و یا بهتر بگویم به شکنجه گاه مردم تبدیل می شود.

۲- ایشان و سایر همکارانش مخالف شکنجه نبوده اند که اگر مخالف بودند به حاج احمد آقا نمی گفت که اگر«سیستم اطلاعاتی متمرکز را زیر نظر رهبری درست کردیم هر اتفاقی که در آن افتاد به پای ایشان نوشته می شود...».

این حرف دقیقاً می رساند که شما سازمانی عمل کرده اید و نه اینکه پیرو امام بودید. اگر بواقع پیرو امام بودید و نه پیرو سازمان خود، حد اقل می بایست که این حرف حاج احمد آقا که « آقا گفتند ما نمی خواهیم این چیز ها را به ما بچسبانند » را به سایر دوستان و بچه های اطلاعات می گفتید.

۳- اولاً، حجاریان و سازمان مطبوع و دوستان و همکارانش، نه تنها پیرو خط امام و ولایت فقیه نبوده بلکه از آن بعنوان ابزاری در دست سازمان خود برای در اختیار قرار داشتن قدرت عمل می کرده است. اگر غیر از این بود، بنا بود که وقتی با توضیحات ایشان به احمد آقا و در نتیجه آقا می گوید که « ما نمی خواهیم این چیز ها را به ما بچسبانند». این چیزها که آقای خمینی گفته نمی خواهد به ایشان چسبیده شود، - حسب توضیح آقای حجاریان، شکنجه و داغ و درفش بوده است – پیام آقای خمینی را به بچه های سازمان اطلاعات منتقل می کرد، تا هر شخصی با آگاهی و چشمی باز در آنجا به کار ادامه دهد و یا آنجا را ترک کند. بنابراین شما و سازمانتان به شکنجه کردن دموکراتیک موافق بودید؟! ثانیاً شما به بچه های اطلاعات هم ترفند زده اید و آن ها را از حقیقت کار و نظر خود مطلع نکرده اید. با بچه های اطلاعات هم سازمانی عمل کرده اید و با این حساب می شود گفت که: شما و سازمانتان با شکنجه مخالفان و منتقدین نه تنها مخالف نبوده بلکه شما و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، بانی قانونی کردن شکنجه - که امروز دست راستی ها را به قول خود متهم بدان می کنید - بوده اید.

۴- دقیقاً سازمانی عمل کرده و کوشش می شده که سازمان اطلاعات متمرکز به نحوی ساخته شود که در اختیار سازمان خودتان باشد. شما حتی کاری کردید که در آن تاریخ نماینده رهبری هم در وزارت اطلاعات نباشد. با کوشش و ترفندهای شما و دوستانتان می گوئید:

« در سال ۶۳ قانون وزارت اطلاعات تصویب شد. حالا بماند که چه شد که آقای ری شهری وزیر اطلاعات شد و چرا اصلاً به این سمت رفتیم که وزیر اطلاعات باید مجتهد باشد و چرا نمایندگان، ایشان را مطرح کردند و نظر ما چه بود و نظر دولت چه بود...فعلاً وارد این بحث نمی شویم.

بحث این بود که وقتی یک سیستم پر قدرت اطلاعاتی درست می شود، از کجا بدانیم که یک وزیر مکلا فردا چگونه خواهد شد ...لذا باید به نوعی به سیستم ولائی متصل باشد. اما راهش چیست؟ یکی از راهها این است که نمایندهٔ رهبری

در آنجا باشد، مثل سپاه که نمایندهٔ ولی فقیه داشت. بعد بحث شد که نمایندهٔ ولی فقیه خیلی مشکل ایجاد می کند و با وزیر دعوا می کند و دودستگی و تزاحم مأموریت و دو فرماندهی می شود و این خیلی خطرناک است. پس بیائیم شرط بگذاریم که وزیر باید مجتهد باشد تا اگر حکمی کرد فقط حکم اداری نباشد، بلکه حکم شرعی هم باشد. البته این پیشنها دولت نبود.
این پیشنهاد بعضی از نمایندگان مجلس بود که الآن موضع راست دارند...وقتی طرح تمام شد یک دفعه بلند شدند و این فوریت را آوردند و رأی آورد. دولت هم نظری نداشت. این نکته هم در صورت مذاکرات هست. آقای هاشمی رئیس مجلس از من پرسید نظر دولت چیست؟ گفتم دولت نظری ندارد. دولت در مورد این شرط نظر خاصی نداشت.» (۱۹)
در این فراز چندین نکته حائز اهمیت است:
۱- در اینجا از اصل مسئله که خود مطرح می کند و می گوید:« چه شد که آقای ری شهری وزیر اطلاعات شد و چرا اصلاً به این سمت رفتیم که وزیر اطلاعات باید مجتهد باشد و چرا نمایندگان ایشان را مطرح کردند و نظر ما چه بود و نظر دولت چه بود...فعلاً وارد این بحث نمی شویم.» واردِ اطلاعاتی که از حقوق ملت است و ملت باید بداند چه شده است که چنین چیزی که مثل بختک بر سر تمامی ملت و حتی دوستان خودشان افتاده، نمی شود و از گفتن آن طفره می رود. اما در توضیحات این مسئله روشن خواهد شد که چرا؟ وی در موارد فوق لب به سخن نمی گشاید.

۲- وقتی گفته می شود که باید «یک سیستم پر قدرت اطلاعات» ساخته شود، یعنی اینکه این سیستم اطلاعاتی بتواند حاکم بر مقدرات مردم باشد و هر صدائی را در نطفه خفه کند. شاید شما فکر کنید که من پیش داوری می کنم و از پیش خود چنین نکته ای را مطرح می کنم؟ کمی دیر تر که اعمال سازمان که از زبان آقای بهزاد نبوی عنوان شده است را خواهم گفت، ملاحظه می شود که این سازمان بر اثر قلع و قمع همه مخالفین و یا معترضین تجربه به دست آورده، حال به این نتیجه رسیده که از طریق «یک سیستم پر قدرت اطلاعات» که فکر می کردند که در اختیار خودشان باقی خواهد ماند، عمل می کنند.
۳- وقتی «یک سیستم پر قدرت اطلاعات» ساخته می شود، طبیعی است که باید در اختیار ارگانی باشد. دیدیم که با طرفند ظریف که« هر اتفاقی که در آن

افتاد به پای ایشان نوشته می شود. یعنی اگر یک نفر بیرون آمد گفت مثلاً من را آنجا شکنجه کردند، چه کردند و چه نکردند، بالاخره مسئول امام است.» مانع از این شد که این « سیستم پر قدرت اطلاعات»، در اختیار ولی فقیه زمان یعنی آقای خمینی باشد. ولی حساب شده، از طرف دیگر چنان مسئله را پیش می برد که« سیستم پر قدرت اطلاعات» به صورت صوری تحت امرابواب جمعی دولت باشد، یعنی وزارتخانه و وزیر داشته باشد، اما در حقیقت در اختیار دولت نباشد، چون وزیر کلاهی (غیر معمم) را قبول ندارد. میگوید: مسئولِ این « سیستم پر قدرت اطلاعات»، «باید به نوعی به سیستم ولائی متصل باشد.» حتی برای اینکه مثل سپاه نماینده ولی فقیه در آنجا نباشد می گوید:« نمایندهٔ ولی فقیه خیلی مشکل ایجاد می کند و با وزیر دعوا می کند و دودستگی و تزاحم مأمریت و دو فرماندهی می شود و این خیلی خطرناک است.» پس برای اینکه این خطر ایجاد نشود حل مسئله به این است که « پس بیائیم شرط بگذاریم که وزیر باید مجتهد باشد تا اگر حکمی کرد فقط حکم اداری نباشد، بلکه حکم شرعی هم باشد.» البته در اینجا برای اینکه از فشار روحی که در اثر این عمل به او وارد شده بکاهد و یا خود را در این مورد بی گناه جلوه دهد، می افزاید که « البته این پیشنهاد دولت نبود.»

اما برای اینکه بدانیم خود ایشان و دولت میرحسین موسوی چقدر با این عمل و این پیشنهاد که «شرط بگذاریم که وزیر باید مجتهد باشد تا اگر حکمی کرد فقط حکم اداری نباشد، بلکه حکم شرعی هم باشد.» موافق بوده اند و در حقیقت خواست خود اینان بوده است، وقتی آقای هاشمی رئیس مجلس از ایشان که دولت را در مجلس نمایندگی و پیش برنده طرح بوده می پرسد « نظر دولت چیست؟ گفتم دولت نظری ندارد. دولت در مورد این شرط نظر خاصی نداشت. » (۲۰) خیلی صریح و آشکار اعلان می کند که دولت نظری ندارد، یعنی اینکه خواست خود او و دولت همین بوده است که اگر غیر از بود، بیان می کرد.

حال چرا آقای حجاریان به نمایندگی از دولت و سازمان مطبوع و یا هم فکرخودش که مجاهدین انقلاب اسلامی است، دست به ساخت به قول خودش « سیستم پر قدرت اطلاعات» زده اند و مانع شده اند که این سیستم در اختیار آقای خمینی باشد، حتی ولی فقیه هم نمایندگی مثل سپاه در آنجا نداشته باشد ولی صوری در اختیار دولت باشد، یعنی وزارتخانه و وزیر داشته باشد، اما وزیرش مجتهد باشد تا احکامش « فقط حکم اداری نباشد، بلکه حکم شرعی هم باشد.» تا

نیاز هم پیدا نکند که به مسئول دولت پاسخگو باشد و یا در دولت مطرح کند. و آیا همین نکته مبنای احکام شرعی و ترورهای داخل و خارج توسط وزارت اطلاعات نگشت؟! چرا برای اینکه این احکام شرعی ترورها، از مجتهدی که به سیستم ولائی متصل است، صادر می شد و نیاز هم نبود که به دولت و یا ارگان دیگری پاسخگو باشد. در حقیقت یعنی یک ارگان فعال مایشاء.

۴- وی وقتی می خواهد که به ظاهر راهِ در اختیار گذاردنِ سازمان اطلاعات را به احمد آقا نشان بدهد و در باطن او را منصرف کند که سازمان اطلاعات در اختیار رهبر باشد می گوید که شورای نگهبان تلقی اشان این است« رهبری فوق قانون است.». اما عملی که خودش انجام می دهد که وزارت اطلاعات در اختیار مجتهد باشد، همان نوع تفکر است. یعنی در اختیار مجتهدی باشد که به کسی پاسخگو نباشد و حکمش هم شرعی باشد.

۵- آیا به نظر شما نکات ذکر شده کوچکترین همخوانی با دموکراتیک بودن دارد؟ به نظر و بنا به گفته صریح آقای حجاریان این نکات ذکر شده فاش می گویند که هیچ وجه مشتریکی با دموکراتیک بودن ندارد. شما چطور؟!

۶- بر اساس گفته های فوق، آقای حجاریان و دوستان و سازمان مطبوعش یکی از عوامل مهم سوار کردن آخوند بر مقدرات کشور است. و آنها به خیال و تصوراینکه دیکتاتور به آنها وفادار خواهد ماند، و یا همیشه به آنها نیاز خواهد داشت، چنین خدمتی کرده اند.

۷- آیا واقعاً شما تقوا و دینی داری را در آخوند می دیدید، که حاضر نبودید وزارت اطلاعات وزیر کلاهی داشته باشد و یا اینکه خیر آخوند را در دست خود و قدرت خود می دیدید؟ شما اگر واقعاً با صداقت این حرفها را زده اید، آیا این حرفها با «دموکراتیک بودن» می خواند؟ شما که خود را از علاقه مندان به دکتر شریعتی می خواندید. ایشان که تز «اسلام منهای آخوند» را مطرح کرد. چطور شد که شما دین و دینداری را در لباس و عمامه دیدید؟

آقای حجاریان در مورد شکنجه و اتهاماتی که به او زده اند چنین پاسخ می دهد: «این حرفها را رجوی بعد از دوم خرداد می زند و به نظر من این حرفها را در اقتفای دوستان داخلی می زند. البته از او بیش از این انتظار نیست. اما خوب، سَلّمنا که این اتهاماتی که به ما می زنند درست باشد. متهم کنندگان لاجرم منظورشان این است که این اتفاقات در زمان امام اتفاق افتاده است. چون یکی از اینها گفته بود این افرادی که از دموکراسی دفاع می کنند در زمان امام ما را

به سیخ و صلابه می کشیدند. اینکه متوجه لزوم حرفشان نیستند که کل سیستم را در زمان امام تخطئه می کنند. البته نمی خواهم بگویم آن سیستم مبرا از خطا بود، ولی اینها که خودشان را خودی می دانند چرا این حرفها را می زنند؟» (۲۱)

در فراز فوق چندین نکته مهم وجود دارد که باید کمی روشن شود که هدف از گفتن چنین پاسخی چیست؟

۱- به حساب خودش دست راستی ها را می ترساند که مواظب حرفهای خود باشند، آنهائی که گفته اند قبلاً خودش شکنجه و بازجوئی می کرده، یعنی آنها دنباله رو مجاهدین هستند و خلاصه آنها را به رجوی منتسب می کند.

۲- باز برای بیشتر ترساندن دست راستی ها و یا مخالفین خود و سازمان مجاهدین، مسئله خودی و ناخودی را مطرح می کند و به آنها می گوید که ما از خودی ها هستیم « ولی اینها که خودشان را خودی می دانند چرا این حرفها را می زنند؟» یعنی اینکه اگر خودی هستید نباید این حرفها را بزنید. و به اینطریق می گوید: خویشتن بی سبب بزرگ مکن تو هم از ساکنان این کویی! آنها را می ترساند و هشدار که با این حرفهای خود، آقای خمینی را تخطئه و زیر سئوال می برید، مواظب باشید که اگر ایشان شکست، شما که چیزی نیستید و همه چیز می شکند.

۳- اینها که این حرفها را می زنند، ملتفت حرف زدن خود نیستند. و با حرفهای خود می خواهند بگویند در زمان امام خمینی این شکنجه ها وجود داشته و می خواهند کل سیستم را زیر سئوال ببرند. واقعاً شما از روی حقیقت و عقیده چنین می گوئید؟، آیا در زمان آقای خمینی شکنجه و داغ و درفش وجود نداشته است که مخالفین خود را از آن می ترسانید که حرف علیه من نزنید و الا ممکن است بسیاری از مسائل فاش و گریبانگیرتان بشود؟. شاید شما فراموش کرده باشید که آقای بهزاد نبوی یار صدیق و هم سازمانی شما در نامه خود به آقای هاشمی رفسنجانی نوشته: « بلافاصله پس از آزادی از زندان و هم زمان با پیروزی انقلاب، «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» را تأسیس کردیم. نقش سازمان مذکور در مبارزه و قلع و قمع گروه فرقان و مبارزه با حرکتهای تجزیه طلبانه در کردستان و سیستان و بلوچستان در اوایل انقلاب، مبارزه بي امان با منافقین، لیبرالها (منظور نهضت آزادی و جبهه ملی است و رئیس جمهور منتخب، آقای بنی صدر و همراهان و طرفدارانش. ن.)، گروههای ضد انقلاب چپ و راست،

مارکسیست و سلطنت طلب، همکاری در جهت افشاء و خنثی سازی توطئه کودتای نوژه و... حداقل بر جنابعالی پوشیده نیست. » (۲۲) حتماً این قلع و قع کردن ها بدون داغ و درفش و با شاخه گل انجام گرفته است؟!! فرض بگیریم که شما قبلاً آقای خمینی را قدیس تصور می کردید، آیا در دوران شما نبود که گفت: «من ممکن است دیروز حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری و فردا حرف دیگری را، این معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام باید روی همان حرف باقی بمانم.» (۲۳) یا «حکومت که شعبه‌ای از ولایت رسول‌الله ص است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است... حاکم می‌تواند... هر امری را چه عبادی یا غیرعبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کنند» (۲۴) و یا «اگر یک در میلیون احتمال، یک احتمال بدهیم که حیثیت اسلام با بودن فلان آدم یا فلان قشر در خطر است، ما مأموریم که جلویش را بگیریم، تا آن قدری که می‌توانیم هر چه می‌خواهند به ما بگویند که کشور ملایان حکومت آخوندیسم و از این حرفهایی که می‌زنند، و البته این هم یک حربه‌ای است برای این‌که ما را از میدان به در کنند، ما نه، از میدان بیرون نمی‌رویم.» (۲۵)و یا «من باز کار ندارم به جبهه ملّی، با اینکه بعضی افرادش شاید باشند که مسلمان باشند. ...» (۲۶) سپس می‌گوید: «اینها مرتدند، جبهه ملّی از امروز محکوم به ارتداد است.» (۲۷) اینها را حتماً شما دموکراتیک می دیدید؟! فرض بگیریم که شما اینها را هم نشنیده و یا نفهمیده اید. آیا شما و سازمانتان در کشتار و شکنجه های طاقت فرسا در سال ۶۰ و تا ۶۷ در زندان شرکت نداشتید؟ آیا از حکم اعدامهای خلخالی که حتی بدون تشکیل دادگاه صوری حکم قتل صادر می‌کرد و وقتی در مقام بازخواست از او می‌پرسند که چرا اینهمه اعدام کردی، پاسخ می‌دهد آنچه کرده است بدستور امام بوده است و امام نیز لب از لب نگشود و مهر تأیید بر همهٔ آنها زد. (۲۸) اینها را هم نشنیدید و ندیدید؟ خوب همه اینها به کنار، آیا حکم قتل فله‌ای هزاران زندانی را که آقای خمینی در سال ۶۷ صادر کرده - و وزارت اطلاعات به زعم شما «دموکراتیک » و "مجتهد صاحب فتوای عرفی و شرعی" سازمان ده آن بود - ، و بدست سه جلاد می‌دهد که طبق حکم قضائی و شرعی آن ها را مانند برگ خزان اعدام کردند و به گورستان فرستادند. (۲۹) ندیدید؟! آیا شما آن موقع در وزارت اطلاعات نبودید؟ بنا به گفتهٔ صریح خود شما «از سال ۶۳ تا سال ۶۸ » در

وزارت اطلاعات بودید. (۳۰) اما می دانید که چرا هنوز هم حاضر نیستید که حقایق را آنطور که اتفاق افتاده است بر زبان جاری سازید و از قصور و خطای خود به درگاه ملت ایران و خداوند توبه و از آنها عذر خواهی کنید، برای اینکه شما و سازمانتان در دوران نخست وزیری رجائی دولت را در اختیار داشتید و علاوه بر اینکه در گروگانگیری و نگهداری گروگانهای آمریکائی و نفوذ در بین دانشجویان گروگانگیر نقش داشتید، از آن به بعد هم در دولت آقای موسوی اگر نه تمامی قدرت بلکه بسیاری از امور در ید اقتدارسازمان شما بود و حتی در دوران خاتمی و قبل از اینکه بوسیلهٔ همان وزارت اطلاعات «دموکراتیکی!!» که خود بنیان گذاشته بودید، به ترور شما دست زد، هنوز بسیاری از دوستان هم سازمانی شما پستهای مهمی در ارگانهای مختلف دولت، سپاه، مجلس و..در اختیار داشتند.

آقای حجاریان در رابطه با این سئوال که آیا «پس شما هیچ وقت در کار بازجوئی بوده یا نبودید؟» پاسخ می دهد: « نه، ما قبل از تشکیل اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری، در اوایل انقلاب در کمیته هائی که در سطح شهر تشکیل شده بود، حاضر می شدیم. یا در قضیه کودتای نوژه که دستگیری های وسیعی صورت گرفت دوستان از ما خواستند که همکاری کنیم و مراحل تحقیقات و بازپرسی ها را انجام دهیم. بعد از اشغال لانه جاسوسی هم مسئولیت پرونده های نظامیانی که با سرویسهای اطلاعاتی آمریکا مرتبط بودند یا با بخش سفارت آمریکا همکاری داشتند، یا عناصری که از درون نیروهای مسلح با سازمان سیا مرتبط بودند بر عهده من بود. » (۳۱)

باز از وی پرسیده می شود: «در ارتباط با گروها و زندانیان سیاسی کاری نداشتید؟» ایشان پاسخ می دهد: « جز در ماجرای کودتای نوژه که در اوایل انقلاب بود (در سال ۵۸ و یا ۵۹) [کودتای نوژه در سال ۵۹ اتفاق افتاد. ن.] هیچ فعالیت دیگری در حوزه داخلی نداشتم.» گویا بقول آقای حجاریان که در کودتای نوژه « دستگیری های وسیعی صورت گرفت » و ایشان بازجو و بازپرسی را بر عهده داشتند و به سرعت بسیاری را در دادگاهای سربسته و بدون هیچ حق دفاعی از خود، به جوخه های اعدام سپردند و عده ای را از کار برکنار و عده دیگری را به زندان گسیل دادند، اینها مسئله داخلی نیست؟ از نظر حجاریان و پرسش کننده، مسئله نظامیانی که به زعم ایشان « عناصری که از درون نیروهای مسلح با سازمان سیا مرتبط بودند» یعنی آنانی که در حقیقت

در سال ۵۸ به نوعی اسامی آنان در اسناد سفارت آمده بود، دستگیر و به دست ایشان سپرده شده است، اینها مسائل داخلی نیست؟! و از اینکه وضع این نظامیان به کجا انجامیده و اینها چقدر می توانستند به علت اینکه نامشان در اسناد سفارت آمده از خودفاع بکنند، ساکت است. از اینها که بگذریم آقای حجاریان به روی خود نمی آورد که ایشان یکی از اعضای بلند پایه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بوده، که با مجموعه خود کار سازمانی می کردند. بخشی از آنها در سپاه پاسداران که عامل اصلی استبداد و استقرار دیکتاتوری ولایت و ولایت مطلقه فقیه بودند، عمل می کردند، بخشی دیگر در زندانها مشغول تواب سازی بودند که حد اقل چوب آقای حسن واعظی یکی دیگر از اعضای این سازمان به تن اینجانب و دیگران خورده است (۳۲) ، بخشی دیگر مطابق وظیفه تشکیلاتی در امور سیاسی دولت و مجلس عمل می کردند، اینها که مربوط به آقای حجاریان نیست؟ حتماً آقای حجاریان این اندازه اطلاع دارد که وقتی شما در داخل سازمانی هستید و عملی انجام می شود، مسئولیت آن اعمال به گردن همهٔ اعضای آن سازمان مستقیم و غیر مستقیم می باشد و یا حد اقل در آن شریک است.

وی در رابطه با این پرسش که وی چه نقشی در جریان اشغال سفارت داشته اند، جواب می دهد:

"در این مورد کسی تشکیک و ابهامی نکرده! کسی روی اینها ابهام ندارد. آن مواردی را که مکشوف شده (!) و روی آن ان قلت گذاشته اند، بپرسید!"

باقی: "بالاخره اشغال سفارت هم کم کم دارد برای نسل جدید تبدیل به یک مسئله می شود."

"سعید حجاریان: حالا اگر این موضوع وقتی عَلَم شد و در روزنامه ها ی راست علیه ما در این مورد چیزی نوشتند، آن وقت جواب می دهیم."(۳۳)

از فراز فوق معلوم می شود که آقای حجاریان علاوه بر پرونده نظامیان، در جریان اشغال سفارت هم نقش مهمی داشته است. که می گوید، « حالا اگر این موضوع وقتی عَلَم شد و در روزنامه های راست علیه ما در این مورد چیزی نوشتند، آن وقت جواب می دهیم ». بر ایشان است که حد اقل نقش خود را در این رابطه برای ملت ایران که صاحب اصلی حق مطلع شدن ازآن هستند، توضیح دهند. و نه اینکه هر وقت دست راستی هم در این مورد چیزی نوشتند آنوقت، در مقام پاسخگوئی برآید. در قسمت بعد به نقش بخشی از اعمال

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که آقای حجاریان عضو بلند پایه و یا هم فکرش بوده است خواهد آمد.

ب- بخشی از اعمال سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

شاید در سال ۵۸ تا سال ۷۱ که فشار از ناحیه به قول خودشان دست راستی ها بر آنها وارد آید، هنوز زمینه مساعد نبود که آشکارا هدف سازمان خود را که قلع و قمع همه است اظهار کنند، چیزیکه آقای بهزاد نبوی، در تاریخ ۱۳۷۱/۲/۵، در نامه خود جهت یادآوری اقدامات سازمان متبوع خویش به آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت با افتخار و سندی از زندگی پر از برکت خود ذکر کرده است: «بلافاصله پس از آزادی از زندان و هم زمان با پیروزی انقلاب، «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» را تأسیس کردیم. نقش سازمان مذکور در مبارزه و قلع و قمع گروه فرقان و مبارزه با حرکتهای تجزیه طلبانه در کردستان و سیستان و بلوچستان در اوایل انقلاب، مبارزه بي امان با منافقین، لیبرالها[منظور نهضت آزادی و جبهه ملی و از این دست است. ن.]، بنی صدر، گروههای ضد انقلاب چپ و راست، مارکسیست و سلطنت طلب، همکاری در جهت افشاء و خنثی سازی توطئه کودتای نوژه و... حداقل بر جنابعالی پوشیده نیست.» (۳۴)

این بیان صریح آقای نبوی مرا از هر گونه اظهار نظری در این مورد بي نیاز می کند الا اینکه در آن دوران یعنی بعد از اشغال سفارت و گروگانگیری هر وقت کلمه لیبرال و لیبرالها را بکار می بردند، منظورشان همه ملیون، نهضت آزادی و سایر گروههای غیر حزب الهی، غیر مارکسیست بود.

بعد از آنکه آقای صادق قطب زاده از جانب دولت شورای انقلاب به وزارت خارجه منصوب گردید، آقای بهشتی رئیس شورای انقلاب که روحانیون اکثریت شورا را در اختیار داشتند، در تاریخ ۱۵ آذر ۵۸، آقایان بهزاد نبوی، موسوی خوئینی ها، احمد عزیزی، حداد عادل و ابراهیم پاینده را به سرپرستی صدا و سیما و مدیریت آن سازمان منصوب کرد. (۳۵) بنابراین در جریان گروگانگیری صدا و سیمای جمهوری اسلامی در اختیار آقایان فوق قرار داشت.

موسوی خوئینی ها، خود از عاملان اصلی گروگانگیری و از قبل در تدارک و برنامه ریزی اشغال سفارت و گروگانگیری بوده است. احمد عزیزی هم که

خود از گروگانگیرها بود، در نقش کارگزار آنها عمل می کرد. حداد عادل هم که سومین عضو شورای سرپرستی است، عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و از یاران دکتر بهشتی و خامنه ای است، حزبی که در نقش حامی اصلی گروگانگیرها و مانع اصلی حل نشدن به موقع و زمانی که حل مسئله گروگان گیری به منافع ملی و انقلاب بود،عمل کرد.
و اما آقای بهزاد نبوی، اگر چه مستقیم جزو گروگانگیرها محسوب نمی شود. اما وی و سازمانش (مجاهدین انقلاب اسلامی) در جریان گروگان گیری از حامیان اصلی آن بود. و همچنانکه وی در رابطه با آزادی گروگانها در رابطه با سئوال روزنامه انقلاب اسلامی در مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیون ۲۹ دی ماه ۱۳۵۹ که «آقای نبوی در مصاحبه رادیویی خود گفته اید که گروگان گیری مانند درختی بود که دیدیم دیگر ثمر ندارد، لطفا در مورد بهره ها و ثمرات این درخت در رابطه با مسائل داخلی و کسب قدرت جناح خاصی، توضیح دهید.»
سخنگوی دولت آقای نبوی به توضیح چند ثمره خارجی و داخلی اشاره کرد و در مورد ثمره داخلی آن از جمله گفت: «... و از این مهمتر که جناح خاصی از قدرت به زیر کشیده شد.» (۳۶)
در حقیقت آقای بهزاد نبوی و سازمانش در طول مسئله گروگانگیری در نقش یکی از کارگزاران اشغال سفارت و گروگانگیری عمل کرده است. و از آن بعنوان اهرمی برای حذف نهضت آزادی، ملی مذهبی ها، روحانیون خارج از سلطه گروه وی و بویژه بنی صدری ها و در جهت انحصار قدرت، سود جست.
در حقیقت شورای سرپرستی صدا و سیما، خود از اعضاء گروگانگیرو یا کارگزار آن بود و مدیریت صدا و سیما مستقلاً در اختیار گروه آنها بود و به همین علت دانشجویان پیرو خط امام هر وقت، و به هر نحو که اراده می کردند، رادیو و تلویزیون به مانند ملک مایملک خصوصی در اختیارشان بود. در این صدا و سیما کسانی که مورد اتهام جاسوسی، کارکردن برای خارجی ها، خیانت به انقلاب و اسلام و ... واقع می شدند حتی شخصیتهایی نظیر مرحوم بازرگان، آقای میناچی و ... حق استفاده از همان وسایل و دفاع از خود را با وجود خواستار شدنشان، پیدا نکردند. و اگر در آن تاریخ جراید مستقلی وجود نداشت صدای آنها به جایی نمی رسید و نه تنها در این مرحله عقب نشینی نمی کردند بلکه آنها را بیش از این خفه می کردند.

و این حرف مهندس بازرگان به حق است که: «افشاگریها که عمدتاً وعمداً علیه دولت موقت، به بهانه جاسوسی آقای امیرانتظام بود، متعاقب اشغال سفارت آمریکا (تحت عنوان لانه جاسوسی) آغاز گردید.» (۳۷)
مصاحبه های افشاگرانه رادیو و تلویزیونی، زمانی شروع شد که مدیریت صدا و سیما در بست در اختیار این شورا قرار گرفته بود.
آقای بنی صدر بعد از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری و شروع بکار به شدت به مراکز متعدد قدرت و دانشجویان بویژه بعد از بازداشت وزیر ارشاد ملی حمله کرد و گفت: «چگونه می شود در کشور حکومت کرد، زمانی که عده ای به نام دانشجویان پیرو خط امام، خودکامه عمل می کنند و وضعی بوجود آورند که مسئله حکومت در حکومت مصداق پیدا کند.»
رئیس جمهور ضمن انتقاد شدید از عملکرد سازمان رادیو و تلویزیون گفت: «چگونه می شود همیشه بدون کسب اجازه از مقامات مسئول مملکتی، رادیو و تلویزیون را در اختیار این بچه های دانشجویان پیرو خط امام قرار میدهد؟» (۳۸)
ومهندس بازرگان هم گفت: «این عمل بسیار زشت و خلافی که دانشجویان انجام می دهند و همه با آن مخالف هستند و عمل آنها ضد انقلاب، اسلام و امام و ضد همه چیز است.» (۳۹)
نتیجه این که با فشار همه جانبه ریاست جمهوری و بعضی از اعضاء نهضت آزادی بویژه مهندس بازرگان و ...آنها عقب نشینی کردند و ابتدا افشاگری دانشجویان پیرو خط امام از صدا و سیما ممنوع گردید و سپس شورای سرپرستی صدا و سیما برکنار شدند. در این رابطه آقای بهزاد نبوی در نامه ای به آقای هاشمی رفسنجانی ریاست جمهوری وقت بعنوان یاد آوری از خدمات گذشته پر افتخارش چنین می گوید: « در اواخر آذر ماه ۵۸ با اصرار شهدای گرانقدر، بهشتی و باهنر، عضویت در اولین شورای سرپرستی صدا و سیما را با حکم شهید دکتر بهشتی در حالی پذیرفتم که منافقین صدا و سیما را پایگاهی برای خود ساخته بودند و عملا کنترل این رسانه مهم را در دست داشتند. در این حال با کمک دوستان و همکاران ظرف چند روز کلیه آنها را از مشاغل کلیدی صدا و سیما برکنار و علیرغم کارشکنی های وسیع آنان، مانع از قطع برنامه های عادی صدای جمهوری اسلامی شدیم و در مقابل بنی صدر که قصد داشت صدا و سیما را در خدمت تبلیغات کاندیداتوری ریاست جمهوری خود بکار

بگیرد، سرسختانه ایستادگی کردیم، آن چنان که وی پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری بارها مردم را به راهپیمایی علیه صدا و سیما تشویق کرد. جنابعالی در جلسه شورای انقلاب شاهد ایستادگی اینجانب در مقابل تفرعن و زیاده طلبي بنی صدر و اصرار وی بر اخراج من از شورای سرپرستی و حتی سازمان صدا و سیما بودید، اینجانب به اتفاق سایر اعضاء شورای سرپرستی صدا و سیما، این افتخار را داریم که اولین اخراج شده های بنی صدر بوده ایم.» (۴۰)

بنا به اعتراف صریح آقای نبوی با در اختیار گرفتن مدیریت سازمان، ظرف چند روز به قلع و قمع همه پرداخته (۴۱) و کسانی را که فکر می کرده در خط خودشان نیستند، اخراج کرده و با افراد خودی جای آنها را اشغال کرده است و چون میدان را از آقای قطب زاده خالی دیده که بتواند به دفاع از خود بپردازد، برای مشروعیت دادن به اعمال غیر اخلاقی، غیر قانونی و غیر انسانی خود، منافقین (مجاهدین) را دست آویز قرار داده است.

با شدت گرفتن اختلاف بین آقای بنی صدر ریاست جمهوری و حزب جمهوری اسلامی به رهبری بهشتی و هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۵۹ و اوج گیری آن، حزب جمهوری اسلامی، دولت رجائی و بویژه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به رهبری بهزاد نبوی که در حقیقت بازوی اجرائی دولت بود و دولت را اداره می کرد، برای حذف بنی صدر بکار گرفته شد و به استقرار دیکتاتوری تسریع بخشیدند.

رئیس‌جمهور در تاریخ ۳۰ اردیبهشت ۶۰، اعلام کرد، امام فرمودند «برخورد اینها خوب نیست و من خودم اقدام می‌کنم که این لایحه را پس بگیرند.» (۴۲)

آقای حجتی کرمانی هم تأیید کرد و گفت: «امام به خود من گفتند که از بررسی این لایحه در مجلس راضی نیستند.» (۴۳)

بهرحال آقای خمینی از قول و قرار خود با آقای بنی‌صدر عدول کرد و لایحه در مجلس به تصویب رسید.

آقای بهزاد نبوی، بعد از ۲۵ سال در رابطه با تصویب لایحه چنین گزارش می کند:

«ما با خبر شدیم امام به مجلس توصیه کرده‌اند این طرح به تصویب نرسد... رجائی به سراغ من در ستاد بسیج اقتصادی آمد و موضوع را گفت و من و

رجائی خدمت امام رفتیم. حدود چهار ساعت با امام بحث و گفتگو کردیم و بالاخره امام قبول کردند که از توصیه خود صرف نظر کنند.» (۴۴)
«شهید رجائی برخلاف همیشه خیلی ناراحت و تند صحبت کرد و خطاب به امام گفت: من آمده‌ام خیلی صریح عرض کنم قبایی برای نخست‌وزیری و وزارت ندوخته‌ایم و در همین جا می‌توانیم استعفا دهیم و برویم ولی این شدنی نیست. ما مسئولیت را به عهده داشته باشیم و اختیار نداشته باشیم. به این می‌ماند که دست و پای ما را ببندید و بیندازید در دریا تا شنا کنیم. ما آمده‌ایم تا تکلیف ما را روشن کنید. صحبت رجائی که تمام شد، امام لبخندی زد و پاسخ داد شما تکلیف مرا روشن کنید. من مطمئنم که اگر این قانون در مجلس تصویب شود این کشور را به خاک و خون خواهند کشاند و حتماً آقای بنی‌صدر موضع‌گیری خواهد کرد و کار به جاهای حساس خواهد کشید. آن‌وقت در بیرون از این کشور نمی‌گویند پس از ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی نتوانستیم اولین رئیس‌جمهورمان را ۱۱ ماه تحمل کنیم؟ نبوی می‌گوید که امام تمام اتفاقات روزهای بعد را پیش‌بینی کرده بودند و تنها زمانی که ما در صحبتهایمان به ایشان گفتیم این عمل شما سبب تضعیف مجلس می‌شود ایشان توصیه خود را برداشتند و مجلس طرح را تصویب کرد ولی همان‌گونه که می‌دانیم متأسفانه تمام پیش‌بینی‌های امام پس از تصویب آن طرح به واقعیت پیوست.» (۴۵) نبوی این نکته را نیز می‌گوید: «البته من نمی‌دانم اگر در آن روز آن اقدام صورت نمی‌گرفت و ماجرای بنی‌صدر آن‌طور نمی‌شد، الآن وضعیت ما بهتر بود یا نه؟» (۴۶)
همین اندازه که آقای نبوی در رابطه با مسأله فوق، بعد از ۲۵ سال پرده برداشته، نشان می‌دهد که:
۱- رجائی و نبوی را ترس و وحشت فرا گرفته که اگر آقای خمینی جلو تصویب لایحه را بگیرد سرانجام امضای خائنانه قرارداد الجزایر و قرار و مدار پنهانی با جمهوریخواهان در رابطه با آزادی گروگانها رو خواهد شد و دودمان آنها را به باد خواهد داد.
۲- در آن جلسه چهار ساعته صحبتهای مهم و اسراری رد و بدل شده است امّا آقای نبوی هنوز حاضر نشده است که از آنها پرده بردارد و تنها به چند نکته‌ای اشاره کرده است.

۳- آقای خمینی گفته است که در صورت تصویب این لایحه کار به جاهای حساسی خواهد کشید و در حقیقت لازم است علیه اولین رئیس‌جمهور کودتا بشود.
۴- آقای خمینی با وجود جنگ و تحریم اقتصادی و انزوای سیاسی تا این حد پیش رفتن را صلاح نمی‌دانسته و پیش‌بینی می‌کرده است که کشور به خاک و خون کشیده شده و به نابودی کشیده می‌شود و علاوه براین دنیا چه بما خواهند گفت که بعد از ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی، اولین رئیس‌جمهورمان را تحمل نکردیم.
۵- آقای نبوی اعتراف می‌کند که همهٔ پیش‌بینی‌های امام، بعد از آن به واقعیت پیوست. ولی برای این‌که هنوز نمی‌خواهد به راه راست برود و حقایق را درست مطرح کند، می‌گوید که اگر علیه بنی‌صدر کودتا نمی‌شد و آن وضعیت پیش نمی‌آمد، نمی‌داند الآن وضعیت کشور بهتر بود یا نه.
۶- این‌که در آن جلسه چهار ساعته و بعد از آن به آقای خمینی چه اسراری گفته شده و چه چیزی بوی نشان داده‌اند و بوی قبولانده‌اند که آقای خمینی برای پرده‌های آخر کودتا آماده شده است، هنوز چندان فاش نشده است. امّا علاوه بر این‌که وی را احتمالاً ترسانده‌اند که در صورت بودن بنی‌صدر، پرونده گروگان‌گیری رو خواهد شد و سرانجام ما چاره‌ای جز این‌که بگوئیم ما به خواست آقای خمینی عمل کرده‌ایم و سیر تا پیاز را با ایشان در میان گذاشته‌ایم، نداریم و با اطلاع از حساسیتهای آقای خمینی وی را ترسانده‌اند که اگر بنی‌صدر با این پشتوانه مردمی و پیروزی در جبهه جنگ، باقی بماند، مجاهدین و گروهکها مسلط خواهند شد و مصدقی‌ها و خط مصدق قدرت را بدست خواهند گرفت و روحانیت و آخوند را جارو خواهند کرد و باز مشروطه تکرار می‌گردد. آقای خمینی هم که به این مسائل خیلی حساس بود، خود مستقیم وارد عمل گردیده است.
نکاتی که از تجربه تاریخی عنوان شده بدین خاطر است که اولاً بدانند چه بر سر کشورشان و به دست چه کسان و گروه هایی آمده است و ثانیاً کسانی که به دنبال استقرار رژیم دموکراسی و مردم سالاری که در آن مردم حرف اول و آخر را می زنند، که در آن تصمیم گیری و نوع تصمیم از آنِ مردم است هستند، از تجربه گذشته درس بگیرند و بدانند که اگر واقعاً مخالفین به دنبال برپائی چنین رژیمی هستند، طبعاً ضروت دارد، از هم اکنون خود را به جای مردم ننشانند که اگر چنین می بودند، هیچ مشکلی بر سر اتحاد و یک پارچگی این

گروهها و... وجود نمی داشت. اینکه مشاهده می شود که همه دسته ها، گروهها و احزاب متشتت و از هم بیگانه هستند، خود بهترین دلیل که اینها قبل از هرچیز به فکر قدرت خویشند و نه به فکر استقرار مردم سالاری. گاهی اوقات شنیده می شود که ما می خواهیم قدرت در بین مردم تقسیم شود. اما فراموش می شود که توزیع قدرت در بین مردم یک حرف است و یا فلان و بهمان گروه قدرت را در دست داشتن و یا در آن سهیم بودن حرف دیگری است. توزیع قدرت هم به معنای این است که مردم حاکم بر سرنوشت خود باشند و حق تصمیم گیری و نوع آن از آنِ مردم باشد، همین و بس!. اگر نخواهیم از جاده انصاف خارج شویم و حق را بگوئیم، آنچه که در بین اپوزیسیون در جریان است، بدست گرفتن قدرت و یا حد اقل سهیم شدن در بخشی از قدرت است. اگر به غیر از این می بود، چه محلی برای دعوا و جدائی می ماند؟ به نظر من هیچ اختلاف نظر در اندیشه و راه حل محلی برای جدائی و تشتت نیست، بل مایهٔ قوت و توانائی است که به آدمیان امکان می دهد که با مطرح کردن اندیشه و نظرات مختلف، راه حل و مشی مناسب از دل آن به در آید.

حد اقل شرط لازم برای اتحاد و یک پارچگی و یا نوعی ائتلاف برای دستیابی به حکومت مردم سالار که در آن مردم حاکم بر سرنوشت خویش باشند و حق تصمیم گیری و نوع آن از آنِ مردم است می باشد، این است که قبل از هر چیز هر گروه، دسته، قشر، حزب، شخصیت و... آنچه را تا به حال انجام داده شفاف و سرراست برای مردم بیان کند، و هر آنچه از خطا، اشتباه و ندانم کاری که به دست وی انجام پذیرفته و ملت از بابت آن دچار خسارت گشته، حداقل کاری که می تواند بکند این است که به خود انتقاد و از مردم عذرخواهی کند. تا راه برای همکاری و همیاری همگانی هموار شود. و الا جابجائی قدرت چیزی را برای ملت عوض نمی کند. خوانندگانی که مقاله را مرور کرده اند، به این نکته توجه کرده اند، که چسان بخشی از کسانی که خود در پی افکندن، استقرار و استمرار دیکتاتوری ولایت و ولایت مطلقهٔ فقیه نقش مهمی بازی کرده اند و امروز در نقش اصلاح طلبی عمل می کنند، و می بینیم که آسمان و ریسمان بهم می بافند که اعمال گذشته خود را به نوعی توجیه کنند که آن اعمال نقطه مثبتی در کارنامه اعمالشان تلقی گردد و آن را به خورد مردم دهند و از مردم طلبکار هم باشند و حاضر نیستند که شفاف و سرراست آن را برای مردم بیان کنند، چگونه

می شود به آن ها اعتماد کرد، که اینان در پی آزادی، عدالت و حقوق آحاد ملت ایران هستند؟

نمایه و یادداشت:

۱- راه اصفهان سرگذشت ابن سینا، ژیلبر سینوئه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ دوم ۱۳۷۰، ص ۳۱۴-۳۱۳

۲- کتاب «برای تاریخ» دارای ۴۲۴ صفحه است. حداقل ۵۶ صفحه اول را که حاوی نکات بسیار روشنگری که چگونه سیستم وزارت اطلاعات شکل گرفته و چگونه از همان روز اول مسئله قدرت و شکنجه در آن مطرح بوده است. اگر چه نکات مهم آن در مقاله آمده است، ولی مطالعه آن خالی از فایده نیست و به همه توصیه می شود.

۳- گفت و گو با سعید حجاریان برای تاریخ، از عمادالدین باقی، چاپ سوم۱۳۷۹، ص ۱۲.

۴- برای تاریخ، از عمادالدین باقی، چاپ سوم۱۳۷۹، ص ۳۰ و ۳۱ .

۵- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری،ص ۱۸۴.

۶- همان سند، ص ۱۸۶؛ به نقل از خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، ص ۱۹۹.

۷- همان سند، ص ۱۸۶-۱۸۵؛ ص ۱۹۹.

۸- گروگان گیری و جانشینان انقلاب، ص ۶۷.

۹- اوین جامعه شناسی زندانی و زندانبان، محمد جعفری، ص۲۰۷، به نقل از:کیهان، یکشنبه ۲۹ بهمن ۵۷، شماره ۱۰۶۴، ص ۴، مرکز ساواك چگونه تسخیر شد.

۱۰- همان سند؛ ۲۰۸-۲۰۷؛به نقل از:ظهور وسقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد حسین فردوست، ج اول، صص ۶۲۴-۶۲۵ و ۶۷۴.

۱۱- همان سند، ص ۲۰۸-۲۰۷؛ صص ۶۷۰-۶۷۱ و ۶۸۵

۱۲- همان سند،

۱۳- برای اطلاع بیشتر و چگونگی تحول سازمانهای اطلاعاتی امنیتی رژیم شاه به سازمان اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، به سند فوق صص۲۱۲-۱۸۶ مراجعه کنید.

۱۴- خاطرات سیاسي محمدی ری شهری، چاپ سوم، ص ۸۱؛ خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۵۱۴.

۱۵- برای تاریخ ، از عمادالدین باقی، چاپ سوم۱۳۷۹، ص ۳۲.

۱۶- همان سند، ص ۳۲و ۳۳.

۱۷- همان سند، ص ۳۳.

۱۸- همان سند،ص ۳۴و۳۵.

۱۹- همان سند، ص ۳۶و۳۷.

۲۰- همان سند.

۲۱- همان سند، ص ۵۰.

۲۲- پیشگامان اصلاحات، از حمید کاویانی، نقش سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران در تحولات سیاسی دهه ۷۰، چاپ اول پائیز ۱۳۷۹، ص۲۸۸.

۲۳- صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۷۸.

۲۴- همان سند، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

۲۵- همان سند، ج ۱۶ ص ۲۱۱ ـ ۲۱۲.
۲۶- همان سند، ج ۱۵، ص ۱۱.
۲۷- همان سند، ص ۱۹.
۲۸- خاطرات خلخالی، جلد دوم، ایام انزوا، چاپ اول ۱۳۸۰، ص ۱۹۹ ـ ۱۹۸. چندین بار با وی در مورد اعدامها و مصادره‌ها، مصاحبه بعمل آمده است و ایشان در تمام آن‌ها پاسخ داده است، که هر چه کرده‌ام به امر امام بوده است.
۲۹- در مورد این اعدامهای فله‌ای، نگاه کنید به خاطرات آیت‌الله منتظری، ص ۳۰۶ ـ ۳۰۱. این مکاتبات بسیار گویاست. در اینجا فقط فرمان آقای خمینی آورده می‌شود.
بسمه تعالی
در موارد فوق هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق است حکمش اعدام است، سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده‌ها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است.
روح‌الله الخمینی» ص ۳۰۲.
۳۰- گفت و گو با سعید حجاریان برای تاریخ ، از عمادالدین باقی، چاپ سوم۱۳۷۹، ص ۳۸.
۳۱- همان سند، ص۵۱.
۳۲- نگاه کنید به » اوین گاهنامه پنج سال و اند...»، ص ۱۲۵-۲۱۴،۱۲۱-۲۱۲.
۳۳- برای تاریخ، ص ۵۶.
۳۴- گروگانگیری و جانشینان انقلاب، ص ۹۰ ؛ به نقل از: پیش گامان اصلاحات، ص۲۸۸.
۳۵- همان سند، ص ۲۰۷؛ به نقل از: اطلاعات، ۱۵ آذر ۵۸، شماره ۱۶۰۱۹، ص ۲ شورای انقلاب جلسه فوق العاده.
۳۶- همان سند، ۸۷ و ۲۰۷؛ به نقل از: روزنامه انقلاب اسلامی، ۳۰ دی ماه ۵۹، شماره ۴۵۴، ص ۲.
۳۷- همان سند، ۲۰۸؛ به نقل از: روزنامه انقلاب ایران در دو حرکت، از مهندس بازرگان، چاپ سوم ۱۳۶۳، ص ۹۴.
۳۸- همان سند، ۲۰۹؛ به نقل از: کیهان، چهارشنبه ۱۷ بهمن ۵۸، شماره ۱۰۹۲۳، ص ۱۲ و سایر جراید کشور.
۳۹- همان سند.
۴۰- همان سند، ص۲۰۹ و ۲۱۰؛ به نقل از: پیشگامان اصلاحات، ص ۲۹۸.
۴۱- همان سند، ص ۲۰۹و۲۱۰؛ به نقل از: پیشگامان اصلاحات، ص ۲۹۸.
۴۲- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، ص۳۷۲؛ به نقل از: روزنامه انقلاب اسلامی، ۳۰ اردیبهشت ۶۰، شماره ۵۴۳. منظور از لایحه، لایحه حذف فرمان همایونی است که بنا بر آن تعیین سرپرست بانک مرکزی، هلال احمر، هواپیمائی ملی در اختیار رئیس جمهور بود.
۴۳- همان سند، به نقل از: روزنامه انقلاب اسلامی، شنبه ۲ خرداد ۶۰، شماره۵۴۶.

۴۴- همان سند؛ به نقل از: رفتار شناسی حکومتی امام در گفتگو با بهزاد نبوی پنج خاطره از امام، پدرام الوندی alvondi@gmail.com
۴۵- همان سند.
۴۶- همان سند، ص ۳۷۳؛ به نقل از: رفتار شناسی حکومتی امام در گفتگو با بهزاد نبوی، پدرام الوندی alvondi@gmail.com

۴- خاطرات مرحوم منتظری در مورد جنگ، سپاه، ارتش و نقش هاشمی رفسنجانی

عامل جام زهر نوشاندن به آقای خمینی، جز هاشمی رفسنجانی و نوچه اش، محسن رضائی چه کس دیگری می تواند باشد؟
آقای منتظری تجربه خود را از جبهه و جنگ چنین گزارش می کند: « در آن وقت آقای بنی صدر رئیس جمهور بود، بنی صدر بیشتر با ارتش همآهنگ بود ولی ارتش توان جنگیدن به صورت منظم در برابر ارتش عراق را نداشت. در همین رابطه اختلافهائی بین سپاه و ارتش وجود داشت، آقای ظهیرنژاد ارتشی بود و خیلی به سپاهیها بها نمی داد، ما در پادگان ابوذر این اختلاف را احساس کردیم و سعی کردیم که در همان جا بین ارتش و سپاه یک تفاهم ایجاد کنیم.....در آن وقت بچه های سپاه بیشتر شور جنگ داشتند اما امکاناتشان خیلی کم بود، عمده مسئله این بود که نیروهای مردمی ما از قبل برای این مسئله آماده نبودند، دشمن غافلگیرانه به کشور ما هجوم آورده بود و ما می خواستیم آنها را بیرون کنیم و این آمادگی را نداشتیم...آقای ظهیر نژاد داشت تعریف می کرد که عراقی ها تا کجا آمده اند و به چه شکل دارند پیشروی می کنند، من به او گفتم:" پس چرا شما جلو آنها را نمی گیرید؟" می گفت: " بله آقا صبر داشته باشید، شما ناراحت نباشید، انشاء الله درست می شود، آخر ما وسایل و امکانات نداریم" به یک شکلی داشت ما را دلداری می داد. شنیدم یک بار همین صحبتها را آقای ظهیر نژاد پیش امام می کرده، محسن رضائی – فرمانده سپاه پاسداران- هم در آن جلسه بوده، آقای محسن رضائی به امام می گفته انشاءالله ما با نیروی ایمان پیشروی می کنیم، ظهیر نژاد دیده بود که محسن خیلی دارد رجز خوانی می کند به امام گفته بود: " آقا نه پدر من زردشتی بوده و نه مادرم! مادرم مسلمان است پدرم هم مسلمان است، خودم هم والله مسلمان هستم، زنم هم مسلمان است، بچه هایم هم مسلمان هستند اما سی تا تانک در مقابل دشمن سی تا تانک می خواهد!" این داستان را مرحوم حاج احمد آقا فرزند امام برای من نقل می کرد. بالاخره در آنجا با اینکه وضع جبهه ها خوب نبود، نظامیها تلاش داشتند با این حرفها دل ما را خوش کنند. در همان ایام مرحوم رجائی هم آمد پایگاه وحدتی...بعد به اتفاق ایشان با هواپیما آمدیم تهران» (۱)
منتظری در مورد این سئوال که " در اوایل جنگ از طرف کسانی مانند بنی صدر سیاست وقت کشی در دفع دشمن پیش گرفته بودند و موجب بروز اختلاف

در جبهه ها و نگرانی نیروهای انقلابی شده بود، نظر شما چیست؟ چنین پاسخ می دهد:

«ج: جزئیات یادم نیست ولی احساس می شد که آقای بنی صدر دفع الوقت می کند، بعضی ها هم سوء ظن پیدا کرده بودند که نکند باطناً یک بند و بستی باشد، ولی مسئله عمده اختلاف سپاه و ارتش بود، نیروهای جنگنده هم عمدتاً از نیروهای سپاه و بچه های مخلص بودند ولی امکانات نداشتند و ارتشیها می خواستند سلسله مراتب و نظم پادگانی را رعایت کنند و طبعاً چون هنوز پس از انقلاب انسجام خود را به دست نیاورده بودند یک ناهمآهنگی بین آنها وجود داشت. بالاخره ما احساس کردیم که در امر جنگ کوتاهی می شود. در همین رابطه من تلگرافی کردم که مؤثر هم بود و الآن چیزی از آن یادم نیست، لابد در روزنامه های آن زمان منعکس است.» (۲)

در این قسمت مرحوم منتظری در عین حالی که مسئله دفع الوقت را مطرح می کند اما به چند واقیعت دیگر اشاره دارد:

۱- در موقع حمله عراق به ایران، ارتش و ارتشی ها « هنوز پس از انقلاب انسجام خود را به دست نیاورده بودند». مرحوم منتظری بهم ریختگی ارتش را متذکر می شود اما از علت این بهم ریختگی عمداً و یا سهواً ساکت است و سخنی نمی گوید. اما علت آنکه قبلاً هم متذکر شدم که ارتشی که بیش از دو سال است در هم ریخته وغالب فرماندهانش یا کشته شده و یا به زندان افتاده اند چه به لحاظ اعدام و زندانی کردن غالب فرماندهان آن و چه به لحاظ خارج شدن نفراتش از ترس ادامه خدمت در ارتش در قبل و بعد از انقلاب، آنچه مانده بود نیز بدلیل جو ترسی که از انقلاب برای آنها بوجود می آوردند، در وضعیت بس بهم ریخته ای قرار داشت. از ترس دادگاه های انقلاب و ارتش که همه روزه ارتشیها با آن روبرو بودند، روحیه نظامی‌گری و قدرت نظامی در ارتش از بین رفته و در ترس و هراس و وضع آشفته‌ای به سر می‌بردند. تحریم نظامی و اقتصادی، ارتش را از دریافت ادوات نظامی و قطعات یدکی محروم ساخته بود. روحانیت حاکم و بویژه حزب جمهوری اسلامی برای قبضه کردن قدرت از هر فرصتی سود می جست و چون از ارتش نگران بود، به هر وسیله ممکن در صدد تضعیف هر چه بیشترارتش برآمدند و برای اینکه سپاه را جانشین ارتش کنند، از هر بهانه ای سود می جستند. کودتای نوژه بهانهٔ خوبی برای برآورده کردن بخشی از خواسته های روحانیت حاکم و حزب جمهوری و سازمان

مجاهدین انقلاب اسلامی در اختیار آن ها قرار داد. بعد از خنثی سازی کودتا، روحانیت قدرت طلب با جو سازی و راه اندازی دستگاه های بگیر و ببند و دادگاه های انقلاب، تحت عنوان ارتشیان کودتاچی به جان ارتش افتادند، و بیش از ۲۰۰ افسر ارتشی اعدام و یا به زندان افتاده بودند، که بعضی از آنها که در زندان با من حشرو نشری داشتند، دائماً غبطه می خوردند که چرا به علت زندانی بودن از دفاع از میهن خود محروم شده اند.

۲- «مسئله عمده، اختلاف سپاه و ارتش بود»، حقیقت آن است که در موقع جنگ و حتی تا سال ۶۰ که کودتا را علیه بنی صدر رسمیت بخشیدند، هنوز سپاه در کل کشور ابواب جمعی اش به ضرس قاطع چیزی در حدود ۲۲ و یا ۲۳ هزار نفر بود که هیچکدام از آنها نه تنها دانشکده افسری و فرماندهی را ندیده بودند و به ادوات سنگین آشنائی نداشتند، بلکه حتی تعلیمات کافی و اولیه نظامی هم نداشتند. افزون بر اینکه سپاه می خواست ارتش را قبضه و در سپاه ادغام کند که بنی صدر مخالف ومانع این کار شده بود. بنابراین چنین چیزی امکان پذیر نبود، پس جنگ بنا بر ادعای خودشان، نعمتی برای آنها بود لذا سپاه و روحانیون جنگ را بهانهٔ، خوبی برای قبضه کردن امکانات ارتش توسط سپاه می دانستند و چند افسر فرصت طلب و یا شاید پراحساس و یا شاید خود بزرگ بین که بدون دیدن دانشکده فرماندهی و ستاد می خواستند جایگزین فرماندهان بالای ارتش شوند، حرفهای باب طبعشان به آنها می گفتند و آنها را در این امر تهییج و تحریک می کردند. که در مقاله بعدی « صعود و نزول صیاد شیرازی» نقش وی در تضعیف و نابودی ارتش و خودش مورد بحث قرار می گیرد.

۳- « ارتشیها می خواستند سلسله مراتب و نظم پادگانی را رعایت کنند» مرحوم منتظری بر اثر نداشتن اطلاعات نظامی و اصول فرماندهی و نظم و انضباط نظامی گری که در موقع جنگ یکی از ضروریات جنگهای کلاسیک است، آن را به عنوان نقیصه ای ذکر کرده است. اما بعد ها به طوری که خواهید دید، به اشتباه خود پی برده بود. سپاهی ها و روحانیون فکر می کردند که با دادن تفنگ ژ-۳ به دست جوانان تعلیمات ندیده و احساسی و بدون نظم و انظباط و هردمبیل – کاری که بعداً از جوانان کشور به عنوان گوشت دم توپ و خنثی سازی مناطق مین گذاری شده توسط دشمن استفاده کردند- می شود جلوی ارتش منظم و مجهز صدام حسین متجاوز را گرفت.

۴- «نیروهای جنگنده هم عمدتاً از نیروهای سپاه و بچه های مخلص بودند ولی امکانات نداشتند....» در عین حالی که تودهٔ عادی سپاه مخلص بودند و جان شیرین خود را همچون دیگر نیروهای مدافع، فدای ناموس وطن کردند، حرفی نیست ولی اعمال بعدی فرماندهان سپاه نشان داد که هدف قبضه کردن قدرت و در واقع مخلص قدرت و خائن به وطن بوده و این تنها سپاه است که مثل بختک بر کل کشور افتاده و همچنان به خیانت به وطن و نگهداری استبداد ولایت مطلقهٔ فقیه مشغولند . اما این که «نیروهای جنگنده هم عمدتاً از نیروهای سپاه بودند.» این حق کشی و ظلم به ارتشی ها است. تا خرداد سال ۶۰ که آقای بنی صدر سمت فرماندهی کل قوا را داشت، فداکاریها و رشادتهای بی نظیر ارتش در جراید آن دوران منعکس است. وهم اسناد عملکرد آن دوره ارتش موجود است. تیمسار فلاحی رئیس ستاد مشترک ارتش در ۲۱ خرداد ۶۰ در مصاحبه مطبوعاتی با سایر فرمادهان ارتش که در کیهان ۲۳ خرداد ۶۰ منتشر شد، با اسناد و مدارک و نقشه اعلان کرد که چهل و پنج در صد از مناطق اشغال شده، از دست نیروهای عراقی آزاد شده و ۱۵ در صد هم نه در اختیار ما و نه در اختیار عراق است. به ضرس قاطع می شود گفت که اگر همین ارتش در موقع حمله عراق به ایران نبود و عمل نمی کرد، اکنون شاید کشوری بنام ایران برجای نمانده بود و نقشه صدام که در عرض چند روز کشور را خواهد گرفت و در اهواز جشن بپا خواهد کرد و یا حد اقل خوزستان و بخشی دیگر را از ایران جدا خواهد کرد تحقق پیدا کرده بود. حتی اگر محققین و پژوهشگران و یا افراد علاقه مند، به خاطرات روزانه آقای هاشمی رفسنجانی که حداقل از سال ۶۰ تا فوت آقای خمینی در سال ۶۸ قدرت را انحصاراً در اختیار خود داشته و مدعی است که حتی مجوز هر کار اجرایی و حتی مسائل جزئی در سه قوه و سازمان های لشکری و کشوری، همه و همه از او گرفته می شده است، به دقت مطالعه کنند، بدون شک دو نکته برایشان ثابت خواهد شد:

۱- هدف اصلی سپاه، قبضه کردن قدرت و کنار زدن ارتش بوده است و

۲- بدون وجود ارتش و عملکردش به هنگام حمله صدام به ایران، کشور متلاشی شده بود. بنابراین ادعای آقای منتظری بنا به خاطرات خود آن مرحوم و نیز آقای هاشمی رفسنجانی خلاف حقیقت است. وقتی مرحوم منتظری بعد از فتح خرمشهر به آقای خمینی نامه می نویسد: « راجع به مشکلات جنگ چندین بار به ایشان نامه نوشتم، و پس از فتح خرمشهر به دفتر ایشان پیغام دادم که

ارتش انگیزه ورود به خاک عراق را ندارد و به علاوه ما را متجاوز به حساب می آورند و تجاوز از هر که باشد محکوم است، پس بجاست مقدمات صلح فراهم گردد. این در حالی بود که کشورهای عربی زیاد بر صلح اصرار داشتند و حاضر بودند خسارتهای ایران را تا اندازه ای جبران نمایند. پس از پیغام من، شنیدم که برخی گفته بودند فلانی بوی دلار به مشامش خورده، در صورتی که از قرار مسموع خود امام نیز با ادامه جنگ موافق نبوده اند ولی با اصرار دیگران جنگ را ادامه دادند تا کار به جائی رسید که ایشان ناچار شد قطعنامه سازمان ملل را بپذیرند.» (۳)

روشنی انداختن به این بخش از خاطرات مرحوم منتظری نیاز به توضیح دو نکته دارد: ۱- هنوز با وجودی که سپاه بعد از عزل بنی صدر تا فتح خرمشهر خیلی قدرتمند تر و بزرگتر شده بود، اما هنوز ارتش نیروی فائقه نظامی کشور در عمل و نظر محسوب می شده است که اگر« نیروهای جنگنده هم عمدتاً از نیروهای سپاه بودند.» حقیقت داشت دیگر نیازی نبود آقای منتظری بگوید و بنویسد « که ارتش انگیزه ورود به خاک عراق را ندارد » به طوریکه کمی بعد خواهید خواند، مرحوم منتظری که در طول زمان مسائل برایش روشنتر شده است، متوجه شده که سپاه بدون توجه به تخصص و نظم، به خط و خط بازی، تصفیه های متعدد در درون، و به محور خود کردن مشغول است. افزون بر اینها همان طوریکه در بالا آمد، در موقع حمله همه جانبه هوائی دریائی و زمینی ارتش عراق به ایران در ۳۱ شهریور ۵۹، ابواب جمعی سپاه در کل کشور همچنانکه در بالا آمد، چیزی حدود ۲۲ یا ۲۳ هزار نفر بود و این آمار برای کسانی که با سپاه در ارتباط بودند روشن بود و باز هم روزی آمار دقیق آن افشا و برملا خواهد شد. از همه اینها که بگذریم، جمع کردن جوانان و نوجوانان آموزش و تعلیم ندیده و با فرماندهان غیر متخصص در جبهه جنگهای کلاسیک و اینها را « نیروهای جنگنده » به حساب آوردن، به خود دروغ گفتن و خود را بزرگ و قدرتمند دیدن است و نتیجه اش در پایان جز جام زهر به رهبر نوشاندن چیز دیگری می توانست باشد؟ چنین نیروهائی به درد شهادت وگوشت دم توپ می خورند و متأسفانه ما اینچنین شاهد کشتار جوانان کشور بودیم.

۲- مرحوم منتظری می گوید، بعد از فتح خرمشهر: « از قرار مسموع خود امام نیز با ادامه جنگ موافق نبوده اند ولی با اصرار دیگران جنگ را ادامه دادند »

و در صورت صلح، کشورهای عرب مایل بودند خسارتهای ایران را بدهند. اینجا بد نیست ببینیم آقای هاشمی در این مورد چه می گوید:
۱۱ فروردین ۶۱، « ساعت ده به زیارت امام رفتم... در بارهٔ آیندهٔ جنگ با ایشان مشورت کردم. امام با ورود ما به خاک عراق مخالفند.» (پس از بحران، ص ۴۲.)
۲۰ خرداد ۶۱، « امام در مورد ادامهٔ جنگ قاطعند و اجازه نمی دهند حتی به گونه ای بحث شود که کوچکترین تردیدی در جامعه و نیروها بروز کند و اهداف جنگ را به گونه ای اعلام می کنند که همگی خودشان را برای مدت طولانی آماده کنند و ضمناً توافقی برای ورود به خاک عراق هم نداشتند. در جلسهٔ عصر هم خدمت امام، فرماندهان نظامی با حضور ما با امام بحث کردند و کارشناسانه ثابت کردند که ادامه جنگ با منع ورود به خاک عراق سازگار نیست. دشمن در جاهای زیادی در خاک ما است و اگر مطمئن بشود که نظام ما به خاک او وارد نمی شود یا ورود جزئی خواهد داشت نه امتیازی خواهد داد و نه از نقاط حساس بیرون خواهد رفت و هر وقت آمادگی پیدا کرد، در خاک ما پیشروی می کند و با این استدلال امام را قانع کردند که با ورود به خاک عراق در جاهائی که مردم نیستند یا کم هستند و یا آسیب نمی بینند موافقت کنند.» (پس از بحران، ص ۱۰۰.)
به زعم آقای هاشمی اگر آقای خمینی موافق ورود به خاک عراق نیست و می خواهد جنگ را هم تا مدت طولانی بدون ورود به خاک عراق ادامه دهد، یعنی او اینقدر شعور نداشته که این مسئله را بدون بحث کارشناسانه که مسئله اظهرمن الشمسی بوده است، بفهمد. آیا شما برای این امامتان اینقدر شعور و درک قائل نیستید؟ فراموش کرده اید که در ۱۱ فروردین عنوان کردید که «امام با ورود ما به خاک عراق مخالفند.» و باز در ۱ آبان ۶۱، متذکر می شوید که « احمد آقا آمد... و راجع به شرایط صلح با عراق مذاکره کردیم. امام گفته اند با صدام صلح نمی کنیم ولی با شرایطی آتش بس و متارکهٔ جنگ را می پذیریم... » (۴) آیا همین دو نکته کفایت نمی کند که مشخص شود که آقای خمینی موافق آتش بس بوده و با ورود به خاک عراق هم مخالف بوده اند. و برای اینکه آقای خمینی را وادار به ادامه جنگ کنید، فرماندهان نظامی (= محسن رضائی، صیاد شیرازی و احتمالاً فرماندهانِ سپاهِ موافق رضائی) را پیش ایشان برده تا به ایشان بقبولانند که رفتن به خاک عراق به صلاح است و ما می توانیم با

گرفتن بخشهای مهمی از عراق دست بالا را داشته باشیم و صدام را هم ساقط کنیم. و به همین علت در خاطرات خود به دروغ، آورده اید که غرامتی هم در کار نیست: « اصل حرفشان این است که کمیته ای مرضی الطرفین بررسی کنند و طرف متجاوز را مشخص کنند و سپس در مورد خسارت صحبت شود و معلوم شود که نتیجه چه خواهد شد.» (۵) در صورتی که مرحوم منتظری صریح گفته اند که «کشورهای عربی زیاد بر صلح اصرار داشتند و حاضر بودند خسارتهای ایران را تا اندازه ای جبران نمایند.» آقای هاشمی در کارنامه وارونه حرف منتظری را برای موافقت با ادامه جنگ آورده است:

۱۸ اردیبهشت ۶۱، «شب، آقای منتظری تلفن کردند و پیشنهاد دادند که سریعاً به منظور سقوط صدام وارد خاک عراق شویم» (۶)

پرداخت غرامت از ناحیه کشورهای عربی به ایران جای شک و شبه ندارد. حتی خود آقای هاشمی هم آن را عنوان کرده است. افزون بر این « بوی دلار» را هم وارونه کرده است. اما همانگونه که در فوق آمد مرحوم منتظری، برای پایان جنگ و عدم تجاوز به خاک عراق به آقای خمینی نامه نوشته و پیغام هم تلفنی به دفترش داده بود.

در صورتی که آقای هاشمی می نویسد:

۱ تیر ۶۱، «عصر در جلسهٔ گروهی از نمایندگان مجلس شرکت کردم و راجع به وضع جبهه ها و علل کمک به لبنان مذاکره شد. گفتند اکثریت نمایندگان مجلس و فضای جامعه نگرانند از تأثیر مانورهای صلح خواهانهٔ عراق و فشار خارجی ها. می ترسند بی موقع آتش بس به بهانهٔ ماه رمضان پذیرفته شود و نقل کردند که آقای منتظری گفته اند مسئولان بوی دلار به دماغشان خورده و می خواهند جنگ را ختم کنند. گفتم آیت الله منتظری از نظر و تصمیم امام برای ادامهٔ جنگ مطلعند، بعید است چنین چیزی بگویند. ممکن است افراد بی اطلاع گفته باشند و اصلاً پای دلاری در کار نیست. اصل حرفشان این است که کمیته ای مرضی الطرفین بررسی کنند و طرف متجاوز را مشخص کنند و سپس در مورد خسارت صحبت شود و معلوم شود که نتیجه چه خواهد شد. » (۷) آقای هاشمی شرایط ایران را برای صلح در تاریخ ۶۱/۸/۱۷، اینچنین عنوان می کند: «... خروج بی قید و شرط متجاوزین عراقی، پرداخت غرامت و تنبیه متجاوز که از این شرط تفسیرهای متفاوتی شده و متجاوزی که این همه ظلم کرده و به دنیای اسلام خسارت وارد آورده است، استحقاق حکومت ندارد و

کمترین تنبیه اش، سقوط اوست. البته این همه گفته شده که اگر صدام برود و در عراق حکومت اسلامی روی کار بیاید ما غرامت نمی خواهیم. » (۸) وی باز در مورد باز پرداخت غرامت چنین شرطی تعیین می کند که حتا هیچ نادانی در طول تاریخ نمی کند:

« ما غرامت را از حزب بعث عراق می خواهیم و حاضر نیستیم که از کشورهای دیگری بگیریم. البته آنها اگر بخواهند به حزب بعث کمک کنند که او غرامت را بپردازد، ما حرفی نداریم ولی غرامت را باید عراقی ها بپردازند» (۹) و باز کمی بعد به صراحت می گوید که پرداخت خسارت چیزی را حل نخواهد کرد: « کدام بی انصافی پیدا می شود که به جمهوری اسلامی امروز، بگوید ما متقاضی کیفر متجاوز و تنبیه صدام و حذف بعث عفلقی از تاریخ عراق نباشیم؟ فردا اگر صدام در عراق بماند ما جواب این همه انسان فداکار عضو باخته را چه بدهیم؟ هیچ چیز نمی تواند به جز سقوط صدام و ایجاد حکومت اسلامی در عراق، به دل جانبازان و خانوادهٔ شهدا آرامش ببخشد. هر نوع عوض مادی را ما بگیریم، باز هم قابل مقابله با این خسارت عظیمی که ما دیده ایم نیست. » (۱۰) با همین دروغ سازیها در سال ۶۰ و سال ۶۱ مانع صلح و آتش بس شدند و برای قبضه کردن قدرت علاوه بر خسارت عظیم به کشور چند نسل را فدا هم کردند.

شاید بعضی بگویند و یا فکر کنند که چرا آقای هاشمی حتی در خاطرات خود هم دست از دروغسازی بر نمی دارد، علت این است که این هم یکی دیگر از ویژگی های قدرتمداران و قدرت دوستان است که چون اساس کارشان بردروغگوئی و دروغسازی استوار است،« ببین چگونه به خود دروغ می گویند ...مائده/۲۴» و دروغ های خود را هم باور می کنند. ایشان فکر نمی کرد که روزی فرش را از زیر پایش بکشند، بنا براین نمی خواهد که نقطه ضعفی هم در کارنامه عملش پیدا شود تا بتواند خودش را مشکل گشا و کسی که همیشه کشور را از بحران بیرون می برد، به مردم معرفی کند. این است که به امام خود خمینی هم دروغ می بندد، آقای منتظری که جای خود دارد. مردم هم که فراموش کارند و محلی ار اِعراب ندارند!!.

مرحوم منتظری در مورد فرماندهی کل قوای بنی صدر می گوید:

« تعیین فرماندهی کل قوا در اختیار امام بود ولی کی و چگونه این مسئولیت را به ایشان (بنی صدر) واگذار کردند من خبر ندارم....در همان ایام یک روز من

رفته بودم خدمت امام به ایشان گفتم: " شما فرماندهی کل قوا را چرا به آقای بنی صدر دادید؟" ایشان گفتند: " پس به چه کسی می دادم؟" گفتم: " خودتان فرماندهی کل قوا را در دست داشتید، بر فرض هم می خواستید به کسی بدهید این مسئولیت را به یک نفر نمی دادید، در اختیار یک شورائی می گذاشتید یا در اختیار روسای سه قوه، تا دست یک نفر متمرکز نباشد که هر کاری خواست بکند." امام گفتند: " نه، آقای بنی صدر خیلی آدم خوبی است؛ این تقریباً بیست روز و یا یک ماه قبل از آن وقتی بود که آقای بنی صدر را عزل کردند.» (۱۱)

در این مورد دو نکته حائز اهمیت است:

۱- از خاطرات مرحوم منتظری چنین مستفاد می شود، که از بنی صدر دلخور و یا ناراضی و دلنگران بوده است. شاید این نکته بر اثر اطلاعات غلطی بوده که محمد منتظری، فرزندش به پدرش در مورد بنی صدر داده است. زیرا بعد از انتخاب بنی صدر به ریاست جمهوری ایران، محمد منتظری که در ابتدا با بنی صدر و دوستانش رابطه خوبی داشت، از او خواست که او را وزیر خارجه کند و آقای بنی صدر زیر بار نرفت. سپس از بنی صدر خواست که او را به فرماندهی سپاه پاسداران منصوب کند، بنی صدر با احترام از آن هم طفره رفت و او را منصوب نکرد، از آن به بعد، محمد منتظری که در نامه ها و روزنامه اش« پیام شهید» (۱۲) آقایان دکتر یزدی و دکتر بهشتی را راسپوتین های ایرانی نام گذاشته بود و به شدت به بهشتی می تاخت(۱۳) به حزب جمهوری اسلامی و دکتر بهشتی خیلی نزدیک شد و به آن تکیه کرد (۱۴). بعید نیست که در مورد بنی صدر، اطلاعات نادرستی در اختیار پدرش گذاشته باشد. از قضا وقتی به کتاب نامه ها مراجعه کردم دیدم که بنی صدر در نامه اش به آیت الله منتظری در تاریخ ۲۳/ اسفند/ ۵۹، از جمله آن دو نکته را متذکر شده است: «گناه چیست؟ دو گناه بزرگ مرتکب شده ام با فرماندهی ایشان بر سپاه پاسداران موافقت نکرده ام. با وزارت خارجه ایشان موافقت نکرده ام. گفته است تا سرو صدا نکنی، بآدم راه نمی دهند. من سروصدا کردم و آنچه را می خواستم گرفتم و گمان می کند اینجانب هم تسلیم هو و جنجال می شوم». (۱۵) به هر حال، محمد منتظری بعد از سخنرانی ششم خرداد ۶۰ آقای خمینی در حسینه جماران برای نمایندگان مجلس که در آن مستیقم به بنی صدر حمله کرد و بعد از ختم سخنرانی که هادی غفاری، خلخالی و ناطق نوری رقصیدند و گفتند کار

تمام شد و آقا کار را یکسره کرد، به آقای علی امیر حسینی گفت: « اگر او مرا فرمانده سپاه کرده بود، حالا نه حال من اینطور بود و نه حال شما. من قبضه می‌کردم و اجازه نمی‌دادم که احدی این کارها را بکند. من مایل نیستم که گروه شما گرفتار شود!» (۱۶)

۲- نکته بس مهم دیگر اینکه مرحوم منتظری در گفتگوی خود با آقای خمینی، به فرماندهی کل قوای بنی صدر اعتراض داشته می گوید، این گفتگوی من با آقای خمینی:« بیست روز و یا یک ماه قبل از آن وقتی بود که آقای بنی صدر را عزل کردند[یعنی از سمت فرماندهی کل قوا]»، و امام به ایشان گفته: « نه، آقای بنی صدر خیلی آدم خوبی است » و این خود می رساند که هنوز در آن تاریخ آقای خمینی آمادگی نداشته که بنی صدر حذف شود و این تاریخ درست تاریخی است که آقای بهزاد نبوی می گوید، «ما با خبر شدیم امام به مجلس توصیه کرده‌اند این طرح به تصویب نرسد... رجائی به سراغ من در ستاد بسیج اقتصادی آمد و موضوع را گفت و من و رجائی خدمت امام رفتیم. حدود چهار ساعت با امام بحث و گفتگو کردیم و بالاخره امام قبول کردند که از توصیه خود صرف نظر کنند.» (۱۷) و امام به ما گفت: «من مطمئنم که اگر این قانون در مجلس تصویب شود این کشور را به خاک و خون خواهند کشاند و حتماً آقای بنی‌صدر موضع‌گیری خواهد کرد و کار به جاهای حساس خواهد کشید.» سر انجام با چهار ساعت گفتگو راضی شد که عمل به خلاف کند. ولی آقای نبوی می افزاید: « البته من نمی‌دانم اگر در آن روز آن اقدام صورت نمی‌گرفت و ماجرای بنی‌صدر آن‌طور نمی‌شد، الآن وضعیت ما بهتر بود یا نه؟» (۱۸)

خط بازی و تصفیه در سپاه

مرحوم منتظری درست ۳/۵ ماه بعد از برکناری بنی صدر از فرماندهی کل قوا، در نامه ای به تاریخ ۱۳۶۰/۷/۵ از جمله در مورد سپاه چنین نوشته است:

«سپاه پاسداران تقریباً به صورت اهرم گروه ها و افراد درآمده، در برخوردها و تصفیه ها و عزل و نصبها کمتر تقوا و خط اسلام و رهبری مطرح است، و بسا احیاناً به جای تصفیه افراد مشکوک یا مضنون، افراد صالح و مفید را تصفیه و حقوق آنان قطع می شود، و پیش بینی می شود اگر سپاه به این وضع

پیش برود در آینده نزدیکی این ارگان انقلابی متلاشی یا به صورت ارگان انتظامی بی خاصیتی درآید. لازم است به هر نحو ممکن سپاه از گروه بازی نجات یابد و نمایندگی حضرتعالی در آن به شکل فعال و مؤثر درآید.» (۱۹)

سپاه و خود محوری

منتظری در نامه خود به آقای خمینی در تاریخ سوم جمادی الثانی ۱۴۰۴،چنین نوشته:

« اینجانب پس از اطلاع از جریانات مختلف داخل سپاه در طی بیش از یکسال و با اتکاء به گزارشهای مستند و بدون غرض از طرف افراد متدین و خبیر احساس می کنم که سپاه با همه محسناتش و با اینکه خدمات ارزنده سپاه به انقلاب و کشور مغفول عنه نیست ولی معذالک با وضع فعلی فرماندهی و خط فکری که دارد مثل سابق قدرت جذب نیرو ندارد و آثار آن در جبهه ها کاملاً محسوس است... سپاه که خود را صاحب اصلی جنگ و فتوحات احتمالی آینده می داند تقریباً گرفتار یک نحو خود محوری شده و اصلاً متخصصین نظامی و بچه های مخلص جهاد سازندگی را به حساب نمی آورد و بلکه آنان را تحقیر می نماید و بدون تهیه امکانات لازمه و پیش بینی شکستهای محتمله و بی اعتنائی به اعتراضات و پیشنهادات متخصصین با عجله در چند محور حمله می کند و وقتی شکست می خورند و تنها در حمله خیبر متحمل چند هزار شهید و بیش از ده هزار مجروح می شویم و عده ای هم در جزایر مجنون بدون امکانات و تدارکات لازمه محصور می شوند و هر آن احتمال تلف آنان می رود، تازه به فکر ساختن راه می افتند که اقلاً دو ماه طول می کشد در صورتی که هدف این جزایر نبوده و نیست و آقای سرهنگ شیرازی مدعی است که من تمام این نقطه ضعفها و خطرها را قبلاً کتباً گوشزد کرده ام توجهی نشد. بجا است حضرتعالی ایشان را بخواهید و از او هم توضیحات بخواهید در صورتی که افراد آنها مخصوصاً هوا نیروز خدمات شایانی انجام دادند و می دهند و بچه های جهاد هم می گویند ما پیشنهاد کمک کردیم و رد شد ولی حالا از آنها کمک می خواهند. مسئله مهمتر اینکه چند شکست فاحش متوالی را که ملت ایران و هم همه دنیا فهمیدند پیروزی قلمداد و برای جبران حیثیت خودشان از حضرتعالی مایه می گذارند، بجا است حضرتعالی فقط به گزارش مسئولین اکتفا نکنید و یا لااقل آنها را محور فرمایشات خودتان قرار ندهید چون فرمایشات شما

در سطح جهان منعکس می شود- الآن فرمایشات حضرتعالی و صحبتهای آقای هاشمی جداً مورد سئوال و اعتراضات افراد مخلص شده است و از جبهه ها زیاد سئوال می کنند که ما شاهد حقایق هستیم چرا تا این حد مطالب خلاف واقع گفته می شود...حالا مسئولیت این همه تلفات و خسارات و مسئولیت علافی و سردرگمی صدها هزار معطل که اگر به کار گرفته نشوند پراکنده می شوند و دیگر به این زودی ها جمع آنان میسر نیست با چه ارگان و چه شخص خدا می داند؟

برای جبهه و جنگ باید فکر اساسی بشود و با تضاد ارتش و سپاه جنگ منظم و تحصیل پیروزی بسیار بعید است...در خاتمه یک نکته اساسی را یادآور می شود و آن اینکه تضاد ارتش و سپاه و خود محوری سپاه و تحقیر ارتش برای آینده کشور خطرناک است...باید روی ارتش کار شود و تصفیه و تهذیب گردد و نیروهای مردمی و بسیج هم به آن وابسته شود تا یک ارتش قوی و مجهز و متخصص در فنون نظامی داشته باشیم، همه چیز در دنیا تخصص لازم دارد. قطعاً جنگ و امور نظامی بیشتر به تخصص نیاز دارد چرا با اینکه عراق از نظر جمعیت ثلث ایران است و نه سپاه دارد و نه بسیج حدود چهار سال است می جنگد؟ این امر فقط برای ارتش مجهز و متخصص آن است... از بی نظمی های سپاه اینکه حدود بیست فقره انفجارهای مهم در مهمات های ما به وسیله سپاه رخ داده است و این بی نظمی ها در ارتش وجود ندارد. نامه به طول انجامید و مطلب تمام نمی شود و رعایت حال حضرتعالی برای ما از اوجب واجبات است. » (۲۰)

عوارض تأسیس قوای سه گانه سپاه

آقای منتظری در مورد مشکلات کشور و بویژه مسائل جنگ، در تاریخ ۱۳۶۴/۷/۱۶، نامه ای مشروح به آقای خمینی می نویسد، و مسائل مختلف را به ایشان یاد آور می شود.

«... دو سال پیش تا حال بسیاری از افراد مخلص ارتش و سپاه و نمایندگان مجلس و افراد روشن و بصیر و متعهد نسبت به تحولات سپاه و ارتش و جنگ و اشکالات کار گفتند و نوشتند که از حد خارج بود و ممکن بود از افکار آنان استفاده کرد ولی کسی به آنان توجه نکرد و نتوانستند درد خود را که از نزدیک در جبهه ها مشاهده کرده یا از زبان فرماندهان بالا و پائین شنیده بودند باطلاع

حضرتعالی برسانند. و هر وقت تصمیمی می گرفتند مسئولینی که حیثیت خود را نزد حضرتعالی و مردم در مخاطره می دیدند جوی می ساختند که آنان موفق نشوند و گذشت آنچه گذشت...وقتی که بعضی از افراد سابقه دار و متعهد از مسئولین سپاه می آیند و می گویند به داد سپاه برسید که سپاه در حال احتضار است جواب آنان چیست؟!

اشکال مهم این است که کارهای اساسی کشور خلاصه شده در چند نفر با مشاغل و گرفتاری های زیادی که دارند و ایکاش کارهای مهم را بافراد قوی و اهل محول می کردند و تنگ نظری و خط و خطوط و رفیق بازی در کار نبود. معمولاً نسبت به هیچ خطا و تقصیری توبیخ و بازخواست نمی شود و یا اگر فرضاً بشود توصیه ها و تلفن ها بکار می افتد و موفقیتها هم تقدیر به دنبال ندارد.. اگر مرجعی قاطع برای بررسی خطاها و ضعفها و تقصیرات منجر به شکست های پی در پی در دو سال اخیر در جبهه ها وجود داشت و برای جان هزاران جوان که مفت و در اثر بی احتیاطی ها از دست می روند ارزش قائل بودیم اوضاع جنگ و جبهه ها بهتر از حال بود...در مورد حکم اخیر حضرتعالی به تأسیس قوای سه گانه در سپاه، بنظر می رسد در شرایط جنگی و آمادگی بسیاری از افراد ارتش برای اخلال و فرار و عصیان این تصمیم بسا عوارض نامطلوبی را به دنبال داشته باشد. از اول ممکن بود ارتش را بتدریج و بدون سرو صدا تصفیه و با سرمایه گذاری فکر و تربیتی جاذب و صحیح نه با این سیاسی عقیدتی فعلی اصلاح و آماده کرد و بافراد جوان و فعال آن آموزشهای دینی و انقلابی داد با حفظ بافت و نظامی که از مزایای ارتش است. ولی متأسفانه همه تشویق و تقدیر ما متوجه سپاه با همه خط بازیها و جنگ های سیاسی موجود در آن شد و ارتش روز به روز تحقیر شد و حکم اخیر حضرتعالی علاوه بر مشکلات اقتصادی آن و نداشتن ارز کافی و تجربه پنجاه ساله به منزله تیر خلاصی بود که آخرین امید ارتش را از جمهوری اسلامی قطع نمود و فعلاً در این شرایط سخت نه ارتش دلگرم داریم و نه سپاه مجهز قوی. زمانی مخلص به عرض رساندم که وجود دو نیروی مسلح مستقل قوی ممکن است در آینده در اثر رقابت برای کشور مشکلات ایجاد کند. باید برای آینده، ارتش را تصفیه و تربیت متعهد نمود و حفظ مرزهای کشور در قبال هجوم اجانب را به آن محول نمود و بسیج هم نیروی مستقل ذخیره باشد که در مواقع ضرورت به کمک ارتش بشتابد.

و سپاه باید به تدریج به داخل کشور باز گردد و از انقلاب پاسداری کند و کمیته ها به تدریج در سپاه ادغام شود. ولی با دستور فعلی حضرتعالی مسئله تزاحم ارتش و سپاه بکجا می انجامد خدا می داند....بالاخره فعلاً مسئله جنگ تحمیلی مهمترین مسئله است و من مطلعم که بین ارتش و سپاه هماهنگی وجود ندارد و هیچ یک زیر بار فرماندهی دیگر نمی رود و یکدیگر را قبول ندارند و فعلاً اثر موعظه و نصیحت هم موقتی است. و جنگ بیش از همه چیز نیاز به فرماندهی واحدی که مورد پذیرش باشد دارد و الا تلفات زیاد و بازده بسیار کم خواهد بود. بنظر می رسد چون آقای خامنه ای تا اندازه ای از وضع جنگ و جبهه و ارتش با اطلاع است چه مانعی دارد فرماندهی حملات را ایشان عهده دار شوند و چنانچه بنی صدر مدتی در جبهه بود، ایشان هم در وقت حملات کارهای تشریفاتی را رها و با رعایت تستر(=استتار. ن.) و احتیاط در جبهه باشند و مستقیماً نظارت و فرماندهی کنند.»(۲۱)

این نکته قابل ذکر است که در آن موقع برابر گزارش آقای هاشمی رفسنجانی، حتی آقای خامنه ای مخالف تشکیل نیروی هوائی و دریائی مستقل برای سپاه بوده است:

ا مرداد ۶۴،« شب با آقای خامنه ای جلسه داشتیم و در باره جنگ و دولت آینده و سپاه و ارتش مذاکره کردیم. کابینه موجود، مقبول ایشان نیست و موافق نیستند که سپاه، نیروی هوائی و نیروی دریائی [مستقل از ارتش] داشته باشد.» (۲۲)

اما نظربه اینکه آقای رضائی نوچه هاشمی چنین می خواهد و آقای هاشمی هم می خواهد سپاه را بر ارتش مسلط کند، باید برای سپاه هم سه نیروی مختلف هوائی، دریائی و زمینی مستقل به وجود آورد و چنین نیز شد.

سپاه و یدک کشیدن ارتش

در رابطه با سئوالی از مراحل مختلف جنگ بویژه در سالهای آخر آقای منتظری چنین می گوید:

«اجمالاً در آن اوایل آقای خامنه ای با اینکه رئیس جمهور بود ولی کمتر در جریان جنگ بود. بیشتر آقای هاشمی در امور جنگ دخالت می کرد، مثلاً آقای محسن رضائی از جبهه به آقای هاشمی تلفن می کرد. آقای هاشمی دستور می داد که فلان کار را بکنید یا فلان جا بروید، حالا یا امام این اختیارات را به آقای

هاشمی داده بودند یا اینکه آقای هاشمی خودشان کارها را به دست می گرفت نمی دانم. من در چند جلسه ای که در بحرانهای جنگ در تهران بودم گاهی راجع به بعضی مسائل حرف زده می شد آقای هاشمی خودش تصمیم می گرفت که این کار را بکنید و یا نکنید، از طرف دیگر مشکلات و مسائل را چه نیروهای رزمنده و چه فرماندهان آنها نوعاً به من مراجعه می کردند. من می گفتم بروید به مسئولین بگوئید. می گفتند به حرفهایمان گوش نداده اند. بعد من همه این مسائل را جمع می کردم، گاهی بعضی از فرماندهان در کارشان شبهه می کردند و می گفتند ما داریم زمینه کشته شدن بعضی از این جوان ها را فراهم می کنیم...فرماندهی قوی نیست، برنامه ریزی قوی نیست، برنامه هایمان لو می رود. خیلی از برنامه هایی که تنظیم شده بود لو رفت و بچه های مردم شهید شدند. من این چیزها را به امام منتقل می کردم. فرماندهی جنگ خیلی خوب نبود، ارتش و سپاه با هم اختلافهائی داشتند و زیر بار هم نمی رفتند، سپاه می خواست ارتش را یدک بکشد ارتش هم می خواست زیر بار سپاه نرود. نیروهای سطح پائین و متوسط سپاه هم از دست بعضی مسئولینشان گله داشتند، مثلاً یک روز چهل نفر از اینها آمدند منزل ما و اشکالاتی داشتند و اشکالاتشان هم وارد بود، از امام وقت گرفته بودند که خدمت ایشان بروند اما مخالفان آنها این وقت را لغو کرده بودند، با اینکه از طرف امام به آنها قول داده شده بود ولی به آنها اجازه نمی دادند که خدمت ایشان بروند حرفشان را بزنند، بعد اینها برگشتند رفتند به جبهه و خیلی از آنها شهید شدند. دل پر خونی از این بی برنامگی ها، از خط بازیها و مشکلات دیگری که وجود داشت، در همان نامه ای که من به امام نوشتم قسمتی از آن این بود» (۲۳)

آقای منتظری چنین ادامه می دهد:«... معمولاً بعد از هر شکستی که بالاخره همه می فهمند، به جای بررسی دقیق شرایط و عوامل آن و استفاده از تمام نظریات و انتقادات فرماندهان جزء و رزمندگانی که شاهد قضایا و مصائب بوده اند، یک سری خلاف واقعها و پیروزی خیالی و تهدید های توخالی در رسانه های گروهی و نماز جمعه ها تحویل خلق الله داده می شود که باعث تعجب حاضرین در جبهه ها می شود، و تمام قصورات و تقصیرات زیر پوشش تبلیغات قرار می گیرد و افراد مقصر یا خاطی هیچگونه احساس ترس یا نگرانی نمی کنند و یا به گردن یکدیگر می اندازند و مرتباً خطا روی خطا و شکست روی شکست نصیب انقلاب و مردم می شود، مثلاً در یک عملیات،

صدام گفته بود ما چهار هزار از ایران را کشته ایم، بعد رادیو تلویزیون ما گفتند، اصلاً ما چهار هزار نفر نیرو در آن قسمت نداشته ایم، اتفاقاً به امام هم گزارش داده بودند و ایشان در سخنرانی خود گفته بودند که صدام ادعا کرده که ما چهار هزار نفر از ایرانیها را کشته ایم درحالی که ما اصلاً چهار هزار نفر در آن منطقه نیرو نداشته ایم! بعد از خود جبهه – از بعضی فرماندهان و کسانی که حضور داشتند- آمدند به من گفتند: " این مطلب خلاف واقع است، ما هشتاد هزار نفر نیرو در آن قسمت داشته ایم و چهار هزار نفر آنها شهید شده اند. من دیدم این مسئله در روحیه بعضی از نیروها خیلی اثر بدی داشته لذا رفتم تهران و به امام گفتم: " آقا این گزارشها را بدون تحقیق نگوئید، شما می فرمائید ما چهار هزار نفر نیرو نداشته ایم در حالی که مطلب خلاف واقع است" ایشان گفتند: " بله معلوم می شود اینها گزارش غلط به من داده اند".

نمونه دیگر اینکه وقتی نیروها را از فاو بیرون کشیدند، فرستادند طرف حلبچه، نتیجه کار این شد که فاو خالی شد و صدام آمد و فاو را به راحتی گرفت، بعد به شلمچه حمله کرد و چندین هزار نیرو را هم در آنجا از بین برد. اصلاً تصرف حلبچه کار خوبی نبود و باعث شد صدام به آنجا حمله کند و مردم آنجا را با شیمیائی قتل عام نماید... اصلاً خالی کردن فاو و فرستادن نیرو به حلبچه کار پخته ای نبود، و بیشتر از همه قضیه انتخابات قضایا را لو داد. در همان وقت انتخابات بود، در رسانه ها اعلام کردند که فاو هزار و هفتصد نفر رأی داشته، و پیدا بود که این نیروها که در فاو هستند همه رأی می دهند و این اعلام لو داد که در فاو هزار و هفتصد نفر نیرو بیشتر نیست و باعث شد که صدام حمله کرد و فاو را گرفت، بعد آمد به شلمچه هم حمله کرد و دو باره تا نزدیکی اهواز آمد، ما میلیاردها تومان در فاو خرج کرده بودیم که همه به دست صدام افتاد» (۲۴).

دقیقاً مسائلی که آقای منتظری در مورد ارتش و سپاه بیان کرده است، خط بازی و تصفیه های پی در پی در سپاه، خود محوری سپاه و یدک کشیدن ارتش، بدون توجه به تخصص و برنامه موجب کشته شدن فرزندان مردم شد، تحقیر روز به روز ارتش، وهمه تشویق و تقدیر مال سپاه، خط بازی و جنگهای سیاسی در سپاه و...همه و همه منطبق بر خاطرات هاشمی رفسنجانی است توجه کنید:

برای مسلط کردن گام به گام سپاه بر ارتش و در نتیجه بر تمام مقدرات کشور، هر آنچه که سازماندهی ارتش برآن بنا شده بود: وزارت دفاع، نیروهای سه گانه

زمینی دریائی و هوائی، ستاد مشترک و ...برای سپاه نیز ساختند و به مرور و به عناوین و بهانه های مختلف از امکانات ارتش کنده و به سپاه افزوده شد.
سال ۶۱ برای اینکه سپاه در مقابل ارتش وزارت داشته باشد، و برای گسترش سپاه وزارتخانه برایش درست کردند. و بعد هم در سال ۶۴ رسماً برای سپاه نیروی سه گانه زمینی، دریائی و هوائی با کندن از امکانات ارتش به وجود آوردند. و هرجا با ارتش به مشکل برخورد کردند، از نیروی خمینی و با ترس از دادگاههای نظامی زمان جنگ آنها را خاموش کردند و بعد هم دو وزارتخانه دفاع و وزارت سپاه را منحل و تبدیل به یک وزارتخانه کردند تا دست ارتش از وزارتخانه و از ارتباط با خارج قطع و تمامی آن را در اختیار سپاه قرار دهند. و تمامی این اعمال در حالی صورت گرفت که از سال ۶۰ تا فوت خمینی برای حذف فرماندهان ارتش در جنگ و حاکم کردن نیروهای سپاهی دست به تصفیه نیروهای تحصیل کرده با سابقه، کارکشته که درجات مختلف نظامی و تاکتیک نظامی را در دانشکده فرماندهی و ستاد های مختلف دیده بودند زدند و آنها، زندانی، کشته، اعدام، تصفیه و یا از کار برکنار شدند و محسن رضایی، رحیم صفوی، محسن رفیق دوست، رضا سیف‌اللهی، علی‌اصغر شیخی، محمد ابراهیم سنجقی، اصغر سلیمانیه، ابراهیم محمد زاده، مسعود جزایری، حمید حاج عبدالوهاب با میانگین سنی ۲۸-۲۹سال یا کمتر و درحالی‌که حتی یک نفر از این جمع تحصیلات نظامی در حد دبیرستان نظامی را نداشت، سرنوشت جنگ را در دست گرفتند. و سر انجام به خمینی نیز جام زهر نوشاندند. خمینی به بنی صدر گفت:« شما سپاه پاسداران را تقویت کنید. ارتشی ها، شاه در رگ و پوستشان است، یک عمر جاوید شاه گفته‌اند.» حال آقای خمینی ارتشی می خواست که تمامی عمر به جای جاوید شاه گفتن، بگویند، خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار. و این کار فقط از سپاه که درجستجوی رسیدن به قدرت فائقه و دخالت در تمامی مقدرات کشور بود بر می آمد.

به طور قطع و با استناد به گفته های صریح آقای رفسنجانی، وی و محسن رضائی عامل اصلی حاکم گرداندنِ دیکتاتوری ولایت مطلقه که در آن سپاه نقش نگهدارنده اش را در اختیار دارد بر کشور و ازعاملین اصلی طولانی کردن و ادامه جنگ تا برقراری استبداد کامل در کشور به دست سپاه و سپس نوشاندن جام زهر به خمینی هستند. و اگر حمایت بی دریغ و همه جانبه هاشمی

رفسنجانی از محسن رضائی و سپاه نبود، سپاه حاکم بر کشور نمی شد. آقای هاشمی رفسنجانی به علتِ تصاحبِ انحصاریِ قدرت، تمامی سعی و کوشش خود را به کار برد تا با حمایت همه جانبه سپاه پاسداران و فرماندهی نوچه اش محسن رضائی، انحصار قدرت را برای خود تضمین کند، غافل از اینکه قدرت ساز و کار خودش را دارد و امروز در دست او وفردا در دست دیگری است. آقای خامنه ای هم که خود بر تمامی این تغییر و تحول اشراف داشت و می دانست که هر کس که سپاه را دراختیار داشته باشد، انحصار قدرت را هم در دست خواهد گرفت. با وجودی که او در بعضی موارد موافقت چندانی با خواسته های سپاه و فرماندهی محسن رضائی نداشت (۲۵)، بعد از قرار گرفتن بر کرسی رهبری، با استفاده از اختیارت بی حد و حصری که قانون اساسی در اختیارش می گذاشت، اول آقای هاشمی را از جانشینی فرماندهی نیروهای مسلح برداشت و سپس محسن رضائی را از فرماندهی کل سپاه برکنار وعوامل خودش را به قسمتهای مختلف فرماندهی سپاه منصوب کرد و سپاه را تا جای ممکن از عوامل محسن رضائی و هاشمی رفسنجانی پاک گردانید. و در قسمتهای مختلف ارتش نیز از افراد ارتشی مطیع و یا سپاهی عوامل خود را به سمت فرماندهی منصوب نمود.

فعال مایشاء کردن سپاه

زعمای جمهوری اسلامی به ویژه آقای هاشمی رفسنجانی برای مسلط کردن سپاه بر ارتش و کشور و ساختن نیروی مسلح برای حفظ انحصاری قدرت خود به نصایح و اطلاعات و گزارشهای احدی در مورد سپاه گوش فرا نمی داد. هر جا که خود نمی توانست عمل کند به نام خمینی از احمد آقا کمک می گرفت و هرجا هم که آقای محسن رضائی کم می آورد و یا اشتباهی و یا خطائی می کرد، برای جبران آن وی را راهنمائی کرده و روش پیشبرد کار را به او گوشزد می کرده است. در تمامی زمینه ها خاطرات آقای هاشمی گویا است و کمتر نیاز به توضح دارد، توجه کنید:

۳ فروردین ۶۲، «ملاقاتی با اعضای منطقه ای سپاه داشتم از بروز خط محافظه کار در سپاه گله داشتند.» (آرامش و چالش، ص۲۸.)

۲۶ اردیبهشت ۶۲،« صیاد شیرازی فرماندۀ نیروی زمینی و محسن رضائی بر سر فرماندهی عملیات اختلاف دارند. صیاد می خواهد وحدت فرماندهی باشد و آن هم از ارتش و برای سپاه گران است.» (آرامش و چالش، ص۸۴).
۶شهریور۶۲، « آقای محسن رضائی از برخورد تند و انتقاد آمیز آیت الله منتظری با شورای سپاه گله داشت.» (آرامش و چالش، ص۲۰۰).
۱۱ دی ۶۲، «صیاد شیرازی معتقد است ارتش فرماندهی جبهه را داشته باشد و سپاه زیر فرمان آنها عمل کند؛ ولی عملی نیست. اکثریت با سپاه است. امام هم با تلخی دستور رفع اختلاف داده اند.» (آرامش و چالش، ص۳۲۶).
۲۱ دی ۶۲، « چند نفر از بچه های سپاه آمدند که با فرماندهان سپاه اختلاف دارند و قهر کرده اند.» (آرامش و چالش، ص۳۳۲)
۱۳ اردیبهشت ۶۳، «عصر آقای محسن رفیق دوست از من خواست به آقای منتظری تلفن کنم که آقای محسن رضائی را که به قم می رود، بپذیرند. آقای منتظری، مدتی است با فرماندهان سپاه روابط خوبی ندارند.» (به سوی سرنوشت، ص ۹۴).
۴ مرداد ۶۳، « یکی از فرماندهان سپاهی به طور خصوصی گفت که چون فرماندهان اصلی سپاه مخالفند، نمی گذارند موافقان سپاه در جلسات، نظر خودشان را بدهند؛ حتی افسران ارتش را هم [از اظهار نظر موافق] منع می کنند.» (به سوی سرنوشت، ص ۲۱۱.)
۸ مرداد ۶۳، « آقای صیاد شیرازی [فرمانده نیروی زمینی ارتش] آمد، گزارشی از نظریه مسئولان ستادها و قرارگاهها داد و تأکید بر ضرورت انجام عملیات داشت. در مورد طرح توضیح داد. عصر، با حضور آقای خامنه ای، جلسه ای با آقایان صیاد و محسن رضائی داشتیم. صیاد از طرح اروند(والفجر۷) دفاع کرد ولی آقای رضائی مخالف بود. پس از مقداری بحث، معلوم شد که ایشان به طور کلی با عملیات در جنوب مخالف است و از اول هم مخالف بوده اند. به ایشان اعتراض شد که چرا چند ماه وقت مملکت و این همه نیروها را تلف کرده و با صراحت برخورد نکرده اند؛ جواب درستی نداشت و طرح درستی برای عملیات، در جای دیگر هم نداشت. آقای خامنه ای پیشنهاد کردند که فرماندهی عملیات جنوب به آقای صیاد واگذار شود، که قبول دارند. من هم پذیرفتم و قرار شد با امام در میان بگذاریم. محسن رضائی ناراحت و جلسه ختم شد. البته بعید است، با فرض مخالفت فرماندهان سپاه، عملیات وسیع

را بشود سامان داد ولی مشکل را باید حل کرد. » (به سوی سرنوشت، ص ۲۱۳).

تو گوئی این سپاه است که بر آنها فرمان می راند و نه فرماندهی نیروهای مسلح. این است که نباید دست به کاری زده شود که نوچه اشن محسن رضائی ناراحت شود.

۲۷ شهریور ۶۳، « عصر، محسن رفیق دوست و محسن رضائی و رحیم صفوی آمدند در باره عملیات و نیازهای مالی و تدارکاتی جبهه و مشکلات سپاه بحث بود. آقای محسن رضائی از دخالتهای زیادی آقای محلاتی [نماینده ولی فقیه در سپاه] گله داشت و نامه ای [در این مورد] به امام نوشته است.» (به سوی سرنوشت، ص ۲۹۳.)

۲ مهر۶۳، « آقای محسن رضائی آمد. طرحهای عملیاتی را که قرار است، تا چند ماه دیگر انجام شود، آورد و صحبت شد. برای کم کردن دخالتهای نماینده امام در سپاه، باز هم کمک خواست.» (به سوی سرنوشت، ص ۳۰۴.)

۹ مهر ۶۳، «آقای محلاتی پیش از ظهر آمد، از دستور امام مبنی بر محدود کردن اختیارات ایشان در سپاه ناراحت بود. گفتم [این محدودیت]، موقت است و باید بعداً [حدود اختیارات روشن شود و خواستم که فعلاً به خاطر جنگ همکاری کند. به احمد آقا گفتم با ایشان صحبت کن؛ رفت به ملاقات او و نتیجه داد.» (به سوی سرنوشت، ص ۳۱۵.)

نظر به اینکه نتوانسته آقای محلاتی را قانع کند دست به دامان احمد آقا که همراه با ضرب و زور آقای خمینی است، شده و می گوید که صحبت با احمد نتیجه مطلوب را داده است.

توجه: ۳۰ شهریور احمد آقا به هاشمی می گوید که رضائی نامه با امام نوشته برای کم کردن اختیارات نماینده اش. ولی ۲ مهر رضائی از هاشمی کمک خواسته « برای کم کردن دخالتهای نماینده امام در سپاه، ». و ایشان قبل از ۹ مهر از قول امام دستور به محلاتی داده که دخالت نکند. و حالا که محلاتی ناراحت است و گله می کند و ظاهراً گفته هاشمی را قبول ندارد، به احمد آقا می گوید، که برای او صحبت کند. یعنی حواسش باشد که ممکن است او را از نمایندگی بردارد. معلوم می شود که دستور امام نبوده که اگر می بود، خود دستور را به او ابلاغ می کرد و دیگر لزومی نداشت که احمد آقا با او صحبت کند. اگر امام دستور داده بود دیگر چه نیازی بود که در ۲مهر باز با حاج احمد

راجع به « اختیارات نماینده امام در سپاه مذاکره » کند. گفتگوی ۱۷ مهر هم خود می گوید امامی در کار نبوده احمد آقا به خواست هاشمی بنام آقای خمینی عمل کرده است.
۱۷ مهر ۶۳، « با حضور احمد آقا، رئیس جمهور و آقایان محسن رضائی و محلاتی جلسه ای داشتیم؛ برای رفع اختلاف و آقایان محلاتی و محسن رضائی. نتیجه بخش بود و مقداری از اختیارات آقای شیخ فضل الله محلاتی نماینده امام در سپاه را به خاطر تقویت فرماندهی و پیشرفت کار جنگ محدود کردیم. »(به سوی سرنوشت، ص ۳۲۴.)
توجه: این همان چیزی است که محسن رضائی در ۲ مهر از آقای هاشمی رفسنجانی خواسته بود. و حالا به دست آورده است.
۲۷ آبان ۶۳، « آقای شیخ فضل الله محلاتی نماینده امام در سپاه آمد. گزارشی از موج مخالفت با فرماندهی سپاه گفت و اعلان خطر کرد و از عدم توجه فرماندهی سپاه پاسداران به نصایح خودش و تضعیف ایشان، گله کرد.»
(به سوی سرنوشت، ص ۳۸۶.) این همان است که در ۱۲ مهر نوشت: « مقداری از اختیارات آقای شیخ فضل الله محلاتی نماینده امام در سپاه را به خاطر تقویت فرماندهی و پیشرفت کار جنگ محدود کردیم. »
۲۸ آبان ۶۳، « شب اعضای شورای فرماندهی سپاه آمدند و برای مشکل مخالفتهای پاسداران با فرماندهی تقاضای چاره جوئی داشتند. قرار شد من با آنها صحبت کنم و آنها را از مخالفت در این موقعیت جنگ، برحذر دارم.» (به سوی سرنوشت، ص ۳۸۷.).
۲۹ آبان ۶۳، « شب، آقای عبدالوهاب فرمانده معزول منطقه ده سپاه تهران آمد. گزارشی از برخورد و اختلافاتش با فرماندهی سپاه داد و ادعای مظلومیت دارد. ناراحتی های اخیر سپاهیان، تا حدودی مربوط به طرفداری ایشان است. ایشان را نصیحت کردم که در زمان جنگ چاره ای جز صبر و گذشت نیست. » (به سوی سرنوشت، ص ۳۹۰.) یعنی اینکه هر چه رضائی می گوید باید عمل شود و با وی مخالفت نکنند.
۱ آذر ۶۳، « پیش از ظهر، آقای محسن رضائی آمد...از تحرک مخالفانش در سپاه و کارشکنی در منطقه تهران، علیه فرماندهی سپاه اظهار ناراحتی شدید و درخواست اجازه بر خورد خشن تر و تنبیه مخالفان را داشت.» (به سوی سرنوشت، ص ۳۹۹.)

۴ آذر ۶۳، « شب، آقای محسن رضائی آمد. از من خواست در مراسم معرفی فرمانده سپاه مرکز که احتمال ابراز مخالفت از طرف بعضی ها می رود شرکت کنم. گفتم صلاح نیست. نشان از ضعف شما و قدرت مخالفان است. قرار شد آقایان ساداتیان و اقبالی بروند.» (به سوی سرنوشت، ص ۴۰۵.). ملاحظه می شود که برای بسلط ید رضائی بر همه نیروهای مسلح چگونه به او راهنمائی می کند و راه نشان می دهد. و مخالفانش را هم می ترساند. در ۵ آذر، رضائی اجازهٔ تعقیب مخالفان خود را از هاشمی خواسته است.

۵ آذر ۶۳، ظهر، آقایان محسن رضائی و محسن رفیق دوست و سید جلال ساداتیان آمدند. گزارش معرفی فرمانده سپاه تهرا ن را آوردند که عده ای از مخالفان فرماندهی، شلوغ و اغتشاش کرده بودند. اجازهٔ تعقیب آنها را می خواستند. (به سوی سرنوشت، ص ۴۰۷).

۲۰ آذر ۶۳، « با آقای محسن رضائی در مورد برنامه ملاقات آینده آنها، با مخالفانشان در سپاه، با امام صحبت کردم.» (به سوی سرنوشت، ص ۴۲۸.)

طبق گفته مرحوم منتظری، جلو ملاقات امام را با مخالفان رضائی گرفته و آن را حذف کرده است. خود هاشمی هم در ۲۱ آذر اذعان کرده است. اما آن را به گردن رئیس جمهور خامنه ای انداخته است.

۲۱ آذر ۶۳، «عصر، آقایان محسن رضائی و علی شمخانی آمدند و برای ملاقات با آیت الله منتظری مشورت کردند... آقای شیخ حسن صانعی از طرف امام پیغام داد که من با مخالفان فرماندهی سپاه صحبت کنم. بنا بود، خود امام با آنها صحبت فرمایند. رئیس جمهور در این مورد نظر مخالف داده اند و امام منصرف شده اند. گفتم روز شنبه، خدمت امام خواهم رسید.» (به سوی سرنوشت، ص ۴۳۱.)

طبق گفته مرحوم منتظری، جلو ملاقات امام با مخالفان رضائی گرفته شده و ملاقات حذف شده است. خود هاشمی هم آن را اذعان کرده ولی آن را به گردن رئیس جمهور انداخته است. و این به احتمال قوی دروغ است، زیرا خاطرات روزانه آقای هاشمی صراحت دارد به اینکه آقای خامنه ای با فرماندهی رضائی و سپاه مشکل دارد، بنابر این وی جلو رفتن مخالفان فرماندهی که پیش امام بروند و اشکالات خود را از فرماندهی سپاه مطرح کنند نمی توانسته گرفته باشد. (۲۶)

۲۵ آذر ۶۳، « پیام شفاهی امام را قبل از شروع جلسه به نمایندکان گفتم که امام از دخالت بعضی از نمایندگان در امور سپاه و همراهی با مخالفان فرماندهی، ابراز نارضایتی کرده بودند. برای نمایندگان خواباندن سرو صدا ها خیلی مؤثر افتاد.» (به سوی سرنوشت، ص۴۳۳.)
چه کسی جرأت داشت که وقتی می گوید پیام امام است نسبت به آن تمرد و یا شک کند. از فحوای کلام هم پیدا است که از امام برای خوابانیدن صدای مخالفان فرماندهی استفاده کرده است. خود هم معترف است که« خیلی مؤثر افتاد.». و به این طریق صدای نمایندگانی که به سپاه انتقاد داشته را با قدرت مستبد اصلی خفه کرده است. از فحوای کلام ۲۵ آذر کاملاً آشکار است که پیامی از آقای خمینی در کار نبوده است.
۲ اردیبهشت ۶۴، « با رئیس جمهور خدمت امام رسیدیم... احمد آقا هم حضور داشت... در باره جنگ قرار شد بحث کنیم و راهی برای حل مشکل سلیقه سپاه و ارتش و فرماندهی جنگ پیدا کنیم. امام هم مثل ما توجه فرموده اند که اختلافات سلیقه ای فرماندهان ارتش و سپاه، مشکل اصلی جنگ است.» (امید و دلواپسی، ص ۷۴.)
توجه: مشکل، مشکلِ سلیقه ای نیست و مشکلِ تخصص و علم و اطلاع است. هیچکدام از فرماندهان سپاه، دانشکده نظام و دانشکده فرماندهی و ستاد ندیده اند و اصلاً علم و اطلاع نظامی برای جنگهای کلاسیک ندارند. اما بنا به خواست آقایان هاشمی و خمینی این مشکل را قرار است با عقب زدن ارتش و فرماندهی واحد سپاه حل کنند. چگونگی راه حل را در دنباله مطلب ارائه می دهد.
« سپس در منزل احمد آقا جلسه سه نفره ای برگزار کردیم. در باره جنگ به این نتیجه رسیدیم که باید تلاش شود تا سرهنگ صیاد شیرازی بتواند طرحش را اجرا کند. اگر او نتوانست یا اجرای طرح شکست خورد، برنامه دراز مدتی با اصول: ۱- وحدت فرماندهی ۲- ادغام واحدهای سپاه و نیروی زمینی ارتش ۳- تعیین مدت لازم برای هدف مشخص ۴- تهیه ابزار و لوازم برای یک جنگ وسیع ۵- دفاع محکم در دو دوره تلاش، برای آمادگی دفاعی تهیه شود و به امضای امام برسد که مشکل سپاه و ارتش، برای دوران بعد از جنگ هم حل شود.» (امید و دلواپسی، ص ۷۷.)
۲۷ اردیبشت ۶۴،« شب صیاد شیرازی و محسن رضائی و رحیم صفوی آمدند. در باره جنگ مذاکره کردیم. اتفاق ندارند و این اختلاف نظر سپاه و ارتش مایه

ضعف است؛ در مذاکره به جائی نرسیدیم. طرح ادغام سپاه و نیروی زمینی را مطرح کردم که سپاهیان راضی و صیاد ناراضی شدند.» (امید و دلواپسی، ص ۹۹.)

۲۶ خرداد ۶۴، «عصر جمعی از نمایندگان آمدند و راجع به جنگ بحث کردیم. اغلب از مخالفان فرماندهی سپاه بودند و بیشتر به دنبال تغییر فرماندهی سپاه بودند و می خواهند از وضع موجود برای تغییر فرماندهی سپاه استفاده نمایند. عیب کارشان این است که از مسائل جنگ، برای اعتراض گروهی سیاسی بهره گیری می کنند.» (امید و دلواپسی، ص ۱۳۰). هر کسی در هر درجه و پستی بوده از آیت الله منتظری گرفته تا نمایندگان مجلس و یا نماینده امام در سپاه و یا بچه های خود سپاه، متوجه می شده که آقای محسن رضائی به دنبال خط و خط بازی و بدست گرفتن قدرت نظامی کشوراست و اعتراض می کرده، آقای هاشمی به نوعی او را خاموش می کرده است.

ا مرداد ۶۴،« شب با آقای خامنه ای جلسه داشتیم و در باره جنگ و دولت آینده و سپاه و ارتش مذاکره کردیم. کابینه موجود، مقبول ایشان نیست و موافق نیستند که سپاه، نیروی هوائی و نیروی دریائی [مستقل از ارتش] داشته باشد.» (امید و دلواپسی، ص ۱۹۹.)

۱۳ شهریور ۶۴، « آقای محسن رضائی آمد و راجع به جنگ و سپاه بحث کردیم. آنها برنامه عملیات محدودی در جبهه شمال دارند و مایل نیستند لشکر ۸ نجف در برنامه عملیات آقای صیاد شیرازی بجنگند و اختیارات فرماندهی کل - شبیه آنچه به آقایان خامنه ای و ظهیرنژاد در ارتش داده اند- می خواهد» (امید و دلواپسی، ص ۲۴۰.) پس به دنبال فرماندهی بوده است و به نوعی آن را هم با دست هاشمی به دست می آورد.

۱۷ شهریور ۶۴، «آقای علی شمخانی قائم مقام فرماندهی کل سپاه پاسداران صبح زود به منزل آمد ...او درخواست هایی از امکانات ارتش داشت و نامه هائی برای اقدام آورد که از امام اجازه تأسیس نیروی هوائی و دریائی برای سپاه و تعویض اختیارات فرماندهی خواسته بودند.» (امید و دلواپسی، ص ۲۴۳ .) این هم هدف نهائی سپاه و آقای رفسنجانی برای حذف کامل ارتش.

۲۱ شهریور ۶۴، آقای محسن رضائی، از اینکه آیت الله خامنه ای با بعضی از فرماندهان سپاه در مورد تعویض فرماندهان سپاه صحبت کرده اند، تلفنی گله کرد.(امید و دلواپسی، ص ۲۴۶). آقای رضائی انتظار نداشته که رئیس جمهور

هم با فرماندهان سپاه گفتگو کند. به این علت به آقای هاشمی گله می کند بدین خاطر که او جلو عمل را بگیرد. زیرا محسن رضائی هم خوب فهمیده که فعلاً تمامی قدرت در دست آقای هاشمی است.
۲۶ شهریور ۶۴، آقای محسن رضائی آمد و خواستار سرو صدا روی اجازه امام در خصوص تأسیس نیروی دریائی و هوائی برای سپاه بود. نظر من این است که مصلحت نیست، چون ارتش را حساس می کند. ظهر در خبرها اعلان شد. ص۲۵۲. آقای محسن رضائی را راهنمائی می کند که بدون سرو صدا و ایجاد حساسیت کار خودش را بکند. اما این چیزی نبود که بشود آن را پنهان کرد بلکه او می خواسته تا آماده شدن کامل زمینه، اعلان خبر بی جهت سرو صدا راه نیندازد.
۱۰ فروردین ۶۵، «آقای محسن رضائی آمد. و پیشنهاد شد فرماندهی جنگ را به ایشان واگذار کنم و نیروی زمینی ارتش را تحت کنترل عملیاتی او قرار دهم. با استخدام پاسدار افتخاری شش ماهه، برای تقویت کادر لشکرهای سپاه و نیز با تشکیل ستاد نیروهای سپاه خارج از قلمرو شورای سپاه و اینکه نامه به امام بنویسند، موافقت کردم.» (اوج دفاع، ص ۴۵.)
آقای رضائی فرماندهی بر نیروهای مسلح را می خواسته که با دست هاشمی به معشوقه اش رسیده است. نکته دیگر اینکه آقای خامنه ای و رضائی و دیگران می دانسته اند اگر بخواهند با آقای خمینی تماس و یا ملاقاتی بگیرند باید از کانال هاشمی عمل کنند که در غیر این صورت چندان فایده بخش نیست زیرا وی احمد آقا را در اختیار دارد.
۲۴ فروردین ۶۵، آقای محسن رضائی آمد. با ایشان در باره فرماندهی جنگ مذاکره کردیم. ... آقای رضائی را به جانشینی خودم انتخاب کردم و به آقای صیاد مأموریت دادم که در سمت معاونت ایشان همکاری کند. صیاد هم آمد، ابهاماتی داشت که برطرف کردم. احکام را صادر کرده و ابلاغ نمودم.» (اوج دفاع، ص ۵۹.)
آیا شما فکر می کنید وقتی فرماندهی جنگ در اختیار کسی که نه تخصص نظامی لازم و نه فرماندهی دارد قرار گرفت، سرنوشت جنگ غیر از آن چیزی می شود که شد؟ فکر می کنید که آقای هاشمی و یا دیگر زعمای جمهوری اسلامی تا این اندازه شعور نداشتند و نمی فهمیدند؟ چرا ! اما چون از نظر آنها قبضه کردن قدرت مقدم بر پیروزی در جنگ بود چنین عمل می کردند.

۲۵ فروردین ۶۵، « آقای صیاد شیرازی به عنوان اعتراض به تعیین آقای محسن رضائی به عنوان جانشین من، از فرماندهی نیروی زمینی استعفا داده و رونوشت برای من و امام فرستاده است. تلفنی علت را پرسیدم؛ چون دیروز پذیرفته بود. گفت دیروز غافلگیر شدم. آقای سرهنگ اسماعیل سهرابی رئیس ستاد ارتش هم آمد و مخالف با جانشینی آقای رضائی بود. و می گفت باعث تضعیف روحیه ارتشی ها می شود. با احمد آقا جریان را در میان گذاشتم. نظرش این بود که باید حرفمان را پس نگیریم. آقای رضائی هم به همین دلیل نتوانسته ستاد خود را تشکیل دهد. این جریان مشکلی در جنگ خواهد آفرید. باید با ظرافت عمل شود.» (اوج دفاع، ص ۶۱.)
۱۵ اردیبهشت ۶۵، عصر آقایان محمد علی رحمانی و علی رضا افشار آمدند. در باره نیروهای اعزامی مذاکره شد. هر دو از عدم حاکمیت ضوابط در سپاه شاکی بودند. فرماندهی سپاه به خاطر مشکلات اساسنامه، ناچار به تخلف هائی است که به خاطر جنگ اعتراض جدی به آن نمی شود. (اوج دفاع، ص ۸۹.) چرا نباید بشود، چرا به ارتشی ها می شود؟ و حتی آنها را حواله دادگاه های زمان جنگ می کنید؟ این بدین خاطر است که باید سپاه بر همه مقدرات کشور مسلط شود.
۲۳ تیر ۶۵، آقای مصطفی ایزدی فرمانده قرارگاه حمزه آمد. از خود محوری ها در سپاه و عدم رعایت ضوابط گله داشت و به ایجاد کنترل از طرف امام در سپاه توصیه می کرد. ص ۱۷۳.
۲۷ شهریور ۶۵، « جمعی از همافران آمدند و تعجیل برای تصویب طرح ارتش نوین دارند. برای آنها صحبت کردم و وعده تسریع دادم» (اوج دفاع، ص ۲۶۷.)
این همان طرحی است که ارتش را از حیّزِ انتفاع می اندازد و سپاه را بر کل نیروهای مسلح، مسلط می کند.
۶ مهر ۶۵، « عصر فرماندهان نیروی زمینی ارتش آمدند و با حضور فرماندهان سپاه، طرح عملیاتی منصور که از طرف ارتشی ها تنظیم شده بود، مورد بررسی قرار گرفت. فرماندهان سپاه به آسانی نمی پذیرند و کار عمده عملیاتی به عهده آنها است. کمیسیونی برای بررسی بیشتر از دو طرف تشکیل شد» نه تنها در اواخر سال ۵۹ گفتند که نصف ایران برود بهتر است که بنی صدر در جنگ پیروز بشود. این خط که ارتش را باید کنار زد ولو حتی شکست

حاصل شود، تعقیب شد و شکست نیز حاصل گشت و به امام هم جام زهر نوشادند.
۱۹ مهر ۶۵، «احمد آقا آمد...با تصمیم امام سه نیروی سپاه از مراعات اساسنامه معاف شده است.» (اوج دفاع، ص ۲۹۸) یعنی اینکه خود مختار و بدون ضابطه عمل کنند.
۱۵ بهمن ۶۵، «احمد آقا تلفنی گفت، نامه ای از سرهنگ حسنی سعدی به امام رسیده که نوشته تحویل این همه امکانات به سپاه برای ارتش مشکل است و امام دستور داده اند که در جواب نوشته شود، لازم است از دستورات فرماندهی جنگ (من) اطاعت شود و تأخیر موجب کیفر زمان جنگ است...» (اوج دفاع، ص ۴۵۴.) در صورت عمل نکردن فرمان تهدید به دادگاه نظامی صحرائی زمان جنگ شده است.
۲۲ اسفند، « شب احمد آقا آمد... در باره آینده ارتش و سپاه بحث کردیم. قرار شد نظر امام را استفسار کنیم، تا سیاستمان را در ارتباط با نیروی دریائی و نیروی هوائی سپاه روشن شود. سپاه برای توسعه آنها اصرار دارد و باید هدف نهائی امام روشن شود.» (اوج دفاع، ص ۴۹۷.) نیک می داند که خطش باید از زبان خمینی اعلان شود.
۲۹ اسفند ۶۵،« آقای رحمانی مسئول بسیج آمد. از فشار فرماندهی سپاه برای تحت کنترل آوردن او و بسیج گله داشت و فرماندهان سپاه هم از او به خاطر عدم اطاعت از فرماندهی سپاه شاکی اند و تصمیم گرفته اند که یا اطاعت کند یا برود.» (اوج دفاع، ص ۵۰۴.) هرگونه که فرماندهی سپاه یعنی آقای رضائی می خواهد او برایش می رقصد. این گفته او هم که « تصمیم گرفته اند که یا اطاعت کند یا برود.» یعنی باید همین طور بشود.
۷ فروردین ۶۶، « عصر آقای محسن رضائی آمد. باز هم از تأخیر عملیات خبر داد و برنامه سه عملیات محدود را گفت. در مورد آینده ارتش و سپاه نظر داد که اختیارات و مسئولیتها را تقسیم کنند؛ به این صورت که دفاع از نقاط حساس مرزی و غیر مرزی مثل خوزستان و عملیات برون مرزی بر عهده سپاه باشد و ستاد فرماندهی کل قوا به جای فرماندهی ستاد مشترک تشکیل شود. دفاع از مرزها و نقاط غیر حساس نیز به ارتش واگذار شود.» (دفاع و سیاست، ص ۴۲.) یعنی ارتش زیر نظر سپاه و عامل سپاه باشد و فرماندهی نیز

با سپاه باشد. چون وقتی به جای « فرماندهی ستاد مشترک »، « ستاد فرماندهی کل قوا » تشکیل شد، طبعاً آن در اختیار سپاه قرار می گیرد و همینطور هم شد.
۲۵ خرداد ۶۶، « عصر آقای علیرضا افشار رئیس ستاد سپاه آمد. مشکلات جنگ و بسیج و مخصوصاً مشکل مدیریت سپاه و بسیج را گفت. آقای محمود محمدی عراقی[جانشین نماینده ولی فقیه در سپاه] هم آمد و در همین زمینه صحبت داشت. » (دفاع و سیاست، ص ۱۴۴.)
۱۰ اردیبهشت ۶۶، « آقای محسن رضائی بعد از جلسه به من گفت، می خواهد نامه ای خدمت امام بفرستد و از سمت فرماندهی سپاه به خاطر مشکلات اداره سپاه و عدم هماهنگی با رئیس جمهوری و دکتر روحانی و ارتشی ها، استعفا دهد؛ او را نهی کردم. گفتم امام نمی پذیرند و برای خود ایشان خوب نیست.» (دفاع و سیاست، ص ۹۰.) برای اینکه رئیس جمهور و روحانی رئیس کمیسیون دفاعی مجلس به او کم و زیاد گفته اند. استعفا هم به طوریکه کمی بعد خواهید دید به خاطر گرفتن قدرت بیشتر است ونه چیز دیگر.
۱۱ اردیبهشت ۶۶، « عصر احمد آقا آمد. گفت نامه استعفای آقای محسن رضائی به امام رسیده، ولی امام نمی پذیرند و تصور امام این است که اینها حرکات سیاسی دارند.»
۱۴ اردیبهشت ۶۶، « پیش از ظهر، آقای محسن رضائی بعد از ملاقات با امام آمد؛ امام استعفایشان را نپذیرفته اند. باز همان حرفهای سال گذشته را مطرح کرد که امکانات کشور در خدمت جنگ نیست و باید یکپارچه وارد جنگ شد. پیشنهاد داشت که امام به خود ایشان درجه امیری ارتش بدهد که بتواند بر امکانات ارتش دست داشته باشد و از موضع قدرت، همه چیز را در خدمت جنگ بگیرد و با ارتشی ها برخورد کند و برای اینکه بر تعصب سپاهی حمل نشود، از فرماندهی سپاه هم استعفا نماید. اشکالات این طرح را گفتم، ولی قانع نشد. قرار شد طرحش را بنویسد و بیاورد.» (دفاع و سیاست، ص ۹۴.)
با این طرح معلوم می شود که رضائی همچنانکه در سال ۵۹، با کمک بهشتی خواستند که ارتش را منحل و تصفیه کامل ارتش و سپس باقی مانده را در سپاه ادغام کنند، این دفعه می خواهد با گرفتن امیری ارتش به جان ته مانده ارتش بیفتد و کارش را یکسره کند. چنین کسی به دنبال پیروزی و یا پایان دادن جنگ نیست بلکه می خواهد، سپاه به فرماندهی ایشان بر کل کشور حاکم شود. البته قبلاً هم « اختیارات فرماندهی کل » نظیر آنچه ظهیر نژاد در ارتش داشته را

می خواسته، غافل از اینکه ظهیر نژاد دانشکده نظام و فرماندهی و ستاد دیده و عمری را در ارتش در رسته های مختلف، تجربه اندوخته ایشان یکشبه می خواهد به همان جا و درجه برسد.
۱۵ اردیبهشت ۶۶، « شب احمد آقا آمد. در باره پیشنهاد وزیر سپاه برای اصلاح طرح ارتش نوین مذاکره شد که با موافقت امام، متنی برای توصیه حضرت امام به مجلس تهیه شده است. »
(دفاع و سیاست، ص ۹۵.) توجه: می خواهد با چوب استبداد خمینی طرح را تنها برای قبضه کردن قدرت عملی کند و اینکه بر سر کشور چه می آید مهم نیست.
۱۶ اردیبهشت ۶۶، « آقای علی شمخانی فرمانده نیروی زمینی سپاه آمد. وضع جنگ را گفت و طرح پیشنهادی برای جنگ امسال بر اساس مدیریت سپاه و استخدام امکانات ارتش و دولت را آورد. قرار شد نامه ای که به امام نوشته اند و ممکن است سوء ظن قدرت طلبی را باعث شود، عوض کنند و همراه با طرح، خدمت امام بفرستند.» (دفاع و سیاست، ص ۹۷-۹۶.) برای نابودی ارتش و مسلط کردن سپاه بر کل نیروهای مسلح، هر نوع نادانی و یا اشتباه و یا نادرستی عمل سپاه را به آنها توصیه و راهنمائی می کند که چگونه آقای خمینی و دیگران را راضی کنند. و حتی چگونه با آقای خمینی طرف شوند که احساس قدرت طلبی به او دست ندهد. و فکر کند که بله این عابد و زاهد ها فقط برای خدا و حب وطن و آقای خمینی چنین پیشنهادهائی می دهند.
۱۷ اردیبهشت ۶۶، « در جلسه علنی، طرح ارتش نوین مطرح بود. نامه وزیر سپاه به امام و توصیه امام در خصوص تأمین نظرات سپاه، توزیع شده بود. مسئله بدون اشکال حل شد.» (دفاع و سیاست، ص ۹۷.) مسلم است که با تدبیر آقای هاشمی و چوب استبداد که بالای سر همه است « مسئله بدون اشکال حل » می شود.
۱۹ اردیبهشت ۶۶، « امروز ارتشی ها برای مقابله با تصویب پیشنهاد سپاه در طرح قانونی ارتش کمک خواستند. سپاه از امام خواسته که روی همکاری نیروهای سه گانه ارتش با نیروهای سه گانه سپاه تأکید شود و امام تأیید کرده اند؛ ارتشیها راضی نیستند. این از عوامل تثبیت سه نیروی سپاه است. بالاخره آخر شب به منزل آمدند و حرف تازه ای جزآنچه در تلفن گفته بودند، نداشتند. نامه ای هم به امام نوشته اند و رئیس جمهور برای رسیدن آن به دست امام

کمک کرده اند، ولی امام جواب مساعدی به آنها نداده و فرموده اند، در این باره چیز جدیدی نخواهند فرمود.» (دفاع و سیاست، ص ۹۹.)
و این نشان می دهد که ایشان، با چوب استبداد خمینی، آگاهانه در حذف ارتش گام بر می دارد. معلوم می شود که در آن زمان آقای خامنه ای تا حدودی موافق ارتش بوده است که حاضر شده نامه ارتشی ها به او برساند.
۲۰ اردیبهشت ۶۶، « آقای محسن رضائی هم از منطقه، در خصوص تأمین نظر سپاه، تلفنی تأکید نمود. آقای سنجقی هم آمد و در همین خصوص مطالبی گفت. تا ظهر در جلسه علنی ماندم و بالاخره با درایت، نظرات سپاه گنجانده شد و ارتشی ها هم ناراضی نبودند، چون خوف بیش از این را داشتند. گرچه ظهر آقای سنجقی آمد و اظهار نارضائی از طرف سپاه کرد.» (دفاع و سیاست، ص ۱۰۰.)
مخصوصاً خودش در مجلس مانده تا از کسی نطق در نیاید و آنچه را که سپاه خواست به تصویب برساند. آنها می دانسته اند که هدف نابودی ارتش است به این علت آقای هاشمی به مرگ ارتشیها گرفته تا آنها به تب راضی شوند.
۲۴ اردیبهشت ۶۶، « نامه استعفای آقای علی شمخانی از فرماندهی نیروی زمینی سپاه را آوردند؛ نگران شدم به نظر می رسد آز آقای محسن رضائی ناراضی است؛ اگر سیاسی کاری برای گرفتن امتیازات بیشتر نباشد.» (دفاع و سیاست، ص ۱۰۶.)
۲خرداد ۶۶، « عصر آقای شمخانی [جانشین فرمانده کل سپاه و فرمانده نیروی زمینی] آمد. از علت استعفایش پرسیدم. حرف حسابی ندارد، جز اینکه خسته شده و آن گونه که میل دارند، به خواسته های آنها در رابطه با ارتش و امکانات جنگ توجه نمی شود. به مشکلات کشور توجه ندارند و فکر می کنند باید برای تأمین جنگ، بقیه امور کشور را مورد توجه قرار نداد.» (دفاع و سیاست، ص ۱۱۷.)
۷ خرداد ۶۶، « فردی از سپاه آمد و نابسامانی های درون سپاه را گفت.»(دفاع و سیاست، ص ۱۲۳.)
۶ آبان ۶۶، « اول شب آقای علیرضا افشار قائم مقام آقای محسن رضائی آمد. از آقای رضائی به خاطر عدم توجه به قانون سپاه و تغییرات دائم غیر لازم در سپاه گله دارد و استمداد کرد. خیلی ها این اشکال را دارند.» (دفاع و سیاست، ص ۳۳۱.) وقتی انسان به خودش هم دروغ می گوید و نوبتِ سپاهِ سوگلی است،

اینگونه عمل می کند. « فرماندهی سپاه به خاطر مشکلات اساسنامه، ناچار به تخلف هائی است که به خاطر جنگ اعتراض جدی به آن نمی شود. (اوج دفاع، ص ۸۹.) » و « مقداری از اختیارات نماینده امام برای تقویت فرماندهی سپاه گرفته می شود.» (۱۷ مهر ۶۳) و به بهانه جنگ از تمامی تخلفات سپاه چشم پوشی می شود ولی وقتی نوبت به ارتش که کلفت است می رسد به دادگاههای زمان جنگ حواله داده می شود.

۶ دی ۶۶، « آقای سعیدی مسئول حفاظت سپاه آمد. گزارشهائی از تخلفات سپاه داد و برای حل مشکل خود با فرماندهان سپاه استمداد کرد.» (دفاع و سیاست، ص ۴۲۶.)

۷ دی ۶۶، « ساعت هفت صبح به دفتر آقای خامنه ای رفتم. در باره سپاه و ارتش مذاکره کردیم. ایشان از من می خواهد که مسئولیت تمشیت امور سپاه و ارتش را با هم به عهده بگیریم و من هم همین را از ایشان می خواهم. چون روابط ایشان با سپاه به خوبی ارتش نیست و خوف این است که در جنگ تأثیر منفی بگذارد. اگر این اشکال نبود، مناسب بود که مسئولیت جنگ هم به عهده ایشان باشد. در باره آینده ارتش و سپاه هم مذاکره را برای اولین بار شروع کردیم و قرار شد این مذاکرات ادامه پیدا کند تا به نتیجه برسیم.» (دفاع و سیاست، ص ۴۲۷.)

۱۶ دی ۶۶، « آقای علیرضا افشار آمد. از بی نظمی و بی قانونی در سپاه و بی اعتنائی به قانون گفت و برای تنظیم امور سپاه کمک خواست. وعده دادم کمک کنم.» (دفاع و سیاست، ص ۴۲۹.)

آقای رازینی تلفنی گفت که آقای طاهری اصفهانی تحت تأثیر ناراحتی هایی، بنا دارد امروز در نماز جمعه اصفهان، استعفای اعتراضیه ای را مطرح کند و به فرماندهان سپاه تاخته است. از دفتر امام خواستم که جلوگیری کنند.» (دفاع و سیاست، ص ۴۷۳.)

۲۴ بهمن۶۶، « آقای محمود محمدی عراقی، جانشین نماینده امام در سپاه آمد. برای استعفا به خاطر بی توجهی فرماندهان سپاه به حقوق ایشان در مشورت کردن. موافقت نکردم و گفتم آنها تحت عنوان ضرورتهای جنگ، اختیارات اضافی می گیرند و اینها بعد از جنگ درست میشود.»
(دفاع و سیاست، ص ۴۸۱.)

حال بعد از این خاطرات روزانه، خاطر نشان می کنم که آقای رضائی به آقای خمینی وعده می دهد که اگر مهلت به او بدهند « دو ساله جنگ را با پیروزی تمام» می کند. اما اینها که هدفشان حذف ارتش بوده است، چون از ارتش نگران بودند که نکند آنها را از اریکه قدرت به زیر آورد، حرفهای میان تهی و خالی از علم و تخصص بچه های سپاه و یا سوگلی خانه را با وجود شکست های پی در پی - و بدون توجه به اینکه سپاه در صدد قبضه کردن قدرت و مسلط بر مقدرات کشور است – باور کرده و به خود قبولانده اند چون این دو دسته یعنی سپاه و زعمای جمهوری اسلامی انحصار قدرت را از آن خود می دانستند و لاجرم لازم و ملزوم یکدیگر بودند. آقای هاشمی مطلب فوق را در یادداشت ۱۳ مرداد۶۳ چنین آورده است.

«احمد آقا آمد، گفت رضائی فرمانده سپاه به امام نامه نوشته و وضع جبهه ها و عملیات را توضیح داده است، و از فشاری که برای انجام عملیات وارد می آید، گله کرده و گفته به ما اگر مهلت بدهید، دو ساله جنگ را با پیروزی تمام می کنیم.» (۲۷). دوساله که جنگ تمام نشد هیچ، بلکه چهار سال و بعد از شکست پی در پی همه جانبه، زعمای جمهوری اسلامی فهمیده اند که حالا زمانی است که باید آقای خمینی جام زهر بنوشد در غیر این صورت همه چیز از دست می رود.
به منظور روشنائی انداختن به شرایط و وضعیتی که آقای خمینی آتش بس و قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت و به تعبیر خودشان جام زهر را نوشید، در زیر توضیحاتی خواهد آمد ولی قبل از آن، به جاست که به عنوان مقدمه نکته ای را یاد آور شوم:

مقدمه:
کسانی که قدرت را اصل می دانند و یا اینکه به قصد تقسیم قدرت، دل مشغولی شان سهیم شدن در قدرت است و از این دریچه، به دنبال دستیابی به دموکراسی و آزادی و حقوقمداری هستند، آگاه و یا نا آگاه مجیز گوی قدرت و در نتیجه چه بخواهند و چه نخواهند، ستایشگر قدرت هستند. برای مثال اصلاح طلبانی که آقای هاشمی رفسنجانی را «پدر معنوی اصلاح طلبی» و حتی بیشتر از آن می دانند وباز گشت او را به قدرت به عنوان حلال مشکلات آروز می کنند. بد نیست که از راه عبرت به کارنامه کسی که اداره جنگ را به عهده داشته و یکی

از اصلی ترین، مانع صلح و آتش بس در خرداد سال ۶۰ و ۶۱، زمانی که دست بالا را داشته اند، شده است بنگرند، که چگونه این سیاستمدارِ برجسته اشان کار جنگ را به جائی کشانده که بنا به گزارشهای صریح خودش، در حالت استیصال و درماندگی جام زهرِ پذیرشِ قطعنامه و آتش بس را به آقای خمینی خورانده است. علاوه بر اینکه موجب استقرار استبداد ولایت مطلقهٔ فقیهی شده که شعله آتش آن دامن خودش را هم گرفته و بعید نمی دانم که او را هم بسوزاند، زیرا طبیعت قدرت چنین چیزی را اقتضا می کند. با استناد واتکاء به گزارشهای آقای هاشمی رفسنجانی، استیصال و درماندگی را به هنگام پذیرش قطعنامه در دو بخش جداگانه:

۱- قبول آتش بس در حالت استیصال و درماندگی

۲- سیری در پذیرش آتش بس و قطعنامه

و از راه تجربه و عبرت برای علاقه مندان به تاریخ و آنچه بر کشور و ملت ما رفته است، آورده می شود.

۱- قبول آتش بس در حالت استیصال و درماندگی

آقای هاشمی رفسنجانی در۲۸ فروردین ۶۷، در مورد خود از قول خبرنگار می نویسد: «مصاحبه مفصلی با تلویزیون و یک روزنامه ایتالیا؛ داشتم مصاحبه گرها نیرومند بودند. یکی از آنها گفت با بزرگترین سیاستمدارهای معاصر مصاحبه کرده، یاسر هم در جلسه بود و شناخته شد. از حال او هم پرسیدند» (۲۸) حال نگاهی به کارنامه وی در روزهای پایانی جنگ بیندازیم.

آقای هاشمی رفسنجانی شکست های پی در پی وهمه جانبه را در مقدمه خاطرات سال ۶۷، چنین توضیح می دهد:«شرایط پیش آمده در ماه های اول سال ۶۷، حضور نیروهای داوطلب در جبهه ها را کم کرده بود و در مذاکرات ستادی معمولاً فرماندهان از کمی نیرو ابراز ناراحتی می کردند و در مواردی، با آماده بودن طرح عملیات، به خاطر کمی نیرو اقدام به عمل نمی کردند و در همین شرایط شاهد عقب نشینی از فاو و سپس منطقه عملیات کربلای ۵ و پس از آن عقب نشینی از جزایر مجنون و عقب نشینی های مکرر ارتش از مناطق مرکزی جبهه و عقب نشینی از مهران بودیم...» (۲۹) و ی چنین ادامه می دهد: « پس از سقوط فاو و عقب نشینی حیرت زای نیروهایمان از فاو، به جنوب

رفتم و با فرماندهان و ناظران و افراد رزمنده، مذاکرات جامعی داشتم که بیشتر عقب نشینی را به خاطر کمبود نیرو و استفاده وسیع دشمن از بمب های شیمیائی توجیه می کردند. پس از عقب نشینی نیروها از منطقه کربلای ۵ و جزایر مجنون هم سفرها تکرار شد...در جمعبندی نهائی با مذاکرات صریح با فرماندهان طرفدار ادامه نبرد خواسته های آنها و مقدورات زمان آنها و زمان احتمالی آمادگی تهاجم وسیع و سریع مشخص گردید. صریح ترین نظرها ا از جناب آقای شمخانی و شهید احمد کاظمی شنیدم» (۳۰) حال بخشی از نکات خلاصه شده فوق، مجدداً ازخاطرات آقای رفسنجانی به ترتیب تاریخ آورده می شود، تا عمق فاجعه ای که قدرت طلبان جهت یک کاسه و قبضه کردن قدرت برای ملت ایران به بار آورده تا حدودی مشخص شود و معلوم گردد که به هنگام پذیرش آتش بس نیروهای مسلح کشور چنان از هم گسیخته شده که خوزستان در معرض سقوط قرار داشته است. واینان چنان شکست خفت باری را ۲۵ سال است که به عنوان پیروزی به خورد ملت ایران می دهند:

۲۸ فروردین ۶۷، «از جبهه خبر دادند که عراق در منطقه فاو حمله وسیعی را آغاز کرده و در دو سه نقطه خط ما را شکسته است و نیاز به توپخانه و پشتیبانی هوائی داریم...آقایان روحانی و آقا محمدی آمدند. وضع فاو را بررسی کردیم. کمک های ممکن در حال انجام است، ولی عقب نشینی زیاد است و ترمیم آن آسان نیست» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۸۵و۸۶).

۲۹ فروردین ۶۷، «گزارش ها خبر از فشار نیروهای عراقی به نیروهای ما در فاو و نزدیک شدن آنه به شهر و قطع پل ارتباطی ما روی اروند[منظور اروند رود است.ن.] می داد و حدود ظهر اطلاع دادند که نیروهای ما تصمیم به عقب نشینی از فاو گرفته اند؛ خیلی متأثر شدم. اگر دستور مقاومت بیشتر می دادم، تلفات بیشتری را بایستی بپذیریم که نتیجه مطمئنی هم نداشت » (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۸۷). اما مرحوم منتظری از جمله علت سقوط فاو را چنین توضیح می دهد:

« وقتی نیروها را از فاو بیرون کشیدند، فرستادند طرف حلبچه، نتیجه کار این شد که فاو خالی شد و صدام آمد و فاو را به راحتی گرفت، بعد به شلمچه حمله کرد و چندین هزار نیرو را هم در آنجا از بین برد... اصلاً خالی کردن فاو و فرستادن نیرو به حلبچه کار پخته ای نبود، و بیشتر از همه قضیه انتخابات قضایا را لو داد. در همان وقت انتخابات بود، در رسانه ها اعلام کردند که فاو

هزار و هفتصد نفر رأی داشته، و پیدا بود که این نیروها که در فاو هستند همه رأی می دهند و این اعلام لو داد که در فاو هزار و هفتصد نفر نیرو بیشتر نیست و باعث شد که صدام حمله کرد و فاو را گرفت، بعد آمد به شلمچه هم حمله کرد و دو باره تا نزدیکی اهواز آمد، ما میلیاردها تومان در فاو خرج کرده بودیم که همه به دست صدام افتاد» (۳۱).

۴ خرداد ۶۷، « آقای محسن رضائی اطلاع داد که دشمن در شلمچه و شاخ شمیران حمله را شروع کرده است. در شاخ شمیران دفع شده ولی در شلمچه درگیر هستیم. از آن لحظه تا دو بعد از ظهر، مرتب وضع جبهه را گزارش کردند. رفته رفته گزارش ها نشان می دهد که دشمن خطوط را شکسته و پیش می آید و بالاخره بعد از ظهر اطلاع دادند که از کل منطقه عملیات کربلای ۵ عقب نشینی کرده ایم. قبول اینکه در چند ساعت این همه عقب نشینی شده باشد، مشکل بود»(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۳۹). در پاورقی همین صفحه توضیحی آمده است: « با سقوط فاو، موانع روانی در ارتش عراق برطرف شد، ابتکار عمل به دست دشمن افتاد و رزمندگان قبل از اینکه فرصت یابند تا خود را با وضعیت جدید وفق دهند، با حوادث دیگری مواجه شدند. ارتش عراق در ۵ خرداد با سپاه های سوم، هفتم و گارد ویژه به شلمچه حمله کرد و منطقه آزاد شده در عملیات کربلای ۵ را در اختیار گرفت.»

۲۰ خرداد ۶۷، «آقای شمخانی فرمانده نیروی زمینی سپاه که از جبهه شمال آمده، گزارشی از وضع خطوط دفاعی در حلبچه و ماؤوت داد و نگران حمله دشمن است. دفاع ما را ضعیف می داند. پس از شروع تهاجمات اخیر دشمن در مناطق حساس دیگر، این نگرانی وجود دارد و وضع بدی است. ..خوش بین به عاقبت جنگ نیست و برای اولین بار صریحاً گفت باید جنگ را ختم کرد، از شجاعت و صراحت او در اظهار نظر تعجب کردم»(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۶۳).

۲۱ خرداد ۶۷، « آقایان روحانی و رضائی و شمخانی و سنجقی و افشار آمدند. در باره نیازهای جنگ صحبت شد و همه متفق القول بودند، که اگر با آهنگ و امکانات فعلی بخواهیم بجنگیم، نباید به جنگ ادامه دهیم؛ زیرا در این صورت ابتکار عمل دست دشمن است و برای ادامه جنگ، ناچاریم وضع فوق العاده در کشور برقرار کنیم و نیروها و امکانات بسیج شود. »(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۶۴).

۲۴ خرداد ۶۷، « عصر تا آخر شب با فرماندهان یگان های عمل کننده در عملیات بیت المقدس مذاکره کردم. هر یک از آنها را جداگانه پذیرفتم. شرح عملیات و نظر خود آنها را خواستم و به آن ها میدان دادم که هر چه می خواهند بگویند. همگی از اصل عملیات راضی بودند و همگی مدعی بودند که باعث تقویت نیروی رزمندگان شده و می گفتند که اگر نیروی کافی بود می توانستیم بمانیم و بیشتر هم پیش برویم و اکثراً از عملکرد قرارگاه کربلا ناراضی بودند. می گفتند قدرت اداره و هماهنگ کردن را نداشته است. آخر شب با آقای محسن رضائی، مذاکره و عملیات بیت المقدس ۷ را ارزیابی کردیم. نظر این شد که اگر نیروی کافی بود، می توانستیم پیروزی عمده ای بدست بیاوریم»(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۶۹).

۲۵ خرداد ۶۷، « ساعت شش بعد از ظهر آقایان علی شمخانی و عزیز جعفری و محمد باقر قالیباف و جمعی دیگر از اعضای ستادشان آمدند. گزارش وضع حلبچه و ماؤوت را دادند. نیرو کم و خطوط دفاعی آسیب پذیر است. راه چاره درست کردن استحکامات و موانع است.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۷۰).

۲۷ خرداد ۶۷، « آقای سنجقی اطلاع داد که در منطقه قامیش دشمن جلو آمده و نیروهای ما احتمالاً عقب نشینی می کنند، ولی مقاومت دارند»(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۷۳).

۲۹ خرداد ۶۷، «نزدیک ساعت ۴ صبح، با تلفن آقای رضائی بیدار شدم. اطلاع داد که دشمن در مهران حمله را آغاز کرده و در چند نقطه ناموفق بوده و در یک نقطه نفوذ کرده است. آقای روحانی و آقای شمخانی و آقای حسنی سعدی اطلاع دادند، در همان نقطه هم عقب رانده شده اند. تأکید بر مقاومت و همکاری کامل ارتش و سپاه کردم...خبر جدید حاکی بود که رخنه به مواضع ارتش در شمال مهران جدی است... نزدیک ساعت نه صبح، آقای محمد صدر از وزارت کشور از استانداری ایلام نقل کرد که جاده ایلام مهران بسته شده و عقبه نیروهای سپاه هم به خطر افتاده است. به جلسه علنی رفتم. نمایندگان را هم در جریان گذاشتم، ولی بر اساس مقاومت رزمندگان.

تا ساعت ده و نیم با دلهره در جلسه ماندم و به دفتر برگشتم. خبرها ساعت به ساعت تلخ تر می شد....آقای محسن رضائی که به منطقه رسیده و در ایلام مستقر شده بود، چند بار تماس گرفت و گفت در صدد جمع آوری نیرو ها و

ترمیم خط هستند. اواخر روز توانستند با فرمانده نیروی زمینی ارتش برای همکاری در ترمیم خط و تشکیل خط جدید، ارتباط بر قرار کنند.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص۱۷۷-۱۷۵).

۳۱ خرداد ۶۷، « شب آقای محسن رضائی آمد. گزارشی از وضع مهران و حلبچه و سایر نقاط جبهه داد و گفت در منطقه گرده رش، فشار دشمن زیاد شده است ولی به تدریج توان کم می شود. در باره بسیج امکانات برای تقویت جبهه ها به توافق نسبی رسیدیم.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۸۰).

۱ تیر ۶۷، « عصر و شب فرماندهان منطقه ماؤوت و حلبچه آمدند و با توضیح وضع نیروها و خطر در دو منطقه به اتفاق آرا، خواستار تخلیه منطقه ماؤوت برای تقویت سایر خطوط و آزاد کردن نیروی آفندی و احتراز از یک انهدام و شکست محتمل در ماؤوت بودند. پس از بررسی، با همه تلخی و آثار سوء احتمالی به ناچار پذیرفتم.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۸۴).

۴ تیر ۶۷، « عصر نخست وزیر و اعضای پیشنهاد ستادش آمدند. در باره ارکان ستاد به توافق رسیدیم. قرار شد کا را شروع کنند. آقای علیرضا افشار با جمعی از سران سپاه آمدند. برای تجهیز نیرو مذاکره شد...آخرین اخبار حاکی از سقوط کامل جزایر مجنون و هور بود»(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۸۷).

۵ تیر ۶۷، « ساعت شش صبح در پایگاه امیدیه نشستیم. ماشینها حاضر بودند... ساعت شش و نیم به گلف رسیدیم. تا شب در گلف ماندیم. به فوریت گزارشی از منطقه گرفتیم. نیروها تقریباً از کل هور عقب نشسته اند. دشمن تا جاده اهواز-خرمشهر مسلط است ولی قصد عقب نشینی به مرز دارد و منتظر است نیروهایش در جزایر و هور، مواضع خود را درست کنند. نیروی آماده ای که در این حالت به دشمن بتازد، در دست نیست...

شب اطلاع دادند که واحدهایی از نیروی سپاه رفته اند و مواضع ارتش را که در کوشک خالی مانده بود، اشغال کرده اند که دشمن از جاده آسفالته اهواز-خرمشهر دور نگهدارند. عراق گفته است که بیش از دو هزار اسیر گرفته که عمده آن ها ارتشی هستند »(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۸۷و۱۸۸).

۶ تیر ۶۷، « اقای سید محمد علی موسوی جزایری امام جمعه اهواز آمد و از وضع موجود اظهار نگرانی نمود... خبر دادند که دشمن در شاخ شمیران حمله هایی آغاز کرده است.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۸۹و۱۹۰).

۷ تیر ۶۷، «آقای محسن رضائی تلفنی از حلبچه اطلاع داد که حمله دیشب دشمن تا ساعت ده امروز ادامه داشته و در دو سه نقطه به خطوط ما در شاخ شمیران نفوذ کرده و سپس دفع شده است. شش تیپ دشمن در حمله شرکت داشته؛ راضی بود. معلوم شد گزارش امروز که حمله دیشب دفع شده بوده، درست نبود.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۹۰).
۱۴ تیر ۶۷، « به جلسه ستاد کل رفتم. فرماندهان ارتش و سپاه هم آمده بودند. طرح پدافند از خوزستان مطرح بود. گزارش وضع را دادند. خطر برای خوزستان جدی است. پیشنهاد ها و راه کارها مورد بحث قرار گرفت.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۲۰۱).
۱۷ تیر ۶۷، « از جنوب خبر می دهند که دشمن در مقابل آبادان و خرمشهر تجمع کرده و بمباران و گلوله باران دارد و از شیمیائی هم استفاده می کند. به نیروی هوائی گفتم که آماده باشند و به نخست وزیر گفتم از امکانات استانداری ها برای انتقال نیرو ها از شمال به جنوب استفاده شود.» ص ۲۰۴.
۱۸ تیر ۶۷، «مراجعات زیادی بود، مبنی بر نگرانی از حمله عراق به خرمشهر و آبادان و معلوم شد آقای محسن میردامادی استاندار خوزستان و آیت الله موسوی جزایری امام جمعه اهواز اعلان خطر کرده اند و از مردم خواسته اند به جبهه بروند. قرار نبود به این صراحت اعلان شود.» ص ۲۰۴.
۲۰ تیر ۶۷، « ساعت یازده شب به اهواز رسیدیم...آقای شمخانی اطلاع داد که تخلیه حلبچه، امشب کامل می شود و فردا ستاد کل اعلام خواهد کرد؛ مضمون اعلام را هم گفت. از دفتر مجلس اطلاع دادند که در منطقه حاج عمران دشمن تجمع نیرو دارد و ارتش از ارتفاع شیلر عقب نشسته است.» ص ۲۰۷.
۲۱ تیر ۶۷، « آقای محسن رضائی آمد. وضع پدافند جزیره آبادان و خرمشهر و سایر نقاط را توضیح داد. خبر دادند که ساعت شش و نیم، دشمن به منطقه زبیدات و حمرین حمله کرده که ارتشی ها از آن دفاع می کنند. مطابق معمول خبرهای اولی می گفت حمله را دفع کرده اند. ولی کم کم مطابق معمول گفتند در چند نقطه خط شکسته. از سلاح شیمیائی استفاده شده. بعداً معلوم شد که حدود ساعت یازده کار به کلی تمام شده است... شب قرارگاه کربلا و نجف آمدند و برنامه های خود برای دفاع از خرمشهر و آبادان را گفتند. مهندس رزمی آمد و برنامه استحکامات و موانع برای حفاظت از اهواز و آبادان و خرمشهر را گفت...با نخست وزیر و وزیر ارشاد در باره اعلامیه عقب نشینی از حلبچه

صحبت کردیم و امروز اعلان شد. نخست وزیر نگران آثار منفی آن در اعزام نیرو ها است» ص ۲۰۷و۲۰۸.
۲۲ تیر ۶۷، « از منطقه فکه هم اطلاع رسید که بر اثر فشار دشمن، تعادل لشکر ۷۷ از دست رفته و در کنترل فرماندهان نیست و از سپاه کمک خواسته اند. نخست وزیر از قول آقای عابدینی اطلاع داد که نیروهای جمع آوری شده ارتش در خط پدافندی جدید عین خوش رفته اند با مواجه شدن با بمباران دشمن، باز هم متفرق شده اند. معمول نیست که نیروی از هم گسیخته را مجدداً در خط گذاشت، ولی قلت نیرو آن را دیکته می کند.» ص ۲۰۸و۲۰۹.
۲۳ تیر ۶۷، « آقای سید محمد خاتمی خبر داد که نیروهای ما طبق قرار از منطقه حاج عمران عقب نشسته اند؛ قرار شد خودمان اعلان کنیم» ص۲۱۰.
۳۱ تیر ۶۷، « اول صبح خبر دادند که عراق از شمال تا جنوب در اکثر محورها حمله کرده است: از جنوب در محور شلمچه به خرمشهر و از کوشک و طلائیه به جاده اهواز و خرمشهر، از هور در میمک و سومار و قصر شیرین و حاج عمران که در قصر شیرین و سومار و جنوب خیلی نفوذ کرده اند. تمام وقت تا شب صرف مذاکره و تلفن با جبهه و ستاد و مسئولان نظامی شد. خبر ها همه بد بود. پیش از ظهر ، احمد آقا برای گرفتن اخبار جنگ و مذاکره در باره شرایط و اقدامات بعد از جنگ در صورت توقف جنگ آمد...آخر شب خبر رسید که دشمن در خوزستان تا نزدیک مرز عقب نشسته یا عقب رانده شده است» ص ۲۲۶.
۲ مرداد ۶۷، « سرتیپ جمالی جانشین فرماندهی نیروی زمینی و سرهنگ ترابی فرمانده حفاظت اطلاعات ارتش آمدند. وضع نیروهای ارتش در جنوب و غرب را گفتند؛ اسف بار است و دشمن در آن جا ها به هر جا می خواهد می تواند برود. مدعی اند سرگرم جمع آوری و تجدید سازمان و به کارگیری نیروها هستند... از غرب خبر می رسد که دشمن وارد شهر گیلان غرب شده و نیروهای رزمی ما به سرعت جمع می شوند و مشغول سازماندهی آنها هستند. گفتم در غرب، به دشمن که در جاده ها و دشت پخش شده حمله کنند.
عصر آقایان عبدالله نوری نماینده امام در جهاد سازندگی و ابراهیمی آمدند. پیشنهاد داشتند که عملیات انهدام انجام شود؛گفتم در دستور است. آقای محسن میردامادی استاندار خوزستان آمد. پیشنهاد تشکیل سازمان جنگهای نامنظم داشت که با جلب موافقت فرماندهان سپاه قرار شد تحت امر سپاه و با حکم

فرمانده سپاه تشکیل شود. .. آخر شب آقای محسن رضائی اطلاع داد که دشمن از پادگان اباذر بیرون رفته و از گیلان غرب هم رفته ولی آقای حسنی سعدی قبول ندارد... آقای محمد فروزنده آمد. طرحی برای روانه کردن آب کارون به منطقه خرمشهر و اهواز در صورت ورود دشمن داشت که به نظر می رسید عملی است؛ گفتم مقدمات کار را مهیا کنند و در ستاد کل مطرح نماید.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۲۳۱و۲۳۲).

داده های صریح فوق جای هیچ شک و شبهه ای نمی گذارد که نیروهای مسلح کشور چنان از هم گسیخته شده که خوزستان در معرض سقوط قرار داشته و چنان نگران بوده اند که حتی « پیشنهاد تشکیل سازمان جنگهای نامنظم » داده می شود تا در صورت اشغال بتوانند به کار چریکی در خوزستان بپردازند و افزون بر این برای سد کردن نیروی عراق از اشغال خوزستان طرح « روانه کردن آب کارون به منطقه خرمشهر و اهواز » را می دهند. به هنگام پذیرش قطعنامه وآتش بس در چنان وضعی قرار داشته اند که از روی استیصال و درماندگی قطعنامه ۵۹۸ که در آن هیچکدام از خواسته های آنان از قبیل: صدام را آغاز گر جنگ و محکوم به پرداخت غرامت کردن، و به خاطر ارتکاب جنایات جنگی محکوم شناختن، گنجانده نشده بود، آن را بدون چون و چرا پذیرفتند.

قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق در ۲۹ تیر ۱۳۶۶، صادر شد. عراق بلافاصله پس از تصویب آن را پذیرفت اما نظر به اینکه در آن موقع ایران در جنگ دست بالا را داشت و شهر فاو، منطقه عملیات کربلای ۵(شامل مواضع عراق در کانال پروش ماهی،پنج ضلعی وشلمچه)، منطقه ماؤوت وحلبچه، جزایر مجنون وهور ، در تصرف ایران بود و به سمت دروازه های «بصره» پیش روی کرده بودند، به این فکر که صدام را ساقط خواهند کرد و در عراق حکومت اسلامی به پا خواهند کرد، از پذیرش آن سرباز زدند و ادعا می کردند که باید موادی از قطعنامه عوض شود، ولی شورای امنیت و آمریکائی ها می گفتند که بایستی ایران همین قطعنامه را بدون تغییر بپذیرد. ولی بعد از گذشت یک سال و اندی و در حالی که ایران در نهایت یأس و استیصال بود و به آقای خمینی جام زهر نوشانده شد، در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۶۷ از سوی ایران پذیرفته شد و متعاقب آن آقای خمینی در ۲۹ تیر ۱۳۶۷ پیامی دربارهٔ پذیرش قطعنامه منتشر کرد. کوتاه سخن این که:

بعد از اینکه گزارشهائی از استیصال جنگ و کشور، مسئولین امور لشکری و کشوری به آقای خمینی می دهند که از جمله مهمترین نامه ها نامه آقای رضائی است. نامه وی به آقای خمینی و درخواستهایش چنان بوده که خمینی هم آن را غیر مقدور و به مسخره گرفته و می گوید «این دیگر شعاری بیش نیست.» قسمتی از نامه آقای خمینی چنین است:

« ... و با توجه به نامه تکان دهنده فرمانده سپاه پاسداران که یکی از دهها گزارش نظامی سیاسی است که بعد از شکست‌های اخیر به اینجانب رسیده و به اعتراف جانشینی فرمانده کل نیروهای مسلح، فرمانده سپاه یکی از معدود فرماندهانی است که در صورت تهیه مایحتاج جنگ معتقد به ادامه جنگ می‌باشد و با توجه به استفاده گسترده دشمن از سلاح‌های شیمیایی و نبود وسائل خنثی‌کننده آن، اینجانب با آتش بس موافقت می‌نمایم و برای روشن شدن در مورد اتخاذ این تصمیم تلخ به نکاتی از نامه فرمانده سپاه که در تاریخ ۲/۴/۶۷ نگاشته است، اشاره می‌شود.

فرمانده مزبور نوشته است: تا پنج سال دیگر ما هیچ پیروزی نداریم، ممکن است در صورت داشتن وسائلی که در طول پنج سال به دست می‌آوریم قدرت عملیات انهدامی و یا مقابله به مثل را داشته باشیم و بعد از پایان سال ۷۱ اگر ما دارای ۳۵۰ تیپ پیاده و ۲۵۰۰ تانک و ۳۰۰۰ توپ و ۳۰۰ هواپیمای جنگی و ۳۰۰ هلی‌کوپتر و قدرت ساختن مقدار قابل توجهی از سلاحهای لیزر و اتم که از ضرورت‌های جنگ در آن موقع است داشته باشیم، می‌توان گفت به امید خدا بتوانیم عملیات آفندی داشته باشیم. وی می‌گوید: قابل ذکر است که باید توسعه نیروی سپاه به هفت برابر و ارتش به دو برابر و نیم افزایش پیدا کند.

او آورده است؛ البته آمریکا را هم باید از خلیج فارس بیرون کنیم والا موفق نخواهیم بود و این فرمانده مهمترین قسمت موفقیت طرح خود را تهیه به موقع بودجه و امکانات دانسته و آورده است که بعید به نظر می‌رسد دولت و ستاد فرماندهی کل قوا بتواند به تعهد خود عمل کنند، البته با ذکر این مطالب می‌گوید باید باز هم جنگید که این دیگر شعاری بیش نیست.» (۳۲)

البته آقای رضائی هدف از ادامه جنگ را، ۱۲ سال بعد از جام زهر نوشاندن به آقای خمینی دقیقاً بیان کرده و به کسانی که بعد از فتح خرمشهر می گویند، باید در آن موقع صلح و جنگ را تمام می کردیم حمله کرده و در ضرورت ادامه جنگ می گوید:« اگر جنگ را ادامه نمی‌دادیم، حکومت و انقلاب تثبیت نمی‌شد.

آن‌هایی که می‌گویند شش سال از ۸ سال جنگ بیهوده بود و سال‌های جنگ را ۶ و ۲ توصیف می‌کنند، باید بدانند که اگر به جنگ پایان می‌دادیم حکومت اسلامی و انقلاب از بین رفته بود » (۳۳) در حقیقت یعنی اینکه امکان استقرار و استمرار دیکتاتوری ولایت مطلقهٔ فقیه از بین رفته بود و این حقیقتی است که جنگ را برای استقرار کامل دیکتاتوری طولانی کردند.

اقای محسن رضائی فرمانده سپاه پاسداران که خود بهتر از هرکس دیگری می داند که « بَلِ الانسنُ عَلي نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَ لَوْ أَلْقَي مَعَاذِيرَهُ » (قرآن: قیامت/ ۱۴و۱۵) یکی از مهترین عامل شکست در جنگ و جام زهر خوراندن به آقای خمینی است، بعد از پذیرش قطعنامه، شایع شده بود که او را بازداشت کرده اند. به این علت آقای هاشمی رفسنجانی ۲۹ تیر، ۶۷ گزارش می کند:«عصر آقای محسن رضائی آمد. ناراحت است. کمی گریه کرد. دلداریش دادم. آماده استعفا است؛ گفتم در سمت خود بماند. قرار شد فردا مصاحبه تلویزیونی داشته باشد که شایعه بازداشت رد شود و برای بچه های سپاه هم روحیه بیشتر شود.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۲۲۲).

با توجه به آنچه گذشت آیا عامل این جام زهر نوشاندن به آقای خمینی و این شکست مفتضح وچند نسل ایرانی را در طول هشت سال جنگ تلف کردن، جز هاشمی رفسنجانی و نوچه اش محسن رضائی چه کس دیگری می تواند باشد؟

البته این بدان معنا نیست که دیگر مسئولان از خطا مبری هستند و نسبت به جنایتها و ویرانی و کشتار جوانان و از بین بردن امکانات کشورمسئولیتی ندارند. طبعاً مسئولین قوه قضائیه و اجرائیه کشور که امکانات بوجود آمدن چنین وضعی را فراهم می کردند مقصر و از زمره کسانی هستند که در استقرار و استمرار دیکتاتوری نقش داشته اند. با توضیح کوتاهی در مورد سیر پذیرش آتش بس و قطعنامه و گفته های اقای هاشمی رفسنجانی در مورد قطعنامه به این قسمت پایان داده می شود.

۲- سیری در پذیرش آتش بس و قطعنامه

قبل از پرداختن به اصل مطلب، موقع را مغتنم شمرده و از همه کسانی که نظرات خود را در قسمت اول این مقاله ابراز داشته اند تشکر کرده و این نکته را هم خاطر نشان می کنم: گمان نمی کنم استناد مستقیم به گفته و نوشته های

آقای هاشمی رفسنجانی فرافکنی و... به خوردِ خواننده دادن باشد. براساس "اقرار عقلا علی انفسهم جایز" و مندرجات کتاب های آقای هاشمی رفسنجانی از سال ۶۰ تا ۶۸ که منتشر شده است، قوه مجریه، مقننه، قضائیه و سازمانهای مختلف لشکری و کشوری، در زیر سلطه آقای هاشمی رفسنجانی بوده و رتق و فتق همه امور بدست وی صورت می‌گرفته است. هیچ امری از امور کشور نبوده است که بدون صلاحدید و خواست ایشان انجام پذیرفته باشد.

به نظر من اگر در کشوری بالاترین جرم اعدام باشد - که امید وارم این جرم در کشور و قانون ما به کلی حذف شود- با توجه به نوشته و گفته های مستقیم آقای هاشمی رفسنجانی حکمش چند با ر اعدام خواهد بود زیرا بر اساس همین نوشته ها حد اقل بیش از ۱۵سال اول و استقرار و استمرار دیکتاتوری ولایت مطلقهٔ فقیه و تشکیل سقیفه و تحمیل رهبری مستبد، و ترورها و کشتارها از سال ۶۰ و کشتار فله ای زندانیان در تابستان سال ۶۷ نقش اول را داشته است.

البته که باید به منابع دیگر هم مراجعه کرد. اما این نوشته ها، تاریخ کشور ما و به دست کسی که مستقم امور را در دست داشته نوشته شده است و نه این و یا آن فرد دست چندم و مهمترین اسنادی است که ما از آن دوران در دست داریم. اگر کسانی برای رسیدن به آزادی و دموکراسی و به دلیل اینکه در تاریخ سیاسی یکصد سال اخیر « پراگماتیکر» در کشور کم داشته ایم. منتظر باشند و یا آرزو کنند که آزادی به دست چنین دیکتاتوران پراگماتیکری در کشور بر قرار شود، آب در هاون کوبیدن و دست بر تیغ خاریدن است. ولی این حق هر کسی است که هر نظری که بخواهد داشته باشد.(۳۴) و اما اصل مطلب:

در قسمت اول این مقاله با استناد واتکاء به گزارشهای آقای هاشمی رفسنجانی، توضیح داده شد که چگونه در وضعیت استیصال و درماندگی و در معرض خطر جدی قرار گرفتن خوزستان، و نیز در معرض از هم پاشیدگی قرار گرفتن سپاه و ارتش، آقای خمینی قطعنامه ۵۹۸ و آتش بس را پذیرفت و یک شبه همه ی آن شعارهای جنگ جنگ تا پیروزی، راه قدس از کربلا می گذرد و تشکیل حکومت اسلامی در عراق و رفتن صدام و... دود شد و به هوا رفت. در این قسمت سیر کوتاهی در مورد پذیرش آتش بس و قطعنامه در وضعیتی که ارتش و سپاه در معرض تلاشی و یأس و نومیدی قرار گرفته و در خود فرو رفته بودند. در چنین حالتی سازمان مجاهدین به خیال واهی خود که مردم فرش قرمز زیر پای آنها می گسترانند و بدون رادع و مانع مهی یک راست به تهران

خواهند رسید و یا حد اقل بر بخشی از کشور حاکم می شوند، به غرب کشور حمله کرده و ناگهان به مانند بارقه ی الهی، انگیزه برون رفتِ آقای خمینی و سپاه از استیصال و درماندگی در اختیارشان قرار گرفت و آن ها را نجات داد، توضیح داده خواهد شد، توجه کنید:
از ۲۹ فروردین۶۷ که فاو سقوط کرد تا ۲۹ مرداد ۶۷، که رسماً بین ایران و عراق آتش بس برقرار شد، دو نکته حائز اهمیت است:
۱- بخشی از نکاتی که منجر به پذیرش قطعنامه شد و نظر بعضی از دست اندکاران و آماده سازی آقای خمینی برای پذیرش آن
۲- نکاتی در مورد قطعنامه و گفته های آقای هاشمی رفسنجانی

۱- بخشی از نکاتی که منجر به پذیرش قطعنامه شد و...

بخشی از نکات که منجر به پذیرش قطعنامه شد و نظر بعضی از دست اندکاران و آماده سازی آقای خمینی برای پذیرش آن به ترتیب تاریخ از خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی آورده می شود:
۲ اردیبهشت ۶۷، « احمد آقا برای شنیدن مسئله فاو آمد و گفت وقتی خبر سقوط فاو را به امام دادیم گفتند مهم نیست، جایی را شما گرفته اید، از آن ها است و آنها پس گرفته اند. » (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۹۴).
۴ و ۵ اردیبهشت ۶۷، «پیش نویس نامه و پیشنهادی از طرف سران قوا به امام در باره حل مشکلات جنگ را تهیه کردم. در جلسه پریشب، قرار شد نخست وزیر و من مطالب را تنظیم کنیم...بعد ازسحر نخوابیدم و نامه به امام را برای بررسی در جلسه سران قوا تکمیل کردم...با نخست وزیر در باره نامه تهیه شده مشورت کردم. قرار بر این بود که ما دو نفر تهیه کنیم. ایشان هم قرار شد تهیه کنند.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۹۶). توضیح: اینها به احتمال قریب به یقین همان نامه و گزارشهائی است که برای قبول آتش بس به آقای خمینی نوشته شده است.
۲۰ خرداد ۶۷، «آقای شمخانی فرمانده نیروی زمینی سپاه... خوش بین به عاقبت جنگ نیست و برای اولین بار صریحاً گفت باید جنگ را ختم کرد، از شجاعت و صراحت او در اظهار نظر تعجب کردم»(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۶۳).

۲۱ خرداد ۶۷، « آقایان روحانی و رضائی و شمخانی و سنجقی و افشار آمدند. در باره نیازهای جنگ صحبت شد و همه متفق القول بودند، که اگر با آهنگ و امکانات فعلی بخواهیم بجنگیم، نباید به جنگ ادامه دهیم؛ زیرا در این صورت ابتکار عمل دست دشمن است و برای ادامه جنگ، ناچاریم وضع فوق العاده در کشور برقرار کنیم و نیروها و امکانات بسیج شود. مشکل عمده را در سازماندهی و جذب امکانات و نیروها و به کارگیری آنها می بینیم؛ قرار شد سپاه طرحی تهیه کند و به ستاد کل بدهد »(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۶۴).

۲۶ خرداد ۶۷، « در باره راهکارهای ممکن برای آینده جنگ فکر کردم و سپس با دکتر روحانی در میان گذاشتم: یا بسیج عمومی برای جنگ، یا پذیرش صلح. راه دیگری به نظر نمی رسد. »(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۷۱).

۲۷ خرداد ۶۷، «عصر آقای خامنه ای آمدند و همراه ایشان احمد آقا برای مذاکره در امر آینده جنگ خدمت امام رفتیم. وضع جبهه ها، نیروها، امکانات کشور و وضع دشمن را برای امام تشریح کردیم و دو راه بسیج نیروها و امکانات برای جنگ، یا پذیرش ختم جنگ را برای امام مطرح کردیم. ایشان راه اول را انتخاب کردند و برای صدور حکم واجب بودن رفتن به جبهه ها برای همه، کاری که سال گذشته نشد و پیشنهاد شده بود، اظهار آمادگی کردند. به آقای علیرضا افشار گفتم که برنامه این اقدام را آماده کنند»(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۷۲).

۳۱ خرداد ۶۷، «... با دکتر روحانی در باره کیفیت ختم جنگ یا کیفیت جنگیدن با بسیج امکانات، بحث طولانی داشتیم» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۸۰).

۴ تیر ۶۷، «برای اخذ آخرین نظریه به زیارت امام رفتیم؛ گفتند مقاومت تا آخرین حد. به مجلس رفتم. اخبار از تداوم پیشرفت دشمن و تلفات زیادش می رسید. جلسه سران قوا در دفتر آیت الله خامنه ای تشکیل شد. جریان ملاقات با امام را گفتم که دستور مقاومت تا آخرین حد را دادند. قرار شد همه امکانات برای تداوم دفاع بسیج شود و دولت وارد جنگ شود و ریاست ستاد را نخست وزیر بر عهده بگیرد. »(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۸۵).

۵ تیر ۶۷، « با دکتر روحانی در باره شرایط جاری و حاکم و راهکارها، در طول روز مذاکراتی کردیم. آقای روحانی به ادامه جنگ اعتقادی ندارد و تأکید بر ختم آن دارد. »(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۸۸).

۱۰ تیر ۶۷، «عصر احمد آقا آمد. در باره راه های ختم جنگ مذاکره کردیم»(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص۱۹۳).
۱۶ تیر ۶۷، « آقای محسن نوربخش نایب رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس آمد. در باره ختم جنگ از طریق سیاسی توصیه داشت و راه مشخصی را پیشنهاد نمود»(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص۲۰۲).
۱۷ تیر ۶۷، « به سوی قم حرکت کردیم. ساعت پنج و نیم رسیدیم. آقای منتظری منتظرمان بودند. تا ساعت هشت و نیم شب با ایشان در باره جنگ و مسائل جاری کشور مذاکره کردیم. ایشان هم معتقد به لزوم ختم جنگ از طرق سیاسی است»(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۲۰۴).
۲۳ تیر ۶۷، « از سران قوا خواستم که برای مذاکره در باره آینده جنگ، با توجه به مسائل اخیر جبهه، عصر به منزل بیایند. ...پنج بعد از ظهر، سران قوا و احمد آقا آمدند. وضع جبهه و رویدادهای اخیر را گفتم.
بعد از کمی بحث، سیاست ختم جنگ مورد اتفاق نظر قرار گرفت و دسته جمعی برای پیشنهاد ختم جنگ خدمت امام رفتیم. نماز مغرب و عشاء را با امام خواندیم و به مذاکره نشستیم. جلسه بیش از یک ساعت طول کشید. شرح مبسوطی از مشکلات جنگ و ضعف روحیه و امکانات و عده خودی و قدرت و امکانات دشمن را توضیح دادیم و مشکل پدافند از خوزستان را که سپاه برای آن ۴۵۰ گردان نیروی پیاده و ۶۰ گردان زرهی و ۱۲۰ گردان توپخانه خواسته است و با تخصیص دو سوم این مقدار، بقیه خطوط به شدت آسیب پذیر خواهد شد و هم اکنون هم شده، با اینکه چنین نیروئی را به خوزستان نبرده ایم، جزئیات شکست ها را توضیح دادم.
ایشان فرمودند راه حل چیست؟ همگی گفتیم ختم جنگ با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ یا شکل دیگر، امام نگران عدم وفای دشمن بودند و ناراحتی مردم حزب الله که احتمال اول را ضعیف و احتمال دوم را هم در مقابل خوشحالی بخش عظیمی از مردم و آثار مثبت صلح قابل تحمل دانستیم، و علاوه بر این، پیش بینی اجبار به پذیرش صلح در آینده، بعد از تحمل خسارت بیشتر به علت کمی نیروی داوطلب و بی خاصیتی نیروی های اجباری.
سر انجام ایشان موافقت کردند و فرمودند با حضور جمعی از وجوه روحانیت و مدیران و مسئولان تصمیم گیری شود. ما به منزل برگشتیم و لیستی از ائمه جمعه و نمایندگان و وزارء و روحانیون جامعه مدرسین[حوزه علمیه قم و

اعضای] شورای نگهبان و... تهیه شد و برای تصویب امام فرستادیم که تصویب شد » (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۲۱۰و۲۱۱).
۲۴ تیر ۶۷، « احمد آقا آمد. در باره شیوه بحث و محتوای بحث جلسه موعود روز یکشنبه مذاکره و مشاوره شد.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص۲۱۲).
۲۵تیر ۶۷، « احمد آقا خبر داد که امام مطالبی برای جلسه فردا نوشته اند و با آتش بس موافقت کرده اند. این نوشته مشکلات داخلی را پذیرش آتش بس را کم می کند. بر سر کیفیت اداره جلسه فردا و پذیرش قطعنامه بحث نمودیم.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص۲۱۴).
یکشنبه ۲۶ تیر ۶۷، « به دفتر آیت الله خامنه ای رفتم. در جلسه ای که برای شنیدن و توجیه نظر امام در پذیرش آتش بس منعقد شده بود، شرکت کردم. جمعی از نمایندگان مجلس و جمعی از وزراء و جمعی از شورای نگهبان و جامعه مدرسین و جمعی از نظامیان بودند.
آقای خامنه ای به عنوان مدیر جلسه صحبت کوتاهی کردند و احمد آقا پیام امام را خواندند که مضمون آن عدم امید به پیروز به این زودی ها، بنا بر اعتراف فرماندهان نظامی سپاه و ارتش و درخواست امکانات زیادی برای جنگ بر اساس نامه فرمانده سپاه که دولت قادر به انجام آن نیست و سر انجام نهی و تهدید افراطی ها از مخالفت با این تصمیم و چون مضامین تأثر آوری داشت، جلسه را تحت تأثیر قرار داد و جمعی گریه کردند»(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۲۱۴).
در تاریخ ۲۷ تیرماه ۶۷ ایران رسماً موافقت خود را با آتش اعلام کرد: « آقای محمد جعفر محلاتی در نویویرک پیام آقای خامنه ای را به دبیر کل سازمان ملل داده و اعلان آتش بس کرده است. قرار شد ما هم در ساعت دو بعد از ظهر آن را اعلان کنیم» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۲۱۷). عراق هم قبلاً قطعنامه را پذیرفته بود. اما تا آماده کردن تدارکات لازم برای نظارت بر آتش و اعلام رسمی آن مدت زمانی طول می کشد و تا رسماً از طرف دبیر کل سازمان ملل تاریخ و ساعت آن اعلان نشده است، برای داشتن دست بالا در مداکرات آتی، ممکن است هردو طرف دست به اقداماتی بزنند. خاویر پرز دکوئیار دبیر کل سازمان در ۱۷ مرداد ۶۷ روز ۲۹ مرداد ۶۷، برابر ۲۰ آگوست را تاریخ اجرای آتش بس بین ایران و عراق تعیین و اعلام کرد. بنا به گزارش آقای هاشمی رفسنجانی به هنگام پذیرش قطعنامه در ۲۷ تیر خوزستان و آبادان و

اهواز در معرض خطر جدی بوده است. همچنانکه وی گزارش می کند و در فوق آمد، در ۵ تیر « دشمن تا جاده اهواز- خرمشهر مسلط است» و در ۱۴ تیر آمده که « خطر برای خوزستان جدی است.» و این خطر به حدی جدی بوده است که ۱۸ تیر « آقای محسن میردامادی استاندار خوزستان و آیت الله موسوی جزایری امام جمعه اهواز اعلان خطر کرده اند و از مردم خواسته اند به جبهه بروند». در۳۱ تیر « عراق از شمال تا جنوب در اکثر محورها حمله کرده است: از جنوب در محور شلمچه به خرمشهر و از کوشک و طلائیه به جاده اهواز و خرمشهر، خبر ها همه بد بود... آخر شب خبر رسید که دشمن در خوزستان تا نزدیک مرز عقب نشسته یا عقب رانده شده است» و اوضاع به حدی وخیم، مأیوسانه و غافلگیرانه بوده است که برای ممانعت عراق از اشغال خوزستان در ۲ مرداد « پیشنهاد تشکیل سازمان جنگهای نامنظم » یعنی چریکی و طرح « روانه کردن آب کارون به منطقه خرمشهر و اهواز » [یعنی شکستن سد دز و سرازیر کردن آب کارون بر تمامی جلگه خوزستان] داده می شود. این طرح را یکبار دیگر در اوایل جنگ، آقای غرضی استاندار خوزستان داده بود که خوشبختانه مرحوم دکتر چمران از آن مطلع شده و فوری به آقای بنی صدر اطلاع داده بود و آقای بنی صدر فرمانده کل قوا از عملی شدن آن جلوگیر کرد.

از اعلام رسمی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران، عراق تهاجمات خود را در جنوب و غرب کشور ادامه داد. خرمشهر در آستانه سقوط قرار داشت.آقای خمینی پیامی برای سپاه فرستاد و سپاه را تهدید به مرگ و یا زنده بودن کرد: « اینجا نقطه حیاتی کفر و اسلام است، یعنی نقطه شکست و پیروزی، یا اسلام و یا کفر است یا موجب می شود سپاه حیات پیدا کنند دوباره در کشور و یا برای همیشه سپاه، یک سپاه ذلیل و مرده ای بشود» (۳۵).

با پذیرش غیر مترقبه آتش بس، چند ساعت پس از آن آقای میر حسین موسوی مأیوسانه گزارش داده که « که سکه و طلا در ظرف همین چند ساعت، پنج هزار تومان ارزان شده و دلار چهل تومان در بازار افت کرده است»(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۲۱۷) آقای هاشمی رفسنجانی از ترس خطراتی که با آن مواجهه هستند، می گوید: « آقای مهدی کروبی آمد و احتمال کارشکنی و تبلیغات انحرافی بعضی افراطیون و منجمله بعضی از افراد سپاه را تذکر داد و گفت باید با جدیت برخورد کرد. اگر می شد پیام امام را خواند، جلوی همه چیز

را می گرفت ولی چون در پیام امام اسرار نظامی وجود دارد، قابل خواندن نیست و قرار است امام در پیام دیگری توضیح بدهند.»(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۲۱۸). شما می توانید تصور کنید اگر اینها پیروز شده بودند و یا حتی احساس پیروزی داشتند واگر غیر از شکست و درماندگی و استیصال بود، آقای خمینی و کسانی که می خواستند در عراق حکومت اسلامی به پا کنند، حاضر به پذیرش قطعنامه می شدند؟!

اینجانب در آن موقع در تهران بودم، قلمم قاصر است، توصیف کند که در آن موقع در بین مردم و بویژه حزب الهی ها و توده صاف و خالص بسیجی و سپاهی چه وضع آشفته و مأیوسانه ای حاکم شده بود: گوئی خاک مرگ بر سر همه و همه جا پاشیده شده است. مردم زمزمه می کردند که این چه سرّی است که تا چند روز قبل به کمتر از برکناری صدام رضایت نمی دادند و راه قدس از کربلا می گذشت و سپاهی که مدعی آزادی جهان بود و...و امروز به یک باره همه اینها دود شده و به هوا رفته است. و آقای خمینی حقیقتی را بیان کرد که قبول آتش بس از نوشیدن جام زهر برایش بدتر بوده ولی چاره ای جز نوشیدن نداشته است. آقای خمینی از فرصت استفاده کرده و پیام مفصلی راجع به حج و سالگرد فاجعه خونین مکه که در آن به پذیرش قطعنامه شورای امنیت همراه با فرازهائی حماسی، احساسی، غم انگیز و به گردن گرفتن مسئولیت و طلب شهادت کردن داشت، صادر کرد. قسمتهای کوچکی از آن به شرح زیر است:

« امروز خمینی آغوش و سینه خویش را برای تیرهای بلا و حوادث سخت در برابر همه توپها و موشکهای دشمنان باز کرده است و همچون همه عاشقان، برای شهاد ت روزشماری می کند. آیا ملت عزیز ایران در مقابل توطئه منافقین و لیبرال ها و زراندوزان و احتکار سرمایه داران و حیله مقدس مآبان مقاومت نکرده است؟... پدران و مادران و همسران و خویشاوندان شهدء، اسرا، مفقودین، و معلولین ما توجه داشته باشند که هیچ چیزی از آنچه فرزندان آنان به دست آورده اند کم نشده است. فرزندان شما در کنار پیامبر اکرم و ائمه اطهارند. پیروزی و شکست برای آنها فرقی ندارد. امروز روز هدایت نسل های آینده است. کمرهایتان را ببندید که هیچ چیزی تغییری نکرده است. امروز روزی است که خدا اینگونه خواسته و دیروز خدا آنگونه خواسته بود و فردا انشاءالله روزی پیروزی جنود حق خواهد بود. ولی خواست خدا هر چه هست ما در مقابل آن خواضعیم . و ما تابع امر خداییم، و به دهمین دلیل تابع شهادتیم..

و اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتاً مسئله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصاً برای من بود، این است که تا چند روز قبل معتقد به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده در جنگ بودم و مصلحت نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می دیدم؛ ولی به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلاً خودداری می کنم، و به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد (۳۶)...با قبول آتش بس موافت نمودم...خوشا به حال شما ملت! خوشا به حال شما زنان و مردان! خوشا به حال جانبازان و اسرا و مفقودین و خانواده معظم شهدا! و بدا به حال من که هنوز مانده ام و جام زهر آلود قبول قطعنامه را سرکشیده ام، و در برابر عظمت و فداکاری این ملت بزرگ احساس شرمساری می کنم... من در میان شما باشم و یا نباشم به همه شما وصیت می کنم که نگذارید انقلاب به دست نا اهلان بیفتد... من باز می گویم قبول این مسئله برای من از زهر کشنده تر است؛ ولی راضی به رضای خدایم و برای رضایت او این جرعه را نوشیدم. و نکته ای که تذکر آن لازم است این است که در قبول قطعنامه مسئولین کشور ایران به اتکای خود تصمیم گرفته اند. و کسی و کشوری در این امر مداخله نداشته است...فرزندان انقلابیم، کسانی که لحظه ای حاضر نیستید که از غرور مقدستان دست بردارید، شما بدانید که لحظه لحظه عمر من در راه عشق مقدس خدمت به شما می گذرد. می دانم که به شما سخت می گذرد؛ ولی مگر به پدر پیر شما سخت نمی گذرد؟ می دانم شهادت شیرین تر از عسل در پیش شما است؛ مگر برای این خادمتان این گونه نیست؟ ولی تحمل کنید که خدا با صابران است.» (۳۷) احساس شکست بسیار تلخ و یأس و نومیدی که از جمله: « بدا به حال من که هنوز مانده ام و جام زهر آلود قبول قطعنامه را سرکشیده ام » بیان شده، در جای جای این پیام طولانی آشکار است.

با وجودی که این بیانه بارها و بارها برای سکوت و خاموشی و جلو گیری از شورش مردم مرتب با صدای حزن ناک وغم انگیزی از صدا و سیما پخش می شد، قادر نبود که خشم و عصبانیت مردم را در مقابل این قدرت طلبان و استبداد ولایت مطلقه فقیه – که صدام با جود پذیرش قرارداد الجزایر و پرداخت غرامت در دو نوبت، ابتدا در خرداد سال ۶۰ و سپس در سال ۶۱ پس از فتح خرمشهر، طرف مقابل عراق حاضر به پذیرش صلح و آتش بس بودند ولی اینها با رؤیای برقراری حکومت اسلامی در عراق و راه قدس از کربلا می گذرد و محاکمه صدام باعث خسارتی عظیم مادی و معنوی شده بود را - بخواباند.

بعضی از فرماندهان صالحی که به قصد قربت و نه به دست آوردن قدرت و یا فرماندهی جذب سپاه شده بودند، توده های عادی سپاه وبسیجی ها و کسانی که فرزندان و نوباوگان خود را از دست داده بودند، سرود شهادت فرزندانشان را زمزمه می کردند که پس هدف از دست دادن فرزندان این کشور بوده است و همه آن وعده و وعید ها، حرفهای توخالی و دروغی بیش بنوده است. در چنین اوضاع و احوالی، حمله مجاهدین به غرب کشور، آقای خمینی و سایر زعمای جمهوری اسلامی را از مهلکه ای که در آن گرفتار شده بودند، نجات داد.
مردمی که در طول جنگ دیده بودند که مجاهدین همه جانبه در کنار صدام بوده و با اسلحه صدام مسلح شده و در کشتار فرزندانشان شریک بوده اند، حال که بعد از پذیرش آتش بس می دیدند که باز اینها برای کشتاری دیگر، به کشور هجوم آورده اند، با سرازیر شدن به جبهه ها موجب فروخواباند خشم و عصبانیت خود شدند. من خود در تهران شاهد بودم که به محض اعلان حمله منافقین (مجاهدین) به غرب کشور، ناگهان مردم و جوانان با هر وسیله ای که در دست داشتند به سمت جبهه های غرب و جنوب کشور سرازیر شدند. شدت هجوم مردم برای رفتن به جبهه به حدی بود، که امکان سازماندهی و تدارک برای رفتن همه به جبهه میسر نبود. البته در همان زمان شایع بود که این مشتلق صدام به سران جمهوری اسلامی ایران به مناسبت قبول آتش بس است و مجاهدین را فرستاده تا در بین راه آن ها را دِرو و نابود کنند. گرچه این در حد شایعه بود ولی نابود کردنشان حقیقت داشت. از زمین و هوا آنها را محاصره و قلع و قم کردند. مجاهدین به خیال واهی که مردم فرش قرمز زیر پای آنها می گسترانند و بدون رادع و مانع مهی یک راست به تهران خواهند رسید و یا حد اقل بر بخشی از کشور حاکم می شوند، به غرب کشور حمله ور شدند. و بدینوسیله رهبران مستأصل جمهوری اسلامی و بویژه آقای خمینی را از استیصال و درماندگی نجات بخشیدند. آقای هاشمی رفسنجانی این واقیعیت را بدین گونه بیان کرده است.«هجوم نیروهای ضد انقلاب مجاهدین خلق (منافقین) به منطقه باختران(کرمانشاه)شروع شد. این نوعی آزمایش بقای اقتدار امام و مشروعیت نظام پس از قبول قطعنامه بود. وقتی حضور گسترده مردم در جبهه های جنوب و غرب، حملات دشمن را درهم کوبیده و مردم نشان دادند که جمهوری اسلامی قادر است یک بار دیگر همه چیز را از ابتدا شروع کند» (۳۸)

۲- نکاتی در مورد قطعنامه و گفته های آقای هاشمی رفسنجانی

آقای هاشمی رفسنجانی که خود از اصلی ترین عامل استبداد ولایت مطلقه فقیه و خسارت عظیم و غیر قابل محاسبه ای است که در اثر گروگانگیری و قرارداد وثوق الدوله الجزایر و جنگ هشت ساله بر ملت ایران وارد شده، اکنون نیز، دست از دروغ و جعل دست بر نمی دارد و می نویسد بعد ازاینکه ما قطعنامه ۵۹۸ و آتش بس را پذیرفتیم، عراق «به خیال اینکه ایران از موضع ضعف قطعنامه را پذیرفته است، بهانه جوئی را آغاز کرد» (۳۹) این هم از جمله به این علت که «از طرفی می دید ایران توانسته است در پیش نویس قطعنامه ۵۹۸ اصلاحاتی به وجود آورد که نتیجه آن دست آورد بزرگی برای ایران بود و خسارت مادی و معنوی مهمی بر عراق تحمیل می کرد که مسئول آغاز جنگ شناخته می شد و محکوم به پرداخت غرامت می گردید و به خاطر جنایات جنگی هم محکوم شناخته می شد.»(۴۰) او که می داند در ایران به علت سانسور همه جانبه و تبلیغ بیش از ۱۵ سال برای پیروزی جنگ، کسی جرأت ندارد که در حال حاضر دروغهایش را برملا کند، دست به این جعل ها می زند و فراموش می کند که متن انگلیسی قطعنامه ۵۹۸ و ترجمه فارسی آن را در کتاب «دفاع و سیاست کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۶» خود آورده است.(۴۱)

قطعنامه ۱۰ ماده ای ۵۸۹ با مقدمه کوتاهی شروع می شود. در مقدمه آمده است که: با وجود درخواست آتش بس جنگ ایران و عراق که با تلفات شدید انسانی و تخریب مادی ادامه دارد، ابزار نگرانی عمیق شده، همچنین از بمباران مراکز مسکونی و غیر نظامی و کاربرد سلاح شیمیائی از ادامه آن ابراز تأسف شده است و مصمم گردیده که به تمامی اقدامات نظامی بین ایران و عراق خاتمه دهد. و خواستار راه حلی جامع،عادلانه، شرافتمندانه و پایدار بین ایران و عراق بر اساس منشور ملل متحد هستند.(۴۲) و بنابراین، « با حکم به اینکه در منازعه بین ایران و عراق نقض صلح حادث شده است؛ با اقدام بر اساس مواد ۳۹ و ۴۰ منشور ملل متحد،

۱- خواستار آن است که به عنوان قدم اولیه جهت حل و فصل (مناقشه) از راه مذاکره، ایران و عراق یک آتش بس فوری را رعایت کرده، به تمام عملیات

نظامی در زمین، دریا و هوا خاتمه داده و تمام نیروهای خود را بدون درنگ به مرزهای شناخته شده بین المللی باز گردانند.
۲- از دبیر کل درخواست می کند که یک تیم ناظر ملل متحد برای بررسی، تأیید و نظارت بر آتش بس و عقب نشینی نیروها اعزام نماید و همچنین از دبیر کل درخواست می نماید با مشورت طرفین درگیر، تدابیر لازم را اتخاذ نموده، گزارش آن را به شورای امنیت ارائه نماید.
۳- مصرانه می خواهد اسرای جنگی آزاد شده و پس از قطع مخاصمات فعال کنونی، بر اساس کنوانسیون سوم ژنو در ۱۲ اوت ۱۹۴۹، بدون تأخیر به کشور خود باز گردانده شوند.
۴- از ایران و عراق می خواهد با دبیر کل در اجرای قطعنامه و در تلاش های میانجی گرایانه برای حصول یک راه حل صلح جامع، عادلانه و شرافتمند مورد قبول دو طرف در خصوص تمام موضوعات موجود، منطبق با اصول مندرج در منشور سازمان ملل متحد، همکاری نمایند
۵- از تمام کشورهای دیگر می خواهد که حد اکثر خویشتن داری را مبذول دارند و از هر گونه اقدامی که می تواند منجر به تشدید و گسترش بیشتر منازعه گردد احتراز کنند و بدین ترتیب اجرای قطعنامه را تسهیل نمایند.
۶- از دبیر کل درخواست می نماید که با مشورت با ایران و عراق، مسئله تفویض اختیار به هیئتی بی طرف برای تحقیق راجع به مسئولیت منازعه را بررسی نموده، در اسرع وقت به شورای امنیت گزارش دهد.
۷- ایجاد خسارت وارده در خلال منازعه و نیاز به تلاش بازسازی با کمک های مناسب بین المللی پس از خاتمه درگیری تصدیق می گردد و در این خصوص از دبیر کل درخواست می کند که یک هیأت کارشناس را برای مطالعه موضوع بازسازی و گزارش به شورای امنیت، تعیین نماید.
۸- همچنین از دبیر کل درخواست می کند که با مشورت با ایران و عراق و دیگر کشورهای منطقه، راه های افزایش امنیت و ثبات منطقه را مورد مداقه قرار دهد.
۹- از دبیر کل درخواست می کند که شورای امنیت را در مورد اجرای این قطعنامه مطلع نماید.
۱۰- مصمم است برای بررسی اقدامات بیشترجهت رعایت و اجرای این قطعنامه، در صورت ضرورت جلسات دیگری مجدداً تشکیل دهد.»(۴۳)

در کجای مقدمه و مواد دهگانه قطعنامه: عراق مسئول آغاز جنگ شناخته شده و محکوم به پرداخت غرامت گردیده و به خاطر جنایات جنگی هم محکوم شناخته است؟! لابد آقای هاشمی و دروغهایش. با همین دروغها قرار داد اسارت بار الجزایر که آقای نبوی امضاء کننده قرار داد آن را قرارداد وثوق الدوله نامید، به ملت ایران تحمیل گردید و باز با همین دروغها به آقای خمینی در وضعیت استیصال و در شرف سقوط قرار گرفتن خوزستان جام زهر خورانده شد و با همین دروغها و برای تصاحب و خارج نشدن انحصاری قدرت، از باند خودشان، به عزل مرحوم منتظری از رهبری پرداختند. و هم اکنون مدت بیش از سی سال است که با چند روایت دروغ و بی پایه و اساس - که اگر هم آن را صحیح بدانیم- از آن حکومت بر نمی آید (۴۴) به نام اسلام بد ترین نوع استبداد را بر مردم حاکم کرده اند.

نمایه و یاد داشت:

۱- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۷۲و۲۷۳.
۲- همان سند، ص ۲۷۴؛ تلگراف ذکر شد به در تاریخ ۵۹/۱۰/۱۰ به امام جمعه و علمای اهواز زده شده است. متن آن در ص ۳۶۵و۳۶۶ همین خاطرات آمده است.
۳- همان سند، ص ۳۱۹.
۴- پس از بحران، ص ۲۰۷.
۵- پس از بحران، ص ۱۱۱.
۶- پس از بحران، ص ۷۶.
۷- پس از بحران، ص ۱۱۱.
۸- عالیجناب سرخپوش،اکبر گنجی، چاپ هفتم۱۳۷۹، ص۱۴۰.
۹- همان سند.
۱۰- همان سند؛ به نقل از روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۱/۱۰/۱۴.
۱۱- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۷۴.
۱۲- محمد منتظری ابتدا مجله ای بنام شهید راه انداخت که ۴ شماره از آنرا، از تاریخ خرداد ۵۸ تا تیرماه ۵۸ منتشر کرد و سپس آن مجله را تبدیل به روزنامه بنام « پیام شهید» کرد که از تاریخ ۸ مرداد ۵۸ تا ۱ شهریور ۵۸ جمعاً ۱۸ شماره منتشر و سپس تعطیل گردید.
۱۳- از جمله: چه دستی است که بهشتی ها را میراث خوار خون شهیدان می سازد؟ شماره ۱۶، ۳۰ مرداد ۵۸؛ مجلس خبرگان، برای قانون اساسی و نه تصویب دکتر بهشتی!! شماره ۱۷، ۳۱ مرداد ۵۸؛ دکتر یزدی و دکتر بهشتی و متین دفتری را چه کسانی قدرت بخشیده اند. شماره ۹، ۲۱ مرداد ۵۸؛ و...
۱۴- اطلاع بیشتر در "تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰"، ص ۳۶۸-۳۶۳ .
۱۵- نامه ها از آقای بنی صدر، به اهتمام فیروزه بنی صدر، ۳۲۱-۳۲۰.
۱۶- اطلاع بیشتر در " تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰"، ص ۳۹۶-۳۹۴ .
۱۷- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، ص۳۷۲و۳۷۳؛ نقل از رفتار شناسی حکومتی امام در گفتگو با بهزاد نبوی پنج خاطره از امام، پدرام الوندی alvondi@gmail.com
۱۸- همان سند، برای اطلاع بیشتر به ص ۳۷۴-۳۷۲، همین سند مراجعه کنید.
۱۹- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۴۷۴.
۲۰- همان سند، ص ۴۷۵و۴۷۶.این نامه در سال ۶۳ نوشته شده است.
۲۱- همان سند، ص ۴۷۳-۴۷۱.
۲۲- امید و دلواپسی، خاطرات سال ۶۴ هاشمی رفسنجانی ، ص ۱۹۹.
۲۳- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۸۰-۲۷۹.
این قسمت در نامه مورخ ۱۳۶۴/۷/۱۶، آقای منتظری به آقای خمینی آمده است.

۲۴- همان سند، ص۲۸۱.
۲۵- ر.ک. خاطرات روزانه آقای هاشمی: ۸ مرداد ۶۳ و ۱ مرداد و ۲۱ شهریور ۶۴ .
۲۶- همان سند.
۲۷- به سوی سرنوشت، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۲۲ یاد داشت ۱۳ مرداد۶۳ .
۲۸- پایان دفاع آغاز بازسازی، هاشمی رفسنجانی، ص۸۶؛ یادداشت ۲۸ فروردین ۶۷ .
۲۹- پایان دفاع آغاز بازسازی، خاطرات سال ۶۷، هاشمی رفسنجانی، مقدمه ص۱۲.
۳۰- همان سند، ص ۱۴و۱۵.
۳۱- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۸۱.
۳۲- بخشی از نامه مورخ ۶۷/۴/۲۵ به منظور سرکشیدن جام زهر.
۳۳- سخنرانی در کنگره بزرگداشت سرداران و ۱۶ هزار شهید خوزستان،۱۰ اسفند ۱۳۷۹.
۳۴- نظر به اینکه این قسمت به صورت مقاله در سایتهای مختلف انتشار پیدا کرده بود و نظرات متفاوتی به صورت کمنت در مورد آن ابراز شده بود، در توضیح و یا پاسخ به آن نکات این چند نکته آورده شد.
۳۵- پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۵۷۴.
۳۶- منظور این است که در آینده با منتشر کردن نامه مورخ ۲۵ تیر ۱۳۶۷ در مورد قبول قطعنامه و سایر نامه های سران به ایشان، مسئله روشن خواهد شد که من در چه وضعی جام زهر را نوشیده ام.
۳۷- پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۶۳۵-۶۲۰.
۳۸- همان سند، ص ۲۲۰.
۳۹- همان سند، ص ۲۰.
۴۰- همان سند.
۴۱- دفاع و سیاست کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۶، ص ۶۶۱-۶۵۹.
۴۲- همان سند، ص ۶۵۹.
۴۳- دفاع و سیاست کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۶، ص ۶۶۰-۶۵۹.
۴۴- برای اطلاع از ولایت فقیه و دروغ و جعلی بودن آن به کتاب «ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت بنام دین»، از همین نویسنده، فصل ۱۲،۱۳و ۱۴ مراجعه کنید.

۵- صیاد شیرازی از صعود تا سقوط و کشته شدن

از حیّزِ انتفاع انداختن ارتش

بررسی چگونگی شکل گیری قدرت در جمهوری اسلامی و استقرار و استمرار دیکتاتوری، بدون بررسی نقش سپاه در استقرار دیکتاتوری ولایت و ولایت مطلقهٔ فقیه و برخورد و نگاهش به ارتش به لحاظ تجربه و فهم ساز و کار و عملکرد ساختار قدرت و دست به دست شدنش، از اهمیت به سزائی برخوردار است. جای بحث نیست که آقای خمینی برخلاف آقای خامنه ای – که با بگارگیری قدرت و توطئه وسقیفه سازی رهبری را به دست گرفت- بعد از فوت مرحوم بروجردی در سال ۴۰ بانی نهضتی شد که اوج آن در۱۵ خرداد سال ۴۲ بود. رهبریش سر زبانها افتاد و به طور طبیعی و در پروسه مبارزه ۱۷ ساله ای و در نتیجه انقلاب ملت ایران در سال ۵۷ رهبریتش تثبیت گشت و به عنوان مائده ای آسمانی برای رهبری و پیشبردن انقلاب ملت ایران جهت رها شدن از دیکتاتوری شاهنشاهی و رسیدن به آزادی، عدالت و حقوق خود، در آسمان ایران و جهان درخشید.

البته هم اکنون و بعد از گذشت ۳۲ سال از پیروزی انقلاب، می شود به انواع و اقسام تئوری ها و از جمله تئوری توطئه و قدرت پناه برد و در پناه آن خواست و رؤیای ذهنی خود را برآورده ساخت و بدان خشنود شد. اما اینها از این واقعیت که آقای خمینی به طور طبیعی و با حمایت همه جانبه ملت ایران سکاندار انقلاب شد، نمی کاهد. دلایل عدیده ای را از زوایای مختلف می شود برشمرد که در سایه آنها آقای خمینی را فرید و یگانه به قله رهبری رساند و حلقه قدرت را در نگین انگشترش متمرکز ساخت.

حقیقت این است که به هنگام باز شدن فضای سبز سیاسی در نیمه دوم سال ۵۵ و سپس اوج گیری انقلاب، نیروی متحد متمرکزی که بتواند خارج از حلقه آقای خمینی و یا حتی با قبول رهبری وی در پیشبرد انقلاب نقش مؤثری داشته باشد وجود نداشت. این بدان معنا نیست که مردم و گروهها به مبارزه روی نیاورده بودند. چرا این مردم و گروها بودند که به جنبش روی آوردند و خمینی را بر قله رهبری نشاندند. از استثناها که بگذریم، در اوج گیری انقلاب، همین گروها و دسته ها با خود متفرق ولی با خمینی متحد بودند.

اگر نخواهیم از حقیقت دور شویم و وقایع را آن طوری که روی داده است برای درس گرفتن از تجربه گذشته آن را مد نظر قرار دهیم، بایدمان گفت که به هنگام ورود آقای خمینی به پاریس و اوج گیری انقلاب، همه گروه ها، احزاب و دسته ها در رابطه با خود متفرق ولی در رابطه با آقای خمینی متحد بودند. از همه گروه ها به کنار حتی در بین نیروهای اسلامی خارج از حلقه خمینی و فقه و بویژه در بین کسانی که در آن برهه از زمان جزو یاران نزدیک خمینی در پاریس محسوب می شدند، حد اقل وحدت و یا ائتلافی وجود نداشت، و از طرف دیگر آقای خمینی در نقش رهبری، به عنوان سخنگوی خواسته های مردم به طور مدام اعلان می کرد که: «رادیو و تلویزیون و مطبوعات باید در خدمت ملت باشد و دولتها حق نظارت ندارند»؛ «آزادی برای همهٔ طبقات، برای زن، برای مرد، برای سفید، برای سیاه، برای همه»؛ « اولین چیزی که برای انسان هست آزادی در بیان و آزادی در تعیین سرنوشت است» ؛ «باید اختیارات دست مردم باشد و هر آدم عاقلی، این را قبول دارد که مقدرات هر کس باید دست خودش باشد»؛ «دولت اسلامی یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است و اما من هیچ فعالیت در داخل دولت ندارم»؛ «من برای خود نقشی، جز هدایت ملت و حکومت بر نمی گیرم»؛ «علماء خود حکومت نخواهند کرد»؛ «برنامه سیاسی ما ابتداء آزادی، دموکراسی حقیقی و استقلال به تمام معنی و قطع ایادی دولتهائی که تصرفاتی در داخل مملکت کرده اند»؛ «مرحلهٔ نخست حکومت اسلامی، حکومت ملی یعنی حکومتی است که برنامه استقلال و آزادی را به اجراء بگذارد»؛ «جناح های سیاسی در حکومت اسلامی در بیان عقاید خود آزادند»؛ «زنان در انتخاب فعالیت و سرنوشت و همچنین پوشش خود با رعایت موازین آزادند» و...

وی در تمام مدتی که در پاریس و در انظار ملت ایران و جهانیان بود، کوچکتری اشاره ای که دال بر حکومت ولایت و لایت مطلقهٔ فقیه داشته باشد، از خود بروز نداد و برای اولین بار در ۳۰ شهریور ۵۸، درست ۷ ماه و اندی بعد از پیروزی انقلاب و یک ماه بعد از بازگشائی مجلس خبرگان، در سخنرانی خود، از ولایت فقیه نام برد(۱) و به مخالفین ولایت فقیه سخت تاخت.(۲)

البته اگر از حق نگذریم و حتی کتاب ولایت فقیه آقای خمینی که در آخر سال ۴۸ در نجف تدریس کرد که خود دقیقاً تئوری تصاحب قدرت در لباس دین

است، را نادیده بگیریم، در پاریس چند باری در مصاحبه هایش به نکاتی اشاره کرد که به نوعی بوی قدرت و یا رقیقتر از، ولایت فقه از آن استشمام می شد، نظیر:

«اما جمهوری، بهمان معنائی است که همه جا جمهوری است. لکن این جمهوری بر یک قانون اساسی ائی متکی است که قانون اسلام می باشد. اینکه ما جمهوری اسلامی می گوئیم برای این است که هم شرائط منتخب و هم احکامی که در ایران جاری می شود، اینها بر اسلام متکی است، لکن انتخاب با ملت است و طرز جمهوری هم همان است که همه جا هست.»(۳)

«هر گونه اجتماعات و احزاب از طرف مردم در صورتی که مصالح مردم را به خطر نیندازد آزادند و اسلام در تمامی این شئون حد و مرز آن را تعیین کرده است.»(۴)

« در اسلام، جناحهای مختلف وجود ندارد. وقتی حکومت اسلامی تشکیل شود همه تابع قانون اسلامند و اسلام، یک جناح یکپارچه و واحد است.»(۵)

«حکومت اسلامی حکومت قانون و قانون خدا است. اگر شخص اول مملکت ما در حکومت اسلامی یک خلاف بکند اسلام او را عزل می کند.- یک ظلم بکند، یک سیلی به کسی بزند، اسلام او را عزل می کند و او دیگر قابلیت حکومت ندارد.»(۶)

اما در آن بحران که کشور در تک و تاب براندازی رژیم شاهنشاهی که به یک خواست عمومی تبدیل شده بود، و حصول آن را فقط در رهبری آقای خمینی میسور می دیدند، نه جامعه و نه سیاسیون، به چند نکته فوق توجه نکرده - حتی در پاریس که لانهٔ زنبورِ روابط و دستگاههای ارتباط جمعی بود و مو را از ماست می کشیدند، به چند نکته فوق توجه نکرده و یا آن را نادیده گرفته بودند و چند مصاحبهٔ فوق در بین انبوهی از مصاحبه ها که درهمهٔ آن ها وعده رسیدن به آزادی ، استقلال ، حقوق ، عدالت، رشد، برابری زن و مرد، دخالت نکردن علماء در حکومت و...حکایت می کرد و هر روز در سراسر جهان و ایران منتشر می شد، گم بود. از دید مردم و سیاسیون اینها تعهدات و قول و قرار هائی تلقی می شد که آقای خمینی به عنوان رهبر مذهبی، در انظار جهانیان به ملت ایران و جهان وعده می داد. آن چند مورد و کتاب ولایت فقیه هم که نادیده گرفته شود، ملت، سیاسیون، روشنفکران و... ازاین نکته بس مهم و تعیین کننده غافل بودند که در نظر و دید آقای خمینی دین، بیان قدرت است و نه بیان

آزادی. طبیعی است که اگر چنین شخصی با چنین دیدی امکانات با او یار باشد، در صدد استقرار و انحصار قدرت بر می آید، توجه مبذول نشد.
حال چنین شخصی با چنان دیدی در حالی که رهبری جنبش مردم در نگین انگشتر اوست، و فضای کشور از نیروی جانشین و یا آلترناتیو مورد قبول جامعه خالی است و یا جمعی متشکل از احزاب و یا شخصیتهای آزادیخواه و حقوقمدار خارج از حلقه خمینی وجود ندارد، به کشور باز گشته است. آقای خمینی که در پاریس و حتی زمانی که به ایران آمد از مصدقیها کم و زیاد حساب می برد و یا حد اقل نگرانی هائی داشت وقتی دید که اینها با هم نیستند و یا تشکل مردمی قابل ملاحطه ای ندارند، جاده را برای تصاحب قدرت تا حدودی هموار دید. این بود که به محض اینکه پایش به تهران رسید، در حلقه روحانیت قدرت طلب که آنها نیز دین را بیان قدرت می دانستند، قرار گرفت. و با کمک آنها از همان ابتدا دست به ایجاد دولت در دولت زد. با وجود همه اینها هنوز مردم در صحنه بودند و به اندازه کافی تحمیق نشده و در پی آزادی، عدالت و حقوق وعده داده شده بودند. وقتی روحانیت قدرت طلب و آقای خمینی در انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری، مشاهده کردند که از هشت نامزد اصلی، ۶ نفرآن مسلماً از جبهه ملیون (بنی صدر، حبیبی، فروهر، سامی، قطب زاده، مدنی) به حساب می آمدند، با هم کنار نیامده که یکی را از بین خود نامزد کنند، خود حکایت از عمق اختلاف و یا حد اقل وحدت و یا ائتلاف نداشتن بین خود دارد، به طرف مقابل که هدفش قبضه کردن قدرت است، می فهماند که می شود کم و زیاد عمل و شانس خود را گام به گام امتحان کرد.
با وجود همهٔ اینها، نمی شود مردمی را که خود برای آزادی، استقلال، عدالت و در اختیار گرفتن سرنوشت زندگی خویش قیام کرده و رژیم دیکتاتوری شاهنشاهی را برانداخته اند، یک شبه به کناری راند و زیرهمه آن قول و قرارها زد. و صاف و عریان گفت که مردم صغیر هستند و باید تابع و مطیع امر ولی فقیه باشند. شما خیال می کنید که اگر آقای خمینی در پاریس و یا حتی وقتی پایش به ایران رسید، می گفت: « حکومت از آنِ ولی فقیه است» و یا « فقها باید حاکم باشند»، مردم دیوانه بودند که زیر فرمانش بروند و خود را صغیر به حساب آورند. قطعاً اگر چنین چیزهائی را بر زبان می آورد، خودش ساقط می شد. همچنانکه آیت الله صادقی در سیته پاریس سخنرانی کرده و در آنجا از ولایت فقیه نام برده بود، فوراً به آقای خمینی اطلاع دادند و آقای خمینی به

ایشان توپید و گفت ترا به این حرفها چکار و یا این حرفها چیست که میزنی (نقل به مضمون)

برای بازسازی استبداد، اهرمهای مختلفی لازم بود که یک به یک ساخته و در اختیار رهبری قرار گرفت که مهمترین این اهرم ها سپاه پاسداران و دادگاههای انقلاب است. بنابر این قدرت دیگری به غیر از ارتش نیاز بود تا به مدد آن بشود مخالفین را درجه به درجه قلع و قمع کرد. درست است که ارتش در یکی دو روز آخر کاملاً به انقلاب پیوسته و رهبری انقلاب را پذیرفته بود. اما امکان نداشت که از ارتش به عنوان اهرمی در دست رهبری و روحانیت برای بازسازی استبداد در آن دوره ، مورد بهره برداری قرار داد و یا به آن تکیه کرد. افزون بر اینکه دائماً نگرانی از ارتش وجود داشت که نکند، بار دیگر نظیر ۲۸ مرداد ۳۲ کودتا کند. و اتفاقاً، ادعای بنیان گذاران سپاه هم ترس خود را از کودتای ۲۸ مرداد دیگری ذکر کرده اند(۷). گروه هائی هم که خود را وارث و صاحب انقلاب می دانستند مرتب این نگرانی را عنوان کرده و به طبل انحلال ارتش و ایجاد ارتش خلقی دامن میزدند .

اهرمهای بازسازی قدرت که مهمترینشان سپاه پاسداران و دادگاه های انقلاب است بلافاصله پس از پیروزی انقلاب آگاه و یا نا آگاه ساخته شد و در اختیار روحانیت قرار گرفت. که این دو نهاد عصای دست رهبر در باز سازی استبداد فقیه گردید. با وجود همه اینها هنوز ملت در صحنه بود و باید راه ها طی می شد تا گام به گام ملت را از صحنه واقعی حذف کرد و با تحمیق کردن توده مردم از آن به عنوان آلتی در دست خود برای استقرار دیکتاتوری سود جست. فقدان نیروی آزادیخواه سازمان یافته و آگاه و توانا که ضمیر واقعی روحانیت را دریافت کند، ونانوشته ها و نا گفته ها را بخواند و سیر حوادثی که هر روز در گوشه و کنار مملکت و در تهران، در جهت استقرار استبداد روحانیت در حال شکل گیری بود، به پروسه استقرار استبداد کمک رساند. طبیعی است که وقتی هدف غالب گروه ها تصاحب قدرت است، چیزی که فدا خواهد شد، آزادی و حقوق مردم است. و آن کس و یا دسته ای که اهرمهای مختلف قدرت را در دست دارد، دسته های دیگر خواهان قدرت را حذف خواهد کرد. گفتمان غالب چه چپی ها و چه راستی ها و یا مذهبی ها، - به جز اقلی که صدای این اقل هم کمتر شنیده می شد - ، گفتمان قدرت بود (۸) و متأسفانه علیرغم هیاهوی زیاد، هنوزهم در عمل به مقدار زیادی چنین است.

کوتاه سخن اینکه در کشور وسائل و ادوات نظامی ریخته نبود، آنچه بود در اختیار ارتش بود. و به غیر از ارتشی ها کسان دیگری به آن دسترسی نداشتند. در روزهای ۲۰و ۲۱ و ۲۲ بهمن که انقلاب پیروز شد و بویژه در تهران که بخشی از کلانتریها سقوط کرد و چند پادگان نظامی به دست مردم افتاد. از ادوات سبک ارتش نظیر تفنگ، کلت، فشنگ، ژ-۳ و از این قبیل، در تهران و بعضی از شهرستانها به دست مردم افتاد که سپس بلافاصله اسلحه های گرفته شده توسط مردم - به جز گروه های مختلف نظیر، مجاهدین و فدائیان خلق، کومله و...- ، به زودی جمع آوری و به کمیته ها و سپاه تحویل داده شد. به هنگام تشکیل سپاه، اسلحه های اولیه سپاه همان اسلحه های گرفته شده از ارتش و یا شهربانی بود. بعد ازتشکیل سپاه توسط دولت موقت و رسمیت یافتن آن، در شورای سپاه نماینده ستاد مشترک برای تعلیم و آموزش بچه های سپاه وجود داشت.(۹) پس از تشکیل سپاه، فوری سپاه از دست دولت موقت قاپیده شد و در اختیار حزب جهموری در آمد و نماینده دولت در سپاه دکتر چمران از سپاه بیرون آمد و مهندس بازرگان نوشت که « شهید چمران مانند مرحوم لاهوتی، از مشارکت در شورای سه نفره سپاه خودداری کرده می گفت این دستگاه درست شده که بازوی نظامی حزب باشد » (۱۰) در اثر به هم ریختگی ارتش بعضی از افسران جوان ارتش از سرهنگ به پائین که قبلاً با بعضی از افراد و یا سازمانهائی نظیر انجمن حجتیه، حزب زحمتکشان بقائی و یا دکتر آیت در ارتباط بودند، به عنوان نفوذی عمل می کردند و اینان حتی قبل از اعلان تشکیل حزب جمهوری اسلامی در تاریخ در ۲۹/ بهمن / ۵۷، از طریق آیت و بعضی دیگر از اعضای حزب زحمتکشان که جزو شورای مرکزی حزب و با بهشتی و رفسنجانی و یا .. در تماس بوده اند. توضیح اینکه: « در زمان شاه یك گروه زیر زمینی مخالف رژیم شاه متشکل از دو شاخه نظامی و سیاسی در ارتش تشکیل می‌شود و سرهنگ شریف النسب، سرهنگ سلیمی، سرهنگ رحیمی، سروان صیاد شیرازی و کلاهدوز عضو شاخه نظامی آن و آقایان دکتر حسن آیت، دکتر جاسبی و پرورش، عضو شاخه سیاسی آن و دکتر آیت نیز رهبر شاخه سیاسی آن بوده است.» (۱۱)

بعد از نشر اطلاعات فوق در کتاب «پاریس و تحول انقلاب...»اطلاعات دیگربه شرح زیر به دستم رسید که در کتاب «تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰» منعکس شد:

« ۱ـ بنا بگفته سرهنگ یکتا، سرهنگ کتیبه که فرمانده اطلاعات ارتش (رکن ۲)، بعد از انقلاب بود با چند تنی دیگر از جمله آقای محمود کاشانی با هم جلساتی داشتند و آقای آیت در آن شرکت کرده و برایشان سخنرانی می‌کرد. بعد که در رابطه با مسائل جاسوسی آقای کاشانی دستگیر و مدتی بازداشت گردید، سرهنگ کتیبه را نیز بازداشت کرده و از کار برکنار کردند.
۲ـ بنا به اطلاع یکی از اعضای قدیمی انجمن حجتیه که با ملیون و با بعضی از نهضتی‌ها رابطه دوستی داشت و با اینجانب نیز در ارتباط قرار گرفت و مجاز به بردن نام وی نیستم در گفتگویی با نویسنده توضیح داد که آقای آیت قبل و بعد از انقلاب با بعضی از ارتشی های انجمن حجتیه جلسات بحث و گفتگو داشت که همه اینها بعد از پیروزی انقلاب و بویژه بعد از حذف بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری، مقامات مهمی را در ارتش و وزارت دفاع تصاحب کرده بودند، عبارتند از: سرهنگ کتیبه، سرتیپ نامجو، یوسف کلاهدوز، سرهنگ فروزان، سرهنگ سلیمی و سرهنگ محمدرضا رحیمی که سه نفر آخر بعد از اینکه پستهای آنها در ارتش به دیگران واگذار گردید، آقای خامنه‌ای آنها را مشاور نظامی خود قرار داد و تغییرات در ارتش در ابتداء با مشاورت با سه نفر فوق صورت می‌گرفته است.» (۱۲)
آقای هاشمی رفسنجانی در مورد تشکیل حزب جمهوری توضیح می‌دهد که آقای خمینی موافق تشکیل حزب نبود، امّا در اثر اصرار ما وبا بحثهای مختلفی با وی سرانجام موافقت کردند که ما حزب تشکیل بدهیم. بحث آقای هاشمی با آقای خمینی در مورد تشکیل حزب گویا است و نشان می‌دهد که اینان از همان روز اول درصدد کسب انحصاری قدرت بودند.
«موافقت امام با تشکیل حزب هم به این صورت بود که وقتی ایشان از پاریس برگشتند و وقتی که دولت بختیار سقوط کرد و قرار شد دولت اسلامی تشکیل بشود، مسأله حزب ضرورت خود را نشان داد. عدم وجود یک حزب متعلق به جریان همراه روحانیت، ضعف کار را خیلی مشخص کرد، ما مجبور شدیم که افراد نهضت آزادی را به عنوان دولت بپذیریم... من همین بحث را چند روز پس از پیروزی انقلاب و بعد از تشکیل دولت، خدمت امام بردم. گفتگوی صریحی با امام کردم و گفتم: «بالاخره تا به حال ما مبارزه می‌کردیم. امّا از این به بعد مسئول اداره کشور هستیم و در اولین قدم شما دیدید که یک حزب کوچک توفیق پیدا کرد که دولت تشکیل دهد، به علاوه می‌بینید احزاب در بیرون فعال

هستند»... در ذهن ایشان بود که روحانیت یک تشکل طبیعی است. در این مورد نیز نمونه‌های مشخصی ما آن موقع داشتیم که برای ایشان از لحاظ استدلال کافی بود. در هر حال گفتم: «روحانیت الآن انسجامی که شما فکر می‌کنید، حتی در این شرایط ندارد. گرچه بعضی از خاصیتهای احزاب به دور از آثار منفی آنها را دارد، ولی آمادگی لازم برای ادارهٔ یک کشور بزرگ و پر مسأله را ندارد، هر چه پیش برویم بدتر می‌شود، خلاصه اینکه تشکیلات می‌خواهیم.»
ایشان در پاسخ این سؤال که چرا با تشکیل حزب موافقت نمی‌کنند می‌گفتند: «حزب یک چیز تدریجی الحصول است، من نمی‌توانم چیزی را که هر زمانی می‌تواند وضعی داشته باشد تأیید کنم.» و می‌فرمودند: «شماها را می‌توانم تأیید کنم، چون می‌دانم شما خوب کار می‌کنید، امّا حزب، یک سازمان می‌شود و یک سازمان وجود خاصی برای خودش پیدا می‌کند و تداوم دارد، من نمی‌دانم ادوار بعد چه می‌شود.».... جواب دادم و گفتم: «شما نمی‌خواهید حزب را تا روز قیامت تأیید کنید، الآن در زمان خودتان وقتی ما متصدی کار هستیم، تأیید می‌کنید، اگر مسأله‌ای پیش آمد، تأییدتان را پس می‌گیرید.» استدلال دیگرشان این بود که شماها که می‌خواهید حزبی بشوید باید به عنوان پدر جامعه و متعلق به همه باشید و درست نیست نیروئی که مقبولیت عام دارد در یک حزب که بخشی از جامعه است محدود شوند. جواب من این بود که: «بناست حزب مجموعه‌ای از افکار مختلف نیروهای اسلامی طرفدار انقلاب اسلامی باشد و نه جناح فکری محدود که در اینصورت حزب می‌تواند حالت پدری خودش را در جامعه حفظ نماید.»، به هر حال ایشان پذیرفتند و موافقت کردند که ما حزب تشکیل بدهیم. » (۱۳)
وقتی به فهرست اسامی اولیه اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری‌اسلامی نظری افکنده شود، علاوه بر خود آیت دوستان و همکاران دیگر وی نظیر عبدالله جاسبی، سید محمود کاشانی و... در آن دیده می‌شود. (۱۴) انتخاب اعضای شورای مرکزی وسیله مؤسسین حزب خلق الساعه نبوده، حساب شده و با شناختی که از آنان داشته‌اند، قبل از پیروزی انقلاب صورت گرفته است.
آقای هاشمی رفسنجانی چنین می‌گوید:
«قبل از تشکیل حزب و اعلام رسمی آن، آمادگی برای سازماندهی کامل بود؛ اساسنامه را هم آماده کرده بودیم و بر روی اعضای شورای مرکزی نیز قبل از

انقلاب فکر کرده بودیم... و سرانجام همان ترکیب مورد نظر را به عنوان اعضای اولیه شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی تشکیل دادیم. » (۱۵)
آقای دکتر بهشتی نیز با دکتر آیت رابطه تنگاتنگ داشته و وی را عضو کادر مرکزی حزب جمهوری اسلامی کرد و وی یکی از سیاست گذاران مهم حزب بود. و در ابتداء آیت جزء مؤسسین حزب بود و بعضی از دوستان و همکارانش نیز عضو شورای مرکزی حزب شده‌اند، و خودش در شورای مرکزی حزب رهبری شاخه سیاسی حزب را بر عهده داشت (۱۶)، نبایستی این عمل زعمای حزب جمهوری بی‌رابطه با بقایی و حزب زحمتکشان بوده باشد. حتی حزب زحمتکشان و بقایی از نظر آقای رفسنجانی، عضو مؤسس و شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، حزبی خوش نام و شناخته شده تلقی می‌شده است و به ایشان توصیه‌هایی کرده‌اند. آقای رفسنجانی در یادداشت جمعه ۴ اردیبهشت ۶۰، می‌نویسد: «ساعت هشت صبح، آقایان دکتر وحید، الشریف و مهندس حاتمی به منزل آمدند، ... دربارهٔ جذب آقای ربّانی شیرازی اصرار داشتند و می‌گفتند دکتر [مظفر] بقایی بازنشسته سیاسی شده و به درد نسل امروز نمی‌خورد. الشریف و حاتمی از حزب زحمتکشان هستند. » (۱۷)
آنچه که در فوق آمده و در دو کتابِ اینجانب قبلاً منتشر شده است، در انطباق با خاطرات و گزارشهای روزانه آقای هاشمی رفسنجانی که بعداً منتشر شده است می باشد. توجه کنید:

سلیمی و کتیبه و احمد کاشانی

سه شنبه ۱۵ تیر ۶۱، « سرهنگ کتیبه رئیس ادارهٔ دوم ستاد مشترک آمد و از ستاد گله داشت و پیشنهاد می کرد که سرهنگ سلیمی رئیس ستاد و رحیمی معاونش وزیر دفاع شود.» (پس از بحران، ص ۱۲۱.)
دوشنبه ۱۱ تیر۶۲، « وزیر دفاع [سرهنگ سلیمی ن.]به ملاقات من آمد و از من خواست که به نخست وزیر بگویم، در مورد نیازهای ارتش، مثبت برخورد کنند. خبر ملاقات امام و اعلان استعفای رسمی خود از انجمن حجتیه را گفت و از آقای قاسمعلی ظهیر نژاد رئیس ستاد مشترک ارتش و هم از عدم اطلاع از تصمیمات جبهه گله داشت.» (آرمش و چالش، ص ۲۴۶)

جمعه ۲۶ بهمن ۱۳۶۳، « عصر، آقای سرهنگ محمد سلیمی آمد؛ در باره مسائل انجمن حجتیه، بحث شد و بنا به نظر امام، اگر به طور رسمی و صریح، انحلال انجمن اعلان بنمایند، امکان دفاع از افراد فراهم می شود.» (به سوی سرنوشت، ص ۵۰۹.)

چهارشنبه ۱۴ آبان ۶۵، « آقای ری شهری اطلاع داد که احمد کاشانی نماینده نطنز، به جرم شرکت در گروه زیر زمینی از نظامیان که اعلامیه در جهت تفرقه بین ارتش و سپاه می دادند، دستگیر شده است. هشتمین شماره آن اعلامیه در منزل وی برای پخش آماده بوده. آقای [محمد رضا] باهنر مراجعه کرد و در این باره توضیح خواست. جریان را گفتم و وعده دادم برای حل مشکل کمک کنم.» (اوج دفاع، ص۳۳۶.)

پنجشنبه ۱۵ آبان ۶۵، « سید احمد مصطفوی کاشانی نماینده مردم نطنز در مجلس شورای اسلامی به همراه چند تن از افسران ارتش هفته گذشته به اتهام تحریک ارتشیان علیه سپاه پاسداران بازداشت شد. این عده به حکم دادستانی نیروهای مسلح دستگیر شدند. اتهام کاشانی، تنظیم، تهیه و تکثیر و توزیع اطلاعیه هائی بوده است که در آن ارتشیان علیه سپاه پاسدارن تحریک می شده اند. روابط عمومی وزارت اطلاعات در این باره اعلام کرد: " این شبنامه ها با الهام از ضد انقلاب در حساسترین مرحله دفاع مقدس ملت مسلمان ایران منتشر شد تا توجه نیروهای مسلح را در جبهه های جنگ به مسائل غیر واقعی بکشاند." نشریه گزارش از انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم در این زمینه نوشت: " به دنبال مسائلی که حول و حوش تغییر در فرماندهی نیروی زمینی ارتش اتفاق افتاد، نیروهائی از جناح راست با استفاده از اطلاعاتی که از این جریان داشتند، اقدام به برخورد با مسائل جنگ کرده و با امضاهای مجعول اطلاعیه ها و شبنامه ها صادر کردند. در این رابطه احمد کاشانی نماینده نطنز در مجلس و نیز چند تن از سران ارتش که سابقه فعالیت در انجمن حجتیه داشته اند، از جمله سرهنگ کتیبه رئیس رکن ۲ ارتش و سرهنگ آگاه به اتهام شرکت در انتشار مسائل تفرقه افکنانه بین سپاه و ارتش، توسط وزارت اطلاعات دستگیر شدند.» (اوج دفاع، ص ۳۳۷.)

توضیح در مورد مطلب فوق:

۱- در فروردین و اردیبهشت سال ۶۵ آقای سرهنگ صیاد شیرازی را از فرماندهی نیروی زمینی برداشتند و در مرداد ۶۵ آقا ی سرهنگ حسنی سعدی

به عنوان فرمانده جدید نیروی زمینی منصوب شد و این مدت ۲ ماه هم سرهنگ جمالی جانشین نیروی زمینی ارتش وظایف فرمانده ارتش را به عهده داشت.
۲- منظور از « مسائلی که حول و حوش تغییر در فرماندهی نیروی زمینی ارتش اتفاق افتاد »، برداشتن صیاد شیرازی از فرماندهی نیروی زمینی ارتش است. با توجه به نکته فوق معلوم می شود که صیاد شیرازی هم جزو انجمن حجتیه بوده است. و به احتمال قوی صیاد هم در نوشتن شبنامه ها دست داشته و اطلاعات لازم را به احمد کاشانی و گروه خود می داده است. چون از یکی دوسال به اینطرف صیاد شیرازی با محسن رضائی آبشان توی یک جوی نمی رفت و مرتب صیاد با سپاه بر سر فرماندهی نیروهای مسلح مشکل جدی پیدا کرده بود .
۳- علت اینکه خود صیاد را دستگیر نکردند، اینکه اگر او را دستگیر می کردند، تف سر بالائی بود. چون از سال ۵۸ تا سال های ۶۳ برای استفاده از وی و رو در رو قراردادنش با بنی صدر به عنوان یک متخصص درجه یک نظامی، مرتب او را حلوا حلوا می کردند و او را به فرماندهی نیروی زمینی ارتش رساندند. با این حساب که او ارتش و سپاه را هماهنگ و یکی و ارتش را در سپاه ادغام می کند. بعد از اینکه صیاد جای امیر ارتشی نظیر تیمسار فلاحی شاگرد اول دوره دانشکده فرماندهی با ۷ سال سابقه استادی تاکتیک نظامی در دانشکده فرماندهی ستاد نیروی زمینی ارتش، و با ۲۵ سال سابقه و تجربه کاری، از فرماندهی دسته تا لشکر و سپس فرمانده نیروی زمینی ارتش شد، را گرفت و به فرماندهی نیروی زمین صعودش دادند. شاید فکر نمی کرد که او را برای این هدف که ارتش را در سپاه ادغام و یا تضعیف کند، این قدر هنداوانه زیر بغلش گذاشته اند. وی در صدد برآمد که به فرماندهی کل نیروهای مسلح در آید و سپاه و ارتش هر دو به فرمانش در آیند. و سپاه هم که هدفش تسلط کامل بر ارتش بود، چنین امری برایش غیر ممکن بود. این بود که رو در روی هم قرار گرفتند و در نتیجه او را برداشتند. حال نمی شد که او را هم دستگیر و روانه زندان کنند. که در این صورت بسیاری از رشته های بهم بافته شده، باز و پنبه می شد. این بود که بعد از اتمام جنگ خانه نشین و بی پوشش شد و ترورش سهل و آسان گشت.

چهارشنبه ۲۰ اسفند ۶۵، « مراجعه نمایندگان خط راست، برای نجات آقای احمد کاشانی از زندان، این روزها زیاد شده است. خود من هم مایلم نجات یابد، ولی کسانی هم مانع می شوند.» (اوج دفاع، ص ۵۹۶.)
سه شنبه ۸ اردیبهشت ۶۶، « آقای علی فلاحیان قائم مقام وزیر اطلاعات آمد... و در باره دکتر محمود کاشانی که دکتر[مظفر] بقائی [رهبر حزب زحمتکشان] در باره او اعترافی کرده است.» (دفاع و سیاست، ص ۸۷.)

توجه:

در پاورقی همین صفحه این توضیح آمده است: « دکتر مظفر بقائی رهبر حزب زحمتکشان- از احزاب دوره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲- در فروردین ۱۳۶۶ در کرمان دستگیر شد. در خبر دستگیری دکتر بقائی در روزنامه های سال ۱۳۶۶ چنین آمده است: " یک مقام آگاه گفت: در بازرسی از منزل وی مقادیر زیادی از اسناد مربوط به حزب زحمتکشان و اشیاء و نشریات غیر مشروع که حاکی از انحرافات اخلاقی وی است، به دست آمده است. مظفر بقائی در دوره کودتای ۲۸ مرداد۱۳۳۲ و پس از آن، ارتباط نزدیکی با عوامل کودتا و بیگانگان داشته است. احتمالاً دستگیری مظفر بقائی در ارتباط با پرونده سید احمد کاشانی صورت گرفته است." سید احمد کاشانی نماینده مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۶۵ به اتهام تلاش برای ایجاد اختلاف میان سپاه و ارتش جمهوری اسلامی باز داشت شده بود. شهید حسن آیت نماینده دوره اول مجلس شورای اسلامی نیز از نزدیکان بقائی بود. »(دفاع و سیاست، ص ۸۷.)

در توضیح مطلب فوق به چند نکته مهم اشاره شده است:

۱- بقائی با سید احمد کاشانی و آیت در ارتباط بوده است.

۲- در پرونده احمد کاشانی ارتباط وی با بقائی و همکاریش با وی معلوم شده است.

۳- آیت از نزدیکان بقائی بوده و ضمنی می رساند که با احمد کاشانی و بقائی همکاری داشته است.

در هر حال افسران فوق هم با ارتش و هم با زعمای حزب جمهوری و سپاه همکاری می کردند و بعد از انتخاب بنی صدر - علیرغم خواست حزب جمهوری اسلامی - به ریاست جمهوری و با در اختیار گرفتن فرماندهی کل قوا و پرداختن به باز سازی ارتش وجمع و جور کردنش، و بویژه بعد از اینکه وی در بین نیروهای مسلح از محبوبیت برخوردار شد، و توانست ارتش عراق

را زمین گیر و عراق را قدم به قدم وادار به عقب نشینی و پذیرش صلح با قبول خواسته های ایران کند، حزب جمهوری اسلامی را نگران ساخت. و از طریق عوامل خود در ارتش به کارشکنی پرداختند. در این خصوص نکته ششم از نامه مورخ ۱۳۵۹/۱۱ /۲۵. آقای هاشمی به آقای خمینی گویا است:

« ۶- در خصوص جنگ و فرماندهی ارتش، مطالب و احتمالات زیادی داریم. فرماندهی به خاطر ناهمآهنگی و وحشت از نیروهالی خالص اسلامی، مایل است نیروهای غیر اسلامی را در ارتش حاکم کند – که منافع مشترک پیدا کرده اند – و نیروهای خالص دینی را یا منزوی و یا منفصل نماید. خلبان شیرودی که سمبل ایمان و شجاعت و تلاش است، در پادگان ابوذر به من می گفت که امروز ایمان می جنگد نه تخصص و می خواهند دست مؤمنان را کوتاه کنند، ایشان همراه و همرزم خلبان کشوری و خلبان شهید آشوری است. وحشت داشت و به من گفت پیامش را به شما بگویم و ضبط هم شده! احتمال اینکه مدیران جنگ به علل سیاسی طالب طولانی شدن جنگ باشند، وجود دارد و این احتمال تکلیف آور است. احتمالاً آقای بنی صدر به منظور تضعیف دولت و شاید – بعضی ها هم باشند – برای اجرای منویات آمریکا و... مخصوصاً کمبود مهمات و اسلحه قابل توجه است. در این مورد لازم است، جنابعالی سریعاً فکری بفرمائید و بهتر است در یک جلسه طولانی و محرمانه با دوستان مورد اعتماد ارتشی نظیر صیاد شیرازی، نامجو، سلیمی، شیررودی و... با حضور ماها در خدمتتان بحث و تصمیم گیری شود. » (۱۸)

قبل ازانتخاب بنی صدر به ریاست جمهوری و واگذاری فرماندهی کل نیروهای مسلح به وی، آقای خامنه ای معاون وزارت دفاع بود و در ارتش با افرادی حشر و نشر داشت. بنا به گفته بنی صدر و اطلاع اینجانب آقای خامنه ای تعدادی از افسران را برای همکاری نزدیک به بنی صدر معرفی کرد که از جمله آنها ناخدا افضلی، سرهنگ عطاریان و سرهنگ سلیمی و سرگرد صیاد شیراز بود. که دو افسر اول، توده ای از کار درآمدند. و دو افسر بعدی یعنی سرهنگ سلیمی و سرگرد صیاد شیرازی عضو انجمن حجتیه و در ارتباط با احمد کاشانی و دکتر آیت بودند. و در نامه رفسنجانی به خمینی از صیاد شیرازی و سلیمی به عنوان « دوستان مورد اعتماد ارتشی نظیر صیاد شیرازی، نامجو، سلیمی، » و دوستان محرمانِ مورد اعتماد حزب جمهوری و

آقای رفسنجانی در ارتش یاد شده بود. البته دقیقتر آنست که بگویم نفوذی های حزب جمهوری و روحانیت در ارتش علیه نبی صدر.
بنی صدر در این مورد توضیح می دهد: « که افضلی افسری کاردان بود و پیروزی در جنگ دریائی و برای تمام مدت جنگ از صحنه بیرون رفتن نیروی دریائی عراق، کار پر ارزش او بود. اما صیاد شیرازی را با وجود مخالفت مسئولان ارتش، با دادن دو درجه، مسئول فروخواباندن آتش جنگی کردم که جنگ افروزان، افروخته بودند. در عمل، جز بی کفایتی از خود بروز نداد. تا اینکه با نیروئی ۵۰۰ نفری، در سردشت، محاصره شد. از آن نیرو، بیشتر از ۴۰۰ تن کشته شدند. چون از او بازخواست کردم، پاسخ داد: آنها شهید شده اند و به بهشت می روند!. از او پرسیدم: آیا شما عزرائیل هستید و مأمور فرستادن جوانان مردم به بهشت؟. روز اول به شما نگفتم قرار نیست در کردستان همدیگر را بکشیم؟ قرار است آتش جنگ را خاموش کنیم؟ قول آن استاد چینی را به شما خاطر نشان نکرده ام که جنگ پیروز جنگی است که بدون بکار بردن اسلحه، پایان بپذیرد؟ شما بی کفایتی خود را خواسته اید با مایه گذاشتن از جان جوانان مردم، جبران کنید. بی درنگ، او را از کار برکنار کردم.» (۱۹)
در همین جا این نکته را خاطر نشان کنم که هم سپاه و هم آقای صیاد شیرازی کمبود تخصص و علم فرماندهی و تاکتیک نظامی را می خواستند با فرستادن جوانان دم توپ و حنثی کردن میدانهای مین جبران کنند و از قضا بعد از برکناری صیاد از فرماندهی نیروی زمینی ارتش آقای هاشمی رفسنجانی یک چشمه از آن را آشکار کرده است. البته اگر هم او تأیید نمی کرد این واقعیت که سپاه و صیاد از جوانان در میدانها جنگ به عنوان گوشت دم توپ و خنثی کردن میدانها مین استفداده می کردند، چیزی نمی کاست. اما آشکار شدنش بوسیلهٔ آقای هاشمی بر اهمیت مسئله می افزاید.

صیاد شیرازی و نیروی شهادت طلب

دوشنبه ۱ اردیبهشت ۶۵، « آقایان رضائی و جمالی [جانشین فرماندهی نیروی زمینی ارتش. ن.] از جبهه تلفنی از استحکام خطوط و همکاری مطلوب بین ارتش و سپاه راضی بودند و خواستار انحلال تیپ حضرت ابوالفضل(س) شدند. این تیپ را آقای صیاد با شرکت افراد داوطلب

شهادت از میان واحد های دیگر ارتش تشکیل داده است. اینها مدعی اند که خروج افراد مؤمن از واحد های ارتش، باعث تضعیف سایر واحدهایی شده که نیاز به افراد مؤمن دارند. با رئیس جمهور صحبت شد و قرار شد دستور انحلال آن تیپ را بدهند.» (اوج دفاع، ص ۷۳.) البته سپاه و صیاد از جوانان ناآگاه و بی اطلاع از دانش به عنوان نیروی داوطلب شهادت به نوعی مسابقه داشتند ولی خوب در این مسابقه دست بالا را سپاه داشت و آقای هاشمی در ۹ مرداد ۶۴، می نویسد:« در مجموع از عملکر چند ماهه اخیر آقای صیاد و ارتش به این نتیجه رسیده ام که ارتش بدون حضور سپاه در آفند کارهای بزرگ نمی تواند انجام دهد و سپاه هم می داند که بدون ارتش نمی تواند عملیات بزرگ انجام دهد. نیروی صف شکن در سپاهند و امکانات زمینی و هوائی و بسیاری از پشتیبانی ها در اختیار ارتش است . » (امید و دلواپسی، ص ۲۰۷-۲۰۶.) توجه « نیروی صف شکن در سپاهند » یعنی جوانانی که در میدانهای مین برای خنثی کردن مین از آنها استفاده می شود در سپاه هستند. یعنی در واقع سپاه قتلگاه جوانان مردم است. تجربه تاریخی هم همین را گزارش می کند.

البته این نکته لازم است ذکر شود که قبل از نامه آقای هاشمی به خمینی درخصوص در خواست تشکیل جلسه محرمانه طولانی بحث و تصمیم گیری در مورد جنگ در حضور آقای خمینی با زعمای حزب جمهوری اسلامی و «دوستان مورد اعتماد ارتشی نظیر صیاد شیرازی، نامجو، سلیمی، شیررودی و...»، صیاد شیرازی را که نقشه و برنامه برای ختم غائله کردستان دارد،خامنه ای به بنی صدر معرفی کرد. بنی صدر هم با فشار حزب و به منظور هماهنگی بین ارتش و سپاه با دو درجه دادن به صیاد شیرازی، که در آن موقع سرگرد بود، وی را سرهنگ تمام کرد. این نکته را همین جا حاطر نشان کنم که بدون انجام عملیات مشعشعی و یا حد اقل آزمون و تجربه مشخصی به افسری یک جا دو درجه دادن، عمل درستی نبوده است و آقای بنی صدر خود اذعان کرده است که این عمل موجب دشمنی، دلخوری و ناراحتی افسران دیگر شده است. با توجه به مطالب فوق در مورد صیاد شیرازی و برای دقیقتر کردن تحقیق، نامه های آقای بنی صدر به آقایان خمینی، خامنه ای و منتظری نکاتی را روشنی را بیان می کند. آقای بنی صدر بعد از شکست صیاد شیرازی در سردشت و به کشتن دادن بیش از ۴۰۰ نفر در تاریخ ۲۸ شهریور ۱۳۵۹ به آقای خمینی چنین نوشته است:

۱- «... در قضیه کردستان خود اینجانب ستاد مشترك را تشکیل دادم و سرگرد صیاد شیرازی را سرهنگ تمام کردم و ۳ لشگر را در اختیار او گذاشتم و هر امکانی خواست تا جائی که توانستم در اختیار او گذاشتم و چهار شنبه بعد از ظهر پس از چند ساعت بحث نتوانست نگوید که اختیارات و لوازم جنگی داشته است. بنابراین کسی نمیتواند بگوید نمیخواستهام این تجربه موفق بشود. اما در کرمانشاه موافق صورت جلسات همه قبول داشتند که تجربه شکست خورده است و در برابر تلفات زیاد و استعمال بمب ناپالم که خود سرشکستگی بزرگی برای جمهوری است، هیچ بدست نیاورده است. جوانان عضو جهادسازندگی بطور روشن میگفتند ضد انقلاب نه در شهرها و نه در راهها نیست در روستاها کمین کردهاند و باید پاکسازی بطور اساسی و همه جانبه انجام بگیرد. بنابراین تکرار کارهائی که تلفات بسیار ببار میآورند و در ارتش این فکر را القاء میکنند که فرماندهان نادان را بزور بر او حاکم کردهاند و اینها هنری جز بکشتن دادن ندارند، کاری بغایت خطرناك و بازی با آتش است. عجب اینجاست که خود صیاد شیرازی میگفت از ستون ۵۰۰ نفری فقط ۱۲ نفر از او پیروی میکردهاند. البته بعد از افتادن در دام و دادن تلفات سنگینی و نمیتوان خطر ادامه اینگونه تسلیم شدن بفشار را پذیرفت و با يك ارتش بدون فرماندهی قوی و بدون تزلزل خطر جنگ را پذیرفت. ..»(۲۰)

۲- نامه آقای بنی صدر به آقای خامنهای در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۵۹

« حجت الاسلام آقای خامنه ای

مطلبی را که خطاب به جانشین رئیس ستاد ارتش نوشته و فرستاده اید، از بسیاری جهات خلاف دارد...

۴- با توجه به وضیعت ارتش و اینکه يك افسری (و تنها افسریست که چنین میکند) تمام مقررات نظامی را زیر پا میگذارد و هر روز از یکجا سردر مي آورد و دیروز نیز در کمیسیون دفاع مجلس بوده است، بجای آنکه از راه رعایت مصلحت کشور لااقل درصدد نصیحت و منع او از اینکارها برآئید، اینطور میخواهید او را به ارتش تحمیل کنید. فکر نمیکنید اینطور کارها موجودیت ارتش را بخطر مي افکند (۱)؟...

روزی این شخص را اینجانب به درجه سرهنگی ارتقاء دادم برای اینکه نماینده هماهنگی سپاه و ارتش باشد، اما با وضعی که بوجود آمده است اصرار براینکار جز به تشدید کینه و برخورد نمیانجامد.

و وقتی طرحی به کمیسیون دفاع مجلس میرود و آن کمیسیون دخالت در سلسله مراتب نظامی میکند و در رادیو اعلام میشود، چطور میتوان آنرا اجرا کرد؟ آیا اینکار جز باین معنی است که مقصود از طرح جز این نیست که این شخص برغم همه مقررات بزور و جبر و تحقیر فرماندهی و... در جای خود بماند؟ امیدوارم با ملاحظه این واقعیت‌ها و از روی انصاف، خود درصدد جبران برآئید و اینجانب را در دفاع از نظم (لااقل در ارتش) یاری رسانید.» (۲۱)

۳- نامه آقای بنی صدر به آقای خمینی در تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۵۹

« ...۲- اینجانب دیشب در جلسه شورای دفاع حاضر نشدم. لابد می‌آیند خدمت امام. امام یکبار محض رضای خدا باینها بگویند شما فساد می‌کنید. اینهمه جوسازی راجع به صیاد شیرازی و دخالت در امور داخلی ارتش و تحمیل یك افسر به ارتش که باز روحیه همه را خراب کرده است چه معنی دارد؟

۳- درباره کردستان، عقیده اینجانب اینست که دستهائی هست که نگذارد کار تمام بشود. و صیاد شیرازی را هم برای همین میخواهند. در آذربایجان غربی ۲۰۰۰تا ۲۵۰۰ نفر آماده تسلیم هستند. به سپاه گفته اند نماینده معین کند، همراه نمایندگان دیگر برود، تا بحال خبری نشده است. هزار دلیل وجود دارد، این گویاترین آنها. بهرحال اگر این عده تسلیم بشوند، کار کردستان تقریباً تمام است و لشکر ما آزاد می شود و می تواند وارد خاک عراق شود. در این باره تأکید امام ضرورت دارد.» (۲۲)

۴- نامه آقای بنی صدر به آقای منتظری در تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۵۹

« حضرت آیت الله منتظری

اما بعد

۱- تلگرام فرستادم می خواستم خود بخوزستان بیائید از نزدیک امور را مشاهده کنید. موجب جلب توجه نظامیان به روحانیت بشوید، تعبیر به سوء کردید. لابد بلحاظ تبلیغات شبانه روزی بر ضد رئیس جمهوری که هیچ گناهی جز این ندارد که می خواهد قسمتی از وطن شما از دست برود و تاریخ آینده این طور قضاوت کند که در عصر قاجار بلحاظ ندانم کاری روحانیت قسمتهائی از شمال کشور بدست روسیه افتاد و در عهد انقلاب اسلامی مایه حیات اقتصادی کشور یعنی خوزستان را باز با ندانم کاری از دست داد.

۲- اینک هر روز مصاحبه و سخن و خطابه از قول شما در باره ارتش است و جملگی بنادرست. عامل فرزند شما. همان فرزند که اعلامیه دادید دیوانه است.

معلوم می شود عاقل شده است. و هر حرفی در ضدیت با اینجانب نزد شما می زند عین صواب است.
گناه چیست؟ دو گناه بزرگ مرتکب شده ام با فرماندهی ایشان بر سپاه پاسداران موافقت نکرده ام. با وزارت خارجه ایشان موافقت نکرده ام. گفته است تا سرو صدا نکنی، بآدم راه نمی دهند. من سروصدا کردم و آنچه را می خواستم گرفتم و گمان می کند اینجانب هم تسلیم هو و جنجال می شوم...حالا بدر و دیوار می زند محض صیاد شیرازی، اما مسئله این افسر نیست. مسئله یک فریب خطرناک است. از گروگان گیری جمعی به قدرت رسیده اند و فکر می کنند با ادامه جنگ، ایران برای همیشه برایشان مسلم می شود. نمی خواهند کردها دست از جنگ بردارند و تسلیم بشوند. همانطوری که نمی خواهند جنگ با عراق تمام بشود. لابد نامه شما خطاب به شورای دفاع نتیجه القاأت همین کسان است که این خط خطرناک را تعقیب می کنند.
این افسر را آقایان نمیشناختند. دکتر چمران معرفی کرد، اینجانب به او درجه دادم. چند لشکر را تحت امر او گذاشتم و نتیجه چه شد؟:
۱- ارتشیان با او بغایت دشمن شدند بلحاظ اینکه در عملیات بی نتیجه ۴۰۷ یا ۴۵۷ نفر کشته و زخمی و ۴۵ میلیون تومان پول و بسیاری از ابزار جنگی و... از بین رفت. بدفعات شکایت و اعتراض شد که مگر ما نظامیان موش آزمایشگاه هستیم که بدست افسر توپخانه که نه درس ستاد فرماندهی و نه تجربه دارد می‌سپارید. جواب این بود که باتجربه‌ها کمکش کنند و موجب هماهنگی و همکاری میان سپاه و ارتش می‌شود.
۲- اما او با ارتشیان راه نرفت، از صاحبان تجربه کمك نگرفت و با فرماندهان براه نافرمانی و تك روی رفت. چند نوبت او را خواستم نصیحت کردم، سود نبخشید. در نتیجه روز بروز ناراحتی در ارتش بیشتر شد و در شرائط جنگ، آنهم در وضعی که ما اسلحه و مهمات کم داریم و از خارج هم نمیتوانیم بخریم، مساله روحیه مساله اصلی است و نمیتوان گذاشت همان نافرمانی که در درجه داران بوجود آمد و آن وضیعت را ببار آورد، خدای ناکرده نزد افسران بوجود آید و فاتحه ارتش و کشور خوانده شود.
۳- برای جبران عدم کفایت، درخواست بمب ناپالم کرد و امروز در دنیا موضوع تبلیغات بر ضد جمهوری اسلامی ما شده است که در حکومت مذهبی، هموطنان مسلمان خود را با بمب ناپالم می‌سوزانیم. و در کردستان بر نفرت

عمومی از او افزوده شد. با آنکه لشکر کردستان بدادش رسید و باقی مانده واحد نظامی را به سردشت رساند، راه سردشت بکلی بسته شد و مردم در مضیقه بسیار واقع شدند. هر چه راجع بکردستان بشما گزارش میدهند دروغ است، کینه‌ها بیشتر و مخالفت‌ها فزونتر شده است و ما بجای همه کار تنها زور بکار می‌بریم.

۴- فرماندهان لشکرها نزد اینجانب آمدند و برعهده گرفتند که امن داده شود، آنها قسمت عمده نیروهای دمکرات را از قاسملو جدا می‌کنند و دو لشکر آزاد میشوند و میتوانند در خاك عراق وارد عملیات بشوند. باز در حاشیه دستورالعمل نوشتم با نظر صیاد شیرازی عمل کنید.

در تهران به کارهای دیگر مشغول شد و هر روز گزارش گفتگوهایش درباره عزل فرماندهان و همه کاره شدنش را می‌آوردند. تزلزل و خشم فرماندهان نیروها زیاد می‌شد تا بدانجا که دسته جمعی آمدند و گفتند استعفا میدهیم.

چه باید می‌کردم؟ اولاً چطور یك افسر جزء حق دارد از همه جا سر درآورد، تلویزیون و منزل این و محفل آن و مجلس و... خود این امر با فرهنگ نظامی سازگار نیست و فلج کننده است چه رسد باینکه بابت این کارهای دور از شأن یك افسر مسلمان به ارتش و فرماندهان نیز تحمیل بشود.

۵- وقتی کار باین صورت درآمد، امروز وضعی شده است که بقاء او بمعنای تحمیل این افسر از سوی گردانندگان سپاه پاسداران به ارتش تلقی میشود و خدای ناکرده فاجعه‌های بزرگ ببار می‌آورد.

متاسفانه این حزب جمهوری، و ابواب جمعی می‌خواهد و این بازیها را میخواهد به ارتش بکشاند و برای دین و کشور شما خطرناك است.

۶- این افسر به اینجانب که رئیس جمهوری هستم و فرمانده کل قوا از سوی امام، چند نوبت دروغ گفته است. چگونه افسری مکتبی است که بدون صلاحیت و بدون شور، واحدهای نظامی را بجنگ می‌برد و نفله می‌کند و در مقام توضیح بفرمانده خود، دروغ می‌گوید؟

بهرحال، مطلب وقتی بیشتر بر شما معلوم میشود که ببینید در آذربائیجان غربی حدود ۲۵۰۰ نفر آماده تسلیم هستند و همین معتقدان به جنگ مانع می‌شوند، و این افسر هم اسباب دست آنهاست. جنگ ایران را نابود می‌کند.

این توضیحات را نوشتم که اگر در نپرسیدن از کسی مسوول امور است، عذری متصور باشد. بعد از این توضیحات نزد خدا، عذری نماند...» (۲۳)

نامه ها که در همان سال ۵۹ نوشته شده، حکایت از این دارد که روحانیت و بویژه روحانیت حزب جمهوری چگونه برای تخریب در کار جنگ و بنی صدر از صیاد شیرازی به عنوان وسیله استفاده می کرده و دست او را برای تخریب ارتش باز می گذاشته است. صیادِ مغرور هم امر بر او مشتبه شده، تصور می کرده که اینها همه در سایه استعداد و توانائی او است که اینقدر او را به عنوان افسری مورد اعتماد توانا آگاه و مطلع در همه جا مطرح می کنند. این هم یکی دیگر از روش قدرت و خصیصه قدرت طلبان است که از افرادی به عنوان وسیلهٔ تصاحب قدرت استفاده می کنند و وقتی که آن افراد وسیله شدند و آن ها را به هدفی که در نظر داشتند رساندند، آنوقت وظیفه اشان را خاتمه یافته تلقی کرده و باید به نوعی که برایشان ضرر نداشته باشد و یا کم ضرر باشد حذف شوند. یکی از دلایل حذف اینگونه افراد این است که بر اثر غروری که به اینان دست می دهد، تصور می کنند که مطرح شدن و صدر نشین کردنشان به علت استعداد و توانائی آنها است و نمی توانند و یا نمی خواهند، فکر کنند که می خواهند از آنها به عنوان وسیله و گوش به فرمان استفاده کنند و صیاد شیرازی بدین دام افتاد. با توجه به آنچه در فوق آمده باید معلوم شده باشد که چرا و چگونه به ناحق بعد از اینکه صیاد جای امیر ارتشی نظیر تیمسار فلاحی شاگرد اول دوره دانشکده فرماندهی با ۷ سال سابقه استادی تاکتیک نظامی در دانشکده فرماندهی ستاد نیروی زمینی ارتش، و با ۲۵ سال سابقه و تجربه کاری، از فرماندهی دسته تا لشکر و سپس فرمانده نیروی زمینی ارتش شد، را گرفت و به فرماندهی نیروی زمینی ارتش صعود کرده است. شاید فکر نمی کرد که او را برای این هدف که ارتش را در سپاه ادغام و یا تضعیف کند، این قدر هنداوانه زیر بغلش گذاشته اند، تصور می کرده که همهٔ اینها به خاطر استعداد، کاردانی و توانائی خودش بوده است و باید سپاه زیر فرماندهی ایشان قرار بگیرد، ولی بعد که حاضر نشده است تابع و گوش به فرمان باشد و گهگاهی امر ونهی می کرده، چاره را در حذفش دیده اند. حال با توجه به مطالب فوق و با توجه به یادداشتهای روزانه آقای هاشمی رفسنجانی، بعد از صعود صیاد شیرازی به فرماندهی نیروی زمینی ارتش تا برکناریش از این نیرو و ترورش قدم به قدم به پیش می رویم. توجه کنید:

ولو با شکست باید ارتش زیر نظر سپاه باشد

آقای هاشمی در ۲۱ مرداد ۶۳ می نویسد: بعضی ها فکر می کنند، فرماندهان سپاه برای کم رنگ کردن ارتش، اجرای عملیات زیر نظر ارتش را نمی پذیرند ولی او این نظر را قبول ندارد و درست نمی داند. حال توجه کنید که چگونه خودش به خودش دروغ می گوید. نمونه در سرتاسر یادداشتهای روزانه اش فراوان است، از باب طولانی نشدن فقط چند نمونه در زیر می آید:
۳ مرداد ۶۳، «عصر، آقای صیاد شیرازی و آقای محسن رضائی آمدند؛ نتیجه مذاکرات و مشاورات [در باره انجام عملیات] را آوردند. پیشرفت مهمی در تصمیمات لازمه مشاهده نشد و آقای رضائی، رسماً مخالفت خود را با اجرای طرح والفجر ۸ اعلان نمود؛ ضمن آمادگی نشان دادن برای اجرای دستور، تا کنون تظاهر به مخالف نداشتند» . (به سوی سرنوشت، ص۲۰۷.) تنها مخالفت از جانب رضائی نوچه هاشمی است.
آقای رفسنجانی در پائین همین صفحه از قول سردار غلامعلی رشید، یکی از فرماندهان ارشد سپاه می گوید: که آقای رضائی "از فروردین سال ۶۳، نگاه فرماندهی سپاه برای عملیات به منطقه هور معطوف بوده است؛ هم برای پیروزی های خیبر [دوروغی که آقای منتظری آن را در خاطرتش برملا کرده است.ن] و گسترش بیشتر در هور و هم برای ادامه شناسائی ها در عمق که توسط قرارگاه "نصرت" سپاه صورت می گیرد. این در حالی است که دشمن هنوز به ادامه بمباران در جزایر مجنون و آب اندازی در جزیره و تلاش برای خارج کردن جزایر از دست ما ادامه می دهد. ایده کار مجدد در هور از همان زمان در ذهن برادر محسن رضائی شکل گرفته بود، منتها علنی نمی کند و تنها با قرارگاه نصرت آرام آرام کار می کند تا مرداد ۶۳ که قرارگاه نیروی زمینی ارتش، دست اندرکار اصلی طراحی و اجرای عملیات، این سکوت ادامه پیدا می کند و اختلالی در طرحهای ارتش (والفجر ۷و والفجر ۸ انجام نشده) به وجود نمی آورد، اما بعد از اینکه طرحهای مزبور به کلی منتفی گردید، فکر عملیات مجدد در هور را علنی می کند"
۸ مرداد ۶۳، « آقای صیاد شیرازی [فرمانده نیروی زمینی ارتش] آمد، گزارشی از نظریه مسئولان ستادها و قرارگاهها داد و تأکید بر ضرورت انجام عملیات داشت. در مورد طرح توضیح داد. عصر، با حضور آقای خامنه ای، جلسه ای با آقایان صیاد و محسن رضائی داشتیم. صیاد از طرح

اروند(والفجر۷) دفاع کرد ولی آقای رضائی مخالف بود. پس از مقداری بحث ، معلوم شد که ایشان به طور کلی با عملیات در جنوب مخالف است و از اول هم مخالف بوده اند. به ایشان اعتراض شد که چرا چند ماه وقت مملکت و این همه نیروها را تلف کرده و با صراحت برخورد نکرده اند؛ جواب درستی نداشت و طرح درستی برای عملیات، در جای دیگر هم نداشت. آقای خامنه ای پیشنهاد کردند که فرماندهی عملیات جنوب را به آقای صیاد واگذار شود، که قبول دارند. من هم پذیرفتم و قرار شد با امام در میان بگذاریم. محسن رضائی ناراحت و جلسه ختم شد.، البته بعید است، با فرض مخالفت فرماندهان سپاه، عملیات وسیع را بشود سامان داد ولی مشکل را باید حل کرد.» (به سوی سرنوشت، ص ۲۱۳.)

آقای هاشمی چون می داند کسی نمی تواند از او بازخواست کند، ظاهراً فراموش می کند که در ۳ و ۸ مرداد چون طرح مال ارتش بوده است ایشان مخالفت کرده است. از باب نمونه دو مثال از مخالت سپاه با ارتش آوده شده و الا تا حاکم کردن سپاه بر ارتش مخالفت دائمی است.

مضمحل کردن و تصاحب امکانات و اسلحه های ارتش

سپاه از همان روزهای اول هدفش را بر تصاحب مایملک ارتش چه به لحاظ پادگانها، پایگاههای مختلف و چه به لحاظ ادوات سبک و سنگین نظامی قرار داده بود. و در حقیقت چون آقای خمینی و روحانیت حاکم قصد داشتند که سپاه به نیروی فائقه نظامی کشور تبدیل شود، راهی جز اینکه گام به گام سپاه و یا ارتش جدید را بر تصاحب مایملک و امکانات ارتش قدیم بنا کنند، وجود نداشت. آنها هم با قدرت دیکتاتوران حاکم و با در دست داشتن دادگاههای انقلاب و انقلاب ارتش و دادگاههای صحرائی زمان جنگ به همه جا دست اندازی می کردند و کسی و نیروئی هم جلودارشان نبود. نیروی سه گانه ارتش هم با روبرو بودن با شمشیر های مختلف فوق توان مقابله از آنها سلب شده و راهی

جز تن دادن به خواست آنها و دست به تلاشهای مذبوحانه زدن در خود نمی دیدند. سپاه به پادگانها، اسکله های دریائی، فرودگاهای نظامی و هوا نیروز و بیمارستانهای ارتش دست اندازی می کرد که از جمله می شود به فرودگاه هوا نیروز اصفهان، ساختمان ارتش در سقز، پادگان پرندک، بیمارستان نیروی هوائی اشاره کرد. بد نیست که به بخشی از تصاحب ادوات نظامی ارتش توسط سپاه هم اشاره شود:

آقای هاشمی در۲ مهر۶۳ آورده که « در این روز ، فرمانده کل سپاه، نامه ای به فرماندهی نیروی زمینی ارتش نوشته که در آن آمده است: " به برادر عزیز سرهنگ صیاد شیرازی از برادر محسن رضائی ، خواهشمند است اقدامات زیر را انجام و نتیجه اقدامات را کتبی اعلام دارید: الف تحویل هزار دستگاه نفر بر تعمیری به وزارت سپاه جهت عملیاتی کردن آنها. ب- ارائه لیست قطعات یدکی لازم بر ای آماده کردن ۲۰ فروند شنوک و ۱۰۰ فروند ۲۱۴ به برادر حاج محسن رفیق دوست و تعیین یک نماینده پیگیر و مطمئن ، ج- تعیین یک کمیته توپخانه برد بلند ۱۷۵و۱۸۲ برای تهدید شعیبیه و هدفهای لازم دیگر و برآورد قبضه و مهمات لازم و طرح تیر آتش و دیده بان های نفوذی لازم."

در حقیقت نامه فوق از رضائی فرمانده سپاه به صیاد شیرازی، نوعی امریه و تحکم است که مقامی بالا دست به مقام زیر دست خود صادر می کند.

۱۲ مهر۶۳، آقای رئیس جمهور، تلفنی گفتند، اعلان نیازها برای عملیات از طرف سپاه، آنقدر زیاد است که قسمتی از آن قابل تأمین نیست و احتمال دارد، بهانه باشد. ص ۳۱۹.

۷ آذر ۶۴، « با صیاد شیرازی تلفنی صحبت کردم و خواستم تاو انداز تحویل سپاه بدهد.» (امید و دلواپسی، ص ۳۴۵.)

۲ دی ۶۴، « آقای صیاد شیرازی آمد. بعد از ملاقات امام با فرماندهان ارتش، از صحبتهای امام راضی بود. امام در جمع فرماندهان به آنان ابلاغ کرده بودند که اختیارات فرماندهی کل در جنگ به من واگذار شده است و خواسته بودند اطاعت کنند. راجع به اقلامی که سپاه از ارتش برای عملیات می خواهد، توپخانه، هلی کوپتر، پل آراده، و... نیز در باره ستاد مشاور فرماندهی مذاکره کردیم.»

۲۶ شهریور ۶۵، « آقایان رضائی و رفیق دوست پس از زیارت امام آمدند. در باره جنگ و سپاه و هلی کوپترهائی که به امر امام، ارتش باید تحویل سپاه

بدهد، صحبت شد. مایلند به مناسبت سالگرد دستور امام در خصوص تأسیس سه نیروی زمینی و دریائی و هوائی سپاه، مراسم داشته باشند. من برای پرهیز از ناراحتی ارتشی ها موافق نیستم.» (اوج دفاع، ص ۲۶۶-۲۶۵.)
می خواهد با پنبه سر ارتشی ها را ببرد. سیاست انگلیسی ها
۸ بهمن ۶۵، «آقای خامنه ای در مورد تحویل تانکهای اسکورپیون ارتش به سپاه دستور دادند.» (اوج دفاع، ۴۴۵) .
۱۰ بهمن ۶۵، «عصر از سپاه آمدند و خواستار امکانات رزمی و توپخانه ای از ارتش برای جنوب شدند.» (اوج دفاع، ص ۴۴۷)
۱۲ بهمن ۶۵، « در باره دستور امام در خصوص تحویل وسائل زرهی و توپخانه از ارتش به سپاه، در جواب درخواست آقای رضائی که از من و آقای خامنه ای خواسته اند اقدام کنیم، مشورت کردم. ایشان گفت به اختیار قرارگاه خاتم باشد و تصمیم قرارگاه را ایشان قبول دارند.» (اوج دفاع، ص ۴۴۹.)
سه شنبه ۱۴ بهمن ۶۵، « آقای رضائی نامه به امام نوشته و درخواست یکصد نفربر و سه ضد هوائی، ۵۷ شنی دار و ده گردان توپخانه کرده است. امام هم به من و آقای خامنه ای نوشته اند که نیاز های کربلای ۵ تأمین شود...آقای حسنی سعدی همراه سه فرمانده نیروی زمینی آمدند. در باره نیازهای درخواستی سپاه که امام دستور تحویل آن را داده اند ، مذاکره شد. نظر آنها این است که با این ابزار هم، سپاه با تلفات زیاد، حد اکثر به کانال زوجی می رسد....بالاخره با مشورت دکتر روحانی، ذیل دستور امام به نیروی زمینی ارتش نوشتم که اقلام درخواستی برای مدت پنج هفته در کنترل عملیات سپاه قرار دهند.» (اوج دفاع، ص ۴۵۲و۴۵۳.)

ارتش و تهدید به دادگاه نظامی صحرائی

برای به مهمیز کشیدن ارتش و آنها را مطیع و سربفرمان کردن، شمشیر برنده دادگاههای انقلاب ارتش و دادگاههای صحرائی، از اول انقلاب و بویژه در طول جنگ بالای سر آنها نگاه داشته بودند که دست از پا خطا نکنند.
۱۰ اردیبهشت۶۵،« ظهر آقایان رازینی، اتابکی، علی یونسی و مصطفی پور محمدی برای مشورت در خصوص تشکیل دادگاه صحرائی برای محاکمه نظامیان متخلف در جنگ آمدند» (اوج دفاع، ص ۸۴) دادگاههای صحرائی

فقط برای نظامیان است و نه سپاه زیرا سپاهیان که خود قوه قضائیه را در اختیار دارند، و به کارِ این دادگاهای صحرائی می پردازند، چه کسی جرأت دارد به سپاه بگوید بالا چشمش ابرو است:
۱۵ آذر ۶۳، «عصر، دادستانها و حکام شرع سپاه سراسر کشور آمدند. برای آنها مفصل صحبت کردم. دستگاه قضائی سپاه عهده دار یکی از حساسترین و ضروری ترین کارها می باشد » (به سوی سرنوشت، ص ۴۱۹.)
قضات و بازپرسان و بازجویان دادگاه های نظامی و انتظامی ازابواب جمعی نیروی سپاه هستند، حتی بسیاری قضات و بازپرسان و بازجویان دادگاه های انقلاب، دادگستری، که در کسوت روحانیت اند، اما باز به نوعی از افراد سپاه هستند.
۱۲ خرداد ۶۵، « آقای علی رازینی تلفن کرد و از عدم همکاری فرماندهان ارتش با دادگاه زمان جنگ گله داشت.» (اوج دفاع، ص ۱۱۶.)
۹ شهریور ۶۵، «آقایان علی یونسی و مصطفی پور محمدی آمدند و گزارش کارکرد دادگاه تخلف جنگی را دادند. برای ادامه کار سیاست مشخص خواستند که بحث شد.» (اوج دفاع، ص ۱۶۴.)
۱۵ بهمن ۶۵، « احمد آقا تلفنی گفت، نامه ای از سرهنگ حسنی سعدی به امام رسیده که نوشته تحویل این همه امکانات به سپاه برای ارتش مشکل است و امام دستور داده اند که در جواب نوشته شود، لازم است از دستورات فرماندهی جنگ (من) اطاعت شود و تأخیر موجب کیفر زمان جنگ است.»(اوج دفاع، ص ۴۵۴.)

ارتش در منگنه سپاه و تلاش بیهوده صیاد شیرازی

صیاد به خیال واهی خود تلاش مذبوحانه ای می کرده که برای سپاه و ارتش فرماندهی واحدی که در اختیار ارتش باشد، بوجود آورد. وچون به خودش مغرور بوده، نمی توانسته به این مسئله روشن توجه کند که سران جمهوری اسلامی هدفشان از کار انداختن و بی خاصیت کردن ارتش است ولی در طول زمان چاره ای جز به فر مان عمل کردن نمی بیند و در نتیجه گام به گام به زمانِ حذفش نزدیک می شود.

۲۶ اردیبهشت ۶۲، «صیاد شیرازی فرماندۀ نیروی زمینی و محسن رضائی بر سر فرماندهی عملیات اختلاف دارند. صیاد می خواهد وحدت فرماندهی باشد و آن هم از ارتش و برای سپاه گران است.» (آرمش و چالش، ص۸۴.)
۱۱ دی ۶۲، « صیاد شیرازی معتقد است ارتش فرماندهی جبهه را داشته باشد و سپاه زیر فرمان آنها عمل کند؛ ولی عملی نیست. اکثریت با سپاه است. امام هم با تلخی دستور رفع اختلاف داده اند.» (آرامش و چالش،ص۳۲۶.)
۲۱ دی ۶۲،«آقای صیاد شیرازی برای وحدت فرماندهی و آن هم از سوی ارتش، تلاش دارند؛ با امام هم در این باره ملاقات کرده و نتیجه ای نگرفته و دلگرم به کار نیست.» (آرامش و چالش، ص ۳۳۲.)
۱۹ اسفند ۶۲، « احمد آقا آمد ، از امام پیغام آورد که بگونه ای مشکل اختلافات آقایان صیاد شیرازی و محسن رضائی را حل کنیم؛ گفتم مشکل است.» (آرامش و چالش، ص ۳۹۶.)
۳۰ مرداد ۶۳، « عصر، آقایان صیاد شیرازی و محسن رضائی آمدند... و آقای صیاد شیرازی هم با پیشنهاد سپاه در شمال [غرب کشور] موافق نبود. مقداری در باره اداره جنگ صحبت شد و تقریباً باز همان مسئله فرماندهی واحد، برای حل مشکل، توسط آقای صیاد شیرازی مطرح گردید؛ البته به شکلی نرمتر. » (به سوی سرنوشت، ص ۲۵۲.) کنایه از این است که ما در چه خیالیم وفلک یعنی او در چه خیال.
۸ شهریور۶۳، « صبح صیاد شیرازی و رضائی آمدند؛ برای عرضه طرح جامع خودشان برای جنگ. آقای صیاد طرحش را منقح و زمان بندی شده و مکتوب عرضه کرد، نمونه ای از انضباط ارتش است. ولی آقای محسن رضائی تنظیم نکرده بود و توضیح شفاهی داد.» (به سوی سرنوشت، ص ۲۶۶.)
۹ شهریور۶۳، « دو طرح آقایان صیاد شیرازی و رضائی بحث کردیم. طرح آقای رضائی را قبول کردیم. و طرح صیاد غیر عملی تشخیص داده شد.» (به سوی سرنوشت، ص ۲۶۹.)
این هم جالب است که در ۸ شهریور طرح صیاد« منقح و زمان بندی شده و مکتوب» که «نمونه ای از انضباط ارتش است.» عرضه شده ولی روز بعد طرح اوغیر عملی تشخیص داده می شود و جالبتر اینکه چگونه طرحی که یک روز قبل حتی آماده و مکتوب نبوده و شفاهی مطلب عنوان شده، روز بعد قبول می شود. البته این بدان جهت است که باید ارتش کنار زده شود.

۱۴ شهریور۶۳، « طرح آقای رضائی پذیرفته شد. طبق پیشنهاد خود صیاد و موافقت امام، قرار شد محسن فرمانده عملیات و صیاد به عنوان معاون اول او عمل کند؛ اما فقط خود ما از این تصمیم مطلع باشیم. صیاد با اینکه این نتیجه، با پیشنهاد خودش بدست آمده بود، ناراحت بود ولی پذیرفت.« (به سوی سرنوشت، ص ۲۷۳.)

آمادگی برای حذف صیاد شیرازی

از سال ۶۴ به بعد، صیاد شیرازی با وجودی که تلاش می کند، زیر فرمان سپاه نرود، اما آنها که ارتش را به اندازه کافی تضعیف شده می دانند، آشکارا صیاد را به سمت تابع سپاه کردن و یا حذف وکناره گیری پیش می برند تا زمانش فرا رسد:

۱۴ فروردین ۶۴،«آقای محسن رضائی آمد و گزارش ناقصی از عملیات بدر داد. ولی مطلب قابل قبولی ارائه نکرد و به نظر می رسد که برای آینده هم طرح قابل توجهی ندارد.

علاوه بر این، او با طرح آقای صیاد هم موافق نیست و کارهای آینده را به در دست داشتن امکانات ارتش مشروط می کند. وقت گرفتم که خدمت امام برسد. در آنجا هم - بنا به گفته خودش- همان مطالب را در باره ارتش گفته. او پس از ملاقات با امام برگشت و مذاکراتمان را تا ساعت یک و نیم بعد از ظهر ادامه یافت. با آقای صیاد هم تلفنی صحبت کردم ؛ ظاهراً از پیشرفت کار راضی است. قرار شد که برای گزارش کامل به تهران بیاید، اما ظاهراً عملیات بی تأخیر نیست.» (امید و دلواپسی، ص ۵۳.)

این مسئله فوق العاده جالب است و من نمی دانم محسن رضائی از هاشمی چه چیزهای سری دارد که هر نوع که بخواهد با او می رقصد و خواسته هایش را تحقق می بخشد.

۲۹ فروردین ۶۴،« شب، آقای صیاد شیرازی آمد. گزارشی از علت تأخیر در عملیات ارائه داد و برنامه های آینده را گفت. گفته می شود که فرماندهان اصلی سپاه مایل نیستند که در این طرح با او همکاری شود، اگر چه خودش چنین سوء ظنی ابراز نمی کند.» (امید و دلواپسی، ص ۶۹.)

۶ اردیبهشت ۶۴، « آقای صیاد شیرازی آمد و ضمن ارائه گزارش پیشرفت برنامه عملیات، در باره مشکلاتی که با سپاه و ارتش دارد، خواستار حمایت قوی شد.
ظهر آقای حسین علائی یکی از فرماندهان سپاه که همکار صیاد شیرازی در عملیات آینده است، آمد و از طرح آقای صیاد شیرازی اظهار نارضایتی می کرد. » (امید و دلواپسی، ص ۸۱.)
توجه: با توجه به هدف ۲ اردیبهشت و گفته ۱۴ فروردین، « که فرماندهان اصلی سپاه مایل نیستند که در این طرح با او همکاری شود » وبا این گفته حسین علائی طرح از هم اکنون شکست خورده است. به گزارش۱۶ و ۲۱و ۲۶و ۲۷ اردیبهشت توجه کنید:
۱۶ اردبهشت ۶۴، « با آقایان صیاد شیراز و محسن رضائی صحبت کردم. صیاد ۳۰ گردان نیرو از سپاه برای انجام عملیات آتی خواسته، ولی سپاه ۲۰ گردان واگذار کرده است. محسن رضائی مدعی است که نیرو بیشتر ندارد و صیاد می گوید بدون ۳۰ گردان نمی شود عملیات را شروع کرد؛ باعث تعجب او است که سپاه با داشتن بیش از صد هزار کادر سپاهی ثابت و این همه بسیجی داوطلب، چگونه نمی تواند ۳۰ گردان نیرو تحویل دهد؟ گردانهای سپاه معمولاً سیصد نفری است. شب با آقای محسن رفیق دوست وزیر سپاه پاسداران در میان گذاشتم و گفتم اگر واقعاً چنین است، باید لشکرهای سپاه را هم درهم ادغام کرد که تشکیلات سپاه این همه نیرو را پخش و بی اثر نکند.» (امید و دلواپسی، ص ۸۹-۹۰.)
۲۱ اردیبهشت ۶۴، « اول وقت آقای صیاد شیرازی آمد و گزارش برنامه عملیات را داد. تقریباً از انجام طرح مأیوس است و مدعی است سپاهیان تمکین نمی کنند و پیشنهاد های دیگری هم داشت.» (امید و دلواپسی، ص ۹۴.)
۲ اردیبهشت ۶۴، « با رئیس جمهور خدمت امام رسیدیم... احمد آقا هم حضور داشت... در باره جنگ قرار شد بحث کنیم و راهی برای حل مشکل سلیقه سپاه و ارتش و فرماندهی جنگ پیدا کنیم. امام هم مثل ما توجه فرموده اند که اختلافات سلیقه ای فرماندهان ارتش و سپاه، مشکل اصلی جنگ است.» (امید و دلواپسی، ص ۷۴.)
آقای هاشمی رفسنجانی توجه نمی کند و یا نمی خواهد بکند که مشکل، مشکلِ سلیقه ای نیست، مشکل تخصص و علم واطلاع است. هیچکدام از فرماندهان

سپاه دانشکده فرماندهی و ستاد ندیده اند و اصلاً علم و اطلاع نظامی ندارند. اما بنا به خواست آقایان هاشمی و خمینی این مشکل را قرار است با عقب زدن ارتش و فرماندهی واحد سپاه حل کنند. چگونگی حل را در دنباله یادداشت همین روز چنین ارائه می دهد:

« سپس در منزل احمد آقا جلسه سه نفره ای برگزار کردیم. در باره جنگ به این نتیجه رسیدیم که باید تلاش شود تا سرهنگ صیاد شیرازی بتواند طرحش را اجرا کند. اگر او نتوانست یا اجرای طرح شکست خورد، برنامه دراز مدتی با اصول: ۱- وحدت فرماندهی ۲- ادغام واحدهای سپاه و نیروی زمینی ارتش ۳- تعیین مدت لازم برای هدف مشخص ۴- تهیه ابزار و لوازم برای یک جنگ وسیع ۵- دفاع محکم در دو دوره تلاش، برای آمادگی دفاعی تهیه شود و به امضای امام برسد که مشکل سپاه و ارتش، برای دوران بعد از جنگ هم حل شود.» (امید و دلواپسی، ص ۷۷.)

۲۷ اردیبشت ۶۴،« شب صیاد شیرازی و محسن رضائی و رحیم صفوی آمدند. در باره جنگ مذاکره کردیم. اتفاق ندارند و این اختلاف نظر سپاه و ارتش مایه ضعف است؛ در مذاکره به جائی نرسیدیم. طرح ادغام سپاه و نیروی زمینی را مطرح کردم که سپاهیان راضی و صیاد ناراضی شدند.» (امید و دلواپسی، ص ۹۹.)

فرا رسیدن زمان حذف صیاد شیرازی

آقای هاشمی و رضائی از سال ۶۵ از طریق عوامل خود در ارتش و سپاه با فشار و در منگنه قراردنِ صیاد شیرازی او را قدم به قدم وادار به کناره گیری و استعفا می کنند:

۲ فروردین ۶۵، « آقای سرهنگ جمالی [جانشین فرمانده نیروی زمینی ارتش] آمد و گزارش داد که دیشب نیروهای ارتش در پنجوین بخشی از آنچه پریشب از دست داده بودند، پس گرفته اند. از اطرافیان خاص سرهنگ صیاد شیرازی

فرمانده نیروی زمینی شاکی بود و ضعف نیروی زمینی را معلول کارهای آنها و حذف نیروهای لایق می دانست و علاج را در برکناری آنها عنوان می کرد و برای فرماندهی نیروی زمینی، سرهنگ حسین حسنی سعدی را پیشنهاد می کرد.» (اوج دفاع، ص۳۴.)

۳ فروردین ۶۵، «شب آقایان علی شمخانی و محسن رفیق دوست آمدند...پیشنهاد گسترش واحدهای سپاه را داشتند. گفتم وضع موجود را تقویت کنید. پیشنهاد تعویض سرهنگ صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی را داشتند؛ گفتم طرحتان را بیاورید. در مقابل اشکالات پاسخی نداشتند.» (اوج دفاع، ص ۳۶.)

۱۱ فروردین ۶۵،« آقای محسن رضائی آمد.وپیشنهاد شد فرماندهی جنگ را به ایشان واگذار کنم و نیروی زمینی ارتش را تحت کنترل عملیاتی او قرار دهم. با استخدام پاسدار افتخاری شش ماهه، برای تقویت کادر لشکرهای سپاه و نیز با تشکیل ستاد نیروهای سپاه خارج از قلمرو شورای سپاه و اینکه نامه به امام بنویسند، موافقت کردم.» (اوج دفاع، ص ۴۵.)

۲۴ فروردین ۶۵،« آقای محسن رضائی آمد. با ایشان در باره فرماندهی جنگ مذاکره کردیم. ... آقای رضائی را به جانشینی خودم انتخاب کردم و به آقای صیاد مأموریت دادم که در سمت معاونت ایشان همکاری کند. صیاد هم آمد، ابهاماتی داشت که برطرف کردم. احکام را صادر کردم و ابلاغ نمودم.» (اوج دفاع، ص ۵۹.)

۲۵ فروردین ۶۵، « آقای صیاد شیرازی به عنوان اعتراض به تعیین آقای محسن رضائی به عنوان جانشین من، از فرماندهی نیروی زمینی استعفا داده و رونوشت برای من و امام فرستاده است. تلفنی علت را پرسیدم؛ چون دیروز پذیرفته بود. گفت دیروز غافلگیر شدم. آقای سرهنگ اسماعیل سهرابی رئیس ستاد ارتش هم آمد و مخالف با جانشینی آقای رضائی بود. و می گفت باعث تضعیف روحیه ارتشی ها می شود. با احمد آقا جریان را در میان گذاشتم. نظرش این بود که باید حرفمان را پس نگیریم. آقای رضائی هم به همین دلیل نتوانسته ستاد خود را تشکیل دهد.» (اوج دفاع، ص ۶۱.)

توجه: مسئله را جوری پیشبرده و صیاد را در منگنه قرار داده اند که ناخود آگاه با دست خوش استعفا داده، و بعد هم پشیمان شده است و این چیزی است که سپاه

توسط علی شمعخانی ومحسن رفیق دوست در ۳ و ۱۱ فروردین ۶۵ سپاه خواستار آن بوده و طرحش هم قبلاً ریخته شده است.
۶ اردیبهشت ۶۵، «مشکل مهم جنگ عدم تفاهم بین ارتش و سپاه است. ارتشی ها حاضر نیستند زیر بار سپاه بروند.» (اوج دفاع، ص ۷۹.)
۷ اردیبهشت۶۵،« شب با سران دیگر قوا مهمان آقای خامنه ای بودیم. نامه سرهنگ جمالی جانشین فرمانده نیروی زمینی ارتش مطرح شد که خواسته بود فرمانده نیروی زمینی عوض شود و حکم جانشینی آقای رضائی لغو شود. مقبول نیفتاد. قرار شد به او ابلاغ شود که با همین وضع باید خدمت کند.» (اوج دفاع، ص ۸۰.)
به طوری که از یادداشتهای هاشمی رفسنجانی برمی آید، گروه سرهنگ جمالی را در مقابل صیاد شیرازی عَلَم کرده اند و صیاد که مایل به کناره گیری و یا در اختیار سپاه قرار گرفتن نبوده ، به تلاش بیهوده ای دست زده است:
۱۴ اردیبهشت ۶۵، « آقای رضائی از صحبت آقای صیاد در جلسه معاونان نیروی زمینی که در جهت تضعیف گروه سرهنگ جمالی بوده، تلفنی شکایت کرد » (اوج دفاع، ص ۸۸
۷ تیر ۶۵، « ساعت هشت صبح با آقای رئیس جمهورخدمت امام رسیدیم. در باره تعویض فرمانده نیروی زمینی مذاکره شد و اینکه آقای صیاد را امام برای عضویت در شورای عالی دفاع منصوب کنند و از زحماتش تقدیر نمایند و برای عبارت فرمان امام، قرار شد من و آقای خامنه ای متنی تهیه نمائیم.» (اوج دفاع، ص ۱۵۱-۱۴۹.)
۱۴ تیر ۶۵، «احمد آقا و محسن رضائی آمدند. تأکید بر تسریع در تعویض فرمانده نیروی زمینی و تقویت سپاه داشتند.» (اوج دفاع، ص ۱۵۸)
۷ مرداد ۶۵، « آقای سرهنگ صیاد آمد و برای وظایف آینده مشورت کرد. در بارهٔ اشتباه او در استعفای گذشته و برنامه آینده مذاکره کردیم. امیدوار است که فرماندهی نیروی زمینی را داشته باشد. با اینکه خود ایشان استعفا داده، من هم مایلم بماند و تلاش زیادی نمودم که اختلافاتشان را حل کنم اما نتیجه نداد» (اوج دفاع، ص ۱۹۵.) ملاحظه می کنید که در ۷ تیر با وجودی که تصمیم به حذف صیاد گرفته شده است، معهذا آقای هاشمی تمایل داشته که صیاد شیرازی را راضی کند که زیر فرمان محسن رضائی و سپاه عمل کند و همچنان فرمانده نیروی زمینی باقی بماند. اما اذعان کرده که « تلاش زیادی نمودم که

اختلافاتشان را حل کنم اما نتیجه نداد» یعنی اینکه صیاد حاضر نشده است زیر فرمان محسن رضائی و سپاه عمل کند و در اینجا حق با صیادی شیرازی بوده است.

۹ مرداد ۶۵،« آقای حسنی سعدی به عنوان فرمانده جدید نیروی زمینی تعیین شد. آقای صیاد در طول دفاع مقدس خدمات زیادی داشته اما اختلاف درون ارتش و بین سپاه و ارتش، کار را به اینجا کشانید. خیلی متأثر شدم. » (اوج دفاع، ص ۱۹۷.) این حرف با گفتهٔ ۷ مرداد وی که علت برداشتنش از فرماندهی نیروی زمینی را مخالفت با سپاه ذکر می کند، در تناقض است.

۷ اردیبهشت ۶۶، « آقای صیاد شیرازی آمد. از منطقه عملیاتی کربلای ۱۰ می آید. گزارش مثبتی داد. راضی است که او را به مشورت گرفته اند. تأکید دارد که ارتش هم فعال شود.» (دفاع و سیاست، ص ۸۴.) بیچاره صیاد که نمی دانست با چه کسانی روبرو است. البته هر کسی چاهی برای دیگران بکند خود در آن چاه می افتد. حالا فهمیده که طرفهایش چه فکری در سر دارند و تازه این اول کار است و چون کاری از دستش فعلاً برنمی آید، به مشورت هم راضی شده است. وی علیرغم برکناریش از ارتش با حکم « شاور» حتی وقتی طرح ادغان ارتش در سپاه مراحل آخری خود را می گذرانَد، کوشش کرده که این ادغام به نفع ارتش تمام شود. آقای هاشمی رفسنجانی در ۲ شهریور ۶۷، چنین گزارش می کند:

« عصر آقای صیاد شیرازی آمد. طرحی برای ادغام ارتش و سپاه داشت؛ به نفع ارتش و راندن سپاه به کارهای انتظامی» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۲۷۶). اما آن ها نقش صیاد را در ارتش خاتمه یافته می دانند. زیرا هدف، ادغام ارتش در سپاه و تحت فرمان سپاه قرار دادن بوده است و نه به عکس.

ارتش سازمانی تحت فرماندهی سپاه

قبلاً توضیح داده شد که نزد آقای خمینی و سایر زعمای جمهوری اسلامی سپاه پاسداران و ارتش در بهترین وضعیت و حالت به مانند شخص دو زنه ای که یکی از آن دو سوگلی و

دیگری کلفت خانه است عمل می کردند. آقای خمینی، با دقت، مهارت و قدرت این بازی دو سویه را که سپاه سوگلی و ارتش کلفت خانه است با کمک دیگر روحانیونی که در صدد انحصار قدرت بودند، پیش برد. البته آنها از همان اول در این فکر بودند که ارتش را منحل و در سپاه ادغام کنند ولی رئیس جمهور شدن بنی صدر و جنگ مانع از این عمل گردید.

ولی آنها از ابتداء از طریق مسلط وتقویت کردن سپاه با کندن امکانات مختلف ارتش و به سپاه چسباندن و سپس تشکیل ارگانهای موازی ارتش برای سپاه نظیر وزارت سپاه، نیروی سه گانه زمینی، هوائی و دریائی برای سپاه و... برنامه خود را با در دست داشتن قدرت فرماندهی نیروهای مسلح و بختک ترس را بر ارتشی ها افکندن، حذف امرای ارتش از رده های فرماندهی و کمک چند افسر ارتشی جوان که تخیلی فکر می کردند و تقویت تخیل آنان و با آماده و فراهم کردن زمینه، مرحله به مرحله برنامه خود را دنبال کردند. هدف برنامه که از کار انداختن ارتش به عنوان نیروی فائقه مسلح و خارج کردن فرماندهی نیروهای مسلح از ارتش و در اختیار سپاه گذاشتن به نحوی که ارتش به صورت سازمانی تحت فرماندهی سپاه درآید، بود، گام به گام دنبال شد تا سرانجام تحقق پیدا کرد.

با ترتیب دادن سانحه ساختگی هواپیمای نظامی در ۷ مهر ۶۰، چند تن از سران نظامی (تیمسار فلاحی، سرهنگ فکوری و سرهنگ نامجو) از بین برده شدند (۲۴) و پیش بینی تیمسار ظهیر نژاد که به این هواپیماهای نظامی هیچ اطمینانی نیست و در این هواپیماها همه چیز ممکن است اتفاق بیفتد، به حقیقت پیوست. نظر به اینکه برنامه این بود که امیران سابقه دار را از فرماندهی برکنار و افسران بی تجربه جوان که تحت فرمان خودشان باشند به درجات بالای فرماندهی بگمارند، بلافاصله دو روز بعد یعنی در ۹ مهر ۶۰ تیمسار ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی تنها امیر باقیمانده از این دسته، با اجبار از فرماندهی نیروی زمینی کنار گذاشته شد و« به ایشان پیشنهاد سمت ریاست ستاد شد. راضی نبود و نوعی حذف تلقی می کرد و معتقد بود در نیروی زمینی، نقش بهتری دارد و در ستاد نیرویش راکد است؛ ولی نظر ایشان پذیرفته نشد.» و به جای او نوچه خود صیاد شیرازی را به فرماندهی نیروی زمینی منصوب کردند.(۲۵)

آقای رفسنجانی ۱۲ روز بعد یعنی در ۲۱ مهر ۶۰، ناراحتی و ناراضایتی تیمسار ظهیرنژاد که نتیجه برداشتنش از فرماندهی نیروی زمینی، روی کار آمدن امیران جوان درسمتهای بالای ارتش است را ابراز داشته، وی « معتقد

است مغزهای ارتش با این رویه کنار می روند و می گوید این خواست توده ای هاست؛ مخصوصاً از تصفیه نیروی هوائی. » (۲۶) علت کنار گذاشتن تیمسار ظهیر نژاد از فرماندهی نیروی زمینی مخالفت با هاشمی رفسنجانی و محسن رضائی که می خواستند آنرا در اختیار صیاد شیرازی قرار داده تا زمینه قبضه کردن نیروی زمینی ارتش و ادغام آن در سپاه ممکن گردد.
تیمسار ظهیرنژاد علیرغم نارضایتی خودش در تاریخ ۹ مهر ۶۰، به ریاست ستاد مشترک ارتش منصوب شد و تا اواخر مهر ۶۳، رئیس ستاد مشترک ارتش بوده است و حسب یادداشت آقای رفسنجانی در تاریخ ۱ آبان ۶۳ که« رئیس جمهور تلفنی از خوب اجرا شدن تصمیمات، در باره استعفای ظهیر نژاد از ستاد مشترک ارتش و جانشینی ایشان» با وی صحبت کرده است. وقتی آقای رفسنجانی می نویسد: « رئیس جمهور تلفنی از خوب اجرا شدن تصمیمات، در باره استعفای ظهیر نژاد از ستاد مشترک ارتش » (۲۷) صحبت شد، کاملا آشکار است که این استعفا هم به خواست خودش نبوده و او را ودار به استعفا کرده اند.
علت برداشتن تیمسار ظهیر نژاد ازریاست ستاد مشترک، به منظور بی خاصیت کردن ستاد مشترک ارتش و در پایان هم انحلال آن است. زیرا تیمسار ظهیر نژاد در زمان جنگ و تا مهر ۶۰ فرمانده نیروی زمینی و از آن زمان تا آبان ۶۳ در سمت ریاست ستاد مشترک خدمت می کرد و در بین نیروی زمینی و سایر نیروها از وجهه خوبی برخوردار بود و ممکن نمی شد که با وجود امیری توانا و محبوب و جدی نظیر ایشان در سمت ریاست ستاد، آن را بی خاصیت و سپس منحل کرد. بنابراین به دنبال افسری پائین بودند که با دادن درجه او را به این سمت بگمارند، تا بی خاصیت کردن و امکان انحلالش آماده گردد. با فراهم کردن زمینه مناسب، تیمساز ظهیر نژآد را وادار به استعفا کردند.

از گزارشهای آقای رفسنجانی هم کاملاً مشخص می شود که حد اقل از خرداد ۶۳، تصمیم به مرخص کردن تیمسار ظهیر نژاد از ریاست ستاد مشترک ارتش را داشته اند وی در ۷ خرداد ۶۳ می نویسد «رئیس جمهور در باره تعویض سرتیپ ظهیر نژاد از ستاد مشترک ارتش، مشورت کردند»(۲۸) باز در ۲۸ خرداد ۶۳، در باره تعویض تیمسار ظهیر نژاد از ریاست ستاد مشترک ارتش با

هم مذاکره می کنند.(۲۹) برای کم کردن اختیارات ستاد مشترک به لحاظ مالی، طرحی مبنی بر جدا کردن حسابداری ارتش از ستاد مشترک، به مجلس برده می شود و به همین علت تیمسار ظهیر نژاد از این کار ناراحت است: « آقای [سرتیپ قاسمعلی] ظهیرنژاد و دو نفر از رؤسای ادارات ستاد [مشترک ارتش جمهوری اسلامی] آمدند و از طرح انتزاعی اداره حسابداری [ارتش] از ستاد ناراحت بودند» (۳۰) سپس آقای رفسنجانی در ۲۸ تیر ۶۳، می نویسد: « لایحه کنترل و حسابرسی از ستاد ارتش و الحاق آن به وزارت دفاع مطرح بود. آقای [سرتیپ قاسمعلی] ظهیرنژاد [رئیس ستاد مشترک ارتش] با [سرهنگ محمد سلیمی] وزیر دفاع، داغ و تند علیه نظر دیگری، صحبت کردند و بعضی ها خائف بودند که در خارج به صورت اختلاف در صفوف ارتش تلقی شود؛ بلاخره موضوع به نفع وزارت دفاع خاتمه یافت » (۳۱) در اینجا این نکته قابل توجه است که سرهنگ محمد سلیمی وزیر دفاع از اعضای انجمن حجتیه و از افراد بسیار نزدیک به آقای خامنه ای بود. و ایشان یکی از سه افسر ارتشی است که از طرف آقای خامنه ای بعد از رهبرشدنش به سمت تصفیه ارتش برگزیده شده است.

یکی از شگردهای آقای رفسنجانی در خلال گزارشهای مختلف خود این است که مطلبی را که به نفع و یا موافق آن است و نمی خواهد از زبان خوش آن را نقل کند،، از زبان مقامات و یا خبرگزاری های خارجی نقل می کند. در پاورقی یادداشت ۲۹ مرداد ۶۳، در مورد سرهنگ سلیمی، از زبان هفته نامه تایم چاپ آمریکا که در رابطه با اینکه هفته گذشته مجلس به ۵ نفر از وزرای کابینه موسوی رأی نداد، آمده است:«... اما ۵ نفر وزیر که شامل محمد سلیمی وزیر دفاع نیز می شد، از کار برکنار شدند. خلع ید از سلیمی به دلیل چگونگی نقش و سیاست وی در رابطه با مسئله جنگ نبود چرا که استراتژی نظامی به عهده ژنرالهای ایران و اعضای گروه آیت الله [امام] خمینی است، در عوض سلیمی به اتلاف بودجه دفاعی کشور متهم گردید. اضافه بر این، سلیمی و یکی دیگر از وزراء متعلق به یک گروه بی نهایت محافظه کار شیعه[حجتیه] بودند که سیاستهای [امام] خمینی را مورد انتقاد قرار می دهند. این تغییرات و دگرگونی ها، ظاهراً توسط رئیس مجلس، هاشمی رفسنجانی که معتقد است چنین مخالفت هایی تفرقه انگیز است، طرح ریزی شده است. » (۳۲) در همین رابطه چنین پیدا است که آقای خامنه ای ناراضی بوده، که آقای رفسنجانی در ۶ شهریور

۶۳، نوشته:« آقای خامنه ای تلفنی در باره تغییرات در [فرماندهی] ارتش و وزیر دفاع مطالبی گفتند. قرار شد بعداً حضوری مذاکره کنیم» (۳۳)
بلاخره و سر انجام ظاهراً در ۱۰ مهر ۶۳، کار تیمسار ظهیرنژاد از ریاست ستاد مشترک ارتش تمام شده است : «با رئیس جمهور و نخست وزیر در باره رئیس جدید ستاد مشترک ارتش ...مذاکره کردیم مفید بود» » (۳۴)
باز بنا به گزارش آقای رفسنجانی، سرهنگ پیاده ستاد اسماعیل سهرابی در ۳ آبان ۶۳، به سمت ریاست ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی منصوب می شود. (۳۵). و وی ظاهراً تا تاریخ ۱۲ اردبیشت ۶۷ در این سمت باقی بوده است آقای رفسنجانی در یادداشت ۴ اردیبهشت ۶۷، گزارش کرده : « سرهنگ علی شهبازی در تاریخ ۱۳ اردیبهشت ۶۷ در حکمی از سوی امام (ره) به درجه سرتیپی مفتخر و به ریاست ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی منصوب شد. امام خمینی(ره) در نامه ای دیگری از زحمات سرتیپ اسماعیل سهرابی در دوران ریاست ستاد مشترک ارتش تشکر و قدردانی کردند. » (۳۶)
از این گزارش روشن است که وی استعفا نداده و به ناگهان از سمت ریاست ستاد مشترک ارتش منفصل گردیده و سرهنگ علی شهبازی به آن سمت منصوب شده است. سرهنگ سهرابی که در تاریخ ۳ آبان ۶۳ به ریاست ستاد مشترک منصوب می شود، تا ۱۳ اردیبهشت ۶۷، که از سمت خود منفصل می گردد، در مدت سه سال و نیم در خاطرات این سالهای آقای رفسنجانی گوئی سرهنگ سهرابی رئیس ستاد مشترک ارتش غایب است. جمعاً در این مدت سه سال و نیم ۷ بار نام وی به قلم می آید و به جز موردی که در سال ۶۵ به آن اشاره می شود:« آقای [سرهنگ اسماعیل] سهرابی رئیس [ستاد] ارتش هم آمد و مخالف با جانشینی اقای رضائی بود و می گفت باعث تضعیف روحیه ارتشی ها می شود. با احمد آقا در میان گذاشتم، نظرش این بود که باید حرفمان را پس نگیرم» (۳۷)، مابقی آنها موارد معمولی و تشریفاتی است (۳۸)

از گزارش آقای رفسنجانی که از زبان خبرگزاری آسشیتدپرس بیان شده، فهمیده می شود، که پس از شکست و ازدست دادنِ فاو در ۲۸و۲۹ فروردین که در اختیار سپاه بود، آقای خمینی سرتیپ اسماعیل سهرابی را از ریاست ستاد مشترک ارتش برکنار کرده و سرهنگ علی شهبازی را جایگزین وی کرده است: « عراقی ها شبه جزیره فاو در جنوب بصره را در یک تهاجم دو روزه

۱۶ تا ۱۸ آوریل سال جاری میلادی(۲۷ تا ۲۹ فروردین) باز پس گرفته و ایرانی ها را به آن سوی شط العرب عقب راندند. امام خمینی پس از از دست رفتن فاو سرتیپ سرهنگ اسماعیل سهرابی رئیس ستاد را از کار برکنار کرد و یک افسر گمنام به نام سرهنگ علی شهبازی را جایگزین وی کرد ارتش و او را به درجه سرتیپی ارتقاء داد. تحلیل گران نظامی غربی گفتند انتظار می رود افراد بیشتری کنار گذاشته شوند » (۳۹) نظر به اینکه سپاه سوگلی خانه و ارتش کلفت آن است، با وجودی که همه از عملکرد سپاه در فاو ناراضی بوده اند، اما از فرصت به دست آمده استفاده کرده و سرتیپ سهرابی رئیس ستاد با برکناریش تنبیه شده است، توجه شود:۱۰ اردیبشهت ۶۷، « دکتر ولایتی آمد...با هم به بیت رفتیم. جلسه سران مهمان احمد آقا بود. وزیر خارجه و وزیر اطلاعات هم بودند...امام هم به جلسه آمدند...در باره جنگ هم صحبت شد. اکثر حضار از عملکرد سپاه در فاو ناراضی اند.» (۴۰)

نکته جالب توجه اینکه در مورد طرح ادغام ارتش و سپاه با ارتشی ها که یک طرف قضیه اند، مشورت نمی کرده و در میان نمی گذاشته اند، مگر تعداد کمی افسرانی که در اختیار بوده اند، نظیر صیاد شیرازی، علی شهبازی و...

۱۹ اردیبهت ۶۷، « طرح ادغام ارتش و سپاه را در ذهن دارم، با آقایان شمخانی، و سنجقی و آقا محمدی در میان گذاشتم؛ آنها استقبال کردند.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص۱۱۴.)

۲۰ اردیبشهت ۶۷، « بعد از نماز خوابیدم. در باره طرح ادغام ارتش و سپاه فکر می کردم و به نکات تازه ای رسیدم یاد داشت کردم... در بین راه با آقای شمخانی قائم مقام فرمانده کل سپاه در باره طرح ادغام ارتش و سپاه مذاکره کردیم.» » (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۱۴و۱۱۶.)

۲۱ اردیبهت ۶۷، «با آقایان محسن رضائی و شمخانی و آقا محمدی . در باره طرح ادغام ارتش و سپاه مذاکره کردیم؛ مشکلات و منافع و ضررها را بررسی کردیم »(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص۱۱۷.)

۲۲ اردیبهت ۶۷،« با آقای رضائی در باره طرح ادغام ارتش و سپاه و آینده جنگ مذاکرات را ادامه دادیم و بالاخره به جمعبندی رسیدیم.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص۱۱۷.) گفتن ندارد که همه افراد نامبرده از سپاه هستند و قرار است که مطابق ذائقه سپاه طرح ادغام انجام بگیرد و حتی ارتش به مشورت هم گرفته نمی شده است.

از خلال گزارشها ی آقای رفسنجانی استنباط می شود که آقای تیمسار اسماعیل سهرابی مخالف فرماندهی محسن رضائی و ادغام ارتش در سپاه بوده است و به این علت از مدتها پیش به فکر جایگزینی وی و آن را در اختیار افسری گذاشتن که موافق ادغام باشد، بوده اند. معمولاً زعمای جمهوری اسلامی در فرماندهی ارتش به دنبال افسران رده پائین و ضعیفی که الف- موافق« نصب فرماندهان مسلمان و انقلابی» و ب- موفقت با طرح ادغام ارتش و سپاه با فرماندهی سپاه باشد می گشته اند و این خصیصه را در سرهنگ علی شهبازی دیده اند. البته نا گفته نماند، زمانی که سرهنگ علی شهبازی به ریاست ستاد ارتش منصوب می شود، بسیاری از برنامه ها در مورد ادغام ارتش و سپاه به نحوی که ارتش زیر مجموعه سپاه باشد به اجرا در آمده بود. و در مرحه آخر به دنبال افسری بودند که رسماً موافق و آنرا اعلام کند. چند یادداشت روزانه آقای رفسنجانی مسئله را روشن می کند:

۲ خرداد ۶۷، « آقای شهبازی [رئیس ستاد کل ارتش] اطلاع داد که با فرماندهان نزاجا[= نیروی زمینی ارتش] در خصوص نصب فرماندهان مسلمان و انقلابی، تا حدودی به توافق رسیده اند»(پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۳۶.)

۱۴ خرداد ۶۷، « سرتیپ علی شهبازی رئیس ستاد ارتش اطلاع داد که فرمانده نزاجا[= نیروی زمینی ارتش] از پذیرش افراد مورد نظر ستاد برای فعال تر کردن نزاجا سرباز می زند و اجازه خواست که سخت بگیرد.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۵۴.)

۱۵خرداد ۶۷، « عصر تیمسار حسنی سعدی فرمانده نیروی زمینی ارتش آمد. از فشار تیمسار شهبازی برای تحمیل چند نفر مورد نظر ستاد و نیرو گله داشت که به دنبال سیاست جوان و مکتبی تر کردن نیروی زمینی که به تصویب من و آقای رئیس جمهور رسیده، انجام شده است؛ گفتم مدارا کنند تا رسیدگی کنم» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۵۷). در همین روز گزارش می کند: « نزدیک غروب تیمسار شهبازی آمد. از ادغام ارتش و سپاه طرفداری کرد، ولی معتقد است باید با ظرافت، عمل کرد که بدبینی ها رفع شود. از فرمانده نیروی زمینی ناراضی است و قصد تعویض دارد گفتم فعلاً عجله نشود، شاید تفاهم پیش آید. برای جمعی از امرای ارتش درجه خواست.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۱۵۷).

۱۹ تیر ۶۷، « تیمسار علی شهبازی رئیس ستاد مشترک ارتش آمد. در باره ستاد کل مطالبی داشت؛ ابهاماتی دارد و ناراحتی هایی. از دخالت دولت در امور ارتش راضی نیستند و مخصوصاً از انحلال ستاد. پیشنهاد فرماندهی کل برای ارتش دارد که معاون ستاد باشد.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص۲۰۶).
۲۹ تیر ۶۷، « تیمسار علی شهبازی آمد؛ نظر مخالف با انحلال ستاد مشترک را داد.» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۲۲۲). اما ستاد مشترک ارتش منحل شد و چون بی سمت شده آماده مشورت است:
۲۰ مرداد ۶۷، « عصر تیمسار شهبازی برای اعلان آمادگی برای سمت مشاورت و فرماندهی نیروی زمینی آمد؛ او با حذف ستا مشترک ارتش، بی سمت شده است. » (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۲۶۰).
۱۲ شهریور ۶۷، « سرتیپ جلالی وزیر دفاع آمد و از ادغام وزارت سپاه و دفاع ابراز نگرانی کرد. او گفت لایحه دولت را امضاء نخواهد کرد.عدم امضای او مشکلی به خاطر قانون اساسی به وجود خواهد آورد.سرتیپ حسنی سعدی، سرتیپ ستاری و دریادار ملک زادگان فرماندهان سه نیروی ارتش آمدند. با آنها در باره کیفیت ادغام ، با همآهنگی ارتش و سپاه صحبت شد. » (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۲۹۴و۲۹۵).
۱۱ آبان ۶۷، « تیمسار شهبازی آمد. نظراتی در باره وضع ارتش و ستاد کل ارائه داد. او از ادغام ارتش و سپاه حمایت می کند » (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۳۷۳).
سرانجام در این سال ستاد مشترک ارتش منحل و به جای آن ستاد کل نیروهای مسلح که فرماندهی و اداره آن در اختیار سپاه است تشکیل شد و با این عمل قسمت مهمی از اختیارات ارتش از بین رفت و در سال ۶۸ که دو وزارتخانه سپاه و دفاع را یکی کردند، عملاً دست ارتش از وزارت دفاع و اختیارات آن بسته و در اختیار سپاه قرار گرفت قبلاً هم افسران به قول خود مسلمان و مکتبی را در رده های مختلف نیروهای سه گانه ارتش و بویژه نیروی زمینی قرار داده بودند و در نتیجه عملاً ارتش به صورت سازمانی تحت فرماندهی سپاه درآمد.

ترور فیزیکی صیاد شیرازی

در سیستمهای دیکتاتوری بعضی ازعواملشان کسانی هستندکه به دلیل شرایط پیش آمده در اجتماع، حفظ آنها در پستهایشان، از شأن و مقام دیکتاتور و سیستم می کاهد و یا نقش و وظیفه اشان به پایان رسیده و حالا مزاحم و موی دماغشان شده اند. معمولاً اینگونه اشخاص کسانی هستند که به دلیل داشتن اطلاعاتی که اگر فاش شود، برای دیکتاتور و سیستم دیکتاتوری خطرناک خواهد بود و یا اینکه اینقدر اینان به سیستم خدمت کرده و نزدیک هستند که در سیستم عجین شده و با شرایط ویژه ای که دارند، سربه نیست کردنشان از طریق پرونده سازی و متهم کردن آنان به وابستگی به این و یا آن کشور امکان پذیر نیست. ازاین رو اینگونه اشخاص را با توطئه های گوناگون سربه نیست می‌کنند و سپس برایشان اشك تمساح می‌ریزند و یا به درجه رفیع شهادت نائل می‌گردانند و در غالب موارد هم از شهادتشان برای اغفال و تحمیق هرچه بیشتر توده برانگیخته شده، استفاده های تبلیغی می‌کنند. به نظر من آقای اسدالله لاجوردی دادستان انقلاب مرکز و صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی ارتش از این دسته اند. لاجوردی به دلیل داشتن اطلاعات و جنایات وسیع وکشتن های، بدون دادگاهِ زیر شکنجه زندانیان که فاش شدنش بری سران و رژیم خطرناک بود، بعد از برکناری، با بی پوشش کردنش او را در مغازه اش ترور کردند و آقای سید محمد خاتمی رئیس جمهور اصلاحات هم، پس از ترور يك چنین شخصی، وی را به لقب "سردار سرافراز اسلام" ، "شهید والامقام"، "خدمتگزار مردم" و "سرباز سخت کوش انقلاب" مفتخر گردانید. (۴۱)

آقای صیاد شیرازی هم به دلیل خدمت ویژه ای که به سیستم کرده و در سیستم عجین شده و بنا به خواست روحانیت حاکم رو در روی ارتش و بنی صدر قرار گرفته، و در تضعیف ارتش و تقویت سپاه کوشیده بود. بعد از اینکه به فرماندهی نیروی زمینی مفتخر شد، به تلاش بیهوده ای دست زد که فرماندهی واحد نیروهای مسلح، در اختیار ارتش و خودش قرار بگیرد، با روحانیت حاکم و فرماندهی سپاه رو در رو قرار گرفت. بعد از برکناری از فرماندهی نیروی زمینی ارتش و خانه نشین شدنش و بعد از خاتمه جنگ، به دلایل اطلاعاتی که از برخوردهای درونی و تصفیه های درونی و اشرافی که بر سپاه داشت، وجودش برای سپاه خطرناک تشخیص داده شده بود، او را هم بی پوشش کردند و هنگام بیرون آمدن از منزل در همانجا ترور شد و سپاه از

وجودش راحت گردید. سپاه در طول حیات خود، مخالفین و یا کسانی را که خطر برایش محسوب می شده اند، ترور کرده است و برای تصفیه ها متوسل به ترور میشود. در این ارتباط منقول است که از جمله: صیاد شیرازي، سرتیپ منصور ستاری (فرمانده نیروی هوائی ارتش)، سرتیپ پاسدار ابوالفتحی (فرمانده ناحیه انتظامی فارس و فرمانده اسبق ناحیه انتظامی تهران بزرگ) و... در جریان تصفیه ها ترور شده اند.

نمایه و یادداشت :

۱- به گروگان گیری و جانشینان انقلاب، از محمد جعفری، صص۳۴ – ۲۸ مراجعه کنید.
۲- مجلس خبرگان در تاریخ ۲۸ مرداد ۵۸ گشایش یافت و در تاریخ ۲۴ آبان ۵۸ کار تدوین قانون اساسی به پایان رسید و در ۱۱ آذر ۵۸، قانون اساسی به رفراندوم گذاشته شد.
۳- کتابِ «امام و ... گردآورندگان و تنظیم کنندگان: منصور دوستکام – هایده جلالی، ص ۱۱۹، مصاحبه با لوموند، اردیبهشت ۵۷.
۴- همان سند، ص ۱۶۸، مصاحبه پائزه سراد ایتالیائی تاریخ ۱۱ آبان ۵۷ .
۵- همان سند، ص ۱۶۸،پاریس ۱۲ دسامبر ۷۸ روزنامه صدای لوگزامبورک با اشتراک رادیو لوگزامبورک .
۶- همان سند، ص ۲۰۰، ۱۷ آبان ۵۷ پاریس
۷- گروگان گیری و جانشینان انقلاب، ص ۴۰-۳۹.
۸- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، ص ۱۳۶-۱۲۷.
۹- گروگان گیری و جانشینان انقلاب، ص ۴۳.
۱۰- همان سند ص ۳۴.
۱۱- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، ص ۲۷۶.
۱۲- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، ص ۲۰۳ بخش ارتشیان و آیت.
۱۳- همان سند، ص۲۰۴و۲۰۵؛ به نقل از انقلاب و پیروزی، هاشمی رفسنجانی ص ۲۱۸-۲۱۵.
۱۴- همان سند،ص ۲۰۷؛ به نقل از انقلاب و پیروزی، هاشمی رفسنجانی ص ۵۷۲-۵۷۱.
۱۵- همان سند؛ به نقل از انقلاب و پیروزی، هاشمی رفسنجانی ص ۲۱۹.
۱۶- همان سند، ص ۲۰۷-۲۰۵، بخش آیت از مؤسسین حزب.
۱۷- عبور از بحران، هاشمی رفسنجانی،چاپ چهارم، ص ۸۳.
۱۸- همان سند، ابتدای کتاب نامه مورخ ۱۳۵۹/۱۱/۲۵.
۱۹-http://banisadr.org/index.php/maghaleh/116-2011-12-20-14-3644
۲۰ نامه ها آز آقای بنی صدر، ص۱۵۸-۱۵۷.
۲۱- همان سند، ص ۲۹۰-۲۸۹ .
۲۲- همان سند، ص ۳۱۷.
۲۳- همان سند، ص ۴۲۳-۴۲۰.
۲۴- اوین جامعه شناسی زندانی و زندانبان، محمد جعفری، ص ۷۵-۸۳.
۲۵- عبور از بحران، ص ۳۰۹.
۲۶- همان سند، ص ۴۰۱و۴۰۳.
۲۷- به سوی سرنوشت، هاشمی رفسنجانی، کارنامه وخاطرات سال ۶۳، ص۳۴۸.
۲۸- همان سند، ص ۱۲۹.
۲۹- همان سند، ص ۱۵۶.

۳۰- همان سند، ص ۱۸۰؛ ۲۰ تیر ٦۳.
۳۱- همان سند، ص ۱۹۰.
۳۲- همان سند، ص ۲۵۱.
۳۳-همان سند، ص۲٦۲.
۳٤- همان سند، ص ۳۱۷.
۳۵- همان سند، ص ۳۹۳.
۳٦- پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۹٦.
۳۷- اوج دفاع، ص ٦۱؛ ۲۵ فروردین ٦۵.
۳۸- در سال ٦۳ از زمانی که به ریاست ستاد مشترک منصوب می شود تا پایان سال دو بار دیگر اسم او آمده است: یکی در ص.۳۹۵ کتاب در زیر عکسی از او و دیگری در (به سوی سرنوشت. ٤۹۳) که آمده « گروهی از همکاران آقای صیاد شیرازی در نیروی زمینی ارتش آمدند. از اختلاف سرهنگ اسماعیل سهرابی رئیس ستاد مشترک جدید ، گله داشتند؛ تمایل به انتخاب سرهنگ صالحی دارند. ». در سال ٦٤ سه بار یکی در اول فروردین «سرهنگ اسماعیل سهرابی رئیس ستاد مشترک ارتش و همکارانش برای دیدار عید آمدند.ص۳۹»، بار دیگر هم در «اولین جلسه ستاد مشاور فرماندهی جنگ ص۳٦٤ »، و دیگری برای بردن طرح عملیات نفت شهر و مندلی با سرهنگ کهتری برای آقای رفسنجانی است، (امید و دلواپسی، ص ٤۱۱)، در سال ٦۵ هم یک بار نام او آمده است که این در مخالفت با محسن رضائی به عنوان جانشینی آقای رفسنجانی در فرماندهی ارتش است (روج دفاع، ص ٦۱). در سال ٦٦ یکبار رفتن به سمینار لبیک امام که در آن آقای خامنه ای، آقای محسن رضائی وآقای سرتیپ اسماعیل سهرابی رئیس ستاد مشترک هر یک سخنان کوتاهی ایراد کردند. (دفاع و سیاست، ص ۲٤۳).
۳۹- همان سند، ص ۵۸٦.
٤۰- همان سند، ص۱۰۲و۱۰۳.
۴۱- اوین جامعه شناسی زندانی و زندانبان، ص ۲۸۶.

۶- وارد شدن ولایت فقیه در قانون اساسی، و بنیاد ولایتعهدی

قبل از پرداختن به اصل مطلب لازم است به چهارنکته اجمالاً اشاره کنم:

یکم- در پاسخ به سئوال طرح شده که « آیا می دانید که چرا چنین رژیمی تاکنون برپاست؟ » در مقاله اول نکاتی را گذرا خاطر نشان کردم در مقاله های دیگر نیز در خلال مطالب به نکاتی اشاره شده است. اما امید است که در مقاله آخر مستقلاً و مشروحتر به این مسئله پرداخته شود. کوشش شده است که از تجربه گذشته درس گرفته شود و اولین درس از تجربه گذشته به نظر من این است که روشن شود، مسئولین استقرار چنین استبداد فقیهی که از دیکتاتوری شاهنشاهی هم بدتر و خطرناکتر است در طول ۳۰ سال گذشته چه کسانی بوده اند و چه روشهائی را برای استقرار استبداد ولایت فقیه به کار برده اند. با روشن شدن این مسئله است که از خلال آن نقشه و یا برنامه راه سالمتر و طبیعی تری، برای برون رفت از چنین وضعیتی به دست خواهد آمد. والبته روشن شدن تجربه گذشته هم نه، به منظور انتقام گرفتن، بل که باید بر عفو اغماض نهفته باشد تا جامعه از این دور و تسلسل باطل انتقام و کینه به در آید و روح آزادگی و صلح و صفا و گذشت را در خود احساس کند و جامعه را به سمت صلح و صفا سوق دهد.

دوم- وقتی گفته می شود انتقال آرام قدرت از هاشمی به خامنه ای، حتماً خوانندگان محترم واقف هستند که آقای رفسنجانی هیچگاه در وضعیتی نبود که حلقه اصلی قدرت که عبارت باشد از رهبری در اختیارش قرار بگیرد ولی به طوریکه تا به حال ملاحظه شده است ایشان در لباس فقیه پشت پرده کارگردانی امور را به نام ولی فقیه در اختیار داشته است و چنان امور را پیش می برده که آینده قدرت را برای خودش تضمین کند، غافل از اینکه قدرت ساز و کار خودش را دارد. البته اینکه وی در نقش رئیس قوه مقننه، قوه قضائیه ومجریه و سایر سازمانها و ارگانها، در جهت استقرار دیکتاتوری عمل کرده با استناد به گفته ها و نوشته های خودش جای شک نیست، ولی بسیاری از کسان و مسئولین دیگرهم که کم و زیاد به بعضی از آنها اشاره رفته است، هر کدام به نوبه خود مسئول ایجاد و استقرار چنین دیکتاتوری هستند. مردمی هم که بر اثر غفلت از

داشتن آزادی، اختیار و حقوق خود، تن به چنین وضعی داده، به خود و نسلهای دیگر ظلم روا داشته اند.

سوم- آنچه در این مقاله و مقاله های قبل و بعد، آمده و می آید، نظر بر گزارش وقایع و رویدادها است و نه قضاوت کردن نسبت به اشخاص. آنچه هم که قضاوت شده است، قضاوت نسبت به اعمال اشخاص و اثر وضعی آن اعمال است که در جامعه بر جای می گذارند، و نه اشخاص. و قضاوت نهائی هم با خداوند است که العلم عند الله.

چهارم- بعضی از جوانان عزیز که بر طولانی بودن مقاله ها ایراد گرفته اند، حق با آنها است و من واقفم که مقاله ها از حد معمول کمی طولانی تر شده است. اما حیفم آمد که برای کوتاه کردن مقاله ها از اسناد و داده های مختلف آن بکاهم.

بعد از ذکر چهارنکته فوق، اشاره مختصر به چگونگی وارد شدن ولایت فقیه در قانون اساسی خالی از فایده نیست:

یکی از وظایف دولت موقت، تهیه قانون اساسی جمهوری اسلامی و سپس برگزاری مجلس مؤسسان برای تصویب آن بود. بدین منظور در سال ۵۸، پیش نویس قانون اساسی در شورای طرح های انقلاب به ریاست دکتر یدالله سحابي و با هیأتی از حقوقدانان و کارشناسان تهیه شده (۱) و سپس به بحث و بررسی گذاشته و اصلاحات نهائی در آن به عمل آمد و پس از آنکه به تصویب دولت موقت و شورای انقلاب و تأیید آقای خمینی و سایر مراجع رسیده بود و در آن نامی هم از ولایت فقیه نیامده بود، قرار بود در مجلس مؤسسان به رأی نهایی ملت ایران برسد.

آقای خمینی و اکثریت شورای انقلاب بدلیل وضعیت ناآرام کشور، نظرشان این بود که قانون اساسی تهیه و تصویب شده، از طریق رفراندوم به تصویب ملّت ایران برسد و مسئله را خاتمه دهند، امّا آقای بازرگان دکتر سحابی و بنی صدر اصرار داشتند که قانون اساسی از طریق مجلس مؤسسان باید به تصویب برسد و بر سر ایجاد مجلس مؤسسان قانون اساسی پافشاری می‌کردند و یکی دوبار هم که مسئله در حضور آقای خمینی بحث شده بود، به راه حلی نرسیده بودند.(۲)

به هر حال در آخرین جلسه و برای حل مشکل، آیت‌الله طالقانی پیشنهاد می‌کند که به جای مجلس مؤسسان ۶۰۰ ـ ۵۰۰ نفری، مجلس مؤسسان کوچک ۷۰ ـ

۶۰ نفری از خبرگان کشور تشکیل شود و در آن مجلس قانون اساسی تهیه شده، به بحث گذاشته و تصویب شود.(۳)
آقای امیر انتظام معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت، سه شنبه ۲۹ خرداد ماه ۵۸ اعلام داشت: «قانون اساسی در مجلس ۷۵ نفری تصویب می شود اسم این مجلس را هرچه بگذاریم ۷۵ نفر نماینده خواهد داشت که قانون اساسی را که از طرف دولت و شورای انقلاب تصویب شده، مورد بررسی و تصویب قرار دهد و قاعدتاً انجام آن حدود یکماه طول می کشد و شاید ۶۰ روز آینده این مجلس تشکیل شود.» (۴)
آقای خمینی هم خطاب به نمایندگانی که به این مجلس می روند، گفت: «یک ماه مهلت دارید که هر چه به نظرتان رسید برای اسلام مفید است و موافق جمهوری اسلامی است و در این قانون به آن توجه نشده است، تذکر بدهید و بنویسید» (۵)
آقای صباغیان وزیر کشور هم اعلان داشت: «کار بررسی قانون اساسی یک ماه طول می کشد و پس از بررسی ها و مطالعات لازم، کار قانون اساسی در دهه سوم شهریور برای رفراندم آماده خواهد شد.» (۶)
وقتی مجلس خبرگان تشکیل شد و اکثریت آن را روحانیت قدرت طلب اشغال کردند. آقای خمینی فرصت به دست آمده را غنیمت شمرد و با ایجاد غوغا سالاری در داخل و خارج از مجلس، ابتدا، بیان داشت : «... این قانون پیش نویس است. پیش نویس هیچ چیز نیست.» (۷) آقای خمینی که تا آن زمان از ملیون و آزادیخواهان واهمه‌ای داشت و تا قبل از تشکیل مجلس خبرگان نامی از ولایت فقیه به میان نیاورده بود، زمینه را که مساعد دید سخت بر مخالفان ولایت فقیه تاخت. (۸) دکتر بهشتی هم گفت« این قاندن اساسی باید قانون اساسی برخاسته از ایدئولوژی اسلامی باشد و صد در صد اسلامی...ضرورت هم ندارد، مجلس خودش را در چهارچوب پیش نویس این قانون اساسی زندانی کند، مجلس می تواند حتی طرحی نو بریزد.» (۹)
در مجلس خبرگان آقای منتظری رئیس مجلس و آقای بهشتی نایب رئیس آن انتخاب شدند ولی در عمل آقای بهشتی نقش رئیس مجلس را بازی می‌کرد. در مجلس خبرگان پیشنهاد قانون اساسی تهیه و تصویب شده دولت موقت و شورای انقلاب و تأیید مراجع و آقای خمینی به کناری نهاده شد و وسیله آقای منتظری و آیت، بحث تصویب و اختیارات ولایت فقیه به صحنه آمد که بعداً معلوم شد که طرح از دکتر بقایی بوده که بوسیله آیت و اسرافیلیان ابتدا با آقای منتظری

مطرح شده و سپس از طریق آیت به مجلس آورده شده است . (۱۰) آقای دکتر حسن آیت هم به صراحت اعتراف کرد و گفت:

«علت اینکه روزنامه انقلاب اسلامی و سایر ضدانقلابیون... علیه من دست به سمپاشی زده‌اند دو چیز است: یکی اینکه من قانون اساسی را که تلاش کردم و در مجلس خبرگان از صورت غربی به صورت اسلامی درآوردم بی اعتبار سازند و دوم اینکه چون من باعث به تصویب رسیدن اصل ولایت فقیه هستم می‌خواهند از من انتقام بگیرند».(۱۱)

آقای هاشمی رفسنجانی هم در خاطرات ۱۴ مرداد ۶۰ به مناسبت ترور آیت در پاورقی همان روز آورده است: « وی پس از انقلاب به عنوان نائب رئیس مجلس خبرگان، نقش مؤثری در تصویب مواد مربوط به ولایت فقیه ایفا کرد» (۱۲) اشتباه نشود، آنچه گفت شد و با مدارک آمد بدین معنا نیست که آقای منتظری موافق ولایت فقیه نبوده و یا خود نظری نداشته است، بلکه بدین معنا است که در آن موقع مرحوم منتظری شرایط را برای طرح آن مناسب و عملی نمی دیده - همچنانکه آقای خمینی خود آن را مناسب تشخیص نمی داده و تا تشکیل مجلس خبرگاه هیچگاه از ولایت فیقه چیزی بر زبان نیاورده بود – عمل بقائی و آیت و اسرافیلیان در این است که طرح تقریباً آمده شده خود را که خواست آقای منتظری هم بوده به ایشان پیشنهاد کرده و حمایت خود و دیگران را از طرح اعلان کرده و قوت قلبی به آقای منتظری داده اند.

آقای بهشتی که نقشه رهبری ایران را در سر می‌پروراند، ولایت فقیه را برای صعود خود به قله رهبری سیاسی و مذهبی کشور در جهت امیال خود یافت و مجلس را در جهت تصویب ولایت فقیه برای رسیدن به امیال خود پیش برد. بویژه که طرح ولایت فقیه با دیکتاتوری صلحا و یا عادل و یا دیکتاتوری ملی که وی بعد از انقلاب مطرح کرده بود (۱۳)،همانی داشت. با وجود رهبریت بلامنازع آقای خمینی، آقای بهشتی در صدد تصاحب اهرمهای مختلف قدرت وسیله حزب و سایر دوستان خود بود و در این رابطه درست به مانند دانه‌های تسبیح که به نحوی آنها را هماهنگ می‌کنند که همهٔ دانه‌ها به آخوندک آن ختم شود، وی نیز مهره‌ها را به زعم خود جوری آرایش می‌داد که به قبضه کردن انحصاری قدرت در دست خود بیانجامد. برای چنین هدفی: خامنه ای را به ارتش و سپاه فرستاد، هاشمی رفسنجانی را به مجلس و خودش هم دبیر کل حزب و در رأس قوه قضائیه قرار گرفت، به طوری که بعد از خمینی رهبری

خود را تضمین کند (۱۴) و حتی پا را از این هم فراتر می‌گذاشت و طراحی می‌کرد که در زمان حیات آقای خمینی وی را در حد رهبر تشریفاتی و صوری معزّز و محترم که به ظاهر همه چیز در ید اختیار ایشان است، اما در عمل و بنام ایشان، کارگردانی همه امور را در دست خود داشته باشد، تقلیل دهد، عمل می‌کرد. در اسناد آزاد شده وزارت خارجه بریتانیا مربوط به سال ۵۸ استنباط سفیر انگلیس در گفتگو با بهشتی در تهران حکایت از این دارد که بهشتی خود را در قله رهبری ایران می دیده است (نقل به مضمون)

در هر حال مسلم است که اگر بهشتی زنده مانده بود، به نظر من نه زمینه ای برای رهبری خامنه ای وجود داشت و نه حتی مرحوم منتظری قائم مقام رهبری می شد. اما او در حادثه انفجار مقر حزب جمهوری در ۷ تیر ۶۰، کشته شد. در این مقال جای آن نیست که به این حادثه و اینکه چه کس و یا کسانی مسبب و عاملین این حادثه بوده اند، بپردازم. در جاهای دیگر به آن پرداخته ام. بعد از کشته شدن بهشتی، آقای هاشمی رفسنجانی به ایفای همان نقش به شکل دیگری پرداخت، خاصه اینکه وی خیلی به آقای خمینی نزدیک بود وحتی در آن دوران هم از طریق آقای هاشمی امور با خمینی رتق و فتق می شد و بسیار شایع بود که آقای هاشمی ملیجک اقای خمینی است. در هر حال موادی که در مورد ولایت فقیه در قانون اساسی گنجانده شد عبارتند از: اصل ۵، ۵۷، ۹۱، ۱۰۷ ، ۱۱۰و ۱۶۲(۱۵)

براساس قانون اساسی اختیارات رئیس جمهور و نخست‌وزیر ذوجنبتین است بدین معنی که اگر این دو مقام به راه تفاهم بروند، همهٔ مسائل حل است اما در صورت بروز اختلاف، رئیس‌جمهور با وجودی‌که رسماً پس از مقام رهبری عالیترین مقام رسمی کشور و مسئولیت اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه گانه و ریاست قوه مجریه را بعهده دارد، قدرت اصلی در دست مجلس، نخست‌وزیر و هیأت دولت است. در غیر تفاهم و هماهنگی نخست‌وزیر و مجلس قادرند که حتی بعضی از اختیارات دیگر رئیس‌جمهور را که در رژیم قبل، در اختیار شاه و بنام فرمان همایونی بود و براساس قانون مصوب شورای انقلاب به رئیس‌جمهور واگذار شده بود، نظیر نصب رئیس کل بانک مرکزی، هلال احمر و... را از وی سلب کنند ـ چیزی که بعداً در سال ۶۰ اتفاق افتاد ـ در این‌صورت رئیس‌جمهور بیشتر بصورت تشریفاتی در خواهد آمد و نه رئیس‌جمهوری که مسئولیت اموراجرائی کشور را بعهده خواهد داشت. و این

همان چیزی است که اختلاف بین آقای موسوی نخست وزیر و آقای خامنه ای وقتی رئیس جمهوربود، به وجود آورد و موجب کینه ای شد که در جریان انتخات سال ۸۸ بروز کرد و هنوز هم ادامه دارد. در مقاله های قبل متذکر شده بودم که کینه و کینه ورزی از ویژگی دیکتاتور ها است.
با وجود چنین قانون اساسی، چون در آن قانون رئیس جمهور بعد از رهبری بالاترین مقام رسمی کشور مسئول اجرای قانون اساسی وتنظیم روابط قوای سه گانه و ریاست قوه مجریه، به عهده داشت و بعد ، امضاء مصوبات مجلس یا نتیجه همه پرسی، نامزد کردن نخست وزیر و و موافقت کردن با وزای نخست وزیر و سپس صادر کردن حکم نخست وزیر، عزل و نصب وزار با تصویب رئیس جمهور بود، امضای عهد نامه ها، مقوله نامه، قراداده های دولتی با سایر دولتها، تصویبنامه و آئینامه های دولت، امضای استوارنامه سفیران و قبول استوارنامه سفیران کشورهای دیگر، اعطای نشان های دولتی نیز با رئیس جمهور بود و در صورت لزوم تشکیل جلسه هیئت وزیران به ریاست وی تشکیل می شد، (۱۶) آن را نتوانستند تحمل کنند و وقتی طاقتشان طاق شد، برای حذف بنی صدر از ریاست جمهوری دست به کودتا زدند. ناگفته نماند که آقای خمینی به هیچ قانونی گردن نمی گذاشت و پای بند نبود. همچنانکه شاه می گفت: «حرف ما و شهبانو فوق قانون است» در ذهن و نظر او قانون اسلام بود و اسلام هم آن چیزی بود که او می گفت و لا غیر و در بعضی از موارد هم فهم خود را از اسلام فوق فهم و دریافت پیامبر و امام علی می دانست. همچنانکه او گفت: امام علی و پیامبر نتوانستند حکومت اسلام را پیاده کنند و نگهدارند و ما توانسته ایم (نقل به مضمون و از حافظه) و بر اساس همین گفته خمینی روزنامه جمهوری اسلامی مقاله ای تحت عنوان «اشتباهات! امیرالمؤمنین» نوشت«اگر روزهای اول بجای این همه تند روی قدری " دور اندیشی" می داشت هرگز چنین نمی شد...آخراین چه شوخی بود؟آیا اگر عقیل او را ترک کرده و نزد معاویه صاحب جود و سخا رفته باشد ذی حق نبوده؟ ...چرا علی ننشست و با خود حساب نکرد که در مقابل این همه شهید چه به دست آورده است؟! و... » (۱۷) وی تا در قید حیات بود بیش از صد بار همین قانون اساسی که خودش آن را تأیید، تصویب و امضاء کرده بود را نقض کرده است.
سرانجام در قانون اساسی ولایت فقیه با موادی که در فوق گفته شد در آن گنجانده شد. دراصل ۵ آن مواد آمده است:«در زمان غیبت حضرت ولی عصر

(عجل‌الله تعالی فرجه)، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می‌گردد.» در مورد آقای خمینی این ماده تحصیل حاصل بود به دلیل اینکه از آغاز سال ۴۰ و بعد از فوت مرحوم بروجردی، حرکت و نهضتی که ۱۵ خرداد ۴۲ اوج آن بود، شروع شد و بعد از آن تا پیروزی انقلاب، او رهبری انقلاب را به طور طبیعی در دست گرفته و به دست او سلسله شاهنشاهی منقرض شده بود، شجاع، استوار، فقیه، عارف و آیت الله العظما بود. اما برای دیگرِ قدرت طلبان و انحصار گران قدرت و کسانی که عامل، آمر و یا آلت دست بودند و با کمک همه جانبه آنان- منتها هر کس به خیالی- این استبداد دینی بنام فقیه استقرار و استمرار پیداکرده بود، مشکل اساسی برای حفظ و نگهداری آن بعد از فوت وی بود. چون بازرگان و دیگران می گفتند که این حکومت و رهبری فقیه، لباسی است که تنها برازنده و یا بر قامت آقای خمینی دوخته شده است. و شاید غافل از این بودند که وقتی حکومتی در کشور مستقر گشت و مشروعیت پیدا کرد، ولو بدترین دیکتاتوری باشد، به زیر کشیدن آن عوارض سنگینی دارد. و فکر می کردند که بعد از فوت آقای خمینی داستان ولایت فقیه برچیده خواهد شد.

آقای هاشمی رفسنجانی و شرکاء هم این ترس خود را عیان می کردند. وی در نامه ایکه در تاریخ ۵۹/۱۱/۲۵ به آقای خمینی نوشته در بند ۳ و ۵ آن این ترس خود را آشکار کرده است:« ... شما از ورود افراد تارک الصلوة یا متظاهر به فسق را در کارهای مهم نمی دادید، شما روزنامه آیندگان و... را تحریم می کردید، شما از حضور زنان بی حجاب در ادارات مانع بودید، شما از وجود موسیقی و زن بی حجاب در رادید تلویزیون جلو گیری می کردید؟ همین ها موارد اختلاف ما با آنها است. آیا روا است به خاطر اجرای نظرات جنابعالی ما درگیر باشیم و متهم و جنابعالی در مقابل اینها موضع بی طرف بگیرید؟ .... قبل از انتخابات ریاست جمهوری، به شما عرض کردیم که بینش اقای بنی صدر مخالف بینش اسلام فقاهتی است که ما برای آن تلاش می کنیم و اکنون بر همان نظر هستیم و شما فرمودید ریاست جمهوری مقام سیاسی است و کاری دستش نیست؛ امروز ملاحظه می فرمائید که چگونه در کار کابینه و... می تواند

کارشکنی کند و چگونه با استفاده از مقام، مجلس و دولت و نهادهای انقلابی را تضعیف کند...اختلافِ دو بینش است که یک طرف مصداق اسلامش غضنفرپور و سلامتیان و سعید سنجابی و طرف دیگر رجائی و گنابادی و منافی و موسوی و.. است» (۱۸)

بنابر این هاشمی رفسنجانی و سایر شرکاء که قدرت انحصاری را در دست داشتند، به کارگردانی وی از سال ۶۳ به بعد که بیماری آقای خمینی کمی شدت پیدا کرده بود، بر میزان نگرانی آنها افزوده بود و فکر می کردند که اگر ناگهانی آقای خمینی از دنیا برود، چه وضعیتی برای آنها به وجود می آید و شاید اصلاً قدرت از دستشان به در رود و در جای دیگری منزل کند. آقای هاشمی رفسنجانی نگرانی خود را چنین بیان کرده است: «کسالتهای امام آن هم در زمان جنگ و اختلافات داخلی مایه نگرانی بود. فکر شد که لازم است جانشینی برای امام مشخص گردد که در صورت بروز حادثه ای، دچار خلاء مرکزیت و مشروعیت نشود.» (۱۹) آیت الله منتظری نامه ای خطاب به آیت الله مشکینی رئیس مجلس خبرگاه رهبری در تاریخ ۶۴/۶/۳۰ نوشته و مخالفت خود را با تعیین شخص در حیات آقای خمینی برای رهبری اعلان کرده اند. بخشی از نامه به قرار زیر است«.. به عرض می رساند از قرار مسموع در جلسه ای که چند ماه قبل در ر ابطه با اصل ۱۰۷ قانون اساسی و تعیین شرایط و خصوصیات رهبر آینده تشکیل شده صحبت از حقیر سرا پا تقصیر به میان آمد و تصمیم نهائی به جلسه آینده موکول شده است. اینجانب با ایمان واحترام نسبت به آقایان محترم و موقعیت خطیر مجلس خبرگان تذکراً عرض می کنم که در شرایطی که ...حضرت امام خمینی مد ظله العالی با برخورداری کامل از نعمت سلامت و با وجود شریف حضرات علمای اعلام و مراجع تقلید...مطرح نمودن شخص مخلص شایسته و صلاح نبوده است... وانگهی تعیین شخص، آن هم من طلبه، یک نحو اهانت نسبت به معظم له و حضرات آیات عظام تلقی می شود... البته بحث کلی مانعی ندارد ولی بحث شخص ظاهراً به مصلحت نیست » (۲۰). آیت الله مشکینی هم در پاسخ به نامه مرحوم منتظری به ایشان نوشته اند :«... لکن آن جناب بیش از دیگران از عظمت و خطر کار رهبری و لزوم حفظ حدود و سد ثغور خطرات احتمالی آن اطلاع دارید، و می دانید اگر حادثه ای خدای نکرده رخ دهد کار کشور چگونه می شود با وجود دشمنان زخم خورده خارجی و آتشهای زیر خاکستر داخلی و روحانیهای ضد انقلاب و مرده

عبیدالفلوس آنها در شهرها و روستاها که امکان دارد آنها جنجال برپا کنند و ناراضی های بالذات و بالعرض را دور خود جمع نمایند و استانها را پر از آشوب کنند...آیا صلاح است که خبرگان را بگذارند برای روزی که خود روز آشوب و جنجال است؟ و آیا در آن روز زبانها و قلمهای فتنه جویان، منتظر الولایه ها و سیاستمدارها ساکت می مانند و خبرگان را به حال خود می گذارند که انتخاب اصلح کنند؟..»(۲۱) البته ناگفته نماند که آقای مشکینی در همین نامه نگرانی خود و بعضی اشخاص دیگر را از بیت و اطرافیان ایشان چنین بیان کرده است« ... نظر اغلب دوستان برای روز مبادا شمائید، لکن با یک نگرانی خاص از ناحیه بیت و بعضی حواشی آن جناب که متأسفانه به قول آن مرحوم مراجع قبلی پس از مرجعیت گرفتار می شدند و شما قبل از آن، من در این باره لامتثال امرکم کلی می گویم پیوسته از دوستان صمیمی تان اظهار ناراحتی می شنوم. حتی در مجلس عنوان شد و بی سرو صدا گذشت... و امید اینکه عرایضم نزد خودتان باشد و اگر درست نباشد مانند برخی اباطیل که می شنوید بایگانی شود...» (۲۲). آقای هاشمی هم تصریح کرده است که مرحوم منتظری در نامه ای به خبرگان« با ارسال پیامی مخالفت خود را اعلان داشتند، ولی خبرگان کار را انجام داد و رسماً ایشان به عنوان قائم مقام رهبری معرفی شدند.» (۲۳)

در آن زمان آقایان هاشمی رفسنجانی و خامنه ای به لحاظ علمی و حوزی در عدادِ مراجع نبوده، همچنانکه امروزهم نیستند. الا اینکه آقای خامنه ای با وارد کردن ترس بر حوزه قم و تطمیع بعضی دیگر و با ضرب و زور وزارت اطلاعات خود را مرجع خواند. به همین علت مرحوم منتظری نقل می کند، وقتی آقای هاشمی رفسنجانی در سخنرانی خود گفتند: « " تمام مراجع باید مطیع رهبری باشند" و چون می دانستند که آقای خامنه ای در عِداد مراجع نیست می خواستند با استفاده از قدرت سیاسی ایشان را به عنوان مرجع اعلا و منحصر به فرد معین کنند، و دیدم تعریفهایی که از ایشان می کنند تعریفهای متملقانه و خلاف عقیده شان است و خلاصه جنبه سیاسی دارد و دارند دین و مرجعیت شیعه و حوزه را فدای سیاست خودشان می کنند و سپاه و اطلاعات روی این موضوع اصرار دارند...خواستم به عنوان اتمام حجت به اطلاع ایشان برسانم که شما در رأس مملکت هستید حاکم هستید، اما قضیه مرجعیت را بگذارید قداستش محفوظ باشد... یادداشتی را در ۷۳/۴/۲۱ تنظیم کردم و در مورخه ۷۳/۸/۱۲ توسط آقای مؤمن برای آقای خامنه ای فرستادم...آقای مؤمن گفتند: "

چون این مطلب مطابق عقیده خود من می باشد من می برم"».(۲۴) یادداشتی که مرحوم منتظری توسط مؤمن برای آقای خامنه ای فرستاد شامل ۷ نکته که نکته هفتم آن در مورد مرجعیت به شرح زیراست:
«مرجعت شیعه همواره قدرت معنوی مستقلی بوده، بجاست این استقلال به دست شما شکسته نشود و حوزه های علمیه جیره خوار حکومت نشوند که برای آینده اسلام و تشیع مضر است و هر چند ایادی شما تلاش کنند جنابعالی اثباتاً موقعیت علمی مرحوم امام را پیدا نمی کنید، نگذارید قداست و معنویت حوزه ها با کارهای دیپلماسی ارگانها مخلوط شود. به مصلحت اسلام و حوزه ها و جنابعالی است که دفتر شما رسماً اعلام کند: چون ایشان کارشان زیاد است و وظیفه اداره کشور را به دوش دارند از جواب دادن به مسائل شرعی معذورند...»(۲۵) پیام به ایشان ابلاغ شده و آقای مؤمن گفتند: « من همه اینها را برای ایشان شرح دادم به اینجا رسیدم که هر چند ایادی شما تلاش کنند...گفتند ایادی من چه کسی است؟ گفتم مثلاً همین نوار آقای فلاح زاده که راجع به مرجعیت شما صحبت کرده، آقای مؤمن گفتند وقتی مضمون این پیام را حدود نیم ساعت برای ایشان گفتم، ایشان گفتند خوب من بعداً جواب می دهم... »(۲۶) جواب به منتظری هم این بود که علیه او شعار دادند و به حسینیه اش هجوم بردند و خودش و شاگردانش را تهدید کردند.
نظر به اینکه کار را ادامه دادند تابه هر وسیله ای که شده، آقای خامنه ای مرجعیت خود را بر همه تحمیل کند، مرحوم منتظری در ۲۳ آبان ۷۶، در سخنرانی خود به مناسبت ۱۳ رجب از جمله عنوان کردند: « حالا صرفنظر از مسئله رهبری، مرجعیت را چرا دیگر؟ شما که در شأن و حد مرجعیت نیستید...ایشان در حد فتوا و مرجعیت نیست. بنابر این مرجعیت شیعه را مبتذل کردند »(۲۷) به یاد دارم که بعد از این بود که مسخره تر از مسخره ها، دفتر آقای خامنه ای طی اطلاعیه گفت: آقای خامنه ای مرجع شیعیان و یا مسلمانان خارج از کشور است. (۲۸)
چنان به نظر می رسد که آقای هاشمی رفسنجانی، بعد از حذف بنی صدر در سال ۶۰ و حمایت و پشتیبانی آقای خمینی و در آوردنِ احمد خمینی به جرگه خود، کم کم و قدم به قدم قدرت را به انحصار خود در آورده و تقریباً تا فوت خمینی بر سه قوه فرماندهی می رانده و همه امور کلی و جزئی در سه قوه و نهاد ها در اختیارش بوده است و چون مانع و رادع چندانی در مقابل خود نمی

دیده و هر جا هم که مواجه با مشکلی می شده، با نام و مایه گذاشتن از آقای خمینی مشکل خود را حل می کرده است. وقتی وی در سال ۶۲ می نویسد: « با رئیس جمهور خدمت امام رفتیم گفتند: امروز جمهوری اسلامی، روی کاکل شما دو نفر می چرخد، هر چیزی که یک هزارم احتمال بدهم که برای شما دو نفر مضر باشد، خلاف شرع می دانم» (۲۹)

توجه: ازدید قدرت به جز این دو نفر مابقی همه قاق هستند و شرع هم مساوی با موافق و یا مخالف این دو نفر و در حقیقت موافق و یا مخالف هاشمی رفسنجانی است.

چنین شخصی با چنین روحیه ای خود را حلال مشکلات و کلید باز کردن هر مشکلی تصور می کند و روز به روز هر چه بیشتر به قدرت تکیه کرده چون خود را حق می پندارد، به خود اجازه هر عملی را با تکیه بر قدرت می دهد و بدین جهت است که بنا به گفته مرحوم منتظری از قول فلاحیان قائم مقام وزیر اطلاعات « این یک دو سال آخر ما هر کاری با امام داشتیم با احمد آقا حل می کردیم و به اسم امام منعکس می کردیم.» (۳۰) بر اساس خاطرات و کتابهای آقای هاشمی رفسنجانی جای شک نمی ماند که در آن دوران احمد آقا بنا به خواست و فرمان آقای هاشمی رفسنجانی عمل می کرده است.

از سال ۶۳ به بعد که بیماری آقای خمینی کمی شدت پیدا کرده بود، آقای هاشمی رفسنجانی و سایر شرکاء که قدرت انحصاری را در دست داشتند، نگران بودند که اگر ناگهان آقای خمینی از دنیا برود، چه وضعیتی برای آنها به وجود می آید. و تکلیف قدرت چه می شود؟ و جا و موقیت خودشان کجاست؟ و بنابر این چون خود ر ا مُحِق و قدرت را از آنِ خود می دانستند، با کارگردانی آقای رفسنجانی به دنبال یافتن فقیهی بودند که:

۱- سابقه مبارزاتی درخشانی در رابطه با انقلاب و آقای خمینی داشته باشد

۲- مقام مرجعیت و یا اینکه آن مقام علمی که بشود مرجعیت او را جا انداخت دارا باشد

۳- در بین انقلابیون وعلاقه مندان به انقلاب و عوام طرفدارانی هم حد اقل در بخشی از کشور دارا باشد.

۴- کسی باشد که آنها بتوانند همان وضعیتی را که زمان آقای خمینی داشتند، بعد از امام هم داشته باشند یعنی اینکه اسماً ولایت از آنِ او باشد ولی رسماً بتوانند امور را به نام و یا نیابت از وی انحصاراً در دست خود نگهدارند.

در آن دوران آقای هاشمی و شرکاء همچنانکه ذکر شد، در جستجوی یافتن مرجعی بودند که واجد ۴ نکته یاد شده در فوق باشد، زیرا هنوز تا این حد جرأت و جسارت پیدا نکرده بودند، و یا به ذهنشان خطور نکرده بود که با جعل و سقیفه سازی و توطئه، غوغاسالاری و اِرعاب می شود زیر همه چیز زد و با حذف مرجعیت حکومت را قبضه و آقای خامنه ای را رهبر کرد و باز هم دم از ولایت فقیه و بالاتر از آن ولایت مطلقهٔ فقیه زد.
مراجعی مشهور و به نام و آیت الله العظماهای دیگری بودند، اما واجد چهار خاصه فوق که آنها در جستجویش بودند، نبودند و یا نمی توانستند به آنها اطمینان کنند و لذا آن ۴ مشخصه را به زعم خود در آقای منتظری می دیدند. گرچه ممکن است، همچنانکه آقای مشکینی رئیس خبرگان در نامه اش به وی نوشته، انتقادی هایی هم به آن مرحوم داشته اند(۳۱)، و چون کسِ شایسته دیگری را در دسترس نداشته اند و یا همچنانکه درساواک از منتظری به عنوان جانشین خمینی نام برده می شد(۳۲) و بسیاری از امور را هم آقای خمینی قبل و بعد از پیروزی انقلاب به وی واگذار کرده بود، همچنانکه هر کسی کم و زیادهائی دارد، آن انتقاد ها را آنقدر مهم نمی دیده اند. و فکر هم نمی کردند که آقای منتظری با وجودی که آقای خمینی را رهبر بلامنازع انقلاب وخود می داند، اهل امر و نهی نیست و بر همان سیاق آقای خمینی عمل می کند و از خودش خط و ربط مشخصی ندارد. و این تنها نکته ای بود که آنها در مورد مرحوم منتظری اشتباه ارزیابی کرده بودند. حال با توجه به آنچه گذشته است، جریان امور در مجلس خبرگان برای قائم مقامی مرحوم منتظری از زبان آقای هاشمی رفسنجانی نیز حاوی نکات قابل ذکر است

رهبری منتظری ونقش خامنه ای

آقای هاشمی رفسنجانی در مقدمه کتاب یادداشتهای سال ۶۴ بنام«امید و دلواپسی» در مورد قائم مقامی آیت الله منتظری می نویسد: «قبل از طرح مسئله در مجلس خبرگان، آقای محمدی گیلانی در ۱۴ آبان پیامی از امام برای من آوردند که از طرح مسئله در خبرگان خودداری کنیم و پس از آن پیام دیگری رسید که آن پیام را نادیده بگیریم. » (۳۳)

۲۵ تیر ۶۴، «عصر مجلس خبرگان جلسه داشت. طرح تعیین آقای منتظری به عنوان جانشین امام با حدود ۵۰ امضاء تقدیم شد ولی بررسی آن به جلسه بعد موکول گردید.» (امید و دلواپسی، ص ۱۹۱.)
۲۶ تیر ۶۴، « مجلس خبرگان صبح وعصر جلسه داشت. رهبریت آقای منتظری در دستور بود و کسی جرأت مخالفت صریح نداشت و یا مخالف صریح نبود. عده ای به عنوان اینکه اقدام با عجله است و باعث اتهام و حرف مخالفان می شود، می گفتند به عنوان تحقیق در بارهٔ بقیه افراد مورد احتمال تأخیر بیندازیم. این طرح را حدود پنجاه نفر [از نمایندگان مجلس خبرگان] امضاء کرده بودند و بیشتر آیت الله خامنه ای اصرار بر اتمام کار می کردند. بالاخره در آخر وقت چون هنوز عده ای برای صحبت وقت داشتند، با پیشنهاد آقای مشکینی قرار شد ظرف دو سه ماه آینده اجلاسیه ای داشته باشیم و پنج نفر به عنوان تحقیق معین شدند.» (امید و دلواپسی، ص ۱۹۱.)
توجه کنید، که طبق گزارش آقا هاشمی رفسنجانی این آقای خامنه ای است که بیشتر اصرار بر اتمام کارمی کند، یعنی اینکه رهبری منتظری هر چه زودتر به تصویب برسد.

۱۸ مهر ۶۴، آقای هاشمی در جلسه سخنرانی تحلیف آقای خامنه ای رئیس جمهور در سخنرانی خود گفت: « از لحاظ اطاعت از امام، خوب همه ما ارادت داشتیم ولی آقای خامنه ای در میان ما از این جهت هم یک ویژگی هایی داشت. ما در شخص امام امت که مرجع همه ما بود و ماها در سایه افاضات ایشان روحیه داشتیم و کار می کردیم و شخص حضرت آیت الله العظمی منتظری که استاد همه ما بود و هنوز مثل گذشته ایشان مراد ما هستند... »(امید و دلواپسی، ص ۲۷۹.)
۱۸ مهر ۶۴، « جلسه هیأت رئیسه مجلس خبرگان داشتیم. برنامه اجلاسیه بعد را تعیین کردیم و قرار شد کمیسیون، گزارشی در تأیید رهبری آقای منتظری تهیه کنند. » (امید و دلواپسی، ص ۲۸۰.)
۱۴ آبان ۶۴، « آقای محمدی گیلانی به دفترم آمد و پیام امام را در باره مجلس خبرگان آورد و برای مسکن خودش استمداد نمود. گفت که امام با انتخاب اقای منتظری [برای جانشینی رهبر] موافق نیستند...

شب خدمت امام رفتم و راجع به پیام ایشان در مورد مجلس خبرگان مذاکره کردیم. نگرانند که تعیین آیت الله منتظری به عنوان رهبر آینده، باعث عداوت و کارشکنی رقبای دیگر شود. باید با احتیاط و مراعات جوانب کار عمل شود.» (امید و دلواپسی، ص ۳۱۴.)

۱۷ آبان ۶۴، « عصر احمد آقا آمد و راجع به برنامه مجلس خبرگان در خصوص رهبری آقای منتظری و نظر امام مذاکره کردیم.» (امید و دلواپسی، ص ۳۱۶.)

۱۸ آبان ۶۴، « جلسه هیأت رئیسه مجلس خبرگان تشکیل شد. آقای مشکینی مختصری صحبت کردند و سپس نامه آقای منتظری را خواندند که با تشکر از مجلس خبرگان خواسته بودند که از انتخاب ایشان به عنوان جانشین امام در زمان حیات امام منصرف شویم.

بحثها شروع شد. احمد آقا اطلاع داد که امام به آقای محمدی گیلانی گفته اند موضوع پیام را پیگیری نکنند. هم در جلسه صبح و هم در جلسه عصر در این باره بحث کردیم و در تنفس ها به مشورت پرداختیم و سرانجام بعد از نماز مغرب با بیش از دو سوم حضار تصویب شد که آیت الله منتظری، مصداق صدر اصل ۱۰۷ قانون اساسی هستند؛ یعنی از طرف مردم به مرجعیت و رهبری برای بعد از امام پذیرفته شده اند.» (امید و دلواپسی، ص ۳۱۷.)

۱۹ آبان ۶۴، « درجلسه مجلس خبرگان متن عبارت رهبری آیت الله منتظری مطرح بود. بالاخره پس از بحث زیاد، پیشنهاد آیت الله خامنه ای با اصلاحات جزئی به تصویب رسید. ایشان به عنوان منتخب مردم برای جانشینی امام و مورد تأیید مجلس خبرگان معرفی شدند. قرار شد متن مصوبه به امضای همه اعضای خبرگان برسد.» (امید و دلواپسی، ص ۳۱۸.)

سرانجام مجلس خبرگان رهبری آیت الله منتظری به پیشنهاد آیت الله خامنه ای با اصلاح جزئی به صورت ماده واحده، در آبان ۶۴، به شرح زیر به تصویب رسید.

ماده واحده: « حضرت آیت الله منتظری دامت برکاته در حال حاضر مصداق منحصر به فرد قسمت اول از اصل ۱۹۷ قانون اساسی است و مورد پذیرش اکثریت قاطع مردم برای رهبری آینده می باشد و مجلس خبرگان این انتخاب را صائب می داند.» (۳۴)

شنبه ۲ آذر ۶۴ در مطبوعات اعلان شد:«مجلس خبرگان آیت الله العظمی منتظری را بعنوان رهبر آینده ایران برگزید»(۳۵)
۲۲ تیر ۶۵، « عصر مجلس خبرگان جلسه داشت. سپس هیأت رئیسه خبرگان در دفترم جلسه داشت. قرار شد سند تنظیم شده در باره آیت الله منتظری به امام و آقای منتظری داده شود و خبر آن پخش شود.» (اوج دفاع، ص ۱۷۲.)
۲۴تیر ۶۵، «عصر مجلس خبرگان جلسه داشت. بحث با اصرار آقای خامنه ای بر لزوم عدم تفکیک رهبری و مرجعیت متمرکز شد و ناتمام ماند. » (اوج دفاع، ص ۱۷۴.)
حال دنیا را تماشا کنید: آقای خامنه ای که اصرار داشته هر چه زودتر رهبری آقای منتظری به تصویب برسد و پیشنهاد ایشان با «اصلاح جزئی» به صورت ماده واحده به تصویب رسیده است و حتی وی اصرار« بر لزوم عدم تفکیک رهبری و مرجعیت» داشته است. و به لحاظ حکومت و ولایت داشتن فقیه، در آن زمان حرف ایشان درست بوده است. نمی شود گفت حکومت با ولی فقیه است ولی مرجعیت را از رهبری جدا کرد. جدا شدن رهبری از مرجعیت، یعنی اینکه ولایت فقیه کشک است. و آقای خامنه ای هم در آن موقع این را می فهمیده است. وی که در سال ۶۴ و بعد از آن، به لحاظ علمی و حوزی خودش در عدادِ مراجع نبوده، بعد از اینکه با سقیفه سازی و توطئه هاشمی رفسنجانی و همکاری احمد آقا و سکوت دیگران و سایر مسئولین وی را رهبر کردند، کوس لمن الملکی زد و دست رد به سینه ولی نعمتها و دوستان خود و تقریباً تمامی کسانی که پله شدند تا وی به قدرت برسد، زد و هر کدام را به نحوی حذف، زندانی و یا در هتک حیثیت آنها کوشید. و این باز از خاصیت دیکتاتور و قدرتمدار است که وقتی به قدرت رسید، اول به سراغ کسانی که او را به قدرت رسانده اند، می رود و در حذف آنها ذره ای به خود شک روا نمی دارد، زیرا که وجود آنها را ضعف خود به حساب می آورد و برای پنهان کردن این ضعف است که در حذف آنها تا زورش برسد و تیغش ببرد از پای نمی ایستد.

نمایه و یادداشت :

۱- پس از پیروزی انقلاب، پیش نویس قانون اساسی، در شورای طرح های انقلاب به ریاست دکتر یدالله سحابي و با مشارکت و همکاری حسن حبیبي، جعفري لنگرودی، ابوالحسن بنی صدر، ناصر کاتوزیان، عبدالکریم لاهیجی، احمد صدرحاج سیدجوادی، ناصر میناچی، رضا زواره ای و سیدمحمد خامنه ای اصلاح و تکمیل شد و سپس در شورای انقلاب مطرح و با تغییراتی به تصویب این شورا و دولت موقت رسید.

۲- ر.ک. تقابل دو خط، محمد جعفری، ص ۱۷-۱۶ .

۳- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، ص ۲۷۳ .

۴- گروگان گیری و جانشینان انقلاب؛ به نقل از: اطلاعات، ۳۰ خرداد ماه ۵۸ ، شماره ۱۵۸۴۴.

۵- همان سند، ص ۲۹؛ به نقل از: روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۸۸۵.

۶- همان سند؛ به نقل از: اطلاعات، پنجشنبه ۴ خرداد ماه ۵۸ ، شماره ۱۵۹۱۴.

۷- همان سند؛ به نقل از: اطلاعات، چهارشنبه ۱۰ مرداد ماه ۵۸ ، شماره ۱۵۹۱۹، ص ۳.

۸- تقابل دو خط، ص ۱۷؛ به نقل از صحیفه نور جلد ۱۰، ص ۲۷و ص ۳۶-۳۳.

۹- روزنامه اطلاعات ۲۰ مردا ۵۸،شماره ۱۵۹۲۶.

۱۰- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، ص ۲۷۱ و ۲۷۴؛ برای اطلاع از کم و کیف چگونگی قانون اساسی، به کتاب پاریس و تحول انقلاب...صص ۲۷۶-۲۷۱و کتاب گروگان گیری صص ۳۴-۲۸ و کتاب تقابل دو خط صص ۱۹-۱۳و ۱۴۷-۱۵۴ مراجعه کنید.

۱۱- همان سند، ص۲۷۵ به نقل از: غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹، ص ۳۵۶ و ۳۵۷.

۱۲- عبور از بحران،هاشمی رفسنجانی، ۲۸۸.

۱۳- تقابل دو خط، ص ۱۷؛ به نقل از: روزنامه انقلاب اسلامی در مسیر تاریخ، ص۳۵۵؛ سقوط دولت بازرگان، ص ۳۲۹.

۱۴- کوشش برای به تصویب رساندن ولایت فقیه بدین منظور بود.

۱۵- متن اصول یاد شده به شرح زیر است:

اصل ۵ «در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل‌الله تعالی فرجه)، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می‌گردد.»

اصل ۵۷- قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت امر و امامت امت، بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می

گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند و ارتباط میان آنها بوسیله رئیس جمهور بر قرار می گردد.
اصل ۹۱- به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای ملی با آنها، شورائی بنام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می شود:
۱- شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز. انتخاب این عهده با رهبر و یا شورای رهبری است.
۲- شش نفر حقوقدان، در رشته های مختلف حقوقی، از میان حقوقدانان مسلمان که بوسیلهٔ شورای عالی قضائی معرفی می شوند و با رأی مجلس انتخاب می گردند.
اصل ۱۰۷- «هر گاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همان گونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب آیت‌الله‌العظمی امام خمینی چنین شده است، این رهبر، ولایت امر و همه مسیولیت های ناشی از آن را بر عهده دارد، در غیر این صورت خبرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت می‌کنند، هر گاه یکی مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری بیابند او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می‌نمایند، وگرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را به عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می‌کنند.»
اصل ۱۱۰- وظایف و اختیارات رهبری:
۱- تعیین فقهای شورای نگهبان.
۲- نصب عالیترین مقام قضائی کشور.
۳- فرماندهی کل نیروهای مسلح به ترتیب زیر:
الف- نصب و عزل رئیس ستاد مشترک.
ب- نصب و عزل فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
ج- تشکیل شورای عالی دفاع ملی، مرکب از هفت نفر از اعضای زیر:
- رئیس جمهور
- نخست وزیر
- وزیر دفاع
- رئیس ستاد مشترک
- فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
- دو مشاور به تعیین رهبر

د- تعیین فرماندهان عالی نیرو های سه گانه به پیشنهاد شورای عالی دفاع.
ه - اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها به پیشنهاد شورای عالی دفاع
۴- امضای حکم ریاست جمهور پس از انتخاب مردم.
۵- عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یا رأی مجلس شورای ملی به عدم کفایت سیاسی او.

۶- عفو یا تخفیف مجازات محکومین، در حدود موازین اسلامی، پس از پیشنهاد شورای عالی قضائی.
اصل ۱۶۲- رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل باید مجتهد عادل و آگاه به امور قضائی باشند و رهبری با مشورت دیوان عالی کشور آنها را برای مدت پنجسال به این سمت منصوب می کند. .
۱۶- اصول ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰و ۱۳۶، قاندن اساسی مصوب ۱۳۵۸.
۱۷-مقاله نامبرده به امضای فردی به نام سید حسن میردامادی است و در ۲۰ رمضان ۱۴۰۹- شماره ۲۸۷۵- سال دهم روزنامه، این مقاله منتشر شده است.
۱۸- عبور از بحران،هاشمی رفسنجانی، از نامه مرخ۵۹/۱۱/۲۵ مندرج در صفحه های اول کتاب.
۱۹- امید و دلواپسی، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۴.
۲۰- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی،ۀ فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۲۹؛ متن کامل نامه را در همین سند مطالعه فرمائید.
۲۱- همان سند؛ متن کامل نامه مشکینی به تاریخ ۶۴/۷/۱، به منتظری را در صص ۴۳۱-۴۳۳ مطالعه کنید.
۲۲- همان سند.
۲۳- امید و دلواپسی، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۴.
۲۴- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی،ۀ فوریه ۲۰۰۱، ص ۳۶۲
۲۵- همان سند.
۲۶- همان سند، ص ۳۶۳.
۲۷- همان سند، ص۶۶۹ .
۲۸- هم اکنون سند در اختیارم نیست و از حافظه مطلب را نقل کردم، اینکه مرجع شیعیان و یا مسلمانان کدام یک گفته شده نقصان از من است.
۲۹- آرامش و چالش، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۱۳، یاداشت ۱۸ خرداد ۶۲.
۳۰- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۳۱۷.
۳۱- همان سند، ص ۴۳۳.
۳۲- همان سند، ص ۴۳۱.
۳۳- امید و دلواپسی، ص ۲۴.
۳۴- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص۲۲۸.
۳۵- کیهان، شنبه ۲ آذر ۶۴، ص اول، شماره ۱۲۶۰۱.

۷- عزل منتظری ازرهبریِ بعد از خمینی و
در جستجوی یافتن " ولایت بر فقیه" و نه ولایت فقیه

در این سلسله مقاله ها کوشش بر این است که خوانندگان گرامی و نسلهایی که دوران انقلاب را درک نکرده و یا درک کرده منتها به علت غوغاسالاری و چماقداری و جو برانگیخته شده، فرصت پیدا نکرده که چگونگی شکل گیری استقرار و استمرار دیکتاتوری فقیه را عیان مشاهده کند، و یا حتی از این بالاتر درخیال خود به دنبال آزادی، عدالت، حقوقمداری، رشد و... بوده ولی به شکلی، آلت و یا عصای دست دیکتاتور شده اند، حال در فضای آزاد به خود آید و بداند که نباید اجازه داد که دیکتاتوری تحت هر نام و یا به دست هر شخصیت و یا سامانه ای (= نظام) شکل بگیرد که اگر چنین شد رهائی از سامانه دیکاتوری بهای سنگینی و زیان باری می طلبد. بعد ازذکر این نکته به اصل مطلب باز می گردم.

.

آقای خامنه ای همچنانکه در مقاله ششم ملاحظه شد، خود« اصرار داشته هر چه زودتر رهبری آقای منتظری به تصویب برسد و پیشنهاد ایشان با «اصلاح جزئی» به صورت ماده واحده به تصویب رسیده است» (۱). و وی در سال ۶۴، به لحاظ فقهی، علمی و حوزی در عِدادِ فقها ومراجع نبوده، و خودش نه تنها به خود اجازه بستن چنین مقامی را به خود روا نمی دیده است، بلکه در تصویب رهبری استاد و ولی نعمت(۲) خود کوشیده است. سیر رهبری مرحوم منتظری در مجلس خبرگان، در مقاله ششم آمده و از ذکر دوباره آن به جز یادداشت ۲۶ تیر ۶۴ که حاوی دو نکته گویائی است، در اینجا خودداری می شود.

۲۶ تیر ۶۴، « مجلس خبرگان صبح وعصر جلسه داشت. رهبریت آقای منتظری در دستور بود و کسی جرأت مخالفت صریح نداشت و یا مخالف صریح نبود. عده ای به عنوان اینکه اقدام با عجله است و باعث اتهام و حرف مخالفان می شود، می گفتند به عنوان تحقیق در بارهٔ بقیه افراد مورد احتمال تأخیر بیندازیم. این طرح را حدود پنجاه نفر [از نمایندگان مجلس خبرگان] امضاء کرده بودند و بیشتر آیت الله خامنه ای اصرار بر اتمام کار می کردند.

بالاخره در آخر وقت چون هنوز عده ای برای صحبت وقت داشتند، با پیشنهاد آقای مشکینی قرار شد ظرف دو سه ماه آینده اجلاسیه ای داشته باشیم و پنج نفر به عنوان تحقیق معین شدند.» (امید و دلواپسی، ص ۱۹۱.)

در اینجا دو نکته حائز اهمیت است: ۱- آقای خامنه ای «اصرار بر اتمام کار» داشته است یعنی اینکه هر چه زودتر رهبری آیت الله منتظری به تصویب برسد و قال قضیه کنده شود. ۲- در آن مجلس « کسی جرأت مخالفت صریح نداشت و یا مخالف صریح نبود.» در همین رابطه آقای رفسنجانی بعد از تصویب رهبری منتظری در ۱۹ آبان ۶۴، می نویسد:

۱۵ آذر ۶۴، « به دفتر امام گفتم، وقت ملاقات زودتر به اقای ری شهری بدهند که در باره مخالفتهایی که با قائم مقام رهبری آیت الله منتظری می شود، مشورت کنند.» (امید و دلواپسی، ص ۳۴۳.)

وقتی قرار است بر طبق اصل ۵ (۳) و اصل ۱۰۷ (۴) قانون اساسی رهبری بر عهده فقیهِ مرجع تقلید گذاشته شود، خیلی طبیعی است که رهبری بعد از خمینی مدعیان زیادی خواهد داشت. زیرا قبل از مرحوم منتظری آیت الله العظماهایی بودند که هم مرجع تقلید بخشی از مردم بودند و هم قبل از آقای منتظری مفتخر به آیت الله العظمائی شده بودند: نظیر گلپایگانی، مرعشی نجفی، سید محسن حکیم، خوئی، سید عبد الله شیرازی، قمی، خوانساری، سید صادق روحانی و... و بعضی از آنها قبل و بعد از پیروزی انقلاب، مرجع تقلید بودند و به مراتب از مرحوم منتظری مقلدین بیشتری داشتند. و اینها زیر بار منتظری نمی رفتند و در این صورت، به تعداد فقیهان ولی امر وجود پیدا می کند. و شاید به همین علت باشد که مرحوم منتظری در نامه به آیت الله مشکینی متذکر شده است که « مطرح نمودن شخص مخلص شایسته و صلاح نبوده است..و وانگهی تعیین شخص، آن هم من طلبه، یک نحو اهانت نسبت به معظم له و حضرات آیات عظام تلقی می شود ».(۵)

در هر دو اصل فوق مقرر می دارد که اگر فقیهی واجد شرایط آقای خمینی به طور طبیعی در جامعه پیدا نشد، مجلس خبرگان، شورای رهبری مرکب از « سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را به عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می‌کنند ». در مقاله اول، از این سلسله مقاله ها، بنام «جاذبیت قدرت» ملاحظه شد که روحانیون در سال ۶۳ به نمایندگی آقای ربانی املشی به آقای خمینی پیشنهاد رهبری جمعی و یا شورای عالی مشاورین امام را

برای اداره کشور داده بودند و آقای خمینی هم به آقای هاشمی رفسنجانی « احتمال کناره گیری کامل را مطرح کردند.»، مانع می شود و از آقای خمینی می خواهد:« دیگر نفرمایند و مصلحت نیست» (۶) بنابر این طبیعی است که باید با تکیه بر قدرت جلو مخالفین را به طرق مختلف بگیرد و چنین هم می کند.
در اینجا ذکر خاطره ای از آیت الله قمی هم برای مزاح و هم برای تجربه که نوع تفکر چگونه است، بی مناسبت نیست: اینجانب و آقای دکتر منصور دوستکام در ۱۷ و ۱۸ آذر ۵۹ به طور اختفا در مشهد به دیدار آیت‌الله قمی رفتیم. در دیدار اول عقده دل را باز کرد و « ... دلش از اعمال بعضی از آنها خون بود و در مورد ولایت فقیه نیز صحبت کرد که: آن ولایت خدا و رسول و ائمه که حتی بر جان انسان نیز هست و پیغمبر از خود انسان اولی‌تر است این نمی‌تواند بدست یک انسان که محیط، دوست، اطلاعات، خانواده و... در او اثر می‌گذارد باشد و بنابراین بایستی در اختیار شورای مجتهدین باشد. » (۷) در دیدار دوم باز هم در مورد ولایت فقیه بحث شد و آن مرحوم نظر خودش را گفت: « که بایستی شورای مراجع باشد نه تنها یک فرد و اضافه کرد که وقتی می‌خواهند یک کسی را برای مرجعیت و رهبری بتراشند ممکن نیست. و شروع کرد به گفتن اینکه از چه زمانی تا به امروز همه مراجع سید بوده‌اند و قیافه‌ای نیز داشته‌اند و معتقد بود که قیافه نیز در قبول کردن مرجع تأثیر دارد.» (۸) وی افزود که آقای منتظری رهبر بشو نیست زیرا : نه سید است و نه قیافه ای جالب دارد و نه خوش بیان است.
علت اینکه آیت الله قمی چنین مطالب را عنوان می کرد این بود، که در جامعه مطرح شده بود که منتظری جانشین خمینی است و باز به دلیل اینکه بسیاری از امور و بویژه امور مربوط به قوه قضائیه و... از طرف آقای خمینی به مرحوم منتظری واگذار شده بود و حتی قبل از انقلاب در ۵۷/۱۰/۱ مأمور ساواک گزارش کرده بود که از بحث در بین طرفداران خمینی نتیجه گیری کرده « شخص منحصر به فردی که جانشین خمینی خواهد شد منتظری می باشد» (۹)
اما وقتی آقای خامنه ای با سقیفه سازی و توطئه هاشمی رفسنجانی و همکاری احمد آقا و سکوت دیگران و سایر مسئولین بوی قدرت به مشامش رسید، و او را بر کرسی رهبری نشاندند، یکشبه همه چیز را و حتی گذشته علمی و فقهی خود را فراموش کرد وخود را فقیه مرجع و رهبر مسلمانان جهان نامید.

عزل و یا برکناری منتظری از رهبری(قائم مقام رهبری) بعد از خمینی در پروسه ای زمانی انجام پذیرفت و این فقیه عالیقدری که «صاحب اختیار تام منزل من (= آقای خمینی)» (۱۰)، «عماد العلماء الاعلام» (۱۱)،« جناب آیت الله منتظری – دامت افاضاته... جنابعالی که یکی از ذخایر این انقلاب می باشید...» (۱۲)، «من که شما را مجاهدی بزرگوار و فقیهی عالیقدر می دانم » (۱۳) وی به قول هاشمی رفسنجانی که « حضرت آیت الله العظمی منتظری که استاد همه ما بود و هنوز مثل گذشته ایشان مراد ما هستند... » (۱۴)

حال این سئوال ریشه ای و پایه ای مطرح است که چنین شخصیتی با چنین اوصافی که ذکربخش کوچکی از آن در بالا آمد و همه به جز آخری از دولب مبارک آقای خمینی جاری شده است، ناگهانی چه استحاله ای در او رخ داده که در نامه ۶۸/۱/۶ آقای خمینی به مرحوم منتظری، که در قسمتهائی از آن وی را چنین تصویر کرده است: « جناب آقای منتظری

با دلی پرخون و قلبی شکسته چند کلمه برایتان می نویسم... از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرالها و از کانال آنها به منافقین می سپارید صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده اید... از آنجا که شما ساده لوح هستید و سریعاً تحریک می شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید، شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد... برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید شاید خدا کمکتان کند ... از خدا می خواهم که به پدر پیرمردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد. » (۱۵). تصویری که آقای خمینی از منتظری در این نامه به دست داده، تصویر انسانی خائن، خطاکار، ساده لوح و... که باید هرچه زودتر توبه کند، تا حد اقل در آن دنیا در قعر جهنم نسوزد. مثل اینکه کلید بهشت و جهنم در اختیار او است. انسان قدرت پرست، از خود بیگانه می شود و کارش به جائی می رسد که ساخته ذهن قدرتمدار خود را خدا می پندارد و بهشت و جهنمی که در نتیجه اعمال، آن هم در آن دنیا نصیب انسان می شود. قدرتمدار کلید آن را در این دنیا در اختیار خود می گیرد.

دقیقاً از منتظری خواسته شده است که نظیر زندانیان که آنها را وادار به توبه می کنند و در صفحه تلویزیون ظاهر می شوند و اعمال کرده و ناکرده دیکته شده را به گردن می گیرند، بیاید و به درگاه خمینی که خود را درگاه خدا

تصویر کرده، توبه کند. نامه حتی با القاب معمولی هم همراه نیست و با «جناب آقای منتظری» شروع شده است که در عرف روحانیت و مرجعیت چنین القابی توهین تلقی می شود.

بنا به گزارش آقای منتظری تنی چند از دوستان مرحوم منتظری که در جریان امور و یا توطئه بوده اند، به وی فشار می آورند که توبه نامه ای بنویسد. آقای عبد الله نوری متنی را آماده کرده که به امام بنویسید: « "رهبر عزیز، امروز من اعتراف می کنم که از ورطه ای هولناک که در آن قرار گرفته بودم توسط پتکی آهنین بیدار شدم، ... اینجانب که از تربیت یافتگان فقه و اصول و فلسفه و مبارزه آن جناب بودم نیز در دام این اهریمنان گرفتار آمدم و نتوانستم مسیر صحیح را بروم..." در حقیقت یک چیزی متضمن اعتراف به گناه و همکاری با منافقین و توبه نامه بود و می خواستند از من امضاء بگیرند» (۱۶). آقای دری نجف آبادی «هم یک متنی مشابه این را آماده کرده بود که البته متن آقای نوری خیلی تندتر بود ولی مشخص بود که هر دوی آنها به یک هدف بود...» پس از دو ساعت مشاجره آقای نوری گفت: « اگر شما بنویسید منافقین در بیت من نفوذ داشتند امام خوشش می آید، من گفتم: " امام از دروغ خوشش می آید؟! ایشان گفتند: "لابد چیزی بوده است"!» آقای نوری که این جمله را گفت من خیلی عصبانی شدم و گفتم: " ...خورده است هر که می گوید منافقین در خانه من نفوذ کرده اند و آنها به من خط می دهند، بلند شوید بروید!" این گفته من که با تندی بیان شد موجب شد که آنها ساکت شوند » (۱۷)

مرحوم منتظری در همین رابطه می افزاید: « یکی از آقایان معروف به من گفت من اطلاع دارم که آقایان بالا می خواستند از شما اقرار بگیرند که با منافقین همکاری داشته اید و شما را به این اتهام بازداشت و محاکمه و شاید اعدام نمایند تا خیالشان برای همیشه راحت شود؛ و در همان زمان در یکی از روزنامه ها خواندم که امام جمعه رفسنجان گفته بود چرا فلانی را بازداشت و محاکمه نمی کنید؛ و همچنین شنیدم گفته شده بود منتظری بینابین به ضرر ماست، یا باید رهبری در اختیار ما باشد و یا اصلاً نباشد » (۱۸) منتظری می گوید، بعد با اصرار آقایان خیلی محترمانه نامه ای که در رسانه ها اعلان شد را نوشتم. بخشهایی از این نامه به شرح زیر است:

« محضر آیت الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی

پس از سلام و تحیت، مرقومه ۶۸/۱/۶ واصل شد. ضمن تشکر از ارشادات و راهنمائی های حضرتعالی به عرض می رساند: مطمئن باشید همانطور که از آغاز مبارزات تا کنون در همه مراحل همچون سربازی فداکار و از خود گذشته در کنار حضرتعالی و در مسیر اسلام و انقلاب بوده ام، اینک نیز خود ر ا ملزم به اطاعت و اجراء دستورات حضرتعالی می دانم... و راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم مقام رهبری، خود من از اول جداً مخالف بودم، و با توجه به مشکلات زیاد و سنگینی بار مسئولیت، همان وقت به مجلس خبرگان نوشتم که تعیین اینجانب به مصلحت نبوده است؛ و اکنون نیز عدم آمادگی خود را صریحاً اعلام می کنم و از حضرتعالی تقاضا می کنم به مجلس خبرگان دستور دهید مصلحت آینده اسلام و انقلاب و کشور را قاطعانه در نظر بگیرند و به من اجازه فرمایید همچون گذشته یک طلبه کوچک و حقیر در حوزه علمیه تدریس و فعالیتهای علمی و خدمت به اسلام و انقلاب زیر نظر رهبری حکیمانه حضرتعالی اشتغال داشته باشم؛ و اگر اشتباهات و ضعفهایی که لازمه طبیعت انسان است رخ داده باشد، انشاء الله با رهبری های حضرتعالی مرتفع گردد.»(۱۹)

با این نامه ظاهراً خشم و غضب آقای خمینی و یا تهیه کنندگان نامه خوابیده و در حال حاضر برای عمل بیشتراحساس خطر کرده و در نتیجه آقای خمینی و یا تهیه کنندگان نامه، در پاسخ به منتظری نوشته اند:

«حجة الاسلام و المسلمین آقای منتظری دامت افاضاته

با سلام و آرزوی موفقیت برای شما. همانطوریکه نوشته اید رهبری نظام جمهوری اسلامی کار مشکل و مسئولیت سنگین و خطیری است که تحمل بیش از طاقت شما می خواهد و به همین جهت هم شما و هم من از ابتداء با انتخاب شما مخالف بودیم و در این زمینه هر دو مثل هم فکر می کردیم، ولی خبرگان به این نتیجه رسیده بودند و من هم نمی خواستم در محدوده قانونی آنها دخالت کنم. از اینکه عدم آمادگی خود را برای پست قائم مقامی رهبری اعلام کرده اید، پس از قبول صمیمانه از شما تشکر می کنم.

همه می دانند که شما حاصل عمر من یوده اید...من صلاح شما و انقلاب را در این می بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند...جنابعالی ان شاء الله با درس و بحث خود حوزه و نظام را گرمی می بخشید. والسلام علیکم. » (۲۰)

اینکه در فوق گفته شد «و یا تهیه کنندگان نامه » بدین خاطر است که بسیاری نامه ۶۸/۱/۶ آقای خمینی به منتظری را جعلی می دانند و می گویند که نامه بوسیله احمد آقا و آقای هاشمی رفسنجانی به نام آقای خمینی جعل شده است. از دید و شناختی که اینجانب در طول زمان از اعمال و گفته های فراوانی که از آقای خمینی دیده ام، نامه می تواند از خود آقای خمینی باشد و واقعاً جعلی در کار نباشد، اما در این صورت، کسانی که دفتر و کانال ارتباطی آقای خمینی را در اختیار داشتند، زمینه چنین اعمال و نامه هایی را برای آقای خمینی فراهم کرده اند. در اینجا نکته ای را برای اولین بار فاش کنم و آن اینکه در سال ۵۹ برای اولین بار مرحوم مهندس بازرگان مقاله کوتاهی تحت عنوان«کانال ارتباطی امام » نوشتند و تقریباً همان روزها آن مرحوم مرا در ملاقاتی با آقای بنی صدر دیدند و مقاله را به من دادند که آن را منتشر کنم. از مهندس بازرگان پرسیدم که چرا شما مقاله را در روزنامه خودتان «میزان» آن را منتشر نمی کنید؟ پاسخ دادند نظر به اینکه روزنامه ما در مؤسسه کیهان چاپ می شود، آنها نمی گذارند و یا بعد از انتشار دیگر روزنامه ما را چاپ نمی کنند. من نسخه ای از مقاله را از مهندس بازرگان گرفتم و پس از مطالعه مقاله را بسیار تند یافتم و به احتمال قوی حدس می زدم که با انتشار این مقاله در روزنامه انقلاب اسلامی، روزنامه و ما را هم با وجود پشتوانه آقای بنی صدر تعطیل و یا دچار مشکلات دیگری خواهند کرد. به این علت درست و یا نادرست آن را منتشر نکردم. منظور اینکه کانال ارتباطی بسیار مهم است چون انسان با اطلاعاتی که از دیگران و بویژه اطرافیان و نزدیکان و از کسانی که درست و یا نادرست به آنها اطمینان دارد می گیرد عمل می کند و اگر کسی نظیر آقای خمینی با آن بیماری و کسالت که توان بیرون رفتن از منزل را ندارد و هر کسی هم نمی تواند با او ملاقات کند، و حتی می توانند مانع ملاقات هر کسی که می خواهند بشوند، ضریب عمل اطلاعات داده شده، صد چندان می شود. البته ناگفته نماند که، اینجانب در همان حول و حوش برکناری آقای منتظری از رهبری از شخص مورد وثوقی که با دفتر آقای خمینی رابطه نزدیکی داشت به اینجانب گفت، که با فشار ما ها آقای خمینی حاضر شد که نامه اول را پس بگیرد و نامه دومی را به آقای منتظری بنویسد. اما آقای منتظری در خاطرات خود نامه را منستب به آقای خمینی ذکر کرده است و آنها را مخدوش می داند و دلیلی را در مورد مخدوش بودن نامه ذکر می کند.(۲۱)

این نکته را هم خاطر نشان کنم که چنین معمول است که بخشی از نامه ها و یا ... رؤسای جمهور، رهبران و یا اشخاصی در این رده را دیگران برایشان تهیه می کنند و حتی می نویسند و اگر طرف موافق محتوای آن بود، و امضایش را پای آن گذاشت، به عنوان نامه و یا بیانیه و یا ... خود آن را منتشر می کند و هیچ عیب و ایرادی هم ندارد. اما نظر به اینکه اقای خمینی در انتهای وصیت نامه سیاسی- الهی خود متذکر شده است:

«۱- اکنون که من حاضرم بعضی نسبتهای بی واقعیت به من داده می شود و ممکن است پس از من به حجم آن افزوده شود، لهذا عرض می کنم آنچه به من نسبت داده شده یا می شود مورد تصدیق نیست مگر آنکه صدای من یا خط و امضاء من باشد با تصدیق کارشناسان، یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم.

۲- اشخاصی در حال حیات من ادعا نموده اند که اعلامیه های اینجانب را می نوشته اند، این مطلب را شدیداً تکذیب می کنم؛ تا کنون هیچ اعلامیه ای را غیر شخص خودم تهیه نکرده است.» اما این دو نکته تا تاریخ ۱۹ آذر ۶۶ که طی مراسمی وصیت نامه به مجلس خبرگان و آستان قدس رضوی سپرده شده است (۲۲) می تواند معتبر باشد و تصدیق کارشناسی نامه ها هم تا آن زمان صادق است و به نوشته های بعد از آن تاریخ بر نمی گردد زیرا در نکته دوم آمده است « تا کنون هیچ اعلامیه ای را غیر شخص خودم تهیه نکرده است.» و این نکته به اعلامیه تخصیص یافته و نامه ها را در بر نمی گیرد. اما از آنجا که ذهن قدرتمدار جز به حفظ قدرت به چیز دیگری نمی اندیشد و خود و قدرتش را حق مطلق می پندارد، هر عمل و تغییری چه در رفتار و چه در گفتار و چه در...را حتی بعد از مرگ هم برای از بین بردن ضعفهایش آن را جایز و بلکه لازم می شمارد. بویژه آقای خمینی که می گوید: «من ممکن است دیروز حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری و فردا حرف دیگری را، این معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام باید روی همان حرفی باقی بمانم.»(۲۳) ضرورتاً تغییر در متون خود را برای بر طرف کردن نکات فاحش ضعف و یا نادرستیها و یا پرت و پلا های خود را ضرور می شمرد.

برطرف کردن ضعفها و پرت و پلاها در متون

و بدینسان است که برای حل این مشکل احمد آقا در مورد حک و اصلاح متون ومطالب مختلف آقای خمینی و لزوم تغییرات لازم در آن، نامه ای در نیمه اول شهریور ۱۳۶۷، به آقای خمینی نوشته که قسمتهائی از آن به شرح زیر است:

« پدر عزیز و مراد بزرگوارم، پس از سلام:

۱- یکی از مسائل بسیار مهم که بعد از جنابعالی – خدا آن روز را نیاورد – موجب موضعگیری های فرزندان انقلاب و افراد گوناگون و محققین و احیاناً اختلاف آنها می گردد، برداشتهای گوناگون سیاسی و غیر سیاسی آنان از یک متن است و از این بسیار گسترده تر، از اختلاف بین متون منتشر شدهٔ حضرتعالی با آنچه به عنوان اسناد سیاسی و یژه از صدا و فیلم و متنهای دستنویس جنابعالی که منتشر نشده و در اختیار ما است، سرچشمه می گیرد. شما بهتر از هر کس می دانید که به علل گوناگون گاهی خود شخصاً و گاهی اینجانب و یا مسئولین و حتی بعضی افراد معمولی پیشنهاد حذف یک قسمت و یا قسمتهایی از سخنرانیها حذف و تغییر و اضافه جمله و یا جملاتی بسیار در اعلامیه ها خدمتتان عرضه شده است که حضرتعالی گاهی قبول نمی فرمایید و گاهی پس از دقت، دستور حذف و یا تغییر و اضافه را بدان صورت که مایل باشید، صادر می فرمائید که انجام گیرد، حال اگر روزی تصمیم بر این گردد – که حتماً می گردد- متن سخرانیها و یا اعلامیه ها و چیزهایی از این قبیل که با صدا و خط حضرتعالی منتشر گردد، مسلماً متن دستخط و یا متن اصلی صدا و فیلم به عنوان سند خدشه ناپذیر اصل قرار گیرد و آنچه از زیاد و کم بدان صورتی که گذشت ولو بسیار هم مهم باشد یا کنار گذاشته می شود و یا تحت الشعاع و یا متن اصلی سخنرانی قرار می گیرد و این از مسائلی است که باید جدی برای آن فکری کرد.

۲- یکی دیگر از مسائلی که خوب است حضرتعالی برای آن فکری کنید، این است که آنچه از حضرتعالی منتشر شده است در جراید و صدا و سیما و حتی بولتنها،به یک صورت نیست، گاهی دیده شده در روزنامه ای و یا مجله ای به علل، چه سیاسی و چه غیر سیاسی و یا سهواً، جمله و یا جملاتی از لابلای اعلامیه ها و یا سخرانیها در روزنامه ای آورده شده و در روزنامه دیگر نیامده است، کدام باید اصل قرار داد، آن متنی که این جمله را دارد و یا متنی که فاقد

آن جمله است؟ بدیهی است این تردید، در جایی است که دسترسی به صدا و خط حضرتعالی نیست و این هم بسیار است، چرا که خیلی وقتها است که صحبتهای جنابعالی را من و یا دوستان می نویسیم و بعد از تصویب شما به مطبوعات و غیره می دهیم، چه کسی باید تشخیص دهد آن جمله از حضرتعالی است یا نه؟ روشن است که گاهی تغییر و یا حذف و یا اضافه کلمه ای بطور کلی معنای جمله را تغییر می دهد....خدا یار و نگهدارتان باد

فرزند شما: احمد خمینی (نیمه اول شهریور ۱۳۶۷) » (۲۴)

با نامه احمد آقا مشخص می شود که گفته آقای خمینی در وصیتنامه سیاسی – الهی خود که «تا کنون هیچ اعلامیه ای را غیر شخص خودم تهیه نکرده است.» وی « آنچه به من نسبت داده شده یا می شود مورد تصدیق نیست مگر آنکه صدای من یا خط و امضاء من باشد با تصدیق کارشناسان، یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم.» همه دروغ و برای اغفال مردم بوده است. این دروغها هم برای کسی که می گوید، برای حفظ قدرت(= حکومت اسلامی ولایت مطلقهٔ فقیه)، باید جاسوسی کرد، کشت و ترور کرد و می شود دروغ گفت، چیزی به حساب نمی آید. در نامه احمد آقا چند نکته عبرت آموز آشکار شده است:

۱- اسناد و متون منتشر شده با آنچه منتشر نشده است اختلاف فاحش دارد.

۲- اختلافات و موضعگیری افراد گوناگون از اسناد و متون منتشر شده تا آن تاریخ و آنچه منتشر نشده و در اختیار احمد آقا است سرچشمه می گیرد

۳- خود آقای خمینی، احمد آقا و یا کسان دیگر با اجازه او، گاهی جمله و یا کلمه ای از سخنرانیها و اعلامیه ها پس از انتشار اول، از آن حذف و یا اضافه کرده اند و اگر قرار باشد که متن اعلامیه ها و سخنرانیها و چیزهائی از این قبیل با صدا و خط منتشر گردد، آنچه را که زیاد و کم شده، تکلیف آن چه می شود؟

۴- آنچه در جراید و صدا و سیما و بولتنها منتشر شده، همه به یک صورت نیست و جمله و یا جملاتی از لابلای اعلامیه ها و یا سخنرانی ها در روزنامه ای آمده و در روزنامه دیگر نیامده، کدام باید اصل قرار گیرد؟

۵- خیلی از مواقع صحبتهای آقای خمینی را احمد آقا و یا دوستان دیگر نوشته و بعد از تصویب آقای خمینی، آن را به مطبوعات و غیره داده اند، مطالب منتشر نشده همه به یک صورت نیست و در بسیار از مواقع دسترسی به صدا و خط موجود نیست.

۶- در تمام موارد چه کسی باید تشخیص دهد که آن جمله از آقای خمینی است و کدام اصل است؟

پاسخ آقای خمینی به این نامه فرزندش احمد آقا خیلی روشن است:

« فرزند عزیزم احمد- حفظهالله تعالی و ایده

از آنجا که شما را بحمدالله تعالی در مسائل سیاسی و اجتماعی صاحب نظر می دانم و در تمامی فراز و نشیبها در کنار من بوده ای و هستی و با صداقت و کیاست امور سیاسی و اجتماعی اینجانب را متصدی هستی، لهذا شما را برای تنظیم و تدوین کلیه مسائل مربوط به خود، که بسا در رسانه های گروهی اختلاف و اشتباهاتی رخ داده است، انتخاب می نمایم و از خداوند متعال که حاضر و ناظر است توفیقات شما را خواستارم. امید است با صرف وقت و دقت نظر، این امر را به پایان برسانی. والسلام علیکم

پنجشنبه ۱۷ شهریو ۶۷ / ۲۶ محرم الحرام ۱۴۰۹

روح الله الموسوی الخمینی »

این پاسخ روشن می کند، آقای خمینی احمد آقا را کسی معرفی کرده که،« با صداقت و کیاست امور سیاسی و اجتماعی» وی تصدی می کند. و به او اعتماد مطلق داشته که به صداقت،عمل می کند و لهذا در تمامی موارد به او اختیار تام می دهد و خط بطلان بر گفته وصیتامه سیاسی – الهی خود می کشد. نامه و پاسخ گویای این نکته نیز هست که، در دوران حیات آقای خمینی، حکومت و رتق و فتق امور در ید اقتدار احمد آقا بوده است.

به یاد می آورم که وقتی دو نامه فوق در همان سال ۶۷ از صدا و سیما پخش شد، من به دوستان گفتم پس احمد آقا مجوز هر نوع تغییر و کم و زیادی را در اسناد، متون و گفته های آقای خمینی گرفته است. و با این حساب مسئله صدا، خط و کارشناس همه یعنی احمد آقا.

سید حسن خمینی هم بعد از کشتن پدرش احمد آقا، به جای خون بهای پدرش ویا به خیال به دست آوردن قدرت رهبری در آینده، تیولداری تولیت مؤسسه تنظیم و نشر آثار آقای خمینی و مقبره و سایر چیزهای وابسته به آن را نامه ای از آقای خامنه ای تقاضا کرده است:

« محضر مبارک حضرت آیت الله خامنه ای رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی دام ظله العالی

با عرض سلام و تقدیم تشکر خویش و خانواده داغدیده خمینی از حضرتعالی که همواره لطف و محبتهایتان تسلی بخش جانهای خسته ما بوده است. همانگونه که مستحضرید، اینجانب به واسطهٔ وصیت پدرم حضرت حجت الاسلام والمسلمین سید احمد خمینی(س) به عنوان تولیت مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام و حرم مطهر حضرتش منصوب گشته ام. ولیکن از آن جائی که همه امور را بنا به فتوای امام راحل به مقام شامخ ولایت می دانم و همواره بر این اعتقادم که نظام مقدس در پرتو ولایت مطلقه فقیه و گام نهادن در مسیر اندیشه های تابناک خمینی کبیر می تواند از مرزهای موجود فراتر رفته و به لطف الهی نجات بخش انسانیت از ورطه هلاکت و ظلمت باشد، لذا از محضر مبارک حضرتعالی تقاضا می کنم در صورت صلاحدید، وصیت آن عزیز سفر کرده را تنفیذ فرمایید.

فرزند کوچک شما سید حسن خمینی»

آقای خامنه ای هم تیولداری را برای حسن آقا تنفیذ کرده است:

« بسم الله الرحمن الرحیم

با طلب رحمت و مغفرت برای پدر گرامی شما و برادر عزیز ما مرحوم حجت الاسلام والمسلمین سید احمد آقا طاب ثراه وصیت مزبور را تنفیذ می کنم و توفیقات الهی را برای شما صمیمانه مسألت می نمایم. والسلام علیکم

سید علی خامنه ای ۲۱ ذی قعده ۱۴۱۵= »

آقای حسن خمینی هم در احکام جداگانه ای که صادر کرده آقای محمد علی انصاری صادر کرده را در سمت خود ابقا کرده و آقای حمید انصاری را به عنوان قائم مقام مؤسسه منصوب کرده است. قسمتی از احکام بدین شرح است:

«جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد علی انصاری

با توجه به انتخاب شایسته پدرم...و با تأسی به حکم آن عزیز بزرگوار که همواره از حضرتعالی به عنوان رازدار و مونس خویش یاد می کردند و لذا در همه کارهای خویش شما را چونان برادری می دانستند از همین رو مسئولیت حرم امام (س) و مؤسسه تنظیم آثار ایشان را به جنابعالی تفویض کرده بودند... با توجه به شناختی که از شما دارم و حضرتعالی را از دیر باز یکی از همراهان افکار امام و یاران با وفای ایشان می شناسم، شما را کماکان در سمت خود ابقاء می نمایم. سید حسن خمینی ۷۴/۴/۱۵»

«برادر عزیز جناب آقای حمید انصاری

با توجه به سوابق درخشان و نقش برجسته و تعیین کننده جنابعالی در کلیه مراحل تءسیس و برنامه ریزی و تعیین خطوط و اهداف مؤسسه تنظیم و نشر آثار ...بنا به پیشنهاد سرپرست مؤسسه بدینوسیله مجدداً به سمت قائم مقام مؤسسه منصوب می شوید.... سید حسن خمینی ۷۴/۴/۱۵» (۲۵)
توجه به نامه های فوق روشن می کند که برای حفظ تیول و خوردن و بردن آن، از خون پدر هم می گذرند، قابل تعمق است.

به اصل مطلب و سئوال ریشه ای و پایه ای مطرح شده در فوق برگردم. که چطور شد و یا چه استحاله ای رخ داد که چنین شخصیتی با چنین اوصافی که ذکربخش کوچکی از آن در بالا آمد، ناگهانی تصمیم به حذفش گرفته شد آن هم با آن وصف. برای یافتن پاسخ به سئوال مطرح شده،۴ نکته اشاره در مقاله ششم را یادآوری می کنم:
آقای هاشمی رفسنجانی و سایر شرکاء، نگران بودند که اگر ناگهان آقای خمینی از دنیا برود، چه وضعیتی برای آنها به وجود می آید. و تکلیف قدرت چه می شود؟ و جا و موقعیت خودشان کجاست؟ و بنابر این چون خود ر ا مُحِق و قدرت را از آنِ خود می دانستند، با کارگردانی آقای رفسنجانی به دنبال یافتن فقیهی بودند که:
۱- سابقه مبارزاتی درخشانی در رابطه با انقلاب و آقای خمینی داشته باشد
۲- مقام مرجعیت و یا اینکه آن مقام علمی که بشود مرجعیت او را جا انداخت دارا باشد
۳- در بین انقلابیون وعلاقه مندان به انقلاب و عوام طرفدارانی هم حد اقل در بخشی از کشور دارا باشد.
۴- کسی باشد که آنها بتوانند همان وضعیتی را که زمان آقای خمینی داشتند، بعد از امام هم داشته باشند یعنی اینکه اسماً ولایت از آنِ او باشد ولی رسماً بتوانند امور را به نام و یا نیابت از وی انحصاراً در دست خود نگهدارند.
در وضعیت آن روز پیدا کردن فقیهی که واجد هر ۴ نکته ویژه یاد شده باشد، اگر نه غیر ممکن ولی بسیار مشکل بود. بودند فقهایی که واجد سه نکته اول بودند ولی برای آقای هاشمی رفسنجانی و سایر شرکاء، که حد اقل از سال ۶۰ به بعد قدرت انحصاری را در دست داشتند، مهمترین ویژه گی فقیهی که باید رهبر می شد، فقیهی است که واجد نکته چهارم باشد. یعنی باید کسی می بود که

اسماً ولایت از آنِ او باشد ولی رسماً آنها بتوانند زمام امور را به نام و یا نیابت از وی انحصاراً در دست خود نگهدارند. و یا همان وضعیتی را که زمان آقای خمینی داشتند، بعد از امام هم داشته باشند. در آن زمان با شناختی که از مرحوم منتظری داشتند، فکر می کردند که تمامی آن ۴ خصوصیت و بویژه نکته چهارم در آقای منتظری جمع است. تصورشان بر این بود که همین که وی رهبری را در دست گرفت امور را به اینها واگذار کرده و به این امر قناعت می کند که از او رهنمود هائی بگیرند و یا در مواقع لزوم و به موقع ضرورت فتاوی لازم را از او دریافت کنند و چون او شل و ول حرف می زد و حرفهایش با مزاح همراه است، آدمی جدی نیست و از خودش خط وربطی ندارد. افزون بر این ها فکر می کردند:

۱- اختیار دفتر و بیت او را نظیر دفتر و بیت آقای خمینی در دست خواهند گرفت

۲- آن دسته از نزدیکان و اطرافیانی را که در خط خود نمی بینند، از او دور خواهند کرد

۳- با گماردن افراد خودی، در دفتر و بیت وی، کنترل آن را به دست خواهند آورد.

ناگفته نماند که اگر قرار بود که رهبری از آنِ فقیه باشد و همه چیز به طور طبیعی پیش می رفت، بدون اینکه مجلس خبرگان قائم مقام رهبری(= رهبری بعد از فوت خمینی) را به تصویب برساند، به احتمال بسیار قوی آقای منتظری رهبر می شد. چون او خود از سال ۴۰ به بعد در صدر مبارزان علیه رژیم شاه بود و ساواک هم گزارش کرده بود که جانشین خمینی است. البته این گفته مهندس بازرگان که ولایت فقیه فقط لباسی بر قامت آقای خمینی است و بعد از او منحل خواهد شد. حرف مقبول و به جائی است. اما نه مرحوم مهندس بازرگان و نه سایر آزادیخواهان در نیافته بودند که هر چه زور دارند باید بزنند که ولایت فقیه ولو در حد نظارت – گرچه اقتدار آقای خمینی در قانون اساسی جنبه نظارتی و اجرائی هر دو را داشت اما محدود به حدودی بود و نه مطلق- شکل نگیرد که اگر گرفت به مانند دیکتاتوری های دیگر خود به خود منحل نخواهد شد و با تکیه بر دینامیک انقلاب و حفظ آن، خود میزان و پایه و مایه فعال مایشائی می شود. تا به حال هم دیده نشده است که کسانی که قدرت را در دست دارند خود با میل و رغبت کنار رفته باشند، مگر آنکه ملت چنان عرصه

را بر آنها تنگ کرده باشد که خود مجبور به کناره گیری و یا تن دادن به آزادی و حقوق ملت بشوند که در این صورت خود منحل و مضمحل می شود.

مرحوم منتظری در رابطه با این سئوال که آیا کسانی که در مجلس خبرگان در سال ۶۴ کارگردان مسئله رهبری بودند عنایتی داشتند؟ پاسخ می دهد: «می گویند آقای هاشمی و آقای خامنه ای دنبال قضیه و مصر بوده اند» (۲۶) و این گفته منطبق با خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی است که در مقاله ششم توضیح داده شد(۲۷) مرحوم منتظری از این قضیه تحلیل خوش بینانه و بد بینانه ای دارند: خوش بینانه اینکه: «ظاهراً آقایان حسن نیت داشته اند و نظرشان احتیاط برای آینده نظام بوده است و اکثر آقایان تعریف و تمجید کرده بودند، ولی همان وقت بعضی ها می گفتند احتمالاً توطئه ای در قضیه بوده» و بد بینانه اینکه: «شاید اصلاً آن قضیه مقدمه جریانات بوده که مسئله را سر زبانها بیندازند و بعد زمینه را از بین ببرند برای اینکه اگر قضیه به صورت طبیعی پیش می رفت مسائل به اینجاها کشیده نمی شد»(۲۸)

با دید من و اطلاعاتی که دارم شق اول را با این شرط صحیح می دانم. آنها فقیهی می خواستند، همانطوری که گفته شد اسماً ولایت از آنِ او باشد و آنها به نام و یا نیابت از وی انحصاراً قدرت را در دست خود نگهدارند. آقای منتظری هم خود اذعان دارند که « اینها برای بعد از امام به دنبال " ولایت بر فقیه" بودند» (۲۹) و این حرف درستی است. و در ذهن و خیال خود فکر می کردند که آقای منتظری چنین فقیهی است و یا با در دست گرفتن دفتر و بیتش، او را چنین می سازند و لذا به کمی انتقاد وگله و یا نق زدن او توجهی نداشتند و آن را قابل تحمل می دانستند. چون در خود شأن و چنین منزلتی قائل نبودند و نمی شناختند. و شاید هم در آن موقع اینقدر بر خمینی مسلط نشده بودند که به نام و قدرت او توطئه کنند و یک حد اکثر حجة الاسلام روضه خوانِ خوش سخنران را بر کرسی رهبری بنشانند. آقای هاشمی رفسنجانی خود به این مسئله اذعان دارد که آقای خامنه ای حتی در حد آیت الله هم نیست، چه برسد به مرجع. وی دوشنبه ۱۵ خرداد ۶۸، یک روز بعد از رهبر کردن وی، می نویسد: « با بعضی از اعضای هیأت رئیسه [خبرگان .ن.]در باره به کار بردن عنوان آیت الله به جای حجت الاسلام و المسلمین مشورت کردم؛ موافقت داشتند.» (۳۰) و حتی عنوان «رهبر انقلاب» را برای آقای خامنه ای، آقای هاشمی رفسنجان

کمتر از ۲۳ روز بعد از انتخاب (= انتصاب) وی در ۶ تیر ۶۸، به آقای خامنه ای پیشنهاد می کند:
« تلفنی با آیت الله خامنه ای در باره مطرح کردن لقب " رهبر انقلاب " برای ایشان در نماز جمعه صحبت کردیم. مسلمانان خارج از ایران این را می خواهند. قبلاً فکر می کردیم که این لقب مخصوص امام بماند که باعث اعتراض مسلمانان خارج شده است. آنها می خواهند در برد انقلاب ما باشند؛ ایشان مایلند که مطرح نشود.» (۳۱)

از همان ابتدای کار، مطرح شدن ولایت فقیه، در قانون اساسی به منظور به انحصار در آوردن قدرت بود که با راه انداختن غوغا در خیابان و مستولی کردن جار و جنجال و ترس در مجلس خبرگان اول آقای بهشتی و دکتر حسن آیت و با حمایت همه جانبه روحانیون قدرتمدار و بویژه استاد علی تهرانی در قانون اساسی با شرحی که در مقاله های گذشته آمد، گنجانده شد.(۳۲)
این روش هم یکی دیگر از روشهای قدرتمداران و قدرت دوستان است که وقتی خود در جامعه مشروعیت کافی برای جا انداختن خود ندارند، پشت کوه شخصیتی که از چنان مشروعیتی برخور دار است، می ایستند و به نام او اِعمال قدرت می کنند تا زمان را در اختیار بگیرند و در آینده و در فرصت مناسب، رسماً حلقه قدرت در انگشترِشان قرار بگیرد. در دوران ما این روشی است که در بین سران احزاب بلوک چپ حکمفرما بود. و البته سران جمهوری اسلامی هم در رایزنی های خود با رؤسا و ومسئولین اطلاعاتی این کشورها از آنها آموزشهای لازم را دریافت می کردند. ولی حتی بدون این رایزنی ها هم، قدرت خود روشهای نگهداریش را به دارنده اش اگر از توانی برخوردار باشد، تحمیل می کند، ولی اگر قدرت دوست ناتوان و یا استعداد لازم را نداشته باشد، یا آن را رها می کند و یا و در کنار استعداد دار می ایستد و کس و یا کسان دیگری بنام وی عمل می کنند. کاردار جمهوری اسلامی در آلمان شرقی برای نگارنده تعریف کرد که وقتی آقای دکترمحمد جواد با هنر در سال ۵۸ و یا ۵۹ به آلمان شرقی سفر کرده بود، رئیس جمهور و رهبر حزب کمونیست در گفتگو به او خاطر نشان کرده بود که ما چگونه قدرت را با تصاحب ارگانها و گماردن افراد خودی در وزارت خانه ها و یا سازمانهای دیگر حفظ می کنیم.

بعد از اینکه آقای منتظری رسماً به عنوان قائم مطرح شد، به غیر از اموری که قبلاً بر عهده داشت، بخشی دیگر از وظایف و اموری که بر عهده آقای خمینی بود، به وی واگذار گردید. و طبیعی بود که از این به بعد می بایست وی در تمامی امور کشور از سیر تا پیاز ولو به عنوان کار آموزی وتجربه قرار بگیرد و اطلاع داشته باشد. آقای خمینی هم که در آن سالها از بیماری رنج می برد و کمتر می توانست، به مسائل از نزدیک بپردازد، مسئولیت وی را چند برابر می کرد. وقتی قرار شد که وی بیشتر در جریان امور قرار گیرد و به ارشاد و رهنمود بپردازد، انحصارگران قدرت متوجه شدند که نخیر! ایشان از خودش خط وربطی دارد و طبق اصول راهنما و مشی خود، عمل می کند و حتی در بسیاری از امور اعمالش مغایر با اعمال و روش آقای خمینی است.

به هنگامی که اینجانب در محبس ولایت فقیه بودم و بویژه از سال ۶۳ به بعد، وقتی با فرصت و دقت به حرفها و سخنرانی های آقایان خمینی و منتظری گوش می کردیم من متوجه این تضاد شده بودم که آقای خمینی از شدت به خرج دادن بیشتر و رحم نکردن صحبت می کرد و منتظری در مقابل از آزاد کردن و رحم و شفقت حرف می زد. آقای خمینی می گفت مثلاً ما برای شکم انقلاب نکرده ایم و اقتصاد مال خر است ولی منتظری می گفت به آب و نان مردم برسید. خمینی از اعدام هرچه بیشتر سخن می راند و منتظری از عفو بخشش و به همین منوال. این دریافتم از آقای منتظری مرا به یاد مائو انداخت: مائو در سخنرانی های خود هر چه دلش می خواست می گفت و بر آن مبنا عمل می کرد و در انتها می افزود که سوسیالیزم همین است. آقای منتظری هم با وجودی که واقعاً ارادتی خاص به آقای خمینی تا آخر داشت، ولی در سخنرانی ها و... بر اساس فهم و درک خود از اسلام و... حرف می زد و عمل می کرد و تقریباً اواخر سخنرانی ها می گفت: نظر امام هم چنین است و یا امام هم بر این نظر هستند. و اگر نامه ۶۵/۷/۱۷ منتظری به خمینی را ملاحظه کنید، این تضاد را به عیان درخواهید یافت(۳۳).

انحصارگرانی که قدرت را بنام خمینی در دست داشتند، ترسیدند که اگر امور به همین منوال پیش برود، آنچه را که رشته اند، پنبه می شود، این بود که دست به کار شدند و زمینه حذف، عزل و در صورت امکان زمینه نابودی منتظری را فراهم آورند که از دستش کاملاً خلاص شوند. در مقاله بعدی این سیر را با هم مطالعه می کنیم.

نمایه و یاداشت:

۱- امید و دلواپسی، هاشمی رفسنجانی، ص ۳۱۸.
۲- مرحوم منتظری به طوریکه گزارش کرده ، آقای خامنه را برای عضویت در شورای انقلاب و امامت جمعه تهران به آقای خمینی معرفی و پیشنهاد کرده است.
۳- کامل اصل ۵- «در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل‌الله تعالی فرجه)، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می‌گردد.»
۴- کامل اصل ۱۰۷- «هر گاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همان گونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب آیت‌الله‌العظمی امام خمینی چنین شده است، این رهبر، ولایت امر و همه مسیولیت های ناشی از آن را بر عهده دارد، در غیر این صورت خبرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت می‌کنند، هر گاه یکی مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری بیابند او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می‌نمایند، وگرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را به عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می‌کنند.»
۵- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص۲۲۹.
۶- http://news.gooya.com/politics/archives/2012/08/144922.php
۷- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰،ص ۲۶۹.
۸- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰،ص ۲۷۰.
۹- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۴۳۱؛ سند شماره ۶۶.
۱۰- همان سند، ص ۱۲۰.
۱۱- همان سند، ص ۳۸۹؛ پیوست شماره ۱۸ از اجازه نامه آقای خمینی به منتظری در مورد اخذ وجوه شرعیه و وکالت نامه ایشان در امور شرعیه.
۱۲- پایان دفاع آغاز بازسازی، هاشمی رفسنجانی، ص ۶۷۵؛ از پیام آقای خمینی به آیت الله منتظری مورخ۶۷/۴/۱۳.
۱۳- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ، ص۴۱۴ پیوست شماره ۵۳؛ از حکم خمینی در نصب منتظری به امام جمعه تهران، مورخ ۵۸/۶/۲۱.
۱۴- امید و دلواپسی، هاشمی رفسنجانی، یادداشت ۱۸ مهر ۶۴، ص ۲۷۹.
۱۵- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۳۲۳-۳۲۲؛ سند شماره ۱۷۲.

۱۶- همان سند، ص ۳۲۳.
۱۷- همان سند، ص ۳۲۴-۳۲۳.
۱۸- همان سند، ص ۳۲۴.
۱۹- همان سند، ص ۳۲۶-۳۲۵؛ پیوست شماره ۱۷۳.
۲۰- همان سند، ص ۳۲۷؛ پیوست شماره ۱۷۴.
۲۱- برای اطلاع از دلایل مخدوش بودن نامه ها از نظر آقای منتظری به خاطرات آن مرحوم، ص ۵۲۷ مراجعه کنید.
۲۲- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۵۲۷ .
۲۳- صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۷۸.
۲۴- نامه احمد آقا به آقای خمینی دارای ۶ بند است که اینجانب فقط بند اول و دوم آن را که مستقیم مربوط به مسئله می شد را در اینجا آوردم و علاقه مندان می توانند برای مطالعه تمام نامه به مجموعه آثار آقای خمینی، گزارش:اطلاعات جانبی تاریخ ۱۳۹۱/۸/۲۷ مراجعه کنند
۲۵- نامه های این قسمت همه از سند فوق ذکر شده است.
۲۶- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ، ص ۲۲۹.
۲۷- ر.ک.
http://news.gooya.com/politics/archives/2012/09/146852.php#more
۲۸- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۲۹ .
۲۹- همان سند، ص ۲۹۸.
۳۰- سازندگی و بازسازی، هاشمی رفسنجانی، چاپ ۱۳۹۱، ص ۱۵۳.
۳۱- همان سند، ص ۲۰۵.
۳۲- ر.ک.
http://news.gooya.com/politics/archives/2012/09/146852.php#more
۳۳- ر.ک . خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، صص ۵۰۵-۴۹۸ .

۸- دیکتاتوری و نیاز به داشتنِ فقیهی که بر او ولایت داشته باشند.

« آیت الله سید رضا زنجانی می گفت: آقای خمینی آخوند روستا و بسیار تنگ نظر است و اگر او را کدخدای دهی که ۸ خانوار داشته باشد، بکنند، ظلم به آنها است.»

قبل از شروع به بحث مایلم اجمالاً نکته ای به اطلاع خوانندگان و علاقه مندان این سلسله مقاله ها برسد: فکر و نقشه اولیه ام از طرح این مقاله ها تا گرفتن نتیجه غائی خیلی کمتر و در حدود ۷ مقاله بود که آن را به اطلاع مسئولین محترم سایت گویا نیز رسانده بودم. اما وقتی کار پی گیری شد و دسترسی به داده های زیادی پیدا کردم، حیفم آمد که تمامی آن ها را تا جای ممکن در اختیار شما علاقه مندان قرار ندهم. آخر اینها تجربه و تاریخ بلائی است که برکشور ما فرود آمده است. بدینسان بود که گاهی مقاله ها طولانی و تعداد آن هم از هفت تجاوز کرده و امید است که با دو و یا حد اکثر سه مقاله دیگر خاتمه پیدا کند. از این بابت از مسئولین محترم سایت گویا ونیز خوانندگان وعلاقه مندان محترم پوزش می خواهم و اما اصل موضوع:

با توجه به اصل ۱۰۷ قانون اساسی مصوب خبرگان سال ۵۸، انحصار گران و قدرت پرستان با کارگردانی آقای هاشمی رفسنجانی و خامنه ای و بویژه آقای خامنه ای « اصرار داشته هر چه زودتر رهبری آقای منتظری به تصویب برسد» (۱) و همچنانکه در مقاله هفتم با اسناد و مدارک ذکر آن رفت، علیرغم اینکه تعیین جانشینی در حیات آقای خمینی مخالف همان قانون اساسی مصوب سال ۵۸ بود، با همان روش و شیوه ای که معاویه در اواخر عمر یزید را به ولایت عهدی بعد از خود، جانشین خود کرد و با حیله و خرید بعضی از بزرگان و ترساندن بعضی دیگر و با چاشنی زور و قدرت، برای یزید از مردم بیعت گرفت(۲)، آنها هم با آسمان و ریسمان به هم بافتن رهبری آقای منتظری را به تصویب رساندند و با این عمل به نظام شاهنشاهی و «ولایت عهدی» که ضد قرآن، اسلام و دین بود، باز گشتند. البته آقای هاشمی رفسنجانی می گوید: آقای منتظری در نامه ای به رئیس مجلس خبرگان « از مجلس خبرگان خواسته بودند که از انتخاب ایشان به عنوان جانشین امام در زمان حیات امام منصرف شویم.» (۳) مرحوم منتظری خود نیز می گوید: «اصل قضیه را بدون اطلاع من اقدام کرده بودند...ظاهراً چنین حق نداشتند، چون خبرگان برای این بوده که در صورتی که برای رهبر پیش آمدی بشود رهبر معین بکنند، به عنوان قائم

مقام در قانون اساسی چیزی پیش بینی نشده بود» (۴) وی می افزاید که «ولایت عهدی از خصوصیات نظام شاهنشاهی است ما در قانون اساسی چیزی به عنوان ولایت عهدی نداریم... این تز نظام شاهنشاهی و سلطنت طلبها است... در زمان غیبت مردم هر زمان بر اساس ملاکهای اسلامی حق دارند از بین اشخاص واجد شرایط رهبر خود را مشخص کنند» (۵) و باز متذکر می شوند که «در همین رابطه من در همان زمان که زمزمه این مسائل بود یعنی ۱۳۶۴/۶/۳۰ نامه ای به آیت الله مشکینی نوشتم...من واقعاً با تعیین خود مخالف بودم... به نظر من تعیین قائم مقامی کار درستی نبود و به ضرر من و ضرر کشور بود» (۶) البته این نکته در خور توجه است که مرحوم منتظری در نامه خود به خبر گان در خصوص تعیین رهبری مخالفت جدی با این عمل ابراز نداشته اند و نگفته اند که این عمل مخالف قانون اساسی و تداعی کننده ولایت عهدی است و از خصوصیات نظام شاهنشاهی است و لذا من مخالف آن هستم. نکات اصلی نامه به شرح زیر است:

«... به عرض می رساند از قرار مسموع در جلسه ای که چند ماه قبل در رابطه با اصل ۱۰۷ قانون اساسی و تعیین شرایط و خصوصیات برای رهبر آینده تشکیل شده صحبت از حقیر سرا پا تقصیر به میان آمده و تصمیم نهائی به جلسه آینده موکول شده است. اینجانب با ایمان و احترام نسبت به آقایان محترم و موفقیت خطیر و قانونی مجلس خبرگان تذکراً عرض می کنم که در شرایطی که بحمدالله و منه رهبر بزرگ اسلام و انقلاب حضرت امام خمینی مد ظله العالی با برخورداری کامل از نعمت صحت و سلامت و توفیقات الهی در رهبری انقلاب و کشور موفق و مشمول الطاف خاصه خدای منان و دعای خیر حضرت ولی عصر(عجل الله تعالی فرجه) می باشند و با وجود شریف حضرات علمای اعلام و مراجع تقلید دامت برکاتهم در چنین شرایطی مطرح نمودن شخص مخلص شایسته و صلاح نبوده است...و می خواهیم که خداوند متعال تا ظهور حضرت ولی عصر به رهبر بزرگ انقلاب طول عمر و سلامتی کامل عنایت فرماید تا دیگر نیازی به تعیین یا اعلام خبرگان معظم نباشد. وانگهی تعیین شخص، آن هم من طلبه، یک نحو اهانت نسبت به معظم له و حضرات آیات عظام تلقی می شود... البته بحث کلی مانعی ندارد ولی بحث شخص ظاهراً به مصلحت نیست.»(۷) ناگفته نماند که مرحوم منتظری بر خلاف آقای خمینی که تا قبل ازاینکه به نجف برود و در سال ۴۸ ایدئولوژی قدرت را در لباس دین و

بنام ولایت فقیه تدریس کند، موافق ولایت فقیه بود (۸) و بعداً هم ۵ جلد کتاب بنام «دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة» که ترجمه فارسی آن «مبانی فقهی حکومت اسلامی» نام گرفته، نوشته اند. و کتاب در سال ۶۷ از طرف وزارت ارشاد اسلامی به عنوان بهترین کتاب سال شناخته شد(۹) و در سال ۶۷ لوح تقدیری توسط آقای خامنه ای رئیس جمهور به دین شرح به آقای منتظری اهداء شده است:

«حضرت آیة الله العظمی منتظری (مد ظله العالی)

تلاش موفق شما در فراهم آوردن کتاب دراسات فی ولایة الفقیه و فقه دولة الاسلامیة (تألیف) که اجابت تکلیف الهی همه عالمان، روشنفکران و نویسندگان جامعه انقلابی ما است بر شما مبارک باد...من بنام ملت ایران از شما بخاطر سهمی که در این واجب بزرگ پذیرفته اید، قدردانی می کنم. سید علی خامنه ای رئیس جمهور اسلامی ایران» (۱۰) و نقد کتاب «مبانی فقهی حکومت اسلامی» مرحوم منتظری که بوسیلهٔ اینجانب انجام شده، در فصل چهاردهم کتاب «ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت بنام دین» آمده است.(۱۱) مرحوم منتظری خودش را واضع ولایت فقیه می داند، به همین علت وقتی علیه او شعار ضد ولایت فقیه سر می دادند، در پاسخ به آن رجاله ها که آقای خامنه ای و دستگاه اطلاعاتیش بسیج کرده بود، در سخنرانی۱۳۶۸/۱۰/۱۶ خود، عنوان کرد: « من را می شود بگوئی که مخالف ولایت فقیهم؟ ...آن وقت من مخالف ولایت فقیه هستم؟ من مخالف نظام اسلامیم؟ نظام اسلامی که اینهمه من برایش جان کنده ام، زندان رفتم، فرزندم، نوه ام برایش شهید شده اند، آن وقت من مخالفم؟ آخه این چه جور تهمتی است که زده می شود؟... بالاخره ما از این چهارتا بچه ای که راه می افتند پیراهن بیشتر پاره کردیم، توی انقلاب بیشتر بودیم، با انقلاب سروکار داشتیم» (۱۲)

و در سخنرانی ۲۳ آبان ۱۳۷۶(= ۱۳ رجب ۱۴۱۸) عنوان کرد: « آقایان تا چیزی می شود به ما می گویند: " ضد ولایت فقیه" ضد ولایت فقیه!" خدا پدرت را بیامرزد، اصلاً ولایت فقیه را ما گفتیم، ما علم کردیم، ما کتاب در باره اش نوشتیم، حالا ما شدیم ضد ولایت فقیه؟! یک عده بچه که اصلاً وقتی ما بودیم و این کارها را می کردیم اصلاً نطفه شان هم منعقد نشده بود، حالا راه می افتند: ضد ولایت فقیه! خجالت بکشید؛ این ها چه کارهایی است؟!!» (۱۳)

اینجانب بعد از خیزش مردم در سال ۸۸، که به نهضت سبز مشهور شد با شناختی که از آیت الله منتظری داشتم، باب مکاتبه را با آن مرحوم گشودم و « تمام امیدم این بود که شاید در طول این مکاتبات و پرسش و پاسخ، مرحوم منتظری با تفکر در تجربه انجام شده و با نگاه به آینده، صریح و آشکار به نفی ولایت فقیه فتوا دهند. گرچه این موفقیت حاصل نشد و او همچنان بر نظارت ولی فقیه انتخابی و مسئول و برای مدتی مشخص پا برجا ماند. اما در اثر ارتباطات مختلف دیگران و این ارتباط، تغییرهای مهمی در طرز فکر او بوجود آورد. از دید من این مکاتبات نتایج پرباری در پی داشت و افسوس که با رحلت ایشان، ادامه نیافت و نتیجه غائی حاصل نگشت. نظر به اینکه تمامی مکاتبات در حول و حوش ولایت فقیه و تجربه بسیار دردناک آن در ۳۰ سال گذشته است، مجموع مکاتبات جهت اطلاع محققین و پژوهشگران، ضمیمه کتاب « ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت بنام دین» گشت.(۱۴)

مرحوم منتظری بدون توجه به ساز و کار قدرت و با توجه به اینکه: «هر کسی بر طینت خود می تند»، فکر می کرد که وقتی شخصی فقیه و مرجع تقلید شد، دیگر بر اساس عدالت و حق عمل می کند، باید « حالا اگر علی (ع) و امام معصوم (ع) حاضر نباشد، ولی فقیه در رأس است. یعنی " مجتهد عادل اعلم ناس"؛ این اعلمیت در روایات هست، این شخص بیاید رأس کار. رأس کار به این معنا که علاوه بر وظایف و حقوق مقرره در قانون اساسی، نظارت داشته باشد بر کار دولت؛ نه اینکه دارای تشکیلات جدای از مردم باشد» (۱۵). نظر به اینکه خودش در پی کشف حقیقت و پیروی از آن بود، و نه حفظ و نگهداری قدرت، بخشی از اعمال ظالمانه و ستمگرانه را بویژه بعد از قائم مقامی رهبری بر نمی تافت و به عناوین مختلف بدانها اعتراض و تا می توانست و تیغش می برید، از آنها جلوگیری می کرد.

آن مرحوم شاید توجه نداشت و یا ساز و کار قدرت را نمی شناخت که وقتی هدف دسترسی و نگهداری قدرت تحت هر نام و به هر قیمتی که باشد، چندان فرق نمی کند که تحلیل کننده و یا مفسر روایات و قرآن چه کسی باشد و آن کس خود قدرت را در دست داشته باشد و خود بانی و نظریه پرداز آن باشد و یا خیر؟ و از همه مهمتر، آن شخص دلبستگی تام به آن داشته باشد، و آن را برای خود بخواهد و یا اینکه در این فکر و اندیشه باشد که این نوع حکومت و تفکر راهگشای مردم به سعادت و نیکبختی است. نتیجه وضعی آن برای جامعه

چندان تفاوتی نخواهد داشت و وزر و وبال خود را در پی خواهد داشت. نکته بس مهمی که در رفتار و کردار وی مشاهده شد، اینکه: آن مرحوم دلبستگی به قدرت و حفظ آن در دست خود نداشت و این مهمترین نکته ای بود او را در کنار مردم تا لحظه ای که به لقای حق پیوست نگهداشت.

با وجودی که تا در قید حیات بود، او همچنان بر نظارتِ ولی فقیه انتخابی و مسئول و برای مدتی مشخص پا برجا ماند. ولی ولایت مطلقه فقیه را شرک به خدا می دانست. اما بعد از توطئه عزلِ از رهبری شاید، چشمش به بسیاری از امور که قبلاً به خاطر مصلحت حفظ نظام حکومت اسلامی و یا حفظ رهبری، بدانها توجه نداشته و یا نمی دیده، بازتر شده باشد. وی هر جا که به اشتباه خود در نظر وعمل پی می برد، بدون توجه به حرف و حدیث مردم، خود را تصحیح می کرد. بدین علت « زنده یاد آیت الله منتظری تا آخرین ساعات حیاتش در این دنیا از تحول در فکر نهراسید و نشان داد که در صورت پارسایی می توان با داشتن پایی محکم در سنت، در عمل تسلیم قدرت نشد و راهی به سوی آزادی و استقلال ایران نشان داد. از ویژگی های کم نظیر این پارسا یکی بخششی کم نظیر نسبت به کسانی است که در حذف او از دخالت در امور مردم و خانه نشین ساختنش نقش داشتند و دیگری انتقادپذیری او بود. درِ خانه اش همیشه و در این سالهای اخیر آدرس ایمیلش بر همگان باز بود. او هیچ کس را سانسور نمی کرد و با همه در کمال آزادی وراحتی به دیالوگ می پرداخت. به نظرم دلیل توفیق او در همین دقایق بود. راهش پررهرو و یادش گرامی باد.» (۱۶)

وی تا زمانی که در فروردین سال ۶۸ - و کمی قبل از فوت آقای خمینی – با توطئه رسماً از رهبری عزل شد، از نفوذی که احمد آقا و هاشمی رفسنجانی مستقیم و غیر مستقیم از طریق احمد آقا درآقای خمینی داشتند و از بسیاری از توطئه و دسیسه سازی ها که برایش چیدند از قبل آگاه بود و با هشیاری و شمّی قوی که داشت گرچه رهبری را از دست داد ولی توانست از همه آن دسیسه و توطئه ها جان سالم به در برد و تا لحظه ای که در قید حیات بود، آقای خامنه ای لحظه ای آرام و قرار نداشت و همچنان وجود او را نفی خود می پنداشت و این هم حقیقتی است زیرا آیت الله منتظری چه درنوشته وسخنرانی (۱۷) و چه در پیام بوسیلهٔ آقای مؤمن که «آقای خامنه ای در عِداد مراجع نیست»؛ یا « هر چند ایادی شما تلاش کنند، جنابعالی اثباتاً موقعیت علمی امام را پیدا نمی کنید» (۱۸) منقول است که وقتی آیت الله مؤمن پیام آقای منتظری را به آقای خامنه ای داده،

آقای خامنه ای به ایشان گفته وقتی منتظری «علمیت مرا به زیر سئوال برده، شما چیزی به ایشان نگفتید؟» آقای مؤمن هم خندیده و در نزد خامنه ای سکوت اختیار کرده است. چون قدرت انسان را کور می کند، آقای خامنه ای این اندازه درک و فهم نداشته که بفهمد که اگر آیت الله مؤمن مخالف این پیام آیت الله منتظری بود، آنرا نمی برد، همچنانکه اول قرار بوده آقای طاهری خرم آبادی پیام تنظیم شده مرحوم منتظری را به آقای خامنه ای برساند، پیام دارای ۷ بند و بند هفتم در مورد مرجعیت و اینکه آقای خامنه ای در عِداد مراجع نیست بوده، آقای طاهری خرم آبادی می گوید، که بند هفتم آن را حذف کنید تا من آن را به خامنه ای برسانم.(۱۹) آقای منتظری هم می گوید: «اصلاً قسمت مهم پیام من همین است» ولی آقای مؤمن می گوید که چون «این مطلب مطابق عقیده خود من می باشد من می برم » (۲۰)

به نظر من، مرحوم منتظری از همان اوایل پیروزی انقلاب نسبت به مسائل و حوادثی که اتفاق می افتاد اگر نه همه جزئیات اما از کلیات آن آگاه بود. بازگو کردن مثالی شاید در اینجا جالب باشد:

در رابطه با نصب آقای بهشتی به ریاست دیوان عالی کشور، هنگامی که آقای بنی‌صدر در بهمن سال ۵۸ و بعد از اینکه حکم ریاست جمهوریش بوسیلهٔ آقای خمینی تنفیذ شد، « متوجه شده بود که آقای خمینی قصد دارد، آقای بهشتی را به ریاست دیوانعالی کشور منصوب کند. کوشش شد که وی را از این عمل غیرقانونی باز دارد. بدین علت آقای علی امیرحسینی پیغام رسان و مأمور ریاست جمهوری به آقای خمینی، به قم نزد آقای منتظری رفت و از وی درخواست نمود که با نفوذ خود از این عمل جلوگیری کند. آقای منتظری پاسخ داد. من حرفی ندارم که مسئله را با آقای خمینی در میان بگذارم ولی آقای خمینی به حرف من توجه نمی‌کند و اگر شما بخواهید که مسئله حل بشود، باید دست به دامان احمد آقا شوید. چون آقای خمینی از احمد آقا حرف شنوایی دارد و فکر می‌کند که احمد آقا در امور، صلاح وی را همیشه در نظر دارد.

بعد از این حرف آقای منتظری، آقای امیرحسینی شب را در قم استراحت کرد و قرار شد که فردا در تهران با احمد آقا تماس حاصل کند تا شاید بتواند جلو انتصاب غیرقانونی را بگیرد. که همان شب از تلویزیون حکم انتصاب آقای بهشتی خوانده شد و قضیه منتفی گردید.» (۲۱)

بعضی ها فکر می کنند و همچناکه که ذکر شد، کسانی هم که کوشش کردند که وی را رسماً قبل از فوت آقای خمینی رهبر کنند، فکر می کردند که مرحوم منتظری آدمی ساده، سفیه و شُل و وِلی است و با رهبر شدن به مقام رهبری قناعت خواهد کرد و انحصارگران از پشت و بنام ایشان شیرازهٔ امور را همچنانکه در زمان آقای خمینی و بویژه دو سال آخر عمر ایشان داشتند، در دست خواهند داشت. اما او بی سرو صدا بر اساس خط و ربط و مشیی که از خود داشت، عمل می کرد. اینجانب در مکاتبات خود با مرحوم منتظری کوشش کردم که از ایشان به عنوان یک مرجع دینی فتوا بگیرم که ولایت فقیه مطلقه و غیر مطلقه اش باطل و ضد آزادی و حقوق مردم است. در اولین نامه ای که به ایشان نوشته شد از جمله آمد:

« با شگفتی می خواهم بدانم جنابعالی چه بهره ای از "حق" در ولایت فقیه به مثابه یک نهاد می یابید که همچنان در این باره با دلسوزی نسبت به "اصل ولایت" سخن می گویید؟ آری می شود گفت که در مجلس خبرگان و با مدیریت شما و البته از روی عشق و احساس نسبت به شخص آقای خمینی، بدعت ولایت فقیه به معنای رهبری سیاسی جامعه و زعامت امور مردم در عرصه عمومی را که از صدر اسلام تا همین قرن اخیر هیچکدام از علمای دین شناس به آن قائل نبوده است، بنا شد. اما چرا اکنون و با این همه شاهد و قرینه و تجربه روزانه بر ناحق بودن این بنیاد، همچنان در جستجوی بهره ای از حقیقت در اصل این نظام ولایی هستید؟ ... آقای خمینی با کمک شما آن بدعت ذهنی را جامه عمل پوشانید و رژیمی را بر ملت مسلمان ایران تحمیل کرد که دست رژیمهای دیکتاتور دیگر را از پشت بسته است، رژیمی که حتی بدیهی ترین حقوق و کرامت ذاتی شهروندی در مقام مرجعیت مانند شما را نتوانست تحمل کند...سنگ بنای دیکتاتوری، استبداد دینی بنام خدا و اسلام، غارت اموال مردم، پایمال کردن حقوق و آزادی خدادادی مردم، زجر وشکنجه و داغ و درفش همه و همه سنگ بنای آن، متأسفانه در دوران زعامت آقای خمینی و یاران انگشت شمار روحانی حلقه اسرار او ریخته شده است... حضرت آیت الله خود و خدا، اگر در دوران انقلاب و در پاریس آقای خمینی به مردم می گفت که ما می خواهیم این چنین حکومتی برای شما بسازیم، آیا کسی به دنبالش می آمد؟ بخدا قسم آقای خمینی از روز اول به مردم دروغ گفت و در امانت مردم خیانت کرد و چه خیانتی از این بالاترکه آنچه را که در پاریس و در انظار جهانیان به ملت

ایران و جهان وعده داد، وقتی پایش به تهران رسید و قدرتش تثبیت شد، خلاف همهٔ آن وعده ها و قولهائی که داد بود عمل کرد. مشاهده می کنید که این نظام از ریشه و پایه با فساد، دروغ، تزویر، تخلف در امانت، دوروئی و نفاق شروع شده است. آیا به نظر شما وقت آن نرسیده است که با شجاعت و صراحتی که در شما سراغ دارم آشکارا به بیان قرآن برگردید و صاف و بی هیچ ابهامی بیان کنید: ولایت فقیه نه! حاکمیت مردم آری! » (۲۲)

آن مرحوم جنایتها و قتل و غارت ها را که در دوران آقای خمینی رخ داده و حتی وضعیتی که بر سر خودش آمده بود را به ذهنیتی که بر اثر « گزارشات دروغ و خلاف واقع و سعایتهای مرموز » در آقای خمینی به وجود آمده بود، حمل می کرد. باز وقتی به او یاد آوری شد که « آیا پرسیدنی نیست که کسی که ولی امرمسلمین است و شناختی که از روابط متقابل و دیرینه با دوست خود دارد، بر اثر گزارشات و سعایت بدون اینکه از دوست خود صحت و سقم آن را سئوال کند، چنین ذهنیتی در او بوجود می آید، پس در مورد غیر دوست چه پیش خواهد آمد؟ و آیا خود این امر او را از ولایت به فرض صحت ساقط نمی کند؟» (۲۳) باز پاسخ تقریباً همانها بود.

در آخرین نامه مشروح در مورد فوق به ایشان یاد آور شدم:

« در پاسخ به نامه دوم اینجانب به نظر می رسد قصد شما عدم شبهه در مرجعیت دینی و نیز رهبری سیاسی آقای خمینی است. پاسخ جنابعالی نشان می دهد که شما هنوز به مقام نقد کامل، صادقانه و همه جانبه ای نسبت به آقای خمینی، به مثابه یک روش فکری در تقدیس قدرت و خشونت توتالیتر و دین ابزاری، نرسیده اید؟ از دیدگاه شما چنان بر می آید که کسانی که در دفتر آقای خمینی به او مشورت می داده اند مقصرند و نه خود ایشان . گویی از دید شما همچنان نمی توان نتیجه گرفت که ریشه این مصیبتهایی که در دوران آقای خمینی بر سر ملت و نیز خود وی فرود آمده است، به نوع رهبری، اندیشه راهنما و تفکر خشونت گرا و اعمال آقای خمینی بر می گردد. اما قرآن می فرماید: «ولا تزروا وازرة وزر اخری». شما می فرمائید هرچند آقای خمینی معصوم نیست، ولی این اطرافیان یا "جریان مرموز" و "افراد خاص" بوده اند که موفق شده اند وی را به سمت تایید این برخوردها و ستمگری ها و جنایات سوق داده اند. واقعاً چنین استدلالی از شخصیتی نظیر شما با این تجربه و ابتلائات گوناگون، شگفت آور نشان می دهد! حضرت آیت الله فکر نمی کنید که

باید پاسخ این ایراد اساسی را داد که اگر کسی به آقای خمینی به عنوان یک مجتهد جامع الشرایط، امام جامعه، رهبر بزرگ و یک آیت خدا باور داشته و همچنان دارد، چطور می شود همزمان حکم دهد که ذهینت وی زود دستخوش دستکاری این و آن می شده است، و او به افراد مرموز و جریانات خشونت گرا اعتماد کامل داشته است و در اثر همین اعتماد حتی در مسائل سهمگینی که منجر به تصرف در حقوق و جان و مال افراد و بلکه کل جامعه ایرانی می شده است بدون تحقیق در صحت و سقم مسائل حکم می کرده است؟
آیا این گونه تحلیل از جهات اخلاقی و دینی شایسته است که آدمی با توسل به عبارات کلی و نامفهومی مثل « جریان مرموز» و«افرادی خاص» بکوشد که دامن آقای خمینی را از ارتکاب به جرم و جنایت پاک کند؟ از شما انتظار می رود کمک کنید تا جامعه و بویژه نسل جوان معترض بفهمد که بالاخره عقل آقای خمینی در کلیت اش بر چه اصل راهنمایی کار می کرده است؟ تاکید بر"جریان مرموز" هم مثل همین اصطلاحات کیهان است که می گوید افراد معلوم الحال ...! این زبان، زبان استقلال و آزادی نیست بلکه نشان از همان مصلحت سنجی هایی است که مال قدرتهای فریبکار است که به قول معروف رند عالم سوز را با آن چکار! در حالی که از یک آزادیخواه، توقع شفافیت در بیان می رود. سوال این است که اگر این جریان هنوز نزد شما "مرموز" باقی مانده است، پس چرا تحقیق نمی کنید تا حقیقت بر شما و ملت روشن شود و کسی بی دلیل متهم نشود؟ و اگر «جریان مرموز و افراد خاصّی» را می شناسید و از فحوای کلام چنین برداشتی می شود، آیا بر شما به عنوان مرجعی عدالت خواه و حقمدار نیست که آن را با جزئیاتش برای جامعه و ملت روشن سازید؟
از سوی دیگر در نتیجه گیری شما آمده است:« اگر ایشان [اقای خمینی] کوچکترین شکی در صحت و سقم آنها پیدا می کردند به یقین در صدد تحقیق بر می آمدند». متاسفانه باید عرض کنم این ادعایی بی دلیل است زیرا نه سنت عملی و نه قول و تقریرات آقای خمینی در دوران زمامداری اش مؤید آن است. خودتان گزارشگر زنده این موضوعید. موارد و مصادیق متعددی مثل همین گزارش شکنجه زندانیان یا همین نامه های ریاست جمهوری وقت، یا گزارش روزنامه های آن وقت یا رادیوهای خارجی که می گویند وی هرشب اخبار و تحلیلهای آنها را خودش مستقیما گوش می داده است و...همگی نشان می دهد که او آنقدرها هم بی اطلاع نمی توانسته باشد و اگر می خواسته است می توانسته

است کسب اطلاع کند، اما ظاهرا او فقط به یک چیز خوب یقین داشته است و آن اینکه نباید اجازه دهد به غیر از روحانیت حلقهٔ اسرارش، کسان دیگری قدرت بگیرند. برای این موضوع هم البته تئوری داشته است: تئوری مصلحت نظام وی این قدرت را داشته است که هر گزارشگر مخالفی را منکوب کند. و بنابراین اگر هم در مواردی چیزی بر خلاف گزارشهای آن "جریانات مرموز" می شنیده است، می سنجیده است که نفع و ضررش چقدر است. آری او در عقل محاسبه گر و فایده گرایش برای حفظ قدرت، حرف نداشته است. اما اینکه بخواهیم از رویه نظری و عملی وی حساسیت به استقلال میهن، حقوق و آزادی های ملت را برداشت کنیم بعید به نظر می رسد این سخن مؤیدی داشته باشد.

از همه اینها که بگذریم وقتی کسی در کسوت ایشان، در حق کسی نظیر شما که او را محصول عمر خود معرفی می کند، چنین بی پروا اعمالی بدون تعیین صحت و سقم آن روا می دارد، پس در حق دیگران چه خواهد کرد؟ الله اعلم. و اصولاً باید پذیرفت که جامعه ایرانی امروزی به این حد از درک رسیده است که از خود سئوال کند بر اساس کدام ضوابط انسانی و اخلاقی و موازین عدالت، چنین کسی صلاحیت رهبری و زعامت بر ملیونها ایرانی را می تواند داشته باشد؟ و باز آیا نفس اقرار به این مسئله که وی بدون تحقیق از«صحت و سقم گزارشات از طرف جریان مرموز و افراد خاصّی» به زعم شما آن احکام را صادر کند که هنوز که هنوز است کشور در تب و تاب آن می سوزد و از آن رنج می برد، - نیاز به آوردن مثال نمی بینم که الی ماشاءالله تا بخواهید زیاد است- به معنای باطل بودن ولایت فقیه نیست؟ شاید فکر می کنید که اگر فقیه دیگری به جای آقای خمینی می بود وضع بهتر از این می شد؟ شما آن فقها را در ریاست قوه قضائیه و غیر آن هم دیده اید که چه ویرانه ای از دادگستری و عدالت و اقتصاد و سیاست ساختند؟

شما نیک می دانید که در اندیشه شیعه برای اولین بار مرحوم ملا احمد نراقی تئوری ولایت فقیه به معنای رهبری و زعامت سیاسی را در اسلام جعل کرد که بلافاصله هم شاگردش شیخ الطائفه، شیخ مرتضی انصاری با استدلالی قوی باطل بودن آن را روشن ساخت که دیگر کسی نتواند بر این پایه تمسک قوی فقهی داشته باشد.

جناب آیت الله منتظری، آیا به نظر جنابعالی وقت آن نرسیده است که شما در مقام مرجعیت به طور روشن اعلان کنید که "ولایت با جمهور مردم است" نه

یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم، و با این عمل خود، اسلام را و شیعه را از این استبدادگری ها برهانید. قطع بدانید که فردا دیر است و تجربه نشان داده است که در دنیای امروز و همین ایران امروز چنین سیستمی حتی با سرنیزه نیز برای مدت طولانی قابل دوام نیست. دغدغه من این است که اقلاً شخصیتی خارج از علمای اجیر قدرت و حکومت، نظر دین را بی پیرایه برای مردم بازگو و مفری برایشان باز کند و چه کسی بهتر از شما که در کسوت مرجعیت و مبارزی فداکار، ذخیره ای برای مردم دیندار باقی بماند.
امید وارم که از صراحت لهجه ام ناراحت نشده و آن را حمل بر جسارت و بی ادبی نکرده باشید.» (۲۴) به سئوال فوق چنین پاسخ داده اند:
«به چند نکته اجمالاً اشاره می کنم:
۱- ما و شما نباید از غیر معصوم انتظار نداشتن خطا و قصور حتی در مسائل مهم را داشته باشیم برای هر فرد غیر معصوم خطا کردن امری است طبیعی و لازمهٔ انسان عادی بودن او می باشد، و مرحوم آیت الله خمینی معصوم نبود. و لازمهٔ اینکه ایشان به عنوان مجتهد جامع الشرایط و رهبر بزرگ و آیت خدا بودن معرفی می شد این نبود که ذهنیت ایشان دستخوش افرادی نشود که به هر دلیل به آنان اعتماد مطلق داشت. انسان هر قدر بزرگ و دارای خصال پسندیده باشد امکان ندارد ذهنیت او دستخوش و اثر پذیر توسط افراد مورد اعتمادش نشود. گمان نمی کنم شما چنین فردی را سراغ داشته باشید.
۲- اشکال بزرگی که در تفکر آیت الله خمینی بود همان اعتقاد به ولایت مطلقهٔ فقیه بود که ایشان روی آن تأکید داشتند،در صورتی که از نظر عقلی و نقلی مخدوش و مردود می باشد....
۳- اشکال بزرگ دیگر این بود که افراد و شخصیتها خودشان را در مقابل مرحوم آیت الله خمینی می باختند و از ابهت ایشان می ترسیدند و نمی توانستند اشکالات و انتقادهائی را که در ذهن داشتند صریحاً بدون ترس با ایشان مطرح نمایند. حتی سران سه قوه که با من جلسه داشتند و احیاناً صحبت به اینجا می رسید که باید این مسائل را با ایشان مطرح نمود، از گفتن صریح بعضی مسائل به ایشان ابا داشتند. البته کسالت قلبی ایشان و منع پزشکان از گفتن مسائلی که موجب ناراحتی ایشان شود نیز نقش زیادی در نگفتن بسیاری از مشکلات به ایشان داشت.

در سالهای آخر عمر مرحوم آیت الله خمینی که اینجانب به اصطلاح قائم مقام ایشان بودم، یکی از کارهای روزانهٔ من این بود که به انتقادها و مشکلاتی که توسط مسئولین ارگانهای مختلف حتی از وزراء و نمایندگان مجلس و دادستانیها و ائمه جمعه و قضات کشور با من مطرح می کردند گوش دهم و اگر قادر به حل آنها بودم حل کنم و اگر قادر نبودم و نیازی به نظر و دخالت مرحوم آیت الله خمینی داشت یادداشت نمایم تا در یک ملاقاتی – که متأسفانه با فاصلهٔ زیادی انجام می شد – با ایشان مطرح کنم. و آنان به خیال خود مرا حلاّل مشکلات مورد نظرشان می دانستند و خیال می کردند با گفتن من به تنهائی منشاء اثر در آیت الله خمینی می شود، و من نیز مشکلات و انتقادهای مذکور را جمع بندی می کردم و با نامه و یا در ملاقات حضوری به اطلاع ایشان می رساندم و روشن بود که با گزارشهای دیگر که به نحو خوش آیند ایشان به ایشان داده می شد، نامه ها و حرفهای من نمی توانست تأثیر خود را داشته باشد. و همین نامه ها و صراحت لهجهٔ من در ملاقات های با ایشان سرانجام سوژه ای شد تا بدخواهان بتوانند برای ایشان نسبت به من ذهنیت خاصّی بوجود آورند. در صورتی که من همان مشکلاتی که مسئولین و شخصیتها مطرح کرده بودند را مطرح می کردم و احیاناً راه حلّی نیز به ایشان ارائه می دادم. بدیهی است در چنین شرایطی که افراد و شخصیتها جرأت انتقاد کردن را در حضور ایشان نداشتند، ایشان به هر انتقادی با عینک بد بینی نگاه کند و گویندهٔ آن را تحریک شدهٔ دشمنان تلقی نماید و با او به شدت برخورد کند. در صورتی که اگر وضعیت طوری بود که شخصیتهای مؤثر در حاکمیت از هر نهاد و ارگانی می توانستند صریحاً با ایشان صحبت کنند و منعی از طرف پزشکان یا اطرافیان ایشان در بین نبود قطعاً ذهنیت ایشان نسبت به بسیاری از امور و جریانات و اشخاص تغییر می کرد و خیلی از خطاها و عوارض بزرگ آنها پیش نمی آمد.» (۲۵) در مورد سئولها و پاسخ چند نکته قابل یاد آوری است:

۱- از پاسخها کاملاً مشهود است که آیت الله منتظری با وجودی که در جستجوی حقیقت و عمل بدان است، به ساز و کار قدرت و اینکه حفظ قدرت، ساز و کار خود را دارد که آن ر ا بر عاشقان و نگهدارنده اش تحمیل می کند، آشنائی لازم را ندارند. بدین جهت آقای خمینی زمانِ استیصال و درماندگی که نیاز به کمکهای مؤثر ایشان را داشته که تا به نمایندگی تام الاختیار ایشان هم می رسد، با آقای خمینی که حلقه قدرت را در نگین انگشتر خود دارد و می خواهد آن را

به هر قیمتی و تحت هر نامی حفظ کند، یکی می داند. در صورتی که این دو شخصیت خمینی یکی نیست و دو خمینی متفاوت است.
۲- از خاطرات و همین گفتگوهای آن مرحوم پید است که وقتی او از « جریان مرموز» و«افرادی خاص»، نام می برند، منظور احمد آقا و آقایان هاشمی رفسنجانی و خامنه ای و زیر مجموعه آنها در دفتر خمینی و در وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران است. منتها این هم روش آخوندی است بر اثر آینده نگری و برای روز مبادا کمتر حاضرند مستقیم و صاف و زلال از کسی نام ببرند بویژه اگر طرف معمم و روحانی باشد.
۳- با شناختی که من از آن مرحوم دارم، بسیار بعید می دانم که او نمی دانسته و یا درک نکرده که خود آقای خمینی مقصر درجه اول از وضعیت پیش آمده است. حال چرا نه در خاطرات و نه در این مکاتبات، حاضر نشده مستقیم از آقای خمینی نام ببرد. درجستجوی پاسخ به علت این مسئله چند نکته مهم در آن نهفته است:
الف- آقای منتظری که خود شیفته و دلباخته ولایت فقیه و از بانیان آن از روی اعتقاد بود، می دانست که بدون خواست و حمایت همه جانبه آقای خمینی ولایت فقیه حاکم نمی شود، حال در سن بالای هشتاد و چند سالگی بسیار مشکل است که به نفی کامل آن بپردازد و تا همین جا که آمده و « بر نظارت ولی فقیه انتخابی و مسئول و برای مدتی مشخص » تحول بزرگی است که در او پیدا شده است. حال به لحاظ عاطفی و احساسی نمی تواند، مستقیم آقای خمینی را هدف حمله خود قرار دهد.
ب- بر اثر روابط مستحکمی که در دوران استیصال و مبارزه با آقای خمینی داشته و وکیل تام الاختیار ایشان بوده، نمی توانسته تصور کند که آقای خمینی ممکن است که مستقیم علیه او وارد عمل شود. این هم بدین علت است که کمتر از ساز و کار قدرت و عمل دیکتاتور اطلاع داشته و اگر اندکی به اعمال دیکتاتوران نگاه می کرد، متوجه می شدند که اول کار دیکتاتوران وقتی به قدرت می رسند، کسانی را که نردبان قدرت شده اند اگر بتوانند از پای در می آورند، مگر اینکه تا آخر مطیع و گوش بفرمان باقی بمانند. حتی در بسیاری از موارد به مطیع و گوش بفرمان هم رحم نمی کنند. زیرا چون می خواهند یکدانه و فرید باقی بمانند و مردم همه چیز را در همهٔ زمانها در نگین انگشتر او و

حلال همهٔ مشکلات بدانند، وجود آنها را ضعف خود تلقی می کنند و از این نگاه باید از بین بروند.
ج- مرحوم منتظری تصور نمی کرده و یا نمی توانسته تصور کند که وقتی کسی ذهنیتش نسبت به دوستی که تا این حد وفادارِ به اوست، می تواند دستخوش افراد مختلف شود، افزون بر اینکه کسی که می شود ذهنش را تا این حد دستکاری و تحت تأثیر قرار داد، آیا اصلاً صلاحیت رهبری دارد؟ به نظر من صلاحیت رهبری که ندارد هیچ بلکه دهی را هم به او سپردن ظلم به آن روستائیان است و به قول مرحوم آیت الله سید رضا زنجانی که می گفت: آقای خمینی آخوند روستا و بسیار تنگ نظر است و اگر او را کدخدای دهی که ۸ خانوار داشته باشد، بکنند، ظلم به آنها است.
د- و به احتمال قوی، اینکه به مقام نقد کامل، صادقانه و همه جانبه ای نسبت به اعمال آقای خمینی، به مثابه یک روش فکری در تقدیس قدرت و خشونت توتالیتر و دین ابزاری، دست نزده اند، علت نیز می تواند این باشد که چون آقای خمینی به بزرگترین خط قرمز و بتی تبدیل شده بود، اگر دست به نقد مستقیم او می زد، احتمال اینکه رجاله ها را برای کشتنش بسیج کنند و او را به نوعی ترور کنند، و یا اصلاً تحت عنوان توهین به «امام و مقدسات» در دادگاه در بسته روحانیت بدون سرو صدا، اعدام کنند، صد چندان می شد. و قتل او را هم درغوغاسالاری و چماقداری خیابانی لوث می کردند. افزون بر اینکه آن مرحوم می دانسته که اعمال هر کسی را بویژه شخصیتی نظیر خمینی را نمی شود برای همیشه پوشاند و از دید تیز بین تاریخ – آن هم در عصر انفجار اطلاعات- مخفی نخواهد ماند و خدا دانا تر است.
برگردم به اصل موضوع، در مقاله هفتم خاطر نشان شد که انحصار گران و قدرتمداران مخفی پشت کوه آقای خمینی، بعد از آقای خمینی، به دنبالِ فقیهی بودند که مثل خود آقای خمینی، « ولایت بر فقیه » داشته باشند، و نه اینکه ولایت از آنِ ولی فقیه باشد. و فکر می کردند، با امکاناتی که دارند می توانند: با گماردن افراد خودی، دفتر وبیت وی را و در نتیجه خود او را در اختیار بگیرند. و تصور می کردند که آقای منتظری چنین فقیهی است و یا با در دست گرفتن دفتر و بیتش، او را چنین می سازند.(۲۶)
بنابراین، با شناخت سطحی و روش و خصوصیاتی که در مرحوم منتظری دیده و سراغ داشتند، در آن موقعیت خواسته خود را در آقای منتظری یافتند. البته در

آن موقعیت چندان حق انتخاب دیگری نداشتند. بعد از اینکه وی راعلیرغم اینکه چنین عملی مخالف قانون اساسی بود، به کرسی رهبری بعد از خمینی نشاندند و رسماً قائم مقام رهبر شد. قدم به قدم به اشتباه خود پی بردند که منتظری آن شخصیتی نیست که به دنبالش بوده اند و از خود روش و منشی دارد و بر اساس روش ومنش خود عمل می کند و اختیار دفتر و خودش را به دست کسی نمی سپارد. سعی و کوششهایشان و جاسوس گذاشتن در دفترش در لباس دوستی، حتی کمک گرفتن از آقای خمینی در تسخیر ایشان اِفاقه نکرد، این بود که گام به گام با کمک خمینی دست بکار شدند. به نظر من آقای خمینی در این دسیسه و توطئه برای حذف منتظری از رهبری نقش مستقیم و اول را داشته است. زیرا نمی توانسته حد اقل به حوزوی ها و همقطاران خود بگوید: همچنان که گفت: «همه می دانند شما حاصل عمر من بوده اید و من به شما شدیداً علاقه مندم.» زیرا همقطاران او می دانستند که چنین چیزی عاری از حقیقت است و اینگونه حرفها فقط به درد عوام و توده عاری از علم و اطلاع می خورد.

برایم نقل کردند، که وقتی آقای خمینی خطاب به منتظری گفت: « شما حاصل عمرم من بوده اید » مرحوم مهدی حائری یزدی مجتهد، دکتر و فیلسوف، بر افروخته شد و گفت این چه دروغی است که او می گوید و داستان ذیل را تعریف کرد:

آقای خمینی قبل از فوت مرحوم بروجردی در جمع محدودی، اخلاق تدریس می کرد. و آقایان منتظری و مطهری که شنیده بودند که وی درس اخلاق می دهد، از من خواستند که از آقای خمینی اجازه بگیرم که این دو، در درس اخلاق او شرکت کنند. من جریان را با آقای خمینی در میان گذاشتم. آقای خمینی برای اینکه درس فقه اش رونقی بگیرد، گفت: به شرطی که اینها در درس فقه من شرکت کنند، می توانند در درس اخلاق هم شرکت کنند. به ایشان گفتم که این دو در فقه و اصول از شما فاضلتر هستند. گفت: این شرط من است. علت هم این بود که عده ای از طلبه های نجف آبادی همراه منتظری بودند و تعدای هم طلبه فریمانی به دنبال مطهری. اگر این دو در درس فقه آقای خمینی شرکت می کردند، طلبه های همراه ایشان هم شرکت می کردند و درس فقه آقای خمینی رونق می گرفت. من جریان را با آقای منتظری و مطهری در میان گذاشتم و گفتم که آقای خمینی گفته به شرطی شما می توانید در درس اخلاق وی شر کت کنید که در درس فقه او هم شرکت کنید. با وجودی که آقای منتظری در فقه و

اصول خودشان بالاتر از خمینی بودند، اما به اخلاق علاقه داشتند، قبول کردند که در درس فقه هم شرکت کنند. یکی دو جلسه هم شرکت کردند و تعطیلات تابستان شد و آقای خمینی به ییلاق وِشنَوِه رفت و درس و بحث هم تعطیل شد. و این است کل ماجرا. حالا او می گوید « شما حاصل عمرم من بوده اید »؟!! علاوه بر اینکه از همین جمله « شما حاصل عمرم من بوده اید » نادرستی می بارد. نمی شود که حاصل عمر انسانی آن هم در سن وسال و موقعیت مرحوم منتظری در یک زمان " «صاحب اختیار تام منزل من (= آقای خمینی)» ، «عماد العلماء الاعلام» ، «من که شما را مجاهدی بزرگوار و فقیهی عالیقدر می دانم » وی به قول هاشمی رفسنجانی که « حضرت آیت الله العظمی منتظری که استاد همه ما بود و هنوز مثل گذشته ایشان مراد ما هستند... » " (۲۷) و ناگهان همین شخص در نامه ۶۸/۱/۶ آقای خمینی به: " جناب آقای منتظری"؛ از دست دادن صلاحیت و مشروعیت رهبری"؛ "ساده لوح و سریع تحریک بشو"؛ " معتقد به حکومت منافقین و لیبرالها"؛ "دیکته شده منافقین"؛ "خائن به سربازان گمنام امام زمان"؛ خیانت دوستان» تبدیل شود.(۲۸) و باز در فاصله یک روز در نامه دوم یعنی نامه ۶۸/۱/۸ از : جناب آقای منتظری" تبدیل به "حجة الاسلام و المسلمین آقای منتظری" بشود و وقتی از رهبری صرفنظر می کند، برایش بنویسد:« از اینکه عدم آمادگی خود را برای پست قائم مقامی رهبری اعلام کرده اید، پس از قبول صمیمانه از شما تشکر می کنم. همه می دانند شما حاصل عمرم من بوده اید و من به شما شدیداً علاقه مندم. ...من صلاح شما و انقلاب را در این می بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند...جنابعالی انشاء الله با درس و بحث خود حوزه و نظام را گرمی می بخشید.» (۲۹)

این دو نامه در فاصل یک روز از عمق دسیسه، توطئه و فاجعه حکایت می کند. آقای منتظری و یا دیگرانی که نامه را به دیگران منتسب می کنند، یعنی اینکه نامه جعلی است. در اینکه دیگران با دستکاری ذهن آقای خمینی زمینه هائی برای چنین اعمالی را در آقای خمینی به وجود آورده باشند حرفی نیست. اما به نظر من نامه ها از خود آقای خمینی است، زیرا این اولین بار نبود که ایشان دست به چنین اعمالی می زد. در دوران ریاست جمهوری خامنه ای وقتی آقای خامنه ای از گفته های آقای خمینی چنین نتیجه گرفت وگفت: « امام فرمودند: دولت می‌تواند شرطی را بر دوش کارفرما بگذارد - این هر شرطی نیست - آن

شرطی است که در چهارچوب احکام پذیرفته شده اسلامی است و نه فراتر از آن » (۳۰) آقای خمینی بشدت به او حمله کرد و گفت:« آنچه گفته شده است تا کنون و یا گفته می‌شود، ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است... صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسایلی است که مزاحمت نمی‌کنم.»(۳۱) و هنگامی که توبه کرد و گفت : بله ! حق با شماست. آقای خمینی در جواب گفت : "... و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی، از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید روشنی می‌دهید."(۳۲)

و یا نمایندگان مجلسی که می گفت: «عصاره ملت» هستند، هنگامی که در رابطه با مک فارلین هشت نماینده از وزیر خارجه توضیح می خواهند که در مجلس حاضر شود و به سؤال آنها در باره مك‌فارلین پاسخ بدهد، با يك حمله شدید آقای خمینی روبرو میشوند که: « ولو بعضی شان در نظر من پوچ اند، ... لحن شما در آن چیزی که به مجلس دادید، از لحن اسرائیل تندتر است، از لحن کاخ نشینان آنجا تندتر است.» (۳۳) و با وجودیکه اینها توبه‌گر میشوند، از سرشان دست بردار نیستند. مثالهای دیگر دارم اما همین دو نمونه برای اهل خرد از این نوع رفتار برای عبرت کافی است.

این یکی دیگر از خصوصیات ویژه دیکتاتور است که هر حرف غلطی هم که بزند، باید دیگران آن رابمثابه وحی منزل بپذیرند و الا اگر تیغش ببرد آن ها را به خاک سیاه می نشاند. دیگر از اخلاق ویژه دیکتاتور و انحصارگران قدرت این است که اگر کسی در جامعه شاخص شد و یا جامعه به او اقبالی نشان، تا او را از حیزِانتفاع نیندازد آرام و قرار ندارد. وباید در جامعه به هر نحوی که شده اورا حذف ویا اگر نشد او را خوار و خفیف کند، تا به غیر از او و یا بعد از او به غیر کس و یا کسانی که او می خواهد، حق انتخاب برای جامعه و جود نداشته باشد. در این رابطه آقای منتظری به درستی عنوان می کنند که « باز در یکی از ملاقاتها بود که به امام گفتم: "اجازه دهید من مشغول طلبگی و درس و بحث شوم، هدف آقایان من هستم سید مهدی بهانه است" ، به ایشان گفتم: لا یکلف الله الا وسعها، من نمی توانم در کارها باشم و توجیه کننده کارهای آقای ری شهری و دیگران باشم و هیچ چیز نگویم و ساکت باشم"، ایشان فرمودند: "نه شما در کارها باشید و کنار نروید."

گویا بنای عده ای بر این بودکه خودم محترمانه کنار نروم بعد با توطئه دیگران مرا با آبرو ریزی کنار بگذارند؛ نقل می کنند که آقای جوادی عاملی گفته بود یک وقت ما می خواستیم از شورای عالی قضائی استعفا بدهیم نگذاشتند، بعد از چند روز خودشان ما را کنار گذاشتند، هرچه می گوییم که می خواهیم برویم می گویند نه، بمان تا ما شما را بیرون کنیم. گویا در جمهوری اسلامی کسی حق ندارد خودش کنار برود باید با آبروریزی او را کنار بگذارند.» (۳۴) آقای هاشمی رفسنجانی هم در چند مورد و از جمله در تاریخ ۲۰ آذر ۶۶، گزارش کرده: « عصر احمد آقا آمد. گفت آیت الله منتظری در دیدار خصوصی با امام، مثل گذشته اظهار نارضایتی کرد. در خصوص زندانیان و احزاب سیاسی و امور دیگر مطالبی اظهار کرد و گفت اجازه بدهید من دخالت در امور نکنم که امام اجازه ندادند.» (۳۵) آقای خمینی طبق روشی که داشت اجازه نداده است که ایشان با احترام کنار برود بلکه خواسته است با بی آبروئی او را کنار بزند. بسیاری به علت قدرت دوستی و عشق به قدرت حتی اگر هم خود قدرت را در دست نداشته باشند، مجیز گو و چاپلوس قدرتمدار هستند. کسانی که در برابر قدرت از خود شخصیت نشان بدهند و خود را برای حفظ قدرت به خفت و خواری نیندازند، نادرند. از این تیپ که به قدرت نچسبیده و در صورت لزوم از خود شخصیتی نشان داده باشند در جمهوری اسلامی از انگشتان دست کمترند. یک نمونه از این تیپ برای نمونه و مثال بد نیست: شیخ یوسف صانعی که در سال ۶۳ دادستان کل کشور بود، ناگهان از مقام خود استعفا داد و کمتر کسی از علت این استعفای ناگهانی خبر داشت. علت استعفا این بود که وی برای ملاقات با امام به جماران می رود. هنگامی که به محلی می رسد که بچه های پاسداران مراجعین را تفتیش بدنی می کنند، می خواهند که آقای صانعی دادستان کل کشور را هم تفتیش بدنی کنند. به هنگامی که او مواجه با چنین عملی می شود، بدون اینکه تن به تفتیش خود بدهد فوراً به محل دادستانی بر می گردد و استعفای خود را از دادستانی می نویسد و به قم می رود. این داستان را آقای هاشمی رفسنجانی با ماستمالی کردن مسئله، چنین گزارش می کند:

« ۳ خرداد ۶۴، احمد آقا گفت که چون آقای شیخ یوسف صانعی دادستان کل کشور، هنگام مراجعه به بیت امام با سختگیری پاسداران مواجه شده، عصبانی شده و استعفا داده است. چند روز پیش آیت الله موسوی اردبیلی هم از سخت گیری پاسداران بیت عصبانی بود. عفت هم معمولاً همین گله را داشت؛

پاسداران احساس مسئولیت می کنند و در حفظ امام وسواس دارند و آموزش کافی هم ندارند.» (۳۶)

این نکته هم قابل ذکر است که مرحوم منتظری به علت وضعیت خاصی که از سال ۴۰ تا پیروزی انقلاب و بعد از پیروزی، چه به لحاظ علمی و چه به لحاظ مدیریت بخشی ازمبارزات و حوزه و همکاری نزدیکی که با خمینی داشت، آقای خمینی رتق و فتق امور زیادی را بویژه مسائل قوه قضائیه و فتواها و زندانها را به ایشان محول کرده بود و لذا به این علت در بخشی از امور دخالتهائی داشت و با همه سران کم و زیاد در ارتباط بود. و حتی تا سال ۶۷ و زمانی که تقریباً معلوم شده بود، در صدد حذف او هستند، گرچه سعی می شد که از بعضی از امور با خبر نشود، در عین حال اموری هم به وی محول می شد. و چنان که روش آقای خمینی بود وقتی قصد حذف کسی را در سر می پروراند، تا رسیدن فرصت لازم و به ثمر نشستن دسیسه و توطئه ها صبر می کرد و وقتی همه چیز را دستیاران و قدرتمداران مخفی پشت کوهش آماده می کردند، به طوری که طرف را بی آبرو و خفت و خوار کند، آنوقت او را کنار می زد. در مورد مرحوم منتظری، هوشیاری و دل نبستن به قدرت و نفوذ داشتن در بخشی از روحانیون، مردم و حتی مدیران کشور در سطوح مختلف مانع از آن شد که بتوانند او را از هستی ساقط کرده و به خفت و خواری بیندازند. اتهاماتی که به او بسته شد و نقشه و دسیسه هائی که برایش کشیده بودند، همه واهی و عاری از حقیقت بود. حتی با تمام فشار و موانعی که بعد از رهبری آقای خامنه ای برایش ایجاد کردند که او را از مرجعیت و نفوذ در مردم بیندازند، افاقه نکرد. آقای عبدالله نوری وزیر کشور د ر۳۰ شهریور ۶۸، به آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور، در مورد آقای منتظری گزارش می کند که « معتقد است ایشان رو به رشد است و نمی شود جلو مرجعیت ایشان را گرفت و باید مسئله را حل کرد. قرار شد در این باره بحث و تصمیم گیری شود.» (سازندگی و بازسازی، ص ۳۲۵.)
البته یک چیز حقیقت بود و آن اینکه با وجودی که آقای خمینی و منتظری هر دو حکومت ولایت فقیه را می خواستند، اما خمینی با وجودی که تا قبل از رفتن به نجف مخالف ولایت فقیه بود، دین را بیانگر قدرت می شناخت وحفظ قدرت رابنام اسلام به هر قیمتی از اوجب واجبات می دانست، وولایت مطلقه(=

دیکتاتوری تمام عیار) را می خواست ولی مرحوم منتظری با اینکه خود را بانی و تئوریسین ولایت فقیه می شناخت به حفظ قدرت در دست خود دلبستگی نداشت و به هر قیمتی هم راضی به حفظ آن نبود خاصه اینکه بر نظارت ولی فقیه انتخابی و مسئول و برای مدتی مشخص راضی بود. و این دو دید متفاوت از ولایت فیقه بود. و این دو دید متفاوت بود که آبشان در یک جوی نمی رفت و طبعاً انحصارگران مخفی پشت کوه خمینی هم چنین قدرتی می خواستند و این با دید و منش و روش منتظری همآهنگ و همانی نداشت. و بدینسان بود که برای حذفش به اتهام وارد کردن، نقشه و توطئه و دسیسه دست زدند. نقشه هائی که برای حذفش کشیده شده بود، عبارتند از:

۱- نفوذ و یا رخنه مهدی هاشمی به عنوان یک جانی و جنایتکار در دستگاه و بیت منتظری

۲- افشای اسرار جمهوری اسلامی بویژه جریان مک فارلین

۳- افشای حکم فله ای آقای خمینی در مورد اعدام زندانیان بوسیلهٔ رادیو بی بی سی

۴- نفوذ مجاهدین و لیبرالها و نهضت آزادی

به علت چهارعامل فوق که اینان مدعی بودند که در آقای منتظری و بیت وی وجود دارد، ایشان صلاحیت و مشروعیت رهبری را از از دست داده بود. در زیر سعی می شود که به کم و کیف هر چهار عامل پرداخته و روشن شود که حقیقتاً اینها چقدر حقیقت دارد. اما قبل از پرداختن به آنها به منظور پیش درآمدی برای زمینه های نکات فوق گزارشهای آقای هاشمی رفسنجانی را حد اقل از سال ۶۳ تا پایان سال ۶۸ که فعلاً موجود است و تا حدودی معلوم می کند که در صدد ساختن منتظری باب طبع خود و در اختیار گرفتن دفترش هستند، به ترتیب تاریخ عنوان شده و هر جا نکات توضیحی لازم باشد به آن افزوده می گردد.

گزارش آقای هاشمی رفسنجانی

۶ فرودین ۶۳، «ظهر احمد آقا آمد...از اختلاف در مورد سپاه و عملیات اخیر، ابراز نگرانی می کرد. می گفت گروهی را پیش ائمه جمعه

فرستاده است و تفتین کرده اند. ایت الله منتظری هم تحت تأثیر این حرفها، اظهارات منفی می کنند. می گفت، امام هم از اینکه اظهارات ایشان، اثر نامطلوب داشته باشد، ناراحت هستند.» (به سوی سرنوشت، ص ۳۸-۳۷.)

۹ فرودین ۶۳، « ساعت نه و نیم صبح، به منزل آقای منتظری رسیدیم. حدود دو ساعت با ایشان صحبت کردم. ایشان مطالبی در باره جنگ، سپاه، زندانیان، توزیع کالا، سوبسید، روستائیان، جهاد و... داشتند و من از ایشان در باره موضع گیری های انتقادی شان و پخش انتقاداتشان از رسانه ها، انتقاد داشتم. فکر کنم جلسه و مذاکرات مفید و سازنده ای داشتیم....بعد از نماز مغرب با آقایان سید هادی هاشمی و قاضی عسکر در باره بیت الله منتظری و لزوم کنترل اخبار، صحبت کردم. » (به سوی سرنوشت، ص ۴۵.)

۱۹ فرودین ۶۳، « جمعی از مسئولان دادستانی انقلاب اسلامی مرکز و مسئولان زندانها آمدند. از خطر منافقین می گفتند و مقصودشان، جلوگیری از آزادی و عفو زندانیای بود که اخیراً آیت الله منتظری روی آن تکیه دارند.» (به سوی سرنوشت، ص ۶۰.)

۱۱ مهر ۶۳، « احمد آقا از امام، پیامی راجع به ضعفهای حزب [جمهوری اسلامی] و اشتباه آیت الله منتظری، در اظهارات انتقاد آمیز آورد که به ایشان برسانیم.» (به سوی سرنوشت، ص ۳۱۸.)

۸ آذر ۶۳، « ظهر، آقای عبدالله نوری آمد و راجع به مسائل جاری و تلاش برای طرد انقلابی ها و محاصره آیت الله منتظری و... اظهار نگرانی کرد.» (به سوی سرنوشت، ص ۴۱۰.) به زبان بی زبانی می گوید: که کوششهایی در سانسور کردن منتظری و حذف افراد مورد اعتماد ایشان بعمل می آید.

۱۱ آذر ۶۳، « در جلسه علنی [مجلس شورای اسلامی] قبل از دستور، در مقابل اظهارات آیت الله منتظری تشکر کردم و با تشکر، راه سوء استفاده نفاق افکنان را – که شروع کرده بودند به گفتن اینکه، ایشان از مجلس انتقاد کرده است - بستم. و متقابلاً از ایشان خواستم که به مسائل بنیادی و فکری بپردازند.» (به سوی سرنوشت، ص ۴۱۲.)

یعنی اینکه مسائل جاری مملکت را رها کرده و« به مسائل بنیادی و فکری » بپردازند تا خیالشان راحت باشد که اشکال در کارشان بوجود نخواهد آمد.

۱۹ آذر ۶۳، «آیت الله منتظری، بعد از ملاقات با امام، به منزل ما آمدند و دو ساعتی با هم در باره امور کشور و جنگ مذاکره کردیم. ایشان، طبق معمول از

کمبودها و نارسائی ها گفت. من از ایشان به خاطر انتقاد زیاد از دولت و خالی کردن دل مردم، گله کردم و در خصوص جنگ، به ایشان حُسن پیشرفت امور را تأکید کردم.» (به سوی سرنوشت، ص ۴۲۷.)
۱۹ دی ۶۳، « شب، باتفاق سران سایر قوا به منزل آیت الله منتظری در قم رفتیم. قرار شد ماهی یک بار جلسه داشته باشیم؛ یک بار در قم و یک بار تهران برگزار شود. بیشتر به انتقادات ایشان در مورد توزیع کالا، قوه قضائیه، حزب[جمهوری اسلامی]، صدا و سیما و... گوش دادیم. مقداری در بارهٔ طرح واگذاری توزیع به بخش خصوصی مذاکره کردیم. به نتیجه قطعی نرسیدیم. قرار شد دولت راهکارها را مشخص کند.» (به سوی سرنوشت، ص ۴۶۵.)
۱۷ بهمن ۶۳، « احمد آقا آمد. در باره مسائل روز مذاکره شد؛ از جمله اظهار ناراحتی آیت الله منتظری از سخنان امام. گرچه همه [سخنان ایشان] پخش نشد و گفتند امام از عزل آقای [اسدالله]لاجوردی [دادستان انقلاب تهران] بی اطلاع بوده و راضی نیستند.»
توضیح در مورد فوق: در مورد عزل آقای اسدالله لاجوردی از سمت داستان انقلاب اسلامی مرکز، در همین جا لازم است که نکته ای به اطلاع برسانم: روزی آقای ناصری (۳۷) نماینده آیت الله منتظری در زندانها، راز برداشتن آقای لاجوردی از سمت دادستانی انقلاب اسلامی مرکز را برایم فاش کرد و گفت: « روزی آیت الله منتظری در پیامی که وسیله حاج احمد آقا تلفنی برای آقای خمینی فرستاد، گفت: " شما باید بین من و لاجوردی یکی را انتخاب کنید.» ... آقای خمینی هم از روی اکراه و اجبار آقای لاجوردی را از سمت دادستانی برکنارکرد.» (۳۸)
۸ اسفند ۶۳، « شب، سران قوا و آیت الله منتظری و احمد آقا مهمانم بودند... در جلسه، آیت الله منتظری انتقادات خودشان را نسبت به ترویج عملی از سیگار، مسافرت های بی حساب به خارج، واردات بی حساب الیاف و عدم نظم کافی در واردات و مواد دیگر گفتند و جواب داده شد. از اظهارات امام ناراحت بودند و از ما هم که به نظر خودشان در همراهی با ایشان، جدیت نکرده ایم، گله مند بودند. » (به سوی سرنوشت، ص ۵۲۳.)
۲۴ دی ۶۴، « عصر آقای [محمد] عبائی [خراسانی] رئیس دفتر تبلیغلاتی قم آمد...برای سازمان دادن به اداره بیت آیت الله منتظری و محدود کرد نفوذ مهدی هاشمی استمداد کرد» (امید و دلواپسی، ص ۳۸۱.)

۹ بهمن ۶۴، « برای شرکت در جلسه سران قوا در حضور آیت الله منتظری به طرف قم حرکت کردیم. همگی آمدند و بیشتر به مطالب آقای منتظری گوش دادیم. ایشان انتقادات و پیشنهاد هائی در باره وضع توزیع و اقتصاد به طور کلی و عملکرد قوه قضائیه و جنگ داشتند که مخلوطی از مطالب درست و نادرست است. قرار شد در جلسات بعدی روی هر یک بحث کنیم. حالشان خوب است و از شورای مدیریت حوزه گله داشتند. »(امید و دلواپسی، ص ۳۹۶.)
۱۴ اسفند ۶۴، « شب مهمان احمد آقا بودیم. آیت الله منتظری هم از قم آمده بودند. امام هم در جلسه شرکت کردند ولی با اظهار بی حالی[کسالت] خیلی نماندند. آقای منتظری از امام خواستند که اجازه بدهند مفتی زاده [از رهبران مذهبی اکراد] در منزلی بیرون از زندان، تحت نظر باشند. امام قبول نکردند. همچنین آقای منتظری خواستند به آقای سید کاظم شریعتمداری که اکنون در بیمارستان بستری است، اجازه ملاقات با علما داده شود. امام فرمودند با اهل خانه اش ملاقات کند» (امید و دلواپسی، ص ۴۳۹.) نگاه کنید که کینه و عداوت تا کجا است؟ (۳۹)
۱۱ فروردین ۶۵، « عصر برای عیادت خدمت امام رسیدم. امروز هم بی نظمی در عملکرد قلب امام دیده شده است.به دکتر ها گفتم اگر نیاز دارید برای کمک به شما از خارج دکتر بیاوریم، گفتند نیاز نیست. چون کسالت معلوم است و علاج هم معلوم و نگرانی ندارند و به طور کلی حال امام رو به بهبود می دانند.
مدتی با امام حرف زدم. قیافه پژمرده شده. صدایشان ضعیف است. سرم در یک دست و باتری قلب در دست دیگر، ولی روحیه خوب است. دستگاه فیلم برداری کامل اتوماتیک در بیمارستان تعبیه شده که هم حرکت ها را فیلم می گیرد و در اتاق دیگر کنترل می شود. فیلم ملاقات خودم را در اتاق کنترل دیدم، این فیلمها تاریخی است.
احمد آقا گفت امام توصیه های وصیت مانندی می فرمایند. به آیت الله منتظری پیام می دهند که حرفهایشان را با مشورت قبلی بزنند. از آقای رئیس جمهور خواسته اند که با دشمنان سازش نکنند. از من در باره جنگ و وضع جبهه ها سئوال کردند و از حال آقای خامنه ای.» (اوج دفاع، ص ۴۶.)
۱۴ فروردین ۶۵، « امروز صبح با آیت الله خامنه ای به زیارت امام رفتیم. حالشان بهتر بود ولی هنوز باید مدتی در بیمارستان بمانند. لازم است به نحوی

در چند روز آینده در انظار ظاهر شوند، مخصوصاً در یکی از اعیاد آینده. دکترها اجازه نمی دهند.... احمد آقا آمد. راجع به کیفیت ظهور امام در روزهای آینده صحبت شد. به جائی نرسیدیم. قرار شد به آیت الله منتظری هم از حال امام اطلاع دهم.» (اوج دفاع، ص ۴۸.)
توجه: با این اطلاع معلوم می شود که آیت الله منتظری با اینکه قائم مقام رهبری است، از حال آقای خمینی اطلاع ندارد و اگر آنها صلاح بدانند، اطلاع می دهند. بنابر این هر مسئله را که بخواهند از آیت الله منتظری پنهان می کنند. و در مورد اخبار و ملاقاتها با آقای منتظری گزینشی عمل می کنند.
۲۵ فروردین ۶۵، « احمد آقا آمد. اطلاع داد که آقای منتظری به زیارت امام آمده اند و امام دو موضوع را به ایشان تذکر داده اند: ۱- توجه بیشتر به سپاه و جنگ ۲- برخورد مساوی با روحانیون طرفدار انقلاب و عدم ترجیح یک جریان خاص و نیز اطلاع داد که آقای سید رضا صدر را در جریان درگذشت مرحوم شریعتمداری به اطلاعات احضار و چند ساعتی معطل کرده اند و آقای منتظری به این کار اعتراض داشته اند. آقای منتظری نظرشان این بوده که بهتر بود مراسم تشییع و فاتحه برای آقای شریعتمداری برگزار می شد.» (اوج دفاع، ص ۶۱.)

گزارش خودِ مرحوم منتظری در مورد شریعتمداری :

«من به بازداشت و زندانی کردن آقای رستگاری که در منزلش برای آقای شریعتمداری فاتحه گرفته بود و او را به این خاطر زندانی کرده بودند اعتراض کردم. بالاخره آیت الله شریعتمداری یک مرجع بود که از دنیا رفته بود و قاعده اش این بود که خود امام برای ایشان فاتحه می گرفت؛ من این مطلب را به آقای ری شهری آن وقت که وزیر اطلاعات بود گفتم؛ یک روز آمده بود اینجا گفت: " من الآن منزل گلپایگانی بوده ام، این مطلب را به آقای گلپایگانی گفته ام به شما هم می گویم، آقای شریعتمداری همین دو سه روزه رفتنی است، مبادا عکس العملی از خودتان نشان بدهید!" در حقیقت آمده بود تهدید کند. من به او گفتم بالاخره آیت الله شریعتمداری یک مرجع است که تعداد زیادی از ترکها به ایشان علاقه دارند، من اگر جای امام بودم در صورتی که آقای شریعتمداری

فوت می شد در مسجد اعظم یک فاتحه ای برای او می گذاشتم، با این کار مردم خوشحال می شدند و احساس می کردند که مسائل شخصی در کار نیست...گفت:" این نظر شما را به بالا بگویم؟" گفتم: بگو؛ این قضیه تمام شد. آقای ری شهری رفت. بعد هم آقای شریعتمداری از دنیا رفت، جنازه او را که شبانه آورده بودند آقای حاج رضا صدر خواسته بود بر او نماز بخواند نگذاشته بودند. بعد از چند روز من رفتم جماران دیدم آقای شیخ حسن صانعی و احمد آقا این مطلب را دست گرفته اند که بله، منتظری می گوید امام برای شریعتمداری فاتحه بگذارد و این کار را مسخره می کردند تا اینکه یک شب با امام جلسه داشتیم در آن جلسه همه مسئولین، آقای هاشمی، آقای خامنه ای، آقای موسوی اردبیلی، آقای موسوی نخست وزیر و احمد آقا هم بودند. در ضمن صحبتها من این مطلب را به امام گفتم که " چه اشکال داشت که طبق وصیت آقای شریعتمداری که به آقای صدر گفته بودند تو بر من نماز بخوان در آن نیمه شب اجازه می دادند آقای صدر بر آقای شریعتمداری نماز بخواند، این به کجای انقلاب لطمه می زد؟ ولی حالا که نگذاشته اند این جریانات و جریان باز داشتش را در یک جزوه هفتاد هشتاد صفحه ای نوشته است، خیلی هم محترمانه نوشته به کسی هم توهین نکرده است اما این نوشته در تاریخ می ماند و بعد در آینده حضرتعالی را محکوم می کنند، می گویند آقای خمینی نگذاشت به یک نفر مرجعی که رقیبش بود نماز بخوانند"؛ وقتی من این حرف را زدم امام ناراحت شدند و جمله تندی راجع به آقای شریعتمداری گفتند که من خیلی تعجب کردم...مرحوم آیت الله گلپایگانی نیز راجع به جلوگیری از تشییع و احترامات لازمه نسبت به جنازه آن مرحوم اعتراض کردند » (۳۹)

۲۷ اردیبهشت ۶۵، « آقای ری شهری[وزیر اطلاعات] آمد.. اطلاع داد که مدارکی از اصفهان دست آمده که قبل از انقلاب سید مهدی هاشمی، علیه دکتر هادی و ابراهیمی گزارش داده است. قرار شد مطالب را با آیت الله منتظری در میان گذارد.» (اوج دفاع، ص ۹۸.)

۱۳ خرداد ۶۵، « عصر آقای سید هادی هاشمی [داماد و رئیس و دفتر آقای منتظری] آمد و پیام آیت الله منتظری را آورد که در مورد طرحشان نسبت به ادغام ارتش و سپاه پیگیری کرده اند و از مضروب شدن سران نهضت آزادی

ناراحت شده اند...در باره سید مهدی هاشمی مذاکره کردیم.» (اوج دفاع، ص ۱۱۷.)
۲۲ تیر ۶۵، «عصر مجلس خبرگان جلسه داشت. سپس هیأت رئیسه خبرگان در دفترم جلسه داشت. قرار شد سند تنظیم شده در باره رهبری آیت الله منتظری به امام و آقای منتظری داده شود و خبر آن پخش شود.» (اوج دفاع، ص ۱۷۲.)
۲۳ تیر ۶۵،« امروز جمعی از پزشکان به عنوان اعتراض به لایحه نظام پزشکی، دست از کار کشیدند ولی امام به آقای منتظری پیغام داده اند که در این امر دخالت نکنند، تا نیروهای امنیتی و قضائی وظیفهٔ خود را انجام دهند.» (اوج دفاع، ص ۱۷۳.)
۸ مرداد ۶۵،« در مورد اطباء و اعتصاب گذشته نظام پزشکی، قرار شد بررسی شود. آیت الله منتظری پیغام داده اند که ملاطفت شود.» (اوج دفاع، ص ۱۹۶.)
۱۹ مرداد ۶۵،« پیش از ظهر احمد آقا آمد. در بارهٔ مرجع تعزیرات قانونی که با شورای نگهبان مشکل پیدا کرده ایم، مذاکره شد، نظر دادم که بهترین مرجع مجلس است، ولی شب احمد آقا اطلاع دادکه امام می خواهند کار را به آیت الله منتظری محول کنند که ایشان مرجع را تعیین کنند.»
(اوج دفاع، ص ۲۰۸.)
۲۴تیر ۶۵، «عصر مجلس خبرگان جلسه داشت. بحث با اصرار آقای خامنه ای بر لزوم عدم تفکیک رهبری و مرجعیت متمرکز شد و ناتمام ماند. » (اوج دفاع، ص ۱۷۴.)
۳ شهریور ۶۵، « آقای عبدالله نوری را خدمت آیت الله منتظری فرستادم. نامه ای که به امام در مورد تعزیرات نوشته بودم و امام به آقای منتظری ارجاع داده بودند، توسط ایشان فرستادم. آیت الله منتظری حق تعیین تعزیرات احکام سلطانیه را به مجلس محول کردند. اگر شورای نگهبان هم قانع شود، یک مشکل مهم از سر راه مجلس برداشته می شود.» (اوج دفاع، ص ۲۳۵.)

۲۹ شهریور ۶۵،« پیش از ظهر احمد آقا و اقای ری شهری آمدند. آقای ری شهری گفت آیت الله منتظری از کشف و بازداشت مرکز و وسائل مخفی سید مهدی هاشمی ناراحت اند و می گویند این اشیاء را برای کار نهضتها لازم دارند. ولی آقای ری شهری نپذیرفته اند که مواد منفجره و اسناد سری دولت و

وسائل جعل و... برای این کار لازم باشد، ضمن آنکه خود نهضتها هم به او واگذار نشده است.
ضمناً آیت الله منتظری این بازداشت را با اشاره من و احمد آقا می دانسته اند که کاملاً اشتباه است. امام در جریان قرار دارند. » (اوج دفاع، ص ۲۶۸.)
۳۱ شهریور ۶۵، « حاج احمد آقا آمد و گفت امام نظر قاطع داده اند که گروه سید مهدی هاشمی باید طرد و تعقیب شوند. نگرانیمان این است که آیت الله منتظری سخت برنجند وضرر کنیم.»
(اوج دفاع، ص۲۷۰.)
۱۲ مهر ۶۵، « احمد آقا و آقای خامنه ای برای هماهنگی در باره مطالبی که بنا بود خدمت امام مطرح شود، آمدند. ساعت هشت خدمت امام رسیدیم. حالشان خوب است... در بارهٔ مسئله سید مهدی هاشمی و مرکز مخفی آنها – که اخیراً کشف شده – صحبت شد. نظر امام این است که تعقیب شوند و به آقای منتظری هم گفته شود که دخالت نکنند و نهضت ها هم از آنها گرفته شود. ما گفتیم ممکن است تعقیب قضیه، به افراد نزدیک بیت آیت الله منتظری منجر شود. پیشنهاد کردیم که کوتاه بیائیم ولی امام اصرار داشتند و قرار شد خودشان مطلب را به آیت الله منتظری بفرمایند.» (اوج دفاع، ص ۲۸۹-۲۸۸.)
توجه: آقای هاشمی رفسنجانی در ۲۹ شهریور عنوان کرده که « ضمن آنکه خود نهضتها هم به او[یعنی سید مهدی هاشمی .ن.] واگذار نشده است.» اما در ۱۲ مهر از زبان آقای خمینی می گوید: از سید مهدی و همکارانش « نهضت ها هم از آنها گرفته شود. » بنابر این تا تاریخ ۱۲ مهر و حتی هنگام« کشف و بازداشت مرکز و وسائل مخفی سید مهدی هاشمی » که در ۲۹ شهریور ری شهری به هاشمی رفسنجانی گزارش داده است، سید مهدی هاشمی مسئول نهضتها بوده است. و از همین جا مسئله توطئه برای آقای منتظری آشکار است.
ضمناً برای هماهنگی مطالبی که قرار است با آقای خمینی طرح کنند، قبل از رفتن پیش آقای خمینی سه نفره : هاشمی رفسنجانی احمد آقا و خامنه ای با هم دیدار کرده تا با شور با یکدیگر و هماهنگی نزد آقای خمینی بروند و عمل کنند.

۱۳ مهر ۶۵، « شب، سران قوا مهمان آقای خامنه ای بودند. احمد آقا نامه امام به آیت الله منتظری را آورده بود که ضمن تجلیل زیاد از آقای منتظری، از ایشان خواسته بودند که در مورد تعقیب اتهامات آقای سید مهدی هاشمی و

دوستانش همکاری کنند و حد اقل سکوت اختیار نمایند.» (اوج دفاع، ص ۲۹۲.)
۲۲ مهر ۶۵، « آقای عبدالله نوری آمد و گفت آیت الله منتظری در عکس العمل جریان بازداشت گروه سید مهدی هاشمی، ملاقاتها را تعطیل کردند...
ساعت سه بعد از ظهر به طرف قم حرکت کردم. نزدیک غروب به منزل آقای منتظری رسیدیم. کمی پشت در معطل شدیم. ظاهر این بود که ایشان مصمم بوده کسی را نپذیرد ولی در مقابل حضور من، ناچار پذیرفتند. بعداً فهمیدم از پیش مطلع بوده اند و منتظر. گفتند آقای ابراهیم امینی را نپذیرفته اند
تا ساعت نه شب با ایشان بودم. پس از صرف شام به تهران برگشتم. آقای سید هادی هم در مذاکرات شرکت داشت. ایشان از دستور امام در خصوص تعقیب گروه سید مهدی هاشمی رنجیده اند و دستور امام با اینکه دیگر عفو زندانیان با آقای منتظری نباشد، کار را بدتر کرده و مخصوصاً شیوه ابلاغ که بواسطه افرادی مثل آقای محمدی گیلانی و سید محمد ابطحی و شورای عالی قضائی که برای ایشان قابل توجیه نیست.
ایشان معتقدند در مورد سید مهدی گزارش های غلط و اغراق آمیز به امام داده شده و پس از دستور تعقیب مأموران در برخورد با متهمان، خیلی تند و غلط عمل کرده اند و نمونه های زیادی داشت. ...ضمناً به خط سه بدبین بودند و به خصوص از احمد آقا گله می کردند. من شرحی از اقدامات و مذاکراتمان را با امام برای تعدیل قضیه گفتم. از احمد آقا دفاع کردم. از خود من هم گله داشتند که کمک لازم را نکرده ام. بالاخره مسئله حل نشد و ایشان معتقدند گزارشها باید اصلاح شود» (اوج دفاع، ص ۳۰۶-۳۰۴.)
۲۳ مهر ۶۵، « شب مهمان آقای موسوی اردبیلی بودیم. بیشتر بحث در باره مسئله آقای منتظری بود. من گزارش ملاقاتم با ایشان را دادم. در باره پیشنهاد ایشان در حد دادن گزارش جدید بر اساس واقعیات از طرف وزارت اطلاعات – ایشان مدعی اند گزارش غلط به امام داده شده – بحث و تصمیم گیری شد. قرار شد برای تکمیل کار، آیت الله خامنه ای فردا به قم بروند. نظری این بود که مانعی ندارد، سید مهدی و افرادش را بعد از تکمیل بازجوئی ها آزاد کنند. » (اوج دفاع، ص ۳۰۷.)
۲۵ مهر ۶۵، « در منزل بودم...احمد آقا آمد. در باره حل مشکل آیت الله منتظری صحبت کردیم. قرار شد از امام تقاضا کنیم که ایشان را به تهران

بخواهند و به ایشان محبت نمایند. سپس تلاش شود که خاطر ایشان راضی شود. عصر احمد آقا اطلاع داد که امام دستور داده اند ایشان به تهران بیایند و قرار شد شب در جلسه سران قوا هم باشند....شب آیت الله منتظری از قم آمدند. با آقایان خامنه ای و اردبیلی مهمان احمد آقا بودیم. امام هم شرکت کردند. به آقای منتظری خیلی محبت کردند و گفتند وجود شما برای انقلاب ضرورت دارد و حفظ اعتبار شما وظیفه همه است و دستور تعقیب گروه سید مهدی هاشمی هم به همین منظور بوده که بیت شما مطهر شود.
به ایشان دستور دادند که وضع خودشان را عادی کنند و دوباره عفو زندانیان را امضاء نماید. آقای منتظری نمی پذیرفتند ولی امام اصرار کردند. نزدیک بود امام عصبانی شوند که با دخالت ما ها وضع بهتر شد.
امام خیلی کوتاه آمدند و متأسفانه آقای منتظری نرم نمی شوند. امام یکی دو بار صریحاً گفتند که عمرشان نزدیک به پایان است و شاید چند روز دیگر بیشتر زنده نباشند. دکترها گفته اند امام نباید دچار عصبانیت شوند. خیلی متأثر شدیم....بالاخره آقای منتظری قبول کردند که ملاقاتها را به طور محدود شروع کنند ولی نپذیرفتند که مثل گذشته صحبت و سخنرانی و دخالت در امور نمایند». (اوج دفاع، ص ۳۰۹-۳۰۸.)
۲۶ مهر ۶۵، « عصر احمد آقا اطلاع داد که امروز در درس آیت الله منتظری، طلبه ای از ناراحتی ایشان اظهار تأسف کرده که پیشنهاد رفتن مقابل مجلس برای حمایت از ایشان را نموده که آقای منتظری ضمن تشکر از ایشان، گفته فعلاً نیازی نیست، ولی نگفته اند که مسئله حل شده و این بر خلاف انتظار ما از جلسه دیشب و دستورات امام است.» (اوج دفاع، ص ۳۱۰.)
۱۹ آذر ۶۵، « به سوی قم حرکت کردم...اول شب به قم منزل آیت الله منتظری رسیدم. ایشان و آسید هادی هاشمی خوشحال شدند و استقبال خوبی کردند. توضیحاتی در باره مسائل مربوط به سید مهدی برای رفع سوء ظن ایشان دادم و گفتم اشتباه آقای منتظری کار را خرابتر می کنند. اینکه با سیاست قهر و انتقاد می توانند امام را منصرف کنند، تصور درستی نیست. گفتم اگر امیدی به نتایج کار باشد، فقط از راه تأیید مواضع امام و رضایت آن است.
ایشان از خبر احتمال پخش مصاحبه آنها نگران بودند و اتفاقاً همین جا بود که تلویزیون اعلام کرد، مصاحبه سید مهدی پخش می شود. ایشان ناراحت شدند.

در مجموع ملاقات خوبی بود و تفاهم به دست آمد و قرار شد وضعیتشان را عادی کنند.» (اوج دفاع، ص ۳۶۹.)

توجه: در اینجا آقای هاشمی رفسنجانی آب پاکی روی دست مرحوم منتظری ریخته و به وی گفته است « اگر امیدی به نتایج کار باشد، فقط از راه تأیید مواضع امام و رضایت آن است. »، یعنی اینکه به درگاه امام تزرع و توبه باید کرد و تازه « اگر امیدی به نتایج کار باشد » و غیر مستقیم به وی فهمانده که امید چندانی هم نمی رود، مگر اینکه دفتر و خود وی در اختیار این گروه مخفی پشت کوه خمینی باشد.

۱۹ آذر ۶۵، « مصاحبه سید مهدی را از رادیو ماشین گوش دادیم. چیزهایی در مورد بیت و مدارس و کتابخانه سیاسی ایشان گفت که به نفع آیت الله منتظری نبود. قرار نبود این قسمت پخش شود.»

توجه: در دادگاههای جمهوری اسلامی با آن وضعی خاصی که داشت، نظیر دادگاهای استالین که متهم را با اجبار وادار و یا اغفال می کردند که صلاح حزب و رهبری در این است که این مسائل اعتراف بشود، از متهم می خواستند که برای جلب رضایت و بخشش امام باید این اعترافها بشود. اطلاع موثق است که به سید مهدی هاشمی قبولانده بودند که از او دو جور مصاحبه گرفته خواهد شد. یکی برای شخص «امام» و دیگری برای عموم. و گفته و قول داده بودند که آن را که برای امام است پخش عمومی نخواهند کرد لذا مطلب مصاحبه برای امام دیکته شده بود و گفته بودند که برای خشنودی و جلب رضایت امام باید این مسائل و نکات را بگوید که: آیت الله منتظری اعتماد پاک و بی شائبه ای نسبت به من داشت. مدارس و کتابخانه سیاسی را ما راه انداختیم و مدیریت آن را ما هدایت می کردیم و ما از اعتماد فقیه عالیقدر سوء استفاده برای اعمال انحرافی خود می کردیم.(۴۰) چون هدف بی آبرو کردن مرحوم منتظری بود، آن مصاحبه که فقط برای آقای خمینی گرفته شده بود، برای عموم پخش کردند. و این است که آقای رفسنجانی می گوید: « قرار نبود این قسمت پخش شود.» سید مهدی هم اعتراض کرده بود که شما گفتید که این فقط برای امام است و نه عموم مردم. که دیگر کار از کار گذشته بود، و بعد هم فوری او را به جوخه اعدام سپردند، که دیگر هیچ امکانی نباشد که اینها را به اطلاع مرحوم منتظری و یا دیگران برساند.(۴۱) در اینجا مناسب است که داستانی که در مورد این

مصاحبه برای خود من اتفاق افتاد و و در کتاب جامعه شناسی زندانی و زندانبان درج شده برای خوانندگان آورده شود:
« بعداز دستگیری سید مهدی هاشمی و دارودسته وی، روزی با ماشین یکی از بچه های حزب اللهی به جائی می رفتیم. رادیو ماشین روشن بود و اخبار پخش مي کرد. از جمله اخبار آن روز قرائت کیفر خواست سیدمهدی هاشمی و یاران وی توسط آقای ری شهری، دادستانی انقلاب ارتش بود. هنگامیکه دادستان شروع به خواندن کیفرخواست کرد، توجه آن دوست حزب اللهی که رانندگی می‌کرد را به خود جلب کرد و با دقت هر دو به کیفرخواست گوش می‌کردیم. بعداز ختم کیفرخواست، آن دوست حزب اللهی که ظاهراً یکی از طرفداران سید مهدی بود به من گفت: آیا شما از این کیفرخواست چیز نادرست و خلافی دستگیرتان شد؟ من که هرچه دقت کردم از آن چیزی نفهمیدم و هرچه فکر کردم دیدم سید مهدی کاری نکرده است و اینها برایش پرونده سازی می‌کنند. در جواب به او گفتم: مسئله اینطور نیست که شما تصور می‌کنید. براساس این کیفرخواست، آقای سیدمهدی مرتکب اعمال بس بزرگ خلاف شرع، عرف، اخلاق و قانون شده است. وی دست به جعل و تقلب در اسناد، اختفای اسلحه، مباشرت و ارتکاب به قتل قبل و بعداز انقلاب، ترور، پرونده سازی علیه دیگران و ... زده است. آن جوان حزب اللهی گفت: اینها که گفتی چیزی نیست. اگر در انقلاب و برای انقلاب اینها جرم است ما همه مرتکب چنین اعمالی شده‌ایم، بسیاری از ما مرتکب جعل اسناد، اختفای اسلحه، ترور، از میدان بدرکردن این و آن و... شده‌ایم. در پاسخ به این مطلب به او گفتم: آیا هنگامیکه شما دست به این قبیل کارها می‌زدید، آیا ممکن بود آنرا علنی اعلان کنید وبه جامعه بگوئید که برای حفظ انقلاب بایستی دست به این قبیل اعمال زده شود؟ گفت: طبیعی است که خیر! به او گفتم: پس معنای این کار که شما آن را مخفی از جامعه و در خفا انجام می‌دهید این است که انجام این قبیل اعمال در جامعه مذموم و خلاف عرف و اخلاق، شرع و دین و قانون است. زیرا وقتی انجام کاری عرفی، اخلاقی، شرعی و قانونی بود، نیازی به مخفی کردن آن در جامعه نیست و مجریان، آنرا بطور آشکار و علنی انجام می‌دهند و انجام آن براساس بنیادهای اخلاقی و قانونی در جامعه پسندیده است. سپس به او گفتم: این مسئله تنها مختص سیدمهدی هاشمی نیست، بلکه برای همه افراد مانند اوست. برای فردفرد شما و به جهت انجام چنین کارهایی برایتان پرونده درست شده است و

تمام این کارها در آن پرونده ضبط گردیده است و هروقت که لازم باشد و صلاح بر آن قرار گرفت، آن را رو خواهند کرد و بدینوسیله هرکه را که بخواهند و یا از ناحیه او خطری احساس کنند، وی را حذف خواهند کرد. این تنها سید مهدی و گروه وی نبوده‌اند که دست به این قبیل اعمال می‌زده‌اند، گروهها و اشخاص دیگر نیز برای به قدرت رسیدن، دست به اعمال مشابهی زده‌اند. (۵۰) تنها آشکارشدن آن اعمال در دوران بعد از پیروزی انقلاب، بستگی به شرایط آن گروه و اشخاص در جامعه و در رابطه با رهبری و انقلاب دارد. رهبر هوشیار و زیرك، اوامر خود را با ایماء و اشاره به پیروان خود می‌گوید تا آن را مخفیانه انجام دهند تا اگر بعد از انجام آن مسئله، اتفاقی علنی گشت و یا مشکلی پیش آورد، گناه آن را متوجه عامل و نه شخص و یا مقام دستوردهنده آن گردانند.» (۴۲)

۲۴ آذر ۶۵، « پیش از ظهر دکتر هادی و [عبد الله] نوری آمدند و در باره مسائل بیت آیت الله منتظری بحث داشتند. از نامه ای که آقای منتظری و آقا سید هادی به امام نوشته اند و ابراز اطاعت کرده اند، راضی بودند و پیشنهاد رفتن سید هادی از بیت و جبران ضربه ای که به آقای منتظری از سوی امام وارد شده را داشتند.» (اوج دفاع، ص ۳۷۸-۳۷۷.)

۲۹ آذر ۶۵، « آیت الله منتظری و آقای سید هادی هاشمی از قم تلفن کردند و از احضار تلفنی هاشمی به وزارت اطلاعات ابراز نگرانی نمودند و از من خواستند که جلوگیری کنم. با آقای خامنه ای صحبت کردم. ایشان هم مثل من نظرشان این بود که نباید بازداشت شود و با نظر آقای منتظری- که خواستند در صورت لزوم، مأموری اعزام شود که در قم از او بازجوئی کنند- موافق بودند. احمد آقا را خواستم که به امام پیغام بدهیم. هنوز تماس تلفنی بر قرار نشده. با آقای ری شهری صحبت کردم. نظرش این است که باید موافقت شود. آخر شب با احمد آقا صحبت کردم. قرار شد فردا جواب بدهد.» (اوج دفاع، ص ۳۸۲.)

۳۰ آذر ۶۵، « آیت الله منتظری از قم تلفنی در بارهٔ شفاعت من خدمت امام پرسیدند و گفتند اطلاعات، احضار سید هادی را دنبال می کند. گفتند بنا دارند امروز برای زیارت امام به تهران بیایند. گفتم صبر کنند که من امروز به قم بروم و ایشان را در جریان امور بگذارم. خواستم به احمد آقا بگویم، تماس تلفنی ممکن نشد. پیش به ایشان گفته بودم که به امام بگویند سخت گیری نشود، ولی جوابی نداده است. بالاخره بعد از ظهر احمد آقا اطلاع داد که امام فرموده اند

دخالت نمی کنند و به من گفته اند که به آیت الله منتظری بگویم که برای شفاعت به تهران نیایند. گفتم صلاح نیست که این پیغام را ببرم. من خودم به قم می روم و نظر امام را می گویم، شاید خود آقای منتظری از قصد سفر منصرف شوند و نیاز به گفتن پیش نیاید... .به بیت آیت الله منتظری رسیدم. منتظر بودند. نظر انعطاف ناپذیر وزارت اطلاعات در باره مقصر بودن آقای سید هادی، در جریان سید مهدی را گفتم. باز هم از من خواستند که شفاعت کنم. تلفنی به رئیس جمهور گفتم که شفاعت کنند.» (اوج دفاع، ص ۳۸۶-۳۸۵.)

قابل توجه: از گزارش ۲۹ و ۳۰ آذر کاملاً مشهود است که که نقشه حذف آیت الله منتظری کشیده شده و آنها صبر می کنند تا میوه برسد و آنرا بچینند. و به این علت موش و گربه بازی می کنند. آیت الله منتظری همچنانکه قبلاً گفته شد می دانسته که رتق و فتق امور در درجه اول دست رفسنجانی و احمد آقا و بعد دست خامنه ای و ری شهری است. و می دانسته که نقشه حذفش در کار است. و می خواهند با بی آبروئی وی را حذف کنند که برای آینده هم امکان عمل نداشته باشد. اگر مسئله عدالت و داد رسیِ به حق بود، حرفی نبود، اما منتظری که از بسیاری از جنایات و بی عدالتی ها و کشتار ها و فتاوی اطلاع داشت و در مورد بخشی از آنها نامه هم به امام نوشته بود، می دانست که مسئله سید مهدی و سیدهادی هاشمی بهانه است و الا آنها، کشتن و بی عدالتی و سلب آزادی ها را برای تثبیت حکومت واجب می دانند.

۱۵ دی ۶۵، « عصر آقای ری شهری آمد. گفت نامه ای به امام نوشته و پیشنهاد کرده سید هادی [داماد آیت الله منتظری] به یکی از شهرهای دور تبعید شود و تحت نظر باشد. نظر من این است که مأموریت به یکی از کشورهای خارجی- مثلاً از طرف وزارت ارشاد- داده شود.» (اوج دفاع، ص۴۱۲-۴۱۱.)

۲۱ دی ۶۵، « احمد آقا تلفنی اطلاع داد که آیت الله منتظری نامه ای به امام نوشته و از احتمال تبعید آسید هادی اظهار نگرانی کرده و گفته چون کمک کار نخواهد داشت، اگر بناست او تبعید شود، پس اجازه داده شود که وی منزوی شود.» (اوج دفاع، ص۴۲۰.)

۱۸فروردین ۶۶، « احمد آقا گفت، تلفنی با آیت الله منتظری صحبت کرده و ایشان را برای جلسه سران در منزلشان دعوت نموده است. ایشان سرد برخورد کرده و گفته معذورم.» (دفاع و سیاست، ص ۵۵.)

۲۵ فروردین ۶۶، « احمد آقا آمد. گزارش جنگ را برای امام گرفت و از عدم شرکت آقای منتظری در جلسه فردا شب منزلشان و اظهارات کنایه آمیز ایشان، اظهار نگرانی کرد.» (دفاع و سیاست، ص ۶۶.)
۹ خرداد ۶۶، « ظهر به منزل آیت الله منتظری رسیدیم. ناهار مهمان ایشان بودیم. هنوز سخت تحت تأثیر ناراحتی های ناشی از فشار روی باند سید مهدی هاشمی و مخصوصاً سید هادی است. تا ساعت چهار بعد از ظهر مذاکره داشتیم. بیشتر حرفها در اطراف همین موضوع بود. خودشان را مظلوم می دانند و از شخص امام و ماها ناراحتند. کمی هم در باره جنگ و موارد دیگر حرف زدیم؛ آن هم به پیشنهاد من. به زیارت حرم رفتیم... به منزل آقای منتظری برگشتیم. نمایندگان مجلس به ملاقات ایشان آمده بودند. در حسینیه اجتماع کردند. همراه ایشان به حسینیه رفتیم. من مختصری صحبت کردم و ایشان مفصل حرف زدند و بیشتر نصیحت کردند. » (دفاع و سیاست، ص ۱۲۷.)
۱۶ خرداد ۶۶، « احمد آقا آمد. از من خواست که از امام تقاضا کنم، اجازه بدهند ایشان به ملاقات آقای منتظری برود. از زمان مسئله سید مهدی هاشمی، امام اجازه رفتن ایشان به ملاقات آیت الله منتظری را نداده اند.» (دفاع و سیاست، ص ۱۳۶.)
۱۷ تیر ۶۶، « احمد آقا آمد. گزارش ملاقات با آقای منتظری و خبر موافقت امام با برگشت آقای سید هادی هاشمی از تبعید به قم، به شرط اظهار ندامت کتبی و تعهد عدم دخالت در امور بیت آیت الله منتظری و عدم ارتباط با گروه سید مهدی را داد. این شرایط را وزارت اطلاعات [تعیین] کرده و امام موافقت کرده اند.» (دفاع و سیاست، ص ۱۷۴-۱۷۳.)
توجه: هدف اصلی گذاشتن افراد خودی در بیت آقای منتظری و در اختیار گرفتن بیت است .
۳ مرداد ۶۶، « پیش از ظهر احمد آقا آمد. گفت کار آزادی آسید هادی هاشمی [داماد آیت الله منتظری] به مشکل برخورده است. او حاضر نیست به سه شرط وزارت اطلاعات که امام هم پذیرفته، عمل کند و در تبعید مانده است. » (دفاع و سیاست، ص ۱۹۹.)
۴ شهریور ۶۶، « جلسه سران قوا در دفتر نخست وزیر بود. آقای محمدی ری شهری وزیر اطلاعات آمد... و نیز اطلاع داد که سید هادی هاشمی به دادگاه احضار شده است. او [از تبعید در سمنان] به قم فرار کرده و در بیت آیت الله

منتظری متحصن شده و آقای منتظری گفته اند که محاکمه آسید هادی، محاکمه من است. توصیه کردیم که مسئله سازی نشود.» (دفاع و سیاست، ص ۲۴۷.)
۸ شهریور ۶۶، « شب در جلسه سران قوا...در مورد آقای سید هادی هاشمی [داماد آیت الله منتظری]، نظر جلسه این شد که مصلحت نیست به دادگاه احضار شود. چون عکس العمل آیت الله منتظری، باعث خسارت و مشکلات برای نظام است. قرار شد این نظر به امام گفته شود. وزارت اطلاعات به خاطر اعترافات جدید برادرش سید مهدی هاشمی، خواستار بازجوئی ایشان است.»
(دفاع و سیاست، ص ۲۵۱-۲۵۰.)
۱۵ شهریور ۶۶، « احمد آقا خبر نامه آقای منتظری به امام را داد که خوب است؛ ضمناً نامه سید هادی را داخل آن برای امام فرستاده اند. که سه شرط را برای آزادی از تبعید پذیرفته و قرار شد از طرف سه قوه به وزارت اطلاعات گفته شود که او را به دادگاه احضار نکنند. » (دفاع و سیاست، ص ۲۶۰.)
۶ مهر ۶۶، « نزدیک ظهر، احمد آقا اطلاع داد که سید مهدی هاشمی را اعدام کرده اند. وآقای منتظری در جلسه ائمه جمعه که نخست وزیر صحبت می کرده، حاضر نشده اند. مشورت کردیم، نظر این شد که به قم نروم، زیرا باز هم آقای منتظری، ممکن است در جلسه شرکت نکنند. لذا سفر قم لغو شد.» (دفاع و سیاست، ص ۲۹۴-۲۹۳.)
۸ مهر ۶۶، « از عکس العمل های احتمالی بیت آقای منتظری در رابطه به اعدام سید مهدی هاشمی، اظهار نگرانی شد که مبادا به اعتبار ایشان صدمه وارد کند.» (دفاع و سیاست، ص ۲۹۷.)
۱۷ آبان ۶۶، « جلسه سران قوا در دفتر آیت الله خامنه ای بود... از وضع آیت الله منتظری و لزوم تلاش برای عادی کردن آن صحبت شد. از احتمالات وضع کشور بعد از امام امت اظهار نگرانی کردیم.» (دفاع و سیاست، ص ۳۴۰.)
۲۲ آبان ۶۶، « احمد آقا آمد و از ملاقات با آیت الله منتظری گفت؛ ایشان از وزارت اطلاعات ناراحت است و از تنهائی و نداشتن کمک در اداره دفتر و بیت و از اینکه هنوز امنیت به آقا سید هادی نداده اند و ممکن است پرونده به جریان بیافتد، نگران است. قرار شد این موضوع را در جلسه سران قوا مطرح کنیم که به وزارت اطلاعات گفته شود اعلان کنند که او را نمی گیرند. » (دفاع و سیاست، ص ۳۴۶ .)

۲۴ آبان ۶۶، « شب سران قوا مهمان من در مجلس بودند... جلسه به آقای ری شهری دستور داد که با اطلاعات قم اعلان کنند که آقای سید هادی هاشمی را بازداشت نکنند و خبری که در بولتن اطلاعات مبنی سخنرانی همسر سید هادی [دختر آیت الله منتظری] در جلسه عزای سید مهدی هاشمی آمده، از طرف بیت آیت الله منتظری تکذیب شود.» (دفاع و سیاست، ص ۳۵۰ .)

۱۹ آذر ۶۶، « به خدمت امام رفتیم. آقایان منتظری، مشکینی، خامنه ای، موسوی اردبیلی، موسوی خوئینی ها، مهدوی کنی، میر حسین موسوی نخست وزیر، کروبی، امام جمارانی، احمد آقا، حسن صانعی و بعضی از دفتر امام بودند. امام وصیت نامه جدیدشان را تحویل جمع دادند و خواستند که در مجلس خبرگان و آستان قدس رضوی نگهداری شود...صحبتهای کوتاهی در توصیه به وحدت و پرهیز از اختلاف فرمودند. چون نکات غیر قابل اعلانی داشت، قرار شد همه آن منتشر نشود. از آنجا به مجلس آمدیم. آقای منتظری نیامدند و به قم برگشتند.» (دفاع و سیاست، ص ۳۹۶-۳۹۵.)

توضیح: آقای خمینی خطاب به آقایان منتظری و مشکینی گفت، که وصیت نامه را به آستان قدس رضوی ببرند ولی آقای منتظری عذر خواستند و گفتند من نمی توانم و کار دارم وباید به قم بروم.(بدین مضمون)

۲۰ آذر ۶۶، « عصر احمد آقا آمد. گفت آیت الله منتظری در دیدار خصوصی با امام، مثل گذشته اظهار نارضایتی کرد. در خصوص زندانیان و احزاب سیاسی و امور دیگر مطالبی اظهار کرد و گفت اجازه بدهید من دخالت در امور نکنم که امام اجازه ندادند و نیز از ادامه تعقیب همکاران سید مهدی هاشمی اظهار ناراحتی کرد و در ملاقات با احمد آقا هم همین حرفها را تکرار کردند، علاوه بر اعتراض به پدافند و فرماندهان جنگ.» (دفاع و سیاست، ص ۳۹۶.)

آقای خمینی طبق روشی که داشت اجازه نداده است که ایشان با احترام کنار برود، چون از ریشه و نفوذ او در بخشی از مردم و دستگاه های کشور آگاه است، خواسته است با بی آبروئی او را کنار بزند تا امکان فعالیت و عمل را در آینده از وی سلب کند و این هم یکی دیگر از روش قدرتمداران و دیکتاتوران است که هر کسی را که فکر می کنند در آینده ممکن است محل رجوع مردم شود باید از بین برده شود تا انتخابی برای مردم به جز خودشان باقی نماند.

۲۴ آذر ۶۶، « به سوی قم حرکت کردیم. بعد از مغرب به منزل آیت الله منتظری رسیدیم. خودشان و پاسدارهایشان، ظاهراً خوشحال شدند و بحث

کردند. گفتم آقا سید هادی و دامادشان هم آمدند. بیشتر صحبتها در مسائل جنگ و مسائل گروه سید مهدی بود. ایشان از فشاری که بر افراد پائین گروه وارد می شود، ناراضی است و بیشتر وزارت اطلاعات و سرسختی امام در این خصوص و از گرفتن مدارسشان و کتابخانه سیاسی هم ناراضی است و خواستار اعاده آنها است» (دفاع و سیاست، ص ۴۰۲.)

در جریان افشای قضیه مک فارلین وبعد از آن جریان و دستگیری سید مهدی هاشمی و بعضی دیگر از «اعضای نهضتهای آزادیبخش»، و متعاقب آن گرفتن مدارس و کتابخانه سیاسی آقای منتظری، هم خود متوجه می شود و هم از بعضی از کانالها مطلع می شود که عنقریب از قائم مقامی حذف خواهد شد و سید مهدی بهانه است. وی از آن زمان به بعد و در خلال بعضی از مسائلی که پیش می آمده چند بار به آقای خمینی گوشزد می کند که ایشان را از دخالت در امور معاف کند. ولی آقای خمینی نمی پذیرد. به این علت هم وغم خود را به کار می برد که تا جای ممکن در امور دخالت نکند و با حفظ مواضع خود با آقای خمینی در تقابل واقع نشود و یا با اتخاذ مواضعی که صحیح می داند، بتواند از دسیسه و توطئه دیگران هم جان سالم به در ببرد.
از گزارشهای سال ۶۷ آقای هاشمی رفسنجانی و تا اواخر آن سال که مرحله پایانی کار منتظری فرا می رسد چنین روشی استنباط می شود.

آقای منتظری بعد از دست زدن صدام حسین به جنایت و حلبچه را بمباران شیمیائی کردن در ۶ فروردین ۶۷، با صدور بیانیه ای و برای گرامی داشت شهدای بمبارن شیمیائی عزای عمومی اعلان می کند که جهت همدردی آیات عظام گلپایگانی و مرعشی نجفی هم کلیه دروس خود را تعطیل می کنند. آقای منتظری در آن روز مجلس بزرگداشتی در مسجد اعظم قم که آقای فلسفی در آن سخنرانی کرد برگزار می کند. به تأسی از این عمل منتظری، نخست وزیر هم آن روز را رسماً بدون تعطیلی ادارات عزای عمومی اعلام می کند(۴۳).
۱۸ فروردین که آقای هاشمی رفسنجانی در قم به دیدار آقای منتظری می رود، با ایشان در باره جنگ و انتخابات به مذاکره می نشیند ولی «ایشان نمی خواهد دخالت جدی در امور بنماید. از آثار جنگ ناراحت است ولی راه حلی هم به نظرشان نمی رسد... در مورد مردم آواره حلبچه توصیه هایی داشتند»(۴۴)

بعد از اینکه آقای خمینی، آقای هاشمی را جانشین فرمانده کل قوا می کند، وی در ۲۰ خرداد ۶۷، خواسته درونی خود را از زبان سی بی اس چنین گرازش می کند: « افسران اطلاعاتی آمریکا گفتند که به عقیده آنها ایت الله حسینعلی منتظری، جانشین [امام] خمینی خواهد شد ولی قدرت واقعی در دست علی اکبر هاشمی رفسنجانی که طبق حکم جدید[امام] خمینی به فرماندهی کل قوا منصوب شده قرار خواهد داشت» (۴۵) بعد از اینکه ناو آمریکائی هواپیمای ایران را با ۲۹۰ مسافر و خدمه در تاریخ۱۲ تیر ۶۷ بر فراز خلیج فارس مورد اصابت موشک قرار داد که همه مسافر و خدمه آن شهید شدند، مرحوم منتظری در ۱۳ خرداد نامه ای به آقای خمینی نوشته و آقای خمینی هم به این نامه پاسخ گفته است. آقای هاشمی مطلب را چنین گزارش کرده است:

۱۳ تیر ۶۷، « امروز نامه آیت الله منتظری به امام و جواب امام منتشر شد. امام در جواب، دستور حمایت از من در جنگ به ایشان داده اند» (پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۲۰۰.)

توجه: این جمله « امام در جواب، دستور حمایت از من در جنگ به ایشان داده اند.» قابل تعمق و توجه است. در رابطه با جنایت آمریکا که با موشک هواپیمای مسافربری ایران را در خلیج فارس در تاریخ ۱۲ تیر ۶۷، مورد حمله قرار دارد و آنرا سرنگون ساخت، آیت الله منتظری پیامی به آقای خمینی فرستاد که قسمت کوتاهی از آن به قرار زیر است: «... امید وافر دارم که اگر مقام معظم رهبری مصلحت دیدند و دستور اقدام دادند، توده های میلیونی مسلمانان جهان، امکانات مادی و معنوی فوق العاده خود را برای جنگ و مبارزه با دشمن اصلی اسلام و قرآن و ملت های مظلوم در اختیار قرار خواهند داد.»(۴۶) آقای خمینی هم در پاسخ به پیام آیت الله منتظری، در تاریخ ۱۳ /۶۷/۴ پیام متقابلی برای ایشان فرستاد که قسمتی از آن به شرح زیر است: « جناب آیت الله آقای منتظری دامت افاضاته

پیام جنابعالی تسکینی بود بر آلام تمام کسانی که از شیطان بزرگ آمریکای حیله گر ضربه خورده اند...جنابعالی که یکی از ذخایر این انقلاب می باشید با پشتیبانی از آقای هاشمی وقت خود را مصروف در ساختن دنیائی از کرامت و بزرگواری نمائید»(۴۷) البته جمله آقای خمینی خطاب به منتظری که « جنابعالی که یکی از ذخایر این انقلاب می باشید با پشتیبانی از آقای هاشمی وقت خود را مصروف در ساختن دنیائی از کرامت و بزرگواری نمائید » با جمله که

آقای هاشمی که «دستور حمایت از من در جنگ به ایشان داده اند» متفاوت است. ولی حکایت از این دارد که باید اعمالش در جهت حمایت از آقای هاشمی باشد.
آقای هاشمی در ۳ شهریور ۶۷، گزارش می کند که در دیدار و مذاکره در قم با آقای منتظری، « ایشان باز از امام رنجیده است و می گویند در امور دخالت نمی کنند. بر سر مسئله سازمان نیروهای مسلح و سیاست اقتصادی بعد از جنگ و سیاست خارجی مذاکره کردیم،ولی کوتاه و غیر جدی بود»(۴۸). وقتی که بر هاشمی و شرکاء مشخص می شود که آیت الله منتظری کسی نیست که در اختیار گرفته شود، تصمیم به حذفش گرفته می شود و در همان زمانی که با ایشان کجدار و مریز برخورد می کنند، کوشش می شود که برنامه به نحوی پیش برود که هزینه سنگین و غیر قابل جبرانی برایشان در بر نداشته باشد و اگر ممکن باشد بخشی از برنامه به دست خود آقای منتظری به اجرا در آید. و بدین منظور احمد آقا در ملاقات با آقای منتظری از ایشان می خواهد که در اصلاح قانون اساسی پیشقدم باشد و بنا به یادداشت ۲۵ آذر ۶۷، آقای رفسنجانی، احمد آقا به وی خبر می دهد که « آقای منتظری به امام نامه نوشته که دست به قانون اساسی زده نشود» (۴۹) و این در حالی است که قبلاً تصمیم به تغییر قانون اساسی و حذف آقای منتظری از رهبری گرفته شده است. آقای رفسنجانی در ۱۰ مهر ٦٧، می نویسد: « من و آقایان خامنه ای و موسوی اردبیلی تا ساعت دو بعد از ظهر، در باره قانون اساسی و رهبری و ضرورت تدوین [متمم] برای قانون اساسی در زمان امام به پیشنهاد امام و رفراندم مذاکره کردیم.» (۵۰)

به نظر می رسد که در خلال همین یادداشت های روزانه آقای هاشمی رفسنجانی مشخص شده باشد که در مورد مرحوم منتظری هدف: در اختیار گرفتن دفتر و خود وی بوده و سایر مسائل بهانه ای برای رسیدن به هدف ذکر شده می باشد. و به تعبیر درست خود منتظری: هدف انحصار گرانی که پشت کوه خمینی کمانه گرفته اند " ولایت بر فقیه" است و نه ولایت فقیه. افزون بر این تفاوت روش و منش مرحوم منتظری با آقای خمینی و انحصار گران مخفی پشت کوه وی کاملاً آشکار است. در قسمت بعدی به چهار نکته ای که :

۱- نفوذ و یا رخنه مهدی هاشمی به عنوان یک جانی و جنایتکار در دستگاه و بیت منتظری
۲- افشای اسرار جمهوری اسلامی بویژه جریان مک فارلین
۳- افشای حکم فله ای آقای خمینی در مورد اعدام زندانیان بوسیلهٔ رادیو بی بی سی
۴- نفوذ مجاهدین و لیبرالها و نهضت آزادی

به علت آن آقای منتظری صلاحیت و مشروعیت رهبری را از از دست داد، پرداخته خواهد شد تا نقشه راه عزل کامل منتظری و نشاندن آقای خامنه ای که فاقد درجه اجتهاد و مرجعیت است بر کرسی رهبری به دست آید و تا جای ممکن حقیقت روشن شود. والعلم عند الله

نمایه و یاداشت :

۱- امید و دلواپسی، هاشمی رفسنجانی، ص ۳۱۸.
۲- بنا بر گزارش تاریخ امام حسن (ع) که بعد از شهادت حضرت علی (ع) مردم عراق، کوفه، بصره و... به او بیعتت کردند و مدت ۶ ماه حاکم مسلمین بود، بعد از آنکه در جنگ با معاویه بخشی از فرماندهان نظامیش و مردم کوفه به او خیانت کردند، وی برای جلوگیری از کشت وکشتار بیشتر با شرایطی از جمله اینکه معاویه حق ندارد که برای بعد از خودش برای مردم جانشینی تعیین کند و باید تعیین رهبری و زعامت مسلمین را بعد از خود، به خودشان واگذار کند، با معاویه صلح کرد. اما معاویه بعد از اینکه امام حسن را از طریق مسمومیت به شهادت رساند، در اواخر عمر یزید را به ولایت عهدی بعد از خود، جانشین خود کرد و با حیله و خرید بعضی از بزرگان و با چاشنی زور و قدرت، برای یزید از مردم بیعت گرفت.
۳- امید و دلواپسی، خاطرات سال ۶۴، یادداشت ۱۸ آبان ۶۴، ص ۳۱۷.
۴- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۲۷.
۵- همان سند، ص ۳۳۲.
۶- همان سند، ص ۲۲۸.
۷- همان سند، ص ۲۲۹.
۸- همان سند، ص ۸۶؛ ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت بنام دین: محمد جعفری، ص ۲۸۷.
۹- مبانی فقهی حکومت اسلامی، آیت الله منتظری، جلد سوم، ص ۱۸.
۱۰- همان سند، ص ۱۹ .
۱۱- ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت بنام دین: محمد جعفری، فصل چهاردهم، ص ۳۹۱-۳۲۲.
۱۲- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۶۰۹- ۶۰۸.
۱۳- همان سند، ص ۶۶۷.
۱۴- ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت بنام دین: محمد جعفری، ملحقات، ص ۴۶۵-۴۰۴.
۱۵- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۶۶۶.
۱۶- ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت بنام دین: محمد جعفری، ص ۴۱۲.
۱۷- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص۶۹۹..
۱۸- همان سند، ص۳۶۳-۳۶۲.
۱۹- همان سند، ص۳۶۲.
۲۰- همان سند.
۲۱- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، ص ۴۴-۴۳؛ آقای خمینی در ۴ اسفند ۵۸، طی دو حکمی جداگانه آقایان بهشتی و موسوی اردبیلی که هر دو از مؤسسین و اعضای شورای

مرکزی حزب جمهوری اسلامی و آقای بهشتی دبیر کل آن بود،به ریاست دیوان عالی کشور(= رئیس کل قوه قضائیه) و دادستانی کل کشور منصوب کرد.
۲۲- ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت بنام دین: محمد جعفری، ملحقات، ص ۴۳۶-۴۱۴؛ از نامه مشروح اول؛ مجموعه مکاتبات و پاسخهای مرحوم منتظری در این کتاب و در سایت اینجانب: www.mohammadjafari.com
قابل دسترسی است.
۲۳- همان سند، ملحقات، ص ۴۵۰-۴۴۹ ؛ از نامه پنجم به آن مرحوم .
۲۴- همان سند، ص ۴۶۰-۴۵۷.
۲۵- همان سند، ص ۴۶۵-۴۶۴.
۲۶- http://news.gooya.com/politics/archives/2012/09/147207.php
۲۷- همان سند.
۲۸- تمام اینها از نامه مورخ ۶۷/۱/۷ آقای خمینی به منتظری استخراج شده است؛ اصل نامه در: خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۳۲۲و۳۲۳ مندرج است.
۲۹- قسمتی از نامه مورخ ۶۷/۱/۸ آقای خمینی به منتظری؛ اصل نامه در همان سند،ص ۳۲۷مندرج است.
۳۰- نماز جمعه آقای خامنه ای، کیهان، شنبه ۱۲ دیماه ۱۳۶۶، شماره ۱۴۰۸ ص ۱۸.
۳۱- نامه آقای خمینی، مورخ ۶۶/۱۰/۱۶، صحیفهنور، ج ۲۰، ص ۱۷۰.
۳۲- نامه آقای خمینی، مورخ ۶۶/۱۰/۲۱، صحیفهنور، ج ۲۰، ص ۱۷۰؛ برای مشروح این جریان به اوین جامعه شناسی زندانی و زندانبان: محمد جعفری، ص۲۷۷-۲۷۴ مراجعه کنید.
۳۳- اوج دفاع، هخاشمی رفسنجانی، ص۶۹۷-۶۹۴.
۳۴- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۳۱۱.
۳۵- دفاع و سیاست، هاشمی رفینجانی، ص ۳۹۶.
۳۶- امید و دلواپسی، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۰۹.
۳۷- اسم واقعیش آقای شیخ حسینعلی انصاری است و در زندان با نام مستعار ناصری عمل می کرد. تابستان گذشته خبر تأیید نشده ای دریافت کردم که یکسال قبل در قم در تصادف ساختگی او را به قتل رسانده اند. خبر این است که راننده ای خاطی او را در قم در خیابانی زیر گرفته و کشته است .
۳۸- اوین گاهنامه پنج سال و اندی، ص ۳۲۴؛ در کتاب به علت اینکه نمی دانستم که وضعیت ایشان چگونه است، برای اینکه با نوشتن اسم واقعی او بار خاطرش نشوم، عنوان کردم که دوستی اطلاع را به من داده است. اما اکنون که آیت الله منتظری اسم واقعی ایشان را چند بار در خاطرات خود آورده و افزون بر این اخیراً شنیده شده است که او را هم ترور و یا کشته اند و یا ... محضور برطرف شده است. در هر حال به محض دریافت خبر صحیح از وضعیت نماینده آقای منتظری ناصری (= شیخ حسینعلی انصاری) در زندانها، جا دارد که

ازاین روحانی فداکار و راستگو قدردانی کرد. شرح مختصری از فعایتهای او برای بهبود وضع و آزادی زندانیان را در ص۳۳۲۵-۳۱۲، همین کتاب آمده است.
۳۹- در مورد کینه آقای خمینی نسبت به آیت الله شریعتمداری به کتاب گروگان گیری و جانشینان انقلاب از همین نویسنده، ص۲۴۱و۲۴۲ مراجعه کنید.
۳۹- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۳۲؛ نامه آیت الله گلپایگانی به آقای خمینی در مورد آیت الله شریعتمداری در ص ۴۳۳ همین سند آمده است.
۴۰- ر.ک. اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی،۷۰۶و۷۰۷؛ متن کامل این مصاحبه و اعترافات تلویزیونی سید مهدی هاشمی
در همین سن ص۷۱۱-۷۰۰ آمده است.
۴۱- برای اطلاع از بخشی از چگونگی اعترافات تلویزیونی در جمهوری اسلامی، به کتاب اوین جامعه شناسی زندانی و زنانبان بویژه ص ۹۹ - ۹۵ و ۱۸۴ - ۱۲۰ و جلد اول گاهنامه پنجسال و اندی ص ۱۲۷-۱۲۱ و ۲۱۶-۲۱۰ مراجعه کنید.
۴۲- اوین جامعه شناسی زندانی و زنانبان: محمد جعفری، ص۱۰۳-۱۰۲.
۴۳- پایان دفاع آغاز بازسازی، هاشمی رفسنجانی، ص ۵۰.
۴۴- همان سند، ص ۷۱.
۴۵- همان سند، ص ۱۶۲؛ این توضیح در پاورقی این صفحه است.
۴۶- همان سند، ص ۲۰۰؛ خاطرات منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، ص ۴۹۴و۴۹۵، متن کامل نامه در همین صفحه مطالعه فرمائید.
۴۷- همان سند؛ خاطرات منتظری، ص ۴۹۵، متن کامل نامه در ص، ۴۹۶-۴۹۵ .
۴۸- پایان دفاع آغاز بازسازی، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۷۷.
۴۹- همان سند، ص ۴۳۹.
۵۰- همان سند، ص ۳۳٤.

۹- قدرت مدارها تا مرگ زندانی ذهن بیمار خود هستند

از ویژگی دیکتاتوران، قدرتمداران و انحصارگران این است که در دنیای مجازی ذهن خود زندگی می کنند و کمتر به دنیای واقعیت و خارجی جز آنچه به حفظ قدرت خود مربوط می شود، توجه دارند. حقیقت را بخواهید، آن را هم به موقع جز به هنگام مرگ و یا فروپاشی نمی بینند. انسان تا دیکتاتور نشده و قدرت را قبضه نکرده، انسانی است، که وضع عادی دارد، با همه مردم می جوشد و نشست و برخاست دارد. البته هر شخصی به درجات مختلفی مؤلفه های قدرت(= پول و ثروت، پست و مقام، تشخص طلبی، ابرازِ وجود کردن، دیگران از او حرف شنوائی داشتن، ازاو حساب بردن، شهرت داشتن، شخصیتش مورد قبول واقع شدن، مدارج و مدارک علمی داشتن و...) را دوست دارد و ظاهراً تا حدودی آزادی و حقوق همه را حد اقل به لحاظ نظری ویا در بحث قبول دارد. اما در بین همین اشخاص عادی و در بین دوستان و آشنایان خود در زندگی روزمره افرادی را مشاهده می کنید که به محض اینکه به پست و مقامی و یا پول و ثروتی و یا... می رسند، ناگهان رنگ عوض می کنند وتغییر ماهیت می دهند. وقتی مسئله در بین افراد عادی چنین است، می توانید حدس بزنید که وضعیت در نزد دیکتاتوران به چه شکلی در می آید. دیکتاتور و یا کسی که به هر دلیلی قدرت را قبضه کرده، فکر می کند که این قبضه کردن قدرت به علت استعداد و توانائی شخصِ شخیصِ خود وی است- و اگر هم در ابتدای کار چنین تصور نکند، بعد از زمانی که حلقه قدرت را در دست داشت، چنین تصور ذهنی به او دست می دهد، چون می خواهد چنین باشد- و اصلاً کمتر به این نکته توجه دارد، که عوامل مختلفی دست به دست می دهند و کسانی به دلایلی نردبان قدرت می شوند تا وی به قدرت رسیده است. و بدین علت خود را مطلق می پندارد و به خود حق تام و تمام می دهد. حتی تا دم مرگ هم حاضر نیستند، حقایق و واقعیتها را آنطور که اتفاق افتاده است برای مردم بازگو کنند، زیرا: تمامی دیکتاتوران حرف و سخن خود را ما فوق قانون و بل خود قانون می دانند که باید بدون چون و چرا بدان عمل شود. شاه که خود حد اقل دوبار اذعان داشت که خارجی ها او را به قدرت رسانده اند: اولی بعد از جنگ بین الملل دوم و تبعید رضا شاه به جزیره موریس شاه در مأموریت به وطنش نوشت، که متفقین تصمیم گرفتند که من پادشاه ایران باشم. و حتی اینقدر برای شاه احترام قائل نبودند که در تهران مجبور شد«برای دیدار روزولت و

چرچیل» به سفارت شوروی برود (۱) وی می گوید که تنها ژزف استالین بود که شخصاً « با رعایت اصول تشریفاتی سیاسی» به دیدنم آمد (۲) و «با صراحت به من گفت: " برای پنجاه سال آینده آسوده خاطر باشید".» (۳) دومی هم در کودتای ۲۸ مرداد است که تاج و تختش را مرهون کودتای ۲۸ مرداد آمریکا و انگلیس می دانست و به همین علت هم در پایان کارش اذعان کرد« تنها چیزی که می توانم بگویم این است که ربیعی فرمانده نیروی هوائی ایران طی " محاکمه" اش به "قضات" گفت: ژنرال هایزر شاه را مثل یک موش مرده به خارج از کشور پرتاب کرد» (۴) و الا اگر واقعاً خودش با توانائی و استعداد خود حاکم مطلق گشته بود، هایزر چکاره ولایت بود که او را بنا به قول خودش و یا ربیعی مثل « موش مرده به خارج از کشور پرتاب » کند؟ از کشورهای دیگر که بگذریم ، ازهر دو نمونه در تاریخ کشور ما فراوان دیده می شود. البته کسانی هم با استعداد و توانائی خود (این بدان معنا نیست که دیگران به او کمک نمی کنند) به قدرت می رسند و فعال مایشاء می شوند، کسانی را هم دیگران با دسیسه و توطئه به قدرت می رسانند. آقای خمینی نوع اول و خامنه ای را می شود نوع دوم به حساب آورد. ولی در هر دو نوعِ دیکتاتور، این خاصیت یکسان است که وقتی به قدرت می رسند، خود را حقِ مطلق در تمام زمینه ها می پندارند و هیچ قانونی را جز آنچه آنها می گویند که باید بدون چون و چرا بدان عمل شود، قانون نمی دانند. باز اشتباه نشود، صحبت بر سر این نیست که آنها از قانون و یا قانون اساسی صحبت نمی کنند، چرا زیاد هم می کنند. ولی در حقیقت همان قانون را هم عصای دست خود تلقی می کنند و نه بیشتر. چه می گویم در نوع دینی آن، وقتی رهبریتشان تثبیت شد، دین و قرآن را همان می دانند که خود می گویند، در حقیقت خود، دین، قران و خدا می شوند و راستش را بخواهید از خدا بالاتر. برای اینکه خدا که خود قادر مطلق است، به خود اجازه نمی دهد که جز حق، عملی از او صادر شود. انسان را هم مختار می کند که هر راهی را که بخواهد، در پیش بگیرد وبه او هشدار می دهد که هر کدام از راه ها را که در پیش گرفت، دستآورد و نتیجه عملش را در قیامت خواهد دید. ولی اینها به جزئی ترین امور مردم بنام دین و خدا، حتی به رختخواب مردم هم کار دارند. چون چنین روشی را در جهت نگهداری و حفظ قدرت خود تصور می کنند و به همین علت قبل از به قدرت رسیدن اینان نمایندگان خدا در روی زمین هستند و بعد از رسیدن به قدرت خدا نماینده آن ها

در آسمانها است. از این زاویه وقتی به آقای خمینی نگاه کنید با وجودی که خود مُصِر بود که قانون اساسی تهیه و به تصویب برسد، بعد از اینکه قانون اساسی مصوب سال ۵۸ را خود تصویب، امضاء و بدان رأی داده بود و در نزد جامعه عهدو پیمان جمعی تلقی می شد، تا در قید حیات بود، بیش از یکصد بار آنرا نقض کرده بود. این قانون وسیله ای بازی در دست وی بود، و هرجا که گیر می افتاد و یا مشکلی پیش می آمد، ورای قانون اساسی دستورالعملی به عنوان قانون صادر می کرد. شاید کمتر کسی باشد که تا به امروز نفهمیده باشد که آقای خمینی به هیچ قانون و عهد و پیمانی پای بند نبود، مگر به آنچه که در همان لحظه و زمان به فکر خودش می رسید وبه همین علت هم بود که بعد از اینکه با غوغا سالاری و چماقداری زبانها را در کام بریده و توده عوام هم مسخ و تحمیق شده بودند، با جرأت و جسارت گفت:

«من ممکن است دیروز حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری و فردا حرف دیگری را، این معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام باید روی همان حرفی باقی بمانم.» (۵) و یا «اگر یک در میلیون احتمال، یک احتمال بدهیم که حیثیت اسلام با بودن فلان آدم یا فلان قشر در خطر است، ما مأموریم که جلویش را بگیریم، تا آن قدری که می‌توانیم هر چه می‌خواهند به ما بگویند که کشور ملایان حکومت آخوندیسم و از این حرفهایی که می‌زنند... » (۶)

تصور بفرمائید، ماکیاول که این جمله: « هدف وسیله را توجیه می کند» مشهور است که از اوست، آیا تا این حد جرأت و جسارت داشت که به ملتی چنین حرفهائی بزند و به همین نحو هم عمل کند؟ به خدا خیر! (۷) و همین آخوندها تا به قدرت نرسیده بودند، چقدر بابت این روش و منش دیگران را مورد حمله و تیر تهمت قرار می دادند. با توجه به مقدمه کوتاه فوق به ادامه مطلب می پردازم.

نقش احمد آقا در بازی قدرت و قبضه کردن و انحصارِ آن، در این دوران، نقشی اساسی است که به دون همراهی احمد آقا نه انحصار قدرت و نه حذف منتظری از رهبری و نه اینکه آقای خامنه ای کرسی رهبری را قبضه کند، ممکن می شد. پس پرداختن مختصر به این مقوله ضروری است.

ذهن بت ساز احمد آقا

اگرچه آقای خمینی غالب اوقات خواسته های خلاف قانون خود را با نام قانون اعمال می کرد ولی احمد آقا صاف و پوست کنده از بت سازی و حفظ قدرت سخن به میان می آورد.
اولین بار که قدرت طلبی و بازیگری احمد آقا را احساس کردم، به ۱و یا ۲ بهمن ۵۷ و زمانی که آقای خمینی در پاریس بود بر می گردد. وقتی کیهان در صفحه اول مصاحبه خبرنگارش در پاریس را با بنی صدر، تیتر کرده بود که «بنی صدر: نباید عکسی را پایین بیاورند و عکس دیگری را بالا ببرند.»(۸) احمد آقا در اعتراض به بنی صدر گفت: « تا بتی نسازی، بتی را نمی‌شود از بین برد» (۹) آن روز این حرف جدی گرفته نشد و به حساب خود احمد آقا گذاشته می شد و نه آقای خمینی. بعداً مشخص شد که نظر هر دو یکی است با این تفاوت که آقای خمینی در لفافه و انواع و اقسام پوشش های توریه، دروغ مصلحت آمیز، تقیه، مصلحت انقلاب و اسلام و... حرف خود را می زند ولی احمد آقا بی پرده و آشکار. بعد از آن ۶ یا ۷ ساعتی قبل از پرواز انقلاب بر اثر روابط شخصی قدرت که در پرواز انقلاب به وجود آمده بود، و تعدادی حذف شده بودند، به حالت اعتراض و در حضور عده ای با صدای بلند در باغ نفلوشاتو به احمد آقا گفتم : « حالا که اول کار است و شما اینطوری عمل می‌کنید، خدا به داد مردم ایران برسد با این حکومت اسلامی که شما می‌خواهید برایشان برقرار سازید » (۱۰)
بد نیست که در اینجا حکایتی که درد کشور و مردم ما است نقل کنم: از یکی از شاگردان خواجه نصیر الدین دانشمند یگانه ی روزگار منقول است که وی گفت خواجه در بغداد مرا درسی آموخت که همه ی درس بزرگان در همه ی زندگانیم برابر آن حقیر می نماید و آن این است : « در بغداد هرروز بسیار خبرها می رسید از دزدی , قتل و تجاوز به زنان در بلاد مسلمانان که همه از جانب مسلمانان بود. روزی خواجه نصیر الدین مرا گفت می دانی از بهر چیست که جماعت مسلمان از هرجماعت دیگر بیشتر گنه می کنند با آنکه دین خود را بسیار اخلاقی و بزرگمنش می دانند ؟ من بدو گفتم : بزرگوارا همانا من شاگرد توام و بسیار شادمان خواهم شد اگر ندانسته ای را بدانم . خواجه نصیر الدین فرمود: در اخلاق مسلمانی هر گاه به تو فرمانی می دهند , آن فرمان " اما " و " اگر"دارد . در اسلام تو را می گویند : دروغ نگو ..... اما دروغ به دشمنان

اسلام را باکی نیست . غیبت مکن ... اما غیبت انسان بدکار را باکی نیست. قتل مکن ... اما قتل نامسلمان را باکی نیست . تجاوز مکن ... اما تجاوز به نامسلمان را باکی نیست . و این " اماها " مسلمانان را گمراه کرده و هر مسلمانی به گمان خود دیگری را نابکار و نامسلمان می داند و اجازه هر پستی را به خود می دهد و خدا را نیز ازخود راضی و شادمان می بیند .. و راز نابخردی مسلمانان در همین است.»(از:اسرار اللطیفه و الکسیله)

این درد کشور و مردم است که کسانی بنام فقیه و فقه که مملو از این نوع گفتمان مصلحتی است، حکومت می رانند، نمونه بارز آن داستان قانون اساسی تجدید نظر شده است که بعد از اعلام هر حقی از مردم یک الا و مگر نیز بر آن افزوده شده که با آن همان حقوق را از مردم سلب کرده است. به اصل مطلب برگردم.

اواخر سال ۵۹، شبی احمد آقا برای بحث با دوستان و همکاران رئیس جمهوربه منزل ما آمده بود. هرگز فراموش نمی کنم که وقتی یکی از بچه ها در رابطه با مسئله ای گفت، این مخالف خواست مردم است، احمد آقا در کمال ناباوری پاسخ داد: «مردم خرِ کیند، هرچه آقا گفت همان است و باید بشود» و درهمان جلسه احمد در مقام نصیحت به رئیس جمهور، در جمع دوستان آقای بنی‌صدر قریب به این مضمون گفت:" نه آقای خمینی خوابش را می‌دید که یك روزی رهبر ایران بشود و همه کشور در اختیار مطلق وی قرار بگیرد و نه آقای‌بنی‌صدر خواب ریاست جمهوری را. پس حالا که اینها بدست آمده است نباید فرصت را از دست داد و باید محکم اینها را چسبید و نگه داشت.

آقای بنی‌صدر پنج ماه بعد از انتخاب به ریاست جمهوری، طی نامه‌ای در ۱ مرداد ۵۹، به آقای خمینی پیشنهاد کرد «...حجت الاسلام حاج احمد آقا یکی از مناسبترین اشخاص برای تصدی نخست‌وزیری است در صورتی‌که موافقت فرمائید عین صواب است.» آقای خمینی نیز پاسخ داد «بنا ندارم اشخاص منسوب به من متصدی این امورشوند.» (۱۱)

البته آقای بنی صدر در این مورد توضیح داده اند: « هر چند آقای خمینی قصد ازدادن این پیشنهاد را خراب کردن خود تصور کرد . اما الف- پیشنهاد دهنده فرزند او بود و ب- بنی صدر با پیشنهاد موافقت کرد به این امید پدر و فرزند را از زور پرستانی جدا کند که بدون آقای خمینی، به استقرار استبداد خون ریز

توانا نمی شدند» (۱۲) در اینکه احمد آقا مشتاق نخست وزیر شدن بود من شک ندارم. اما توضیح آقای بنی صدر را هم درست نمی دانم. « پیشنهاد دهنده فرزند او بود» باشد. مگر هر کسی هر پیشنهادی داد ما باید آن را عمل کنیم؟ تا جائی که من می فهمم چنان عملی با موازنه منفی که آقای بنی صدر کوشش کرده اند که ابعاد مختلف آن را در روابط مختلف شرح و بسط دهند نمی خواند و به نظر می رسد، در اینجا بیشتر نوعی توازن قوا مطرح است.

در پی آن احمد آقا در گفتگویی با خبرنگار رادیو که از او پرسید:«...چون آقای بنی صدر نسبت به شما نظر خاصی دارند و این تقاضا را کرده اند خواهش می‌کنیم نظرتان را راجع به این موضوع بفرمایید؟ " پاسخ داد: " جناب آقای بنی صدر نسبت به من لطف دارند و خوب حالا که امام آن را قبول نفرمودند من نظر خاصی غیر از حضرت امام ندارم». (۱۳)

مورد دیگری از نخست وزیری احمد آقا

آقای امیر حسینی مشاور آقای بنی صدر در امور روحانیت فکر کنم در اواخر اردیبهشت ماه ۶۰، که اختلاف بین بنی صدر و رجائی شدت گرفته بود و حتی چند وزارتخانه بدون وزیر بودند و کار مملکت پیشرفتی نمی کرد، برایم تعریف کرد: به جماران رفته بودم، در آنجا احمد آقا را دیدم . به احمد گفتم که چرا شما دارید این کار ها را می کنید. مملکت دارد از بین می رود. چرا نمی گذارید مشکلات و مسائل حل شود. احمد گفت قضیه این است که آقا به رجائی اعتماد دارد و به آقای بنی صدر اعتماد ندارد. من گفتم که خوب آقا کس دیگری را انتخاب کند. چرا این قدر روی این شخص پافشاری می کند. گفت: آقای رجائی هر چه آقای خمینی بگوید، می کند و آقا هم اطمینان دارد. کس دیگری را سراغ نداریم.

گفتم افراد دیگری هم هستند که مورد اعتماد آقا باشند. چرا فقط رجائی را چسبیده اید؟ گفت من کسی را سراغ ندارم. شما سراغ دارید؟ گفتم بلی من سراغ دارم. گفت مثلاً چه کسی را. گفتم خود شما. چه ایراد و اشکالی دارد، آیا رجائی چه توان و استعدادی دارد که شما ندارید.؟

گفت داری مسخره می کنی، گفتم نه! چرا مسخره کنم. مورد اعتماد و اطمینان آقای خمینی که هستی، توان و استعداد شما هم اگر از آقای رجائی بالاتر نباشد،

کمتر نیست. دیگران هم که روی شما حساب می کنند، پس چرا مسخره کنم . گفت آقای خمینی حاضر نیست مرا نخست وزیر کند. گفتم بلی چرا حاضر نیست. شما باید قبول کنید. آقای بنی صدر هم حکم نخست وزیری شما را بدهد و به آقای رجائی هم بگوید استعفا کن. تا مسئله کشور حل بشود و کارها روبراه گردد.

بعد که احمد آقا دید که مسئله جدی است و من شوخی نمی کنم خیلی خوشحال شد و گفت خوب حالا این را قبول کردم . من که خودم نمی توانم به آقا بگویم. باید کس دیگری این کار را بکند. چه کسی این کار را انجام دهد؟ گفتم تو خودت می دانی، چه کسی برای این کار از همه بهتر است. او گفت آقای اشراقی برای این کار مناسبترین کس است. در این هنگام آقای اشراقی هم سر رسید. احمد آقا به آقای اشراقی گفت، ببینید که اینها چه می گویند. من باز همان استدلالها را برای آقای اشراقی توضیح دادم و بعد گفتم که بهترین راه حل فعلی و نجات کشور از بن بست نخست وزیری احمد آقا است. شما بروید پیش آقا و هر طور که خود صلاح می دانید مسئله را مطرح و نظر آقا را به آن جلب کرده و مسئله را حل کنید. روز بعد که بعد جماران رفتم و احمد آقا و آقای اشراقی را دیدم پرسیدم که مسئله چی شد؟ گفتند که ظاهراً آقا راضی است. من خیلی خوشحال شدم و گفتم حال که آقا راضی است، بیائید برویم پیش آقای بنی صدر و حرفها را آنجا بزنید و کار را تمام کنید. آقای اشراقی گفت لازم نیست که من بیایم . شما بروید و پیغام را برسانید. من گفتم نه خیر! لازم است که شما بیائید و حضوری با آقای بنی صدر صحبتهایتان را بکنید و مسئله را حل کنید که در این بین مشکل دیگری پیش آمد و جریان امور به کلی عوض و اصلاً مسئله منتفی شد. (۱۴) احمد آقا، هم سودای نخست وزیری، رئیس جمهوری و هم رهبری را در سر داشت. اما شرایط برایش آماده نبود. فکر نکنید که قدرت طلبی احمد آقا را من در ذهن خود بافته ام. خانم زهرا مصطفوی خواهرش، هم در مصاحبه ای آشکار کرده است که احمد آقا در پی دستیابی به مقام ریاست جمهوری ایران بوده است. بنا به گزارش واشنگتن پست خانم مصطفوی طی مصاحبه ای که در تاریخ ۱۳۶۸/۳/۲۲، از رادیو آمریکا نیز پخش شد، گفت که « برادرش حاج احمد آقا ازهشت سال پیش مایل به کسب مقام ریاست جمهوری بود ولی امام خمینی گفته بود تا هنگامی که زنده است به فرزندان خویش اجازه نخواهد داد وظایف سیاسی به عهده بگیرند. وی می‌گوید که یك هفته قبل از جراحی امام نیز

موضوع ریاست جمهوری احمد آقا را با امام در میان گذاشته و گفته است که برادرش از شرایط لازم برای تصدی ریاست جمهوری برخوردار است، اما امام این بار هم با این پیشنهاد مخالفت کرده و گفته است « بعد از مرگ من می‌توانید خودتان در این باره تصمیم بگیرید.» (۱۵). سودای رهبری داشتن فی نفسه گناه نیست و هر کس می‌تواند چنین سودایی در سر داشته باشد و از این بابت اشکال و ایرادی بر احمد آقا وارد نیست. ایراد و اشکال در اینجاست که احمد آقا جهت رسیدن به این هدف در چه توطئه و دسیسه ها وارد شده و چگونه دیگران برای قدرت، او را بازی داده و چه کارهایی مرتکب شده است. و الا اگر کسی با توانائی، کار و استعداد خودش به پستی برسد، این نشان دهنده شخصیت و رشد او است و نه تنها ایرادی ندارد بلکه تحسین برانگیز و مایه افتخار است.

به نظر می رسد که در خلال همین یادداشت های روزانه آقای هاشمی رفسنجانی که در دو مقاله قبلی آمده، مشخص شده باشد که در مورد مرحوم منتظری هدف: در اختیار گرفتن دفتر و خود وی بوده است و سایر مسائل بهانه ای برای رسیدن به هدف ذکر شده می باشد و به تعبیر درست خود منتظری هدف انحصار گرانی که پشت کوه خمینی کمانه گرفته اند " ولایت بر فقیه" است و نه ولایت فقیه. یکی از بازیگران این عرصه آقای احمد خمینی است که آقای هاشمی رفسنجانی با وجودی که به عنوان نزدیکترین فرد به آقای خمینی مشهور بود، و نفوذ زیادی بر آقای خمینی داشت اما بدون در دست داشتن و همیاری احمد آقا، قادر به انجام بسیاری از امور نبود. آقای هاشمی رفسنجانی از اینکه در سال ۶۰ احمد آقا به جرگه باند بهشتی - هاشمی - خامنه‌ای پیوسته و یا ناگزیر او را بدان باند کشانده و پیوند داده اند، اظهار شادی و رضایت از یادداشتهای او آشکار است:

۸ فروردین۱۳۶۰، «... سپس با احمد آقا صحبت هایی داشتیم. احمد آقا می‌خواست بفهمد که بالاخره ما با آقای بنی صدر چه خواهیم کرد. گفتم ایشان اگر قانع باشد که رئیس جمهور در حد قانون اساسی باشد و از مقام ریاست جمهوری علیه ارگانهای قانونی سوء استفاده نکند، می‌توانیم ایشان را تحمل کنیم » (عبور از بحران، ص ۴۲)

۲۳ فروردین ۱۳۶۰، «اطلاع یافتم که حاج احمد آقا خمینی مصاحبه مطبوعاتی انجام داده و برخلاف مصاحبه های گذشته، ایشان با خط امام نسبتاً

هماهنگی نشان داده و موضعگیری حسین آقا، اخوی زاده‌اش را محکوم کرده و توضیحی از معنای خط سوم داده است» (عبور از بحران،ص ۶۶.)

احمد آقا در مصاحبه خود(۱۶) خط سوم را چنین توضیح داده است: « سئوال شد نظرتان در باره خط سوم چیست؟ وی گفت بگذارید کمی به عقب برگردیم. شبی گفتند آقای علی تهرانی در جائی بود، رفتم تا به ایشان بگویم این گونه موضع گیری ها را چگونه توجیه می کنند، آنجا که رفتیم جمعیتی را دیدم که به محض اینکه نشستم یک سری سئوال مطرح شد. من اول عقیده ام این بوده است که عده ای هستند که مکتبی و معتقد که روی چشممان. عده ای هم هستند که مکتب را عنوان کرده اند و از آن نان می خورند. عده ای هم هستند اهل قلم و بیان و به اصطلاح روشنفکر، که هیچگونه شناختی از جامعه ندارند و فقط مواظبند عقب نیفتند که خطرشان از دسته دوم کمتر نیست. من گفتم و می گویم باید به اسلام راستین توجه کرد و این دو خط که باطل است را کنار گذاشت و خط سوم راستین است و تنها راه نجات است را دنبال کنیم. من بیش از این هیچ نگفتم خط سومی که امام راهبر آن است. بعد شنیدم این نوار را پخش کرده اند و گفته شده که من جلساتی چه قبل از زمان صحبتم و چه بعد با اشخاصی داشته ام. این را تکذیب می کنم. من با هیچکس جلسه ای نداشته و ندارم. البته در آن جلسه صحبتهائی شد که اگر فرزند امام نبودم جواب می دادم. ولی سکوت را نافع دانستم.» (۱۷) کمی دیرتر به این خط سوم باز خواهم گشت. اما دروغِ احمد آقا ازهمین مختصر آشکار است. اگر احمد آقا در جلسه ذکر شده با علی تهرانی و دیگران چیزی نگفته است چه نگرانی از نوارِ پخش شده خود داشته است که می گوید:« بعد شنیدم این نوار را پخش کرده اند و گفته شده که من جلساتی چه قبل از زمان صحبتم و چه بعد با اشخاصی داشته ام. این را تکذیب می کنم. من با هیچکس جلسه ای نداشته و ندارم. » اگر شما چیزی نگفته اید و در نوار نیست، چه چیزی را تکذیب می کنید؟ احمد آقا بعد هم دیده که صدای خودش را که نمی تواند تکذیب کند، گفته: « البته در آن جلسه صحبتهائی شد که اگر فرزند امام نبودم جواب می دادم. ولی سکوت را نافع دانستم. » بعد از عزل مرحوم منتظری از رهبری، در رنجنامه خطاب به منتظری، مطلبی را که تکذیب کرده، بر آن صحه می گذارد: « بعد از انقلاب من مانند امروز شما، فکر می کردم که می شود منافقین و لیبرالها و سایر گروههایی که در مبارزه دخالت داشتند را جذب نمود به آن ها نزدیک شدم، من بارها به مرحوم شهید

والامقام دکتر بهشتی و آقایان هاشمی و خامنه ای می گفتم اگر شما به مسئله ای رسیدید من به آن عمل می کنم ولی معتقدم که این گروه ها را می شود جذب کرد. دیری نپائید که دیدم این گروه ها سرم کلاه گذاشته اند» (۱۸) وقتی پدر ماکیاولیستی و بدتر از آن عمل می کند، پسرهم که دست پرورده اوست وچون سودای قدرت در سر دارد و چوب رهبر همراه اوست کسی هم جرأت ندارد حرف بزند، اینگونه حرفهای خود را تکذیب می کند.

خط سوم و احمد آقا

از ویژگی نظامهای دیکتاتوری و بویژه نظام انقلابی دیکتاتوری این است که در اطراف کسی که رهبر انقلاب است و حلقه قدرت را در دست دارد، به عناوین و شکلهای مختلف، توطئه و دسیسه های مختلف برای ربودن و تصاحب قدرت از چنگ یکدیگر شکل می گیرد. در دستگاه رهبری کسی که قابل اعتماد تر و نزدیکتر به رهبر است، طبعاً امکان بازی بیشتری دارد و هم ممکن است بیشتر آلت دست این و آن شود. اظهرمن الشمس است و نیازی به استدلال و آوردن سند و مدرک ندارد که احمد آقا قابل اعتمادترین و نزدیکترین فرد به آقای خمینی است. از نظر من احمد آقا بعد از اینکه حلقه انحصاری قدرت در دست پدرش قرار گرفت، خودش هم در پی به دست آوری پستهای کلیدی قدرت می سوخت اما نه شرایط مناسبی داشت و نه جلوش باز بود. بنابر این او در لباس خدمت به پدرش و حفظ قدرت او، دست به کارِ دست و پا کردن برای رسیدن به حلقه قدرت شد. از اولین بازی آشکار او، بازی خط سوم است. احمد آقا در زمانهای مختلف و بنا به وضعیت جدید و توازن قدرت – به حساب خودش- از خط سوم تعبیر گوناگونی کرده است، از زبان دیگران نیز. اما در حقیقت احمد آقا را می شود مبتکر خط سوم دانست. بعد از تشکیل حزب جمهوری اسلامی که از همه قماشی عضو حزب و کادر مرکزی آن شدند و در جامعه نتوانست محبوبیت دلخواهی را که مؤسسین آن در پیَش بودند، کسب کند و حتی در بین بخش مهمی از روحانیت اگر نگویم منفور، مورد قبول واقع نشد. در این برهه از زمان احمد آقا قدرت آینده را در مرحوم منتظری و دوستان منسجم و فعال او و چند نفر از نزدیکان آقای خمینی و دفتر او که بر دورش حلقه زده بودند می دید. و به این علت خط سوم را که خط درست و نجات دهنده

و آینده از آنِ او است، خط آقای خمینی و منتظری و یاران دفترش عنوان می کرد.
کمی بعد که مجاهدین به ظاهر - و با تبلیغات دروغین و بزرگ وقدرتمند و کردن بی حد خود که خوشان را هم به بیراهه کشاند- خط سوم تلفیقی شد، از خط آقای خمینی و خط مجاهدین و یاران احمد آقا که در دفتر خمینی و در بیرون از دفتر جمع بودند. نا گفته نماند که ریشه این خط و طرز تلقی آن از آقای دکتر بهشتی است وبه مرداد ماه سال ۵۷ بر می گردد. در آن سال تزی که من آن را تز «سه بعدی» نام نهادم در اتحادیه انجمنهای اسلامی در اروپا مطرح شد. آن تز می گفت:
۱- آقای خمینی رهبر ملت ایران توده ها را بسیج می کند.
۲- دکتر شریعتی نهضت فکری و ایدئولوژیک را راهنماست.
۳- سازمان مجاهدین خلق، رهبری مبارزات مسلحانه ملت ایران را راهبر است.
بنابر این تلفیقی از این سه خط باید رهبری و انقلاب ایران را هدایت و کشور را اداره کند. بعد ها معلوم شد که این تز از آقای بهشتی سرچشمه گرفته است. (۱۹)
در آذر ماه سال ۱۳۵۹، روزی یکی ازدوستان که کار بخشی از امور روزنامه به عهده اش بود بنام (م- پ) به من اطلاع داد که فردا شب جلسه ای در منزل مرحوم شریعتی با شرکت احمد آقا، لاهوتی، شیخ علی تهرانی، علی بابائی، خانم متحدین و رضائی، خانم شریعتی و ... بر پاست، آیا شما در آن شرکت نمی کنید؟ در دوران مسئولیت روزنامه چون وضعیت عادی نبود، و ممکن بود، در دام و تله و پرونده سازی گرفتار آیم، در مورد ملاقاتها و این طرف و آنطرف رفتن خیلی محتاطانه عمل می کردم و مثل اینکه احساس می کردم شاید روزی برای هر امری باید پاسخگو باشم. این بود که دوستم وقتی اسامی شرکت کنندگان را گفت، به او گفتم که من معذورم و شما اگر چیزی بود به من اطلاع خواهید داد. روز بعد دوستم تمام ماوقع و گفته های احمد آقا در مورد خط سوم و مطالب دیگر را برایم گزارش کرد. و بعد هم نوار آن جلسه به بیرون درز کرد و بنا به گفته احمد آقا که :« بعد شنیدم این نوار را پخش کرده اند» احمد آقا پیشنهاد کرد جریان مستقلی از جریانات حاکم، که تلفیقی از خط خمینی و مجاهدین و دوستان دکتر علی شریعتی است تشکیل شود، که در همان زمان "

خط سوم " نام گرفت. اصل ماجرای فوق، مشروحتر در کتاب «واقعیتها و قضاوتها» نیز آمده است.(۲۰)

مدتی بعد که بنی صدر با اقبال عامه روبرو شده و تیراژ روزنامه ما به بالای چهارصد هزار نسخه رسیده بود، در جلسه ای که احمد آقا با دوستان و همکاران بنی صدر داشت، خط سوم متشکل از خط آقای خمینی و بنی صدر را مطرح کرد. به این علت است که همچنانکه در بالا ذکر شد وقتی احمد آقا در مصاحبه ۲۳ خرداد ۶۰، گفته بود، « خط سومی که امام راهبر آن است.» آقای هاشمی رفسنجانی از آن اظهار شادی کرده و نوشته که« و برخلاف مصاحبه های گذشته، ایشان با خط امام نسبتاً هماهنگی نشان داده» یعنی اینکه با خط بهشتی- هاشمی – خامنه ای همراه شده است. احمد آقا نظر به اینکه مشتاق به دست آوری قدرت بود، ومی دید که در این نظام حساب و کتاب، استعداد وشایستگی، علم و تخصص در کار نیست و بیشترِ پستها و مقامات بر رابطه و در خدمتِ رهبر و مرکز قدرت بودن است. با خود زمزمه می کرد که خودش از اینهائی که وزیر، نخست وزیر، رئیس جمهور می شوند، چه کم دارد. چند باری هم برای نخست وزیر شدن و حسب گزارش خواهرش رئیس جمهور شدن خیزش برداشت. اما آقای خمینی در این یک مورد سدی جلو راه احمد آقا بود. و باز حسب این گزارش آقای خمینی گفته است: تا من هستم خیر! و « بعد از مرگ من می‌توانید خودتان در این باره تصمیم بگیرید» بنابر این و با این شرایطی که احمد آقا در پی تصاحب قدرت بود، با امکاناتی که در رابطه با رهبر داشت و مورد اعتماد او و تنها کانال ارتباطی آقای خمینی با دیگران بود، انحصار گران اصلی هم که از این قدرت طلبی او آگاه بودند، برای حفظ و نگهداری انحصاری قدرت خویش، او را به بازی گرفته و اغفال می کردند. ووی نیز برای فراهم کردن زمینه ی به دست آوردن رهبری بعد از آقای خمینی وارد توطئه ها و دسیسه سازیها می شد. این است که مشاهده می کنیم که از فروردین سال ۶۰ همیشه حد اقل تا مدتی بعد از اینکه آقای خامنه ای را رهبر کردند، به امید رهبر شدن، در کنار آقای هاشمی رفسنجانی و در واقع آلتِ فعلِ باندِ او بوده است.

وقتی بر احمد آقا و هاشمی رفسنجانی و شرکاء مسجّل می شود که منتظری آن شخص مورد نظر آن ها نیست، احمد آقا در جریان عزل مرحوم منتظری از قائم مقامی رهبری با کارگردانی هاشمی رفسنجانی، نقش دست اول را بازی

کرده است. چون بدون نقش وی او دست یابی به عزل منتظری غیر ممکن می شد. قرائن و شواهد و خواندن سطرهای نانوشته در این ماجرا، حکایت از این دارد که احمد آقا که در صدد دستیابی به قدرت و رهبر شدن بوده و یا حد اقل می خواسته همان نقش پر قدرت دوران پدر را در دستگاه رهبری حفظ کند، و این نکته زمینه را برای بهره برداری سایر قدرتمداران از وی فراهم کرده است. احمد آقا چند ماهی پس از عزل مرحوم منتظری از رهبری، نظر به اینکه منتظری در بین بخشهایی از مردم و دستگاه های مختلف کشور نفوذ و طرفدار دارد و ممکن نشده که او را ازهمه چیز ساقط کنند، برای جلوگیری از هر اقدامی از جانب منتظری در « رنجنامه» چند نکته را خطاب به منتظری به وی گوشزد می کند:

۱- نمی توانید بگوئید من با شما دوست نبوده و رابطه خوبی نداشته ام « شما راجع به هر کسی که بگوئید با شما میانه ای نداشته است، در باره من چنین چیزی نمی توانید بگوئید چرا از وقتی که خود را شناختم، مرید و مروج شما بودم » (۲۱)

۲- فعالیتها شما در تثبیت و جا انداختن آقای خمینی به عنوان یک مجتهد مسلم اثر گذار بوده است ولی متقابلاً ترویج من هم از شما کار ساز بوده است، « اگر شما همیشه امام را ترویج می کردید من هم همیشه بعد از امام شما را ترویج می نمودم اگر ترویج شما از امام به عنوان یک مجتهد مسلم پرفایده بود، ترویج من هم به عنوان فرزند امام از شما مؤثر بود.» (۲۲)

۳- قائم مقامی رهبری شما مرهون پیشنهاد و حمایت من از شما است، « در سال ۵۸ من قائم مقامی رهبری شما را به خیال این که رضای خدای در آن است عنوان نمودم» (۲۳) احمد آقا بعد از سه نکته فوق می گوید: « شبی تا صبح فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که...تنها به خاطر فرزند امام بودن است که مورد علاقه دوستان و بعضی از مردم هستم، تصمیم گرفتم این مسئله را بنویسم و هیچ کاری که بر خلاف میل رهبری و دوستان مورد اعتماد رهبری است انجام ندهم...» (۲۴) یعنی اینکه هر کاری در مورد شما تا به حال انجام شده خواست آقای خمینی و دوستان مورد اعتماد ایشان بوده است. سپس لب کلام را که زمان توبه کردن فرا رسیده است و نباید فرصت را از دست داد، به مرحوم منتظری یاد آور می شود:

۴- «اکنون تمامی دوستان مخلص شما از جنابعالی می خواهند تا از مواضعتان که نتیجه القائات شیطانی بوده است عدول نمائید. مسلم است که این کار شهامت می خواهد. ولی خیر شما هم در این است که به اشتباهات خود اعتراف کنید که اعتراف به اشتباه خیلی بهتر از اصرار به گناه است.» (۲۵) که اگر مرحوم منتظری به این خواسته احمد آقا تن داده بود، به نظر می رسد که نتیجه قطعی آن حذف فیزیکی وی بود.

احمد آقا و قدرت و رهبری

آقای خمینی بر اثر کهولت سن و بیماری مزمنی که داشت و از آن رنج می برد، خود کمتر با مردم و حتی مسئولین درجه اول جز در مواقع بسیار ضروری رابطه داشت. بنابر این، همه امور از کانال دفتر آقای خمینی رتق و فتق می شد و امر و نهی ها و دستورات درست و نادرست آقای خمینی و یا بنام او، از طریق این دفتر صورت می پذیرفت. اگر شما به یادداشتهای آقای هاشمی رفسنجانی توجه کرده باشید، دریافته اید که ایشان به طور مداوم می نویسد، احمد آقا آمد. فرمان و یا نظر و یا پیام امام را در مورد فلان و یا بهمان مورد آورد. وی نیز چون احمد آقا را در اختیارِ خود دارد، پیامهای شفاهی و یا غیر شفاهی آقای خمینی و یا بنام خمینی را به وکلای مجلس، نخست وزیر، قوه قضائیه، سپاه و ارتش و سایر ارگانها فرمان می دهد و صدایشان را می بُرد. و بدین ترتیب دفتر رهبری انقلاب به تنها کانون قدرتمند در کشور تبدیل شده بود و قدرت آن مافوق قوای سه گانه به حساب می‌آمد و متأسفانه همه هم آنرا پذیرفته و سر خود را مانند بچه خوب پائین انداخته و جرأت نطق کشیدن نداشتند. و طبیعی است که احمد آقا که متولی دفتر و تنها شخص مورد اعتماد آقای خمینی است، عملا دخالت و نقش تعیین کننده ای در امور داشت.
بعد از اینکه احمد آقا موفقیتی در نخست وزیر و یا رئیس جمهور شدن به دست نیاورد و حسب گزارش خواهرش زهرا مصطفوی،« بعد از مرگ من می‌توانید خودتان در این باره تصمیم بگیرید»، برای رسیدن به قله رهبری کشور در ذهن خود خیزش برداشت و در این اندیشه با آقایان هاشمی رفسنجانی و خامنه ای که در صدد به دست گرفتن انحصار قدرت بعد از خمینی بودند، و در تسخیر

مرحوم منتظری شکست خورده بودند و به همین علت نقشه عزل او را از رهبری فراهم آوردند، همانی پیدا کرد.

سکته کرن آقای خمینی در سال ۶۵ و بیمارستان اختصاصی

برای قطع کامل ارتباط آقای خمینی ازمردم و هر کسی را که بخواهند، و برای اینکه بشود در مواقع ضروری ملاقاتهای آقای خمینی را کنترل کرد و بیماری و کسالت وی را کاملاً مخفی نگه داشت (۲۶) احمد آقا بیمارستان مجهز کوچکی مخصوص آقای خمینی در جماران، در جنب منزل وی ساخته اند (۲۷) آقای خمینی در تاریخ ۷ فرودین ۶۵، در حالی که در دستشوئی بوده اند ناگهان حمله قلبی به او دست داده و سکته کرده، بیهوش می شود و به بیمارستان مخصوص منتقل می گردد. (۲۸) و قلب او بی نظمی نشان داده و احتمالاً برای عمل قلب و آنژیوگرافی قرار می شود توسط بنیاد شهید پزشکی از خارج برایش آورده شود (۲۹) دستگاه فیلم برداری کامل اتوماتیک در بیمارستان ویژه تعبیه شده که هم حرکت ها را فیلم می گیرد و در اتاق دیگر کنترل می شود.(۳۰)

حال با چنین وضعیت بیماری که آقای خمینی درگیر آن است و از آن رنج می برد، توطئه گران با از دست دادن مرحوم منتظری، فقیه و مجتهد جامع الشرایطی که مورد اعتماد آنها و منطبق با شرایطی که در قانون اساسی برای رهبری آینده آمده است را نداشتند. از مدتها قبل هم زیرآب شورای رهبری را هم در نظر خمینی (۳۱) و هم بعداً در بیرون و در بین زعمای قوم بوسیلهٔ احمد آقا و دوستانش زده شده بود (۳۲) را ه حل این بود که با تغییر قانون اساسی، مساله
مرجعیت از رهبری تفکیك تا جاده برای آنها باز شود.

فتوا گرفتن برای تغییر قانون اساسی

شدت پیدا کردن بیماری آقای خمینی در سال ۶۷، و منع کردن پزشکان از سخن گفتن و مطالعه و فعالیتهائی از این قبیل به طوریکه در ۷ یا ۸ ماه آخر

عمر کمتر سخنرانی عمومی از آقای خمینی دیده شده است. بنا به گزارش کتاب «واقعیت ها و قضاوتها»، در نیمه دوم سال ۶۷ احمد آقا به آقای منتظری مراجعه کرده و از ایشان درخواست نموده که برای برطرف کردن نواقصی قانون اساسی نامه ای به آقای خمینی بنویسید، و درخواست کنید که هیئتی برای بررسی و اصلاح قانون اساسی تشکیل شود. آیت الله منتظری هم در نامه ای بتاریخ ۶۷/۹/۲۰، به آقای خمینی می نویسند، و با موافقت با اصل پیشنهاد، اصلاح آن را دراین زمان و وضعیت فعلی نامناسب دانسته اند. قسمتهائی از نامه به شرح زیر است:

«... در مورد اصلاح و تتمیم قانون اساسی که این روزها زمزمه آن شروع شده گرچه حرف حقی است و تنگناهائی در قانون اساسی وجود دارد که البته در وقت مناسب باید برطرف گردد ولی آیا اکنون شرائط مناسب این کار وجود دارد؟...و اکنون اگر سفره قانون اساسی و اصلاح آن پهن شد معلوم نیست بتوان بخوبی جمع کرد.... و خوف آن هست که حرمت کنونی قانون اساسی را که مورد تایید اکثر قاطع مردم و جناحهای روشنفکر (که متاسفانه فعلا مخالف شده اند) و حضرتعالی و مراجع بوده از دست بدهیم و نتوانیم چیزی بهتر از آن جایگزین نمائیم . به هرحال اگر حضرتعالی چنین تصمیمی گرفته باشید بجا است از عوارض جنبی آن غفلت نشود...» (۳۳) آقای هاشمی رفسنجانی هم در ۲۵ آذر ۶۷، می نویسد که احمد آقا به وی خبر داده که « آقای منتظری به امام نامه نوشته که دست به قانون اساسی زده نشود» (۳۴) در هر حال بعد از مأیوس شدن از آیت الله منتظری دست به دامان آیت الله مشکینی شده و در اواخر اسفند ۶۷ مجلس خبرگان تشکیل شده و در اوایل فرودین ۶۸ با تفکیک مقام مرجعیت از رهبری و افزودن چند بند دیگر و از جمله همه قدرتها را در دست رهبر جمع کردن و ولایت را هم رسماً مطلقه کردن، قانون اساسی تجدید نظر شده جدید را در ۱۰ و ۱۱ فرودین ۶۸ به همه پرسی گذاشتند و مثل صدام حسین و یا هر قدرتمدار دیگری که در همه پرسی ۹۹ و یا ۹۸ در صد رأی مثبت می آورد، در این همه پرسی قانون اساسی هم ۹۸/۲ مردم به آن رأی مثبت داده اند. حال که منتظری رقیب قدرتمند و سرسخت حذف شده و قانون اساسی باب ذائقه آنها فراهم شده است. پای احمد آقا را در پوست گردو می گذارند، و بنا به نقل قولها به او می گویند شما که خود می دانید و مصاحبه هم که کرده اید که « ما منسوبین حضرت امام باید توجه داشته باشیم که فقط به

علت نزدیکی با ایشان است که با ما مصاحبه می‌شود و یا به ما احترام می‌شود و الا خود ما که چیزی نیستیم و ویژگیهایی نداریم . نه زندان رفته ایم و نه شکنجه شده ایم ، نه در فلسفه غرب و شرق اهل نظریم ونه در فقه و اصول مجتهد،نه ادیبیم ، نه منطقی ،فقط و فقط منسوب امامیم .
پس باید دقیقا توجه کنیم که اگر امام نبودند هرگز کسی ما را بدان صورت نمی شناخت تا با ما مصاحبه کند. پس من من نکنیم که هیچیم . من چون فرزند امام هستم می‌آیند و با من مصاحبه ای می‌کنند، چاپ می‌کنند و آن را تیتر می‌کنند و الا از قبیل من زیادند و از من بهتر بسیار بیشتر، در حوزه های علمیه سراسر ایران از قبیل ما فراوان است که کسی با آنان مصاحبه ای نمی کند، لذا باید توجه کنیم که از انتساب سوءاستفاده نکنیم که خلاف شرع مبین است. » (۳۵)
پس فعلاً شما مدتی صبر کنید تا ما از بحران و از دست این غُول های فقیه خلاص شویم و وقتی همه چیز آرام و سر جایش قرار گرفت و زمینه برای شما مهیا شد، آنوقت شما را رهبر می کنیم و ما که می دانی جز به امور اجرائی و خدمت، به رهبر کار و هدف دیگری نداریم. احمد آقا چون می بیند که رودست خورده و راه چاره ئی برای خود نمی بیند، و چون به دنبال دستیابی به قدرت است باز هم اغفال آقایان هاشمی و خامنه ای و اقمارشان می شود، و لاجرم به منظور به چنگ آوردن قدرت در آینده چاره ای جز حمایت از رهبری خامنه ای در خود نمی بیند و به خود می قبولاند که اینها دوستان من هستند و بی وفائی نخواهند کرد.

در اول این بخش متذکر شدم که قدرتمداران و قدرت دوستان در دنیای مجازی ذهن خود زندگی می کنند، و نه با واقعیتها، این است که همه چیز خود را به خاطر قدرت از دست می دهند. و به نظر من احمد آقا، پدر، خانواده و حتی جان خود را به علت ذهنیت قدرتمدار خود از دست داد. حتی آن دسته از قدرتمدارانی که موفق می شوند، کرسی قدرت را تصاحب کنند، آنها نیز باز بیچاره و در طولانی مدت بازنده اصلی هستند. دقت در سرنوشت فعلی خمینی و منتظری این نکته را بر شما روشن خواهد کرد. به این قسمت در مقاله بعدی بازخواهم گشت. چهار محورِ توطئه و دسیسه هائی که در قسمت هشتم ذکر گردید و با به اجرا گذاشته شدن آنها مرحوم منتظری از نظر آقای خمینی صلاحیت و مشروعیت رهبری را از از دست داد، عبارت بودند از:

۱- نفوذ مجاهدین و لیبرالها و نهضت آزادی
۲- افشای حکم اعدام فله ای آقای خمینی در مورد زندانیان بوسیلهٔ رادیو بی بی سی
۳- نفوذ و یا رخنه مهدی هاشمی به عنوان یک جانی و جنایتکار در دستگاه و بیت منتظری
۴- افشای اسرار جمهوری اسلامی بویژه جریان مک فارلین

به منظور طولانی نشدن مقاله به طور مختصر به محورهای ۱و۲ پرداخته می شود، و محور سوم و چهارم که مهمترین عاملی است که برای حذف منتظری به کار گرفته شد، در مقاله بعدی پیگیری خواهد شد. و اما دو عامل اولی

۱- نفوذ مجاهدین و لیبرالها و نهضت آزادی

متأسفانه این رژیم که از رأس تا ذیل بنایش« برتقیه و یا توریه» ، که بنا به قول آقای کدیور« شرعاً جایز و در شرایطی واجب است» (۳۶)، و « تقیه خوفی و تقیه مداراتی» که خود اینها نوعی دروغ است، دروغ مصلحت آمیز، و از این قبیل گذاشته شده است. چه جای تعجب که آقای خمینی در مورد مرحوم مهندس بازرگان دبیر کل نهضت آزادی اعلان کند که:
«دولت آقای بازرگان که الآن یک دولت شرعی اسلامی است» (۳۷) ، « ایشان را که من قرار دادم واجب الاتباع است، ملت باید از او اتباع کند، یک حکومت عادی نیست، یک حکومت شرعی است»(۳۸) ،«از این اجتماع عظیم ملت ایران در این روز که برای پشتیبانی از دولت مهندس بازرگان که دولت شرعی و دولت امام زمان سلام الله علیه است تشکر می کنم» (۳۹) است. حتی بعد از اینکه آن مرحوم استعفا داد بنویسد: « ضمن قدردانی از زحمات و خدمات طاقت فرسای ایشان در دوره انتقال و با اعتماد به دیانت و حسن نیت مشارالیه استعفا را قبول نمودم» (۴۰)، بعد هم برای بی آبروکردن او و دوستانش، چماقدارانش را به خیابان گسیل دهد و شعار بدهند: «بازرگان، بازرگان، پیر خرفت ایران!»، و بعد هم آن همه توهین و خفت در مجلس و کتک زدن آنها در سمت نمایندگی مجلس در داخل و خارج مجلس به آنها روا دارند و بعد هم آقای هاشمی رفسنجانی قریب به این مضمون بنویسد،«بگذار روشان کم شود» به یاد

دارم یک باری که در مجلس همه جانبه به بازرگان حمله شد، از جمله خانم محمد علی رجائی هم حرفهای تندی به مهدس بازرگان زد، مرحوم بازرگان هم یکی دو دقیقه از وقت صباغیان و یا شخص دیگری را گرفت، ایستاد و این جمله را گفت : « آنکه به ما نریده بود کلاغ کون دریده بود» و نشست و این جمله او تاریخی شد. حال چه جای تعجب دارد که وقتی صلاح باشد آقای خمینی خودش و یا از طرف او بنویسند که لیبرالها و منافقین به دلیل اینکه مثلاً مرحوم بازرگان و یا دوستانش و یا دکتر سامی و یا چند خانواده ای که فرزندانشان در زندان بوده برای استخلاص فرزندانشان با او ملاقاتی داشته اند، پس در بیت او و خود او نفوذ دارند و به او خط می دهند. این مسئله به قدری سخیف و دروغ است که جای بحثی باقی نمی گذارد. مرحوم منتظری خود در خاطرات به اتهام نفوذ داشتن نهضت آزادی و منافقین در خودش و بیتش به درستی پاسخ گفته اند (۴۱) و نیازی به مطلب دیگری در این مورد نیست. اما حیفم آمد که جمله ای از منتظری را در مورد مرحوم بازرگان برای شما باز گو نکنم: « در باره حمایت از نهضت آزادی هم یک روز خود این آقایان از امثال مهندس بازرگان تعریف و تمجید و آنها را تا عرش بالا می برند و امام هم می گوید هر کسی با آنها مخالفت کند از ولایت خدا دور است، یک روز هم به این شکل برخوردهای ظالمانه می کنند» (۴۲) متأسفانه ملت ایران نه تنها با رژیم دیکتاتوری که بنام دین و مذهب جعل شده روبرو است، بلکه با یک رژیم ماکیاولیستی و حتی بدتر از آن روبرو است، که نادرستی و «هدف وسیله را توجیه می کند» برای حفظ و نگهداری قدرت از آقای خمینی رهبر اولی رژیم به تمام دستگاهها و مسئولان درجه اول و حتی بدنه آن منتقل شده است. مصیبت عظما این است که بد اخلاقی و زیر هر قول و قراری زدن، به جای اخلاق نشانده شده و تا حدود زیادی نهادینه شده و به صورت فرهنگ در آمده است و این چیزی است که آقای خمینی برای حفظ رژیم (= قدرت روحانیت) که در ذهن او و همفکرانش«اوجب واجبات» است، بانی جا انداختن آن در جامعه شده است.

۲- افشای حکم اعدام فله ای آقای خمینی در مورد زندانیان وبی بی سی

توضیح اینکه: آقای منتظری اولین نامه اعتراضیه خودش را در مورد دستور اعدام زندانیان در سال ۶۷، به آقای خمینی، در همان زمان وقوع و بعد

از اینکه از متن حکم مطلع شده، در تاریخ ۶۷/۵/۹ برای آقای خمینی ارسال کرده اند (۴۳). نکته جالب و قابل دقت اینکه: نامه آیت الله منتظری به آقای خمینی درباره اعدامهای زندانیان در تاریخ پنجم/ فرودین/ ۶۸ از اخبار شامگاهی رادیو بی بی سی خوانده می شود، درست، حدوداً هشت ماه بعد از تاریخی که نامه برای آقای خمینی ارسال شده است. و روز بعد یعنی یک روز قبل از نامه اولی آقای خمینی برای عزل منتظری که به نامه ۶۸/۱/۶ مشهور است. ناگفته نماند، که نامه منتظری چند روز قبل از اینکه در بی بی سی خوانده شود، در انقلاب اسلامی در هجرت آمده بود و گویا آقای بنی صدر نامه را به بی بی سی داده اند. این نکته را فعلاً همین جا بگویم که از قتل عام زندانیان در سال ۶۷، آقایان: هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی، سید علی خامنه ای، سید حسین موسوی، مهدی کروبی، تعدادی از اعضای دفتر آقای خمینی و یار احمد آقا و عده ای دیگر مطلع بوده اند، و این پروژه بدون همکاری و رضایت تعدادی از آنها امکان پذیر نمی شد. این سخن بگذار تا وقتِ دگر.

مرحوم منتظری می گوید:«...نکته دیگری که من همین جا می خواهم عرض کنم این است که چه کسی باعث شد که این نامه من (نامه مورخ ۶۷/۵/۹) به دست رادیو بی بی سی و حدوداً پس از هشت ماه از گذشتن قضیه، در ایام عید نوروز یعنی شب پنجم عید یک روز قبل از نامه ۶۸/۱/۶، از بی بی سی پخش شود بدون اینکه هیچ توضیحی راجع به کل جریان داده شود و جو احساسات را به عنوان دفاع فلانی از منافقین بالا ببرد و زمینه نوشتن نامه ۶۸/۱/۶، منسوب به امام را فراهم نماید؛ با اینکه من آن نامه را فقط برای امام و شورای عالی قضائی فرستاده بودم و در این مدت آن را به احدی نداده بودم، البته بعضی ها در همان زمانها در دانشگاه تهران در دست آقای سید حمید روحانی دیده بودند! من حدس می زنم دستهایی در کار بوده که زمینه را برای نتیجه گیری نهایی آماده می کرده است. » (۴۴)

علت اصلی ارسال نامه به بی بی سی دقیقآ این است که بعد از اینکه آقای هاشمی رفسنجانی و شرکاء برای در اختیار گرفتن دفتر و بیت و در نتیجه خود منتظری، از طریق راه های عادی به نتیجه نرسیدند و شکست خوردند، دسسیه مهدی هاشمی را عَلَم کردند و بعد از اینکه مرحوم منتظری گفت: «همان طوری که در ذهن آقایان بود که پس از امام کا رها به من محول می گردد و باید دفتر و جریان فکری من در اختیار آقایان باشد و تا سید هادی و سید مهدی

هستند این موفقیت برای آنها حاصل نمی شود، می خواستند این دو نفر را کنار بزنند و بیت مرا هم مانند بیت امام در اختیار بگیرند، وقتی از در اختیار گرفتن بیت من و تأثیر گذاری در شخص من مأیوس شدند به فکر برکناری من افتادند و شروع کردند به جو سازی علیه من نزد امام»(۴۵) منتظری آگاهانه می گویند:«به امام نامه نوشتم که آقایانی که مدتها است در پشت این صحنه هستند و متأسفانه و آخر الامر از عنوان حضرتعالی خرج کرده اند، بدانند که اگر سید مهدی هاشمی را پیش من تکه تکه کنند من خودم را به کسی نمی فروشم و استقلال فکری و ارادی خود را حفظ می کنم و خانه من فعلاً که منشاء اثری نیستم قیم لازم ندارد. » (۴۶)

سئوال مهم و اساسی، این است که چرا نامه آیت الله منتظری به آقای خمینی درباره اعدامهای فله ای زندانیان به خارج رسید و در بی بی سی در ۵/ فرودین /۶۸، هشت ماهی که از نوشتن نامه می گذشت، خوانده شده است؟

علت خیلی پیچیده نیست و روشن است وقتی از در اختیار گرفتن وی مأیوس شدند، و به عزل او همت گماشتند، و در روزهایی که داشت نقشه به نتیجه می رسید و قصد هم این بود که با آبروریزی او را کنار بگذارند، هوشیاری مرحوم منتظری مانع این کار شد. توضیح اینکه:

در تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۲۹، نامه ای به امضای آقایان کروبی، سید حمید روحانی و جمارانی خطاب به منتظری منتشر شد. مفاد این نامه در حقیقت از عدم صلاحیت آیت الله منتظری از رهبری حکایت می کرد. و در بعضی جراید هم مطالبی علیه منتظری منتشر می شد. در تاریخ ۲/ فرودین /۶۸ دراطلاعیه از آقای خمینی که در رسانه ها خوانده شد آمده بود: « " ... غرب و شرق تصمیم گرفته اند به هر وسیله ممکن اسلام را نابود کنند... و اگر هیچ کدام از اینها نشد ایادی خود فروخته خود از منافقین و لیبرالها و بی دینها را که کشتن روحانیون و افراد بی گناه برایشان چون آب خوردن است در منازل و مراکز و ادارات نفوذ می‌دهند که شاید به مقاصد شوم خود برسند... من بارها اعلام کرده ام که با هیچ کس در هر مرتبه ای که باشد عقد اخوت نبسته ام . چهارچوب دوستی من در درستی راه هر فرد نهفته است . دفاع از اسلام و حزب الله اصل خدشه ناپذیر سیاست جمهوری اسلامی است . » (۴۷)

چون در این اعلامیه آقای خمینی آمده بود که جاسوس در بیت و منزلشان نفوذ کرد، لازم است در این باره خاطره ای را ذکر کنم:

بعد از اینکه از زندان آزاد شده بودم، روزی با یکی از بچه های اطلاعاتی که من می دانستم او اطلاعاتی است و به روی خود نمی آوردم، قریب به این مضمون به من گفت: اخیراً در بیت آقای خمینی جاسوسی پیدا شده و او را دستگیر کرده اند. وی مسئول دستگاه کپی برداری و زیراکس بوده است. دستگاه کوچکی به زیر دستگاهها نصب کرده و از هرچه کپی گرفته می شده است، عیناً یک نسخه هم به سفارت انگلیس هم مخابره می شده است. حال در خاطرات مرحوم منتظری چنین می خوانیم: «...مرحوم امام اگر دوستانه به من می گفتند شما کنار بروید من می رفتم و مشغول درس و بحث خود می شدم ولی کسانی که طراح و پشت صحنه این قضیه بودند، بنایشان بر تخریب و شکستن حیثیت من بود، وگرنه هیچگاه بیت من در اختیار منافقین نبود، برعکس در بیت مرحوم امام مسائلی پیش آمده بود، افرادی را می گفتند در آنجا نفوذ کرده اند و روی دستگاهها وسایلی را گذاشته بودند و گزارشهایی را به خارج فرستاده اند، منتها نگذاشتند سرو صدایش بلند شود» (۴۸) بگذرم.

با انتشار مطالب قبل ولحن تند این اطلاعیه و مسائلی که گذشته بود، مرحوم منتظری چون به قدرت نچسبیده، متوجه می شوند که این مطلب اشاره به بیت او و خود او است. به همین علت برای جلوگیری ازانجام بعضی از اعمالِ حاد و باز کردن راه برای کناره گیری در نامه ای بتاریخ ۶۸/۱/۴ به آقای خمینی می نویسند و متذکر می شوند: «...اینجانب تا حال خود بیت خود را شعبه ای از بیت حضرتعالی می دانسته ام ...اگر حضرتعالی تشخیص می دهید که این شیوه به مصلحت نیست و موجب تضعیف نظام و انقلاب می باشد! اینجانب شرعاً نظر حضرتعالی را بر نظر خود مقدم می داند و هیچ گاه غیر از خیر اسلام و انقلاب را در نظر نداشته ام » (۴۹) با این نامه دست توطئه گران توحنا گذاشته شده بود، و اجرای عمل حاد از آنان و حتی آقای خمینی سلب گردید. حال نامه به دست آقای خمینی رسیده و یا نه! خود مسئله دیگری است. از یک طرف هنوز آیت الله منتظری رسماً قائم رهبری بود و در صورت فوت ناگهانی امام که هر لحظه ممکن بود، و از طرف دیگر برای انحصارگران و عاشقان قدرت اقدام عاجل دیگری که حساسیت آقای خمینی را به اندزه کافی برانگیزاند تا دست به اقدام عاجلی بزند ضرور بود. برای دیکتاتوران هیچ چیز حساسیت برانگیز تر این نیست که کسی در هر رتبه و مقامی که باشد، به افشای اعمال او دست بزند، این است که انتشارعمومی و جهانی نامه آیت الله منتظری به آقای

خمینی درباره اعدامهای فله ای زندانیان به خارج، بهترین مورد می توانست باشد: زیرا

الف- جنایات او را افشاء می کرد

ب- اسرار حکومتی و نظام را برای « استکبار» برملا می ساخت

ج- چهره کریه حکومت ولایت فقیه را آشکار می ساخت

د- وهم قساوت قلب، بیرحمی و سنگدلی شخصی او را نشان می داد

و لذا به اندازه کافی حساست آقای خمینی را برای اقدام فوری و عاجل برای نجات حکومت از دست به اصطلاح « ایادی خود فروخته» برمی انگیخت و همین هم شد. به مجرد انتشار و قرائت نامه در رادیو بی بی سی دربرنامه شامگاهی در ۵/ فرودین /۶۸، در روز بعد یعنی ۶۸/۱/۶ نامه توهین آمیز غلاظ و شداد عزل آقای منتظری از رهبری به دست آقای منتطری رسید. بنابراین، فرستادن و یا درز پیدا کردن چنین نامه ای به خارج از کشور، و یا حتی در داخل نمی توانست از آقای منتظری و یا دفتر او باشد. و قطعاً و بدون شک از طریق توطئه گرانی که برای تصاحب قدرت خیزش برداشته بودند، به خارج ارسال شده است. و خدا داناتر است

نمایه و یادداشت:

۱- پاسخ به تاریخ، محمد رضا پهلوی، ص ۲۰۷.
۲- همان سند.
۳- همان سند، ص ۲۰۷.
۴- همان سند، ص ۲۷۴.
۵- صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۷۸.
۶- همان سند، ج ۱۶ ص ۲۱۱ ـ ۲۱۲.
۷- The end Justfies the means؛
۸- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، ص ۳۲۳؛ به نقل از کیهان ۱ بهمن ۵۷، شماره ۱۰۶۱۸.
۹- همان سند، ص ۳۲۴؛ مشروح این مطلب را در همین سند ص ۳۲۴-۳۲۰ مطالعه فرمائید.
۱۰- همان سند، ص ۳۶۰؛ برای اطلاع بیشتر به همین سند ۳۶۱-۳۵۴ مراجعه کنید.
۱۱- نامه ها، به اهتمام فیروزه بنی صدر، ص ۷۶.
۱۲- همان سند، ۷۷.
۱۳- کتاب واقعیت ها و قضاوت ها در سایت، آیت الله منتظری؛ این کتاب اولین بار در سال ۱۳۶۸ منتشر شده است.
۱۴- گفتگو با آقای علی امیر حسینی در اوایل سال ۱۳۷۰ در لندن.
۱۵- کتاب واقعیت ها و قضاوت ها در سایت، آیت الله منتظری.
۱۶- توضیحی کوتاهی در باره مصاحبه مطبوعاتی حاج احمد آقا: بنا به گزارش روزنامه انقلاب اسلامی و کیهان، صبح ۲۳ فروردین ۶۰، حاج احمد آقا، مصاحبه ای بدون اطلاع روزنامه ها با خبر گزاری پارس انجام داده و حتی طبق معمول که از طریق تلکس متن مصاحبه ها به روزنامه ها مخابره می شده، نشده است. و بنا به گفته خبرگزاری پارس یک نسخه از مصاحبه تهیه شده و در اختیار روزنامه اطلاعات گذاشته شده است. و انقلاب اسلامی با مراجعه به اطلاعات نسخه ای از مصاحبه را دریافت کرده است. روزنامه انقلاب اسلامی، ۲۴ فروردین ۶۰، شماره ۵۱۲، ص ۱؛ روزنامه کیهان هم در صفحه اول ۲۳ فروردین توضیح داده است که «کیهان با وجود تلاش زیاد نتوانست متن مصاحبه را به دست آورد و متأسفانه در مراجعه به خبرگزاری پارس مسئولان این سازمان متن این مصاحبه را در اختیار کیهان نگذاشتند»
۱۷- انقلاب اسلامی، ۲۴ فروردین ۶۰، شماره۵۱۲، ص ۲؛ کیهان در ۲۴ فروردین عیناً مطلب را آورده است.
۱۸- رنجنامه سید احمد خمینی به آیت الله منتظری، ص ۹.
۱۹- ده سال با اتحادیه در آلمان، از: محمد جعفری، ص ۲۵۹؛ برای اطلاع از کم و کیف آن به همین سند، ص ۲۶۷-۲۵۹ مراجعه کنید.

۲۰- این مطلب با تفصیل بیشتری در کتاب واقعیت ها و قضاوت ها در سایت، آیت الله منتظری نیز آمده است.
۲۱- رنجنامه سید احمد خمینی به آیت الله منتظری، ص ۷.
۲۲- همان سند.
۲۳- همان سند.
۲۴- همان سند، ص ۱۰.
۲۵- همان سند.
۲۶- اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی، ص ۴۴.
۲۷- اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۳.
۲۸- اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی، ص ۴۴.
۲۹- اوج دفاع، ص ۱۲۸.
۳۰- اوج دفاع، ص ۴۶ .
۳۱- http://news.gooya.com/politics/archives/2012/08/144922.php
۳۲- کتاب واقعیت ها و قضاوت ها در سایت، آیت الله منتظری.
۳۳- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، ص۵۶۰؛ متن کامل نامه در ص ۵۶۱-۵۶۰ آمده است..
۳۴- پایان دفاع آغاز بازسازی، هاشمی رفسنجانی، ص ۴۳۹.
۳۵- روزنامه جمهوری اسلامی ۲۴/فروردین/۶۰، شماره ۵۳۴، ص ۵؛ این همان مصاحبه ای است که آقای هاشمی گفت: «اطلاع یافتم که حاج احمد آقا خمینی مصاحبه مطبوعاتی انجام داده و برخلاف مصاحبه های گذشته، ایشان با خط امام نسبتاً هماهنگی نشان داده»
۳۶- حکومت ولایی، محسن کدیور، ص ۱۷۷.
۳۷- صحیفه نور، جلد ۵، ص ۲۷.
۳۸- همان سند، ص ۳۱ و ۳۴.
۳۹- همان سند، ص ۵۶.
۴۰- همان سند، جلد ۱۰، ص ۱۴۷.
۴۱- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، ص ۳۰۰-۲۹۹؛ کتاب واقعیت ها و قضاوت ها در سایت، آیت الله منتظری نیز توضیحاتی در این مورد و موارد دیگر داده است علاقه مندان می توانند به این دو سند مراجعه کنند.
۴۲- همان سند، ص۳۰۰.
۴۳- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، ص ۳۰۴-۳۰۳، متن نامه آمده است. مرحوم منتظری نامه دیگری با بعضی اطلاع مهم دیگر پیرو همین نامه، در تاریخ ۶۷/۵/۱۳ برای آقای خمینی نوشته اند که قسمتی از نامه بدین شرح است: «...برای رفع مسئولیت از خود به عرض می رسانم سه روز قبل قاضی شرع یکی از استانهای کشور که مرد مورد اعتمادی می باشد با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان حضرتعالی به قم آمده بود و می گفت: مسئول اطلاعات یا دادستان – تردید از من است- از یکی از زندانها برای تشخیص

اینکه سر موضع است یا نه پرسید: تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت آری، پرسید حاضری مصاحبه کنی؟ گفت آری، پرسید حاضری برای جنگ عراق به جبهه بروی؟ گفت آری، پرسید حاضری روی مین بروی؟ گفت مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند! وانگهی از من تازه مسلمان نباید این حد انتظار داشت، گفت معلوم می شود تو هنوز سر موضعی و با او معامله سر موضع انجام داد و این قاضی شرع می گفت من هرچه اصرار کردم پس ملاک اتفاق آراء باشد نه اکثریت پذیرفته نشد و نقش اساسی را همه جا مسئول اطلاعات دارد و د یگران عملاً تحت تأثیر می باشند. حضرتعالی ملاحظه فرمائید که چه کسانی با چه دیدی مسئول اجرای فرمام مهم حضرتعالی که به دماء هزاران نفر مربوط است می باشند.» (خاطرات، ص ۳۰۵.)

۴۴- همان سند، ص ۳۰۷.

۴۵- همان سند، ص ۲۹۶.

۴۶- همان سند، ص ۲۹۸؛ نامه ای را که مرحوم منتظری ذکر می کنند که به امام نوشته اند، نامه مشروح و مفصلی حاوی اطلاعاتی بسیار ارزنده در امور مختلف و از جمله جنایاتی که در زندانها واقع شده است و نیز « هر کس را که بخواهند از جمله سید مهدی را می توانند بگیرند و فرضاً و فی النهایه اعدام کنند ولی آقایانی که مدتها است در پشت این صحنه هستند و متأسفانه و آخر الامر از عنوان حضرتعالی خرج کرده اند، بدانند که اگر سید مهدی هاشمی را پیش من تکه تکه کنند من خودم را به کسی نمی فروشم و استقلال فکری و ارادی خود را حفظ می کنم و خانه من فعلاً که منشاء اثری نیستم قیم لازم ندارد. » (نامه در همین سند، ص ۵۰۵-۴۹۸ بتاریخ ۱۳۶۵/۷/۱۷ است.)

۴۷- همان سند، ص ۲۹۸.

۴۸- همان سند، ص ۳۲۱.

۴۹- همان سند، ص ۳۱۶.

۱۰- آیا می دانستید، حکم تبعید ۲۵ نفر از علمای قم و آقای خمینی با امضای محمود هاشمی رفسنجانی بوده است؟

چهار محور توطئه و دسیسه هائی که با به اجرا گذاشته شدن آنها، مرحوم منتظری از نظر آقای خمینی صلاحیت و مشروعیت رهبری را از دست داد، عبارت بودند از:

۱- نفوذ مجاهدین و لیبرالها و نهضت آزادی

۲- افشای حکم اعدام فله ای آقای خمینی در مورد زندانیان بوسیلهٔ رادیو بی بی سی

۳- افشای اسرار جمهوری اسلامی بویژه جریان مک فارلین

۴- نفوذ و یا رخنه مهدی هاشمی به عنوان یک جانی و جنایتکار در دستگاه و بیت منتظری

در مورد دو محور اول در مقاله قبلی توضیح داده شد و قرار بر این شد که محور سوم و چهارم که مهمترین عاملی است که برای حذف منتظری به کار گرفته شد، در این قسمت توضیح داده شود.

اما قبل از توضیح دو محور اصلی اجمالاً لازم است که دو نکته به عنوان مقدمه بحث برای خوانندگان محترم روشن شده باشد:

۱- قضاوت با من نیست

در مورد سید مهدی هاشمی قصدم پاک و مبرا کردن او از اتهامها، بویژه قتلهای قبل و بعد از انقلاب که به وی زده شده نیست که این عمل در صلاحیت دادگاه صالح و بی طرف است و نه من و نه مجموعه دادگاههای جمهوری ولایت فقیه که درحقیقت قوه قضائیه از مهمترین بازوی اجرایی خواسته های ولی فقیه که خود طرف اصلی دعوا است، می باشد ونه قوه ای مستقل برای اجرای عدالت و دادگستری در کشور. اگر اینها به جان و ناموس و مال مردم اهمیت می دادند هیچ حرف نبود اما وقتی لاجوردی دادستانش وقتی از دادستانی برکنار و زندانها را از او تحویل می گیرند، آمار زندانیان تحویل گرفته با آمار تحویل داده شده ها همخوانی نداشت، یعنی اینکه عده ای را زیر شکنجه کشته بود (ا) و آقای خمینی و رؤسای قوه قضائیه خم به ابرو نیاوردند و

یا آقای خلخالی که بسیاری را حتی بدون محاکمه صوری کشته بود، و بعد هم بعضی ها به او انتقاد کردند، گفت همه اینها به دستور آقای خمینی بوده و تازه اگر اینها گناهکار بودند که به سزای اعمال خود رسیده اند و اگر بی گناه بوده اند که به بهشت رفته اند و این فلسفه دقیقاً فلسفه آقای خمینی نسبت به جان انسانها است. بنابر این مسئله اتهامهای سید مهدی و کشتن قبل و بعد از انقلاب، نه به خاطر کشتن است بلکه هدف دیگری را تعقیب می کرده اند. و الا نباید او تا سال ۶۵ یعنی مدت بیش از ۸ سال مصدر امور باشد و اینها ناگهان به فکر جنایات او بیفتند.

۲ - جاسوسی در لباس دوستی و خدمت

برای وادار کردن و در اختیار گرفتن مرحوم منتظری به منظور " ولایت بر فقیه" راه و روشهای مختلفی به کار گرفته شد، حتی در لباس شاگردی و دوستی جاسوس و خط دهنده در بیت و منزلش چه قبل و چه بعد از عزل او از رهبری برای تسخیرش گذاشتند و نتیجه ای نبخشید. مرحوم منتظری این ویژگی اخلاقی را داشت که نسبتاً آدم رک گوئی بود و آنچه را که حقیقت تشخیص می داد بی پرده عنوان می کرد. و این عمل برای زعمای جمهوری اسلامی سنگین و خطرناک بود. نمونه ای از جاسوسی را که آن مرحوم خود عنوان کرده است در اینجا خاطر نشان می کنم: موقعی آقای محتشمی وزیر کشور بوده، برای پیروزی خط خودشان در انتخابات، استانداران و فرمانداران را تعویض می کند. بعد از آن شبی به منزل آیت الله منتظری می رود، مرحوم منتظری می گوید: «من راجع به تعویض بعضی از استانداران اعتراض کردم وبه ایشان گفتم: " مردم به ولایت فقیه رأی دادند نه ولایت حاج احمد آقا"؛ تا اینکه در جریان قضایای سید مهدی، روزی که حاج احمد آقا نزد من آمدند و ملاقاتی سه ساعته با من داشتند و در حقیقت از من بازجوئی می کردند از جمله گفتند: " شما به آقای محتشمی گفته اید مردم به ولایت فقیه رأی دادند نه ولایت احمد"، و باز می گفت: " شما به آقای خامنه ای هم گفته اید من حاضرم با امام تا لب جهنم بروم ولی حاضر نیستم به جهنم بروم"؛ معلوم شد هر دو نفر صحبت مرا منتقل کرده اند! من به احمد آقا گفتم: " واضح است که مردم به ولایت فقیه

رأی دادند نه به ولایت شما"؛ احمد آقا گفت: " آیا امام می خواهند جهنم بروند؟" من گفتم: " ایشان نمی خواهند جهنم بروند ولی این کارها که در زندان به نام امام انجام می شود به عقیده من جهنم دارد و من نمی توانم روی آنها صحه بگذارم » (۲) روشن است که آقایان محتشمی و خامنه ای پیش منتظری می آمده اند، و به احتمال زیاد از او حرف می کشیده و به آقای خمینی و احمد آقا واحیاناً دیگران منتقل می کرده اند.

نمونه دیگر: آقای دری نجف آبادی که به عنوان دوست و شاگرد، هم قبل و هم بعد از عزل آقای منتظری از رهبری به بیت ایشان راه داشته است و برای احمد آقا و آقای خامنه ای و خمینی اطلاع رسانی و به عبارت دیگر جاسوسی می کرده است. در آن زمان مشهور بود که ایشان در بیت آیت الله منتظری مأمور اطلاعاتی بوده است. به گفته خود او مراجعه می کنیم تا ببینیم کم و کیف مسئله چیست؟

خود معترف است، نگرانی شدیدی که از فوت ناگهانی آقای خمینی وجود داشت و آقای منتظری صاحب امکانات و اختیاراتی بوده است، ایشان هم برای سلب بعضی از اختیارات و امکاناتی که مرحوم منتظری داشته و هم برای اطلاع گیری، با صلاح دید آحمد آقا، و آقای خامنه ای به دفتر آقای منتظری می رود (۳)، و اقدامات انجام داده شده را «به سرعت طی نامه ای به حاج احمد آقا گزارش می کردم» (۴) وی سپس ادامه می دهد، پس از جریان نجف آباد در فروردین ۶۸، آیت الله منتظری به من پیشنهاد نمود: « نزد ایشان مانده و دفترشان را سرو سامان بدهم. پس از آن، من این جریان را به اطلاع ریاست جمهوری، آیت الله خامنه ای، مقام معظم رهبری، و حاج احمد آقا رسانیدم و گفتم: اگر من در دفتر ایشان باشم شاید بتوان ایشان را برای نظام حفظ کرد و یا حد اقل در برابر حکومت اسلامی قرار نگیرد و عده ای از او سوء استفاده نکنند مقام معظم رهبری هم فرمودند: اگربشود خیلی خوب است و حاج احمد آقا موافقت کردند و گفتند امام شما را می شناسد و با این عمل هم مخالف نیست. » (۵)

در حقیقت آقای دری به آنجا رفته بود که از آقای منتظری سلب اختیارات بکند. نظر به اینکه در همان زمان شایع بود که آقای دری نجف آبادی مأمور نفوذی در بیت آیت الله منتظری است، خود به این مطلب چنین پاسخ داده است:

«مسائل و مشکلاتی میان اقای منتظری و نظام وجود داشت که باید حل می شد. به عنوان مثال ایشان رئیس هیأت امناء و پایه گذار " مرکز جهانی علوم اسلامی بود"...و یا دارالشفای قم که با پشتکار و همت آقای منتظری...ساخته شد. همچنین، وی رئیس هیأت امناء دانشگاه امام صادق بود...سلب اختیارات آقای منتظری با ظرافت خاصی انجام گرفت. من در این کارها ، مصلحت اسلام، نظام و حتی خود آقای منتظری رادر نظر داشتم. حالا شاید عده ای بگویند دری مأمور نفوذی بوده، اما من به تشخیص شرعی و قانونی خودم عمل کردم. » (۶) افزون بر آنچه گفته شد خود را در لباس شاگرد و مرید و دوستی پیش منتظری جا زده و برای رتق و فتق امور دفترش به منظور خط دادن به ایشان در بیت او مشغول کار می شود. بنا به گفته و توصیه ایشان!! مرحوم منتظری امکاناتی را که داشته از همه چشم پوشی می کند ولی از واگذار کردن اختیارات دارالشفا خود داری می کند با وجودی که آقای دری معترف است « دارالشفای قم که با پشتکار و همت آقای منتظری...ساخته شد. » و باز می گوید که مرحوم منتظری «همیشه می گفت من بابت خرید زمین های دارالشفا، ۶۰ میلیون تومان بدهکارم. او خانه کوچه ی عشقعلی را به آموزش و پرورش بخشید، اما حاضر به واگذاری دالشفا نگردید.» (۷) ولی «بعد ها حوزه علمیه اختیار دارلشفاء را به عهده گرفت» (۸) یعنی اینکه با زور اسلحه و قدرت از او سلب مالکیت کردند. در این مورد مرحوم منتظری می گوید: «من اگرهمه هستی ام را هم بگیرند به دنبالش راه نمی افتم؛ نه به مال دنیا علاقه دارم و نه به مقام آن، اما باید تاریخ نوشته و حفظ شود» (۹) آقای منتظری که مخالف حذف مرجعیت از رهبری بوده، نامه ای به شورای بازنگری قانون اساسی می نویسد و به آقای دری می دهد که آن را برساند و آقای دری می گوید «من زیر بار نرفتم و حاضر به تحویل آن نشدم» (۱۰) باز به حساب خودش به ایشان توصیه هائی می کرده و وقتی می بینند که توصیه هایش که به خدمت آقای خامنه ای و نظام در آمدن است پاسخ مثبت نمی شنود، « پیشنهاد کردم به هنگام ایراد سخن در مورد مسائل سیاسی و اقتصادی و یا صدور اعلامیه با پنج نفر از علما مشورت نمایید به عنوان مثال، آیت الله مؤمن، آیت الله طاهری خرم آبادی، آیت الله محفوظی و آیت الله مهدوی کنی را به عنوان نمونه نام بردم و اگر ایشان می پذیرفت هم به نفعت نظام بود و به نفع ایشان بود» (۱۱). آقای دری که در

حقیقت مسئول دفتر مرحوم منتظری بوده، وقتی می بیند اهدافش«تحقق پیدا نمی کند» دفتر منتظری را ترک می کند. (۱۲)

آقای دری به درستی نکته ای را در مورد مرحوم منتظری بیان می کند و آن اینکه: «انتشار خاطرات آقای منتظری نشان می دهد میان بینش و روش ایشان و با سلوک حضرت امام (ره) تفاوت اساسی وجود داشت وعزل ایشان عاطفی و احساسی و یا تحت تأثیر مرحوم حاج احمد آقا نبود...امام به درستی احساس کردند که رهبری نظام نباید در اختیار آقای منتظری و عوامل ایشان قرار گیرد؛ زیرا رهبر باید با صلابت و قدرت فروانی برخوردار باشد و به سرعت از عوامل اطراف خود تأثیر نپذیرد. » (۱۳) این مجیز گوی قدرت، فراموش کرده است که کمی قبل خود بیان داشته که

« اما خبرگان رهبری، همیشه با این سئوال رو به رو بود که اگر امام دعوت حق را لبیک بگوید، کار رهبری و زعامت امت اسلامی چه خواهد شد. با توجه به این که شرایط حضرت امام (ره) به دلیل ناراحتی قلبی، صد در صد قابل اطمینان نبود، تصمیم در باره سرنوشت کشور پس از حضرت امام (ره) ضرورتی انکار ناپذیر بود. تقریباً تمام کسانی که دغدغه ی انقلاب، نظام و ولایت فقیه را داشتند، به مسئله رهبری و زعامت بعد از امام فکر می کردند، حتی بیت شریف امام هم این نگرانی را داشتند» وی توضیح می دهد که « تأکید بر جانشینی شخصیتی بود که در زمان خود حضرت امام شناخته شده باشد و به اصطلاح انگشت حمایت رهبری را داشته باشد،... در آن شرایط با توجه به مواردی که ذکر شد و با توجه به موقعیت مبارزاتی، سیاسی و حوزوی آقای منتظری، اولین شخصی که برای این منظور پس از امام مطرح شد، ایشان بود.» (۱۴)

حال با توضیح دو نکته فوق به اصل مطلب که:

۳- افشای اسرار جمهوری اسلامی بویژه جریان مک فارلین

است می پردازم.

۳- افشای اسرار جمهوری اسلامی بویژه جریان مک فارلین

به منظور روشنائی انداختن به مسئله فوق لازم است که رابطه جمهوری اسلامی حد اقل بعد از گروگان گیری و وارد شدن سران جمهوری

اسلامی (=حزب جمهوری اسلامی + دولت رجائی + آقای خمینی) به قرار و مدارِ پنهانی با جمهوریخواهان (۱۵) و زیر بار قرارداد دیکته شده الجزایر که به قرارداد وثوق الدوله مشهور شد (۱۶) رفتن و از سال ۶۴ به بعد، کمی توضیح داده شود و قبل از هر چیز خلاصه گزارشی را که آقای هاشمی در مقدمه خاطرات سال ۶۵، نوشته می آورم و بعد به ترتیب تاریخ بعضی از گزارشهای روزانه را مطالعه خواهیم کرد و سپس مطالب دیگر در پی خواهد آمد:

۱ـ خلاصه:

« مأموران ایرانی تهیه سلاح، در روابط خود با دلالان بین المللی فروش سلاح، با فردی به نام آقای منوچهر قربانی فر برخورد می کنند و با او معاملاتی هم انجام می دهند. او از فراریان ایرانی بود.
در تاریخ اول شهریور سال ۱۳۶۴ آقای قربانی فر می گوید با آمریکائی ها از زمان رژیم سابق در ایران همکاری داشته، برای تهیه سلاح ارتباط برقرار کرده و متوجه شده است که آنها دچار مشکل جدی مسائل گروگانهای خود در لبنان هستند و نجات آنها می تواند در سرنوشت انتخابات آینده آمریکا، تأثیر اساسی داشته باشد و آنها می دانند که ایران در نیروهای مقاومت لبنان نفوذ دارد و مایلند در مقابل نیازهای دفاعی ایران، نجات گروگانها را به دست آورند. او ضمن ارسال نامه ای، از جلسه ملاقاتش با سران جمهوریخواه [رئیس سنای آمریکا و جرج بوش معاون رئیس جمهور آمریکا] گزارشی با مضامین متن فوق می نویسد.
ایران هم که برای فعال نگاه داشتن رادارها و موشک های فونیکس و تاو، هاک و هارپون، نیاز شدید به قطعات با خود این تجهیزات را داشت، آمادگی خود را با هدف تأمین این نیازها و نیز اهداف انسانی نجات انسانهای به گروگان رفته و نیز نجات لبنان از بدنامی گروگان گیری، اعلان می کند.
مذاکرات مکرر و طولانی بین او و آقای محسن کنگرلو مشاور نخست وزیر ایران، به شروع تحویل سلاح و شروع آزادی گروگانها که با تلاش زیاد سرنخی از عوامل ربایش آنها به دست آمده بود، می شود. سوء ظن حاکم بر دو

طرف ودیوار بلند بی اعتمادی در میان دو کشور ایران و آمریکا، باعث کندی حرکت بود، در حالی که هر دو طرف، نیازمند سرعت عمل بودند.
کار داد و ستد به تدریج و کند پیش می رفت، ولی صبر آمریکائی ها رو به تمام شدن بود که ریسک سفر مقام عالیرتبه ای مثل آقای مک فارلین را با نام غیر واقعی در رأس یک هیأت پذیرفتند... دروغگوئی آنها در قیمت اجناس تحویلی و گرفتن چند میلیون دلار اضافی و نیز آلوده کردن کار با دخالت دادن مأموران اسرائیلی، باعث سوء ظن ما شد و به خصوص اینکه هیأت آمریکائی هم بخش ناچیزی از اقلام مورد توافق را با خود آورده بودند.
عدم موافقت امام و سران قوا با ملاقات و مذاکره با ایشان و انجام مذاکره در سطح مدیران میانی، باعث رنجش مک فارلین و ناتمام گذاشتن کار و رفتن او شد.» (۱۷)

۲- چند نمونه گزارشها به ترتیب تاریخ

شنبه ۲۱ اردیبهشت ۶۴، «حاج یوسف آمد و گزارش تیم خرید اسلحه را داد. مدعی است که آمریکا مایل است اسلحه ها، هواپیما، موشک و... مورد نیاز ما را از طریق شرکت های غیر آمریکائی به ما بدهد، ولی ما نمی توانیم باور کنیم. استدلال آنها این است که آمریکا می ترسد ما اجباراً سیستم نظامی خودمان را که متکی به اسلحه های آمریکائی است، عوض کنیم به اندازه ای که بتوانیم سیستم موجود را حفظ کنیم تحویل می دهند؛ ممکن است نظرشان درست باشد. به هر حال به نفع ما است که بخریم و اجازه داده ایم، ولی امروز و فردا می کنند. به هر حال اجازه را تأکید کردم. آقای خامنه ای هم در این باره تلفنی مشورت کردند، نظر واحدی داریم.» (امید و دلواپسی، ص ۹۴.)

پنجشنبه ۳۱ مرداد ۶۴، « آقای غلامرضا آقا زاده آمد و گزارشی از رسیدن موشک تاو و پیغامی از آمریکا در مورد آمادگی تحویل بعضی از نیازهای مهم جنگی در مقابل کم کردن فشار انقلابیون لبنان بر آمریکا و آزادی گروگانهای آمریکا ارائه داد.» (امید و دلواپسی، ص ۲۲۶.) آمریکایی ها می دانسته اند که ایران بر آنها نفوذ دارد و احتمالاً خط را ایرانیها به آنها داده اند.

جمعه ۱ شهریور ۶۴، « عصر آقای [محسن] کنگرلو مشاور نخست وزیر آمد و راجع به آوردن موشک تاو توسط [منوچهر] قربانی فر- که در ماجرای کودتای نوژه، غیاباً به مرگ محکوم شده بوده – و آوردن پیام از طرف [جرج] بوش [پدر] و معاون [ریگان] رئیس جمهور آمریکا گزارش داد.» جورج بوش، همان کسی که با او برای به تعویق انداختن آزادی گروگانهای آمریکائی در ایران رابطه مخفی بر قرار کرده بودند.
(امید و دلواپسی، ص ۲۲۹.)
چهار شنبه ۱۰ مهر ۶۴، « عصر آقای [محسن] کنگرلو مشاور نخست وزیر آمد و گفت واسطه نقل کرده که آمریکائی ها فرستادن سلاح را مشروط به تماس تلفنی" ویلیام باکلی " گروگان در لبنان با[جرج] بوش [پدر] و معاون [ریگان] رئیس جمهور آمریکا کرده اند. گفتم بگوید که ما چنین رابطه ای با رابیندگان نداریم و در صورتی که آمریکا حسن نیت خودش را ثابت کند، وارد مذاکره برای حل مشکل گروگانها می شویم. شب خبر رسید که همان فردی که آمریکا می خواهد [با او] تماس بگیرد از طرف سازمان جهاد اسلامی، به تلافی حمله اسرائیل به تونس اعدام شده است.» (امید و دلواپسی، ص ۲۷۰.)
چهار شنبه ۲۴ مهر ۶۴، « به جلسه سران قوا در منزل آقای موسوی اردبیلی رفتم. در جلسه خبر پیغام آمریکائی ها مبنی بر ارسال لوازم موشک هاگ و هواپیماها و موشک ها و... به شرط ازادی تدریجی گروگانهای آمریکائی در لبنان مطرح گردید و قرار شد گفته شود که قدم اول را آنها بردارند، سپس ما وارد مذاکره می شویم. اگر توانستیم مسلمانهای لبنان را وادار به آزادی یکی از آنها کنیم، هواپیمای دوم حامل لوازم به زمین بنشیند و هکذا.» (امید و دلواپسی، ص ۲۸۸.)

۲۷ بهمن ۶۴، « آقای محسن کنگرلو آمد و اطلاع داد آمریکا حاضر شده به جای موشکهای هاگ نامقبول گذشته، موشک تاو بدهد. فردا می رسد. »(امید و دلواپسی، ص ۴۱۷.)
شنبه ۱۰ اسفند ۶۴، « آقای کنگرلو آمد و گزارش مذاکره با آمریکائی ها را داد. اطلاعات چندان مهمی نداده بودند و خواستار آمدن به ایران – به طور سری – برای بررسی نیازهای جنگی ما بودند. گفتم اگر می خواهند ما در لبنان برای آزادی گروگانهایشان کمک کنیم، باید ۱۰۰ موشک فونیکس بدهند»

(امید و دلواپسی، ص ۴۳۵.)
توجه: این یادداشت و یادداشت ۱۰ مهر به طور ضمنی می رساند که اگر نه بوسیلهٔ عوامل اینها در لبنان آمریکائی های به گروگان گرفته شده اند، - که به طوریکه بعداً توضیح خواهم داد، استنتاج اینجانب این است که گروگانها بوسیلهٔ عوامل اینها به گروگان رفته اند – اطلاع دقیق از آنها دارند و گروگان گیر ها به نوعی با اینها رابطه دوستی دارند. درگزارش تاور نیز چنین نکته ای آمده و مستفاد می شود.
شنبه ۲۴ اسفند ۶۴، « آقای[محسن] کنگرلو آمد و از پذیرفتن آمریکائی ها در خصوص قطعات موشک هاگ در مقابل کمک به آزادی گروگانهایشان در لبنان خبر داد. آمریکائی ها اطلاع داده بودند که شوروی برای حمله به ایران آماده می شود. حدس می زنم دروغ است و برای تیره کردن روابط ما با شوروی است.» (امید و دلواپسی، ص ۴۴۸و۴۴۹.)
۱۳ فروردین ۶۵، « شب سران قوا مهمان آیت الله خامنه ای بودیم. احمد آقا نیامده بود. پیشنهاد وزیر خارجه عمان در خصوص پیغام آمریکا مبنی بر کمک ما به آزادی گروگانهای آمریکائی در لبنان در مقابل گرفتن نیازهای تسلیحاتی مطرح شد. با اینکه اصل مطلب را قبول داریم، چون از فاز دیگری در جریان است، قرار شد از طریق دیگری عمل شود. رئیس جمهور تأکید بر لزوم عدم یأس آمریکا داشتند و من پیشرفت کاری را که از طریق محسن کنگرلو انجام می شود، توضیح دادم و مورد تأیید قرار گرفت. قرار شد آقای وحیدی مسئول اطلاعات سپاه، با چهار آمریکائی که به این منظور به زودی به ایران می آیند، صحبت کنند» (اوج دفاع، مقدمه، ص ۴۷.)

۶ اردیبهشت ۶۵، « آقای[محسن] کنگرلو آمد و گزارش داد که آمریکایی ها می گویند قطعات هاگ آماده تحویل است ولی می خواهند قبل از تحویل با کنگرلو ملاقات کنند. گفتم مانعی ندارد ولی ظاهراً آنها به اغراض خاص جریان را به تأخیر می اندازند و حسن نیت ندارند. در گذشته هم از این فیلم ها بازی کرده اند. علی القاعده آنها باید عجله بیشتری برای آزادی گروگانهای خود در لبنان داشته باشند؛ یا در داخل خودشان مشکلی دارند و یا در صدد اجرای توطئه ای هستند. باید با هوشیاری برخورد کرد و نباید هیچ قولی در باره گروگانها داد و فقط گفته شود که اگر با تحویل قطعات هاگ، حسن نیت خود را ثابت کردند، ما

برای نجات گروگانها شروع به اقدام می کنیم و پس از اقدام می توانیم بگوئیم چه می کنیم » (اوج دفاع، مقدمه، ص ۷۹-۷۸.)
یکشنبه ۴ خرداد ۱۳۶۵، « آقای محسن کنگرلو اطلاع داد که هواپیمای حامل قطعات گران قیمت آمریکایی – که با پاسپورت ایرلندی آمده اند و به نام ایرلندی هستند – در فضای تهران است. به آقای دکتر روحانی گفتم که برای کنترل قطعات و اداره سیاسی و مذاکرات همکاری کنند... افطار مهمان نخست وزیر بودیم. آقایان محسن کنگرلو [مشاور نخست وزیر] و احمد وحیدی مسئول اطلاعات سپاه آمدند. گزارش وضع هیأت آمریکائی را دادند. یک چهارم قطعات هاک درخواستی را آورده اند. آقای مک فارلین مشاور ویژه ریگان و شخصیت های حساس دیگر آمریکا در هیأت اند. برای سران ما کلت و شیرینی، هدیه آورده اند و خواهان ملاقات با سران هستند.
قرار شد هدیه را نپذیریم و ملاقات ندهیم و مذاکره را در سطح دکتر هادی و دکتر روحانی و مهدی نژاد مخفی نگهداریم و مذاکرات محدود به مسئله گروگانهای آمریکائی در لبنان و دادن قطعات هاک و چند قلم دیگر اسلحه باشد. آنها بیشتر خواهان مذاکره در مسائل کلی سیاسی اند. می خواهند یک نفر دائماً در هواپیمای خودشان برای تماس با خارج از طریق ماهواره بماند. این را هم قبول نکردیم. سپس با اصرار آنها قبول شد که مشورت و تماس، در موارد لزوم به هواپیما بروند. بنا بود درجائی غیر از هتل اقامت کنند، اما چون جای مناسبی نبود در هتل آزادی مانده اند. به مأموران اطلاعات سپاه گفته شد که آنها را حفاظت کنند. » (اوج دفاع، ص ۱۰۸-۱۰۷.)
توجه: در پاورقی همین صفحه آمده است: « انجیل حاوی پیام رونالد ریگان رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا که از کانال دیگری به مقامات ایران اهداء شده بود، در مرکز اسناد، کتابخانه و موزه رئیس جمهور در رفسنجان نگهداری می شود.»
برابر گزارش تاور، در ملاقات هیأت آمریکائی در فرانکفورت با مقامات ایرانی در ۵ تا ۷ اکتبر ۱۹۸۶ برابر با ۱۳ تا ۱۵ مهرماه ۱۳۶۵، هیأت امریکائی انجیلی را به مقامات ایرانی هدیه می دهند و مقامات ایرانی نیز قرآن به ریگان هدیه می دهند. (سیر تحول سیاسیت آمریکا در ایران، کتاب سوم، از ابوالحسن بنی صدر، ایران گیت، چکیده گزارش تاور، ص ۲۷.) بنا به گزارش

آقای هاشمی رفسنجانی هدیه انجیل با امضای ریگان توسط الیور نورث به علی هاشمی رفسنجانی داده شده است.(اوج دفاع، ص ۲۴۱.)
۸ شهریور ۶۵، « ظهر، علی اخوی زاده که از اروپا برگشته آمد. از طریق کاردارمان در لندن، دو نفر از مقامات آمریکائی با او ملاقات کرده اند. خواستار رفع تیرگی روابط شده اند و از ما برای آزادی گروگان هایشان در لبنان استمداد کرده اند و در مورد جنگ از موضع قبلی دشمنی شان با ما نرمشی نشان داده اند. در مورد کانالهائی که در گذشته به ما پیغام داده اند، پرسیدند. توسط احمد آقا به حضرت امام گزارش دادم. گفتم متن اظهارات آنها را بنویسد که در جلسه سران قوا مطرح کنیم.»
(اوج دفاع، ص ۲۴۱.)
شنبه ۸ شهریور ۶۵، « احمد آقا آمد... گزارش کامل پیام آمریکائی ها را گرفت تا برای امام منتقل نماید.» (اوج دفاع، ص ۲۴۲.)
سه شنبه ۶ آبان ۶۵، « آقایان رفیق دوست و مهدی نژاد آمدند. در مورد مراحل آزادی گروگانهای آمریکائی در لبنان و نیازهای تسلیحاتی بحث شد.» (اوج دفاع، ص ۳۲۵.)
چهار شنبه ۷ آبان ۶۵، « عصر آقای احمد عزیزی رئیس کمیسیون سیاست خارجی مجلس آمد و راجع به شایعه آمدن مک فارلین به ایران توضیح خواست؛ توضیح دادم.» (اوج دفاع، ص ۳۲۷.)
۵ آذر ۶۵، « آقای محسن رضائی آمد و برای توجیه فرستادن علی – اخوی زاده- برای مذاکره با آمریکائی ها در مورد گروگانهای لبنانی حرف زد که قانع کننده نبود و گفتم اشتباه کرده است. اما از جهتی به ایشان حق دادم، زیرا احساس نیاز به سلاح را بیشتر از دیگران دارد و از طرفی فاز اول در آستانه بن بست است و فکر کرده با در صحنه قرار گرفتن برادرزاده من ، پیشرفت کار بهتر خواهد بود.» (اوج دفاع، ص ۳۵۶.)

۱۰ آذر ۶۵، « احمد آقا آمد. در مورد ملاقات دوم علی هاشمی با آمریکائی ها که با دستور آقای محسن رضائی انجام گرفته بود، بحث و قرار شد به سران قوا هم بگویم.» (اوج دفاع، ص ۳۶۰.)
شنبه ۱۰ آبان ۶۵، « حاج احمد آقا آمد. از شیوع سفرمک فارلین به ایران به گونه ای انحرافی نگران است و پیشنهاد داشت که آن را به گونه ای واقعی که

برای ما پیروزی است و برای آمریکا یی ها خفت و شکست مطرح کنیم، پیش از آنکه دشمنان سوء استفاده کنند.قرار شد فردا شب جلسه سران در منزل ما باشد وموضوع بحث همین باشد. » (اوج دفاع، ص ۳۳۰.)
دوشنبه ۱۲ آبان ۶۵، « ظهر آیت الله خامنه ای آمدند. در باره کیفیت اعلان قضیه آمدن مک فارلین به ایران بحث کردیم. توافق حاصل شد.» (اوج دفاع، ص ۳۳۲.)
س- اگر مسئله مک فارلین، مسئله ای عادی روشن بود، چه نیازی داشت که در باره چگونگی اعلان آن بحث و با هم توافق کنید؟ معلوم است که فهمیده اند که با لو رفتن مسئله، گند قضیه در آمده و حالا باید به نوعی این گند را بپوشانند و آن را رفع و رجوع کنند.
۱۳ آبان ۶۵، « ظهر دکتر روحانی آمد. در باره جنگ و نیازها و ارز و مطالب سخنرانی عصر مذاکره شد. دکتر هادی برای مشورت در مطالب سخنرانی عصر آمد.. در مراسم ۱۳ آبان مقابل مجلس، سخنرانی مبسوطی ایراد کردم. آمدن مک فارلین به ایران را خوب توضیح دادم و استیصال آمریکا را تشریح کردم. نظر امام هم این بود که حقایق جریان به مردم گفته شود » (اوج دفاع، ص ۳۳۵.)

چند توضیح:

الف- آقایان دکتر محمد علی هادی و دکتر روحانی از اعضای مذاکره کننده با مک فارلین و هیأت همراه بوده اند، بنا براین با هر دوی اینها مشورت شده که چگونه مسئله پوشانده شود. قبلاً هم در این مورد با حاج احمد آقا و آقای خامنه ای مشورت و هماهنگی شده بود.
ب- اگر به واقع آمریکائی ها به استیصال افتاده بودند و شما نگرانی نداشتید، چرا وقتی ۸ نماینده (۱۸) که به گفته آقای خمینی «عصارهٔ ملت هستند»، در باره مک فارلین از وزیر خارجه سئوال کردند که به مجلس بیاید وتوضیح بدهد، همین آقای خمینی به شدت به آنها حمله کرد و گفت : « لحن شما از اسرائیل تندتر است». شما هم خود معترفید که حمله شد ید بوده و « آنها خیلی ترسیده و سئوالشان را پس گرفتند.»

ج- اگر شما و امام می خواستید به مردم حقایق را بگوئید، دیگر آن چه بلائی بود که بر سر ۸ نماینده، مجلس آوردید؟ و تازه گزارش تاور و تحقیق کنگره آمریکا دروغ های شما را رو کرده است.
یکشنبه ۲ آذر ۶۵، « در جلسه علنی، نمایندگان با اهرم سخنان امام، تهاجم شدید به هشت نفر سئوال کننده و خط آنها داشتند و من پیش از دستور، صحبت ملایمی در این باره نمودم. آنها خیلی ترسیده و سئوالشان را پس گرفتند.» (اوج دفاع، ص ۳۵۲.)
جمعه ۸ اسفند ۶۵، « گزارش کمیسیون تاور در باره رسوائی کاخ سفید آمریکا در رابطه با ایران، در رأس همه اخبار است. من هم در نماز جمعه امروز در باره تأیید شدن اظهارات ما در این گزارش و انتقاد از بیانیه دیروز ریگان صحبت کردم. » (اوج دفاع، ص ۴۸۳.)

مختصری در مورد گزارش تاور:

۱- در این گزارش، به طور مشخص آمده است که رفتن هیأت ۵ نفره آمریکائی به ریاست مک فارلین به تهران با توافق قبلی و برای حل تمامی اختلافات بوده است.
۲- قرار بوده که جریان سری بماند تا جمهوری اسلامی زمینه آشکار کردن روابط ایران و آمریکا را فراهم کند.
۳- هیأت ۴ روز در تهران بوده و از طریق ماهواره خود به واشنگتن دائم در تماس بوده اند و ۹ جلسه و حدود ۱۵ ساعت با هم مذاکره داشته اند.
۴- قرار بوده که آمریکائی ها، میانه روها را (= هاشمی رفسنجانی و دارو دسته)، در مقابل تند روها (= مهدی هاشمی، منتظری و دارو دسته)، حمایت کنند.
۵- در سال ۶۵ که هیأت آمریکائی به ایران می رود، ایران در وضعیت نظامی غم انگیزی بوده است. این هم حقیقتی است، که اگرغلوکردنها و نادرستیهای هاشمی رفسنجانی را از گزارشهایش حذف کنیم این حقیت کاملاً آشکار است. اینها را هم که حذف نکنیم آنچه کمتر از دو سال بعد اتفاق افتاد و به آقای خمینی جام زهر نوشانده شده، همین حقیقت را حکایت می کند.

۶- هم اسرائیل در مرکز این مذاکرات قرار داشته و هم هیأت از اسرائیل به تهران سفر کرده و هم بخشی از اسلحه ها از اسرائیل خریداری و ارسال شده است.
۷- هیأت آمریکائی متوجه شده است که روابط پنهانی آمریکا و ایران در جنگ قدرت برای جانشینی خمینی، نقش مهمی بازی کرده است.
۸- البته از هوچی گری های آقای هاشمی رفسنجانی که بگذریم، از گزارشهایش آشکار است که سفر هیأت ۵ نفره آمریکائی به ریاست مک فارلین به تهران با توافق قبلی دو طرف صورت گرفته و اسرائیل هم در ماجرا شرکت داشته است.
۹- آقای هاشمی حقیقت دیگری نیز در«گزارشی از ماجرای مک فارلین» آشکار ساخته : « از طرف دیگر، مسئله تأمین اسلحه هر چند برای ایران مهم و حیاتی بود، اما در حدی نبود که ایران هر شرایطی را از سوی آمریکا بپذیرد. این امر در درجه اول به سیاست های اصولی و عقیدتی ایران باز می گشت و از طرف دیگر به این واقعیت که ایران خود در صدد تولید این سلاحها بود.
البته واقعیت این است که خرید این سلاحها از خود آمریکائی ها شاید با قیمت کمتری عملی بود تا پس از چند دست چرخیدن در میان واسطه ها. » (۱۹) و این است آن حقیقت که با قیمت بسیارکمتری عملی بود که از خود آمریکائی ها بخرند تا از واسطه های مختلف. در جریان همین مسئله به قول خودتان آمریکائی ها ۵ هیئت برای بررسی این مسئله تشکیل دادند و شما حتی ترجمه آن گزارشها را به درستی جرأت نکردید انتشار دهید. وی امروز می گوید: « تأمین اسلحه هر چند برای ایران مهم و حیاتی بود » اما آقای رجائی از جانب باند بهشتی- هاشمی- خامنه ای در سال ۵۹ و زمانی که آمریکا حاضر شد ۴ شرط آقای خمینی را برای آزادی گروگانها بپذیرد و اسلحه های خریداری شده را هم به ایران ارسال کند، برای شکست بنی صدر وارد معامله پنهانی با جمهوریخواهان شدند و آزادی گروگانها را تا بعد از انتخابات آمریکا به تعویق انداختند و آقای رجائی منصوب این باند در آن زمان از جانب اینها می گفت: «س- ایران ۴۰۰ ملیون دلار اسلحه در آمریکا دارد آیا شما سعی می کنید که این وسایل را بگیرید؟
ج- این مسئله مهم است. آمریکا به کشور ما تعهدات و بدهی زیادی دارد. همانطوریکه بارها اعلام کرده ما جنگ را به اتکای هواپیما یا تانک ادامه نمی دهیم و خود را اصولاً نیازمند به این وسایل نمی دانیم. هرگاه این وسایل را

بگیریم با هواپیما و تانک به جنگ ادامه خواهیم داد. اگر آمریکا ندهد که نخواهد داد ما به اتکای به اسلحه ای که خود می سازیم ولو ابتدایی جنگ را تا نابودی کامل دشمن ادامه خواهیم داد.» (۲۰) جنگ را ادامه دادند اما با خفت و خواری جام زهر را هم در شکست به آقای خمینی نوشاندند.

پنجشنبه ۶ فروردین ۶۶، « آقای [محسن] کنگرلو مشاور نخست وزیر آمد. چند نامه از منوچهر قربانی فر آورده؛ او دست بردار نیست و طلبکاری می کند. به خاطر گران حساب شدن سلاح های آمریکا در جریان مک فارلین، مبلغی از طلب ادعائی آنها داده نشده و آقای قربانی فر می گوید از جیب خودش داده است .» (دفاع و سیاست، ص ۴۲.)

۱۳ اردیبهشت ۶۶، آمده است که « آقای هاشمی در گفتگو با روزنامه آبزرور...گفت: " هیچ گروهی جز گروه مک فارلین به ایران نیامده است و این گروه هم مخفیانه و غیر قانونی به ایران آمده بود...آنها با نمایندگان خرید اسلحه ما ملاقات کرده اند و در ارتباط با آمریکائیان هم اینک روشن شده است، آن زمان هم که آنها می کوشیدند با ما رابطه بر قرار کنند، دست از شیطنت ها و کلک های خود برنداشته بودند، حتی در رابطه با قراردادها نیز آنها ما را فریب دادند. گرانفروشی کردند و کوشیدند اسرائیل را هم در قضیه وارد کنند.»
(دفاع و سیاست، ص ۹۲.)

در همین گزارش کلی دروغ نهفته است ولی باز اعتراف می کند که « حتی در رابطه با قراردادها نیز آنها ما را فریب دادند.» گوبلز هم باید می آمد و از اینها درس دروغ گفتن می آموخت. اینقدر برای دیگران شعور قائل نیست که اگر هیأت بدون توافق قبلی و مخفیانه به تهران آمده بود، اولاً چرا با آنها مذاکره می کردید و ثانیاً وقتی هواپیمای غول پیکری با ۱/۵ قطعات اسلحه های درخواستی و به جز خدمه هواپیما با هیأت ۵ نفره به تهران می آید و شما متوجه نمی شوید، چگونه می توانستید ازمرزها محافظت کنید و در جنگ پیروز شوید؟ و همین نوع دروغگوئی ها و غلوکردنها برای انحصار قدرت کار شما در جنگ به شکست انجامید.

دوشنبه ۳۱ فروردین ۶۶، « سپس آقایان علیرضا معیری، محمد علی هادی، سید علی اصغر حجازی و فریدون مهدی نژاد، اعضای کمیسیون مشورتی مسائل آمریکا آمدند. گزارش کار و ترجمه جزوه گزارش تاور را آوردند و مشکل ادامه تعمیر موشک های فونیکس را گفتند. قرار شد دوباره و با صراحت

و توضیح، موضوع را از امام سئوال کنیم. آقای نخست وزیر سئوال مبهم کرده اند و جواب هم ابهام دارد و هم مشکل زا است. » (دفاع و سیاست، ص ۷۴)
شنبه ۱۷ مرداد ۶۶، « مسئولان روزنامه اطلاعات برای مصاحبه ای که قرار است در مقدمه ترجمه گزارش تاور چاپ شود، آمدند. این کتاب برای پاسخگوئی به تبلیغات گمراه کننده گزارش تاور تهیه می شود.» (دفاع و سیاست، ص ۲۱۸.)
بگوئید فاش کردن روابط شما با آمریکائی ها. آقای محمد حسن زورق مترجم هم در باره ترجمه گزارش تاور با شما مشورت کرد و جزوه ترجمه را برای شما آورده بود که چگونه ترجمه بشود، مشورت کرده است. (دفاع و سیاست، ص ۳۹۷-۳۹۶)
جمعه ۲۰ آذر ۶۶، « شب آقای [محمد حسن] زورق آمد. در باره ترجمه گزارش تاور مشورت کرد و جزوه ای برای دیدن من آورد. » (دفاع و سیاست، ص ۳۹۷-۳۹۶)
در کتاب «(دفاع و سیاست» کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۶ در صص ۶۷۰-۶۶۷ گزارشی از ماجرای مک فارلین آمده است که چند نکته گویائی در آن آمده است:
«... در نهایت این ایران بود که توانست در رسوایی کاخ سفید، آمریکا را هم در بعد نظامی و هم در بعد سیاسی شکست دهد. به همین دلیل گزارشها و تحلیل هایی در این زمینه توسط آمریکایی ها منتشر شده است، از جمله گزارش تاور، بیشتر برای کتمان این شکست است.... در آمریکا پس از این جریان ۵ کمیته از سوی دولت، کنگره، سنا و دادستانی برای بررسی موضوع تشکیل شد و هر یک از کمیته ها نیز با توجه به وظایف خود گزارش مشروح و مکتوبی از ماوقع تهیه کردند و دو مورد از این گزارشها (گزارش تاور و والش) منتشر هم شد. اما در ایران گزارش مکتوبی از این جریان منتشر نشد.
و سر انجام اینکه نکته مهمی که عامل اساسی بهره گیری ایران و خسارت آمریکا از این جریان بود، این است که در ایران سران قوا و شخص امام راحل از ابتدا تا آخر در جریان امور بودند و هیچ اقدامی برخلاف مقررات کشور انجام ندادند؛ ضمن اینکه دو هدف اساسی تأمین نیازهای دفاعی و رفع گرفتاری انسان های ربوده شده را دنبال می کردند. »(دفاع و سیاست، ص ۶۶۹و۶۷۰.)

چند توضیح:

۱- آقای خمینی ، احمد آقا، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی، خامنه ای، محمد علی هادی، حسن روحانی، غلامرضا آقا زاده، نخست وزیر، از سپاه هم کنگرلو مشاور نخست وزیر، احمد وحیدی، فریدون مهدی نژاد، رفیق دوست، محسن رضائی، و علی هاشمی رفسنجانی، همه در جریان بودند به جز آقای منتظری قائم مقام رهبری که مسئله از او پنهان شده بود.
۲- ببینید دروغگویان چقدر با وقاهت حرف می زنند. وی می گوید: ما « آمریکا را هم در بعد نظامی و هم در بعد سیاسی شکست » دادیم. وقاهت از این بالاتر می شود که جنگ را باخته و جام زهر را هم به آقای خمینی نوشانده اند، باز هم می گوید، ما آمریکا را در بعد سیاسی و نظامی شکست دادیم.
۳- باز هم به دروغ تکرار می کند که « در ایران سران قوا و شخص امام راحل از ابتدا تا آخر در جریان امور بودند و هیچ اقدامی برخلاف مقررات کشور انجام ندادند». اگر شما راست می گوئید پس چرا با وکلای مجلس خود آن رفتار را کردید؟ نظر به اینکه می داند نه روزنامه آزادی هست و نه کسی جرأت حرف زدن دارد اینگونه با وقاهت و دروغ حرف می زند.
۴- ترجمه سانسور شده کتاب نقاب یا سیا – جنگهای سری اثر باب و و داود را روزنامه اطلاعات به صورت پاورقی انتشار داد و با وجودی که این روزنامه و آقای هاشمی رفسنجانی چند نوبت وعده داد ند که ترجمه گزارش تاور را منتشر خواهند کرد، هنوز که هنوز است اجازه انتشار پیدا نکرده و مانند اسناد قرارداد الجزایر، اجازه انتشار پیدا نخواهد کرد.

داستانی از مک فارلین ایرانی

آقای دکتر محمد علی هادی که یکی از افراد مذاکره کنند با مک فارلین و هیأت همراه و سایر آمریکائیان بوده است. در بین مردم و حتی خودی ها به آقای «مک فارلین» مشهور شد. بعد از آزادی اینجانب از زندان روزی در سال ۶۶، آقای سرهنگ نیلی (= مرتضی نیلی) به منزل ما آمد و به من گفت بیا برویم زندان اوین من کاری دارم. با اینکه من از رفتن به اوین بدم می آمد ولی با او به اوین رفتم. در آنجا پیش دوستان و یا کسانی که آقای نیلی با آنها کار داشت رفتیم. در اتاقی که ما رفتیم و چند نفر دیگر هم بودند، آقای نیلی تا

چشمش به برادر دکتر هادی افتاد، گفت: « آقای مک فارلین سلام». من هم که اولین بار این را می شنیدم متعجب شدم و تا آن روز هم نمی دانستم آقای دکتر هادی جزو تیم مذاکره کننده بوده است. بعد از این گفته آقای نیلی، برادر دکتر هادی پیش من نشست و گفت آقای جعفری، برادر من می خواست که با این عمل خود مشکل ایران و آمریکا را حل کند، آیا او کار بدی کرده است. به او گفتم که اگر حقیقتاً می خواسته که این مسئله ساختگی و دشمنی با آمریکا حل شود، و ایران از این محاصره جهانی رها شود، خیر! کار بدی نکرده است.
نکته دیگری که همین جا لازم است در مورد آقای دکتر هادی ذکر شود اینکه: از جمله اتهام سید مهدی جعل سند و پخش اعلامیه علیه او و اسناد مربوط به همکاری او با ساواک است. حسب پرونده سید مهدی هاشمی در صفحه ۴۴۳ جلد ۳ ضمن تکذیب این اتهام اظهار می دارد:
« تحلیل من این بود که جناح راست قصد دارد با این گونه حرکتهای موذیانه در جناح چپ دو دستگی و اختلاف ایجاد نماید لذا احتمال دادم بخشی از نیروهای حزب (حزب جمهوری اسلامی) مانند اسرافیلیان و کاشانی و بادامچیان این کاره باشند.
سپس با ذکر قرائن و شواهد متعددی آقایان مومن و محمد یزدی را در این امر دخیل می‌داند و می‌گوید: تدریجا معلوم شد که واقعا اسناد مزبور توسط همین جناح چاپ و نشر گردیده است .» (۲۱)
اصل قضیه هم درست بوده است: «آقای دکتر هادی نجف آبادی از جمله افرادی است که قبلاً معمم بود و سپس از آن لباس خارج شده ولی از دارو دسته آقای منتظری و محمد منتظری بوده است. ولی بعد از پیروزی انقلاب و کسب بعضی پستهای بالا در سلك دیپلمات در آمده است. وی در زمان شاه با ساواك همکاری داشته است و چون چند صباحی در پاکستان بوده و در آنجا همکاری می‌کرده است، اسناد مربوط به همکاری وی با ساواك در سفارت ایران در پاکستان موجود بوده است و بنا به گفته یك مقام عالیرتبه وزارت خارجه، دوستان وی آقای جواد منصوری و آقای انصاری از دفتر آقای خمینی به پاکستان می‌روند و اسناد وی را برداشته و از بین می‌برند.» (۲۲) البته اسنادی که در این مورد در ساواک ایران بوده به دست بعضی ها افتاده که برای از میدان بدر کردن رقیبان خود آن را انتشار داده اند. و هنوز هم هر از گاهی برای

از بین بردن شخص و یا رقیبی، سندی به نام سند همکاری با ساواک انتشار می دهند.

چند اطلاع در مورد همکاری با ساواک و ساوکی بودن

حسب نوشته آقای منتظری آقای واعظ طبسی هم با ساواک همکاری کرده است.

آقای حاج سید عباس قوچانی یکی از فضلا و مبارزین حوزه علمیه مشهد بود « و هنگامی که من در طبس تبعید بودم به دیدن من آمد و در طبس منبر رفت، منبر ایشان هم جالب و جذاب بود،...تا اینکه انقلاب شد و ایشان از قرار مسموع با آقای طبسی در ارگانهای جدید انقلاب همیاری می کرد ولی پس از مدتی بین آنها اختلافی پیدا شده بود. ایشان تصمیم گرفته بود که به جبهه برود، به قم آمده بود خواسته بود مرا ملاقات کند...به من گفتند سید عباس نامی تقاضای ملاقات کرده است...گفتم بگوئید عصر تشریف بیاورند. پس از ساعتی آمدند و گفتند ایشان رفتند و گفتند من عازم جبهه می باشم و این کاغذ ها را دادند که به شما بدهم. وقتی من نامه ها را ملاحظه کردم متوجه شدم که ایشان آقای حاج سید عباس قوچانی بوده اند و خیلی ناراحت شدم...پس از چندی خبر شهاد ت ایشان از جبهه آمد و بر تأثر من افزوده شد. بیشتر نامه هائی که ایشان آورده بود فتوکپی پرونده...آقای ... در ساواک بود که من دیدم مطالب ناجوری در آنها هست و به ضرر آقای ... است و بالاخره من برای حفظ حیثیت ایشان آنها را پاره کردم، زیرا توجه داشتم این قبیل امور در پرونده و بازجوییهای بسیاری از افراد وجود دارد، ولی متأسفانه آقایان کوچکترین چیزی را که در پرونده اشخاص پیدا می کنند افراد را از هستی ساقط می کنند.» (۲۳)

همچنانکه غیر مستقم، مرحوم منتظری خاطرنشان کرده اند، بسیاری به نوعی پرونده ساواکی داشته و یا در پرونده آنها چیزهائی از قبیل توبه نامه و یا اعتراف، و ... وجود داشته است.

بنا به گزارشی که به دستم رسید، بعد از پیروزی انقلاب آقای ثروتی از ساواک قم، لیست بزرگی ازاسناد ساوکی ها را در اختیار آقای منتظری می گذارد، و چون در آن زمان همه ظاهرا در یک خط و با هم همکار بودند، به احتمال زیاد از این اسنادی که ثروتی تحویل آقای منتظری داده بود، مطلع شده و بعد از مدت کمی، او را به جوخه اعدام می سپارند. افزون بر این بنا به گزارش کتاب

واقعیتها و قضاوتها، بعد از پیروزی انقلاب « بخشی از پرونده های ساواك به بیت آیت الله منتظری منتقل شده » ولی او هر گز از این پرونده ها علیه کسی استفاد ه نکرده .

دهها تن دیگر از روحانیون و غیر روحانیون که توبه نامه نوشتند تا آزاد شوند: مانند آقایان واعظ، طبسی و پرورش و یك گروه هفتاد نفره دیگر که حدود یك سال پیش از آغاز انقلاب توبه کرده بودند و عکس دسته جمعی آنها در صفحه اول مطبوعات رژیم شاه چاپ شد و آقایان کروبی ، انواری و عسگراولادی نیز جزو آنان بودند(۲۴) اینها و بسیاری دیگر از روحانیون حقوق بگیر ساواک بوده اند، گفته می شود، اینها دست به اقدامات تاکتیکی زده اند. اما در مورد سید مهدی چیز دیگری بوده است و نمی تواند تاکتیکی باشد؟!!

نکته مهم دیگر اینکه: گروه زیادی از روحانیون که از دولت به نحوی مواجب می‌گرفته‌اند و لیست آنها در نخست وزیری، ساواك، بانك مرکزی، و... موجود بود، همه آن لیست ها از بین رفت و یا مخفی شد، و هرگاه لازم آید بعضی از آن نام ها از پرده برون خواهد افتاد. آقای دکتر یزدی خود چند بار عنوان کرده که موقعی که مرکزساواک را در اختیار گرفته، لیستی از روحانیونی که به عناوین مختلف از ساواک و یا نخست وزیری پول می گرفته اند، در آنجا بوده است. وی لیست را برداشته و به آقای خمینی تحویل داده است (۲۵). آقای علیرضا نوبری رئیس کل بانک مرکزی از دوستان ما هم لیستی از اینها را در اختیار داشت گفتم: یك نسخه از این لیست را به من بده. وی از تحویل دادن آن لیست به من طفره رفت و گفت که لیست را به آقای بنی صدر خواهد داد و سرانجام معلوم نشد که برسر آن لیست چه آمد. آقای خمینی هم هر لیست یا سندی که مربوط به روحانیون در رژیم گذشته می‌شد را می‌گرفت و می‌گفت که رسیدگی می‌شود. (۲۶) در بدو امر هم ظاهراً برای رسیدگی و بستن دهان دیگران، دادگاه در بسته ویژه روحانیت تشکیل داد که در آن دادگاه نیز گهگاهی یکی دو نفر از آن افراد که با رژیم جمهوری کنار نیامده و یا خیلی در بین جامعه بدنام شده بودند را خلع لباس کرد و سپس همین دادگاه ویژه بصورت یکی از ارگانهای سرکوبگر روحانیون مخالف ولایت فقیه و مدافع آزادی در آمد.

آیا اینها در مورد ساواکی بودن و همکاری سید مهدی باساواک به دنبال عدالت بودند؟ شاید ازخواندن دو اطلاع زیر مات و مبهوت شوید:

آقای محمود هاشمی رفسنجانی، حکم تبعید ۲۵ نفر ار مدرسین قم و آقای خمینی را امضاء کرده است

آقای منتظری و صالحی نجف آبادی را به ساواک و شهربانی قم می برند. در آنجا منتظری متوجه می شود که تصمیم گرفته اند که ۲۵ نفر از مدرسین و فضلا را تبعید کنند (ربانی شیرازی، مشکینی، فاضل لنکرانی، صادق خلخالی، ربانی املشی، تهرانی، مؤمن، یزدی، مولانا و افراد دیگر) مرحوم منتظری چنین توضیح می دهد:

« از قراری که نقل شد حکم تبعید را طبق قاعده باید فرماندار قم امضاء می کرد. منتها آن وقت فرماندار قم در قم نبود، بعضی می گفتند تعمد داشته که در قم نباشد تا این حکم تبعیدها را امضاء کند و قهراً معاون او امضاء کرده بود؛ مدت تبعیدی من سه سال تعیین شده بود.

بر حسب منقول، معاون فرماندار که احکام را امضاء کرده بود، آقای محمود هاشمی رفسنجانی بوده که قبلاً طلبه و معمم بود نزد من هم درس خوانده بود، منتها شرایط به نحوی بود که جرأت تخلف نداشته است، بعد از انقلاب آقای خلخالی می خواست او را تعقیب کند، ولی من به او گفتم نمی توانی چون پشتش محکم است؛ و ذاتاً محمود مرد خوبی بود، منتها در آن شرایط زور حاکم بود و ساواک مافوق همه دستگاههای دولتی محسوب می شد.» (۲۷)

در همین جا این نکته را هم اضافه کنم: طبق اطلاعی که به دستم رسید، حکم تبعیدی آقای خمینی را هم آقای محمود هاشمی رفسنجانی امضاء کرده است. طبق قرار و قاعده احکام تبعیدی و از این قبیل در جلسه تأمین شهر که از فرماندار، رئیس شهربانی، رئیس ژندارمری و رئیس دادگستری تشکیل می شد، به امضاء می رسید. در موقعی که می خواستند آقای خمینی را تبعید کنند، فرماندار غائب بوده است و آقای محمود هاشمی رفسنجانی معاون فرماندار قم حکم را امضاء کرده است. قابل ذکر است که در همان موقع آقای مهدی هادوی که رئیس دادگستری قم بود، حکم را امضاء نکرد و از کار برکنار شد و بعد از انقلاب هم به همین علت آقای خمینی او را به عنوان اولین دادستان کل انقلاب منصوب کرد. روشن است که هر جنایت کاری که نزد اینها باشد، معصوم می گردد و هر معصومی که مخالف انحصاری قدرت این دسته باشد،کافرحربی و شمر ذی الجوشن می شود. برای مثال آقای منوچهر قربانی فر که واسطه اصلی خرید اسلحه ازآمریکائی ها و فراهم کردن مقدمات سفر هیأت آمریکا به ایران

و دائم با آقای محسن کنگر لو مشاور نخست وزیر در تماس بوده و به تهران نیز آمده، رهبر تدارکات سیاسی کودتای نوژه بود (۲۸) و « غیاباً به مرگ محکوم شده بوده » (۲۹).کتاب کودتای نوژه او را به عنوان جاسوس معرفی کرده است: « منوچهر قربانی فر که از شرکای شرکت کشتیرانی حمل و نقل " استارلاین"بود...ورود قربانی فر (بعنوان چهره اصلی جاسوسی) به ایران ودستگیری او در فرودگاه مقارن با اعلام تجاوز نظامی آمریکا و واقعه طبس بود. قربانی فر از آشفتگی اوضاع سود جسته و گریخت. » (۳۰) تعدادی را از جمله راننده اش آقای سوهانکی وخانم دکتر خسروپور که قبلاً سکرتر او بود و او را به خانه اش راه داده و دو هفته ای در این خانه مخفی بوده، به حبس ابد محکوم کردند. آقایان دکتر خسرو پور و سوهانکی با من مدتی در زندان قزل حصارهمبند بودند، بعد از آزادی خانم دکتر خسرو پور به طرز عجیبی هنگامی که با ماشین نخست وزیری که راننده اش فرد سپاهی بود، در راه رفتن به نخست وزیری کشته شد.(۳۱) در ضمن مرحوم منتظری می گوید، مدتی قبل از عزل از رهبری، قربانی فر به من اطلاع داد، که بزودی قصد برداشتن شما را از رهبری دارند. داستان آقای منوچهر قربانی فر به عنوان نمونه و مثال از برخود اینها با افراد مختلف را آوردم و نه اینکه بخواهم در مورد او قضاوت کنم. چرا که قضاوت در مورد اتهام و یا اتهامات نیاز به دستگاه قضائی بی طرف دارد و نه داد گاههای جمهوری اسلامی ایران که خود طرف قضیه هستند.

تا به حال باید روشن شده باشد که از جمله اتهامات سید مهدی هاشمی که توبه در زندان شاه و همکاری با ساواک و جعل سند و پخش اعلامیه بوده، صرفاً به خاطر حذف او و آیت الله منتظری بوده و الا اگر جرمهای فوق صد در صد هم درست و مسلم بود و بنا بود کسی با این جرمها به زندان برود و یا اعدام شود، بسیاری از زعمای امروزی بنا بود زندانی و یا اعدام شده باشند ونه اینکه از مصادر امور باشند. قدرت و حفظ آن خودی و غیر خودی نمی شناسد. تا به حال مشاهده کرده اید که در طول عمر جمهوری ولایت فقیه، هر کسی که موافق در دست داشتن انحصار قدرت این دسته نبوده و یا از جانب او احساس خطر می کرده اند، به نحوی از طریق توطئه های گوناگونی به حذف او پرداخته شده است. برای اینکه مطلب بیش از حد طولانی نشود، در مقاله بعدی مسئله را پی گیری خواهم کرد.

نمایه و یادداشت:

۱- اوین جامعه شناسی زندانی و زندانبان: محمد جعفری، ص ۲۶
۲- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی،فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۵۶.
۳- خاطرات و مبارزات دری نجف آبادی، ص ۲۳۸و۲۳۹.
۴- همان سند، ص ۲۳۸.
۵- همان سند، ص ۲۳۸.
۶- همان سند، ص ۲۳۹.
۷- همان سند، ص ۲۴۰.
۸- همان سند، ص ۲۴۰.
۹- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی،فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۴۷؛ اطلاع تکمیلی در این ومورد به همین سند، ص۲۴۷-۲۴۴ مراجعه شود.
۱۰- خاطرات و مبارزات دری نجف آبادی، ص ۲۴۵.
۱۱- همان سند، ص ۲۴۶ .
۱۲- همان سند، ص ۲۴۷.
۱۳- همان سند، ص ۲۴۷-۲۴۶.
۱۴- همان سند، ص ۲۳۳-۲۳۲.
۱۵- ر.ک. گروگانگیری و جانشینان انقلاب،فصل ششم،۲۴۰-۲۱۲ و فصل هفتم.
۱۶- گروگانگیری و جانشینان انقلاب، ص ۲۴۹.
۱۷- اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی، مقدمه، ص ۱۳-۱۲.
۱۸- آن هشت نماینده عبارت بودند از: آقایان جلال الدین فارسی، مرتضی فهیم کرمانی، سید محمد حسین سیرجانی، سید محمد خامنه ای ،ابراهیم اسرافیلیان، حسینعلی نجفی، سید حسین موسویان، نیک روش.
۱۹- اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی، ص ۶۵۵.
۲۰- گروگانگیری وجانشینان انقلاب، ص۲۲۱؛ به نقل از : کیهان، پنجشنبه ۲۰ آذر۵۹، شماره ۱۱۱۶۴، ص ۱۰ .
۲۱- کتاب واقعیت ها و قضاوتها، سایت دفتر آیت الله منتظری.
۲۲- پاریس و تحول انقلاب، ص ۲۸۵.
۲۳- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی،فوریه ۲۰۰۱، ص ۱۳۶.
۲۴- کتاب واقعیت ها و قضاوتها، سایت دفتر آیت الله منتظری.
۲۵- سه جمهوری، دکتر ابراهیم یزدی، چاپ اول، ص ۳۶.
۲۶- اوین جلد ۲، جامعه شناسی زندانی و زندانبان، ص۳۸-۳۷.
۲۷- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی،فوریه ۲۰۰۱، ص ۱۳۶.

۲۸- کودتای نوژه، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسیی، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۱۲۱؛ به طوری که بعداً آشکار شد کتاب را آقای عبدالله شهبازی نوشته است و اینجانب چندین نکته دروغ و انحرافی او را در مورد کودتای نوژه و غیره توضیح داده ام.
۲۹- امید و دلواپسی، ص ۲۲۹؛ گزارش جمعه ۱ شهریور ۶۴.
۳۰- کودتای نوژه، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۱۲۳.
۳۱- اوین گاهنامه پنج سال و اندی، ص ۲۰۹-۲۰۶. سرنوشت غم انگیز کشتن و یا کشته شدن این خانم را در همین سند مطالعه کنید.

۱۱- ترور مهندس بحرینیان با حکم امید نجف آبادی و اطلاع آیت الله طاهری و سالک فرمانده سپاه اصفهان

ترور و غافل کشی برای حفظ قدرت حلال و در غیر آن حرام

در جامعه همیشه کسانی هستند که بدلیل داشتن موقعیت اجتماعی، انقلابی و یا شرایط ویژه سیاسی و یا دینی آنان، سربه نیست کردنشان از طریق پرونده سازی و متهم کردن آنان به وابستگی به این و یا آن کشور و یا کشتنشان امکان پذیر نیست و یا با کشتن ناگهانیشان مترصد خطراتی برای خود هستند. در یک چنین موقعیتی با دست زدن به دسیسه و توطئه در اطراف او می پردازند، و اول سعی می شود که او را از یاران و اطرافیانش ببرند و یا جدا کنند. نتیجه اینکه در رژیمهای دیکتاتوری و از جمله دیکتاتوری ولایت فقیه، وقتی از کس و یا کسانی احساس خطر کردند و نگران آینده نگهداشتن انحصار قدرت در دست خود و یا ادامه قدرت به نحوی که خود فکر می کنند، هستند، تا اورا ساقط و و حذفش نکنند، از پا نمی نشینند. برای رسیدن به چنین هدفی قاعده این است که حمله را از ضعیف ترین حلقه ای که در جامعه و یا بخشی از جامعه بشود روی آن مانور داد، شروع می کنند. تا شاید فرد مورد نظر به صرافت افتد و با آنها کنار آید و بفهمد که در غیر این صورت، کارش را تمام خواهند کرد. در مورد مرحوم منتظری سید مهدی به دلیل اینکه:

الف- مخالفین کتاب شهید جاوید، ضدش بودند.

ب- حجتیه ای ها و مخالفین آقای خمینی در اصفهان و آن منطقه مخالفش بودند

ج- داشتن پرونده قتل در دوران پیش از انقلاب.

د- در زندان شاه برای آزادی خود و جلوگیری از اعدام و یا اغفال ساواک شاه توبه نامه نوشته و یا همکاری کرده است.

د- متهم بودن به چند فقره قتل بعد از انقلاب

ه- سرپرست «نهضتهای آزادی بخش» سپاه است و لذا در سپاه هم مخالفینی دارد و یا می شود برایش تراشید.

و- در تمامی موارد فوق دار و دسته و یارانی داشته ودارد.

در اطرافیان مرحوم منتظری ضعیفترین حلقه به شمار می آمد و از طرف دیگر چون برادرش سید هادی داماد آیت الله منتظری گرداننده و رئیس دفتر آقای منتظری است، با مانور دادن روی موارد فوق، جا انداختنش در جامعه و وانمود کردن که سید مهدی و یارانش آدمی خطرناک در بیت است و همه امور

آیت الله را هم مستقیم و غیر مستقیم او می چرخاند و به او خط می دهد، امکان پذیر است و با یک تیر دو نشان می زنند: ۱- اطرافیان منتظری را حذف و اختیار بیت و خودش را در دست می گیرند و ۲- یا در غیر این صورت خود اورا با بی آبروئی حذف می کنند.

مرحوم منتظری که خود نیز از مدتها پیش متوجه شده بود که هدف خود اوست و سید مهدی بهانه است. «...من فکر می کنم که ریشه قضیه هم این بود که برخی افراد برای بعد از امام نقشه می کشیدند و گمان می کردند در بیت من سید مهدی و سید هادی کارگردان اصلی قضایا می باشند و با وجود اینها دیگران نمی توانند به من خط بدهند. آنان می خواستند همان وضعیتی را که زمان امام در بیت امام داشتند در بیت من هم داشته باشند و اینها را مزاحم کار خودشان می دیدند، این بود که این مسائل را علم کردند در صورتی که سید مهدی اصلاً جزو دفتر من نبود. در آن نامه نه صفحه ای هم من به مرحوم امام نوشتم که اگر سید مهدی را پیش من تکه تکه هم بکنند من اختیار بیتم را دست کسی نمی دهم. اینها خودشان قبلاً با سید مهدی کار می کردند و اصلاً این مسائل مطرح نبود، وزارت اطلاعات، آقای فلاحیان و دیگران در فعالیتهایی خارج از کشور افراد سید مهدی فعالیت داشتند، خانه و امکانات در اختیار اینها می گذاشتند، به اینها برای فعالیتهای خارج از کشورحکم مأموریت می دادند، آقای حسنی از رفقای سید مهدی که بعد او را بازداشت کردند و بازداشتها وسرو صداها از خانه ایشان شروع از افراد مورد اعتماد وزارت اطلاعات بود. در آن جلسه ای که آقای فلاحیان و آقای ری شهری در منزل من با من داشتند من به آقای فلاحیان گفتم مگر همین آقای حسنی مورد اعتماد شما نبود، مگر با او فعالت نمی کردید،مگر عمده این امکانات را شما در اختیارشان نگذاشته اید؟ گفتند چرا؟ گفتم پس چطور شد که حالا این خانه شد خانه تیمی و این امکانات خلاف مقررات شد. به نظر من اینها می خواستند مرا خلع سلاح کنند و همه امکانات و نیروهائی که به یک شکل به من مربوط می شد زیر سئوال ببرند تا بعد بتوانند برنامه های بعدی خود را با راحتی اجرا کنند. البته من نمی خواهم بگویم سید مهدی آدم قدیسی بود ولی مسئله اینها مسئله سید مهدی نبود... » (۱)

آیا باند قدرت طلب، از دستگیر کردن سید مهدی هاشمی مسئول «نهضتهای آزادی بخش» و عده ای از اعضای زیر مجموعه اش و اعدام سید مهدی، واقعاً

به دنبال اجرای عدالت ورسیدن حق به حقدار بودند؟ و بدین خاطر اتهامهای مختلفی بود که بر او وارد کرده بودند و یا هدف دیگری را تعقیب می کردند؟ در مقاله گذشته مشاهده شد که اگر به خاطر همکاری با ساواک، توبه کردن، جعل سند و یا ساواکی بودن، باید کسی را زندانی و یا اعدام کرد، پس باید خیلی از روحانیون و غیرروحانیونی که از سران رژیم هم هستند و مصادر امور مهمی را در دست داشته و دارند، زندانی و یا اعدام می کردند. پس روشن است که سید مهدی را به خاطر ساواکی بودن و یا همکاری با ساواک دستگیر و اعدام نکرده اند. طرفه بعد از اینکه موفق نشدند، با در اختیار گرفتن دفتر و بیت مرحوم منتظری، به منظور «ولایت بر فقیه» این خواسته خود را جامه عمل بپوشانند و بویژه سید مهدی و سید هادی را از او جدا کنند، و حتی سید مهدی پیشنهاد رفتن به خارج از کشور و سفارت را رد کرد، دست به اقدام دستگیری و اعدام او زدند. پیشنهاد به خارج رفتن سید مهدی را هم آقای هاشمی رفسنجانی (۲) و هم مرحوم منتظری (۳) هر دو عنوان کرده اند.

در زمستان ۱۳۶۴، در دیداری که آقای هاشمی رفسنجانی و احمد آقا با آیت الله منتظری داشته، به آیت الله منتظری می گویند: «امام روی سید مهدی حساس است و بجاست او را فرضا به عنوان سفیر و یا نمایندگی فرهنگی به خارج از کشور فرستاد تا مدتی در ایران نباشد و حساسیتها کاسته شود و...».

آقای منتظری که نسبت به این پیشنهاد با تردید می‌نگریست می‌گوید:

« این موضوع ربطی به من ندارد، شما با خودش صحبت کنید، اگر خواست سفیر بشود، و اگر نخواست نشود وقتی پیشنهاد به اطلاع سید مهدی رسید او آن را یک تبعید محترمانه تلقی کرد.» (۴) مرحوم منتظری هم می نویسد:« من با تعجب به ایشان گفتم آخر این چه مطلبی است! به زور که نمی شود فردی را به جائی فرستاد.» (۵)

بعد از امتناع سید مهدی، از رفتن به خارج، تنها راه چاره را در حذف خود منتظری دیدند. بنابراین تا زمانی که امر بر حذف آیت الله منتظری قرار نگرفته بود با آقای سید مهدی هاشمی مشکلی نداشتند و وقتی قرار بر حذف منتظری گرفته شد سید مهدی هاشمی، قاتل، جنایتکار، ساواکی و.... از کار در آمد. حتی در اعتصاب غذای یک هفته ای که اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا و با شرکت روحانیان مبارز بر گزار کرد. در تمام اطلاعیه های اعتصاب غذا و ضمیمه قدرس شماره ۳ که ۸۱ صفحه است نام سید مهدی هاشمی با

عکس و تفصیلات آمده است : « آزادی مجاهدین راستین آیت الله سید محمود طالقانی، آیت الله حسینعلی منتظری، سید مهدی هاشمی، عزت الله سحابی و مهندس لطف الله میثمی. » (۶)
اگر کسی واقعاً چنان جنایاتی که برایش شماره شد انجام داده و او را اعدام کردند، برای چه می خواستند که او را به خارج و به سفارت بفرستند؟ یعنی اگر او حاضر به خارج رفتن شده بود، دیگر آن جرمها بخشیده می شد و یا اینکه آن جرمها واقع نشده بود؟! خود این مطلب نمی رساند که از دستگیری و اعدامش هدف دیگری داشته اند و نه اینکه بخواهند جلو جنایات گرفته شود و حق به حق دار برسد.
بعد از مقدمه فوق برای روشن شدن زوایای مختلف مسئله لازم است که به پستها و مسئولیتهای سید مهدی بعد از پیروزی انقلاب پرداخته گردد.

پستهای بعد از انقلاب سید مهدی

حسب خاطرات مرحوم منتظری و کتاب واقعیتها و قضاوتها، در سالهای اول انقلاب ، سید مهدی هاشمی در ردیف شخصیتهای روحانی و مبارز و زجر کشیده انقلاب به حساب می‌آمد و با حکم مسئولین نظام، به عضویت شورایعالی فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد. او از جمله موسسین این نهاد انقلابی بود که در آغاز چندی را عهده دار مسئولیت واحد روابط عمومی سپاه شد و سپس به پیشنهاد آقای خامنه ای در شورای انقلاب و نیز تصویب شورای انقلاب عهده دار مسئولیت واحد نهضتهای آزادي بخش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد و حکم دیگری جهت مسئولیت او از سوی آقای محسن رضائی فرمانده کل سپاه صادر گردید.(۷)

دادستان کل انقلاب اسلامی طی حکمی در اواخر سال ۱۳۶۰، وی را به سمت نماینده دادستان کل انقلاب منصوب کرد و وظایف وی را چنین برشمرد:
« به موجب این حکم به سمت نماینده دادستان کل انقلاب اسلامی منصوب می‌شوید تا وظایف محوله را که عبارت است از کنترل و شناسایی عناصر مشکوك در رابطه با نهضتهای آزادیبخش و گروههای منحرف خارجی و

اقدامات تعقیبی انجام و نسبت به جمع آوری دلایل جرم و در صورت بازداشت متهم طبق موازین شرعی اقدام و در هر مورد پرونده و متهم را فورا به دادسرای انقلاب اسلامی مرکز ارسال و اعزام دارید.» (۸)

مرحوم منتظری در مورد سید مهدی می گوید:
« بعد از انقلاب هم هیچ موردی نبود که من سفارش کرده باشم به سید مهدی کاری واگذار کنند و هیچ گاه نیز عضو دفتر من نبود، بعد از انقلاب سید مهدی به سپاه رفت و پست بالایی هم داشت "عضو شورای مرکزی سپاه" ، چند وقت بعد یک بار آقای خامنه ای به عنوان یکی از خدمات خود نزد من و آقای هاشمی گفت: " من سید مهدی را معرفی کردم در سپاه باشد". این مطلب را هم که می گویند امام از همان اول مخالف سید مهدی بودند ثابت نیست؛ هیچ وقت مرحوم امام یک کلمه ای راجع به سید مهدی با من صحبت نکردند، سید مهدی پس از پیروزی انقلاب حدود پنج سال در شورای فرماندهی سپاه بود و کراراً با امام و سایر مسئولان بالا ملاقات می کرد و از کارهای سپاه و نهضتها به آنان گزارش می داد ولی این مسائل مطرح نبود، چطور شد که این اواخر عمر مرحوم امام این مسائل مطرح شد؟!»(۹) آقای هاشمی رفسنجانی هم در یاداشتهای روزانه اش او را مسئول نهضتهای آزادی بخش معرفی کرده است.(۱۰) آقای خمینی نیز او را تا تاریخ ۱۲ مهر ۶۵، که بازداشتها شروع شده بود، او را مسئول نهضتهای آزادی بخش می دانسته است. (۱۱)

نهضتهای آزادی بخش به ترتیب تاریخ

۲۸ اردیبهشت ۶۱، « آقای سید مهدی هاشمی مسئول نهضتهای آزادی بخش آمد. نگران تزلزل موقعیت کاریش بود که به او گفتم منتظر بماند تا مجلس رابطهٔ قانونی واحد را با ارگانهای مملکتی مشخص کند. فعلاً این واحد تحت ادارهٔ سپاه است. » (پس از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص۸۱.)
۱۶ خرداد ۶۱، « آقای سید مهدی هاشمی از واحد نهضتهای آزادی بخش سپاه آمد و پیشنهاد کرد در سیمینار نمایندگان نهضتهای آزادی بخش که به مناسبت روز جهانی مستضعفان به ایران آمده اند سخنرانی کنم. نپذیرفتم، زیرا صلاح

ندانستم که یک مقام رسمی – مثل رئیس مجلس- در اجتماع مخالفان جدی حکومت های جهان صحبت نماید. »
(پس از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۹۷.)
۲۸ تیر ۶۱، « افطار در منزل آقای مرتضی مقتدائی در معیت آقای حسینعلی منتظری بودیم. تا ساعت ۱۲ در بارهٔ اختلافات اصفهان و وضع سپاه و واحد نهضتهای که تحت ادارهٔ سید مهدی هاشمی است و وضع بیت ایشان و اطرافیانشان و ضرورت ایجاد نظام محکم و تحفظ امنیتی ایشان بحث شد. »
(پس از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۳۰.)
۱۸ شهریور ۶۱، « آقای سید مهدی هاشمی مسئول واحد نهضتهای سپاه آمد و نگران وضع خود بود و اعتراف به بی نظمی ها داشت و چاره جوئی می کرد. قرار شد با وزارت امور خارجه هماهنگ باشد. »
(پس از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۷۵.)
۲۸ شهریور ۶۱، « عصر، گروهی از واحد نهضتهای آزادی بخش سپاه آمدند و از کار آقای سید مهدی هاشمی شکایت داشتند. قرار شد پیشنهاد بدهند و رسیدگی شود » (پس از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۸۱.)
۱۵ بهمن ۶۱، « دیشب از دفتر آیت الله منتظری از طریق واحد نهضت های اسلامی [سپاه پاسداران] اطلاع دادند که گویا ضد انقلاب امروز در نماز جمعه توطئه ای علیه من دارد و لذا مراقبت شدیدتر شده بود.» (پس از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۷۲.)
شنبه ۲۵ تیر ۶۲، « برای استراحت به منزل آیت الله منتظری رفتم؛ ...استراحت کردیم. ساعتی هم در بارهٔ مسائل مهم مملکتی، جنگ، گرانی، نهضتهای آزادیبخش، اختلافات اصفهان و زندانیان سیاسی صحبت شد خبر دادند که رساله عملیه ایشان نزدیک به اتمام است؛ خوشحال شدم. برای مقدمات رهبری و تثبیت عنوان مرجعیت، انتشار رساله ضرورت دارد.» (آرامش و چالش، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۴۹.)
۲۵ اردیبهشت ۶۲، « آقای فضل الله صلواتی و آقای احمد سالک نمایندگان اصفهان آمدند و گفتند که پروندِ سید مهدی هاشمی در قتل شمس آبادی در دادگاه اصفهان روز ۳۱ اردیبهشت مطرح می شود و بنا است دادگاه مخفی باشد. خیال می کردند که خفای دادگاه برای ماست مالی کردن و تبرئه نمودن اوست؛ نگران بودند. یکی از افراد واحد نهضت های آزادی بخش هم آمد و گفت اطلاعات و

تجربیاتی دارد که اکنون به خاطر نامعلوم بودن وضع، استفاده نمی شود. گفتم به شورای عالی دفاع بدهد.» (آرامش و چالش، هاشمی رفسنجانی، ص ۸۳.)
۲۴ خرداد ۶۲، « عده ای از روحانیون افغانی آمدند و گزارشی از وضع شیعه هزاره جات افغانستان- که به ادعای آنان بیش از ۴ میلیون نفر هستند و تحت عنوان شورای اتفاق، منطقه مستقلی دارند و تابع امامند- دادند. از آقای سید مهدی هاشمی به خاطر حمایت از گروه های معارض، در مقابل آنها، شکایت داشتند. قرار شد با دکتر ولایتی وزیر امور خارجه صحبت شود» (آرامش و چالش، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۱۸.)
۲۵ مرداد ۶۲، « روحانیون مبارز افغانستان آمدند، خودشان را خط امام مبارزان افغانستان می دانند و از عدم توجه به آنها و کم بها دادن به افغانستان، گله داشتند. قرار شد خواسته هایشان با وزارت خارجه در میان گذارم. می خواهند مثل مبارزان عراقی، رسمیت پیدا کنند، برای پذیرش دانشجویان شان در دانشگاه، اسلحه، پول، تبلیغ،و...»
(آرامش و چالش، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۸۶.)
۲۲ اسفند ۶۴، « هیأتی که از طرف آیت الله منتظری برای آشتی گروههای معارض به افغانستان رفته بودند، آمدند. وضع جنگ داخلی بین این گروه ها در افغانستان فاجعه است و تقریباً جهاد با کفار را فلج کرده است. موقتاً خاموش شده و پیگیری لازم دارد.» (امید و دلواپسی، هاشمی رفسنجانی، ص۴۴۸.)
۱۴ فروردین ۶۳، « آقای علی شمخانی آمد. از وضع اطلاعات سپاه و عدم همکاری آقای سید اسدالله لاجوردی دادستان تهران با سپاه ناراحت بود». در مورد همین مطلب در پاورق آورده است: « در آن زمان هنوز وزارت اطلاعات شکل نگرفته بود و امور مربوط به امنیت داخلی و برخورد با گروهکهای ضد انقلاب توسط نهادهای موازی...انجام می شد. در برخی مواقع، حتی احزاب و سازمانها نیز به طور مخفی و آشکار به این امر مبادرت می ورزیدند؛ مثلاً گروه مربوط به سید مهدی هاشمی در داخل و خارج از کشور به اقدامات خودسرانه در راستای مسائل امنیتی اقدام می کرد.»
(به سوی سرنوشت، هاشمی رفسنجانی، ص۵۲.)
۹ دی ۶۳، « با آقایان خامنه ای و واعظ طبسی جلسه داشتیم. در باره بنیاد تدوین تاریخ و خط سه و گروه قهدریجان [- سید مهدی هاشمی-] و هم در باره کم کردن حضور زیاد روحانیون در تلویزیون مذاکره شد»

(به سوی سرنوشت، هاشمی رفسنجانی، ص ۴۵۴.)
۱۱ اردیبهشت ۶۵، « سید مهدی هاشمی آمد. از خودش دفاع کرد و داشتن گروه مخفی و اسلحه و تند روی و پخش اعلامیه علیه بعضی از مسئولان را تکذیب کرد. گفتم به خاطر حفظ اعتبار آیت الله منتظری باید جنبه اثباتی قضیه درست شود. من پیشنهاد کرده ام که به عنوان سفیر به خارج برود؛ او این را تبعید تلقی می کند» (اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی، ص ۸۵و۸۶.)
توجه: اگر به زعم شما او قبل و بعد از انقلاب قاتل بوده چگونه پیشنهاد سفارت به خارج از کشور به او می دادید؟
مرحوم منتظری هم می نویسد:«یک وقت این اواخر بود که آقای هاشمی رفسنجانی در یک جلسه ای در منزل ما مطرح کردند که روی سید مهدی هاشمی حساسیت هست خوب است ایشان را بفرستیم در خارج از کشور در یک سفارتخانه ای باشد و در ایران نباشد، من با تعتجب به ایشان گفتم آخر این چه مطلبی است! به زور که نمی شود فردی را به جائی فرستاد.» (۱۲)
۲۹ شهریور ۶۵،« پیش از ظهر احمد آقا و اقای ری شهری آمدند. آقای ری شهری گفت آیت الله منتظری از کشف و بازداشت مرکز و وسائل مخفی سید مهدی هاشمی ناراحت اند و می گویند این اشیاء را برای کار نهضتها لازم دارند. ولی آقای ری شهری نپذیرفته اند که مواد منفجره و اسناد سری دولت و وسائل جعل و... برای این کار لازم باشد، ضمن آنکه خود نهضتها هم به او واگذار نشده است.
ضمناً آیت الله منتظری این بازداشت را با اشاره من و احمد آقا می دانسته اند که کاملاً اشتباه است. امام در جریان قرار دارند. » (اوج دفاع، ص ۲۶۸.)
۱۲ مهر ۶۵، « احمد آقا و آقای خامنه ای برای هماهنگی در باره مطالبی که بنا بود خدمت امام مطرح شود، آمدند. ساعت هشت خدمت امام رسیدیم. حالشان خوب است... در بارهٔ مسئله سید مهدی هاشمی و مرکز مخفی آنها – که اخیراً کشف شده – صحبت شد. نظر امام این است که تعقیب شوند و به آقای منتظری هم گفته شود که دخالت نکنند و نهضت ها هم از آنها گرفته شود. » (اوج دفاع، ص ۲۸۹-۲۸۸.)
توجه: آقای هاشمی رفسنجانی در ۲۹ شهریور عنوان کرده که « ضمن آنکه خود نهضتها هم به او[یعنی سید مهدی هاشمی .ن.] واگذار نشده است.» اما در ۱۲ مهر از زبان آقای خمینی می گوید: از سید مهدی و همکارانش « نهضت ها

هم از آنها گرفته شود. » بنابر این تا تاریخ ۱۲ مهر و حتی هنگام« کشف و بازداشت مرکز و وسائل مخفی سید مهدی هاشمی » که در ۲۹ شهریور ری شهری به هاشمی رفسنجانی گزارش داده است، سید مهدی هاشمی مسئول نهضتها بوده است. و از همین جا مسئله توطئه برای آقای منتظری آشکار است.
ضمناً برای هماهنگی مطالبی که قرار است با آقای خمینی طرح کنند، قبل از رفتن پیش آقای خمینی سه نفره : هاشمی رفسنجانی احمد آقا و خامنه ای با هم دیدار کرده تا با یکدیگر شور و هماهنک نزد آقای خمینی عمل کنند.
۱۳ مهر ۶۵، « آقای ری شهری حادثه کاردار سفارت سوریه را توضیح داد و در بارهٔ مسئول نهضتهای آزادی بخش صحبت شد» (اوج دفاع، ص ۲۹۲.)
توجه: نهضتهای آزادی بخش یعنی همان آقای سید مهدی هاشمی. بنا برا ین او را تا روز دستگیر مسئول رسمی نهضتها ومورد قبول همه سران بوده است.
۲۲ مهر ۶۵، « نزدیک غروب به منزل آقای منتظری رسیدیم. کمی پشت در معطل شدیم. ظاهر این بود که ایشان مصمم بوده کسی را نپذیرد ولی در مقابل حضور من، ناچار پذیرفتند. بعداً فهمیدم از پیش مطلع بوده اند و منتظر.گفتن آقای ابراهیم امینی را نپذیرفته اند
تا ساعت نه شب با ایشان بودم. پس از صرف شام به تهران برگشتم. آقای سید هادی هم در مذاکرات شرکت داشت. ایشان از دستور امام در خصوص تعقیب گروه سید مهدی هاشمی رنجیده اند و دستور امام با اینکه دیگر عفو زندانیان با آقای منتظری نباشد، کار را بدتر کرده و مخصوصاً شیوه ابلاغ که بواسطه افرادی مثل اقای محمدی گیلانی و سید محمد ابطحی و شورای عالی قضائی که برای ایشان قابل توجیه نیست.
ایشان معتقدند در مورد سید مهدی گزارش های غلط و اغراق آمیز به امام داده شده و پس از دستور تعقیب مأموران در برخورد با متهمان، خیلی تند و غلط عمل کرده اند و نمونه های زیادی داشت. ...ضمناً به خط سه بدبین بودند و به خصوص از احمد آقا گله می کردند. من شرحی از اقدامات و مذاکراتمان را با امام برای تعدیل قضیه گفتم. از احمد آقا دفاع کردم. از خود من هم گله داشتند که کمک لازم را نکرده ام. بالاخره مسئله حل نشد و ایشان معتقدند گزارشها باید اصلاح شود» (اوج دفاع، ص ۳۰۶-۳۰۴.)
توجه: خط سه در این زمان یعنی خط آقای خمینی + خامنه ای و هاشمی و احمد آقا و دوستانش

۳ آبان ۶۵، « اول وقت به زیارت امام رفتم. ...نظر جلسه سران قوا را در مورد گروه سید مهدی هاشمی گفتم که برای احتراض از عکس العمل احتمالی آقای منتظری، بهتر است جریان بازداشتها متوقف شود و اینها که بازداشت شده اند، تدریجاً با ضمانت آزاد شوند و در صورت لزوم محاکمه شوند و جریان هم به مردم گفته شود.» (اوج دفاع، ص ۳۲۱.)
پس، وقتی طرح فرستادن سید مهدی هاشمی به خارج از کشور موفق نگردید، چون هدف در اختیار گرفتن منتظری بود و این عمل بدون اینکه اطرافیانش را و بویژه سید هادی و سید مهدی هاشمی و مسئولین کتابخانه سیاسی آقای محمودی و آقای انصاری نماینده منتظری در زندانها و..از گردش پراکنده کنند و آنها را از او دور و یا حذف کنند و دفتر و در نتیجه منتظری را در اختیار خود بگیرند، منتظری زیر بار نرفت و نتوانستند که روی او اثر بگذارند، آن موقع از طریق دسیسه و توطئه های مختلف، تصمیم به حذف منتظری گرفته شد. از جمله قتلهای قبل و بعد از انقلاب و سایر اتهامات مطرح و علنی گشت و در جامعه تحمیق شده و ترسان و لرزان و به منظور هدف قرار دادن منتظری در جهت حذفش، به طبلِ روزنامه ها، منابر، نمازهای جمعه، رادیوو تلویزیون و در سه قوه و...کوبیده شد. و سرانجام با زندانی عده ای واعدام سیدمهدی و امید نجف آبادی منتظری را حذف کردند.
در مورد حذف مرحوم منتظری چنان جوی به وجود آورده بودند که هر کسی حاضر بود برای حفظ پست خود، نوک و نیش و تیری به سوی منتظری پرتاب کند. مرحوم منتظری می گوید: « جو آنقدر تند بود که حتی آقای خاتمی نیز آن اوایل وقتی وزیر ارشاد بودند به قم می آیند. و شاید مبعوث بوده اند. و یک شب وقت خود را صرف می کنند که طلاب و فضلای خراسانی را از آمدن به درس من منصرف کنند، هرچند آنان نپذیرفتند » (۱۳) آقای خاتمی باز هم در زمانی که رئیس جمهور بود، شورای عالی امنیت ملی تحت ریاست ایشان حبس خانگی آیت الله منتظری در خانه را به تصویب رساند. (۱۴) در پی این مصوبه، آقای منتظری بیش از ۵ سال در خانه خود حبس گردید و در طول این مدت تحت کنترل و نظارت شدید نیروهای نظامی مستقر در محل قرار داشت و تنها بستگان درجه یک ایشان اجازه دیدار و ملاقات با این مرجع را داشتند، تاجائیکه بنا بر ادعای سرکار خانم « زهرا ربانی املشی" عروس آیت الله منتظری، حتی دکترهایی که برای مداوای این مرجع تقلید می آمدند تا مدتی "به

صورت قاچاقی از پشت بام خانه همسایه به منزل ایشان می‌رفتند و رنج و عواقب این کار را به جان می‌خریدند! »
با توجه به امکانات وعملیات برون مرزی که سید مهدی با کمک دیگران انجام می داد، وزارت اطلاعات، آقای فلاحیان و دیگران در فعالیتهایی خارج از کشور با افراد سید مهدی فعالیت داشتند،« خانه و امکانات در اختیار اینها می گذاشتند، به اینها برای فعالیتهای خارج از کشورحکم مأموریت می دادند، آقای حسنی از رفقای سید مهدی که بعد او را بازداشت کردند و بازداشتها وسرو صداها از خانه ایشان شروع از افراد مورد اعتماد وزارت اطلاعات بود. در آن جلسه ای که آقای فلاحیان و آقای ری شهری در منزل من با من داشتند من به آقای فلاحیان گفتم مگر همین آقای حسنی مورد اعتماد شما نبود، مگر با او فعالت نمی کردید، مگر عمده این امکانات را شما در اختیارشان نگذاشته اید؟ گفتند چرا؟ گفتم پس چطور شد که حالا این خانه شد خانه تیمی و این امکانات خلاف مقررات شد.» (۱۵) خوشمزه اینجا است که تا روز « کشف و بازداشت مرکز و وسائل مخفی سید مهدی هاشمی » یعنی تا تاریخ ۱۲ مهر۶۵، سید مهدی هاشمی مسئول نهضتها بوده است.(۱۶)
مرحوم منتظری یاد آور می شود، وقتی « قضایای سال ۶۵ و ۶۶ پیش آمد و من احساس کردم عده ای تحت عناوین دیگر و به بهانه سید مهدی هاشمی دست به یک تصفیه حساب سیاسی گسترده زده اند و مشخص بود که هدف اصلی آن ها من بودم، آنها می خواستند بیت مرا- که قرار بود در آینده مثلاً رهبری انقلاب به عهده اش باشد- در اختیار بگیرند و مثل زمان امام هر کاری که می خواستند انجام دهند، و متأسفانه مرحوم امام را در این قضیه وارد کردند و با سرمایه گزاری از ایشان برنامه های خودشان را پیش بردند.» (۱۷)
«ظاهراً مسئله برکنار کردن من از مدتها قبل مطرح بوده ولی من بی اطلاع بوده ام و شواهدی بر این امر گواه است، از جمله چنانکه در جریان مک فارلین به آن اشاره شد، آقای قربانی فر به آقای امید گفته بود تصمیم دارند فلانی را برکنار کنند؛ نظیر همین مطلب را آقایان ایروانی و کیمیائی که از طرف مرکز جهانی علوم اسلامی به کشور سیرالئون رفته بودند نقل می کردند که در مراسم سالگرد انقلاب اسلامی بیست و دوم بهمن ۱۳۶۷در مجلس جشنی که از طرف سفارت جمهوری اسلامی برپا شده بود سفیر فلسطین در سیرالئون به ایشان می گوید: " بزودی آقای منتظری را از قائم مقامی برکنار می کنند" و بعد از این

سئوال که آیا تحلیل می کنید یا خبر دارید؟ سفیر فلسطین می گوید:" ما خبر دقیق داریم که به زودی این کار انجام خواهد گرفت"، جالب است بدانیم که همین آقای سفیر فلسطین چندی قبل از پذیرش قطعنامه توسط امام خمینی(ره) به سفیر ما در سیرالئون گفته بود که کار جنگ تمام است و بزودی امام خمینی قطعنامه را خواهد پذیرفت. حالا از کجا این اخبار را به دست آورده بود، معلوم نیست. » (۱۸)

هدف سید مهدی از افشای سفر مک فارلین به تهران

سید مهدی هاشمی که از مدتها قبل متوجه شده که در صدد طرد او هستند و ازطریق عملیات برون مرزی وزارت اطلاعات و در بخشی از آن هم که خودش شرکت داشته است از روابط سپاه در لبنان و جاهای دیگر مطلع بوده و اگر نه قبلاً از روابط پنهانی اینها با آمریکا که حد اقل از اوایل سال ۶۴ که شروع شده و واسطه اصلی هم منوچهر قربانی فر بوده که حتی قبل از انقلاب هم او، با امید نجف آبادی رابطه داشته(۱۹) و امید نجف آبادی از طریق قربانی فر متوجه شده و دو نامه قربانی فر را به آقای منتظری رسانده، و بدین طریق منتظری از جریان این روابط مطلع شده است. و چون روابط ایران و آمریکا در کشور به صورت تابو در آمده و آمریکا را آقای خمینی شیطان بزرگ نامیده وکاخ سفید را، کاخ سیاه، سید مهدی فکر می کرده که افشای این روابط، می تواند معادله را برهم بزند و رابطه بر قرار کنندگان از صحنه حذف و ناگاه دود می شوند. و از روی خوش خیالی، فکر هم نمی کرده که آقای خمینی که آمریکا را « شیطان بزرگ و کاخ سیاه » لقب داد، و هر روز بر طبل «مرگ بر آمریکا» می کوبید، در جریان کل امور بوده است. بدین خاطربرای جلوگیری از حذف خودش و آیت الله منتظری در لبنان و سوریه به افشای این جریان می پردازد. هدف سید مهدی هاشمی از افشار روابط پنهانی با آمریکا و مک فارلین را می شود چنین خلاصه کرد:

۱- باندی که در صدد حذف او و آقای منتظری و یا در اختیار گرفتن وی است، دود می شود.

۲- جاده برای رهبری آقای منتظری صاف و هموار می شود و باندی که انحصار قدرت را در دست دارد، خذف و یا به منتظری تمکین می کند.

۳- آقای خمینی که در شرف مرگ قرار دارد جز حمایت از رهبری منتظری، کس دیگری را به عنوان فقیه جامع الشرایط برای رهبری نظام در اختیار ندارد. بعد از افشا شدن جریان مک فارلین در مجله الشراع لبنان، به مجرد افشای رابطه پنهانی ایران و آمریکا و جریان مک فارلین، تمامی سران بویژه احمد آقا، هاشمی رفسنجانی، خامنه ای، نخست وزیر، سران سپاه و اعوان و انصارشان به شدت به هراس و وحشت افتادند. آقای هاشمی رفسنجانی با وجودی که با مشورت با احمد آقا و آقای خامنه ای و دکتر هادی و دکتر روحانی، (۲۰) در ۱۳ آبان ۶۵ و در نماز جمعه ۱۶ آبان ۶۵، در سخنرانی خود با قلب و تحریف مسئله به توضیح مسئله مک فارلین پرداخت و در ۲۰ آبان ۶۵ هم برای نمایندگان مجلس در باره سفر مک فارلین توضیحاتی داد(۲۱)، مسئله افاقه نکرد و حل نشد و در پی آن ۸ تن از وکلای مجلس(۲۲) طی نامه ای به رئیس مجلس خواستار توضیح از وزیر خارجه در این باره شدند. (۲۳) با طرح سئوال در مجلس به وسیلهٔ نمایندگان، بر شدت نگرانی باند هاشمی افزود و به دنبال چاره جوئی، تنها راه برون رفت از مسئله و بریدن زبانها، در وارد شدن مستقیم آقای خمینی و چماق قدرتمند وی دیده شد. و بدینسان آقای خمینی در تاریخ ۲۹ آبان ۶۵ در سخنرانی خود سخت به این افراد تاخت که قسمتهایی از آن به شرح زیر است: «...شما ملاحظه بکنید و ببینید در تمام دنیا، در سراسر جهان، مطبوعاتشان و خطابه هایشان تمام متوجه این معنا است که سرپوشی بگذارند بر این رسوائی که برای رئیس جمهور آمریکا پیش آمد. رئیس جمهور آمریکا در این رسوایی باید عزا بگیرد و کاخ سفید مبدل به کاخ سیاه بشود- گرچه همیشه بوده است- ... یک مقام عالیرتبه – به قول خودشادن- از آمریکا به طور قاچاق و با تذکرهٔ جعلی وارد ایران می شود در صورتی که ایران نمی داند چی است. به مجردی که وارد می شود و معلوم می شود که این از مقامات آمریکا است، ایران او را در یک جایی تحت نظر قرار می دهد و محبوس می کند و تمام حرکات او را تحت نظر قرار می دهد و او با هر کس خواسته است ملاقات کند، ملاقات نمی کند... در عین حال انسان می بیند که در حالی که کاخ کرملین به لرزه در آمده است و کاخ سیاه سیاه پوش شده است و می خواهند توجیه کنند. هی حرفهای خودشان را و هی از این ور به آن ور می زنند که توجیه کنند این خطایی که کردند و این کسی را که اینجا فرستادند و با رسوایی از اینجا بیرونش کردند، می خواهند توجیه کنند. مع

الاسف، بعضی از اشخاصی که در خود ایران هستند، توجه به مسائل یا ندارند یا متعمدند. اینها هم به تبعیض از تبلیغات آنها، آنها هم با همان لسان، اینجا تبلیغ می کنند.
من هیچ توقعی نداشتم از بعض این اشخاص، ولو بعضی شان در نظر من پوچ اند، لکن از بعضی از این اشخاص که سابقه دارند هیچ توقع نداشتم که در این زمان که باید فریاد بزنند سر آمریکا، فریاد می زنند سر مسئولین ما! چه شده است؟ شماها چه تان است؟ چه کردید شماها؟... لحن شما در آن چیزی که به مجلس دادید، از لحن اسرائیل تندتر است، از لحن کاخ نشینان آنجا تندتر است. شما چه شده است این طور شدید؟ شما که این نبودید بعضی تان. من بعضی تان را می شناسم، شما این طور نبودید...من نمی خواهم دل شما را بشکنم، لکن شما دل ملت ما را نشکنید، شما دل مسئولین ما را نشکنید، شما هی تند رو و کند رو درست نکنید، دو دستگی ایجاد نکنید، این خلاف اسلام است، خلاف دیانت است،خلاف انصاف است، نکنید این کارها را » (۲۴)
بعد از این حمله شدید خمینی به این هشت نفر وکیل مجلس، در تاریخ ۲ آذر ۶۵ در جلسه علنی مجلس عده ای از نمایندگان تهاجم شدیدی را به این هشت نفر سئوال کننده آغاز کردند وطی امضای نامه ای به حمایت از آقای خمینی برخاسته و سخت به این عده حمله کردند و نوشتند که «...ما امضاء کنندگان اکثریت نمایندگان مجلس، با ابراز انزجار و تبری از اینگونه حرکتهای شیطانی، اعلام می داریم که بیش از این تحمل و رنجش خاطر امام بزرگوار و عزیز را توسط گروهی پوچ و منحرف از اصول انقلاب نداشته، بر این میثاق تأکید می نمائیم که مجلس شورای اسلامی همچون گذشته، همواره در خط ولایت فقیه و تبعیت کامل از آن رهبر عالیقدر، همه جانبه خواهد کوشید.» (۲۵)
بعد از این وقایع آن بیچاره ۸ نفر سئوال کننده هم، از ترس و وحشت، در همان تاریخ ۶۵/۹/۲، سئوال خود را از وزیر امور خارج پس گرفتند.
سید مهدی هاشمی در یک محاسبه غلط به این خیال که خمینی از جریان بی اطلاع است، و با اشعار پیدا کردن به رابطه با «شیطان بزرگ» و «کاخ سیاه»، یا کار آن دسته به کلی تمام است و یا حد اقل در جامعه بی آبرو شده و قدرت انحصاری خود را از دست می دهند، به افشای سفر مک فارلین پرداخت و با این عمل موجب تسریع بخشیدن به توطئه و دسیسه در رابطه با منتظری و بخشی از دوستان و یارانش شد.

هدف باند هاشمی رفسنجانی دستگیری سید مهدی و...

اما باند هاشمی رفسنجانی- احمد آقا – خامنه ای و شرکاء آن روزیشان چون آقای خمینی را از طریق احمد آقا در اختیار داشتند و خمینی هم که در جریان روابط پنهانی با آمریکا بود، از قدرت خمینی استفاد کرده و با افشای آن بر شدت خشم آقای خمینی نسبت به سید مهدی هاشمی و «نهضتهای آزادی بخش» و مرحوم منتظری افزودند و با قدرت خمینی تقریباً همزمان با آمدن آمدن مک فارلین به تهران به بازداشت گروه هاشمی و اعضای «نهضتهای آزادی بخش» پرداخته شد و عرصه را هم هر روز بر منتظری تنگتر و تنگتر کردند. بنابراین ضرورت داشت که اطرافیانش را از گردش پراکنده کنند، در نتیجه سید مهدی و گروهش قاتل و جانی فاسد و تروریست و آدم ربا است و منتظری را هم فنا خواهد کرد، در جامعه و جهان قلمداد کردند و در صورت کنار نیامدن منتظری و مجری فرمان آنها نشدن، تصمیم به حذف او را تا به آخر به اجرا در خواهند آورد.

و اما هدف باند، از دستگیری گروه سید مهدی هاشمی و اعضای «نهضتهای آزادی بخش» و اعدام سید مهدی و امید نجف آبادی را می شود به صورت زیر خلاصه کرد:

۱- در اختیار در آوردن آیت الله منتظری به عنوان ولی فقیه رهبر نظامِ تحت فرمان باند که انحصار قدرت را در دست دارد. در درجه اول و اگر نشد، همچنانکه اتفاق افتاد.

۲- حذف یاران و نزدیکان منتظری و اعضای بیت و دفترش بویژه سید مهدی و سید هادی و در نتیجه:

۳- با اتهاماتی که به اطرافیان منتظری و خود وی از طریق آقای خمینی وارد شده، وی یا اینکه در قم با درس دادن و فتوایش راه گشای مشکلات باند قدرت می شود، و بدان قناعت خواهد کرد و در غیر این صورت، خانه نشین خواهد شد و با به دست آمدن فرصتی مناسب او را فیزیکی از سر راه خود بر می دارند.

۴- از همه مهمتر اینکه به آمریکا و غربی ها می گویند که تند روها و کسانی که تحت نام «نهضتهای آزادی بخش» یعنی باند سید مهدی هاشمی و به رهبری

منتظری، به آدم ربائی و ترور مشغول بوده دستگیر و زندانی شده اند و شما از این به بعد نباید از این بابت نگرانی داشته باشید. و چون این باند انحصار قدرت و امکانات و بویژه آقای خمینی را در اختیار داشت، به خواست خود جامع عمل پوشانید.

البته مرحوم منتظری که خود واقف بر اصل مسئله بوده، دقیقاً نکته چهارم را بدین صورت بیان داشته اند:

«البته افشای قضیه مک فارلین هم در مجله الشراع لبنان که به وسیله سید مهدی انجام شد در تشدید این قضایا نقش داشت...آقای منوچهر قربانی فر فتوکپی نامه های خود به آقای کنگرلو را به وسیله آقای امید برای من فرستاده بود و طبعاً جریان مک فارلین در بیت ما مطرح شد و موجب تعجب هم شد...البته من قربانی فر را اصلاً ندیده ام و نامه های قربانی فر را ظاهراً سید مهدی توسط یکی از دوستانش به الشراع رسانده بود. و آقایان با علم کردن این مسائل می خواستند به طرفهای آمریکائی خود بفهمانند که ما باطرفداران صدور انقلاب به قول آمریکائی ها تروریسم و با مخالفان این مذاکرات و افشا کنندگان آن برخورد کرده ایم؛ در همان زمان بسیاری از تلکسهایی که روی تلکس منزل ما می آمد از این امور حکایت می کرد. » (۲۶)

نکته چهارم فوق در جریان افشای سفر مک فارلین به تهران و دستگیری سیدمهدی هاشمی و اعضای«نهضتهای آزادی بخش» در مطبوعات جهان، کاملاً منعکس است. به چند نمونه آن توجه کنید:

خبر ویژه شماره ۷۷ مورخ ۶۵/۸/۲۳ خبرگزاری جمهوری اسلامی

«جان پویند کستر مشاور امنیت ملی ریگان امروز (جمعه) اعلام کرد بازداشت و دستگیری سید مهدی هاشمی در ایران [به جرم چندین فعالیت تروریستی] حاکی از تعهد ایران مبنی بر متوقف ساختن تروریسم می باشد

به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی از واشنگتن در مصاحبه ای با شبکه تلویزیونی ان بی سی ضمن اشاره به تأکید آمریکا به ایران در آغاز مذاکرات دو کشور مبنی بر متوقف ساختن تروریسم و گروگان گیری افزود در واقع بیش از یکسال است که تروریسم تحت حمایت ایران متوقف شده است.

وی سپس خاطر نشان ساخت که گروگان گیری اخیر لبنان توسط گروهی که تحت نفوذ عوامل رادیکال خاصی در داخل ایران می باشند، انجام گرفته و

واقعیت امر این است که این شخص (هاشمی) در ایران دستگیر شده و هم اکنون به علت چندین فعالیت تروریستی در ایران زندانی می باشد.» (۲۷) نکته دیگر:
«چیزهایی که در جریان مک فارلین مورد نظر آمریکا است عبارت است از:
۱- تغییراتی که در داخل حاکمیت ایران در شرف وقوع است و باید از آن بهره برداری کرد. ۲- برخورد دو جناح منتظری و هاشمی ۳- تقویت جناح میانه رو۴- ایجاد زمینه تفاهم با حاکمیت پس از مرحله امام خمینی » (۲۸) و یا
« با دستگیری سید مهدی هاشمی و عده ای دیگر از طرفداران آقای منتظری مرحله سقوط جناح تند روها در حاکمیت ایران آغاز شد همانگونه که با حذف مهندس بازرگان و سقوط دولت او در سال ۱۹۷۹ مرحله سقوط میانه روها آغاز شد» (۲۹) و همچنین:
« دخالت آمریکا در جنگ و دادن سلاح به ایران و عراق معنای آن این است که این جنگ برای هیچ یک از طرفین نه پیروزی در بر دارد نه شکست»
در همین نشریه آمده است : « مک فارلین به همراه چند تن از اعضای پنتاگون و وزارت خارجه آمریکا دو مرتبه به تهران آمده و در هتل هیلتون (استقلال) با مسئولین ایرانی ملاقات کرد، مرتبه اول در سپتامبر و مرتبه دوم در اکتبر ۱۹۸۵.» (۳۰)
از خلال گزارشهای هاشمی رفسنجانی، در مورد «نهضتهای آزادی بخش» وگزارشهای سید مهدی هاشمی در مورد کارکرد«نهضتهای آزادی بخش» به آقای خمینی و مرحوم منتظری و اطلاعاتی که در مطبوعات جهان منتشر شده و گزارش تاور و گزارش کنگره آمریکا چنین بر می آید که سید مهدی هاشمی مسئول نهضتهای آزادی بخش حد اقل بنا به گفته خودش و مرحوم منتظری تا اواخر اوایل سال ۶۴ به امور مسلحانه و بگیر و ببند در خارج از ایران بویژه در خاور میانه تحت عنوان مبارزه با استعمار و امپریالیزم، صدور انقلاب و... مشغول بوده و به احتمال قریب به یقین در آدم ربائی وگروگان گیری با دیگران دست داشته است. و بدین لحاظ سپاه و آقایان هاشمی رفسنجانی، خامنه ای مطلع بوده و برای این کارها هم اسلحه و سایر موادی که بعداً به عنوان سند جرم تلقی شده در اختیار سید مهدی و گروهش قرار داده اند و تا ۱۲ مهر ۶۵، که آقای هاشمی رفسنجانی گزارش می کند که آقای خمینی می گوید: « نهضت ها هم از آنها گرفته شود. » آقای سید مهدی مسئول «نهضتهای آزادی بخش» بوده است. و در۲۹ شهریور که آقای ری شهری هنگام به اصطلاح« کشف و

بازداشت مرکز و وسائل مخفی سید مهدی هاشمی » آنها را گروه غیر قانونی و...اعلان می کند، و آقای هاشمی هم گزارش می کند، که « آقای ری شهری و احمد آقا آمدند. آقای ری شهری گفت آیت الله منتظری از کشف و بازداشت مرکز و وسائل مخفی سید مهدی هاشمی ناراحت اند و می گویند این اشیاء را برای کار نهضتها لازم دارند. ولی آقای ری شهری نپذیرفته اند» (۳۱) همه در جریان بوده و می دانسته اند و از همین جا مسئله توطئه برای آقای منتظری کاملاً آشکار است. و شک و شبهه ای نمی ماند که هدف از عنوان کردن، خانه تیمی، اسلحه و مواد منفجره داشتن، جعل اسناد و از این قبیل جز برای به زانو در آوردن مرحوم منتظری چیز دیگری نبوده است.

از خلال گزارشها و اسناد موجود، روشن است که بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب، گروه سید مهدی یعنی «نهضتهای آزادی بخش» که مستقیم با حکم سپاه عمل می کرده، در خارج از کشور، مشغول صدور انقلاب از راه اسلحه بوده و همه مسئولین هم در جریان امر بوده اند. بعد از آن که منتظری نسبت به سپاه و اهدافش به انتقاد می پردازد، و بر همه اعمال سپاه صحه نمی گذارد، (۳۲) سپاه خود به صورت موازی گروهایی را در خارج از کشور برای اجرای امور صدور انقلاب گسیل می دهد و بعد هم که وزارت اطلاعات تشکیل می شود، اطلاعات بخشی از امور را زیر نظر می گیرد. و از این به بعد است که تصادم و کارهای موازی هم شروع می شود، و در جاها و برنامه ها یی با هم تقابل پیدا می کند. بدین جهت است که تقریباً همه از بخشی از اعمال گروه یکدیگر مطلع می شده اند. برای مثال به چند نمونه توجه کنید:

۲۸ آبان ۶۲، « با حضور محتشمی سفیر مان در سوریه، محسن رضائی فرمانده سپاه، نخست وزیر و دکتر ولایتی وزیر خارجه در بارهٔ وضع لبنان و مشکل جنگ داخلی فلسطینی ها و کیفیت میانجی گری ما با حفظ توقعات سوریه ، تصمیماتی اتخاذ شد. قرار شد، از ۱۳ شهیدمان در لبنان با مراسم رسمی استقبال کنیم؛ برای اثبات موضع ضد اسرائیلی و خنثی کردن تبلیغات دشمنان. پیامهایی برای حافظ اسد ارسال شد. امکانات بیشتری به رزمدگان در لبنان دادیم.»

(آرامش و چالش، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۸۸.)

۳۰ دی ۶۲،« آقایان محسن رضائی و علی شمخانی آمدند و راجع به عملیات آینده و کارهای لبنان مذاکره کردیم.»

(آرمش و چالش، هاشمی رفسنجانی، ص۳۳۸.)
۳ اردیبهشت ۶۵، « علی فلاحیان معاون وزارت اطلاعات آمد و برای کارهای برون مرزی اجازه خواست.» (اوج دفاع، ص ۷۶.)
بخوانید، برای ترورهای خارج از کشور و از این قبیل اعمال مجوز می خواسته است.
۲۷ اسفند ۶۵، « در سودان مردم تحت تأثیر و نفوذ انقلاب اسلامی ما هستند و حزب حاکم [امت] با ما است. سایرین هم مخالفتی ندارند و خواستار کمک سپاه برای تربیت نیروی نظامی شبیه پاسداران برای محافظت از انقلاب خودشان هستند. قرار شده است برای آموزش نیرو به ایران بفرستند » (اوج دفاع سال ۶۵ ، ص ۵۰۱.)
۷ فروردین ۶۶، « عصر آقای محسن رضائی آمد... در مورد آینده ارتش و سپاه نظر داد که اختیارات و مسئولیت را ها تقسیم کنند؛ به این صورت که دفاع از نقاط حساس مرزی و غیر مرزی مثل خوزستان و عملیات برون مرزی بر عهده سپاه باشد و ستاد فرماندهی کل قوا به جای فرماندهی ستاد مشترک تشکیل شود. دفاع از مرزها و نقاط غیر حساس نیز به ارتش واگذار شود.» (دفاع و سیاست، ص ۴۲.)
چون با وجود وابسته نظامی از طرف ارتش در سفارتخانه ها بعضی از کارها پنهانی غیر ممکن می شده، آقای محسن رضائی خواسته دست ارتش را از کارهای نظامی خارج از کشور قطع کند، به این علت برنامه ریزی کرده که «عملیات برون مرزی بر عهده سپاه باشد»، وقتی گفته می شود عملیات برون مرزی، مفهوم آن با اعمالی که سپاه انجام داده و از پرده بیرون افتاده است، سازمان دهی ترور و اموری از این قبیل را در بر می گیرد.
حتی در رابطه پنهانی با آمریکائی ها و معاملات اسلحه و آزادی گروگانها، آقای علی هاشمی برادر زاده آقای هاشمی رفسنجانی یکی از کانالها بوده است.
توجه کنید:
۸ شهریور ۶۵، « ظهر، علی اخوی زاده که از اروپا برگشته آمد. از طریق کاردارمان در لندن، دو نفر از مقامات آمریکائی با او ملاقات کرده اند. خواستار رفع تیرگی روابط شده اند و از ما برای آزادی گروگان هایشان در لبنان استمداد کرده اند و در مورد جنگ از موضع قبلی دشمنی شان با ما نرمشی نشان داده اند. در مورد کانالهائی که در گذشته به ما پیغام داده اند،

پرسیدند. توسط احمد آقا به حضرت امام گزارش دادم. گفتم متن اظهارات آنها را بنویسد که در جلسه سران قوا مطرح کنیم.» (اوج دفاع، ص ۲۴۱.)
۱ آذر ۶۵، «عصر علی – اخوی زاده- آمد از خوزستان احضارش کرده بودم. گزارش دیدار و مذاکره و مجدد با آمریکائی ها را داد. قبل از اقدام او را نهی کرده بودم.
«به من گفته بودند که به آمریکا رفته و با ریکان در باره سقوط صدام مذاکره کرده است. گفت به آمریکا نرفته، بلکه به نوعی ادامه همان رشته ارتباط های سابق بوده و با [الیور] نورث عضو شورای امنیت ملی آمریکا و پویند دکستر [از طراحان رابطه با آمریکا]، [آلبرت] حکیم و سام صحبت کرده. معلوم شد انجیل با امضای ریگان را، او آورده و این کار را با اصرار آقای محسن رضائی کرده است.» (اوج دفاع، ص ۲۴۱.)
۵ آذر ۶۵، « آقای محسن رضائی آمد و برای توجیه فرستادن علی – اخوی زاده- برای مذاکره با آمریکائی ها در مورد گروگانهای لبنانی حرف زد که قانع کننده نبود و گفتم اشتباه کرده است. اما از جهتی به ایشان حق دادم، زیرا احساس نیاز به سلاح را بیشتر از دیگران دارد و از طرفی فاز اول در آستانه بن بست است و فکر کرده با در صحنه قرار گرفتن برادرزاده من ، پیشرفت کار بهتر خواهد بود.» (اوج دفاع، ص ۳۵۶.)
۱۰ آذر ۶۵، « احمد آقا آمد. در مورد ملاقات دوم علی هاشمی با آمریکائی ها که با دستور آقای محسن رضائی انجام گرفته بود، بحث و قرار شد به سران قوا هم بگویم.» (اوج دفاع، ص ۳۶۰.)

ملاقات اخوی زاده اش که با دستور آقای محسن رضائی انجام گرفته بود، مخفی بوده و با احمد آقا قرار می گذارند که به سران قوا هم بگویند. (اوج دفاع، ص ۳۶۰؛ ۱۰ آذر ۶۵.)

منتظری و جریان مک فارلین و علت لو رفتن آن

مرحوم منتظری می گویند، وقتی کار آقای منوچهر قربانی فر با آقای کنگرلو به مشاجره کشیده بود، از طریق کپی دو نامه ای که به آقای کنگرلو می

نویسد و کپی آن را برای او می فرستد، از جریان مطلع می شود: « و در این میان هم معلوم شد پای اسرائیل هم در میان بوده است و اصلاً اشکال من این بود که چرا باید کار به جایی برسد که ما خواسته باشیم با اسلحه اسرائیلی با عراق بجنگیم. بعد آقای هاشمی رفسنجانی که پیش من آمد من به او اعتراض کردم که چرا قضیه مک فارلین را به من نگفتید؟ خیلی تعجب کرد و گفت: شما قضیه را از کجا فهمیدید؟! گفتم: " از هر کجا فهمیدم" چرا این قضیه را به من نگفتید؟ گفت: قصد داشتم این قضیه را بعداً به شما بگوییم؛ بالاخره من اعتراض کردم که چرا خودسرانه این کارها را می کنید، و آنها ناراحت بودند که چرا من این مسائل را فهمیده ام » (۳۳)

« من پس از آنکه این جریان را شنیدم رفتم به بیت مرحوم امام و جریان را برای حاج احمد آقا گفتم، او خیلی تعجب کرد که شما از کجا در جریان قرار گرفتید؟ گفتم: از هر جا، بالاخره اجنه به من خبر داده اند! گفت: " خوب گاهی این اجنه که برای شما خبر می آورند این خبرها را بنویسید و بر ای امام هم بفرستید! " گفتم این گونه نیست که من در جریان قرار نگیرم"، ولی آقایان از اینکه من به طور کامل همه این جریان را می دانم خیلی ناراحت بودند.» (۳۴)

مرحوم منتظری می افزایند: « بعد از مدتی هم همان آقای منوچهر قربانی فر برای من پیغام فرستاد که قرار است شما را از قائم مقامی عزل کنند... معلوم می شود که او یک ارتباط هایی با جاهایی داشته و اطلاعاتی داشته است و ما بی خبر بودیم؛» (۳۵)

دو نامه قربانی فر به محسن کنگرلو که کپی آن برای مرحوم منتظری فرستاده شده حاوی نکاتی برجسته و تعمق برانگیز است. قسمتهائی از نامه ده صفحه ای اول تاریخ نامه ۶۵/۴/۱۸، و بکلی سری

«۶- اعزام دو هواپیمای آمریکائی با بیش از یکهزار موشک تاو (Tow) در دو نوبت با قیمت تمام شده برای خودمان

۷- فرستادن یک هیئت عالیرتبه ۵ نفره از کاخ سفید و وزارت دفاع برای ملاقات با آقای کنگرلو و هیئت همراه ایشان و دادن قسمتی از اطلاعات نظامی مقدماتی در مورد عراق که قرار شد در جلسات بعدی و توافق نهایی اطلاعات کاملترو جامع در اختیار گذارده شود.

۸- ورود هیئت بسیار بلند کاخ سفید به ریاست آقای ربرت مک فارلین دستیار و مشاور ویژه ریگان و ۵ نفر همراهان سویل و نظامی عالیرتبه و اقامت چهار

روزه آنها در تهران که بیش از یک پنجم وسایل یدکی سیستم موشکی درخواست را با خود آورده بودند...و مهمتر از همه اعلام نظر صریح و روشن دولت آمریکا که ما رژیم جمهوری اسلامی را تثبیت شده و مورد احترام می دانیم و هیچ گونه مخالفتی با آن نداشته و تعهد می کنیم که به هیچ وجه قصد تحت نفوذ درآوردن و یا تغییرات و یا دخالتی در امور داخلی آن را نداریم و سپس تسلیم صورت جلسه کامل و موافقت نامه ای بود که نشان دهنده حسن نیت و همراهی کامل آمریکا با جمهوری اسلامی بخصوص در رابطه با جنگ و مسائلی است که این رژیم را تهدید می کند (لطفاً آن صورت جلسه را مجدداً و دقیقاً مورد بررسی قرار دهید).

...قبل از آمدن من و هیئت آمریکائی به تهران یعنی چهارم خرداد ۶۵ توافق کلی بر این مبنا بودکه به محض ورود هیئت عالیرتبه و بلند پایه آمریکائی به تهران که مقداری از وسایل مورد درخواست را با خود خواهد آورد، مقامات ایرانی با وساطت فوری موجبات آزادی یکجا و دست جمعی گروگانهای آمریکایی را در بیروت فراهم آورند و بلافاصله پس از آن بقیه وسایل مورد درخواست ایران وارد تهران گردد و هیئت آمریکائی آنقدر در تهران بماند تا بقیه تجهیزات از جمله رادارهای بزرگ (HP) وارد تهران شوند. نسبت به تأمین بقیه نیازهای تسلیحاتی ایران توافق و تعهد رسمی به عمل آمده و در زمینه های سیاسی و اقتصادی نیز موافقت های سری حاصل گردد و پس از انجام تمام این مراحل آمریکاییها تهران را ترک نمایند. اما با اینکه این هیئت ده نفری آمریکایی و هواپیمای غول پیکر اختصاصی آنها چهار روز در تهران ماندولی متأسفانه به جائی نرسیدیم، بخوبی به خاطر دارید که در روز آخر اقامت آنها جناب آقای دکتر نجف آبادی [هادی نجف آبادی.ن.] در حضور جنابعالی و آقای دیگر چندین بار اصرار کردند که موافقت شودکه فعلاً وساطت شود دو گروگان آزاد گردند ولی آقای مک فالین نپذیرفتند و جواب داد ما اینجا آمده ایم که مسائل اساسی و استراتژیک و مهم را حل و فصل کنیم و در کنار شما بایستیم و اینکار باید یکجا حل شودتا مشکلی در این راه نباشد و راه یکباره برای همه چیز و همه کار هموار گردد. »

قسمتهائی از نامه ۱۹ صفحه ای دوم، تاریخ نامه ۶۵/۴/۱۹، و بکلی سری است «من و جنابعالی مشترکاً بیش از دو سال بودکه به هر در زدیم و چه کارها که نکردیم تا موشک تاو (Tow)و سلاحهای مدرن دیگر تهیه کنیم ولی بالاخره به

این نتیجه رسیدیم که همه این حرفها دروغ و داستان است و اینگونه موشکها و سلاحهای پیشرفته و بسیار مدرن را فقط از دست دولتها می توان گرفت و نه از طریق واسطه ها و دلالان، لذا همانطوری که از سابقه امر دقیقاً اطلاع دارید بواسطه روابط شخصی و دوستانه خصوصی بین خودم و تنی چند از زمامداران فعلی آمریکا از حزب جمهوریخواه عازم آنجا شدم و با مذاکرات مفصلی کردم...من در این یکسال گذشته نه تنها هر روز و شب چندین نوبت به شما تلفن زده ام بلکه فقط سه بار به تهران آمدم، شش بار به آمریکا رفتم و یک بار هم به دستور شما فقط با یک اطلاع ۸ ساعته برای دیدارتان به دبی آمدم و بیش از ۵۰ بار به کشورهای اروپائی و خاورمیانه سفر کرده ام، حتماً بیش از ۳۰ بار از نقاط مختلف دنیا فقط برای چند ساعت به فرودگاه فرانکفورت رفته ام تا آقای آدم بیک نماینده جنابعالی را ملاقات کنم و اسناد و اوراق و یادداشت هایی را به وسیل پیک برای شما ارسال دارم...

اما در مورد این قضیه آخر و آمدن آمریکائیها و مقداری از وسایل یدکی لازم می دانم که شرح ماوقع را آنطور که گذشته است دقیقاً بازگو کنم که صد در صدر مورد تأیید جنابعالی نیز می باشد. شما در طی مدت دو روز و چهار ساعت مکالمات تلفنی لیستی کامل با مشخصات را که شامل ۲۴۰ قلم و ۴۰۳۰ عدد وسایل یدکی مختلفه مربوط به سیستم ضد هوایی موشکهای هاگ بود به من دادید و گفتید اگر موفقت کنند مقدمتاً این وسایل را در اختیار ایران گذارند...

چون همانطوریکه مسبوقید اینها را از کارخانه و یا شرکتی نخریده اند بلکه آنها را از نقاط مختلف دنیا به اشکال مختلفی جمع آوری کرده اند وخود شما به خوبی از آن آگاهید، فرمودید درست است فقط از نظر حسابداری و بودجه لازم است، من به آمریکائی ها گفتم، جواب دادند تقریباً غیر ممکن است و وقت زیادی می خواهد تا محاسبات جداگانه به عمل آید ولی گفتند موضوعات و نکات ذیل را دقیقاً برای آقایان روشن فرمائید

۱- هیچ کدام از این وسایل در کارخانه ای یا شرکتی ابتیاع نگردیده زیرا اینها یدکی اتومبیل نیستندکه کارخانه ای یا فروشگاهی آنها را در قفسه بگذارد و مشتری برای خرید مراجعه کند، بلکه اگر کسی مشتری این نوع وسایل باشد باید اول اجازه خرید آن را از طریق دولت خود از وزارت دفاع آمریکا بگیرد و وزارت دفاع هم این اجازه را از گنگره آمریکا کسب نموده و پس از تصویب رئیس جمهور جواز مخصوص صادر و به خریدار می دهند و آنگاه خریدار آن

جواز را بعلاوه وجه وسائل به کارخانه می پردازد و کارخانه آن وسایل را معمولاً و بطور متوسط بین ۱۸ تا ۲۴ ماه بعد تحویل می دهد. اما باید توجه داشته باشید که اقلام مورد درخواست شما از وسائل مختلف عموماً از هر قلم سه عدد یا ۵ عدد یا ۷ عدد یا ۱۲ عدد است و کارخانه ها برای چنین تعدادی خط تولید راه نمی اندازند و باید تعداد مورد درخواست از این اقلام بسیار بالاتر باشد.

۲- ما هیچ یک از این وسایل را در انبارهای خود نداشتیم چون مربوط به سیستم سال ۱۹۷۵ است که ما اکنون سیستم دیگری داریم و نتیجتاً باید این اجناس را برای شما از کشورهای دوست و متحد خود تهیه کنیم...کشورهایی که می توانستند این وسایل را در اختیار ما بگذارند عبارتند از اسرائیل، کره جنوبی، فیلیپین...

برادر جان الآن ۶۴ روز است این وسائل به تهران وارد شده آیا جواب اعتماد و اعتماد به جمهوری اسلامی همین است برادر عزیز یادت می آید ۷ ماه قبل در ژنو تشریف داشتید و ۲۵ میلیون دلار بطور دربست و بدون سند در اختیار من گذاشتید که برای شما توسط آمریکاییها موشک هاگ وارد کنم ولی وقتی اولین هواپیما وارد شد معلوم گشت که این نوع هاگ ها مورد نظر شما نیست و اشتباه است و فقط مبلغ موشکهای وارد شده حدود ۵ میلیون دلار بود، یادتان می آید چطور ناراحت شدید و قلبتان گرفت و من شما را نیمه شب به بیمارستان بردم و تا صبح بر بالین شما ایستادم وصبح اول وقت به به بانک کردیت سوئیس رفتم و ۲۰ میلیون دلار را به حساب شما ریختم ورسید آن را برایت به بیمارستان آوردم و دو ماه بعد هم هواپیما فرستادم و موشک ها را پس بردیم و تمام هزینه های حمل و نقل و بیمه و مخارج دیگر آن را دادیم و یک دینار هم هزینه ای به حساب شما منظور نشد و پول شما تمام و کمال و بدون کوچکترین دردسری بلافاصله برگشت شد.

برادر آن رفتار مسلمانی است یا اینکه شما می کنید؟ آیا این است جواب متقابل کاری که برای شما کردم؟ در حالی که فقط شما در مقابل مهندس موسوی مسئول بودید و من گرفتار سه بانک اروپائی و دو شرکت بزرگ ویک دوست عزیز و یک عمر اعتبار و حیثیت هستم....آمریکائی ها به من می گویند، این دوستانت با تو که اینطور برایشان سینه چاک می دهی و جانفشانی می کنی اینطور عمل می کنند با ما چه خواهند کرد.

من از شما برادر عزیز می خواهم و استدعا دارم، بخاطر خدا نه بخاطر من بخاطر آبروی جمهوری اسلامی و بخاطر انسانیت و شرافت تکلیف این قضیه را در چند ساعت آینده روشن فرمائید و از حالا به بعد همه چیز و مسئولیتهای آن فقط بعهده شماست. با عرض تشکر و احترام ارادتمند – منوچهر قربانی فر » (۳۶)

در جریان دستگیری سید مهدی و اعضای «نهضتهای آزادی بخش»، آقای منتظری به طور روشن و دقیق به آقای خمینی نوشته است:

« اولاً مؤسس نهضتهای اسلامی در ایران یعنی تبلیغ انقلاب اسلامی در جهان و تقویت نیروهای انقلابی در کشورها شخص من و مرحوم محمد منتظری بودیم... در همین سال گذشته در افغانستان در اثر جنگ داخلی بین گروههای مسلمان شیعه مجاهد بیش از سه هزار شیعه کشته شد و کسی در ایران نجنبید، و همین نهضتها با نظارت من گروهی را به معیت حجة الاسلام جواهری به عنوان حاکم شرع به داخل افغانستان فرستاد و آتش جنگ داخلی را خاموش کرد و در صدد هم آهنگ کردن گروهها و رهبران آن هستیم که در این جهت سپاه و اطلاعات اتفاقاً با ما همآهنگ است ولی بعضی از بچه های وزارت خارجه کارشکنی می کنند...» (۳۷) آقای هاشمی رفسنجانی هم معترف است که « هیأتی که از طرف آیت الله منتظری برای آشتی گروههای معارض به افغانستان رفته بودند، آمدند. وضع جنگ داخلی بین این گروه ها در افغانستان فاجعه است و تقریباً جهاد با کفار را فلج کرده است. موقتاً خاموش شده و پیگیری لازم دارد».(یادداشت ۲۲ اسفند ۶۴.)

« و ثانیاً در زمان مرحوم محمد منتظری امکانات نهضتها وسیع بوده و مواد و اسلحه هم زیاد وجود داشت و جوانی بنام آقای احمد حسنی اصفهانی که فعلاً بازداشت شده از طرف مرحوم محمد مسئول خارج از کشور بود و مخلصانه هم کار می کرد ولی پس از شهادت آن مرحوم از کارهای انفجاری خبری نبود و تعطیل شد و حدود هشت ماه قبل آقای حسنی می رود نزد آقای فلاحیان معاون آقای ری شهری و مواد و وسایل زیاد هم بوده به ایشان تحویل می دهد و رسید می گیرد و فقط به کارهای فرهنگی و تبلیغی در خارج اکتفا می کند، خانه هم با اجازه دادستانی و کمیته و با اطلاع اطلاعات کشور بوده...اینک یک ناجوان مردی و بی تقوایی را هم بشنوید: سپاه در وقت حج یک کار غلط ناروا انجام میدهد و از ساکهای حدود صد نفر حجاج پیر مرد و پیر زن و بدون اطلاع آنان

سوء استفاده می کند به نحوی که در عربستان در وقت حج آبروی ایران و انقلاب را بردند و آقای کروبی ناچار شد از ملک فهد طلب لطف کند، لابد حضرتعالی شنیده اید؛ آنوقت در همان کشور بعضی ها زمزمه راه می اندازند که خوب است بگوئیم از طرف سید مهدی هاشمی بوده ، و یک نفر از شش نفر سپاهی که متصدی این کار غلط بوده آمد نزد من و به من گفت مسئول من در سپاه اصرار می کند که بگویم از طرف سید مهدی هاشمی این کار انجام شده، و در مجلس وهیئت دولت و جاهای دیگر هم شایع کردند، اینک آنان که در سپاه این کار غلط را انجام دادند و در وقت حج آبرویمان را بردندغیر قابل تعقیبند و آقای حسنی و سید مهدی هاشمی باید تعقیب و محاکمه شوند؟!» (۳۸)

مسئله مواد منفجره در ساکهای حجاج را آقای هاشمی گزارش کرده است

۲۰ مرداد ۶۵، «در باره کاروانی که در جده گیر افتاده و جمعی از حجاج که در ساک آنها مواد منفجره کشف و بازداشت شده اند، پیگیری کردم. معلوم شد. که حجاج بی اطلاع بوده اند. فقط رئیس کاروان می دانسته. به وزارت خارجه و اطلاعات گفتم که برای ملاقات با رئیس کاروان در حج تلاش کنند» (اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۰۹.)

۵ شهریور ۶۵، « شب مهمان آقای اردبیلی بودیم. از مکه برگشته اند. از سفر راضی اند. از مکه تلفنی در باره زوار بازداشتی خبر دادند که سعودی ها قول داده اند، فردا آزادشان کنند.» (اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۳۷.)

بدون شک و با وجودی آقای هاشمی و احمد آقا قبلاً می دانسته اند، سپاه قصد دارد انفجار های زیادی در ایام حج در عربستان انجام دهد، با این وجود فرصت را مغتنم شمرده و در جامعه شایع کردند که این عمل کار سید مهدی بوده است.

احمد آقا از این عمل غلط که اگر اتفاق می افتاد معلوم نبود چه تعداد از حجاج در اثر این انفجارها کشته می شدند، دفاع کرده و به آیت الله منتظری که به این عمل انتقاد کرده و با نامه آقای خمینی را در جریان گذاشته چنین نوشته:

« اینک آنان که در سپاه این کار غلط را انجام دادند و در وقت حج آبرویمان را بردندغیر قابل تعقیبند و آقای حسنی و سید مهدی هاشمی باید تعقیب و محاکمه شوند؟!»

اولاً معروف است که این کار را هم سید مهدی هاشمی و یا ایادی ایشان انجام داده اند. ثانیاً، آیا راهی برای کارهای انقلابی غیر از آنچه در مکه شد وجود دارد البته کارها گاهی بدون گیر و اشکال انجام می گیرد و گاهی لو می رود.

این به معنای موافقت من با این گونه کارها نیست ولی به طور کلی معمول این گونه کارها همین است. در ضمن مگر مهدی هاشمی به خاطر نهضتها تعقیب و یا محاکمه شد؟ آیا مهدی هاشمی بخاطر قتل و ساواکی بودن و از این قبیل اتهامات محاکمه نگردید؟» (۳۹)

نکته جالب توجه اینکه دو نفر از حجاجی که در ساکشان بدون اطلاع آنان مواد منفجره گذاشته بودند، از بچه های ماربین برزاوند اردستان، دو برادر بنام استاد حسن و حسین حاتمی (یا استاد حسن و حسین عباس گَر) بودند که من هر دوی آنها را می شناسم. برایم تعریف کردند و گفتند: وقتی رئیس کاروان بدون اطلاع ما مواد منفجره در ساک ما جاسازی کرده بود و در جده بوسیلهٔ پلیس عربستان کشف شد. همه ما که حدود یکصد نفر بودیم دستگیر و بازداشت کردند. ما خیلی وحشت کرده بودیم و فکر می کردیم که اینها همه ما را می کشند. خلاصه بعد از بازجوئی وقتی که فهمیدند که روح ما هم از این مسئله اطلاع نداشته، و بدون اطلاع ما در ساک ما مواد منفجره جاسازی کرده اند، روزی با ماشین ما را از بازداشتگاه به بیرون بردند ما فکر می کردیم که ما را بیرون می بردند که همه را بکشند. در صحرا ما را پیاده و به صف کردند و در فاصله ای هم در ماشینی ویا کامیونی مواد منفجره را کارگذاشتند و آن را منفجر کردند و ما انفجار را تماشا کردیم. بعد به ما گفتند که دولت شما می خواسته این چنین حجاج را در مکه به قتل برساند.

در مدتی که ما در مکه بودیم، تحت الحفظ ما را بردند و ما تمام مراسم حج را بجا آوردیم. روزی هم که ما را آزاد کردند به هر کدام یک کادوی خوبی دادند. بعد این دو برادر به من می گفتند اگر سنی این اخلاق ورفتاری است که دولت عربستان انجام داده پس ما سنی هستیم. اینها می توانستند که همه ما را بکشند ولی وقتی حقیقت را فهمیدند، بسیار خوب از ما پذیرائی کردند و هدیه ای هم به ما دادند. ولی دولت ما آن کار زشت و قبیح را با ما کرد.

با اسناد و مدارکی که تا بدینجا ارائه شده است گمان نمی کنم که حتی شکی باقی مانده باشد، که هدف از دستگیری اعضای «نهضتهای آزادی بخش» و مهدی هاشمی و اعدامش به منظور اتهاماتی از قبیل داشتن اسلحه، مواد منفجره، خانه تیمی و از این قبیل بوده است بلکه هدف تسخیر منتظری و اگر نشد، حذف وی بوده است. در مورد اتهام چهارم سید مهدی که:

۴- سید مهدی هاشمی یک جانی و جنایتکار و قاتل در دستگاه و بیت منتظری

جای جای توضیحاتی در اطراف نکته فوق داده شده است. کار من هم قضاوت در مورد قتلهای انجام شده نیست و همچنانکه در مقاله دهم یادآور شدم « در مورد سید مهدی هاشمی قصدم پاک و مبرا کردن او از اتهامها، بویژه قتلهای قبل و بعد از انقلاب که به وی زده شده نیست که این عمل در صلاحیت دادگاه صالح و بی طرف است و نه من و نه مجموعه دادگاههای جمهوری ولایت فقیه که درحقیقت قوه قضائیه از مهمترین بازوی اجرایی خواسته های ولی فقیه که خود طرف اصلی دعوا است، می باشد ونه قوه ای مستقل برای اجرای عدالت و دادگستری در کشور.» مسئله اتهامهای سید مهدی و کشتن قبل و بعد از انقلاب، نه به خاطر کشتن و بلکه هدف دیگری را تعقیب می کرده اند. و الا نباید او تا سال ۶۵ یعنی مدت بیش از ۸ سال مصدر امور باشد و اینها ناگهان به فکر جنایات او بیفتند. افزون بر مواردی که تا به حال ذکر شده است، نامه مورخ ۶۵/۷/۱۲ آقای منتظری به آقای خمینی، جنایات داخل و خارج از زندان را در جمهوری اسلامی آشکار و بر ملا می کند که خواندنش مو را بر بدن انسان راست می گرداند(۴۰). در مورد افشای اعدام فله ای چند هزار زندانی در تابستان ۶۷ (۴۱) هم به طور قطع آقایان موسوی اردبیلی، رئیس قوه قضائیه، هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس، خامنه ای رئیس جمهور، میر حسین موسوی نخست وزیر، و عده ای دیگر، از مسئله مطلع بوده اند و اگر همکاری و رضایت آنان نبود، به اجر در آوردن چنین جانایت هولناکی امکان پذیر نمی شد. در این مقاله من در صدد اثبات این که افراد فوق و عده ای دیگر، از اجرای جنایت مطلع بوده نیستم، اما می دانیم که احمد آقا در طول این سالها بدون اجازه آقای هاشمی آب هم نمی خورد. پس برای به اجرا در آوردنش، همکاری و حمایت آقای رفسنجانی ضروری و حیاتی بوده است. احمد آقا هم که خود فرمان را آورده و دستور اجرای آن را ابلاغ کرده است، همکاران و دوستان صمیمی احمد آقا نظیر آقای مهدی کروبی که در عزل منتظری هم نقش خود را بازی کرده قطعاً مطلع بوده است. پس زعمای جمهوری اسلامی دلشان به جان و مال و ناموس مردم نمی سوخته حتی برای حفظ قدرت از قتل نزدیکترین افراد هم خم به ابرو نمی آورده اند. وقتی مرحوم لاهوتی در سال ۶۰ در زندان اوین با سم استریکنیک کشته می شود (۴۲). آقای هاشمی هم برای اینکه این راز فاش نشود، دختران و دو داماد خود که پسران شهید لاهوتی هستند را جمع می کند و به آنها می گوید: « شما به خاطر انقلاب، سکوت کنید» (۴۳) و « آنها هم

آدم‌های باهوشی بودند و موقعیت را فهمیدند » (۴۴)، سکوت اختیار کردند و همچنین بنا به گفته نیازی احمد خمینی را می کشند (۴۵) و بعد از کشته شدن احمد آقا خمینی نیز، آقای هاشمی رفسنجانی باز، «همه اعضای خانواده خمینی را در اطاقی گرد می آورد و خطاب به آنها می گوید:کلمه ای سئوال برانگیز در باره طبیعی نبودن مرگ حاج احمد آقا نباید از زبان شما خارج شود.»(۴۶) و اکنون فاش شده است که در زمان ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی بیش از هشتاد نفربه قتل رسیده اند(۴۷)

وقتی آقای خمینی ولی فقیه اعظم پای فامیلش به میان می آید، همه را برای تبرئه و حل مسئله اش بسیج می کند. بنا به گزارش هاشمی رفسنجانی، آقای صادق طباطبائی دو نوع پرونده داشته است. یکی در مورد خرید های اسلحه و دیگری در مورد قاچاق تریاک در آلمان.

در مورد اول وقتی آقای طباطبائی، بنا به تشخیص دادستانی ارتش پس از چند جلسه بازجوئی، باید بازداشت شود (۴۸) آقای هاشمی رفسنجانی (۴۹) و آقای شیخ یوسف صانعی دادستان کل کشور (۵۰) و ری شهری قاضی شرع دادگاهای ارتش (۵۱) همه بسیج می شوند. که خدای ناکرده به ایشان ظلم نشود! و چون خودش از همه واقف تر است که چه دستگاه قضائی ساخته است، به آنها اعتماد ندارد و به آقای هاشمی رفسنجانی پیغام می دهد که او « در بارهٔ محاکمه صادق طبا طبائی، نظارت کامل »کند، که « افراطی ها بی جهت محکوم نکنند و ظلم نشود.» (۵۲) و سر انجام هم آقای ری شهری را احضار می کند و به ایشان می گوید: « خودت رسیدگی کن. من داستان ارتش را نمی شناسم و شما را می شناسم. او هم رسیدگی را آغاز می کند و خیانتی را احراز نمی کند.» (۵۳)

مورد دوم، قاچاق تریاک در آلمان است که در این مورد هم آقای خمینی شخصاً دست به کار می شود و می گوید « که به طور رسمی اقدام بشود و جلو توطئه احتمالی را بگیریم. » (۵۴) و پس از آنکه آقای طباطبائی با وثیقه آزاد می شود (۵۵) و در حقیقت به ایران فرار می کند، وغیابی در دادگاه عالی آلمان به سه سال زندان محکوم می شود (۵۶)، او در نهایت « در مورد مخارج محاکمه اش در آلمان « حدود دو میلیون مارک» از دولت می خواهد. که آقایان رفسنجانی و خامنه ای که مطمئن نیستند، آقای هاشمی می گوید" قرار شد تحقیق شود.» (۵۷) و بعد هم می پردازند، چه وسیله ای برای تحقیق از خرج وکلا ء

در دادگاه آلمان می توانند به دست بیاورند. در همین یک مورد احمد آقا و آقای هاشمی رفسنجانی آشکارا به دروغ متوسل می شوند: در ۶ فروردین ۶۳، می گوید: «دادگاه عالی آلمان، آقای صادق طبا طبائی را تبرئه کرده است و باید مخارج وکلاء و خسارت وارده را بپردازد و کشف شده است که ضد انقلاب توطئه کرده بود» (۵۸) در۲۹ فروردین ۶۵، می نویسد: « آقای صادق طبا طبائی آمد. در مورد تعقیب پرونده اش در اروپا مشورت کرد. مخارج پرونده اش را می خواهد» (۵۹). باز در ۱۹ اردیبهشت ۶۶، « مقامات آلمانی ازآقای طباطبائی خواسته اند برای نجات گروگان هایشان در لبنان کمک کند. او هم گفته او را در آن کشور تبرئه و پرونده را مختومه اعلام نمایند، تا اقدام کند(۶۰)

جالب اینکه در همین صفحه توضیح داده است: « دکتر صادق طباطبائی در زمستان سال ۱۳۶۱ در دوسلدرف آلمان دستگیر شد. در دادگاه بدوی وی به سه سال زندان محکوم گردید، اما با مشخص شدن توطئه ضد انقلاب و اینکه تریاک در ساک وی قرارداده شده بود، دادگاه عالی آلمان حکم برائت برای وی صادر کرد. امام خمینی در آن موقع از وزارت خارجه خواستند به طور رسمی اقدام کند و جلو توطئه احتمالی گرفته شود. » دروغگو حیا هم نمی کند. اگر او در دادگاه عالی آلمان تبرئه شده بود، چه نیازی بود که حالا از شما بخواهد که کمک کنید که وی را تبرئه و پرونده را مختومه اعلام کنند. برای روشن شدن کم و کیف دو پرونده آقای صادق طباطبائی در فرصتی مناسب به آن پرداخته خواهد شد.

در مورد صادق طباطبائی دیدیم که چگونه رفتار شد و قبلاً هم در مورد محمود هاشمی رفسنجانی ملاحظه شد که وقتی آقای خلخالی می خواست او را تعقیب و دستگیر کند، مرحوم منتظری به او گفت « نمی توانی چون پشتش محکم است».(۶۱) اما چه افراد زیادی که به خاطر راننده ساواک بودن و یا چپ به آقای خمینی و یا دیگر زعمای روحانی جمهوری اسلامی نگاه کردن، به جوخه اعدام سپرده شدند. و اما بر گردیم به سید مهدی قاتل و جانی و مختتصر نگاهی به قتلهای انجام شده بیندازیم:

اتهام قتلهای سید مهدی

با اسناد و مدارم ارائه شده تا به حال، باید مسجل شده باشد که اینها برای حفظ قدرت که «اوجب واجبات است»، اگر بتوانند، از هیچ کشتن و ترروری فرو گذار نمی کنند. پس اتهام قتلهائی هم که به سید مهدی بسته اند و بعد هم او و امید نجف آبادی را اعدام کردند، برای حفظ قدرت خویش بوده و نه به اجرا درآوردن عدالت و حق خواهی. و اما در مورد قتلها چند نکته را یادآور می شوم:

آقای خمینی و قتل و کشتار

۱- آقای خمینی در درسهای ولایت فقیه خطاب به روحانیون موافق خود و حکومت اسلامی می‌گوید: در روایت است « که از این اشخاص[یعنی روحانیون موافق شاه و مخالف حکومت اسلامی. ن.] بر دین بترسید، اینها دین شما را از بین می‌برند، اینها را باید رسوا کرد تا اگر آبرو دارند در بین مردم رسوا شوند، ساقط شوند. اگر اینها در جامعه ساقط نشوند امام زمان را ساقط می کنند، اسلام را ساقط می کنند. باید جوانهای ما عمامه اینها را بردارند، عمامه این آخوند هایی که به نام فقهای اسلام ، به اسم علمای اسلام اینطور مفسده در جامعه مسلمین ایجاد می‌کنند باید برداشته شود. من نمی دانم جوانهای ما در ایران مرده اند؟ کجا هستند؟ ما که بودیم اینطور نبود؟

چراعمامه های اینها را بر نمی دارند؟ من نمی گویم بکشند، اینها قابل کشتن نیستند لکن عمامه از سرشان بردارند، مردم موظف هستند، جوانهای غیور ما در ایران موظف هستند که نگذارند این نوع آخوند ها (جل جلاله گوها) معمم در جوامع ظاهر شوند و با عمامه در بین مردم بیایند، لازم نیست آنها را خیلی کتك بزنند لیکن عمامه هایشان را بردارند... » (۶۲).

۲- فکر نکنید که آقای خمینی فقط قبل از انقلاب فتوای کشتن و کتک زدن را می داده، در وصیتنامه سیاسی- الهی خود!! هم شدیتر از این فتوا می دهد، تازه رهنمود می دهد که مردم نباید منتظر باشند که مراجع رسمی از ظلم و فساد جلو گیری کنند، هر جا این مراجع کوتاهی کردند مردم خود وارد عمل شوند.

« ... آنچه در نظر شرع حرام و آنچه بر خلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالف با حیثیت جمهوری اسلامی است به طور قاطع اگر جلوگیری نشود همه مسئول می‌باشند و مردم و جوانان حزب اللهی اگر برخورد به یکی از امور مذکور نمودند به دستگاههای مربوطه رجوع کنند، و اگر آنان کوتاهی نمودند خودشان مکلف به جلوگیری هستند.»(۶۳) طرفه اینکه این رهنمود را در زمانی می دهد که به قول خودشان همه نهادهای قانونی در کشورمستقر شده اند.

۳- باز بنا به گزارش کتاب «واقعیتها و قضاوتها» آقای خمینی در تاریخ ۱۳۶۲/۲/۲۵، در سخنرانی در جمع دوستان خود می‌گوید:« من معتقدم که منتظر دادگاه و یا پاسگاه نباشید که یك مشت مرده خور و لات را از املاك بیرون کنند، خود شما علیه اینها اقدام کنید.»

۴- آیت الله مسعودی خمینی شهادت می دهد که آقای خمینی « در سخنرانیهایشان اشاره کردند که اگر همهٔ مسلمانان هم برای حفظ اسلام کشته شوند، ارزش دارد؛ چرا که ارزش اسلام از همهٔ این مسائل مادی بالاتر است» (۶۴)

۵- آقای حسین خمینی نوه آقای خمینی، در اردیبهشت سال ۶۰ در دیداری با اینجانب گفت: « از قول من به آقای بنی صدر بگوئید کشوردر حال ویرانی و متلاشی شدن است. اگر آقای بنی صدر می‌خواهد کشور و انقلاب را از دست حزب و آخوندها نجات دهد، تنها راه کوتاه کردن دست حزب و روحانیون از امور کشور است. و اگر وی فکر می‌کند که پدربزرگم از کشت و کشتار وحشت دارد، کاملا در اشتباه است. من پدربزرگم را خوب می‌شناسم. اگر سیصدهزار نفر را بکشد، خم به ابرویش نمی‌آید. آقای خمینی پیرو مکتب ابن ابی‌العربی است. در آن مکتب نظر بر این است که انسانها نظیر کف های روی دریا هستند. در این طرز تفکر برای حفظ و نگهداری یك امر مهم نظیر حکومت، اگر لازم باشد که بسیاری را هم فدا کرد باید کرد. کسانی که بخاطر حفظ و پایداری آن امر مهم فدا می‌شوند، نظیر همان کف های دریا که بعداز ترکیدن به دریا متصل می‌شوند هستند. و دراین صورت اگر مجرم بوده به حق کشته شده‌اند و با گناهان کمتری رفته‌اند و اگر بی گناه بوده‌اند، اجر و ثواب بیشتری در انتظارشان است.» (۶۵)

۶- آقای خمینی چند ماهی پس از پیروزی انقلاب، در سخنرانی برای عده ای که هم اکنون بر روی یوتیوب موجود است، افسوس و غبطه می خورد و می

گوید: «اگر بنا بود که از اول مثل سایر انقلاباتی که در دنیا واقع می شَد، انقلابی که واقع می شَد پشت سر انقلاب یک چند هزار از این فاسدها را در مراکز عام دار می زنند و آتش می زنند، تما می شُد قضیه» (۶۶) و یا « اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم بطور انقلابی عمل کرده بودیم قلم ها را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد را و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و رؤسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزبهای فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و رؤسای آنها را به سزای خودشان رسانده بودیم و چوبهای دار را در میدانهای بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و غاصبین را درو کرده بودیم این زحمتها پیش نمی آمد. من از پیشگاه خدای متعال و از پیشگاه ملت عزیز ایران عذر می خواهم خطای خودمان را عذر می خواهم. ما انقلابی نبودیم...»(۶۷) البته او در سال ۶۷ با فرمان کشتن فله ای چند هزار نفر زندانی، آرزوی کشتار وسیعی که قبلا نکرده بود، و از آن غبطه می خورد، به آن تحقق بخشید. بنابراین ملاحظه می شود، وقتی مستقیم فتوای ترور و قتل و کشتار و تصاحب زمین مردم بدون هیچ دادگاهی داده می شود، نتیجه اش قلتلها و ترور ها در دوران ۳۲ ساله جمهوری اسلامی است. منتها اگر این قتل و ترورها و تصاحب ها در جهت قدرت و حفظ حکومت آنان باشد، مباح بلکه واجب است و اگر احساس شد که علیه قدرت آنان است، آنوقت قتل، ترور و... می شود و شخص آمر یا عامل باید از بین برده شود. سید مهدی و امثال او از این فتواها در قتل وترور مخالفین استفاده کرده و می کنند. تمام اتهام ترور و قتلهای قبل و بعد از انقلاب سید مهدی و دیگران باید از این زاویه مورد بررسی قرار گیرد. پس از این چند نکته بس مهم به اتهام قتلهای سید مهدی می پردازم.

۱ـ قتل شمس آبادی قبل از انقلاب

الف- در مورد قتل شمس آبادی سید مهدی هاشمی، در شرح قتل شمس آبادی آمر قتل را آقای خمینی معرفی می کند (۶۸)

ب- عامل قتل کسان دیگری بوده اند و تنها او گفته است که «شرعاً قلع و قمع این فساد بلا اشکال است» (۶۹) و همچنین است قتلهای دیگر چه قبل و چه بعد از انقلاب و بی جهت نیست که آقای بهزاد نبوی با صراحت می نویسد:

«سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» را تأسیس کردیم. نقش سازمان مذکور در مبارزه و قلع و قمع گروه فرقان و مبارزه با حرکتهای تجزیه طلبانه در کردستان و سیستان و بلوچستان در اوایل انقلاب، مبارزه بي امان با منافقین، لیبرالها، بنی صدر، گروههای ضد انقلاب چپ و راست، مارکسیست و سلطنت طلب، همکاری... حداقل بر جنابعالی پوشیده نیست.» (۷۰)

فکر می کنید که این اعمال بدون کشت و کشتار و ترور و قتل انجام پذیرفته است؟ قطعاً خیر! اما چون اینها در جهت تثبیت قدرت ولایت فقیه بوده بلا اشکال است.

برابر مستندات پرونده، سید مهدی در هیچ کدام از قتلها شخصاً شرکت نداشته و عامل قتل و ترورها کسان دیگر بوده اند. و تنها کار او خواست دلش را ابلاغ کرده و یا گفته است «شرعاً قلع و قمع این فساد بلا اشکال است» اما در جمهوری اسلامی به آقای بهزاد نبوی جایزه می دهند و سهم سید مهدی اعدام می شود. به طور مسلم اعدام سیدمهدی و امید نجف آبای و دستگیری و زندانی کردن عده زیادی از اعضای «نهضتهای آزادی بخش» نه به خاطر قتل و ترور و اتهام های دیگر بلکه به منظور ترس از دست دادن قدرت بوده است. با توضیح مختصری در مورد قتل امید نجف آبادی و مهندس بحرینیان که هرکدام از این دو از اهمیت بالائی برخور دار است به این قسمت خاتمه می دهم.

۱ - اعدام امید نجف آبادی

آقای خمینی که به تمام معنا انسانی کینه جو، حسود و انتقام گیر بود و به هیچ وجه کسانی که از حرف او تمرد و یا امر و نهی می کردند را تحمل نمی کرد. البته این از خصوصیات همه دیکتاتوران است. شما نگاه کنید به اعمال آقای خامنه ای که به ولی نعمت خود و کسی که او را بر کرسی رهبری نشانده است چگونه رفتار می کند.

آقای خمینی، امید نجف آبادی را به دو جهت اعدام کرد. اول به خاطر کشتن سید مهدی میر اشرافی. وقتی دفعه اول میر اشرافی دستگیر شد به دستوردفتر آقای خمینی و آقای بهشتی از زندان آزاد گردید (۷۱). بار دوم که به وسیلهٔ امید نجف آباد حاکم شرع دادگاه انقلاب اصفهان دستگیر، محاکمه و اعدام شد. وقتی میر اشرافی دستگیر شد،« از دفتر امام و قدوسی و بهشتی تلفن شده بود و بالاخره آقای رسولی محلاتی مسئول دفتر آقای خمینی در حین دادگاه تلفن کرده و گفت فوری برود قم و حتی آقای خمینی با خط خودش نوشته بود که میراشرافی بر حسب حکم عفو، مشمول عفو قرار گرفته است و آقای میراشرافی، خود در دادگاه به آقای امید گفت: «اساساً امام مرا مورد عفو قرار دادند چطور حالا بایستی محاکمه شوم. » (۷۲)

آقای نجف‌آبادی در مجلس خبرگان و در دفتر آیت‌الله منتظری و با حضور آشیخ حسن ابراهیمی و آقای علی امیرحسینی و اینجانب محمد جعفری و چند نفر دیگر در همان سال ۵۸ جریان اعدام میراشرافی را تعریف کرد و گفت: وقتی میراشرافی را دستگیر کردم، وی بمن گفت تو هیچ کاری نمی‌توانی بکنی. زندان کنی، زندان می‌شود، اعدام کنی، اعدام می‌شوی. با وجود سیل تلفنها از جانب آقای خمینی و قدوسی و بهشتی و حتی نامه آقای خمینی که میراشرافی را آزاد کنم، وی اعدام شد. وقتی بعد از اعدام خدمت آقای خمینی رسیدم، «با یک نگاه خیره کننده ای گفت: " بالاخره میر اشرافی را اعدام کردی؟!» (۷۳) و همانطوری که میراشرافی بوی گفته بود: اگر اعدام کنی، اعدام می‌شوی، وی را در تاریخ ۱۳۶۷/۸/۱۶ به بهانهٔ همکاری با سیدمهدی هاشمی اعدام کردند.

دیگر به علت افشای سفر مک فارلین. رابطه پنهانی با آمریکا از طریق امید نجف آبادی در لبنان افشا شد. و هر دوی این قضیه مخالف صریح نظر و خواست آقای خمینی و روحانیون انحصار طلب باند هاشمی رفسنجانی- احمد آقا- خامنه ای، بود.

آقای قدوسی دادستان کل انقلاب در تاریخ ۱۹ آبان ۱۳۵۹، در رابطه با بازداشت آقای قطب‌زاده با صدا و سیمای جمهوری اسلامی مصاحبه‌ای انجام داد . وی در قسمتی از مصاحبه خود که بسیار گویا است و حکایت از نحوه تفکر وی و سایر سردمداران روحانی جمهوری‌اسلامی که در بالا آمد می‌کند، خطاب به قطب زاده گفت:

«شما می‌گوئید انجمنهای اسلامی درست نیست، دانشجویان پیرو خط امام را توده ئی‌ها و فدائی و گرفته‌اند. به اعدامها حمله می‌کنی به مصادره ها که حمله می‌کنی، پس چی در این مملکت می‌ماند و مردم به چی دلخوش باشند. » (۷۴) می بینید که نحوه تفکر یکی است و سرو ته یک کرباسند. دلخوشی اینها به اعدام و مصادره و این قبیل امور است.

۲ ـ قتل مهندس امیر عباس بحرینیان

برای من چگونگی قتل مهندس بحرینیان به صورت معما در آمده بود و با وجودی که حدس می زدم که بوسیلهٔ چه کسان و دسته و گروهی کشته شده است، اما برایم روشن نبود که این قتل چگونه انجام گرفته است. مهندس بحرینیان در اصفهان از نزدیکان آیت الله خادمی روحاني معروف بود و از جانب ایشان متصدی کمیته اصفهان گردید. و از همان روز اول بعد از پیروزی انقلاب و حتی قبل از انقلاب، بین طرفداران آقای خمینی و مخالفین وی رقابت وجود داشت و بدینسان رقابتی بین کمیته که از طرفداران خادمی و سپاه که طرفداران مرحوم منتظری و آقای خمینی بودند بوجود آمد. این رقابت منجر به وقوع درگیریهای شدید و مسلحانه بین آنان شد و تلفات و ضایعاتی بر جای گذاشت و از طرفی بحرینیان از نزدیکان آیت الله خادمی از علمای با نفوذ اصفهان بود، نمی توانستند او را برکنار کنند. در متن کیفرخواست سید مهدی هاشمی در این مورد چنین آمده است :

« به هنگام اوجگیری اختلافات سپاه و کمیته در اصفهان که به صورت يك ماجرای عمومی درآمده بود من يك شب در راه دزفول به جعفرزاده (محمد حسین) گفتم مهندس بحرینیان در این اختلاف محور اصلی است و اگر او زده شود ماجرا تمام خواهد شد. او نیز همین عقیده را داشت. به او گفتم برو اصفهان با دوستان دیگر نیز همکاری کنید و ترتیب زدن او را بدهید. او رفته بود با حسن ساطع و حسین ساطع نیز با آقای امید که حاکم شرع اصفهان بود مقدمات را فراهم کرده بود و توسط چند نفر که دو نفرشان به نام مهدی زاده و جعفر زاده که عضو واحد اطلاعات سپاه لنجان بودند قتل بحرینیان را انجام داده بودند (۷۵).»

همانطور که از کیفرخواست نیز به روشنی پیداست ، سید مهدی دخالتی در قتل بحرینیان نداشته و فقط در راه دزفول، خطاب به محمد حسین جعفرزاده اظهار عقیده می‌کند که محور اصلی حوادث بحرینیان است و او باید حذف شود، و از این نقطه به بعد دیگر او دخالتی نداشته و بنا به گزارش کتاب « واقعیتها و قضاوتها» ، « از جمله آیت الله طاهری امام جمعه اصفهان ، سالك (فرمانده سپاه اصفهان در آن زمان و نماینده دوره سوم و چهارم مجلس) ... نیز از تصمیم به قتل بحرینیان آگاه بودند.» حال سئوال این است که چگونه قتل انجام گرفته است؟ حکم اعدام به وسیلهٔ امید نجف آبادی حاکم شرع دادگاههای انقلاب اصفهان صادر می شود. اما چون سپاه و طرفداران آقای خمینی و منتظری می ترسیده اند که رسماً او را به دادگاه احضار و اعدام کنند، که به قول خودشان «چون توقیف و اعدام او موجب فتنه می‌گردید، حکم اعدام به صورت دیگری (ترور) به وسیله واحد اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به اجرا گذاشته شد. همانطور که دادگاههای انقلاب افرادی را غیابا محکوم کرده و چون امکان اجرای حکم به صورت متعارف وجود نداشت ، حکم در یکی از خیابانهای اروپا توسط افراد واحد اطلاعات به اجرا در می‌آمد و مجرم ترور می‌شد.» (۷۶)

طرفه اینکه بنا به گزارش کتاب «واقعیتها و قضاوتها»، برای ترور بحرینیان هم امید و هم سید مهدی اعدام می شوند: «جالب اینجاست که در حالی اتهام قتل بحرینیان به سید مهدی نسبت داده می‌شود که او نه آمر به قتل بوده و نه عامل به آن ; و امید نجف آبادی که حکم اعدام بحرینیان را صادر کرده بود نیز به همین اتهام دستگیر و در آن زمان پانصد هزار تومان از او دیه اخذ می‌شود. آن وقت هم سید مهدی و هم امید اعدام می‌شوند در حالی که این اتهام در پرونده هر دو وجود دارد!.»

حیفم آمد که جریان ترور آقای مهندس بحرینیان که نشان می دهد، از بالا تا پائین، موافق ترور بنام شریعت و دین هستند و قتی دیگر امکان برایشان نیست و یا خطر احساس می کنند، آنوقت می گویند که «ترور و غافل کشی حرام است». ملاحظه می شود که مرحوم منتظری هم با قتل بحرنیان به صورتی که در سایت خودش و در کتاب « واقعیتها و قضاوتها » توضیح داده شده، حد اقل موافق بوده است. پس توجه داشته باشید که در ذهن روحانیت قدرت طلب ترور و غافل کشی زمانی جایز و زمانی باطل است. جایز است وقتی امکان برایشان وجود دارد و در حفظ و نگهداری قدرتشان عمل می کند. باطل و حرام است

وقتی دستشان از قدرت کوتاه است و یا امکان عملی برایشان میسر نیست و نمی توانند پاسخگوی جامعه باشند.
با توجه آنچه در این قسمت و قسمتهای نهم و دهم آمد، جای شک و شبهه نیست که هدف از دستگیری سید مهدی و سایر اعضای «نهضت های آزادی بخش» و اعدام سید مهدی و امید نجف آبادی، همان طوریکه مرحوم منتظری به درستی می گویند: « ولایت بر فقیه است، و نه ولایت فقیه». بعد از اینکه نتوانستند با این قبیل اعمال منتظری را به تسخیر خود در آورند، به حذفش پرداختند.
اما به نظر من، جریان سید مهدی و حذف منتظری از رهبری بارقه ای الهی برای نجات کسی که در جستجوی حق و عدالت بود، بود و ضربه ای سخت بر بنیاد تفکر وی. او همه چیز را بر سیاق شخص خود می سنجید و چون حکومت را از آنِ ولی فقیه جامع الشرایط یعنی «اعلم، اعدل و اشجع» می دانست. و خود را چنین فقیهی به حساب می آورد، به لحاظ تفکر، فکر می کرد، که این ولایت وقتی دست فقیهی نظیر خود باشد، می تواند خواسته قلبی او را برآورد، اما نمی دانست که چنین قدرتی منجر به بدترین نوع دیکتاتوری می شود. وی برای امام ولایت مطلقه می ساخت و در نتیجه آن را به چنین فقیهی تسری می داد. (۷۷)
علاوه بر این وی همچنین معتقد بود که قوه قضائیه، مجریه و مقننه هم باید در اختیار ولی فقیه باشد و نه مردم، چون او می نویسد: « فرد اصلی مسئول و مکلف در حکومت اسلامی همان امام و حاکم است و قوای سه گانه با همه تشکیلات خود دست و بازوان وی محسوب می گردند. بر این اساس پس طبع موضوع اقتضا دارد که انتخاب اعضای مجلس شورا به دست حاکم و به انتخاب وی باشد تا کسانی بتوانند در عمل به وظایف رهبری، وی را یاری دهند، انتخاب کند. » (۷۸) نکات فوق آشکار است که همان نظریه ولایت فقیه آقای خمینی است. ضربه ای که در اثر، دسیسه و توطئه هایی که جهت حذف مرحوم متنظری بر او وارد شد، باعث گردید که نسبت به تفکر خود تجدید نظر کند و ولایت مطلقه فقیه را به درستی شرک به خداوند بخواند و مصلحت خارج از حق را مفسدت بنامد و این خود تغییر مهمی است. افزون بر اینها آیت الله منتظری هم در پاسخ سئوال اینجانب که پرسیده ام: «تکلیف هم چیزی جز عمل به حق نیست». به حق متذکر شده اند « این که نوشته اید: تکلیف هم چیزی جز عمل به حق نیست اگر مقصودتان از حق عام باشد که حتی شامل حق خداوند

باشد حرف درستی است...» (۷۹) و از جمله انتقاد به آقای خمینی را در تفکر او می دانست

«اشکال بزرگی که در تفکر آیت الله خمینی بود همان اعتقاد به ولایت مطقهٔ فقیه بود که ایشان روی آن تأکید داشتند،در صورتی که از نظر عقلی و نقلی مخدوش و مردود می باشد. هر فرد دیگری غیر از ایشان هم اگر دارای چنین تفکر فقهی و سیاسی باشد دچار همان خطاها وعوارض مورد نظر شما می شد».(۸۰) با این تغییرها در تفکر آن مرحوم بخشهای مهمی از کتاب مبانی فقهی او بی وجه می شود و در نهایت که می گویند: « ولی فقیه باید انتخابی، مسئول و برای مدتی مشخص» باشد ، بخش دیگری از آن بی وجه می گردد.(۸۱) همانگونه که بارها عنوان شده، این تغییرات مهم در تفکر مرحوم منتظری جز در سایه حق طلبی و دل نبستن به قدرت و مقامات دنیایی حاصل نمی شد. و نطر به اینکه او تا قبل از این توطئه و دسیسه ها آقای خمینی را فقیه مورد نظر خود می دانست. اما هر چند که او شاید برای رضایت خاطر و سابقه طولانی دوستی و همکاری خود می گفت که اطرافیان یا "جریان مرموز" و "افراد خاص" بوده اند که آقای خمینی را بدین سمت سوق داده اند.(۸۲) اما نمی توانست این همه جنایت که او از آقای خمینی با سند و مدرک در خاطرات خود آورده است را نادیده بگیرد و از نظر من تنها نوشتن چنین خاطراتی و افشای این همه جنایت که مو بر بدن انسان راست می کند، خدمتی است به نسل حاضر و نسلهای آینده. روحش شاد و قرین دریای بیکران رحمت حق باد.

در آخرین مقاله از این سلسله مقاله های اخیر به چگونگی انتقال قدرت با سقیفه سازی و توطئه به آقای خامنه ای و نتیجه کار و یا نقشه راه را باهم مطالعه می کنیم.

نمایه و یادداشت:

۱- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۹۲-۲۹۱.
۲- اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی، ص ۸۵و۸۶.
۳- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۹۱.
۴- واقعیتها و قضاوتها، سایت دفتر آیت الله منتظری.
۵- ده سال با اتحادیه در آلمان، از محمد جعفری، ص ۳۱۴؛ به نقل از: جزوه ضمیمه قدرس شماره ۳، ص ۱۲، ۲۴، ۳۷، ۴۲، ۶۹ و ۷۰.
۶- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۹۱.
۷- واقعیتها و قضاوت ها، سایت دفتر آیت الله منتظری.
۸- همان سند.
۹- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۹۱.
۱۰- پس از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص، ۸۱، ۲۷۲و...؛ آرامش و چالش، خاطرات سال ۶۲، ص ۱۱۸؛ به سوی سرنوشت خاطرات سال ۶۳، ص ۵۲؛ اوج دفاع، خاطرات سال ۶۵، ص ۲۶۸.
۱۱- اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۸۹-۲۸۸.
۱۲- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۹۱.
۱۳- همان سند ، ص ۳۳۰ .
۱۴- از گزارش اکبر اعلمی وکیل مجلس آن دوره، در تاریخ ۱۳۹۰/۲/۳۰؛ شورای عالی امنیت ملی به ریاست سیدمحمد خاتمی(رئیس جمهور وقت) و با ترکیب اعضای دارای حق رای این شورا به اسامی آقایان: علی اکبر ناطق نوری(رئیس وقت مجلس)، محمد یزدی(رئیس وقت قوه قضائیه)، کمال خرازی(وزیر امور خارجه وقت)، دری نجف آبادی(وزیر وقت اطلاعات)، عبدالله نوری(وزیر وقت کشور)، محمد علی نجفی(رئیس وقت سازمان امور برنامه و بودجه)، حسن فیروز آبادی(رییس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح) و همچنین حسن روحانی(دبیر وقت شورا) و علی لاریجانی(رئیس کنونی مجلس که پس از فوت سیداحمد خمینی جانشین او شده بود) به عنوان دو نماینده منتخب رهبری تشکیل و حبس خانگی آیت الله منتظری را به تصویب رساند.
۱۵- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۹۲-۲۹۱
۱۶- اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۶۸ و ۲۸۹-۲۸۸.
۱۷- همان سند، ۳۲۰ .
۱۸- همان سند، ص ۳۲۱.
۱۹- همان سند، ص ۲۹۲.) «آقای قربانی فر با مرحوم امید نجف آبادی از پیش از انقلاب مربوط بود، مرحوم امید می گفت من قبل از انقلاب می خواستم تحریر الوسیله و حکومت اسلامی امام را چاپ کنم و پول نداشتم دوست هزار تومان به پول آنوقت همین آقای قربانی فر به من داد که برای این کار خرج کردم. آقای امید هم بسا در همین ارتباط اعدام شد؛ والعلم عندالله. »

۲۰- اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی، ص ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۵.
۲۱- همان سند، به ترتیب: ص ۳۳۸،۳۳۵و ۳۴۱.
۲۲- ۸ تن از وکلای مجلس عبارتند از: آقایان جلال الدین فارسی، مرتضی فهیم کرمانی، سید محمد حسین سیرجانی، سید محمد خامنه ای،ابراهیم اسرافیلیان، حسینعلی نجفی، سید حسین موسویان، نیک روش .
۲۳- اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۵-۱۴؛ متن نامه به شرح زیر است
«ریاست محترم مجلس شورای اسلامی، احتراماً تقاضا دارد به وزی محترم خارجه ابلاغ گردد تا طبق اصل ۸۸ قانون اساسی در مهلت مقرر در مجلس، حاضر و به سئولات ذیل پاسخ دهند: ۱- با توجه به اینکه وزارت امور خارجه عهده دار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و تعیین خط مشی با مقام معظم رهبری و مجلس شورای اسلامی است، در رابطه با جنجال تبلیغاتی اخیر از داخل و خارج کشور، در خصوص ارتباط با دولت آمریکا، اعلام دارند که این ارتباط در چه سطحی صورت پذیرفته است؟ ۲- نظر به اینکه مجلس هیچ گونه اطلاعی از این فعل و انفعالات نداشته است، اعلام دارند چه مقامی یا مقاماتی، تصمیم به این تماس و ارتباط گرفته اند؟ ۳- به طوری که شنیده می شود، افرادی خارج از کادر وزارت امور خارجه با هیأت آمریکائی تماس گرفته و مذاکره نموده اند، لطفاً اعلام دارند که این افراد مأموریتی از جانب وزارت امور خارجه داشته اند یا خیر و در صورتی که پاسخ منفی باشد، مجوز قانونی تماس و ارتباط افراد مذکور کدام است؟ ۴- جریان سفر هیأت آمریکائی به ایران، به چه صورت و با چه کیفیتی صورت پذیرفته و چه کسانی در ایران با آنها مذاکره نموده اند، محور مذاکرات چه بوده و مذاکرات به چه تصمیماتی منجر شده است؟ ضمناً موضوع قبلاً با ویر محترم امور خارجه در میان گذاشته شده و پاسخ مشارالیه مقنع نبوده است. امضا کنندگان »
۲۴- همان سند، ص۶۹۷-۶۹۴.
۲۵- همان سند ص ۶۹۷.
۲۶- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۹۲-۲۹۱.
۲۷- همان سند، ص ۴۸۸.
۲۸- همان سند، ص ۴۸۹؛ به نقل از: مجله کویتی المجتمع، شماره ۷۹۳ مورخه نوامبر ۱۹۸۶.
۲۹- همان سند، ص ۴۸۹؛ به نقل از: نشریه السفیر مورخه ۱۲ تشرین الثانی ۱۹۸۶.
۳۰- همان سند، ص ۴۸۹؛ به نقل از: نشریه الاسبوع العربی شماره ۱۴۱۴ مورخه ۱۷ تشرین الثانی ۱۹۸۶.
۳۱- اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۶۸.
۳۲- http://news.gooya.com/politics/archives/2012/08/146118.php
۳۳- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص۲۸۳-۲۸۲.
۳۴- همان سند، ص۲۸۳.
۳۵- همان سند، ص۲۸۳.

۳۶- همان سند، متن کامل نامه اول و دوم را در صص ۴۸۷-۴۷۷، مطالعه کنید.
۳۷- همان سند، ص ۵۰۰-۴۹۹.
۳۸- همان سند، ص ۵۰۰.
۳۹- رنجنامه آقای سید احمد خمینی با حضرت آیت الله منتظری، ص۲۰-۱۹، مورخ ۱۳۶۸/۲/۹.
۴۰- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۵۰۵ -۴۹۸.
۴۱- همان سند، ص ۳۰۴-۳۰۲و ۶۲۷-۶۲۶.
۴۲- شهروند امروز شماره ۷۰، مصاحبه با فاطمه هاشمی‌رفسنجانی، عروس حسن‌لاهوتی.
۴۳- همان سند.
۴۴- همان سند.
۴۵- پیام امروز شماره ۳۸ بهمن ۷۸ گزارش می‌کند.
۴۶- انقلاب اسلامی در هجرت، مهر ۱۳۸۸، شماره ۷۳۲، ص ۴ ستون چهارم.
۴۷- عالیجناب سرخپوش، اکبر گنجی، چاپ هفتم، ص ۱۶۷.
۴۸- خاطره ها، محمدی ری شهری، جلد اول، ص۹۹.
۴۹- آرامش و چالش، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۷۸، ۲۹۶ .
۵۰- همان سند، ص ۲۹۷.
۵۱- خاطره ها، محمدی ری شهری، جلد اول، ص ۱۰۱-۹۹.
۵۲- آرامش و چالش، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۹۶؛ ۵ آذر ۶۲.
۵۳- خاطره ها، محمدی ری شهری، جلد اول، ص ۱۰۱.
۵۴- پس از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۶۹.
۵۵- همان سند، ص ۲۵۵.
۵۶- همان سند، ص ۲۹۸.
۵۷- دفاع و سیاست، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۷۸.
۵۸- به سوی سرنوشت، هاشمی رفسنجانی، ص ۳۷.
۵۹- اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی، ص ۶۷.
۶۰- همان سند، ص ۹۹.
۶۱- http://news.gooya.com/politics/archives/2012/10/148817.php
۶۲- حکومت اسلامی، آقای خمینی،چاپ اول ۱۳۹۱ ه. ۱۹۷۱ ق.، ص ۲۰۲.
۶۳- واقعیتها و قضاوتها،سایت دفتر آیت الله منتظری.
۶۴- خاطرات آیت الله علی اکبر مسعدی خمینی، چاپ اول ۱۳۸۱، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۴۴؛ در سال ۱۳۷۴، توسط آقای خامنه ای به تولیت آستانه قم منصوب شده است .
۶۵- اوین جامعه شناسی زندانی و زندانبان، محمد جعفری، ص ۵۴، مشروح و چگونگی این پیغام را در همین سند مطالعه فرمائید.
۶۶- https://www.youtube.com/watch?v=1wLl_-qlWzE&feature=related

-۶۷
https://www.youtube.com/watch?v=7LmmJEP17uE

۶۸- خاطرات سیاسی محمدی ری شهری،چاپ سوم ۱۳۶۹، ص ۱۱۱، صفحات ۷۳۱و۷۳۲ پرونده .
۶۹- همان سند، ص۱۱۰.
۷۰- گروگانگیری و جانشینان انقلاب، ص ۹۰ ؛ به نقل از: پیش گامان اصلاحات، ص۲۸۸.
۷۱- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، ص ۱۳۷.
۷۲- همان سند، ص، ۱۴۱.
۷۳- جامعه شناسی زندانی و زندانبان، ص ۱۱۵-۱۱۴.
۷۴- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰ ص ۱۴۲؛ به نقل از: انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۲۰ آبان ۵۹، شماره ۳۹۸، ص ۱۱. دادستان کل انقلاب.
۷۵- خاطرات سیاسی محمدی ری شهری،چاپ سوم ۱۳۶۹،ص ۱۱۲-۱۱۱، پرونده سید مهدی، جلد ۵، صفحه ۷۳۳.
۷۶- واقعیتها و قضاوتها، سایت دفتر آیت الله منتظری.
۷۷- ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت بنام دین، ص ۳۳۷و ۳۶۳؛ به نقل از: مبانی فقهی حکومت اسلامی،از آیت الله منتظری، ترجمه محمود صلواتی، چاپ ۱۳۷۶،،ج۲، ص ۲۳۸ و ص ۲۳۹.
۷۸- همان سند، ص ۳۲۳؛ به نقل از همان سند، ج ۳، ص۱۲۳.
۷۹- همان سند، ص ۴۶۰، از نامه ششم اینجانب محمد جعفری به آیت الله منتظری بتاریخ ۲۲ آبان ماه ۱۳۸۸.
۸۰- همان سند، ص ۴۶۴.
۸۱- نقد کتاب مبانی فقهی حکومت اسلامی مرحوم منظری را در همین سند فصل چهاردهم مطالعه کنید.
۸۲- همان سند، ص ۴۵۳.

۱۲- خامنه ای و جلوس بر تخت سلطنت شاهنشاهی ولی فقیه

در آخرین مطلب از سلسه مقاله ها، همراه با نکات تازه و گفته نشده، - و به نوعی عصارهٔ مطالب قبل - و برای نشان دادن چگونگی جلوس آقای خامنه ای بر تخت سلطنت شاهنشاهی را با چند نکته به عنوان مقدمه شروع می کنم:

۱- «هنگامی که تحمیق کردن مشروعیت قانونی به خود بگیرد و به صورت یک سیستم حکومتی در آید بسیار خطرناک می شود و مقابله با یک چنین دستگاه تحمیق کننده ای بس دشوار و سنگین خواهد بود. هر حرکتی تحت لوای مقابله با حکومت قانونی و مشروع، و یا بر هم زدن امنیت و یا براندازی، بشدت درهم کوبیده می شود و گاه دامنه قدرت و حفظ آن بجائی کشیده می شود که عزیزترین یاران خود را از دست می دهد. و چون تودهٔ مردم ساد ه اندیش و ظاهربین هستند، اعمال آنها را تأیید خواهند کرد و آنها را خواهند ستود» (۱) بدین خاطر است که « نبایستی اجازه داد بتی ساخته شود که اگر آن بت ساخته شد کارپذیر کردن و تحمیق توده را قطعاً به همراه خواهد داشت. و تا زمانی که این ستاره و یا بت پابرجاست، به هر کجا که او اراده کند، توده را خواهد برد، در یک چنین حالتی توده منطق و فکر خود را مثل اینکه از دست داده است. او کور کورانه گوش به فرمان بت و ستاره خویش است و به دور او می چرخد» (۲) منظور این است که وقتی مردمی برای آزادی، استقلال، عدالت و حقوق خویش قیام می کنند و پیروز می شوند، خود باید حافظ و نگهدارنده اش باشند، و آن را به امان خدا رها نکنند که در غیر این صورت استبداد در لباس دیگر و بنام حفظ انقلاب به شدت بازگشت می کند و بسیار خطرناک می شود.

۲- به لحاظ نظریه پردازی عصارهٔ کتاب حکومت اسلامی آقای خمینی که در اواخر سال ۴۸ در نجف تدریس کرد، عبارت است از:حکومت اسلامی، نه حکومت، سلطنتی، نه مشروطه و نه جمهوری است(۳) بلکه«حکومت قانون الهی بر مردم است...شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است» (۴) و به جای مجلس قانونگذاری، « مجلس برنامه ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می دهد..."(۵) ولی فقیه « به مقام حکومت و قضاوت منصوبند و این منصب برای همیشه برای آنها محفوظ است.»(۶) و حکام حقیقی « همان فقها هستند و نه به کسانی که به علت جهل به قانون مجبورند از فقها تبعیت کنند»(۷) « "ولی امر" متصدی قوهٔ مجریه هم هست» (۸) و ولی فقیه «مانند جعل قیم برای صغار. قیم ملت یا قیم صغار از

لحاظ وظیفه هیچ فرق ندارد»(۹) و حکومت اسلامی «اوجب واجبات»، حتی «از نماز و روزه واجب تر است همین تکلیف است که ایجاب می کند خونها در انجام آن ریخته شود».(۱۰) محتوای همین چند سطر جز حکومت، دیکتاتوری خود کامه شاهنشاهی، بنام دین، چیز دیگری می تواند باشد؟ قطعاً خیر!

اما وقتی تئوری چنین دیکتاتوری تدوین شد، دستگاه ساواک شاه به جای اینکه هر چه بیشتر به نشر چنین کتابی کمک کند، به سانسور آن پرداخت که در صورت انتشار به موقع آن، خود روحانیون مخالف ولایت فقیه و بخشی از روشنفکران پنبه آن را می زدند. اما چون کتاب بسیار مخفی بود و به دست اقلی از قدرت طلبان دینی رسید، آن را بارقه الهی شمردند. از یکطرف چون خمینی رو در روی دیکتاتوری شاهنشاهی ایستاده بود، - روشنفکران، سیاسیون و آزادیخواهان به دنبال کسی بودند که ریشه این دودمان را بر کند - آن را به چیزی نگرفتند. و از طرف دیگر از آن زمان و بویژه وقتی نیمه دوم سال ۵۷ آقای خمینی به پاریس آمد و در نقش رهبری، به عنوان سخنگوی خواسته های مردم به طور مدام اعلان می کرد که: «رادیو و تلویزیون و مطبوعات باید در خدمت ملت باشد و دولتها حق نظارت ندارند»؛ «آزادی برای همهٔ طبقات، برای زن، برای مرد، برای سفید، برای سیاه، برای همه»؛ « اولین چیزی که برای انسان هست آزادی در بیان و آزادی در تعیین سرنوشت است» ؛ «باید اختیارات دست مردم باشد و هر آدم عاقلی، این را قبول دارد که مقدرات هر کس باید دست خودش باشد»؛ «دولت اسلامی یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است و اما من هیچ فعالیت در داخل دولت ندارم»؛ «من برای خود نقشی، جز هدایت ملت و حکومت بر نمی گیرم»؛ «علماء خود حکومت نخواهند کرد»؛ «برنامه سیاسی ما ابتداء آزادی، دموکراسی حقیقی و استقلال به تمام معنی و قطع ایادی دولتهائی که تصرفاتی در داخل مملکت کرده اند»؛ «مرحلهٔ نخست حکومت اسلامی، حکومت ملی یعنی حکومتی است که برنامه استقلال و آزادی را به اجراء بگذارد»؛ «جناح های سیاسی در حکومت اسلامی در بیان عقاید خود آزادند»؛ «زنان در انتخاب فعالیت و سرنوشت و همچنین پوشش خود با رعایت موازین آزادند» و... و در انظار ملت ایران و جهانیان کوچکتری اشاره ای که دال بر حکومت ولایت و لایت مطلقهٔ فقیه داشته باشد، از خود بروز نداد و برای اولین بار در ۳۰ شهریور ۵۸، درست ۷ ماه و اندی بعد از

پیروزی انقلاب و یک ماه بعد از بازگشائی مجلس خبرگان، در سخنرانی خود، از ولایت فقیه نام برد(۱۱) و به مخالفین ولایت فقیه سخت تاخت.(۱۲)
و این زمانی است که بخش عظیمی از مردم که تحمیق و اغفال شده بودند به کنار غالب روشنفکران دینی و غیر دینی هم تحمیق شده بودند. آقای خمینی اگر چه با دیکتاتوری عمل می کرد و قانون اساسی را هم به چیزی نمی شمرد، اما هنوز باز جرأت آن را پیدا نکرده بود که دم از «ولایت مطلقه» بزند، بعد از کشتار سال ۶۰ تا ۶۷ و بستن همه روزنامه ها و خفه کردن هر کسی که کوچکترین انتقادی می کرد، این فرصت را پیدا کرد و برای اولین بار،وقتی آقای خامنه ای رئیس جمهور و رهبر فعلی در نماز جمعه انتقاد کوچکی کرد و گفت، ولی فقیه هم « در چهارچوب احکام پذیرفته شده اسلامی» عمل می کند « و نه فراتر از آن ».(۱۳)، سخت بر او تاخت و گفت « باید عرض کنم حکومت شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم است» و آنچه گفته شده، «ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است » (۱۴) و وقتی آقای خامنه ای توبه کرد و گفت حق با شما است، در پاسخ به وی گفت: « شما را چون برادری که آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانبداری می‌کنید، می‌دانم و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید روشنی می‌دهید...» (۱۵)
با وجود همه اینها هنوز در متن قانون اساسی حکومت مطلقه نیامده، و قدرت مطلقه رسمی هم در آن برای ولی فقیه ملحوظ نشده بود. به نظر من «ولایت مطلقه»، آروزی قلبی و تفکر و اندیشه آقای خمینی و همان چیزی است که در کتاب حکوت اسلامی خود قبلاً بیان کرده بود. آنها که می گویند، دیگران تقلب کردند، و ازقول او و یا خط او چنین کردند، نمی تواند صحت داشته باشد. چون باندی که از جانب خمینی انحصار قدرت را در دست داشت، با آروزی قلبی و تفکر و اندیشه آقای خمینی همانی پیدا کرد و در نتیجه آنها توانستند، «ولایت و قدرت مطلقه» که با کتاب حکومت اسلامی آقای خمینی در انطباق بود، به عنوان فتوا و فرمان کسی که باید اجرا شود، در قانون اساسی بگنجانند.
۳- در قانون اساسی مصوب آبان و آذر سال ۵۸، با وجودی که ولی فقیه حق نظارتی و در بخشهایی هم قدرت اجرائی داشت اما قدرتش محدود به حدودی بود. ولی در قانون اساسی تجدید و تصویب شده سال ۶۸، بگونه ای تنظیم شده

که سامانه و یا دستور العملی برای ادارهٔ کشور بر اساس به اجرا در آوردن منویات نامحدود ولی فقیه باشد. این سامانه که اصول ۵، ۵۷، ۹۱، ۱۱۰، ۱۵۷، ۱۵۰، ۱۶۹ و ۱۷۳، در آن گنجانده شد، به نوعی قوای سه گانه را زیر فرمان ولی فقیه درمی آورد و همه قوا را در اختیارش می گذارد. حقیقت اینست که با قانون اساسی فعلی ایران که همه اهرمهای قدرت در اختیار رهبر قرارداده شده، بدون اینکه به احدی و هیچ مقامی پاسخگو باشد الا به خدا آن هم در روز قیامت از دیکتاتوری نظام شاهنشاهی به مراتب بدتر است واین دیکتاتوری، با دیکتاتوری شاهنشاهی قابل مقایسه نیست. (۱۶)

بعد از سه نکته مقدماتی، لازم است خاطر نشان شود که وقتی روحانیون در سال ۶۳، به آقای خمینی پیشنهاد کردند که گروهی به «عنوان مشاور امام یا شورای عالی تصمیم گیری» بوجود آورد (۱۷) و آقای خمینی حتی خود «احتمال کناره گیری کامل را مطرح » کرده بود و آقای هاشمی مانع شده و خط داده و گفته « دیگر نفرمایند و مصلحت نیست » (۱۸) و آقای هاشمی این پیشنهاد آقای خمینی را به تمایل به انزوا تعبیر کرده و گفته « خدمتشان در اندرون نشستم. تمایل به انزوا در امام پیدا شده است. تأکید کردم لازم است، بیشتر با مردم حرف بزنند» اگر رهبری جمعی حتی در رده، مراجع، فقها و یا روحانیون بوجود می آمد، مزاحم قدرت انحصاری وی بود. بدینسان است که مانع شده تا رهبری جمعی بوجود آید.

هاشمی رفسنجانی و سایر شرکاء که قدرت انحصاری را در دشت داشتند، به کارگردانی وی از سال ۶۳ به بعد که بیماری آقای خمینی کمی شدت پیدا کرده بود، بر میزان نگرانی آنها افزوده بود. «کسالتهای امام آن هم در زمان جنگ و اختلافات داخلی مایه نگرانی بود. فکر شد که لازم است جانشینی برای امام مشخص گردد که در صورت بروز حادثه ای، دچار خلاء مرکزیت و مشروعیت نشود.» (۱۹) و هنوز خمینی در قید حیات بود، برای از دست ندادن قدرت انحصاری، بنیاد ولایت عهدی شاهنشاهی گذاشته شد. و از همه بیشتر باند هاشمی - احمد – خامنه ای که اصرار داشته هر چه زودتر رهبری آقای منتظری به تصویب برسد (۲۰) و سرانجام مجلس خبرگان رهبری آیت الله منتظری به پیشنهاد آیت الله خامنه ای با اصلاح جزئی به صورت ماده واحده، در آبان ۶۴، به شرح زیر به تصویب رسید.

ماده واحده: « حضرت آیت الله منتظری دامت برکاته در حال حاضر مصداق منحصر به فرد قسمت اول از اصل ۱۹۷ قانون اساسی است و مورد پذیرش اکثریت قاطع مردم برای رهبری آینده می باشد و مجلس خبرگان این انتخاب را صائب می داند.» (۲۱)

و حتی در تیرماه ۶۵ در جلسه مجلس خبرگان، وی اصرار« بر لزوم عدم تفکیک رهبری و مرجعیت» داشته است.(۲۲)

به شرحی که در قسمت ششم توضیح داده شد، به زعم و ذهن مطلق گرای انحصار گران در وضعیت آن روز فقیهی که واجد شرایطی که آنها در نظر داشتند، که اسماً ولایت از آنِ او باشد ولی رسماً آنها بتوانند زمام امور را به نام و یا نیابت از وی انحصاراً در دست خود نگهدارند و یا همان وضعیتی را که زمان آقای خمینی داشتند، بعد از امام هم داشته باشند، به غیر از آقای منتظری، شخص مورد قبول دیگری را در اختیار نداشتند. تصورشان بر این بود که شرایط شان در آقای منتظری جمع است و یا با امکاناتی که دارند او را چنین خواهند ساخت.(۲۳) خودشان هم نه آنروز در عدادِ مراجع بودند و نه سایر شرایط را در خود داشتند و نه امروز. در دربارهای ایران و کشورهای دیگر بارها اتفاق افتاده بود، که در درون دربار چند نفری و یا عده ای به رهبری شخصی کاملاً نزدیک به پادشاه توطئه می کردند، و شاه را از بین برده و یکی از اعقاب او را به پادشاهی می گماردند، وخود شیرازۀ امور را در دست می گرفتند. در مورد مرحوم منتظری هم آنها چنین تصوری داشتند که با رهبر شدن ایشان شیرازۀ امور همچنان در انحصار خودشان باقی خواهد ماند. در حقیقت آنها برای بعد از خمینی به دنبال فقیهی بوند، که اسماً ولایت از آنِ او باشد ولی آنها به نام و یا نیابت از وی انحصاراً قدرت را در دست خود نگهدارند. آقای منتظری هم خود اذعان دارند که « اینها برای بعد از امام به دنبال " ولایت بر فقیه" بودند» (۲۴) و در ذهن و خیال خود فکر می کردند که آقای منتظری چنین فقیهی است و او هم بر همان سیاق آقای خمینی عمل می کند و چون او شل و ول حرف می زند و حرفهایش با مزاح همراه است، آدمی جدی نیست و از خودش خط و ربط مشخصی ندارد و لذا به کمی انتقاد وگله و یا نق زدن او توجهی نداشتند و آن را قابل تحمل می دانستند و با در اختیار گرفتن دفتر و بیتش، - نظیر دفتر و بیت آقای خمینی که آن را در دست خود داشتند - و دور کردن آن دسته از نزدیکان و اطرافیانی را در خط خودشان نیستند، او را چنین

که می خواهند، می سازند. و این تنها نکته ای بود که آنها در مورد مرحوم منتظری اشتباه ارزیابی کرده بودند. البته در آن زمان باند انحصارگر در خود شأن و چنین منزلتی قائل نبودند و نمی شناختند. و شاید هم در آن موقع اینقدر بر خمینی مسلط نشده بودند که به نام و قدرت او توطئه کنند و حد اکثر حجة الاسلام روضه خوانِ خوش سخنرانی را به جای فقیه جامع الشرایط بر کرسی رهبری بنشانند.

هدف انحصار گران مخفی پشت کوهِ قدرتمند آقای خمینی به تعبیر درست مرحوم منتظری « ولایت بر فقیه » بود، و « نه ولایت فقیه ». بعد از اینکه آقای منتظری به قائم مقام رهبری انتخاب شد، به زودی بر آنها آشکار شد، با وجودی که او آقای خمینی را رهبر خود می داند، اما حاضر نیست که به هر عمل و جنایتی مهر تأیید بر آن نهد و یا حتی سکوت کند و روش و منش او کاملاً با روش و منش آقای خمینی تفاوت دارد، به ازیابی اشتباه خود پی بردند.

به منظور جبران اشتباه خود همچنانکه در قسمت یازدهم عنوان شد، مرحله به مرحله دست به کار اجرای طرح خود شدند:

الف- با حذف و طرد افراد و نزدیکان آقای منتتظری، در درجه اول، او را به عنوان ولی فقیه رهبر نظامِ که تحتِ فرمان باند نگه خواهند داشت، و اگر نشد،

ب- با وارد کردن فشار همه جانبه بر او و وارد کردن اتهام های سنگین به اطرافیان و یاران نزدیکش، غیر مستقم اورا هم بی حیثیت و لکه دار می کنند، و در نتیجه به خاطر عزل و حذف خودش هم که شده، وادار به سکوت شده و در اختیار قرار می گیرد.

ج- واگر هیچکدام از اینها نتیجه دلخواه را نداد، آقای خمینی مستقیم وارد عمل و او را عزل می کنند.

د- بعد از عزل هم اگر به درس و بحث قناعت کرد و فتوایش راه گشای مشکلات باند قدرت شد، دست به ترکیبش زده نخواهد شد و در غیر این صورت، فقیه بی حیثیت و آبرو شده – نظیر فقهای دیگر- خانه نشین و با به دست آمدن فرصتی مناسب او را فیزیکی از سر راه خود بر می دارند.

اتهامهای سید مهدی سرپرست «نهضتهای آزادی بخش»

دستگیری سید مهدی هاشمی مسئول «نهضتهای آزادی بخش» و عده ای از اعضای زیر مجموعه اش و اعدام سید مهدی و امید نجف آبادی، واقعاً به دنبال اجرای عدالت ورسیدن حق به حقدار و به خاطر اتهامهای مختلفی بود که بر او وارد کرده بودند، بود و یا هدف دیگر را تعقیب می کردند؟ در قسمت دهم و یازدهم سلسله مقاله های گذشته و بر اساس اسناد متعدد روشن شد، که منظور از این اتهامها و دستگیری و اعدام هدف دیگر را تعقیب می کرده اند، که اگر به خاطر همکاری با ساواک، توبه کردن، جعل سند و یا ساواکی بودن، باید کسی را زندانی و یا اعدام کرد، پس باید خیلی از روحانیون و غیرروحانیونی که از سران رژیم هم هستند و امور مهمی را در دست داشته و دارند، زندانی و یا اعدام می کردند. طرفه اینکه به خاطر اتهام قتلهای قبل و بعد از انقلاب و یا خانه تیمی و اسلحه داشتن و این قبیل امور هم نبوده است. اگر کسی به زعم اینها این همه جنایت کرده که دیگر مدت ۸ سال به او پستهای مختلف و یا پیشنهاد سفارت و به خارج و پست سفارت (۲۵) بعنوان جایزه نمی دهند.

اگر زعمای جمهوری اسلامی دلشان به جان و مال و ناموس مردم می سوخت و در پی اجرا عدالت و حقوق مردم بودند که در داخل و خارج از زندان دست به این همه آدم کشی نمی زدند، و چند هزار زندانی را فله ای در تابستان سال ۶۷ نمی کشتند (۲۶) در قسمت یازدهم دیدیم که برای حفظ قدرت حتی آیت الله لاهوتی یار نزدیک و دیرینه خود را کشتند (۲۷) و وقتی لازم آمد، احمد آقا که این همه به این ها خدمت کرده بود و بدون حمایت و پشتیبانی او نمی توانستند که انحصار قدرت را در دست داشته باشند، کشتند (۲۸) و خم به ابرو نیاوردند. و موافق کتاب عالیجناب سرخپوش در زمان ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی بیش از هشتاد نفربه قتل رسیده اند(۲۹). و اینها درس کشت و کشتار را از استاد اعظم خود آقای خمینی گرفته اند که فتوا می داد که حفظ حکومت اسلامی «اوجب واجبات» است،«... و همین تکلیف است که ایجاب می کند خونها در انجام آن ریخته شود».(۳۰) و یا « اگر اینها در جامعه ساقط نشوند امام زمان را ساقط می کنند، اسلام را ساقط می می کنند.»(۳۱)، « من نمی گویم بکشند، اینها قابل کشتن نیستند لکن عمامه از سرشان بردارند... نگذارند این نوع آخوند ها (جل جلاله گوها) معمم در جوامع ظاهر شوند... لازم نیست آنها را خیلی کتك بزنند لیکن عمامه هایشان را بردارند... » (۳۲). و باز « ... آنچه

در نظر شرع حرام و آنچه بر خلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالف با حیثیت جمهوری اسلامی است به طور قاطع اگر جلوگیری نشود همه مسئول می‌باشند و مردم و جوانان حزب اللهی اگر برخورد به یکی از امور مذکور نمودند به دستگاههای مربوطه رجوع کنند، و اگر آنان کوتاهی نمودند خودشان مکلف به جلوگیری هستند.»(۳۳)

با فتاوی قبل و بعد از پیروزی انقلاب آقای خمینی، باید مسجل شده باشد که برای به دست آوردن قدرت و حفظ قدرت که «اوجب واجبات است»، اگر بتوانند، از هیچ کشتن و تروری فرو گذار نمی کنند. و مقلدین و پیرو ایشان طبیعی است که دست به چنین قتل و ترورهایی بزنند. اما وقتی این ترور و قتلها برای حفظ حکومت آنان باشد، مباح بلکه واجب است و اگر روزی از جانب شخص ترور کننده و یا آمر ترور احساس خطر شد، و یا ضرورت ایجاب کرد، آن وقت است که عامل و یا آمر این نوع قتل و ترور ها، دادگاهی می شود و یا به نوعی باید از بین برود. نمونه آشکار آن اعدام سید مهدی و کشتن سعید امامی در زندان. مرحوم منتظری که از مدتها پیش متوجه شده بود که هدف از مسئله سید مهدی و «نهضتهای آزادی بخش» خود اوست و اینها بهانه است و ریشه قضیه هم، نقشه کشیدن برای بعد از آقای خمینی است و هدف این بود که آنان همان وضعیتی را که زمان آقای خمینی در بیت او داشتند، در بیت آقای منتظری هم هم داشته باشند (۳۴). وی هم در نامه ای بتاریخ ۱۷/ ۷/ ۶۵، به وضوح به آقای خمینی از جمله می نویسد:« اگر سید مهدی هاشمی را پیش من تکه تکه هم بکنند من خودم را به کسی نمی فروشم و استقلال فکر و ارادی خود را حفظ می کنم.» (۳۵)

با نوشتن چنین نامه ای به آقای خمینی، باند انحصارگر قدرت، که در بند الف و ب طرح خود شکست خورده، دست به کار اجرای بند ج و د آن طرح می شود. اگرچه برای به اجرا در آوردن و موفقیت بند الف و ب طرح، بدون دخالت و حمایت آقای خمینی عملی نبود، اما برای موفقیت بند ج و د طرح نیاز به وارد شدن و دخالت مستقیم آقای خمینی ضروری است و چون اینان دفتر و بیت آقای خمینی را در اختیار دارند، برای اجرای طرح به مشکل چندانی بر نمی خورند. اما مهره های شطرنج را چنان می چینند که در عین حالی که آیت الله منتظری را از رهبری ساقط می کنند، حد اکثر بهره برداری را از توانائی وموقعیت او بکنند. در این قسمت، باند هاشمی – احمد آقا- خامنه ای و اعوان و انصارشان

بعد از آن تاریخ که برایشان مسجل شد، که قادر نخواهند بود، او را به تسخیر خود در آورند، با امکاناتی که در زمینه های مختلف در دست داشتند، به کار گرفتند. از نیمه دوم سال ۶۷، با وجودی که هنوز آقای منتظری رسماً رهبر آینده بود، در صدد برآمدند که با خام کردنش به تغییرات مورد نظر در قانون که مهمترین آن، « تفکیک مرجعیت از رهبری » و رسمی کردن «ولایت مطلقه» است، دست بزنند.

مرحوم منتظری می گوید: « یک روزی احمد آقا آمد اینجا و گفت:" بنا داریم اصل هایی را تغییر بدهیم و بنا است شورای مصلحت نظام هم در قانون اساسی گنجانده شود، و شما به عنوان اینکه رئیس مجلس خبرگان بوده اید بیائید یک نامه به امام بنویسید که شما جلسه ای تشکیل بدهید و این تغییرات را انجام بدهید"، من گفتم من می دانم که قانون اساسی نقصهایی دارد اما در شرایط فعلی - که تازه قطعنامه پذیرفته شده بود – به عقیده من پهن کردن سفره قانون اساسی به مصلحت نیست،» (۳۶) وی که می دانست، هدف کنار گذاشتن او از رهبری است، هوشیارانه، در نامه مورخ ۶۷/۹/۲۰ به آقای خمینی هشدارداده و عنوان کرده که در وضعیت فعلی باز کردن سفره قانون اساسی برای انجام تغییراتی در آن را مصلحت نمی دانم. (۳۷) آنها بعد از اینکه از آیت الله منتظری مأیوس شدند، با در اختیار داشتن آقای خمینی بویژه که تقریباً دو سال آخر عمر آقای خمینی به علت بیماری شدیدی که او از آن رنج می برد، بنا به گفته آقای فلاحیان « دو سال آخر ما هر کاری با امام داشتیم با احمد آقا حل می کردیم و به اسم امام منعکس می کردیم.» (۳۸) همزمان در دو جهت به عمل پرداختند:

۱- با ارائه نامه ای از آقای خمینی به آیت الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان که سند مجوز «تفکیک مرجعیت از رهبری» و رسمی کردن «ولایت مطلقه» بود، در اواخر اسفند ۶۷ مجلس خبرگان تشکیل شده و با تفکیک مقام مرجعیت از رهبری و افزودن چند بند دیگر و از جمله همه قدرتها را در دست رهبر جمع کردن و ولایت را هم رسماً مطلقه کردن، در قانون اساسی گنجانده شد. البته بعضی ها معتقدند که این نامه بوسیلهٔ احمد آقا جعل شده است. اما به نظر من و با شناختی که از خصوصیات دیکتاتوران و ازجمله آقای خمینی دارم، نامه می تواند از شخص آقای خمینی باشد و یا حد اکثر با رضایت ایشان احمد آقا نوشته و او امضاء کرده است. که در هر دو صورت جعلی در کار نیست. خود آقا هم در نامه نیمه اول شهریور ۱۳۶۷، به آقای خمینی عنوان کرده «خیلی وقتها

است که صحبتهای جنابعالی را من و یا دوستان می نویسیم و بعد از تصویب شما به مطبوعات و غیره می دهیم» و همچنانکه آقای خامنه ای بعد از جلوس بر تخت شاهنشاهی ولایت فقیه گفت، « قانون اساسی جدید که یکی از آخرین آرمانهای امام عزیزمان است، میثاق امت » با انقلاب است.(۳۹) به چند دلیل درست است:

الف- در نظر آقای خمینی به ولایت مطلقهٔ فقیه با اختیار نامحدودِ بدونِ پاسخگوئی اعتقاد داشت.

ب- در سال ۶۶، با حمله به آقای خامنه ای که«ولایت مطلقه» نشناخته است، رسماً و در مقام عمل دم از «ولایت مطلقه» نامحدود زد.

ج- آقای خمینی به تمام معنا انسانی کینه جو حسود و انتقام گیر بود و به هیچ وجه کسانی که از حرف او تمرد و یا امر و نهی می کردند را تحمل نمی کرد که البته این از خصوصیات همه دیکتاتوران است. آقای خمینی هر کسی که در کشور شاخص می‌شد و یا جامعه به او اقبال می‌کرد، نمی‌توانست تحمل کند و کوشش می‌کرد، وی را مطیع گرداند و یا از حیّز انتفاع بیندازد. آیت‌الله پسندیده با دیدن فیلمی از استقبال مردم از آقای بنی‌صدر در تلویزیون، پیغام فرستاده بود که آقای بنی‌صدر باید مواظب باشد که اینگونه ظاهر شدنها و استقبال عظیم مردم از وی که در تلویزیون نشان داده می‌شود، حسادت آقای خمینی را تحریک می‌کند و باید آقای بنی‌صدر تا می‌تواند از آن بپرهیزد. (۴۰) به همین دلیل مرحوم منتظری که مرتب نسبت به بعضی از اعمال و رفتار او و سایر مقامات جمهوری اسلامی اسلامی انتقاد می کرد و خودش آهنگ دیگری مخالف، آهنگ او و سایر مقامات می زد را نمی توانست تحمل کند، و از کنار گذاشتن او شاد و خرسند می شد. منتها او آدمی بسیار تو دار بود وعجول هم نبود وصبر می کرد تا میوه برسد و بدون اینکه طرف بتواند کاری از پیش ببرد او را نابود می ساخت و مرحوم منتظری به درستی گفته است:« در جمهوری اسلامی کسی حق ندارد خودش کنار برود باید با آبروریزی او را کنار بگذارند.» (۴۱) دیکتاتورها اصولاً آدمهای مطیع و تحت امر را دوست دارند، و کسانی که از روی اراده و شعور و علم خود، نسبت به بعضی از اعمالشان مخالفت می کنند، نمی توانند تحمل کنند.

۲- از طریق مطبوعات، نمازهای جمعه و جماعات، رادیو و تلویزیون، هیآت دولت و... چنان بر طبل مسئله سید مهدی هاشمی و گروهش و در اختیار داشتن

بیت منتظری وخط دادن به او، و اینکه او سفیه است و سیاست سرش نمی شود و سریع تحت تأثیر این و آن واقع می شود، نواختند که گوش فلک را کر می کرد. و از جمله همهٔ اینها، نامه سه تن برای عزل منتظری است.
با توجه به سرعت پیشرفت سرطان در ماهای آخر سال ۶۷ و پیامدهای این بیماری خطرناك، که هر لحظه ممکن بود آقای خمینی فوت کند، آنها را سخت نگران ساخته بود، که اگر تا آقای خمینی در قید حیات است، برکناری مرحوم منتظری از رهبری یکسره نشود، تمام برنامه و نقشه های آنها عقیم می گشت، به فعالتهای خود سرعت بخشیدند.
در تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۲۹، نامه ای به امضای آقایان کروبی ، جمارانی و سید حمید روحانی خطاب به آیت الله منتظری نوشته شد که در بولتنهای محرمانه درج گردید و نسخه های اصلی و دستنویس آن به طور وسیع پخش شد. مفاد این نامه در حقیقت عدم صلاحیت آیت الله منتظری را اعلام می‌کرد و این حرکت نشان می داد که مساله برکناری آیت الله منتظری از مدتها قبل، در محافل وابسته به بیت آقای خمینی، مطرح بوده است. آقای منتظری به این نامه در تاریخ ۶۸/۱۲/۱، پاسخ کوتاهی داد: «ضمن تشکر ازتوجه شما به اینجانب ناچارم تعجب عمیق خود را ابراز دارم... و تعجب من از این است که آقایان انتظار دارند من درک و فهم خود را کنار بگذارم و تسلیم جوسازیها شوم» (۴۲)
در هفته های آخر سال ۱۳۶۷ که آقای خمینی، در بحران روحی و جسمی ناشی از وسعت و پیشرفت سرطان بسر می‌برد، مرحله حمله مستقیم آقای خمینی به آقای منتظری فراهم شده و هم میوه رسیده به بار نشسته بود. بنا به گزارش خاطرات مرحوم منتظری و کتاب «واقعیتها و قضاوتها» با برکناری آیت الله منتظری از رهبری و تفکیک مرجعیت از رهبری در قانون اساسی، احمد آقا که سودای رهبری در سر می پروراند، زمینه را برای خود مناسب دیده و یارانش در یکی از چاپخانه های تهران تعداد معتنابهی از عکسهای احمد آقا با ژست سالمندانه ای تهیه شده بود. در محافل خصوصی روحانیون مبارز تهران هم طرح لیاقت و شایستگی ! احمد آقا برای رهبری زمزمه می‌گشت. استاندار وقت اصفهان آقای کرباسچی هم که از صحابه احمد آقا بشمار می‌رفت دست اندرکار تهیه طوماری بود که در آن با تشبیه موقعیت مملکت به زمان امام محمد تقی که آن حضرت در سن هفت سالگی به امامت رسیدند، پیشنهاد

جایگزینی سید احمد خمینی به جای آیت الله منتظری را به امام خمینی بدهند. این طرح در جلسه مدیران و مسئولین ادارات اصفهان پیشنهاد شد که به دلیل ضیق وقت و فوت آقای خمینی به جایی نرسید.(۴۳) آقای کروبی نیز که از فعالیتهای پشت پرده آگاه و در جریان عزل قریب الوقوع آیت الله منتظری قرار داشته است و همانطور که بعدا معلوم شد به همراه عده ای دیگر در فکر رهبری احمد آقا بودند، چنان از طراحیهای خویش اطمینان داشتند که در مصاحبه ای در تاریخ " ۲۸/۱۲/۱۳۶۷ " با روزنامه کیهان چنین گفت :

« ... مساله دیگر کل مواضع سیاسی ،اقتصادی کشور است که به مناسبتهای مختلف بنا داریم در آنها حضور داشته باشیم ، و مساله دیگری که برای ما مهم است انجام کارهای علمی در رابطه با حوزه ها و مدارس علمیه است که هنوز شکل اصولی و اساسی به خود نگرفته و امیدواریم که ان شا الله در این رابطه فعال شویم ... ». مثل اینکه بزودی کشور در قبضه قدرت آنها افتاده است، آنها از هم اکنون از برنامه هایی برای بدست گرفتن مدیریت حوزه و انتظام بخشیدن به آن و نیز در دست گرفتن زمام اقتصاد و سیاست کشور لازم است، سخن می‌رانند. غافل از اینکه آنها که مار خورده و افعی شده اند، احمد آقا و دیگر دوستان او را هم به بازی گرفته اند.

تیر خلاص خمینی به منتظری و فاز آخر

قبل ورود به بحث اصلی مقدمتاً به سه نکته اشاره می کنم، یکم: در اینگونه سلسله مقاله ها سعی شده که از خاطرات و کارنامه آقای هاشمی رفسنجانی که از سال ۶۰ تا ۶۸ انتشار پیدا کرده است و یا دیگر دست اندرکاران مستقیم، استفاده شود. بعضی ها ممکن است که فکر کنند این یادداشتها تکه پاره هائی بیش نیست و چندان ارزش تاریخی ندارد. به این گونه افراد بایدمان گفت: که چه سند و مدرک، گواهی و شهادت دادن، مهمتر و بالاتر از سند و گواهی و شهادت دادن کسی که خود کارگردان و یا آمر و عامل اموری بوده می باشد؟ من مهمتر از اینگونه سند و گواهی دادن، سند دیگری نمی شناسم. در تمام دستگاهای قضائی و صدور حکم در باره اعمالی که انجام شده بر گواهی و شهادت خود عامل و کارگردان استوار است. شهادت و یا گواهی شنیده و یا دیده های دیگران نوعی بالا برنده درجه اطمینان است و نه

عامل اصلی صدور حکم. بر این اساس، اینها تاریخ و تجربه تلخ و شیرین کشور ماست و از زبان و قلم کس و کسانی جاری شده که خود عامل و کارگردان و دست اندرکار مستقیم بوده ولذا از اهمیت ویژه ای برخوداراست. اینها حرفهای تخیلی یا شنیده های این و آن در کوچه و بازار و یا طبق عادت بدی که بعضی ها دارند که وقتی می خواهند چیزی را به دیگری القا کنند، غالباً می گویند من خودم دیدم و یا شنیدم، در صورتی که وقتی به پشینه اش نگاه می کنیم، به سادگی قابل درک است که چنین چیزی برایش به دلایل مختلفی در آن زمان و مکان، امکان پذیر نبوده است، پس چه بهتر و مستند تر از سخنان کسی که سکاندار اصلی جمهوری اسلامی حد اقل از سال ۶۰ تا ۷۸ بوده است؟ البته از سال ۶۸ که بر مسند ریاست جمهوری تکیه می زند، تا پایان هشت ساله ریاست جمهوریش، بسیاری از امور را در دست داشته اما در این دوره به مرور وقدم به قدم از اقتدارش کاسته و به جای دیگری وصل می شود.

دوم- در دوران جوانی که به فعالیتهای سیاسی- اجتماعی و مذهبی پرداختم، به هر قسمت از تجربه تاریخی کشورمان حتی در قرن و دوران معاصر که برای تجربه اندوزی نگاهی می کردم، نقاط بسیار تاریک و مبهمی می یافتم و این مرا رنج و عذاب می داد، که چرا ما نباید تاریخی نسبتاً روشن از تجربه ههای مثبت و منفی را در اختیار داشته باشیم تا بتوانیم از آنها درس و تجربه لازم را برای ساختن آینده کشورمان بگیریم. به این علت وقتی امکانی به من دست داد، سعی کردم که حداقل آنچه را که خود تجربه کرده، آموخته، دیده و یا تحقیق کرده و به نتایجی رسیده ام جهت ضبط و نگهداری در حافظه تاریخی کشورمان در اختیار این نسل و نسلهای آینده قرار دهم. نتیجه این فکر و عمل بیش از ده جلد کتاب و مقاله های متعددی شده که در اختیار همگان قرار گرفته است، داوری و قضاوت نهائی هم به عهده خوانندگان گرامی است.

سوم و عمده دغدغه ام این است که تا جای ممکن تجربه، حد اقل دوران خود ما در این سی و چند سال گذشته روشن شود، تا هر کسی با آگاهی و روشنائی به هر سمتی که بخواهد روی آورد و خدای ناکرده اگر راه نادرستی انتخاب کرد وامیدش را به کسانی بست که خود عامل استقرار، استمرار دیکتاتوری ولایت مطلقه بوده اند، و از چاله به چاه و یا از این چاله به آن چاله افتاد، باز خود و این و آن را سرزنش نکند و به قول دوستی که می گفت: ما شیخ فضل الله نوری را دیدیم، دبنال کاشانی رفتیم، کاشانی را دیدیم دنبال خمینی رفتیم، خمینی را

دیدیم دنبال خاتمی رفتیم، حال می خواهیم باز گشت به هاشمی رفسنجانی و خاتمی بکنیم. تا به کی ما باید این بازی را ادامه دهیم؟ پس از این مقدمه به اصل مطلب برگردم

سرانجام آقای خمینی در تاریخ دوم فروردین ۱۳۶۸، در نامه ای خطاب به مهاجرین جنگ تحمیلی که در رسانه ها خوانده شد موضع خود را مشخص کرد: ...من بارها اعلان کرده ام که با هیچ کس عقد اخوت نبسته ام چهار چوب دوستی من در درستی راه هر فرد نهفته است...» (۴۴)

با توجه به مسائل گذشته ما بین آقای خمینی و منتظری، مرحوم منتظری از لحن تند و محتوای نامه ومسائلی که گذشته بود، متوجه می شوند که آقای خمینی به او و بیتش اشاره دارد. به همین علت برای جلوگیری ازانجام بعضی از اعمالِ حاد و باز کردن راه برای کناره گیری در نامه ای بتاریخ ۶۸/۱/۴ به آقای خمینی می نویسند: «...اینجانب تا حال بیت خود را شعبه ای از بیت حضرتعالی می دانسته ام ...اگر حضرتعالی تشخیص می دهید که این شیوه به مصلحت نیست و موجب تضعیف نظام و انقلاب می باشد! اینجانب شرعاً نظر حضرتعالی را بر نظر خود مقدم می داند و هیچ گاه غیر از خیر اسلام و انقلاب را در نظر نداشته ام » (۴۵) با این نامه اجرای عمل حاد از آقای خمینی سلب گردید و دست انحصارگران توحنا گذاشته شد. با تمام این اقدامات هنوز آیت الله منتظری رسماً قائم رهبری بود و در صورت فوت ناگهانی آقای خمینی، رهبری منتظری سر جایش قرار داشت و ممکن بود. پس ضربه کاری دیگری که حساسیت آقای خمینی را به اندازه کافی برانگیزاند تا دست به اقدام عاجل علیه منتظری بزند ضرورت داشت. برای دیکتاتوران هیچ چیز حساسیت برانگیز تر این نیست که کسی در هر رتبه و مقامی که باشد، به افشای اعمال او دست بزند، و لذا افشای نامه آقای منتظری به خمینی درباره اعدامهای فله ای زندانیان که هشت ماه پیش از آن برای آقای خمینی نوشته بود، به اندازه کافی حساسیت آقای خمینی را برای اقدام فوری و عاجل برمی انگیخت و همین هم شد و به مجرد انتشار و قرائت نامه دربرنامه شامگاهی رادیو بی بی سی در ۵/ فرودین /۶۸، در روز بعد یعنی ۶۸/۱/۶ نامه توهین آمیز غلاظ و شداد عزل آقای منتظری از رهبری به دست آقای منتظری رسید.(۴۶)

چون هنوز فکر می کردند که آیت الله منتظری خام و ساده لوح است، نقشه جوری طراحی شده بود که او را وادار به توبه کنند، و بعد از توبه هم که در

افکار عمومی انتشار پیدا می کرد، کار او را یکسره می کردند، همچنانکه که با حیله و فریب و وعده دادن بسیاری را در زندان را به توبه وادار کرده نظیر سید مهدی که از او اعتراف گرفتند و بعد هم فوری اعدام شد.

پس از اینکه آقای منتظری نامه ۶۸/۱/۶ آقای خمینی را دریافت می کند، همان روز عده ای و از جمله آقایان دری نجف آبادی و عبد الله نوری فشار می آورند که مرحوم منتظری توبه نامه ای به آقای خمینی بنویسد، و هر دو نفر هم متن مشابهی که عبارت بود « رهبر عزیز، امروز من اعتراف می کنم که از ورطه ای هولناک که در آن قرار گرفته بودم توسط پتکی آهنین بیدار شدم، ... اینجانب که از تربیت یافتگان فقه و اصول و فلسفه و مبارزه آن جناب بودم نیز در دام این اهریمنان گرفتار آمدم... » آماده کرده بودند که در حقیقت اعتراف به گناه و همکاری با منافقین و توبه نامه بوده و می خواستند از او امضاء بگیرند (۴۷). پس از دو ساعت مشاجره آقای نوری می گوید: « اگر شما بنویسید منافقین در بیت من نفوذ داشتند امام خوشش می آید » که با عصبا نیت به آنها می گوید: بلند شوید بروید. (۴۸) مرحوم منتظری می گوید: بعد با اصرار آقایان خیلی محترمانه نامه ای در تاریخ ۶۸/۱/۷ که در رسانه ها اعلان شد را نوشتم: « ... و راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم مقام رهبری، خود من از اول جداً مخالف بودم... و اکنون نیز عدم آمادگی خود را صریحاً اعلام می کنم و از حضرتعالی تقاضا می کنم... به من اجازه فرمایید همچون گذشته یک طلبه کوچک و حقیر در حوزه علمیه تدریس و فعالیتهای علمی و خدمت به اسلام و انقلاب زیر نظر رهبری حکیمانه حضرتعالی اشتغال داشته باشم؛ و اگر اشتباهات و ضعفهایی که لازمه طبیعت انسان است رخ داده باشد، انشاء الله با رهبری های حضرتعالی مرتفع گردد.»(۴۹)

با این نامه ظاهراً خشم و غضب آقای خمینی فرو خوابیده و تند رفتن بیش از این را ظاهراً صلاح نمی دیده اند، در پاسخ به منتظری در تاریخ ۶۸/۱/۸ از جمله نوشته اند:

«از اینکه عدم آمادگی خود را برای پست قائم مقامی رهبری اعلام کرده اید، پس از قبول صمیمانه از شما تشکر می کنم همه می دانند که شما حاصل عمر من یوده اید...من صلاح شما و انقلاب را در این می بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند...جنابعالی ان شاء الله با درس و بحث خود حوزه و نظام را گرمی می بخشید. والسلام علیکم. » (۵۰) و بدینسان آقای

منتظری رسماً در تاریخ ۶۸/۱/۸ از رهبری عزل شد و چون مرحوم منتظری خودش عنوان کرده بود « عدم آمادگی خود را صریحاً اعلام می کنم »، در آن موقع عمل حادتر را از آنان گرفت و توانست از دست حیله و نقشه های آنان موقتاً رهایی یابد.

تدارک برای جلوگیری از بحران احتمالی بعد از عزل منتظری

بعد از مأیوس شدن از تسلیم آقای منتظری و در اختیار گرفتن وی، تنها راه چاره قبضه کردن قدرت در دست خود را، حذف وی ارزیابی می کنند. در سال ۶۷ تصمیم به حذف وی گرفته شده و در اول سال ۶۸ این تصمیم به اجرا در می آید. اما نظر به اینکه می دانند که آقای منتظری در جامعه شخص ریشه داری است، برای جلوگیری از بروز بحرانهای احتمالی بعد از عزل، از قبل دست به اقدامات و تدارکاتی می زنند. در ۲ فروردین ۶۸، که آقای خامنه ای در مشهد است، شب آقای هاشمی تلفنی به آقای خامنه ای اطلاع می دهد « برای حل مشکل در ارتباط با آقای منتظری، سفر را کوتاه کنند و زودتر برگردند.» (۵۱) مطابق گزارش آقای رفسنجانی، بنام آقای خمینی و یا از طرف وی در مورد عزل منتظری درقم به آقای ابراهیم امینی پیغام داده شده بود: « تلفنی خواست هیأت رئیسه خبرگان، فوراً جلسه داشته باشند... گفتم جلسه پس فردا باشد؛ منتظر آیت الله خامنه ای [رئیس جمهوری از مشهد] هستیم » (۵۲) در ۵ فروردین ۶۸ آقای هاشمی گزارش می کند:« به دفتر امام آمدم و با احمد آقا مذاکره کردیم. خبر داد که امروز نامه ای از آقای منتظری به امام رسیده که نوعی عذرخواهی است و اعلام کرده که از این به بعد، نظر امام را بر نظر خودشان مقدم خواهند داشت. این نامه کمی از خشم امام کاسته است، ولی هنوز امام بر روی نظر خود هستند و فقط با دادن مهلت بیشتر ممکن است موافقت کنند. پس از مذاکره زیاد، باز هم به این نتیجه رسیدیم؛ حتی الامکان باید از وقوع آن جلوگیری شود. ولی احتمال قبول آن ضعیف است.» (۵۳) منظور از نامه عذر خواهی آقای منتظری از آقای خمینی نامه ۴ فروردین ۶۸ وی است که به علت پیام آقای خمینی در ۲ فروردین به مهاجرین جنگ تحمیلی که در آن بدون اینکه نامی از آقای منتظری ببرد، او را موردحمله شدید قرار داده بود. در ۶ فروردین آقای خمینی اداره مدارس [علمیه] قم که در دست آقای منتظری بود

به آقای ابراهیم امینی واگذار کرده است. و همچنین در این روز یعنی ۶ فروردین ۶۸، نامه شدید الحن و تندی به آقای منتظر نوشته است:« عصر آقای خامنه ای مستقیماً از سفر مشهد به دفتر من آمد. در باره تصمیم امام در خصوص آقای منتظری مذاکره کردیم. نظر هر دو این بود که مصلحت نیست ایشان این گونه عزل بشود. در همین اثناء احمد آقا تلفن کرد و گفت امام نامه تندی خطاب به آقای منتظری در جواب نامه قبلی ایشان نوشته و خواسته اند که از رادیو پخش شود، ولی با اصرار، از پخش صرف نظر کرده اند و قرار شده اگر آقای منتظری تسلیم شد و عکس العملی ابراز نداشت، پخش نشود و پیشنهاد کرد که من و آقای خامنه ای، نامه را به قم ببریم؛ گفتیم در این باره فکر می کنیم.

آقایان علی مشکینی ابراهیم امینی و محمد مؤمن، اعضای هیأت رئیسه خبرگان، برای مشورت در باره جواب امام در خصوص آقای منتظری از قم آمدند. مدتی بحث کردیم. نظر همه این بود که در درجه اول برای انصراف امام تلاش شود. آقای مشکینی در باره مفید بودن این تلاش تردید داشتند. آقای موسوی اردبیلی تلفنی گفتند از آقای سید محمد موسوی خوئینی ها دادستان کل کشور شنیده اند که قرار شده نامه امام از رادیو پخش شود.

من و آقایان خامنه ای،علی مشکینی و امینی برای مذاکره با امام، بدون قرار قبلی به جماران آمدیم. ساعت نه و نیم شب رسیدیم. با اینکه معمولاً این مواقع ملاقات نمی دهند، پذیرفتند. آیت الله خامنه ای و من در خصوص ترجیح حفظ آقای منتظری و پیدا کردن راهی برای تعدیل و کنترل ایشان صحبت کردیم. اما امام با جدیت رد کردند. من پیشنهاد دادم لحن نامه تعدیل شود، دیگران هم تأیید کردند. امام نپذیرفتند و بالاخره قرار شد ما نامه را نبریم، خودشان بفرستند. ایشان اداره مدارس [علمیه] را به عهده آقای امینی گذاشتند.

به منزل من آمدیم. شام از بیرون خبر کردیم. در باره عواقب عزل آیت الله منتظری مذاکره کردیم.نزدیک ساعت دوازده شب آنها رفتند. من هم با افسردگی خوابیدم. نظر بر این شد که تشکیل جلسه خبرگان فعلاً لازم نیست. اما همه هم همین را تأیید کردند؛ مگر برای تعیین تکلیف مسأله رهبری آینده» (۵۴) و زمانی که هنوز و رسماً آقای منتظری استعفا نداده و یا معزول نشده است، به نخست وزیر دستور داده شده که طی بخشنامه ای عکسهای آقای منتظری از همه جا برداشته شود.

۷ فروردین ۶۸، « آقای [سرتیپ محمد حسین] جلالی وزیر دفاع خبر داد که [از طرف نخست وزیر] بخشنامه شده عکس آقای منتظری را[از اطاق ها] بردارند. کسب تکلیف کرد و گفت مسأله نامه امام، اکنون در هیأت دولت مطرح است. بنا گذاشتم امروز در منزل باشم؛ ناراحتم. عفت هم خیلی ناراحت است.
دکتر ولایتی تلفن کرد...اطلاع داد مسأله عزل آقای منتظری از سوی امام در هیأت دولت مطرح شده و نخست وزیر به دستور امام بخشنامه کرده که عکس های اقای منتظری را در ادارات بردارند...از سپاه و ارتش در خصوص جمع آوری عکس اقای منتظری که امام دستور داده اند، تلفنی سئوال کردند. دستور از طریق دفتر و از مسیر دولت ابلاغ شده است...صبح زود بعد از طلوع فجر فرستاده امام به منزلمان آمد. پیغام امام را آورده بود که فرموده بودند از انتشار نامه تندشان به آقای منتظری صرف نظر کرده اند و به خاطر رفع ناراحتی من، این را به من اطلاع دادند. خوشحال شدم و تشکر کردم. » (۵۵)
در ۸ فروردین ۶۸، « آقای ابراهیم امینی از قم تلفن کرد و گزارش ملاقاتش را با آقای منتظری بعد از رسیدن نامه امام را داد و خبر نامه عذرخواهی و استعفای ایشان را داد و خواست کمک کنیم تا جریان خوب ختم شود. آقای [قربانعلی] دری [نجف آبادی] هم تلفن کرد و همین را گفت.
آقایان [غلام عباس] زائری، [عباس] عباسی و [غلامرضا] فدائی نمایندگان بندر عباس و اراک آمدند و در باره مسأله آقای منتظری پرسیدند. آقایان نظران و ابراهیمی هم پرسیده بودند و عجیب است که به جز آقای نظران، کسی اظهار ناراحتی نکرد...
احمد آقا تلفن کرد و متن نامه آقای منتظری و جواب آمام را خواند؛ خوشحال بود از حل نسبی مسأله که قرار است اعلان شود. با جواب امام از تلخی مسأله کاسته شده است. با آیت الله خامنه ای در این خصوص تلفنی صحبت کردم و از حل نسبی مسأله اظهار رضایت کرد.
آخر شب آقای [حسین] مرعشی استاندار کرمان آمد. گزارش جلسه استانداران را داد که در جهت توضیح علل عزل آقای منتظری بر اساس نامه امام توجیه شده اند و آخر جلسه فهمیده اند که امام جواب محبت آمیزی با قبول استعفای ایشان داده اند. قرار گذاشته اند که مطالب جلسه را نادیده انگاشته شود.»(۵۶)
در تمام این گزارشها که آقای هاشمی رفسنجانی خود از کارگردانان قضیه است، طوری وانمود می کند که از عزل آقای منتظری ناراحت و مایل به این

کار نیست ولی خوب چاره دیگری هم نیست. به نظر من خانواده و به ویژه همسر هر کسی بهتر از هر کس دیگری از نظر و عمل همسرش اطلاع دارد به همین علت آقای هاشمی در ۱۴ فروردین ۶۸، می نویسد:«...ساعت هشت و نیم به خانه رسیدم. عفت و مهدی در ارتباط با مسأله آیت الله منتظری اوقات تلخی کردند. با عصبانیت خوابیدم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۱۷.) و قبل از آن هم در در ۷ فروردین نوشته بود که در مورد آقای منتظری« عفت هم خیلی ناراحت است.» و باز در ۱۶ فروردین ۶۸، نقل می کند « ... عفت از خانم شهید بهشتی نقل کرد که خانم منیره گرجی در جلسه ای علیه آقای منتظری صحبت کرده است؛ خانم بهشتی و عفت ناراحت شده بودند.» (سازندگی و بازسازی، ص ۷۴.) به نظر من اگر همسر آقای هاشمی این مسائل را از چشم آقای هاشمی نمی دید، اینگوند با وی « اوقات تلخی» نمی کرد که وی با عصبانیت بخوابد.

آقای رفسنجانی در ۱۱ فروردین ۶۸، گزارش می کند:« اخبا را گرفتم. مسأله آقای منتظری در صدر گزارشها است. رسانه های غربی چهره ایشان را معتدل، آزادیخواه و ترقی خواه و چهره امام را خشن ترسیم می کنند و عزل ایشان را غلبه خشونت و رادیکالیسم بر اعتدال تفسیر می نمایند.» (۵۷) به نظر اینجانب و به مصداق فرموده قرآن:« بَلِ الانسنُ عَلي نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَ لَوْ أَلْقَي مَعَاذِيرَهُ :انسان خود بر نفس خویش بیناست، هر چند دست به عذر تراشی زند.» (قیامت/ ۱۴و۱۵) وقتی امروز آقای هاشمی رفسنجانی هم با خود خلوت و مسئائل گذشته را مرور کند و به روش عملی آقای خمینی و منتظری بنگرد به همان نتیجه نسبی خواهد رسید که غربی ها در ۱۱ خرداد ۶۸ روش عملی آقایان منتظری و خمینی را توصیف کرده اند، هر چند هزار و یک دلیل و عذر خواهی بیاورد.

حال با توجه به اینکه منتظری رقیب قدرتمند و سرسخت حذف و قانون اساسی باب ذائقه آنها فراهم شده است، احمد آقا از خوشحالی در پوست نمی گنجد، و آماده صعود به قله شاهنشاهی است که پای او را در پوست گردو می گذارند، و بنا به نقل قولها به او می گویند شما که خود می دانید و مصاحبه هم که کرده اید که « ما منسوبین حضرت امام باید توجه داشته باشیم که فقط به علت نزدیکی با ایشان است که با ما مصاحبه می‌شود و یا به ما احترام می‌شود و الا خود ما که چیزی نیستیم... نه در فقه و اصول مجتهد، نه ادیبیم ، نه منطقی ،فقط و فقط

منسوب امامیم... من چون فرزند امام هستم می‌آیند و با من مصاحبه ای می‌کنند، چاپ می‌کنند و ... باید توجه کنیم که از انتساب سوءاستفاده نکنیم که خلاف شرع مبین است. » (۵۸) پس فعلاً شما مدتی صبر کنید تا ما از بحران و از دست این غُول های فقیه خلاص شویم و وقتی همه چیز آرام و سر جایش قرار گرفت و زمینه برای شما مهیا شد، آنوقت شما را رهبر می کنیم و چون به دنبال دستیابی به قدرت است باز هم اغفال آقایان هاشمی و خامنه ای و اقمارشان می شود، و لاجرم به منظور به چنگ آوردن قدرت در آینده چاره ای جز حمایت از رهبری خامنه ای در خود نمی بیند و به خود می قبولاند که اینها دوستان من هستند و بی وفائی نخواهند کرد واز این خصیصه قدرت طلبی که در احمد آقا دیده شده بود، برای سوء استفاده به بازی گرفته می شد. در این مرحله باند هاشمی- احمد آقا- خامنه ای راه حلل محلل را برای پیشبرد هدف که تصاحب کردن رهبری است انتخاب می کنند، بدین معنی که آقای خامنه ای برای رهبری نقش محلل را بازی کند و بعد که زمینه مساعتد تر شد و از یک و یا دو مجتهد جیره خوار، درجه اجتهادی گرفته شد، آنوقت محلل کنار رفته و به اصطلاح «حق به حقدار می رسد » (۵۹) و با این طرفند، احمد آقا نقش خود را به خوبی بازی کرد و اگر از این زاویه که به کشتن احمد آقا نگریسته شود، معلوم می شود که برای حفظ قدرت کشتن او ضرورت داشته است.

انتخاب خامنه ای به رهبری به عنوان محلل

قبل از جمع کردن اعضای شورای نگهبان، در تهران برای انتخاب رهبری، احتمالاً با خام کردن تعدادی، با ترفند شورای رهبری موقت کار را شروع می کنند و بعد که همه در مجلس جمع می شوند، رهبری شورائی به یک باره به رهبری فردی تبدیل می شود. اگرچه بنا به گزارش آقای رفسنجانی در ۱۲ خرداد ۶۸، که: « فشار ملایم دستشان را احساس کردم. به زحمت بر خود مسلط شدم، ولی جلو اشک هام را نتوانستم بگیرم. از چشمان نیمه باز امام حالت وداع دیدم.» آقای خمینی فوت کرده و یا در شرف قطعی فوت بوده است، ولی دکتر ها با ماساژ قلب و شوک برقی و باطری و با تنفس مصنوعی او را تا ساعت ده و بیست دقیقه شب ۱۳ خرداد نگه داشتند و در این ساعت فوت رسمی به وسیله اطباء اعلان شد.(۶۰) آقای رفسنجانی توضیح می دهد: «آن شب در

همان بیمارستان، با حضور آیات خامنه ای، مشکینی، موسوی اردبیلی و حاج احمد آقا، پس از مشورت ها به این نتیجه رسیدیم که در صورت پذیرفتن مجلس خبرگان، سه نفر آیات خامنه ای، مشکینی و موسوی اردبیلی به عنوان شورای موقت رهبری انتخاب شوند و پس از نهایی شدن کار بازنگری قانون اساسی، انتخابات صورت گیرد. قرار شد پس از تعیین تکلیف رهبری در جلسه فردای خبرگان، برنامه عزاداری ها و مراسم تشییع و دفن امام را داشته باشیم»(۶۱) البته اینکه آقای هاشمی می گوید که بعد از فوت همان شب در جلسه چهار نفره ی خامنه ای، مشکینی، موسوی اردبیلی و حاج احمد آقا بحث می کنند که در صورت پذیرفتن مجلس خبرگان « سه نفر آیات خامنه ای، مشکینی و موسوی اردبیلی به عنوان شورای موقت رهبری انتخاب شوند»، فقط به منظور بستن دهان بعضی ها در مجلس خبرگان و برون از مجلس است. والا در قسمت اول این کتاب آمد که چسان آقای هاشمی در سال ۶۳ زمانی که بنا به قول خودش آقای خمینی موافق حتی کناره گیری کامل بوده و جمعی از روحانیون به نمایندگی آقای ربانی املشی به آقای خمینی و ایشان پیشنهاد گروهی را « به عنوان مشاور امام یا شورای عالی تصمیم گیری» برای اداره امور کلی کشور را داده بودند، جلو شان را به نام آقای خمینی سد کرده است.(۶۲)

حقیقت را بخواهید، پیش آوردن مسئله گروه سید مهدی و نهضتهای رهائی بخش در نیمه دوم سال ۶۵، و مصاحبه های تلویزیونی سید مهدی، به منظور تسخیر و در اختیار گرفتن آیت الله منتظری بود و الا اگر غیر از این بود، و حتی آن مسائل صحت می داشت، می توانستند که مسئله را - همچنانکه هر جنایتی را با تیغ شریعت مباح و بلکه واجب می گردانند - به صورت دیگری حل کنند. ولی با وجود دستگیری عده ای و اعدام سید مهدی (۶۳) و چند نفر دیگر نتوانستند که آقای منتظری را به تسخیر خود در آورند، تصمیم به حذفش گرفته می شود. آقای هاشمی رفسنجانی در۲۶ آبان ۶۷، گزارش می کند که « رادیو آمریکا خبر از اعدام یازده روحانی در ایران داد، منجمله فتح الله امید نجف آبادی که اعدام سه نفر روحانی صحیح است و به آن رنگ اختلاف سیاسی داد و شیطنت آمیز اختلاف بین من و آقای منتظری را مدعی شد. شیوه معمول بر اساس دروغها؛ در حالی که اعدام آنها به خاطر فساد بود.» (۶۴) که خودش به اعدام سه نفر روحانی که یکی از آنها امید نجف آبادی است، اعتراف کرده است. اعدام امید نجف آبادی (۶۵) هم چند علت داشته یکی اعدام سید مهدی میر

اشرافی که آقای خمینی دستور داد ه بود که او را اعدام نکند و اعدام کرد.(۶۶) دوم همکاری با سید مهدی در افشای مسئله مک فارلین و سوم همیاری با سید مهدی و آقای منتظری. رادیو آمریکا در این موردهم شیطنتی به کار نبرده بلکه حقیقتی را گفته است که این اعدام ها از جمله به علت اختلاف بین شما و آقای منتظری است. با استناد به نوشته های خود شما این مسئله اختلاف شما با آقای منتظری اظهر من الشمس است.

توجه کنید: آقای هاشمی رفسنجانی در ۱۰ مهر ۶۷، گزارش می کند« من و آقایان خامنه ای و موسوی اردبیلی تا ساعت دو بعد از ظهر، در باره قانون اساسی و رهبری و ضرورت تدوین [متمم] برای قانون اساسی در زمان امام به پیشنهاد امام و رفراندم مذاکره کردیم.»(۶۷) اگر این اختلاف نیست، پس اختلاف چیست؟ در تاریخ فوق آیت الله منتظری رسماً قائم مقام رهبری و رهبر بعد از آقای خمینی بوده است. بنا به گزارش احمد آقا به شما و خود مرحوم منتظری ایشان مخالف تغییر قانون اساسی بوده است. بنابراین اگر بین باند شما و آقای منتظری اختلافی نبود؟ و اگر هدف حذف مرحوم منتظری از رهبری نبود، به چه منظور شما و آقای خامنه ای و موسوی اردبیلی مذاکره می کردید و برای چه پیشنهاد تغییر قانون اساسی و رهبری و رفراندومِ اینها را در زمان آقای خمینی به ایشان پیشنهاد می کردید؟ با دستگیر گروه مهدی هاشمی و سایر اطرافیان و همکاران منتظری تحت نام باند مهدی هاشمی و پخش مصاحبه های وی در جامعه کو شش می شد که مشروعیت و یا اعتبار آن مرحوم را خدشه دار سازند تا حذف وی راحتر و کم خطر تر امکان پذیر گردد. نظر به اینکه این گونه اعمال منتظری را وادار به توبه کردن و عز ولابه به درگاه خمینی نکرد، از نیمه دوم سال ۶۷ به بعد است که در روزنامه ها ، منابر، و نامه های مختلف از به اصطلاح خط سه و دیگران علیه منتظری تحت عنوان انتقاد و خطاهای ایشان نسبت به آقای خمینی و یا خام و اغفال این و آن شدن و یا پیشنهاد و رهنمود انتشار پیدا کرد. آقای هاشمی گزارش می کند که در۲۶ بهمن ۶۷، « آقای مجید انصاری آمد. به اظهارات اخیر آیت الله منتظری، هم به عنوان نادرست بودن نسبت به سانسور و استبداد و طرد نیروهای عادل و... و هم به عنوان ضرر به وحدت و ایمان جامعه و سوء استفاده دشمنان انتقاد داشت و در خصوص نوشتن نامه سرگشاده به ایشان مشورت کرد. گفتم نامه سرگشاده مصلحت نیست. نباید به شخصیت ایشان آسیب وارد شود؛ قبول کرد نامه

خصوصی بنویسد»(۶۸) و یا در۲۷بهمن ۶۷، « آقای علی فلاحیان [قائم مقام وزیر اطلاعات] آمد...و گفت نامه ای در پاسخ آقای منتظری نوشته و می خواهد به روزنامه بدهد. گفتم به روزنامه ندهد، برای خود شان بفرستد. مدعی است اکثر نیروهای مخلص حزب الهی از اظهارات ایشان رنجیده اند.»(۶۹) علیرغم اینکه به ظاهر آقای هاشمی وانمود می کند که گفته نامه ها انتشار عمومی پیدا نکند و خصوصی با ایشان داده شود، آنها در سطح وسیعی در دانشگاه تهران و جاهای دیگر انتشار پیدا می کند. در ۶۷/۱۱/۲۹ نامه سرگشاده ای به امضای آقایان مهدی کروبی، سید حمید روحانی و امام جمارانی از اعضای خط سوم و دوستان احمد آقای علیه منتظری در سطح وسیعی انتشار پیدا کرد وحتی بنا به گفته آقای منتظری نامه انتقادی ایشان به آقای خمینی در مورد اعدام زندانیان در تابسان ۶۷، به وسیلهٔ آقای حمید روحانی(یا زیارتی) دردانشگاه تهران پخش شده است. آقای هاشمی با وجودی که اینگونه اعمال به وسیلهٔ باند هاشمی- احمد آقا و خامنه ای صورت می گیرد، در تمام موارد، همچون چند مورد بالا خود را ناصح مشفقی برای آقای منتظری وانمود می کند.
علت هم این است که چون می داند که آقای منتظری در بین بخشی از مردم و مسئولین در رده های مختلف لشکری کشوری و ارگانهای مختلف انقلابی و حتی بخشی از روحانیون ریشه دارد، مطمئن نیست که مسئله به نحو احسن و به طور کامل و طبق نقشه پیش برود، لذا نمی خواهد که در صورت موفق نشدن کامل تمام پلهای پشت سر خود را خراب کند.
با آماده سازی زمینه حذف آیت الله منتظری از رهبری و مرجعیت، از سوم اسفند ۶۷، به بعد، چون بدون عمل مستقیم آقای خمینی چنین چیزی امکان پذیر نیست و در حقیقت اینها خودشان در جامعه از چنین اعتبار و امکانی که آقای منتظری را حذف کنند برخوردار نیستند، آقای خمینی را مستقیم وارد عمل می کنند و یا می شود. وی در همان روز سوم اسفند، پیام مفصلی که به نام «منشور روحانیت» منتشر می شود که در آن بدون اینکه مستقیم نامی از آقای منتظری برده شود، به شدت به او انتقاد شده است. فراز های مهمی که نظر به آیت الله منتظری دارد، به شرح زیر است:
« ... ممکن است هر کس در فضای ذهن خود به عملکردها و مدیریتها و سلیقه های دیگران و مسئولین انتقادی داشته باشد، ولی لحن و تعابیر نباید افکار جامعه و آیندگان رااز مسیر شناخت دشمنان واقعی و ابر قدرت ها که همه مشکلات و

نارسائی ها از آنان سرچشمه گرفته است، به مسائل فرعی منحرف کنند. و خدای ناکرده همه ضعفها و مشکلات را به حساب مدیریت و مسئولین گذاشته شود و از آن تفسیر انحصار طلب گردد...از حوادث ده سال پس از پیروز باید عرض کنم که انقلاب اسلامی ایران در اکثر اهداف و زمینه ها موفق بوده است و به یاری خداوند در هیچ زمینه ای مغلوب و شکست خورده نیستیم، حتی در جنگ پیروزی از آن ملت ما گردید...راستی مگر فراموش کرده ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده ایم و نتیجه فرع آن بوده است. ملت ما تا آن روز که توان و تکلیف جنگ دارد به وظیفه خود عمل نمود و خوشا به حال آنان که تا لحظه آخر هم تردید ننمودند، آن ساعتی هم که مصلحت بقای انقلاب را در قبول قطعنامه دید و گردن نهاد ، باز به وظیفه خود عمل کرده است...نباید برای رضای چند لیبرال خود فروخته در اظهار نظر ها و ابراز عقیده ها به گونه ای عمل کنیم که حزب الله عزیز احساس کند جمهوری اسلامی دارد از مواضع اصولی اش عدول می کند...انقلاب به هیچ گروهی بدهکاری ندارد و ما هنوز هم چوب اعتمادهای فراوان خود را به گروه لیبرال ها می خوریم، آغوش کشور و انقلاب همیشه برای پذیرفتن همه کسانی که قصد خدمت و آهنگ مراجعت داشته و دارند گشوده است ولی نه به قیمت طلبکاری آنان از همه اصول، که چرا مرگ بر آمریکا گفتید! چرا جنگ کردید! چرا نسبت به منافقین و ضد انقلابیون حکم خدا را جاری می کنید؟ چرا شعار نه شرق نه غربی داده اید؟ چرا لانه جاسوسی را اشغال کرده ایم و صدها چراهای دیگر. و نکته مهم در این رابطه اینکه نباید تحت تأثیر ترحم های بی جا و بی مورد نسبت به دشمنان خدا و مخالفین و متخلفین نظام، به گونه ای تبلیغ کنیم که احکام خدا و حدود الهی زیر سئوال برود. من بعضی از این موارد را نه تنها به سود کشور نمی دانم بلکه معتقدم دشمنان از آن بهره می برند، من به آنهائی که دستشان به رادیو-تلویزیون ومطبوعات می رسد و چه بسا حرفهای دیگران را می زنند صریحاً اعلام می کنم: من تا هستم نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرال ها بیفتد، من تا هستم نخواهم گذاشت منافقین اسلام این مردم بی پناه را از بین ببرند، تا من هستم... »(۷۰) بخشی از این سخنان پاسخ به انتقاد آقای منتظری به اعدامهای فله ای زندانیان در تابستان سال ۶۷ و بخشی دیگر مربوط به سخنرانی آیت الله منتظری در ۲۲ بهمن و مصاحبه ایشان با ستاد دهه فجر مورخ ۶۷/۱۰/۲ است.

مرحوم منتظری می گویند که« سخنرانی مرا با سانسور پخش کردند و در همان ایام من مصاحبه مفصلی با ستاد دهمه فجر داشتم و ظاهراً نزد امام جو سازی زیادی شده بود و ایشان گویا انتقاد مرا حمل بر چیزهای دیگر کرده بودند و در یک پیام به گفته های من نظر داشتند»(۷۱) برای روشن شدن گفته های آقای خمینی در باره منتظری برای نسلی که آن دوران را درک نکرده و اختلاف بینش و دید و روش عملی ایشان نسبت به بینش و دید و روش عملی آقای خمینی، قسمتهائی از مصاحبه ایشان با ستاد دهه فجر آورده می شود:

«س: جنابعالی به کرات این نکته را گوشزد فرموده اید که میان " حفظ ارزشها" و " حکومت کردن" باید اصالت را به حفظ ارزشها داد.

الف- به نظر حضرتعالی اهم این ارزشها در چه اموری تبلور پیدا می کند؟ ب- آیا تصور نمی فرمائید در صورت پای فشردن برای حفظ ارزشها بقای حکومت اسلامی خدشه دار خواهد شد؟ پ- به هر حال در نهایت این مشکل را چگونه باید حل کرد؟

جواب- بسمه تعالی، این معنا که برای ما باید ارزشها و اهداف اصولی انقلاب، ملاک و اصل باشد نه حکومت کردن به هر قیمت، چیزی است که از روش و سنت روشن پیامبر اسلام(ص) و حضرت امیر(ع) در زمان حکومت خود به خوبی به دست می آید و باید روش آنان الگوی عملی باشد...و ارزشهای مورد سئوال همان هائی است که به خاطر آنها انقلاب کردیم و در شعارها به مردم وعده می دادیم، و تشکیل حکومت و به دست گرفتن قدرت برای تحقق همین ارزشها و اهداف است و به اصطلاح حکومت"وسیله" است نه "هدف"، هدف حفظ ارزشهاست؛ و این معنی در کلمات حضرت امیر(ع) و امام حسین(ع) زیاد دیده می شود و مشی سیاسی این حضرات از اول تا لحظه شهادت، در تمام مراحل و در برخوردها با اقشار مختلف و دشمنان گوناگون خود بهترین الگو برای ما می باشد...

سئوال: برای مشکلات و نارسائی هائی که در ۱۰ سال گذشته بوجود آمده است عده ای به ذکر عواملی پرداخته اند، مانند: نارسائی اندیشه مذهبی برای اداره جامعه و حکومت اسلامی، عدم لیاقت کافی مجریان امور، بکارگیری شیوه های غلط، عدم حاکمیت واقعی مردم در سرنوشت سیاسی جامعه و نیز فشارهای بین المللی؛ به نظر حضرتعالی کدام یک از این عوامل نقش برجسته تری ایفا کرده اند؟

جواب: بسمه تعالی، پنج عاملی که برای نارسائی ها و مشکلات کنونی برشمرده شد، هر کدام در جای خود درست و قابل توجه است. البته نارسائی اندیشه مذهبی را به این معنا باید گفت که چون فقه شیعه تا کنون برای حکومت و اداره جامعه مطرح نبوده، طبعاً یک سری تنگناها و نارسائی هائی در آن وجود دارد که باید با بینش جدید حکومتی و انقلابی آن نواقص برطرف شود. البته آنچه مورد نیاز بشر می باشد بطور پراکنده در آیات و روایات ذکر شده که باید با بینش عمیق و انقلابی مورد بررسی و شناخت قرار گیرد و مسائل مور د ابتلاء حکومت اسلامی از آنها و سیره پیامبر و ائمه اطهار استنباط کرد، و در مورد سایر عوامل باید گفت متأسفانه شیوه های غلط مدیریت کشور و نبودن کارها معمولاً به دست اهلش و افراط و تفریطها و خود محوری ها و انحصار طلبی ها و خط بازیها و گروه گرائی ها و حق کشی ها و بی عدالتی ها به مردم و ارزشهای اصیل انقلاب تا کنون بیشترین ضربه به انقلاب زده است، که اگر تا دیر نشده جبران نشود دیگر قابل جبران نخواهد بود. درست است که فشارهای بین المللی و جنگ تا کنون ضایعات و خسارات زیادی برای ملت و انقلاب داشته است، ولی اگر ما با همان وحدت کلمه اسلامی و ملی که قبل از پیروزی انقلاب داشتیم برگردیم و انقلاب را در انحصار جناح خاصی قرار ندهیم و هر فرد و جناحی که به انقلاب و کشور و نظام و رهبری معتقد بود به فکرش بها و ارزش دادیم و تمام نیروهای خلاق کشور را به دور از تنگ نظریهای گذشته در بازسازی کشور سهیم نمودیم، به یقین بر تمام مشکلات داخلی و خارجی فائق خواهیم شد، و در این صورت دیگر دولتهای بیگانه شرق و غرب چشم طمع به کشور و ذخایر و منابع آن نخواهد داشت و ما می توانیم با اتکاء به نیروی عاقله و فعال کشور از وعده و وعید های متخصصین و مشاورین خارجی بی نیاز باشیم. بنابراین قبل از هرگونه بازسازی کشور باید در بینش اداره کشور و کیفیت آن و بازسازی سیاسی و فکری مدیریت انقلاب و کشور تحولی بوجود آید، و این انتظاری است که همه اقشار و طبقات مردم از مقام معظم رهبری که تا کنون انقلاب را در لحظات حساس رهبری نموده اند دارند. » (۷۲)

آقای هاشمی رفسنجانی در ۳ اسفند ۶۷، می نویسد: « ظهر پیام مهم و مفصلی از امام به مناسبت روز روحانیت منتشر شد. از روحانیت انقلاب تجلیل و از روحانیت ساکت و محافظه کار انتقاد کرده اند. د ر این پیام از مطالب اخیر آیت الله منتظری بدون ذکر نام به شدت انتقاد شده و به غرب سخت تاخته اند.» وی

در همین مورد و همین روز ادامه می دهد « سر شب آقای ری شهری[وزیر اطلاعات] آمد. در باره پیام امام و آینده رهبری با تضعیف آقای منتظری با این پیام امام صحبت کرد و خبر داد که عده ای از روحانیون نامه های تند اعتراض آمیزی نوشته اند. » (۷۳)
تا این زمان گام به گام زمینه حذف آقای منتظری آماده شده و خود منتظری هم بی اطلاع از آن ها نیست.آقای هاشمی در ۲۹ اسفند ۶۷، باز گزارش می کند:
« به دفتر آیت الله خامنه ای رفتم. با آقایان خامنه ای و احمد آقا و موسوی اردبیلی جلسه داشتیم. امام پیغام داده اند که در باره اصلاح قانون اساسی مشورت شود. ایشان خبر داده بودند که بنا دارند، آقای منتظری را از قائم مقامی برکنار کنند و راه های احتمالی کار را گفته بودند:
۱- احضار خبرگان و اعلام سلب صلاحیت ایشان به خبرگان به منظور اقدام خبرگان.
۲- اعلان مستقیم سلب صلاحیت از سوی خودشان و چند راه دیگر.
دلیل عمده امام بر عدم صلاحیت، نامه ها و اظهارات اخیر آقای منتظری است.
پس از مذاکره، نظر آن شد که برای چنین اقدامی، باید قبلاً قانون اساسی به گونه ای اصلاح شود که مشکل رهبری و مدیریت ولایت فقیه پیش نیاید. توصیه شد که قبلاً نامه مستدل و قاطعی برای اتمام حجت و اصلاح احتمالی ایشان از سوی امام نوشته شود و در نامه، راه برای ادامه خدمت ایشان با کنترل و هدایت و مشورت باز باشد. » (۷۴)
قابل توجه است که تا این تاریخ که آخرین فاز حذف منتظری به صحنه می آید باز هم نظر دارند اگر بشود راه برای ادامه خدمت ایشان « با کنترل و هدایت و مشورت باز باشد» و دقیق تر با توجه آنچه گذشته است یعنی اگر او راه را بر «ولایت بر فقیه و نه ولایت فقیه» باز نگه دارد، او می تواند همچنان مرجع و به احتمالی رهبر باقی بماند.
در هر حال آقای منتظری به شرحی که در فوق آمد، در تاریخ ۸ فرودرین ۶۸، از رهبری جمهوری اسلامی ایران بالااجبار کناره گرفت. حال اینها مانده اند و چگونگی تعیین رهبری، تغییر قانون اساسی و مسائل و مشکلاتی که پس از حذف مرحوم منتظری در جامعه و مدیریت کشور به وجود آمده است. از اینجا تا ۱۴ خرداد که آقای خامنه ای را بر کرسی رهبری می نشانند، همچنان با گزارشهای آقای هاشمی رفسنجانی مسئله را دنبال می کنیم:

۱۷ فروردین ۶۸، «شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز تهران در دفترم جلسه داشت. مسأله آیت الله منتظری در دستور بود. من و آقای خامنه ای موضوع را آن گونه که اتفاق افتاده بود، برای آنها توضیح دادیم. ابهاماتی داشتند که رفع شد و برای کیفیت برخورد با موضوع تصمیم گیری شد. در مورد رهبری آینده مذاکره شد و به این نتیجه رسیدیم که شخص امام باید موضوع را هدایت کنند.» (سازندگی و بازسازی، ص ۷۶.)
۱۹ فروردین ۶۸، « آقایان حسین مرعشی، اسلامی، اسحاق جهانگیری و مجید انصاری آمدند...در باره قانون اساسی و رهبری آینده بحث شد؛ نظر جدیدی مطرح کردند.» (سازندگی و بازسازی، ص ۷۸.) توجه: چون اینها از دوستان احمد آقا هستند، به احتمال قوی نظریه جدید همان رهبری احمد آقا بوده است. چون قبلاً رهبری احمد به وسیله آقای کرباسچی و غیر مستقیم به وسیلهٔ آقای کروبی مطرح شده بود.
۲۶ فروردین ۶۸، «افطار مهمان آقای موسوی اردبیلی رئیس قوه قضائیه بودیم. آقای خامنه ای رئیس جمهور هم بودند. احمد آقا و نخست وزیر به علت کسالت نیامده بودند. در باره اصلاح قانون اساسی بحث شد. آقای رئیس جمهور امروز پیشنهاد ما را به امام منتقل کرده اند. در باره رهبری آینده بیشتر صحبت کردیم؛ به نقطه روشنی نرسیدیم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۸۵.)
۴ اردیبهشت ۶۸، « احمد آقا متن نامه امام به آقای رئیس جمهور مبنی بر تشکیل مجمعی برای اصلاح قانون اساسی را تلفنی خواند و مشورت کرد. مجمع تشخیص مصلحت و هیأت رئیسه خبرگان و پنج نماینده و آقایان محمد رضا مهدوی کنی و احمد آذری قمی و حسن حبیبی.» (سازندگی و بازسازی، ص ۹۸.)
بخشی از نامه به آقای خامنه ای چنین است: «... اکنون که به یاری خداوند بزرگ و دعای خیر حضرت بقیة الله- روحی له الفداء- نظام اسلامی راه سازندگی در پیش گرفته است، هیأتی را برای رسیدگی به این امر مهم تعیین نمودم که پس از بررسی و تدوین و تصویب اصولی که ذکر می شود، تأیید آن را به آرای عموم مردم شریف و عزیز بگذارند....محدوه مسائل مورد بحث ۱- رهبری ۲- تمرکز در در مدیریت قوه مجریه ۳- تمرکز در در مدیریت قوه قضائیه ۴- تمرکز در در مدیریت صدا و سیما به صورتی که قوای سه گانه در آن نظارت داشته باشند ۵- تعداد نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۶- مجمع

تشخیص مصلحت نظام برای حل معضلات نظام و مشورت رهبری به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد ۷- راه بازنگری به قانون اساسی ۸- تغییر نام مجلس شورای ملی به مجلس شورای اسلامی » (سازندگی و بازسازی، ص ۹۸و۹۹.)

۳۱ اردیبهشت ۶۸، « آیت الله خامنه ای آمدند. مدتی با هم در باره اصلاح قانون اساسی و مسائل اجرائی و رهبری مذاکره کردیم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۱۲۸.)

۶ خرداد ۶۸، « شب جلسه سران قوا در دفتر من بود. در باره وضع و حال امام و با توجه به خطر در خصوص رهبری آینده و اصلاح قانون اساسی مذاکره کردیم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۱۳۸.)

۱۱ خرداد ۶۸، « پس از جلسه با آقایان خامنه ای و موسوی اردبیلی در باره وضع حال امام مسأله رهبری و برگزاری رفراندوم و انجام سریعتر کار بازنگری مذاکره کردیم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۱۴۴.)

شنبه ۱۳ خرداد ۶۸، « ظهر با سایر اعضای شورای بازنگری قانون اساسی مهمان رئیس جمهور بودیم. در خصوص تعجیل در اتمام بازنگری قانون اساسی بحث شد. زیرا به نظر می رسد که با وضع حال امام، فرصت کمی داریم و بهتر است اصلاحات به تأیید امام برسد. قرار شد از این به بعد یکسره کار کنیم و عصر هم جلسه داشته باشیم .» (سازندگی و بازسازی، ص ۱۴۶ و ۱۴۷ .)

با این گزارشها مشخص می شود که تا فوت آقای خمینی اینها تمامی سعی خود را به کار برده اند، تا زمانی که حتی آقای خمینی صوری و یا با ماشین زنده است، تغییرات و یک کاسه کردن قدرت در قانون اساسی و تعیین رهبری به دست آقای خمینی و تأیید بزرگ دیکتاتوران، و یا به اسم او صورت بگیرد تا از بسیاری از مخالفتها و حرف و حدیث ها جلوگیری به عمل آورده شود. اما با ایست کامل قلب در حضور عده ای پزشک و دیگران، این فرصت به آنها دست نمی دهد. اما نظر به اینکه احمد آقا را در باند خود دارند و او قادر است همه آنچه ضرورت دارد همراه با چوب استبداد، به نام آقای خمینی از زبانش جاری شود، شرایط را برای رهبری آقای خامنه ای به عنوان محلل آماده می کنند.

یکشنبه ۱۴ خرداد ۶۸، « اعضای هیأت رئیسه مجلس خبرگان، شب در مجلس خوابیده بودند. صبحانه با هم صرف کردیم. دیشب تا امروز صبح، خبرگان از اطراف کشور به تهران رسیده بودند...با صحبت کوتاه آقای مشکینی، جلسه

شروع و من هم موضوع بحث را توضیح دادم. این جلسه تا ساعت هفت و نیم بعد از ظهر با یک تنفس کوتاه ادامه یافت.
بحثهای زیادی شد. بعضی ها طرفدار رهبری شورائی و بعضی خواهان رهبری فردی بودند. بعضی آیت الله خامنه ای و بعضی ها آیت الله [سید محمد رضا] گلپایگانی را مطرح کردند و برای شورا هم اسم برده شد. قبلاً در مشورت های سران قوا و جمعی دیگر از بزرگان به این نتیجه رسیده بودیم که شورائی مرکب از آیات خامنه ای، موسوی اردبیلی و مشکینی رهبری را به عهده بگیرند ولی در مذاکرات، رهبری فردی رأی بیشتر آورد. ایت الله خامنه ای با رهبری فردی مخالفت کردند. من هم مخالف بودم. نوبت نرسید. ابتداء به پیشنهاد جامعه مدرسین [حوزه دعلمیه قم] که عضو مجلس خبرگان بودند، ایت الله گلپایگانی مطرح شد. حدود ۱۴ نفر به ایشان رأی دادند. سپس با پیشنهاد رهبری آیت الله خامنه ای مطرح شد. خود ایشان پشت تریبون رفتند و گفتند من با رهبری شورایی مطابق قانون اساسی موافقم و با رهبری فردی مخالفم. پس چگونه نامزد بشوم؟ من که جلسه را اداره می کردم، گفتم اکنون با رأی خبرگان، رهبری فردی قانونی شده و چاره ای نیست. سرانجام آقای خامنه ای با ۶۰ رأی از ۷۴ نفر عضو حاضر رأی آورد و مسئله به این مهمی به این خوبی حل شد. من هم در چند مورد صحبت کوتاهی کردم و نظرات امام را در باره صلاحیت آقای خامنه ای نقل کردم. از قول حاج احمد آقا و آیت الله موسوی اردبیلی هم که در جلسه خدمت امام بودند، همین مضامین تأیید شد... متنی برای تأیید و امضاء این انتخاب تهیه شد. بعضی از راد یکالها مخالفت دارند.
آیت الله خامنه ای آمدند، برای شیوه انجام وظایف رهبری با هم صحبت کردیم. قرار شد احکام انتخابات یا انتصابات امام را ایشان تأیید کنند و قرار شد به صدا و سیما بگویم بهای لازم را به موضوع بدهد. تصمیمات مهم را با هم گرفتیم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۱۵۲-۱۴۸.)
در این گزارش چند نکته حائز است:
۱- اینکه آیت الله گلپایگانی را مطرح می کنند برای خالی نبودن عریضه و بستن بعضی از دهان ها است و الا در مذاکره ای که با یکی از افراد نزدیک و مورد وثوق آن مرحوم داشتم که به دلایل امنیتی مجاز به بردن نام ایشان فعلاً نیستم، در گفتگوئی برایم نقل کرد: می دانید چگونه آقای خامنه ای را رهبر کردند؟ گفتم بفرمائید. گفت: بعد از اینکه آیت الله منتظری را کنار گذاشتند، به سراغ

مرحوم آیت الله گلپایگانی آمدند و گفتند که ما می خواهیم شما را رهبر کنیم. آقا جواب دادند می خواهید مرا مثل آقای خمینی کنید که اسماً ایشان رهبر است ولی امور دست دیگران رتق و فتق می شود. نه! من رهبری نمی خواهم و نیاز به آن ندارم. سپس گفتند حال که رهبری را نمی پذیرید آیا اگر آقای خامنه ای رهبر شد، او را قبول می کنید و تلگراف تبریک برایش می فرستید؟ ایشان فرمودند که این کار را هم نخواهم کرد. گفتند، پس اگر او به شما تلگرافی بزند، به او پاسخ خواهید داد؟ آقا جواب دادند، بله پاسخ خواهم داد. بعد که آقای خامنه ای را رهبر کردند، ایشان تلگرافی به عنوان رهبر انقلاب به آقا زدند و آقا هم در پاسخ به تلگراف ایشان نکاتی که حکمِ حاکم مأذون را داشت به ایشان یادآور شد. (۷۵) کمی دیرتر به هر دو تلگراف اشارتی خواهم داشت.

۲- «قبلاً در مشورت های سران قوا و جمعی دیگر از بزرگان به این نتیجه رسیده بودیم که شورائی مرکب از آیات خامنه ای، موسوی اردبیلی و مشکینی رهبری را به عهده بگیرند»، «جمعی دیگر از بزرگان»، به غیر از شما و احمد آقا و موسوی اردبیلی و خامنه ای که چند نوبت حد اقل خود عنوان کرده اید که در مورد رهبری با هم مشورت کرده اید، چه کسان دیگر بوده اند؟

۳- شما خود می نویسید: « قبلاً در مشورت های سران قوا و جمعی دیگر از بزرگان به این نتیجه رسیده بودیم که شورائی مرکب از آیات خامنه ای، موسوی اردبیلی و مشکینی رهبری را به عهده بگیرند ولی در مذاکرات، رهبری فردی رأی بیشتر آورد.» سران قوا یعنی شما سه نفر: آقایان هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی و خامنه ای، دیگری هم که بدون شرکت او کار عملی نمی شد احمد آقا است فرض آقای مشکینی را هم به دلیل رئیس مجلس خبرگان بودن،همراه کرده اید، چه کس دیگری در مشورت شرکت داشتند؟ تازه بعضی دیگر هم اگر شرکت داشته اند، شما نام آنها را می بردید، و یک جائی در این یادداشتهای شما می آمد. با این چند نفر چگونه « رهبری فردی قانونی » می شود؟ البته وقتی خود معترفید که «من که جلسه را اداره می کردم، گفتم اکنون با رأی خبرگان، رهبری فردی قانونی شده و چاره ای نیست». صدا دیگران را خفه کرده اید؟ با این وجود به قول خودتان از ۷۴ نفر شرکت کننده ۱۴ نفر به آقای خامنه ای رأی نداده اند. افزون بر اینکه رهبری را هم موقت اعلام کرده اید و آن ۶۰ نفر هم به رهبری موقت رأی داده اند و در ۱۵ مرداد ۶۸، خود تصریح کرده اید که: « در رأی گیری گذشته تصریح کرده بودیم که رهبری

موقت است ». و این همان شگردی است که به احتمال زیاد، احمد آقا با آن اغفال شده که رهبری موقت است و آقای خامنه ای نقش محلل را بازی می کند و بعد از آماده شدن زمینه نوبت رهبری او فرا می رسد. کمی دیرتر خواهید دید که وقتی کار از کار گذشت، حتی احمد آقا را در جلسات و بحثهای خود شرکت ندادند که صدایش به گله و گله گذاری در می آید. به این مطلب باز خواهم گشت.

قابل توجه است که برای قبضه کردن قدرت آقای هاشمی رفسنجانی چگونه صلاحیت برای آقای خامنه ای می تراشد؟ واقعاً صلاحیت تراشیده شده برای رهبری آقای خامنه ای، عمق فاجعه را نشان می دهد، توجه کنید:

« در جلسه ای با حضورسران سه قوه، آقای نخست وزیر(موسوی) و حاج احمد آقا در محضر امام بحث شد. حرف ما با حضرت امام این بود که اگر این قضیه اتفاق بیفتد [برکناری قائم مقام رهبری] ما بعداً با قانون اساسی مشکل داریم؛ زیرا ممکن است خلاء رهبری پیش بیاید. ایشان گفتند: " خلاء رهبری پیش نمی آید " گفتم: " چه کسی؟" ایشان در حضور آقای خامنه ای گفتند: " این آقای خامنه ای" در اینجا اولاً مشخص نیست که در چه زمانی در حضور آقای خمینی چنین چیزی مطرح شده است؟ ثانیاً باز هم آشکار می کند که به احتمال زیاد، از مدتها قبل با آقای خمینی در مورد حذف منتظری بحث کرده و تصمیم گرفته اند. ثالثاً در این مورد به خصوص آقای میر حسین موسوی را هم در جرگه خود داشته اند رابعاً اگر به فرض محال همه اینها هم در ست باشد، نباید آقای هاشمی رفسنجانی پاسخگو باشد که به چه حقی آقای خمینی چنین مجوزی داشته است؟ که یک روضه خوانی که حتی مدارج بالای حوزه را هم ندیده بر یک ملت تحمیل کند؟

باز آقای هاشمی رفسنجانی می افزاید، حجت الاسلام و المسلمین، مرحوم حاج سید احمد آقا خمینی (ره) نقل کردند: " وقتی آیت الله خامنه ای در سفر کره شمالی بودند، امام گزارشهای آن سفر را از تلویزیون می دیدند. از آن منظر دیدار از " کره" استقبال مردم و یا سخنرانی ها و مذاکرات خود در آن سفر خیلی جالب بود و امام گفته بودند، الحق ایشان شایستگی رهبر را دارند» (۷۶) به فرض که این هم صحت داشته باشد، مگر می شود زمام امور مردم را به علت اینکه آقای خمینی گفته است: « الحق ایشان شایستگی رهبر را دارند» به وی سپرد؟ آقای هاشمی که جلسه خبرگان را اداره می کند، باز در صلاحیت

آقای خامنه که فیلم آن در یو تیوب موجود است، مسئله خنده دار تری را بیان می کند:
« آقای شبستری از آقای طاهری شنیده که امام جمله ای در باره آقای خامنه ای گفته اند، ما شاهد هم داریم... ما با امام مباحثه داشتیم که فرض ما این بود که ما فردی را نداریم که مطرح کنیم در جامعه، چون فرض ما بر مرجعیت بود و با همان مسائل بود، امام فرمودند چرا ندارید، آقای خامنه ای»(۷۷)
با چنان توطئه و طرفند هائی آقای خامنه ای که حتی مجتهد هم نبود با استناد به نامه ای از آقای خمینی در ۹ اردیبهشت ۶۸ به آقای مشکینی مبنی بر اینکه برای رهبر مرجعیت لازم نیست و مجتهد عادل کافی است. در صورتی که تا آن موقع طبق قانون اساسی مرجعیت شرط رهبری بود. و قانون اساسی چنین اختیاری به رهبر نداده بود که آنر به هر نحوی که بخواهد تغییر دهد. با توطئه و طرفند هائی که بخشی از آنها ذکر گردید آقای خامنه ای که حتی مجتهد هم نبود و روضه خوان خوش صدا و سخن پردازی بود را به کرسی رهبری نشانده شد و بلا فاصله و یک شبه در ۱۵ خرداد ۶۸، آقای هاشمی رفسنجانی، حجت الاسلام خامنه ای را این چنین « با بعضی از اعضای هیأت رئیسه در باره به کار بردن عنوان آیت الله به جای حجت الاسلام و المسلمین مشورت کردم؛ موافقت داشتند.» آیت الله خامنه ای کرد.(۷۸) و در ۶ تیر ۶۸، هم او را به رهبر انقلاب مفتخر گردانید:« تلفنی با آیت الله خامنه ای در باره مطرح کردن لقب " رهبر انقلاب " برای ایشان در نماز جمعه صحبت کردیم. مسلمانان خارج از ایران این را می خواهند. قبلاً فکر می کردیم که این لقب مخصوص امام بماند که باعث اعتراض مسلمانان خارج شده است. آنها می خواهند در برد انقلاب ما باشند؛ ایشان مایلند که مطرح نشود.» (۷۹) با همه این تدارکات هنوز تا آقای خامنه با انواع و اقسام چاشنی ها بر کرسی رهبری مستقر و تثبیت گردد، حرکت مخالفین و خنثی کردن منتظری ضروری است.

جریان بعد از رهبر شدن خامنه ای

جریان بعد از رهبرشدن آقای خامنه ای و جا انداختن وی و حذف احمد آقا از باند هاشمی- احمد آقا - خامنه ای، و سد کردن فعالیت خط سه و رادیکالها، و خنثی کردن و خنثی یا مهار کردن آیت الله منتظری به ترتیب در

۱- سد کردن حرکت مخالفین، خنثی و مهار کردن منتظری و جا اندختن خامنه ای
۲- چگونگی دست به سر کردن احمد آقا
۳- آقای هاشمی رفسنجانی و راهنما به چپ زدن و به راست چرخیدن، پی گیری می شود.

۱- سد کردن حرکت مخالفین، خنثی و مهار کردن منتظری و جا انداختن خامنه ای

بعد از جلوس آقای خامنه ای به تخت شاهنشاهی و انتخاب آقای هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری که ظاهراً تمامی اقتدار قوه اجرائیه کشور در دست رئیس جمهور جمع شده است. و به گمان وی چون او آقای خامنه ای را بر تخت سلطنت نشانده، کار به روال زمان آقای خمینی پیش خواهد رفت و همچنان امور در دست او باقی خواهد ماند. اما آقای هاشمی غافل از این است که با قانون اساسی تجدید نظر شده که در آن رهبر فوق قانون قرار گرفته و دو قوه قضائیه و مقننه را مستقیم و غیر مستقیم در دست دارد و اهرمهائی هم برای کنترل قوه مجریه در اختیارش گذاشته شده، هماهنگ کننده سه قوه و در هر موردی حرف آخر با اوست، افزون بر اینکه فرماندهی نیروهای مسلح و صدا و سیما را نیز در اختیار دارد، بنابراین به لحاظ این قانون ریش و قیچی در دست اوست. و پس از تثبیت رهبریش این قانون او را قادر می سازد در صورتی که بخواهد کم کم افراد خود را در رده های مختلف اداره لشکری و کشوری و همچنین سازمانها و نهاد های مختلف در جهت اقتدار و یک کاسه کردن قدرت در دست خود بگمارد. و- نظر به اینکه نظام دیکتاتوری وقانون قدرت ساز و کار خود را دارد و دوست و دشمن نمی شناسد- او همین کار را می کند.
علت اینکه آقای هاشمی رفسنجانی از امر قدرت غافل می شود، از جمله اینکه قدرت انسان را از واقعیات کور می کند و دوم چون در طول دوران آقای خمینی کلیه امور در ید اقتدار او بنام خمینی بوده و آقای خامنه ای را هم در اختیار داشته و اگر هم او در جاهائی نظر دیگری داشته ولی با نظر آقای هاشمی مخالفت جدی نکرده و بلکه آن را پذیرفته است. و فکر می کرده که

حال هم مسئله بر همین منوال پیش می رود، و نمی توانسته به غیر از این فکر کند. نظر به اینکه کارگردانی امور را در دست داشته و در همان روز ۱۴ خرداد و بعد از اینکه آقای خامنه ای بر کرسی رهبری نشانده می شود، در همان روز رهبر به دیدار و یا حضور آقای هاشمی رفسنجانی می رود. یکشنبه ١٤ خرداد ٦٨، «آیت الله خامنه ای آمدند، برای شیوه انجام وظایف رهبری با هم صحبت کردیم. قرار شد احکام انتخابات یا انتصابات امام را ایشان تأیید کنند و قرار شد به صدا و سیما بگویم بهای لازم را به موضوع بدهد. تصمیمات مهم را با هم گرفتیم.»(۸۰) و بنا به این گزارش:

الف- برای شیوه انجام رهبری در شورای دو نفره با هم صحبت می کنند

ب- شیوه رهبری این می شود که آقای خامنه ای « احکام انتخابات یا انتصابات امام را » تأیید کند که به قوت خود باقی باشد.

ج- در این شورای دو نفره، « تصمیمات مهم » دیگر به اتفاق گرفته می شود.

اینکه آن تصمیمات مهم چیست؟ از آن سخنی به میان نمی اید.

اینکه رهبر در اولین جلسه دو نفره، خدمت ایشان آمده بر شدت غفلتش افزوده و به « بگذار تا ببینیم چه زاید سحر» اصلاً فکر نمی کرده است. آقای خامنه ای هم آگاهانه از چنان غفلت و یا کوشش در خام کردن که همه چیز مثل گذشته در اختیار او است، در جهت تثبت اقتدار خویش و با پشتیبانی و همیاری و حذف دشمنانش، با دست آقای هاشمی به شرحی که در زیر می آید، عمل می کرده است.

این درست است که مرحوم منتظری در نامه ٦٨/١/٧ خود، عدم آمادگی خود را از قائم مقامی رهبری به آقای خمینی ابراز داشته واز آقای خمینی خواسته که اجازه دهند، تدریس و فعالیتهای علمی خود را در حوزه علمیه در خدمت به اسلام و انقلاب زیر نظر رهبری آقای خمینی اشتغال داشته باشد. و آقای خمینی هم در در نامه در نامه ٦٨/١/٨، در پاسخ به آقای منتظری، ضمن تشکر و قبول عدم آمادگی آقای منتظری از قائم مقامی خطاب به ایشان که « شما حاصل عمر من بوده اید» و می افزاید که :« من صلاح شما و انقلاب را در این می بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند» و «جنابعالی ان شاء الله با درس و بحث خود حوزه و نظام را گرمی می بخشید.». بنابر این آقای خمینی مرجعیت آقای منتظری را مورد تأیید و تثبیت قرار داده است و این خطری جدی برای رهبری آقای خامنه ای در بر داشت، زیرا

حکومت ولایت فقیه که خود بدعت و جعلی در دین است حال بدون مرجعیت هم سست و بی بنیاد تر. و تنها زور عریان می تواند آن را حفظ کند و ما مشاهده می کنیم که آقای خامنه ای نتوانسته بدون به کار گیری این زور عریان قدرت خود را حفظ کند. پس قبل از هر چیز معضل آیت الله منتظری که برای اقتدار آقای خامنه ای خطری جدی است که باید به نوعی حل شود. حال با گزارشهای آقای هاشمی رفسنجانی مسئله پی گیری می شود:

مهار یا خنثی کردن منتظری

سه شنبه ١٦ خرداد ٦٨، «بعد از نماز به دفتر رهبری رفتم. دو سه ساعتی با هم در باره امور کشور و سیاست های آینده مذاکره کردیم. در زمینه های زیادی توافق به عمل آمد. قرار شد هفته ای یک بار جلسه دو نفره داشته باشیم که سیاست های رهبری و اجرائی را هماهنگ کنیم... آقای عبدالمجید معادیخواه آمد و از وجود عناصری گفت که با رهبری آقای خامنه ای مخالفت می کنند و بنا دارند که آن را موقت معرفی کنند، تا در این فرصت با تماس با اعضای مجلس خبرگان، شاید بتوانند بعد کاری کنند.» (سازندگی و بازسازی، ص۱۵۷و۱۵۸.)
١٨ خرداد ٦٨، « آقای ابراهیم امینی آمد. گفت آقای منتظری با رهبری آقای خامنه ای مخالف است و تأیید نمی کنند. گفتم تلاش کنند که تأیید کنند و متقابلاً ما روی مرجعیت ایشان کار کنیم. آقای محمد عبائی خراسانی و آقای مرتضی بنی فضل آمدند. همین را گفتند، علاوه بر اینکه اگر نشد می توانیم آقای محمد علی اراکی را مرجع معرفی کنیم که بقاء بر میت را حتی در مسائل عمل نشده جایز می دانند.» (سازندگی و بازسازی، ص ١٦٢.).
توجه: در این گزارش کاملاً آشکار است که بحث حق و حقوق و مرجعیت واقعی دینی در کار نیست بلکه بحث از یک مرجع صوری و بده و بستان سیاسی است که اگر آقای منتظری رهبری آقای خامنه ای را تأیید نکرد، با چماق قدرت مرجع دیگری را برای جامعه و حکومت معرفی کنند و برای این کار به دنبال آقای اراکی می روند.
٢٠ خرداد ٦٨، « از قم برای مسأله مرجعیت و رهبری و آمادگی آیت الله محمد علی اراکی برای تأیید رهبری خامنه ای و بقاء بر تقلید امام و تأیید نمایندگان امام آمدند.» (سازندگی و بازسازی، ص ١٦٤.)

بنا به این گزارش آقای اراکی آماده است که رهبری آقای خامنه ای را تأیید کند و نیاز آنها را به فتوای بقاء بر تقلید میت « حتی در مسائل عمل نشده » را برآورده سازد و تأیید نمایندگان آقای خمینی را هم اعلام دارد. بقای بر تقلید میت یعنی اینکه هر آنچه آقای خمینی انجام داده به قوت خود باقی است و می شود از مرده او هم تقلید کرد. البته مرسوم بوده که بعضی از مراجع که بقای بر تقید میت در مسئلی که قبلاً آن را انجام می داده اند، جایز می شمرده اند، ونه در امور جاری و جدید. ولی اینها آن را به تمامی امور گذشته و حال و آینده – که تقریباً بدعتی در بین مراجع محسوب می شود - تسری داده اند. اما نظر به اینکه آقای اراکی بالای ۹۰ سال دارد، کَر است و چشمش هم به خوبی نمی بیند، و سرشته امورش هم به دست آقازاده اش می باشد، و از همه مهم تر اینکه: آقای اراکی بعنوان شخصیتی که در انقلاب و پیروزی آن نقش مهم و قابل ذکری داشته باشد نبوده و فقیهی منزوی و کناره نشین بوده است، مشکل آنها را نمی تواند حل کند. و آنها همچنان در نگرانی به سر می برند.

۲۲ خرداد ٦٨، « آقای محمد سعیدیان فر[نماینده خمینی شهر اصفهان] آمد و برای آینده آیت الله منتظری اظها ر نگرانی کرد و گفت نوعی آمادگی همکاری و هماهنگی در ایشان به وجود آمده و نظر من و سیاست نظام را در باره ایشان پرسید. گفتم نظر من این است که ایشان رهبری آیت الله خامنه ای را تأیید کنند و ما هم متقابلاً کمک کنیم که رفته رفته وضع ایشان عادی شود و مرجعیت آینده ایشان آسیب نبیند. آقای سید حسین موسوی تبریزی هم آمد و برای جبران مشکل آیت الله منتظری چاره جوئی کرد؛ همان راه حل را به ایشان گفتم.» (سازندگی و بازسازی، ص ١٦٧.) در این فراز مشاهده می شود که با تأیید آقای خامنه ای اینها هم کمک به مرجعیت ایشان می کنند و در حقیقت می گویند، که مرجعیت باید آلت فعل رهبری سیاسی باشد و در غیر این صورت مرجعیت بی مرجعیت. قبل از ادامه مسئله آقای منتظری به تأیید آقای گلپایگانی که در حکم پاشاه مأذون است می پردازم

۲۲ خرداد ٦٨، « با رهبری در باره اصلاح قانون اساسی و متن تلگراف ایشان به آیت الله گلپایگانی تلفنی مشاوره کردم.» (سازندگی و بازسازی، ص ١٦٧.)

آقای خامنه ای به مناسبت فوت آقای خمینی، پیام تسلیتی به آیت الله گلپایگانی ارسال کرده است که بخشی از آن به شرح زیر است:

« حضرت آیت الله العظمی آقای گلپایگانی، مرجع عالیقدر، دامت برکاته، با سلام و تحیت...اینجانب ضمن عرض تسلیت این مصیبت بزرگ به پیشگاه حضرت ولی عصر(ارواحنا فداه و عجل الله فرجه) و به آن جناب و به همه حوزه های علمیه و علمای اعلام ، توفیقات الهی را برای همگان مسئلت می کنم و ملتمس دعا هستم. سید علی خامنه ای» (سازندگی و بازسازی، ص ۱۶۷.)

آیت الله گلپایگانی هم در پاسخی به پیام تسلیت آقای خامنه ای که حکم پادشاه و یا رهبر مأذون را دارد، برای ایشان ارسال کرد. متن پیام چنین است: « جناب مستطاب حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج سید علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی ایران، دامت برکاته، با سلام و تسلیت متقابل آن جناب، دوام تأییدات جنابعالی را در مقام خطیر رهبری جمهوری اسلامی ایران از خداوند متعال خواهانم. قطعاً جلب رضایت حضرت بقیة الله ارواح العالمین له الفدا و رعایت کامل موازین شرعیه، ملاک اقدامات و تصمیمات آن جناب می باشد. توفیق همگان را در خدمت به اسلام و مسلمین از حضرت باری جل و علا مسئلت دارم، محمد رضا گلپایگانی » (سازندگی و بازسازی، ص ۱۶۷.) در این پیام آیت الله گلپایگانی «ملاک اقدامات و تصمیمات» رهبری آقای خامنه ای را به عنوان رهبر سیاسی منوط به« رعایت کامل موازین شرعیه » کرده است. و در عرف دینی به این می گویند: «پادشاه مأذون» یعنی وقتی شخصی نظیر آقای گلپایگانی که در جامعه و مراکز علمیه دینی به عنوان آیت الله العظمی و مرجع تقلید شناخته شده است و به کسی نظیر آقای خامنه ای که رهبری سیاسی را در دست دارد ولی در مراتب علمی دینی مرجع نیست و مادون خود او ست چنین پاسخی می دهد، یعنی اینکه اقدامات و تصمیمات شما باید با رعایت کامل موازین شرعیه همراه باشد. در غیر این صورت او دستورات شرع را در مورد او اجرا خواهد کرد. البته آیت الله گلپایگانی چندی بعد مرحوم شدند و خیال اینها از بابت مزاحمت و یا گرفتاری که ممکن بود برایشان بسازد، رها شد. کمی بالاتر، طرح رهبری مرحوم گلپایگانی و مذاکره با ایشان و پاسخ آن مرحوم به آنها، نکاتی آورده شد. حال ببینیم وضعیت آقای منتظری در این رابطه چگونه است؟

۲۳ خرداد ۶۸، «آقای غلامحسین نادی نجف آبادی آمد. نامه آیت الله منتظری به آیت الله خامنه ای را آورد که ایشان رهبری ایشان را تأیید کرده، به امید اینکه آقای خامنه ای جواب بدهند و در رسانه ها پخش شود. از نظر نظام نسبت

به ایشان سئوال کرد. نظر خود و رهبری را در خصوص تمایل به اصلاح گفتم و شرحی از جریان های گذشته دادم که در هر مرحله تلاش کرده ام که آقای منتظری در مقابل امام قرار نگیرد... شب با رهبری تا ساعت ده و نیم مذاکره داشتیم در باره شورای افتاء و شورای مشاوران ایشان و ترکیب دو شورا و نامه آقای منتظری و جواب آن و مسائل شهریه طلاب و مقرّ رهبری و سیاست های اقتصادی و فرهنگی مذاکره کردیم؛ نوعاً اتفاق نظر داشتیم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۱۶۸و۱۶۹.)

۲۵ خرداد ۶۸، « با آیت الله خامنه ای در باره جواب به تأیید آقای منتظری مذاکره و تصمیم گیری شد... شب تلویزیون نامه و جواب مربوطه به آقای منتظری را نخواند. از آقای خامنه ای علت را پرسیدم. گفت که تلفن های زیادی مبنی بر گله و شکایت به دفتر شده، استخاره کرده و تصمیم به عدم نشر در تلویزیون گرفته اند.» (سازندگی و بازسازی، ص ۱۷۱.)

مرحوم منتظری در پاسخ به این سئوال که علت ارسال پیام به آقای خامنه ای چیست؟ چنین می گوید: «یکی از آقایان معروف که با من آشنا بود آمد اینجا و مصر بودکه شما به ایشان پیام بدهید و صلاح نیست شما بی تفاوت باشید و قاعدتاً ایشان هم جواب خواهند داد و بسیاری از چالشها برطرف می شد و مخالفین شما در اهداف شومی که دارند و شما را برای رسیدن به آن کنار زدند شکست خواهند خورد ، و بالاخره من برحسب مصلحت اندیشی ها و حفظ وحدت پیامی دادم ولی جواب ایشان را در تلویزیون نخواندند و گفته شد ایشان گفته اند به من تلفنهای زیادی شده که چرا جواب دادی و من استخاره کردم بد آمد جواب را بخوانند، والعهده علی الراوی.»(۸۱)

توجه: متن پیام نشان می دهد که پیام مرحوم منتظری به آقای خامنه ای تقریباً شبیه به پیام آیت الله گلپایگانی که حکم پادشاه و یا رهبر مأذون را داشت، دارد.

بخشی از پیام به شرح زیر است:

« جناب مستطاب حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج سید علی خامنه ای رهبر منتخب جمهوری اسلامی ایران، دامت برکاته

پس از سلام و تحیت و تسلیت... از خداوند قادر متعال مسئلت می نمایم جنابعالی را که فردی لایق و متعهد و دلسوز و در دوران مبارزات و انقلاب تجربه ها آموخته و همواره مورد حمایت رهبر بزرگ انقلاب بوده اید، در انجام مسئولیت خطیر رهبری که مجلس خبرگان به جنابعالی محول نموده است، یاری

نماید...انشاء الله در مسائل مهمه و سرنوشت ساز، مشورت با حضرات آیات عظام و علمای اعلام و شخصیتهای متعهد و آگاه مورد توجه خواهد بود. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته ۶۸/۳/۲۳ حسینعلی منتظری»(۸۲) رهبری آقای خامنه ای در این پیام هم منوط و مشروط به این است که آقای خامنه ای « در مسائل مهمه و سرنوشت ساز » مشورت را « با حضرات آیات عظام و علمای اعلام و شخصیتهای متعهد و آگاه » مورد توجه قرار دهد و در غیر این صورت از نظر او رهبریش مشروعیت ندارد.

۲٤ خرداد ٦٨، « شب با رهبری تلفنی در باره جواب به آقای منتظری صحبت کردم . قرار شد متنی تهیه و مشورت کنند.» (سازندگی و بازسازی، ص ۱۷۰.)

آقای خامنه ای در پاسخ به پیام مرحوم منتظری، که بنا به گزارش فوق با آقای هاشمی رفسنجانی مشورت شده، او را به حساب خود از حضرت آیت الله العظمائی، به آیت الله صغرِ درجه داده اند، توجه شود: « آیت الله آقای حاج شیخ حسینعلی منتظری دامت برکاته

پس از سلام و تحیت،از پیام تسلیت به مناسبت ضایعه عظیم جهان اسلام، ارتحال پیشوای آزادگان و امید مستضعفان حضرت امام خمینی ...و همچنین از دعای خیر و اظهارات محبت آمیز نسبت به اینجانب و تأیید اقدام مجلس محترم خبرگان متشکرم...از خداوند متعال توفیقات جنابعالی را مسئلت می نمایم. ۶۸/۳/۲۵ سید عای خامنه ای » (۸۳)

برای حل مسئله و یا بهتر بگویم حذف منتظری احمد آقا را به کمک گرفته و آقایان مهدی کروبی و سید مهدی امام جمارانی از خط سوم و از یاران احمد آقا حتی تا این اندازه از مطرح شدم آقای منتظری اظهار نگرانی کرده اند:

۲٦ خرداد ٦٨، « با احمد آقا مذاکراتی داشتیم. در باره تبادل نامه بین آقای منتظری و آقای خامنه ای و پخش آن از رادیو ملاحظاتی داشت...آقایان مهدی کروبی و سید مهدی امام جمارانی آمدند در خصوص مطرح شدن مجدد آیت الله منتظری ملاحظاتی مطرح کردند.» (سازندگی و بازسازی، ص ۱۷۲.)

۲۷ خرداد ٦٨، « آقای غلامحسین نادی نجف آبادی آمد. در باره مسأله آقای منتظری صحبت کرد. خواستار همکاری بیشتر برای عادی شدن وضع ایشان بود. از عدم قرائت نامه ایشان در تلویزیون اظهار نارضایتی نکرد؛ همین که در رادیو خوانده شد مهم است.» (سازندگی و بازسازی، ص ۱۷۲.)

۲۶ تیر ۶۸، « آشیخ محمد هاشمیان[نماینده ولی فقیه و امام جمعه رفسنجان] آمد... عفت در باره موضع مخالفش با آیت الله منتظری، بحث هایی با ایشان داشت.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۲۶.) چون آقای محمد هاشمیان مخالف سرسخت آقای منتظری و از جمله کسانی بود که بنا به قول مرحوم منتظری گفته که چرا او را بازداشت و محاکمه نمی کنند و «منتظری بینا بین به ضرر ماست، یا باید رهبر در اختیار ما باشد و یا اصلاً نباشد» (۸۴). قبلاً هم مشاهده شد که عفت همسر آقای رفسنجانی در مورد مرحوم منتظری چنان با آقای هاشمی اوقات تلخی کرده که او با عصبانیت خوابیده است و امروز هم در حضور همسر خود، با آشیخ محمد هاشمیان امام جمعه رفسنجان و از بستگان نزدیک آقای هاشمی بحثهائی داشته.

۱ شهریور ۶۸، «آقای قربانعلی دری نجف آبادی آمد. مقداری از وضع آیت الله منتظری گفت و اینکه احساس بطالت می کند و فکر می کند نتیجه مناسب از ذخایر وجودی ایشان در حوزه و جامعه گرفته نمی شود.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۸۵.) منظور مرحوم منتظری « از ذخایر وجودی ایشان »، به پیام مورخ ۶۷/۴/۱۳ آقای خمینی که به ایشان خطاب کرده « جنابعالی که یکی از ذخایر این انقلاب می باشید.» (۸۵) کنایه و اشاره دارد.

۴ شهریور ۶۸، « آقای احمد احمدی از شورای انقلاب فرهنگی آمد. در باره کیفیت برخورد با آیت الله منتظری و هم در باره مدرسه دارالشفاء و طلاب تحت آموزش استفسار کرد و معتقد بود در اختیار مدرسه [دانشگاه] تربیت مدرس باشد»(سازندگی و بازسازی، ص ۲۸۹.)

بنا به گفته آقای دری نجف آبادی و خود منتظری « دارالشفای قم که با پشتکار و همت آقای منتظری...ساخته شد. » و مرحوم منتظری «همیشه می گفت من بابت خرید زمین های دارالشفا، ۶۰ میلیون تومان بدهکارم. او خانه کوچه ی عشقعلی را به آموزش و پرورش بخشید، اما حاضر به واگذاری دالشفا نگردید.» (۸۶) ولی «بعد ها حوزه علمیه اختیار دارلشفاء را به عهده گرفت»، البته معلوم است که با چوب استبداد و غیر شرعی.

آقای عبدالله نوری وزیر کشور آقای رفسنجانی در۳۰ شهریور ۶۸، به ایشان گزارش می کند: « در مورد آقای منتظری صحبت کرد. معتقد است ایشان رو به رشد است و نمی شود جلو مرجعیت ایشان را گرفت و باید مسئله را حل کرد. قرار شد در این باره بحث و تصمیم گیری شود.» (سازندگی و بازسازی، ص

۳۲۵.) معلوم می شود، قرار داشته اند که جلو مرجعیت ایشان را بگیرند ولی موفق نشده اند.
مرحوم منتظری در ۱۱ دی ٦٨، با سیاست استقراض از خارج مستقیم مخالفت کرده وی ابتداء در تاریخ ٦٨/١٠/٨ نامه ای مبنی بر مخالفت با استقراض خارجی برای نمایندگان مجلس شورای اسلامی ارسال کرده و سپس در تاریخ ٦٨/١٠/١١، ضمن سخنرانی مشروحی به روشن کردن بعضی مسائل و از جمله مخالفت با استقراض خارجی و عوارض آن برای کشور پرداخته است.(۸۷) و حال آقای فلاحیان وزیر اطلاعات آقای هاشمی در۱۱ دی ٦٨، گزارش کرده است: « آخر شب آقای علی فلاحیان وزیر اطلاعات تلفنی اطلاعت داد آقای منتظری امروز در جلسه روضه منزل خود سخنرانی کرده و با استقراض از خارج اعلان مخالفت نموده است. با رهبری برای چاره جوئی تلفنی مشورت کردم.» (سازندگی و بازسازی، ص ٤٨٨.) روز بعد بنا به گزارش آقای رفسنجانی، آقای مسیح مهاجری از وی اجازه می خواهد که سرمقاله روزنامه جمهوری اسلامی، علیه اظهارات آقای منتظری اختصاص دهد که وی او را از این کار به خاطر عواقب بعدی آن برحذر می دارد.
۱۲ دی ٦٨، « آقای مسیح مهاجری آمد و اجازه خواست که در سرمقاله[روزنامه جمهوری اسلامی] به اظهارات آقای منتظری پاسخ دهد؛ گفتم تند نرود. آقای منتظری حرفهایی زده اند که حاکی از ضعف اطلاعات و ضعف محاسبه و دوراندیشی است» (سازندگی و بازسازی، ص ٤٨٨)
باز در ١٦ دی ٦٨، در باره اظهارات آقای منتظری مذاکره و تصمیم گیری می کنند (سازندگی و بازسازی، ص٤٩٤.) همچنین در ۲۳ دی ٦٨، در باره مسائل آقای منتظری در شورای سه نفره، خامنه ای، احمد آقا و رفسنجانی بحث و تصمیم گیری می شود. (سازندگی و بازسازی، ص ٥٠٢.) بنا به گزارش عده ای را که نوار سخنرانی آقای منتظری در تاریخ ٦٨/١٠/١١ را پخش کرده دستگیر کرده اند و آقای منتظری پیام داده اند که آنها را آزاد کنند.
٢٤ دی ٦٨، «آقای قربانعلی دری نجف آبادی و احمد آقا، پسر آقای منتظری آمدند و پیام آقای منتظری را آوردند. ایشان برای رفع فشار از افرادی که در ارتباط با پخش نوار دستگیر شده یا می شوند، استمداد کرده و خواستار عادی شدن وضع و دادن جزوه های اطلاعاتی اند. شب آیت الله خامنه ای به دفتر من آمدند. در باره مسأله آقای منتظری بحث و تصمیم گیری شد .» (سازندگی و

بازسازی، ص۵۰۳و۵۰٤.). منظور از دادن جزوه های اطلاعاتی، جزوات ویژه حاوی اخبار ویژه ای است که ارگان های اطلاعاتی و امنیتی تهیه و برای سران مملکتی ارسال می کنند.

۱۰ بهمن ٦۸، « آقایان احمد جنتی، حسن طاهری خرم آبادی،محمد مؤمن، ابطحی کاشانی و ابراهیم امینی نجف آبادی آمدند. در باره مسأله آقای منتظری بحث شد. نظر این شد که سخت گیری در مورد نشود. نگرانی این است که مخالفان، نظیر مسأله اخیر در مورد برنامه پنجساله، دور ایشان جمع شوند، ولی موضوع به رهبری مربوط است.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۳۱.)

در ۱۵ بهمن ٦۸، هم آقایان خامنه ای و هاشمی رفسنجانی با هم در مورد مسأله آقای منتظری مذاکره می کنند.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۳٦.) که سر انجام با این معضل چه باید کرد؟ در۸ سفند ٦۸، « عصر فرماندار قم آمد. اوضاع قم و مسأله آقای منتظری را توضیح داد و برای حمایت بیشتر استمداد کرد.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۷۱.) روشن است که استمداد فرماندار قم از آقای هاشمی رفسنجانی به وضعیت قم در مورد وضعیت رو به رشد و حمایت طلاب علوم دینی از آقای منتظری بر می گردد.

با توجه گزارشهائی که در فوق آمد، تمام تصمیماتی که به وضعیت و مهار آقای منتظری بر می گردد، کارگردان آن آقای هاشمی رفسنجانی است. تا پایان هشت ساله ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، با وجودی که آقای منتظری را از دسترسی به صدا و سیمای جمهوری اسلامی، مطبوعات، نمازهای جمعه، مساجد و حسینیه ها و از این قبیل اماکن قطع می کنند، و حتی با انواع وسایل کوشش می کنند که طلاب به درسهای ایشان نروند، ولی دست زدن به اقدام جدی تر را خطر برای خود محسوب می دارند و از آن اجتناب می ورزند ولی در دوران هشت ساله ریاست جمهوری اصلاحات، چنان عرصه بر آقای منتظری تنگ و تنگتر می شود که در حمله به دفتر و منزل و حسینه و درس ایشان به طوری که آن مرحوم گفته قصد ترور ایشان را داشته که موفق نمی شوند و سرانجام به پنجسال حصر خانگی و قطع همه امکانات از ایشان منجر می شود. چگونگی ادامه همکاری این دو هاشمی و خامنه ای در دست به سر کردن احمد آقا را در مقاله بعدی با هم مطالعه می کنیم.

۲ـ چگونگی دست به سر کردن احمد آقا

آقای هاشمی رفسنجانی که از سال ۶۰ که از سال تا فوت آقای خمینی و انتخاب آقای خامنه ای به رهبری، مهمترین امور را با احمد آقا در میان می گذاشت و سپس عمل می کرد (شورای دو نفره) و مسائل مهمتر را با احمد آقا و خامنه ای شور می کرده و با اجرا در می آمده است (شورای سه نفره) (۸۸) حال هم به تصور اینکه آقای خامنه ای بعد از رهبری، مثل خمینی با او عمل می کند. در حذف احمد آقا از باند هاشمی- خامنه ای- احمد آقا و دست به سر کردنش با هم همداستان می شوند.

با توجه با آنچه در مقاله قبل گذشت، از لحظه انتخاب آقای خامنه ای به بعد، احمد آقا که در انتظار فرصت برای کرسی رهبری بود، عملاً وظیفه اش را خاتمه یافت تلقی کرده و او را چنان دست به سر کرده که بعد از چندی خودش، صدایش را به گله و شکایت گشوده است. همانطوری که قبلاً گفته شد، بلافاصله بعد از فوت آقای خمینی و رهبر کردن آقای خامنه ای، آقای هاشمی رفسنجانی و خامنه ای با هم قرار می گذارند که برای رتق و فتق تمامی امور کشور هر هفته جلسه دو نفره ای داشته باشند. و در همان روز اعلان فوت آقای خمینی که احمد آقا می بایستی به دنبال مسئله جنازه و امور آن باشد، آقایان خامنه ای و هاشمی رفسنجانی با هم جلسه می گذارند: «آیت الله خامنه ای آمدند، برای شیوه انجام وظایف رهبری با هم صحبت کردیم. قرار شد احکام انتخابات یا انتصابات امام را ایشان تأیید کنند و قرار شد به صدا و سیما بگویم بهای لازم را به موضوع بدهد. تصمیمات مهم را با هم گرفتیم.» (سازندگی و بازسازی، ص۱۵۲. یکشنبه ١٤ خرداد ٦٨،) از این تاریخ به بعد تا آخر سال ۶۸ که گزارشهای آقای هاشمی رفسنجانی منتشر شده است، مرتب برای چگونگی اداره امور کشور و برخورد با مسئل مبتلا به، با هم شورای دو نفره تشکیل می دهند و در تاریخ ۱۹ آبان که احمد آقا گله کرده و آقای هاشمی گزارش می کند « حاج احمد آقا از اینکه در جلسه هفتگی من و رهبری حضور ندارند، گله کرد. » که چرا او را در جلسات دونفره خود شرکت نداده اند ، قرار بر شرکت دادن صوری او می گذارند، بدین ترتیب که قبل و یا بعد از جلسه سه نفره بلافاصله جلسه دو نفره طبق روال گذشته بر قرار می شود. مقایسه مختصری ازموضوعات و مسائل مطرح شده در شوراهای سه نفره و دو نفره، خود مشخص کننده دست به سرکردن احمد آقا است و ایشان هم خود متوجه این مسئله

بوده و در رابطه با عزل و نصبها و بویژه حذف یاران نزدیک وی و خط سه ازمقامهای درجه اول چون کار دیگری از او بر نمی آید - و شاید هم خودش فهمده باشد که وظیفه اش خاتمه یافته است - به گله و گله گذاری بسنده می کند. بعد از این توضیح جریان را به ترتیب تاریخ با گزارشهای آقای هاشمی رفسنجانی پی می گیریم:

پی گیری به ترتیب تاریخ

سه شنبه ۱۶ خرداد ۶۸، «بعد از نماز به دفتر رهبری رفتم. دو سه ساعتی با هم در باره امور کشور و سیاست های آینده مذاکره کردیم. در زمینه های زیادی توافق به عمل آمد. قرار شد هفته ای یک بار جلسه دو نفره داشته باشیم که سیاست های رهبری و اجرائی را هماهنگ کنیم.» (سازندگی و بازسازی، ص۱۵۷و۱۵۸.) (شورای دو نفره)

۲۳ خرداد ۶۸، « شب با رهبری تا ساعت ده و نیم مذاکره داشتیم. در باره شورای افتاء و شورای مشاوران ایشان و ترکیب دو شورا و نامه آقای منتظری و جواب آن و...؛ نوعاً اتفاق نظر داشتیم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۱۶۹.) (شورای دو نفره)

۲۸ خرداد ۶۸، « شب آیت الله خامنه ای به دفتر من آمدند. شام را با هم خوردیم و تا ساعت یازده شب در باره مسائل کشور و سیاست های اقتصادی و خارجی و سفر به شوروی و... مذاکره و تصمیم گیری کردیم. خوشبختانه در همه موارد اتفاق نظر داریم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۱۷۴.) (شورای دو نفره)

۴ تیر ۶۸، « شب با آیت الله خامنه ای جلسه داشتیم که تا ساعت ده و نیم طول کشید. در بار ه نیروهای مسلح مذاکره و قرار شد دو وزارت سپاه و دفاع ادغام شوند؛ تصمیمات دیگری نیز اتخاذ نمودیم. در باره انتخابات ریاست جمهوری و مسائل اقتصادی و سیاست آینده و بهره گیری بیشتر از سفر به شوروی مذاکره شد.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۰۲.) (شورای دو نفره)

۱۱ تیر ۶۸، « شب مطابق برنامه هفتگی با رهبری جلسه خصوصی داشتیم. با خرده گیران و آنها که نمی خواهند به بهانه خطر کمرنگ شدن شخصیت امام، در باره رهبری جدید تبلیغات شود، مذاکره شد. در باره اعضای دولت آینده اتفاق نظر بود.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۰۹و۲۱۰.) (شورای دو نفره)

۱۸ تیر ۶۸، « بعد از جلسه، با آقای خامنه ای جلسه کوتاهی داشتیم. به خاطر کسالت ایشان جلسه امشب را لغو کردیم. قرار شد به شورای نگهبان توصیه کنیم

که تعداد بیشتری از نامزدهای ریاست جمهوری را ذیصلاح معرفی کنند که انتخابات جلوه بیشتری داشته باشد. امروز فقط من و آقای دکتر عباس شیبانی را صالح معرفی کرده اند.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۱۶.) (شورای دو نفره)
۲۰ تیر ۶۸، « شب با آیت الله خامنه ای جلسه خصوصی داشتیم. در باره ترخیص سربازان متأهل و وزرای کابینه مذاکره و تصمیم گیری کردیم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۱۸.) (شورای دو نفره)
۸ مرداد ۶۸، « شب با آیت الله خامنه ای جلسه داشتیم که تا ساعت یازده طول کشید. روی وزرای کابینه به وحدت نظر رسیدیم و مجموعه خوبی درست شد.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۴۳.) (شورای دو نفره)
۱۵ مرداد ۶۸، «شب با رهبری جلسه داشتیم که تا ساعت یازده و نیم طول کشید. در باره کابینه، ارتش و سپاه، سیاست خارجی و اقتصادی مذاکره و تصمیم گیری نمودیم. جلسات مفیدی است و تفاهم کامل بر قرار است. در باره قوه قضائیه و شورای نگهبان هم بحث و اتخاذ تصمیم شد.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۶۰.) (شورای دو نفره)
۲۶ مرداد ۶۸، «آقای خامنه ای آمد. در باره مسأله گرفتن سلاح از شوروی صحبت شد؛ موافقند و قرار شد نیروهای ارتش و سپاه برای آموزش اعزام شوند. در باره مجمع تشخیص مصلحت نظام و مشاوران و سیاست ها هم صحبت شد.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۷۵.) (شورای دو نفره)
۲۹ مرداد ۶۸، «...شب با آیت الله خامنه ای جلسه داشتیم. خواسته های آقای موسوی اردبیلی مطرح شد. در مورد نماز جمعه تا حدودی موافقند. در مورد شورای مدیریت [حوزه علمیه قم] نیاز به بررسی دارد و در مورد شورای نگهبان با اصل عضویت موافقند. در مورد نیروهای مسلح هم مذاکراتمان مفید بود. قرار شد ایشان در باره رأی اعتماد نمایندگان مجلس به کابینه کمک کنند.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۷۹.) (شورای دو نفره)
۳۱ مرداد ۶۸، «شب آقای خامنه ای اینجا [منزلشان.ن.] تشریف آوردند. مقداری در باره مسائل جاری کشور مذاکره کردیم. و از تمیز و مرتب شدن اینجا اظهار رضایت کردند.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۸۲.) (شورای دو نفره)

۲ شهریور ۶۸، « با آقای خامنه ای در دفترم جلسه برای امور جاری لشکری و کشوری و مسائل کابینه داشتیم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۸۷.) (شورای دو نفره)
۴ شهریور ۶۸، « شب با رهبری جلسه داشتیم. مقداری در باره وضع کابینه و نحوه برخورد رادیکال ها با پیام رهبری مذاکره شد. در مورد آقای موسوی اردبیلی صحبت شد و عضو جدید شورای نگهبان که قرار شد آقای غلامرضا رضوانی باشد.. پیام دبیر کل سازمان ملل در باره گروگان ها و آمریکائی ها و جواب خودم را گفتم. در خصوص مسائل نیروهای مسلح و سیاست اقتصادی و خارجی مذاکره شد؛ این جلساتمان خیلی مفید و کارساز است.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۸۹، ۲۹۰و۲۹۱.) (شورای دو نفره)
۱۲ شهریور ۶۸، « شب آیت الله خامنه ای به دفتر من آمدند. در باره مهندس موسوی و بنیاد جانبازان مذاکره شد. آقای خامنه ای می خواهند[به عنوان رئیس ستاد جانبازان] با قید زمان سه سال نصب کنند و آقای موسوی حاضر نیست با قید زمان بپذیرد. در باره آینده ارتش و سپاه بحث شد. آقای خامنه ای بنا دارند در حکمی آقای دکتر روحانی را به عنوان ستاد کل نیروهای مسلح بنویسند که ستاد مشترک تجدید حیات کند و آقای روحانی موافق نیست. من هم موافق نیستم. با ایشان بحث کردم؛ قانع نشدند. در باره اعضای مجمع تشخیص مصلحت و تکمیل اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی هم مذاکره شد.» (سازندگی و بازسازی، ص ۳۰۱و۳۰۳.) (شورای دو نفره)
۲ مهر ۶۸، « شب با آیت الله خامنه ای جلسه داشتم. در باره نیروهای مسلح، سیاست خارجی و جناح رادیکال و امور دیگر جاری کشور مذاکره و تصمیم گیری شد. آقای خامنه ای از یکنواخت شدن زندگی اش گفت؛ بنای تنوع بیشتری در برنامه های کاری دارند. » (سازندگی و بازسازی، ص ۳۳۲.) (شورای دو نفره)
۹ مهر ۶۸، « به دفتر آیت الله خامنه ای رفتم. تا ساعت ده و نیم آنجا بودم. در باره مسائل جاری کشور، مسائل روحانیت، مجلس و قوه قضائیه مشاوره و تصمیم گیری داشتیم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۳۴۲.) (شورای دو نفره)
۳۰ مهر ۶۸، « شب با آیت الله خامنه ای جلسه داشتیم. در باره آثار سفرم و برنامه های اقتصادی و مسائل سیاسی کشور مذاکره داشتیم. تفاهم کامل برقرار است.» (سازندگی و بازسازی، ص ۳۸۲.) (شورای دو نفره)

۷ آبان ۶۸، « آیت الله خامنه ای در دفترم مهمان من بودند. در باره مشاورت[رهبری] آقای [موسوی] خوئینی ها، عضویت احمد آقا در شورای عالی امنیت ملی، اعلان آقای علی شمخانی به عنوان فرمانده نیروی دریائی ارتش، مسائل ارزی و اقتصادی و امور جاری دیگر مذاکره کردیم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۳۹۴.) (شورای دو نفره)
۱۹ آبان ۶۸، « احمد آقا هم رسید. در بخشی از مذاکرات هم بود... حاج احمد آقا از اینکه در جلسه هفتگی من و رهبری حضور ندارند، گله کرد. در باره ائتلاف جامعه روحانیت و مجمع روحانیون مذاکره شد؛ قرار شد تشویق به ائتلاف کنیم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۴۰۶.)
۲۰ آبان ۶۸، « تلفنی با رهبر در مورد شرکت احمد آقا در جلسه خصوصی مان صحبت کردیم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۴۰۸.)
همچنانکه در فوق آمد از این تاریخ به بعد قرار بر شرکت دادن صوری احمد آقا در جلسه های خود می گذارند، بدین ترتیب که بعد از هر جلسه سه نفره، قبل و یا روز بعد جلسه دو نفره طبق روال گذشته بر قرار می شود. توجه شود:
۲۱ آبان ۶۸، « شب خدمت آقای خامنه ای با حضور احمد آقا جلسه داشتیم. احمد آقا چنین جلسه ای خواسته بود. قرار شد احمد آقا به عنوان نماینده رهبری در شورای عالی امنیت ملی باشند.» (سازندگی و بازسازی، ص ۴۱۰.) (شورای سه نفره)
قبلاً هم در ۳ تیر ۶۸، آقای رفسنجانی به احمد آقا پیشنهاد کرده بود: « از احمد آقا خواستم که کاندیدای نمایندگی مجلس شود که پس از من ریاست مجلس را به عهده بگیرد. نماینده ها هم نامه نوشته اند و همین را خواسته اند، ولی ایشان به خاطر کسالت و افسردگی ، آمادگی کار ندارد و مصلحت نمی داند که به این زودی سمتی بپذیرد. ترجیح می دهد چند ماه دیگر اقدام کند » (سازندگی و بازسازی، ص ۲۰۱.)
۲۷ آبان ۶۸، « شب خدمت آقای خامنه ای با حضور احمد آقا جلسه داشتیم. در باره جلوگیری از تحرکات ناموزون رایدکال ها صحبت شد. قرار شد آقای خامنه ای چیزی بگویند.» (سازندگی و بازسازی، ص۴۱۶.) همراه کردن احمد آقا با خود در جلوگیری از تحرکات رادیکالها. (شورای سه نفره)

۲۸ آبان ۶۸، « شب آیت الله خامنه ای در دفترم مهمان من بودند. در باره سیاست خارجی و مسائل داخلی مذاکره کردیم. موضوع مهمی در دستور کار نبود.» (سازندگی و بازسازی، ص ۴۱۸.) (شورای دو نفره)
۵ آذر ۶۸، « شب خدمت با آیت الله خامنه ای جلسه داشتیم. راجع به ضعفهای مرکز توزیع کالا و ضررهای آن و همچنین در مورد پخش خبر ابلاغ پیام رئیس جمهور پاکستان از طرف آقای خامنه ای در پاکستان که باعث ناراختی ایشان شده و موضوع تعزیرات و آزاد سازی ورود اقلامی که دولت آنها را نمی آورد صحبت شد.» (سازندگی و بازسازی، ص ۴۳۱و۴۳۲.) (شورای دو نفره)
۱۱ آذر ۶۸، « شب با احمد آقا مهمان رهبر بودیم. در مورد همین برنامه و مسائل لبنان صحبت شد. قرار شد با موافقت آیت الله خامنه ای، مالیات املاک مرقد امام بخشیده شود.» (سازندگی و بازسازی، ص ۴۴۰.) (شورای سه نفره)
۲۱ آذر ۶۸، « به دفتر رهبری، برای ملاقات با اعضای شورای انقلاب فرهنگی با ایشان رفتم. قبل از جلسه، خصوصی مذاکره کوتاهی داشتیم. در جلسه رسمی من صحبت کوتاهی کردم و ایشان مفصل صحبت کردند و اظهار نظر کردند که مسئول بسیج دانشگاه از طرف سپاه تعیین شود.» (سازندگی و بازسازی، ص ۴۵۷.) (شورای دونفره)
۲۵ آذر ۶۸، « شب قرار بود با آیت الله خامنه ای و احمد آقا جلسه داشته باشیم که به خاطر نبودن احمد آقا لغو شد.» (سازندگی و بازسازی، ص ۴۶۲.) (شورای سه نفره)
۲۶ آذر ۶۸، « شب آیت الله خامنه ای مهمان من بودند. در باره زلزله احتمالی،وضع لبنان، بودجه نظامی، دارو، هواپیمای نهاجا[= نیروی هوائی جمهوری ارتش] برای [شرکت] ایران ایر،تعزیرات حکومتی، بازپس گیری اراضی اشغالی، انتخابات تهران، اختلاف بنیاد شهید و وزارت صنایع و روزنامه ها... مذاکره و تصمیم گیری کردیم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۴۶۳.) (شورای دو نفره)
۲۳ دی ۶۸، « شب با احمد آقا مهمان رهبری بودیم. در باره مسائل آقای منتظری و وضع آذربایجان شوروی بحث و تصمیم گیری شد. احمد آقا از لزوم

توجه بیشتر رهبری به نیروهای خط ۳ گفت که فعلاً مورد توجه کمتری هستند.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۰۲.) (شورای سه نفره)
۲۴ دی ۶۸، « شب آیت الله خامنه ای به دفتر من آمدند. در باره مسأله آقای منتظری بحث و تصمیم گیری شد و نیز در باره نماز جمعه تهران و ائمه استان ها و سیاست خارجی تصمیم گرفتیم.» (سازندگی و بازسازی، ص۵۰۳و۵۰۴.) (شورای دو نفره)
۱۴ بهمن ۶۸، « عصر شورای امنیت ملی جلسه داشت...بعد از جلسه با احمد آقا جلسه خصوصی داشتیم؛ از بعضی از عزل و نصبها های رهبر گلایه داشت.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۳۵.)
۱۵ بهمن ۶۸، «شب آیت الله خامنه ای مهمانم بودند. در باره جهاد دانشگاهی، نمایندگان رهبری در دانشگاه ها، وزارت دفاع، مسأله آقای منتظری، سیاست خارجی و...مذاکره کردیم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۳۶.) (شورای دو نفره)
۲۸ بهمن ۶۸، « عصر شورای امنیت ملی جلسه داشت...شب با احمد آقا، مهمان آقای خامنه ای بودیم. در باره مسائل جمهوری های مسلمان نشین شوروی که دچار التهاب استقلال طلبی شده اند، بحث شد.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۵۴.) (شورای سه نفره)
۲۹ بهمن ۶۸، « شب با آقای خامنه ای جلسه داشتیم. در باره گروگان های آمریکائی، مسائل لبنان، مسائل اجتماعی کشور، حوادث روز جمعه، مسائل سپاه، ارتش و روحانیت مذاکره و تصمیم گیری کردیم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۵۵.) (شورای دونفره)
۶ اسفند ۶۸، « شب مهمان آقای خامنه ای بودیم. در باره مصوبات شورای امنیت ملی و شورای افغانستان و بودجه نیروهای مسلح مذاکره و توافق شد.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۶۹.) (شورای دو نفره)
۱۲ سفند ۶۸، « شب مهمان رهبر بودم. احمد آقا هم بود. در باره حفظ آثار و افکار امام و مسأ له قرارداد با شوروی که در حال حاضر کمیسیون مشترک مشغول مذاکره است، بحث شد.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۷۸.) (شورای سه نفره)
۱۳ اسفند ۶۸، « شب با آقای خامنه ای جلسه داشتیم. در باره اختلاف خطی مجمع روحانیون و جامعه روحانیت مبارز و شیطنت تبلیغاتی بعضی از

روزنامه ها و مسائل خارجی و...مذاکره کردیم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۷۹.) (شورای دو نفره)
۲۰ اسفند ۶۸، « شب مهمان آقای خامنه ای بودم. در باره عربستان مذاکره و قرار شد پیشنهاد تحسین روابط را که توسط اخوی محمد داده اند بپذیریم.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۸۸.) (شورای دو نفره)
۲۵ اسفند ۶۸، « احمد آقا آمد. توصیه می کرد که توجه بیشتر به تحکیم وحدت بکنیم. وقت ملاقات خواسته اند که به تأخیر افتاده است.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۹۳.) به احتمال زیاد وقت ملاقات از آقای خامنه ای خواسته که به تأخیر افتاده است
۲۷ اسفند ۶۸، « شب آیت الله خامنه ای مهمان من بودند. در باره مسائل اقتصادی مذاکره شد. از روندکار، هر دو راضی بودیم. مسائل سپاه و ارتش، حدود کار نیروی هوائی سپاه در حد ترابری و هوا نیروز و مسئل نهاجا[= نیروی هوائی ارتش]، سفر ایشان و سفر من در ایام تعطیلی عید نوروز و مقر ایشان در عباس آباد یا منظریه یا جاهای دیگر مطرح شد.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۹۶). (شورای دو نفره)

از مهمترین خصیصه دیکتاتور یکی این است که، فرد و یا افرادی که به او در سلسله مراتب رسیدن به قدرت به جهت تصاحب قله قدرت کمک کرده اند، به محض اینکه قدرتش تثبیت شد، اگر دستش برسد و تیغش ببرد کسانی را که در توطئه رسیدن وی به قدرت و یا تثبیت قدرتش، به او کمک کرده اند، تا از بین نبرد از پای نمی نشیند. زیرا دیکتاتور همیشه خود را فرید و یگانه و کسی که در هر برهه ای از زمان وجودش حلال مشکلات بوده، می خواهد به جامعه معرفی کند. بنابر این، وجود آنها را اولاً ضعفی برای خود تلقی می کند و ثانیاً مترصد است که اسرار توطئه فاش شود و ثالثاً در هر زمانی آنها را خطری برای قدرت خود تصور می کند.
با وجود این همه تجربه تاریخی در دوران های مختلف باز انسان از جمله به خاطر قدرت دوستی و خود را تافته ای جدا از دیگران فرض کردن، اغفال بازیگران اصلی قدرت می شود و آن بر سرش می آید که قبلاً بر دیگران آمده بود و آقای احمد خمینی هم به نظر من از آن جمله بود و دیدیم که تا پدر زنده بود، چون حلقه اتصال قدرت بود، در تصمیم گیری مهمترین امور کشور شرکت داشت و بعد از اینکه وظیفه اش را در توطئه رساندن آقای خامنه ای به

قله قدرت خاتمه یافت، حتی دست او را از شرکت در شورای سه نفره کوتاه کردند و وقتی به زبان به گله گشود برای مدتی جهت بستن دهانش، شورای اصلی دو نفره همچنان ادامه یافت و شورای صوری سه نفره تشکیل و او را در آن شرکت دادند

۳- آقای هاشمی رفسنجانی و راهنما به چپ زدن و به راست چرخیدن

در آن دوران به حد شیاع بود که آقای هاشمی رفسنجانی چراغ راهنما را به چپ می زند ولی به راست می پیچد، کنایه از اینکه در حرف چپگرا و حرفهای تند و تیز چپی را می زند و در عمل راستگر است و به راستی ها گرایش دارد. علت شیوع آن هم این بود که آقای خامنه ای بعد از سوار شدن بر کرسی رهبری برای یک کاسه کردن قدرت در دست خودش، با دستیاری آقای هاشمی مجمع روحانیون مبارز و دوستان آحمد آقا و خط سومی ها ، یعنی کسانی که غالب آنها امروز به اصلاح طلبان مشهورند، را از مدیریتهای برزگ کشور به مرور کنار گذاشته شدند. البته این حذف در رده های مختلف مدیریتهای لشکری و کشوری و سازمانها و ارگانهای مختلف و حوزه های علمیه مذهبی با توجه به اهمیت کار، در پروسه ای طولانی مدت انجام گرفته است. و الا بر کسی پوشیده نیست که اصلاح طلبان چون سهیم در قدرت بودند، هیچگاه رأس هرم قدرت را مورد نقد قرار نداده اند وعملاً در برابر او تسلیم محض بودند و هنوز هم جز اقلی، بخش مهمی از آنها هستند. حال این سئوال جا دارد که اگر اینان، زمانی که آیت الله منتظری به حق رأس قدرت را مورد نقد جدی قرار داده بود، اصلاح طلبان امروزی و سهیم در قدرت دیروزی کمک کرده بودند، هم خوشان به چنین وضعی نمی افتادند و هم کشور دچار ورطه هولناکی نمی شد. و در حقیقت هم به خود ظلم نکرده بودند و هم مانع ستمگری و فرعونیت آقای خامنه ای می شدند و از این راه هم به خود و به او هم خدمت کرده بودند. ولی افسوس که بسیاری از ما ها تا وقتی تیغ استبداد به تن خودمان اصابت نکند، از خواب غفلت بیدار نمی شویم. حال با توجه به گزارشهای موجود آقای هاشمی رفسنجانی ببینیم این راهنما به چپ زدن و راست پیچیدن به چه نحوی است. اما قبل از اینکه به موارد مشخص تا آخر سال ۶۸ بپردازم، به استعفای آقای شرع پسند در زمانی که همه به دنبال پست و نان و نوا بودند، او در متن استعفای

خود مطالبی را بیان داشت که هنوز بعد از ۲۳ سال اصلاح طلبان ما از گفتن چنین حقایقی به این صراحت تفره می روند.

استعفای عبد المجید شرع پسند از نمایندگی مجلس شورای اسلامی

آقای عبد المجید شرع پسند در تاریخ ۱۱ تیر ۶۸ درست یک ماه بعد از فوت آقای خمینی، از نمایندگی مجلس شورای اسلامی استعفا داد. متن استعفای وی بدین شرح است:

« سلام علیکم. بسم الله الرحمن الرحیم. با عرض تسلیت رحلت حضرت امام. اینجانب عبد المجید شرع پسند نامایندہ مردم کرج بدین وسیله استعفای خود را از نمایندگی به دلایل زیر اعلام می کنم:

۱- نبود زمینه و عدم امنیت، و امکان برای انجام وظایف قانونی نمایندگی که در سوگند نامه اصل ۶۷ قانون اساسی آنها را تعهد نموده ام از جمله مهمترین آنها دفاع از قانون اساسی.

۲- نگرانی شدید از آینده سیاسی کشور، به علت برخی تغییرات در قانون اساسی و تحولات سیاسی واقع شده و در حال وقوع و تکاثر و تداول قدرت در دست عده ای معدود و حضور تشریفاتی و سطحی مردم به جای مشارکت عمیق و مؤثر آنان.

۳- نداشتن پاسخ مناسب و منطقی برای گرانی و تورم و تبعیضهای ناروا و تعلل مسئولین از جهت گیر قاطع و جدی در برابر تکاثر و انباشت سرمایه های کلان باد آورده و نهایتاً نگرانی برای استقلال مملکت.

۴- وجود ابهامات و سئولات اساسی نسبت به حاکمیت آینده و بلاتکلیفی مردم در حق تعیین سرنوشت خود و نگرانی از اینکه روند موجود منتهی به حاکمیت لیبرالیسم وابسته خواهد شد.

۵- نداشتن انگیزه و رغبت برای ادامه فعالیت به دلیل عدم مشاهده کمترین مشابهت اصولی بین وضعیت فعلی و حکومت عدل علوی در حدی که حتی آهنگ و جهت حرکت را به سوی آرمانهای بلند تشیع نمی بینم.

ضمن تقدیم متن استعفا نامه به ریاست محترم مجلس از ایشان درخواست می کنم به موجب ماده ۲۴ آئین نامه داخلی مجلس در اولین جلسه علنی آن را اعلام نموده و طبق آنین نامه این موضوع را در دستور کار یکی از جلسات علنی

هفته آینده قرار دهند.» (۸۹) اقای رفسنجانی هم این استعفا را چنین گزارش کرده است:
۱۱ تیر ۶۸، « آقای [عبد المجید] شرع پسند نماینده کرج، قبل از دستور متن استعفای خودش را خواند که مضامین ضد انقلابی دارد و رهبری و آینده انقلاب را زیر سئوال برده است. باعث ناراحتی شدید اکثریت نمایندگان شد. من هم عصبانی شدم، ولی عکس العمل نشان ندادم. » و در پاورق همین صفحه آمده است: « آقای عبد المجید شرع پسند یکی از دو نماینده کرج در مجلس شورای اسلامی، دلایل استعفای خود را نبود زمینه و عدم امنیت، نگرانی شدید از آینده سیاسی کشور، تداوم قدرت در دست عده ای معدود، حضور سطحی و تشریفاتی مردم در صحنه، وجود ابهامات و سئولات اساسی نسبت به حاکمیت آینده و بلاتکلیفی مردم در حق تعیین سرنوشت، عدم مشاهده کمترین مشابهت اصولی بین وضع فعلی و حکومت عدل علوی و بالاخره عدم انگیزه و رغبت برای ادامه فعالیت توصیف کرد. پس از قرائت متن استعفا نامه آقای شرع پسند، جلسه متشنج شد و عده ای از نمایندگان به طرفداری او و عده ای دیگر علیه او به شعار دادن پرداختند. » (سازندگی و بازسازی، ص۲۰۸.)
۱۲ تیر ۶۸، « نماینده طالقان آمد. نامه علمای کرج را آورد که از اقدام آقای شرع پسند اظهار انزجار کرده اند و اجازه خواست که مردم کرج، فردا برای اظهار انزجار مقابل مجلس بیایند. حاجی [ذبیح الله] بخشی حزب الله نیز در همین خصوص فعال شده است» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۱۱.)
۱۳ تیر ۶۸، « ساعت هفت صبح به مجلس رفتم. آقای مهدی کروبی نایب رئیس مجلس علیه آقای [عبد المجید] شرع پسند صحبت کرد. شرع پسند در جلسه شرکت کرده بود. نمایندگان عصبانی بودند و تهدید کردند که اگر بماند یا او را کتک می زنند و یا جلسه را ترک می کنند. به او پیام دادم که بهتر است نماند؛ گفته بود می ماند. بعد از صحبت تند آقای کروبی و نمایندگان دیگر در نطق های قبل از دستور و شعارهای تند نمایندگان، جلسه را ترک کرد... جمعی از مردم کرج برای اظهار مخالفت با شرع پسند در مقابل مجلس اجتماع کرده بودند. آقای کروبی برای آنها صحبت کرد.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۱۱.)
۱۸ تیر ۶۸، « در مورد استعفای شرع پسند رأی گیری کردیم. از ۱۹۵ نفر حاضر در جلسه، ۱۸۷ نفر با استعفای او موافقت کردند، دو نفر رأی ممتنع

دادند. و بقیه در رأی گیری شرکت نکردند.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۱۵.)

حال با توجه به نکات اساسی و مهم استعفای آقای شرع پسند، سئوال اساسی این است که چرا ما مردم وضعیتی که کشورمان با آن روبرو است، در موقع خود درک نمی کنیم و یا نمی توانیم به فهیمیم که جهت حرکت حکومت به کدام سمت و سو است و باید کشور به سمت سراشیبی وقهقرا و لبه پرتگاه قرار گیرد تا ما بعد از ۲۲ سال تازه قسمت کوچکی از همان حرفهائی را بزنیم که آقای شرع پسند در ۲۲ سال گذشته با عمل خود و نه حرف، آنرا مطرح کرده است؟
آقای شرع پسند ۲۲ سال قبل از نمایندگی مجلی شورای اسلامی به دلایل،
الف- تغییرات در قانون اساسی به سمت تداول و تکاث قدرت ودر نتیجه،
ب- تداوم قدرت در دست عده ای معدود،
ج- بلاتکلیفی مردم در حق تعیین سرنوشت
د- کمترین مشابهت اصولی بین وضعیت فعلی و حکومت عدل علوی.
ه- زیر سئوال بردن رهبری و آینده انقلاب.
ز- جهت گیری اقتصادی، تکاثر و انباشت سرمایه های کلان باد آورده و رانت خواری.
ج- نبود امنیت لازم برای انجام وظایف قانونی نمایندگی،
و... از نمایندگی مجلس شورای اسلامی استعفا داد
به نظر اینجانب مسائل و معضلات اساسی کشور نظیر: نبود حق تعیین سرنوشت برای مردم، قانون اساسی قانون قبضه کردن قدرت، مغفول بودن عدالت، انباشت ثروت در دست عده ای خاص، باطل بودن رهبری، و... که آقای شرع پسند در ۲۲ سال قبل درک کرده و فهمیده و با عمل خود به افشای آن پرداخت و از قدرت نمایندگی خود چشم پوشی کرد، آیا با اعمال ورفتا اصلاح طلبان امروزی که به سمت نجات نظام دیکتاتوری ولایت مطلقه هستند، قابل مقایسه است؟
به نظر من علت اصلی تفاوت این دو دیدگاه و نظر را باید در قدرت دوستی و یا سهیم شدن در قدرت جستجو کرد. و الا تجربه در هر دوره ای می گوید: که اگر کسانی فارغ از هوای قدرت پرستی، قدرت دوستی و قدرت را در دست داشتن و یا سهیم شدن در بخشهایی از آن، منافع شخصی و گروهی نداشته باشند و در

پی به دست آوری آزادی، اختیار و داشتن سرنوشت همه مردم به دست خودشان باشند، به موقع حقایق را درک خواهند کرد. به اصل مطلب برگردم.

طبیعی است که هر رهبری برای انجام امور مختلف به دفتر و عده ای که امور مختلف آن را بگردانند، نیاز دارد. بعد از قرار گرفتن آقای خامنه ای در مسند رهبری، آقای رفسنجانی در۱۷ خرداد ۶۸، نوشته:« اول شب آقای ناطق نوری و دکتر روحانی آمدند. پیشنهادهائی برای دفتر رهبری داشتند. گفتم ایشان آمادگی دارد که دفتری تنظیم کند که متکی به جریان خاصی نباشد و حالت جامعیت داشته باشد». (سازندگی و بازسازی، ص ۱۶۰.)
در صورتی که در حقیقت دفتر آقای خامنه ای در دستِ دست راستی ها شامل حجتیه ای ها و دست راستی های دیگر قرار گرفت و علیرغم ادعای تنظیم دفتری «که متکی به جریان خاصی نباشد و حالت جامعیت داشته باشد»، دست چپی ها شامل خط سومی ها، اعضای دفتر آقای خمینی و مجمع روحانیون مبارز به آنجا راهی نداشته و کماکان ندارند.
۱۵ تیر ۶۸، « عصر جلسه شورای بازنگری قانون اساسی داشتیم. تشکیل شورای عالی امنیت ملی تصویب شد. شب با آقایان خامنه ای و موسوی اردبیلی جلسه داشتیم. آقای اردبیلی در باره ادامه کار خودش صحبت کرد. ایشان می گوید نمی تواند بیش از یک سال سر کار بماند و آقای خامنه ای مخالفت جدی نداشت.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۱۳.) توجه: ترکیب شورای امنیت ملی و ریاست آن در همین سند در پاورقی آمده است.
۲۶ مرداد ۶۸، « همراه احمد آقا و آقای محمد یزدی به جلسه تحلیف رفتیم. آقایان موسوی اردبیلی و موسوی خوئینی ها هم بودند. به نظر می رسد از جایگزینی آقای یزدی ناراحتند.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۷۱.)
۲۶ مرداد ۶۸، « آقای مهدی کروبی [رئیس مجلس شورای اسلامی] آمد. در باره کابینه و وضع مجلس صحبت شد. از انتصاب آقای محمد یزدی [رئیس قوه قضائیه] ناراضی اند. همچنین از وضع دفتر آیت الله خامنه ای که به عقیده آنها بیشتر از نیروهای محافظه کار استفاده می شود.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۷۵.)
۲۹ مرداد ۶۸، « آقای موسوی اردبیلی آمدند. از برخورد رهبری در خصوص عزل ایشان از ریاست قوه قضائیه و نصب آقای محمد یزدی ناراحت اند. گفتم

تقصیر خودتان است که پیشنهاد کناره گیری دادید وگرنه آقای خامنه ای پیشقدم نمی شدند. ایشان گفتند که در مراحل آخر مذاکره، اعلام آمادگی برای خدمت یک دوره پنجساله نمودم. گفتم شرط هایی داشتید. لازم نبود شرط می کردید... پیشنهاد عضویت در شورای نگهبان را به شرط اینکه در آنجا بتوانند تحول ایجاد کنند، با افراد جدید قبول می کنند، که معلوم نیست آقای خامنه ای قبول کنند. پیشنهاد شده که رهبری، ایشان را به عضویت شورای مدیریت حوزه علمیه قم منصوب کنند و در نماز جمعه تهران، نقش اصلی به ایشان داده شود... شب با آیت الله خامنه ای جلسه داشتیم. خواسته ای آقای موسوی اردبیلی مطرح شد. در مورد نماز جمعه تا حدودی موافقند. در مورد شورای مدیریت حوزه علمیه قم نیاز به بررسی دارد و در مورد شورای نگهبان با اصل عضویت موافقند. » (سازندگی و بازسازی، ص ۲۷۸و ۲۷۹)

۳۰ مرداد ۶۸، « آقای موسوی خوئینی ها آمد. خودم ایشان را خواستم. در باره شغل آینده اش صحبت شد. از رهبری رنجیده، به خاطر اینکه ایشان را رئیس قوه قضائیه نکرده است. گفتم آیت الله خامنه ای مایل اند در دفتر خودشان کاری به ایشان واگذار نمایند؛ نپذیرفت و گفت بنا دارد در انتخابات میان دوره ای به مجلس برود. پیشنهاد همکاری با نهاد ریاست جمهوری را هم دادم. گفت اگر بنا شد کاری بپذیرد، این را می پذیرد.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۸۰.)

۸ شهریور ۶۸، « با احمد آقا به دفترم آمدیم....و تأکید داشت که نگذاریم امثال آقای خوئینی و محتشمی بیکار و منزوی باشند.» (سازندگی و بازسازی، ص ۲۹۵.)

۱۲ مهر ۶۸، « آشیخ قدرت عالیخانی آمد. وضع روحی خط سه و نگرانی ها و ناراحتی آنها از رهبری و انزوا را گفت. دلداری دادم و گفتم آقای خامنه ای مایلند آنها نرنجند.» (سازندگی و بازسازی، ص ۳۴۵و۳۴۶.)

۱۸ دی ۶۸، « آقای احمد جنتی [رئیس سازمان تبلیغات اسلامی] آمد... از وضع پیش آمده در خصوص ملامت رهبری از خط ۳ اظهار رضایت کرد. در باره آقای منتظری هم صحبت شد.» (سازندگی و بازسازی، ص ۴۹۶.)

توضیحی در مورد چرائی اظهار رضایت آقای احمد جنتی، رئیس سازمان تبلیغات آن روز و دبیر شورای نگهبان امروز از وضع پیش آمده: آقای هاشمی رفسنجانی در ۶ دی ۶۸، می نویسد:«در اخبار ظهر، تذکر رهبری به عناصر رادیکال پخش شد. این روزها در مجلس و مطبوعات علیه وزارت خارجه به

خاطر عدم پیش بینی حوادث رومانی و دعوت از چائوشسکو حملات زیادی دارند. ۴۵ نماینده از دکتر ولایتی سئوال کرده اند.اولین انتقاد صریح و نسبتاً تند رهبری به رایدکالها است. » (۹۰) چند نکته از سخنرانی آقای خامنه ای در جمعی از اقشار مردم: « مبادا در گوشه و کنار، کسانی یاد شان برود که امروز دنیا در چه شرایطی قرار دارد و ملت ما کیست و کجاست و باز شروع کنند و همان حرفها و حرکتهای تفرقه آفرین را که در چند سال قبل معمول بوده [اشاره به قضیه مک فارلین و سئوال از وزیر خارجه است.ن.] دوباره به صحنه بیاورند...بعضی در گوشه و کنار با اندک بهانه ای، جنجال راه می اندازند و ایراد گرفتن را شروع می کنند...بنده به تبعیت از امام بزرگوارمان، به شدت با تضعیف دستگاههائی که کارهای حساسی را بر دوش دارند، از جمله دستگاه امور خارجه و کسانی که در خط مقدم برخورد با سیاستهای خارجی قرار دارند، مخالفم. این چه عادت زشتی استکه بعضی افراد از نظر سیاسی یا مطبوعاتی ، نقاط مثبت را اصلاً نمی بینند و تا نقطه ای منفی مشاهده می کنند، از هر طرف صدائی بلند می کنند.» (۹۱) آقای رفسنجانی هم از این سخن آقای خامنه ای بدین صورت که ایشان « بی دریغ از دولت و وزراء و مجریان کشور حمایت می کنند...البته توقع ما هم همین است. چون ما عملاً مجری سیاستهای خود ایشان هستیم و با آشنائی که با اندیشه ها و تفکرات ایشان داریم، وظیفه خود می دانیم که خواسته های ایشان را که بر ما و مردم ولایت دارند، اجرا کنیم»(۹۲) اظهار رضایت می کند. در همین رابطه عده ای از منتقدین بازداشت شده اند. آقای رفسنجانی در ۹ دی ۶۸، گزارش می کند:« آقای قدرت الله علیخانی آمد. مراتب ناراحتی خط ۳ را از اظهارات رهبری اطلاع دادد و تحلیلهای آن ها را گفت. توقع کمک من برای خلاص کردن آن ها را دارند. موج حمایتهای مراکز روحانی و فرهنگی از بیانات رهبری و حمایت از دولت ادامه دارد. آقای عبدالله نوری وزیر کشور آمد. و همان مضامین آقای علیخانی را گفت»(۹۳)

۲۳ دی ۶۸، « شب با احمد آقا مهمان رهبری بودیم... احمد آقا از لزوم توجه بیشتر رهبری به نیروهای خط ۳ گفت که فعلاً مورد توجه کمتری هستند.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۰۲.)

۳۰ دی ۶۸، « عصر شورای امنیت ملی جلسه داشت...بعد از جلسه، احمد آقا در باره کم مهری رهبری به نیروهای خط ۳ گله کرد.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۱۳.)
۱۴ بهمن ۶۸، « عصر شورای امنیت ملی جلسه داشت...بعد از جلسه با احمد آقا جلسه خصوصی داشتیم؛ از بعضی از عزل و نصبها های رهبر گلایه داشت.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۳۵.)
۱۵ اسفند ۶۸، « آقای محمد رضا توسلی [»مسئول دفتر امام خمینی(ره) از برکناری خودش از عضویت دبیرخانه ائمه جمعه توسط آقای خامنه ای گله داشت.» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۸۱.)
۱۷ سفند ۶۸، «آقای آمیرزا حسین نوری[همدانی] از علمای قم آمدند. اطلاع داد که جمعی از سران خط سوم، نظیر آقایان اسدالله بیات، هادی خامنه ای، رسول منتجب نیا و... با ایشان ملاقات و برای تشکیل جمعیتی در مقابل جامعه مدرسین قم، به منظور تشکیل مجموعه ای از نیروهای متفرق خارج از آنها استمدادکرده اند؛ با من مشورت کرد. خود ایشان نگران عواقب تفرقه ای نظیر جامعه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون در تهران بود» (سازندگی و بازسازی، ص ۵۸۴.)
با توجه به همین موارد و نکات ذکر در همین سال ۶۸، شاید روشن شده باشد اینکه به حد شیاع رسیده بود که آقای هاشمی رفسنجانی «چراغ راهنما را به چپ می زند و به راست می پیچد»، منظور چه بوده است.

فوت آقای خمینی و تکرار تاریخ

بنا به گزارش پزشکان معالج، آقای خمینی در آخرین ساعات روز ۱۳ خرداد ۱۳۶۸ از دنیا می رود. بدون اعلان خبر فوت آقای خمینی، پس از به کار انداختن سقیفه در همان شب و نشاندن آقای خامنه ای بر کرسی شاهنشاهی ولایت فقیه، روز چهاردهم خرداد خبر درگذشت را منتشر کردند. (۹۴)
عجیب تاریخ تکرار می شود و ما از آن تجربه نمی آموزیم. شیعه چهارده قرن است که مدام داستان سقیفه و خلیفه تراشی را تکرار می کند، و به خلفا خرده می گیرد که هنوز بدن پیامبر را به خاک نسپرده، اول در سقیفه حتی بدون مشورت با خاندان پیامبر و بنی هاشم و بخشی از یاران نزدیک پیامبر، به خلیفه

تراشی مشغول شدند و بعد از تعیین خلیفه به کفن و دفن پیامبر پرداختند. درست این مسئله در سال ۶۸، و به دست همان دسته و گروه روحانیون که به سقیفه و خلیفه تراشی انتقاد می کردند، تکرار شد. و ترور که از هر نوع آن اگر برای حفظ حکومت باشد مباح و واجب است و در غیر آن صورت، حرام و ترور و غافل کشی می شود و مستوجب عقاب، از هر نوع آن برای تراشیدن رهبری به کار انداخته شد.

کار مجلس خبرگان به گردانندگی آقای هاشمی رفسنجانی هم، جالب توجه است و با سقیفه ساعده و خلیفه تراشی، چندان فرقی ندارد و به مراتب بدتر از آن است. در آنجا آن هم ۱۴ قرن پیش، وقتی در صدد تعیین خلیفه بودند، بسیاری از موافقین و مخالفین حرف زدند و نظرات خود را بیان کردند و حتی با وجودی که عده ای با خلیفه شدن ابوبکر مخالفت کردند، معترض آنها نشدند. در این سقیفه که با دسیسه سازی و توطئه که اگر بنا بود ولی فقیه حاکم باشد، صاحب اصلی حق که منتظری باشد، کنار زده شد و با کارگردانی آقای هاشمی رفسنجانی و شعبده بازی، و با یک قیام وقعود، به صورت کمیک و خنده دارآقای خامنه ای را بر کرسی رهبری نشانده شد. حقیقت را بخواهید، با خلیفه سازی در سقیفه بنی ساعده قابل مقایسه نیست.

با وجودی که حسب یادداشتهای روزانه شخص آقای هاشمی و مرحوم منتظری و حسنیان مسئول اطلاعات کشور به هنگام فوت آقای خمینی تمام اهرمهای قدرت و صحنه گردان اداره امور لشگری و کشوری و... در ید اختیار آقای هاشمی بوده، اما چون در آن زمان خود را در وضعیتی که کرسی رهبری را قبضه کند نمی دیده، به دنبال جستجوی شخصی بوده که هم بشود او را به عنوان رهبر مطرح کرد و هم کسی باشد که تنها به عنوان رهبری قناعت کند ولی شیرازۀ امور مانند دوران خمینی و بنام وی در دست خودش باشد . وی این خصیصه را ظاهراً و به غلط و بدون توجه به قانون قدرت در آقای خامنه ای دیده است. در تمام مراحل رهبری سازی جهت قبضه کردن قدرت آقای رفسنجانی و احمد آقا یار و مددکار همدیگر بودند، چون بدون موافقت و همراهی احمد آقا امکان پذیر نمی شد. البته احمد آقا نه چندان دور فهمید که بازی خورده است ولی کار از کار گذشته بود و حتی جانش را هم بر آن گذاشت ودیگر پشیمانی سودی نداشت. هر کدام از ما هم که از انتقادِ از خود و بازگو کردن حقایق وحشت داریم، حقایق را با خودمان به گور می بریم و آقای حسن

خمینی هم بعد از مرگ و گشته شدن پدر گفت: پدرم گنجینه ای از اطلاعات را با خود به گور برد. احمد آقا اعمال توطئه گرانه خود را بعداً چنین بیان کرد: « من در جهت مصلحت امام به هیچ فرد و گروهی رحم نکرده ام و خیلی ها را در این راستا رنجانده ام که هنوز هم از این جهت ناراحت نیستم.»(۹۵)

با رهبر کردن آقای خامنه ای و با قرار قبلی آقای هاشمی رفسنجانی خود را برای ریاست جمهوری آماده کرد و با این تصور و رؤیا - و بدون توجه به کار و ساز قدرت- فکر می کرد که به مانند دوران آقای خمینی، تحت لوای رهبری آقای خامنه ای و نمایندگی ایشان همهٔ اختیارات کشور را در دست خواهد داشت، رئیس جمهور شد. و با تنفیذ حکم ریاست جمهوریش برای تعیین وزرای خود به صراحت گفت: چون سیاست راهبردی وزیر سیاست گذاری کلان در اختیار من است، من فقط به وزیر تکنوکرات نیاز دارم و نه وزیر سیاست گذار!

غافل از اینکه قدرت قانون و ساز و کار خود را دارد، به میزانی که خامنه ای در پست رهبری کشور جان می گرفت، به همان میزان فرش را از زیر پای هاشمی می کشید. ابتدا، محمد هاشمی برادرش از مقام ریاست صدا و سیما و سپس خودش از سمت جانشینی فرماندهی کل قوا کنار گذاشته شد. و سپس به خلع سلاح کردن وی در زمینه های مختلف و از جمله سپاه پرداخته شد و نوچه اش محسن رضائی از فرماندهی کل سپاه برداشته شد. اما او که خود در استقرار چنان حکومت جبار و استبداد گستری نقش اول را بازی کرده است و به غیر از این نظام، فرجامی برای خود نمی بیند با وجودی که حتی امنیت از فرزندانش هم رخت بربسته است، بدین خیال که سرانجام نیاز به وجود وی پیدا می کنند به تلاش مذبوحانه ای دست زده و می زند و هنوز هم ولایت فقیه و شخص خامنه ای و رهبری داهیانه اش را گره گشا و حلال مشکلات معرفی می کند. آیا نباید به مردمی که چنین فردی را منجی خود وکشور می دانند و چشم امید به وی بسته اند گریست؟!

آقای خامنه ای که در طول این مدت خم و چم امور را دیده بود. آگاه بود که آقای هاشمی با در دست داشتن سپاه توانسته یک کاسه قدرت را در دست خود داشته باشد. بنابر این بعد از اینکه تاج رهبری بر سرش گذاشته شد. سعی در قبضه کردن سپاه کرد. وی نیز با اهرمهائی که در دست داشت و با وجودی که ارتش به کلی تضعیف و غیر مستقیم زیر نظر فرماندهان سپاه قرار گرفته بود، سعی

کرد که سپاه را در اختیار گرفته و آن را بر همهٔ مقدرات کشور مسلط کند، و چنین کرد. بدون شک سپاه و رهبری به مانند رژیم های سلطنتی و شاهنشاهی، که ارتش و شاه لازم و ملزوم یکدیگرند، در نظام شاهنشاهی فقیه هم، سپاه و ولی مطلقه لازم ملزوم هم هستند. اما در همیشه به یک پاشنه نمی چرخد.

بعد از اینکه با سقیفه سازی و توطئه هاشمی رفسنجانی و همکاری احمد آقا و سکوت دیگران و سایر مسئولین آقای خامنه ای را رهبر کردند، کوس لمن الملکی زد و دست رد به سینه ولی نعمتها و دوستان خود و تقریباً تمامی کسانی که پله شدند تا وی به قدرت برسد، زد و هر کدام را به نحوی حذف، زندانی و یا در هتک حیثیت آنها کوشید. و این باز از خاصیت دیکتاتور و قدرتمدار است که وقتی به قدرت رسید، اول به سراغ کسانی که او را به قدرت رسانده اند، می رود و در حذف آنها ذره ای به خود شک روا نمی دارد، زیرا که وجود آنها را ضعف خود به حساب می آورد و برای پنهان کردن این ضعف است که در حذف آنها تا زورش برسد و تیغش ببرد از پای نمی ایستد. به مطلب اخیر، در جای دیگر و موقعی مناسب مشروح پرداخته خواهد شد.

در این سلسله مقاله ها سعی بر این بود، که از بدو انقلاب تا پایان سال ۶۸ و بر کرسی سلطنت نشاندن آقای خامنه ای، آنچه بر کشور ما گذشته و اطلاعات و تجربه ام وسع می داده به طور نسبتاً مشرح، به تصویر در آورم. در خلال قسمتهای مختلف و به مناسبتهای مختلف، ویژگی و خصوصیات رفتاری و اخلاقی دیکتاتوران تا آنجا که خود به تجربه در یافته ام، در اختیار دیگران بگذارم. افزون بر این، هدف این بود که تا جای ممکن با اسناد و مدارک نشان داده شود، که چه دسته و گروها و اشخاصی حد اقل تا سال ۶۸، و بعد از آن خود از آمر، عامل، استقرار و استمرار، دیکتاتوری ولایت فقیه شده اند. چه کسان و گروه هائی به منزلهٔ عصای دست هر دو ولی فقیه مستبد، عمل کرده اند. چه کسان و شخصیتهائی تا سال فوت آقای خمینی و بعد از آن، در دسیسه ها، توطئه ها علیه این و آن و حتی خودی هایشان که کمی نُت دیگری هم می زده، دست داشته اند. و چه کسانی به ویژه در جنایات و کشتار سال ۶۰ تا ۶۷ و بعد از آن و بویژه در کشتن فله ای چند هزار زندانی در تابستان سال ۶۷، از آمرین، عاملین، حامیان و پشتیبانان لجستگی، فرهنگی، تبلیغاتی و مدافع آن بوده اند. همچنانکه قبلاً گفته شد، به طور قطع آقایان: احمد خمینی، موسوی اردبیلی، محمد موسوی خوئینیها، مرتضی اشراقی، حسینعلی نیرّی، هاشمی رفسنجانی،

سید علی خامنه ای، میرحسین موسوی، محمدی ری شهری، مصطفی پور محمدی، اسماعیل شوشتری، سید محمد خاتمی، مهدی کروبی، بهزاد نبوی، حجاریان اعضای شورای عالی قضائی، و عده ای دیگر(۹۶)، از مسئله مطلع بوده اند و اگر همکاری و رضایت آنان نبود، به اجر در آوردن چنین جنایات هولناکی امکان پذیر نمی شد. و حتی دیکتاتوری مستقر نمی گشت. حال کسانی که باید در دادگاه حاضر شوند و پاسخگوی جنایات خود باشند، و یا حد اقل، به اعمال خود انتقاد و از حامعه عذر خواهی کنند، دردآور نیست که مردم، و بخشی از سیاسیون و روشنفکران، منتظر باشند که اینها بیایند و برایشان، آزادی، عدالت و حقوق بیاورند؟؟!! تنها در بین سران و دیگران فقط یک نفر در زمان وقوع و حین اجرای جنایت، به آن اعتراض کرد و بعد هم به افشای آن پرداخت، و او هم کسی بود که حاضر نبود به هر قیمتی قدرت رهبری را برای خود حفظ کند، مرحوم آیت الله منتظری. روحش قرین دریای رحمت بیکران خداوند باد.

نکته دیگر اینکه، سنگ بنای دیکتاتوری، استبداد دینی بنام خدا و اسلام، غارت اموال مردم، پایمال کردن حقوق و آزادی خدادادی مردم،زجر و شکنجه و داغ و درفش همه و همه در دوران زعامت آقای خمینی ریخته شده است. روش و منش آقای خامنه و ادامه کارش، همان روش و منش و رفتار آقای خمینی و ادامه دهنده راه اوست. من بسیار متعجبم از کسانی که بیهوده کوشش می کنند آقای خمینی را تافته ای جدا بافته از آقای خامنه ای قلمداد کنند و او را از جنایات مبری نمایند، در صورتی که اگر کمی به خود زحمت مطالعه بدهند و بیطرفی را رعایت کنند و حب و بغض هم نداشته باشند، به روشنی درخواهند یافت، که آنچه تا بحال و در دوران ولی فقیه دوم انجام گرفته و می گیرد، تمامی آن ریشه در دوران آقای خمینی و اعمال و کردار او دارد و روشها و عملکرد، دقیقاً همان روش ها است، منتها با ابعاد و اندازه های دیگر.

چند بار در این سلسله مقاله ها، از نقشه راه و برون رفت از این رژیم دیکتاتوری شاهنشاهی ولایت مطلقهٔ فقیه، سخن به میان آمد، حال جا دارد که متذکر شوم، که من نه نسخه نویسم و نه نسخه ای برای کسی می پیچم و نه می خواهم پیامی و یا دستور العملی برای کسی بفرستم و یا صادر کنم. به باور من هیچ کسی قادر نخواهد بود که دیگری را هدایت و یا به راهی بکشاند، و سخت بر این باورم که هر کسی می تواند خودش را در جهتی که فکر می کند درست

است تغییر دهد. و با تغییر رفتار و کردار و گفتار خود، موجب پخش انرژی به اطراف خود شود و از این طریق به دیگران مدد رساند و در نتیجه سبب تغییراتی در دیگران شود. بنابراین کسانی می خواهند در کشورشان دموکراسی و آزادیخواهی و حقوق مداری بر قرار شود، اول قدم این است که خود آزادی خواه، دموکراتمنش و حقوقمدار در عمل و نظر باشند. و بعد از دیگران انتظار داشته باشند. اما علت ماندگاری رژیم، در دو دسته ازعوامل مهم نهفته است:

الف- همانی داشتن مخالفین با رژیم. یعنی اینکه مخالفین رژیم در رابطه با خود ودیگران و رژیم، ازهمان روش ها و وسیله ها که رژیم به کار می برد، آنها نیز آن را در سطح نازلتری بکار می برند. در مورد این همانی در مقاله اول نکاتی را یادآور شده ام.

ب- امید بستن به کسانی که خود ازعامل استقرار و استمرار چنین استبداد و جنایاتی بوده اند و منتظرند که آنها برایشان آزادی و دموکراسی به ارمغان بیاورند. برای اینکه این مقاله بیش از حد دامن نگسترد، بحث اخیر را در فرصت مناسب دیگری و در مقاله ای مستقل تجربیات خود را خواهم گفت و با دو نکته کوتاه دیگر به این سلسله مقاله ها پایان می دهم.

۱- همچنانکه بارها متذکر شده ام، گفته ها و نوشته هایم وحی منزل نیستند، اما همیشه سعی کرده ام آنچه را که می گویم و می نویسم متکی بر اسناد و مدارک درست باشد. معهذا، صحت و سقم نقل قولها بر عهده راوی آن است و ممکن است از خطا مبری نباشد. اما تحلیلها و آنچه را که خودم در تجربه عینی و عملی یافته و یا همراهش بوده ام، از اینجانب است و برعهده خواننده است که آنها را به محک تجربه بزند، و درستی و یا نادرستی آن را بیازماید. من نهایت سعی و کوشش خود را در ارائه درستی مطالب به کار برده ام. البته هر کسی حق دارد که آن راست بپندارد و یا نا راست، قضاوت آن به برعهده خود خواننده است و نه من. اما جا دارد که نکته ای را همین جا خاطر نشان کنم:

۲- اصولا من از بچگی از فحش داد ن بدم می آمد، و وقتی کسی از منطق و سند و مدرک به دور بود، آنوقت برای خالی کردن عقده دل دست به دامان بد و ببراه و فحش گفتن می شود. قرآن مرا راهنمائی کرده است که با کسی با توهین و فحاشی برخورد نکنم (۹۷) و به امام علی اقتدا می کنم که وقتی دید بعضی از یارانش به معاویه و یارانش فحش می دهند، فرمود: «من ناپسند می دانم که شما دشنامگو باشید. اما اگر شما چگونگی کردار آنان را بیان کنید و حالشان را

در گفتار به زبان آورید، به صواب نزدیکتر است» (۹۸) و وقتی به رفتار و کردار و گفتار دکتر محمد مصدق نگاه می کنیم که تمامی عمر را برای عزّت و سربلندی، آزادی و استقلال کشور کوشید، وقتی که از پادشاه ایران که با کودتا او را کنار زدند و بقیه عمر را در احمد آباد زندانی کرد، در عین حالی که نادرستی هایش را بر ملا می کند، اما نامش را با احترام می برد.(۹۹)

این سلسله مقاله ها برای اولین در سایت گویا انتشار پیدا کرده و سپس به بعضی از سایتهای دیگر منتقل و آنها نیز آن را منتشر کرده اند. وبر طبق روال، کسانی با کمنت گذاری نظر موافق و مخالف خود را ابراز داشته اند که من از موافق و مخالف تشکر می کنم. اما جا دارد که نکته ای را همین جا خاطر نشان کنم: در کشور و مردم ما، سه دسته از گروه ها و مردم ما هستند که اینها فحّاش دارند و ذوب در قدرت هستند: دسته ای که به خاطر از دست دادن قدرت شب و روز اشک تمساح می ریزند و به این و آن فحش می دهند. دوم دسته ای که مدت سی سال است برای به دست آوردن قدرت، به هر قدرت خارجی متوسل می شوند، تا که شاید چشمی به عنایت به آنها بگشایند و از قِبَلِ حمایت آنها روزی عروس قدرت را در آغوش بگیرند و دسته سوم، ذوب شدگان در ولایت مطلقه هستند. این هر سه دسته فحاش دارند، و در بین فحاشانشان گروهی هستند که به نحوی مواجب بگیر وجیره خوارند، تا حدودی عذر اینها موجه است! اما بیچاره آنهائی که بی جیره و مواجب فحاشی می کنند. و مرا به فحاشی آنها و هیچ کس دیگرکاری نیست. نگران توهین و یا فحاشی این و آن هم نیستم.

در خاتمه جا دارد که از همکاری صمیمانه مسئولین محترم سایت گویا در تنویر افکار عمومی تقدیر و تشکر کنم. همچنین از مسئولین سایرسایتها که مقاله ها را منتشر کرده اند، نیز متشکرم. از خوانندگان محترم هم که مقاله های طولانی را با صبر و حوصله چه موافق و چه مخالف مطالعه کرده اند، از همه آن ها سپاسگزارم.

به عنوان ختم کلام و یا حاصل سخن، به طور فشرده نکاتی را در جستجوی عوامل اصلی ماندگاری رژیم و سرود ائتلاف و یا اتحاد با هم مطالعه می کنیم.

نمایه و یادداشت:

۱- کار پذیری یا مغزشوئی و روشهای مبارزه با آن، محمد جعفری، ص ۱۱۹-۱۱۸؛ کتاب را بر روی سایت اینجانب مطالعه کنید.
۲- همان سند، ص ۸۳.
۳- حکومت اسلامی، آیت الله خمینی، ۱۳۹۱ ۰هجری برابر ۱۹۷۱ میلادی، ص ۵۲و۵۳.
۴- همان سند،ص ۵۳.
۵- همان سند.
۶- همان سند،ص ۱۲۷و۶۵.
۷ - همان سند،ص ۶۰.
۸- همان سند، ص ۲۷.
۹- همان سند، ص ۶۵.
۱۰- همان سند،ص ۸۷
۱۱- به گروگان گیری و جانشینان انقلاب، از محمد جعفری، صص۳۴ – ۲۸ مراجعه کنید.
۱۲- مجلس خبرگان در تاریخ ۲۸ مرداد ۵۸ گشایش یافت و در تاریخ ۲۴ آبان ۵۸ کار تدوین قانون اساسی به پایان رسید و در ۱۱ آذر ۵۸، قانون اساسی به رفراندوم گذاشته شد.
۱۳-کیهان، شنبه ۱۲ دیماه ۱۳۶۶، شماره ۱۴۰۸ ص ۱۸
۱۴- صحیفه‌نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰، نامه آقای خمینی، مورخ ۶۶/۱۰/۱۶.
۱۵- همان سند، نامه آقای خمینی به خامنه ای، مورخ ۶۶/۱۰/۲۱.
۱۶- برای اطلاع بیشتر از کم و کیف قانون اساسی به مقاله «سراب ظرفیتهای اجرا نشده قانون اساسی مروری بر قانون اساسی ولایت فقیه»، در سایت اینجانب، بخش مقاله ها به آدرس
www.mohammadjafari.com مراجعه کنید.
۱۷- به سوی سرنوشت، خاطرات سال ۱۳۶۳، هاشمی رفسنجانی، ص۴۶۴.
۱۸- به سوی سرنوشت، خاطرات سال ۱۳۶۳، هاشمی رفسنجانی، ص ۴۶۳.
۱۹- امید و دلواپسی، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۴.
۲۰- (امید و دلواپسی، ص ۱۹۱.)
۲۱- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص۲۲۸.
۲۲- اوج دفاع، ص ۱۷۴.
۲۳- مشروح توضیح را در قسمت ششم و هفتم مطالعه فرمائید.
۲۴- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۹۸ .
۲۵- اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی، ص ۸۵و۸۶؛خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۹۱.
۲۶- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۳۰۴-۳۰۲و ۶۲۶-۶۲۷.

٢٧- شهروند امروز شماره ٧٠، مصاحبه با فاطمه هاشمی‌رفسنجانی، عروس حسن‌لاهوت.
٢٨- پیام امروز شماره ٣٨ بهمن ٧٨ گزارش می‌کند.
٢٩- عالیجناب سرخپوش، اکبر گنجی، چاپ هفتم، ص ١٦٧.
٣٠- حکومت اسلامی، آیت الله خمینی، ١٣٩١ ٠هجری برابر ١٩٧١ میلادی، ص٨٧.
٣١- همان سند، ص٢٠٢.
٣٢- همان سند.
٣٣- واقعیتها و قضاوتها،سایت دفتر آیت الله منتظری.
٣٤- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ٢٠٠١، ص ٢٩١.
٣٥- همان سند، ص ٥٠١ .
٣٦- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ٢٠٠١، ص ٣٣٨.
٣٧- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ٢٠٠١؛ متن کامل نامه درص ٥٦١-٥٦٠، موجود است.
٣٨- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ٢٠٠١، ص ٣١٧.؛ آقای فلاحیان در آن موقع قائم مقام وزیر اطلاعات بود.
٣٩- روزنامه جمهوری اسلامی، دو شنبه ٩ مرداد ١٣٦٨، شماره ٢٩٤٥.
٤٠- تقابل دوخط یا کودتای خرداد ١٣٦٠،ص ٣١٩.
٤١- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ٢٠٠١، ص ٣١١.
٤٢- همان سند، ص ٥٣٣.
٤٣- واقعیتها و قضاوتها،سایت دفتر آیت الله منتظری.
٤٤- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ٢٠٠١، ص ٣١٦و٣٢١؛ کتاب واقعیتها و قضاوتها بر روی سایت آیت منتظری؛ قسمتی از پیام به شرح زیر است:
« ... غرب و شرق تصمیم گرفته اند به هر وسیله ممکن اسلام را نابود کنند...
و اگر هیچ کدام از اینها نشد ایادی خود فروخته خود از منافقین و لیبرالها و بی دینها را که کشتن روحانیون و افراد بی گناه برایشان چون آب خوردن است در منازل و مراکز و ادارات نفوذ می‌دهند که شاید به مقاصد شوم خود برسند و نفوذیها بارها اعلام کرده اند که حرف خود را از دهان ساده اندیشان موجه می زنند. من بارها اعلام کرده ام که با هیچ کس در هر مرتبه ای که باشد عقد اخوت نبسته ام . چهارچوب دوستی من در درستی راه هر فرد نهفته است. دفاع از اسلام و حزب الله اصل خدشه ناپذیر سیاست جمهوری اسلامی است. ما باید مدافع افرادی باشیم که منافقین سرهاشان را در مقابل زنان و فرزندانشان در سر سفره افطار گوش تا گوش بریدند. ما باید دشمن سرسخت کسانی باشیم که پرونده های همکاری آنان با آمریکا از لانه جاسوسی بیرون آمد. ما باید تمام عشقمان به خدا باشد نه تاریخ ، کسانی که از منافقین و لیبرالها دفاع می‌کنند پیش ملت عزیز و شهید داده ما راهی ندارند...» ".
٤٥- همان سند، ص ٣١٦.
٤٦- دلیل اینکه چرا نامه را انحصارگران خو به خارج ارسال کرده اند، به قسمت نهم مراجعه کنید.

٤٧- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ٢٠٠١، ص ٣٢٣ .
٤٨- همان سند.
٤٩- همان سند، ص ٣٢٦-٣٢٥؛ پیوست شماره ١٧٣.
٥٠- همان سند، ص ٣٢٧؛ پیوست شماره ١٧٤.
٥١- سازندگی و بازسازی، هاشمی رفسنجانی، خاطرات سال ٦٨،چاپ اول ١٣٩١، ص٤٦و ٤٧.
٥٢- همان سند، ص ٤٨.
٥٣- همان سند، ص ٤٨و٤٩.
٥٤- همان سند، ص ٥٠و٥١.
٥٥- همان سند، ص ٥١و٥٢.
٥٦- همان سند، ص ٥٥-٥٣.
٥٧- همان سند، ص ٥٩.
٥٨- روزنامه جمهوری اسلامی ٢٤/فروردین/٦٠، شماره ٥٣٤، ص ٥.
٥٩- نظر به اینکه اینان حکومت را موروثی و سلطنتی می پندارند، به همین علت، شنیده شده که بعضی از مخالفین خامنه ای گفته اند که خامنه ای باید «حق به حقدار» بدهد یعنی رهبری را به حسن خمینی واگذار کند. افزون بر این از بعضی از دارو دسته آقای حسن خمینی چنین چیزی شنیده شده است. از گفتگوی های تلفنی مهدی هاشمی با نیک آهنگ کوثر که از ١٥ سال پیش به اینطرف،معلوم شده که« آقای خامنه ای قابل کنترل نیست»، و... چنین چیزهائی می شود استنباط کرد، و بوئی هائی هم در این رابطه به مشام می رسد.
٦٠- سازندگی و بازسازی، ص ١٤٥.
٦١- همان سند، ص ١٦ از مقدمه.
٦٢- به سوی سرنوشت، خاطرات سال ١٣٦٣، هاشمی رفسنجانی، ص ٤٦٣و٤٦٤.
٦٣- سید مهدی هاشمی در تاریخ ٦٦/٧/٦ اعدام شد.
٦٤- پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ٣٩٤.
٦٥- امید نجف آبادی در ٦٧/٨/١٦ اعدام می شود. و در ٦٧/٨/١٧ احمد آقا به آقای هاشمی اطلاع می دهد که امید نجف آبادی را اعدام کرده اند.
٦٦- برای اطلاع بیشتر از توجه نکردن توصیه و عفوآقای خمینی در اعدام میر اشرافی به کتاب تقابل دو خط یا کودتای خرد ١٣٦٠، از: محمد جعفری ص١٤٢-١٣٧ مراجعه کنید.
٦٧- پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ٣٣٤.
٦٨- همان سند، ص ٥١٦.
٦٩- همان سند، ص ٥١٨.
٧٠- همان سند، ص٦٠٥-٦٠٢.
٧١- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ٢٠٠١، ، ص ٣١٤ .
٧٢- همان سند،، ص ٥٢٣-٥٢٠، کامل این مصاحبه را در همین سند ص٥٢٣-٥١٩ مطالعه فرمائید.

۷۳- پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۵۳۰-۵۲۹.
۷۴- همان سند، ص ۵۵۸-۵۵۷.
۷۵- ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت بنام دین، محمد جعفری،چاپ ۱۳۹۰، ص۲۹۵و۲۹۶.
۷۶- سازندگی و بازسازی، ص ۱۵۱؛ در پاورقی یادداشت ۱۴ خرداد ۶۸ این مطاب آمده است.
۷۷- فیلم جریان چگونگی رهبر کردن آقای خامنه در مجلس خبرگان در یوتیوب موجود است، برای عبرت هم که شده آنرا ببینید.
۷۸- سازندگی و بازسازی، ص ۱۵۳.
۷۹- سازندگی و بازسازی، ص ۲۰۵.
۸۰- سازندگی و بازسازی، ص ۱۵۲.
۸۱- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۳۳۶.
۸۲- همان سند؛ سازندگی و بازسازی، ص ۱۶۸.
۸۳- همان سند، ص ۳۳۷؛ سازندگی و بازسازی، ص ۱۶۸و۱۶۹.
۸۴- همان سند، ص۳۲۴.
۸۵- پایان دفاع آغاز بازسازی، هاشمی رفسنجانی، ص ۶۷۵.
۸۶- خاطرات و مبارزات دری نجف آبادی، ص ۲۴۰.
۸۷- خاطرات آیت الله منتظری، ص۶۰۶-۶۰۰، مراجعه کنید و ۳۳۶.
۸۸- اوین جامعه شناسی زندان و زندانبان، محمد جعفری، ص۷۵-۷۳.
۸۹- لوح مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره سه، جلسه ۱۲۱ تاریخ: ۶۸/۴/۱۱.
۹۰- سازندگی و بازسازی، ص ۴۸۰.
۹۱- همان سند، ص ۴۸۰و۴۸۱.
۹۲- همان سند، ص ۴۸۱.
۹۳- همان سند، ص ۴۸۴.
۹۴- بنا بر کتاب آقای عارفی «به نام طبیب دل ها» بی بی سی در تاریخ ۱۳۹۱/۰۳/۱۴،گزارش کرد که آیت الله روح الله خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی در اواخر شب سیزدهم خرداد ۱۳۶۸ در تهران درگذشت.
۹۵- نقل از از وصیتنامه، احمد خمینی - ۳۰/ شهریور/۱۳۷۱= ۲۳/ ربیع الاول/ ۱۴۱۳.
۹۶- احمد خمینی رسول و پیغام رسان مرگ، حسینعلی نیرّی حاکم شرع، محمدی ری شهری وزیر اطلاعات، مصطفی پور محمدی معاون و نماینده وزیر اطلاعات در هیأت مرگ، مرتضی اشراقی دادستان تهران، موسوی اردبیلی رئیس قوه قضائیه و رئیس دیوان عالی کشور، محمد موسوی خوئینیها دادستان کل کشور، مرتضی اشراقی دادستان تهران، اسمعیل شوشتری رئیس وقت زندانها، هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس، سید علی خامنه ای رئیس جمهور، میرحسین موسوی نخست وزیر که در مصاحبه با چند بنگاه خبری اعدام زندانیان سیاسی را اقدامی درست اعلام کرد، حجاریان طراح و بنیان گذار وزارت اطلاعات که در زمان وقوع جنایت جزو مقامهای بالای اطلاعات بود، سید محمد خاتم وزیر ارشاد و رئیس

مؤسسه کیهان، مهدی کروبی، بهزاد نبوی، سایر اعضای شورایعالی قضائی و عده ای دیگر. حالا به جز چند نفری مابقی از رهبران اصلاح طلب هستند، و متأسفانه بسیاری چشم امید به اینها دوخته که بیایند و آزادی، عدالت، حقوق داشتن و دموکراسی برایشان به ارمغان بیاورند!!

۹۷- قرآن، سوره انعام، آیه ۱۰۸.

۹۸- نهج البلاغه، از خطبه ۲۰۶.

۹۹- نگاه کنید به خاطرات و تألمات بقلم دکتر محمد مصدق.

در جستجوی عوامل اصلی ماندگاری رژیم و سرود ائتلاف و یا اتحاد

به عنوان ختم کلام و حاصل سخن در جستجوی عوامل اصلی ماندگاری رژیم و نقشه راهِ برون رفت از رژیم دیکتاتوری شاهنشاهی ولایت مطلقهٔ فقیه و سرود ائتلاف ویا اتحاد نکاتی به اختصار خواهد آمد

اشاره

تاکنون در سلسله مقاله‌هایی که با عنوان «آیا می‌دانید که چرا چنین رژیمی تاکنون برپاست؟» تقدیم خوانندگان محترم فارسی زبان شده است، و تا حدودی تلاش شده بود از منظری واقع‌نگرانه و مستند در باره رفتارها و رویه ها و البته اشخاصِ دخیل در این مصیبت بزرگی که بیش از سی سال است ملت ایران را به قهقهرای فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی سوق داده است، توضیح دهم و همزمان شدت بیمناکی خودم را نسبت به آینده میهن، اگر شرایط به این گونه باشد که الان در میان مخالفان نظام شاهدیم، نشان دهم. از منظر این قلم، برای فهم علت ماندگاری رژیم باید میان عوامل اصلی و تبعی تفاوت استراتژیک قائل شد و گرنه روشنگری نشده است. به همین منظور، در نوشتارهای پیشین دو فرضیه اساسی، از دید خودم، به صورت دو دسته ازعوامل استراتژیک مطرح شدند؛ الف- نیروی اصلی مخالف ولایت فقیه که هنوز توان تغییر و سازماندهی جمعی موثر برای مقاومت علیه استبداد را دارد در داخل ایران است و همچنان گرهگاههای اصلی رهبری آن در دست اصلاح طلبانی است که در دو سازمان اصلی مجاهدین انقلاب و جبهه مشارکت، و گروه ها و نهادها و فورمهای متعدد وابسته به آنها فعالند وب- امید بستن به ایجاد تغییر از سوی کسانی که خود ازعوامل استقرار و استمرار چنین استبداد و جنایاتی بوده اند و همچنان حقیقتها را پنهان می کنند عبث است. در قسمتهای گذشته و بویژه مقاله اول از این سلسله که در وبگاه گویا نیوز موجود است نکاتی در توضیح نکات فوق را یادآور شده ام. اما اکنون در بخش پایانی این کار مایلم از زاویه دیگری و با مستندات دیگری همین دو عامل را باز کنم. و به زعم خودم به نقشه راه و یا برون رفت از این رژیم مددی رسانم:

۱- اگر بخواهیم از بدیهیات دانش علوم سیاسی مقایسه‌ای شروع کنیم باید بگوییم ماندگاری رژیم فسادگستر و در عین حال پرتضاد و به شدت ناموزون ولایت فقیه در این دوران توسعه جهانی اندیشه آزادی و مردمسالاری و حقوق بشر، نه به دلیل توانائی درونی رژیم بل به خاطر فقدان/نامرئی بودن یک "نیروی جانشین حقمدار" است که تصویری روشن در برابر ملت از خودش و اندیشه اش و مسیرش ارائه کند، می باشد. اما این کشف بزرگی نیست و تصور و تصدیق آن نیازمند هوش سیاسی چندان بالایی ندارد. پس باید به لایه های زیرین تر رفت و بحق آن را تاریخی تر پیش برد.

۲- شاید بسیاری از گروه‌ها و کسانی که خود را اپوزیسیون می‌نامند، این مدعا را به سخره و استهزاء بگیرند که با وجود این همه سازمان، گروه، دسته و شخصیت مبارز و صاحب فکر سیاسی، دم از فقدان نیروی جانشین حقمدار زدن یعنی چه؟ بی توجه به تصورات هر کسی یا گروهی که چه بسا در این سه دهه و اندی برای آزادی و دموکراسی هزینه هم داده است، می توان همین الان واقعا به صورت میدانی بررسی کرد که به فرض رفتن رژیم در همین یکماه آتی، آیا این اشخاص و گروه‌ها می توانند در باره نقشه عمل یک سند و به تبع آن یک حکومت انتقالی موقت به اجماع برسند؟ قطعاً خواهند گفت، این یکی دیگر معلوم است و کسی را شک و شبهه ای نیست که چون همه ما به دنبال استقرار رژیم دموکراسی مردم سالاری هستیم که در آن مردم حرف اول و آخر را می زنند رسیدن به چنین اجماعی کار سختی نخواهد بود. اما سئوال من این است که اگر واقعاً مخالفین به دنبال برپائی چنین رژیمی هستند، آیا قبلا اکثر آنها، بگذریم از اشخاص انگشت شماری که معمولا هم ساکتند، چنین خلق و خوئی را داشته و آن را تمرین کرده و در عمل نشان داده‌اند؟

۳- به لحاظ ارزش تجربه و تمرین، پس باید امتحان کرد که در عالم واقع چنین فرهنگ و یا خلق و خوئی در بین اپوزیسیون وجود دارد؟ خیلی طبیعی است که اگر چنین چیزی واقعی بود، آثاری از اجماع عینی روی یک سند دست کم برای دوران انتقال می بایستی در معرض دید همگان می بود. اینکه مشاهده می شود که غالب دسته‌ها، گروها و احزاب مخالف نه تنها در برخورد با اصلی ترین مسائل ایران با هم بیگانه هستند بلکه از کمترین سطح اعتماد متقابل برخوردارند، خود بهترین دلیل بر این است که نمی توان به استقرار مردم سالاری توسط این اشخاص و گروه ها در ایران فردا امید واقعی بست.

۴- اگر نخواهیم از جاده انصاف خارج شویم، آنچه که همینک در بین اپوزیسیون در جریان است، آینده را خدا بهتر می داند، بدست گرفتن قدرت و یا حداقل سهیم شدن در بخشی از "قدرت" است یعنی تداوم همان منطق و اندیشه ولایی. اگر به غیر از این می بود، چه محلی برای سانسور یکدیگر و یا مخفی کاری‌ها یا رجوع به این یا آن قدرت خارجی یا بدبینی شدید نسبت به اقدامات یکدیگر بود؟

جا دارد که به این نکته نیز توجه شود که هیچ کسی قادر نخواهد بود که دیگری را با نصیحت یا دستورالعمل اخلاقی هدایت و یا به راهی بکشاند که او نمی خواهد. پس تا زمانی که شاهد این همه تعارض و ضد و ضدیت گرایی در میان مخالفان ولایت فقیه هستیم، باید اول در فکر اصلاح خویش باشیم. با تغییر رفتار و کردار و گفتار خود است که موجب پخش انرژی مثبت به اطراف خود می شویم و از این طریق به دیگران نیز می توانیم مدد رسانیم. بنابراین هر کسی به شمول خود من که می خواهد در ایران دموکراسی و آزادیخواهی و حقوق مداری برقرار شود، قدم اول و مهمترین قدم این است که خود آزادی خواه، دموکرات منش و حقوقمدار، در نظر و عمل، باشد، و البته در این حرف و گفته و عمل متحول شده خود ثابت قدم باشند تا مردم بفهمد که اینان انسانهای با وفا و مرامدار و ثابت قدمی هستند و حرف و عملشان با هم می‌سازد. اگر چنین جمعی ولو کوچک به وجود آمد، آن وقت همه انسانهایی که دل در گرو آزادی و رهایی دارند به آن اقبال کرده و به آنان خواهند پیوست.

۵- نظر به اینکه آدمهای آزادیخواه تحول یافته حقیقی از بهشت یا کرات دیگر نمی آیند، و لاجرم باید شاهد تحول در همین مردم، دسته‌ها، گروها، قشرها و احزاب موجود باشیم، پس لازم است نشانه ها و شاخصهایی برای شناخت تحول یافتگان از قدرتمداران داشته باشیم تا دوباره سرنوشت تلخ نهضتهای پیشین را تجربه نکنیم. شاخص روشن است؛ برای نشان دادن صداقت و فاداری و ثابت قدمی خود به اصول و قواعد مردمسالاری و حقوقمداری، هر گروه، دسته، قشر، حزب، شخصیت و... باید آنچه را تا به حال انجام داده یا در انجامش شریک بوده شفاف و سرراست برای مردم بیان کند، و در باره هر آنچه از خطا، اشتباه و جنایات یا ندانم کاری که به دست وی انجام پذیرفته و یا وی خبر دارد و ملت از بابت آن دچار خسارت گشته در عرصه عمومی با جزئیات توضیح دهد. برای مثال، اگر کسی در در دهه شصت از اعوان و انصار آقای

خمینی در گسترش استبداد بوده است، حدا اقل کاری که می تواند بکند این است که در "اسرع وقت" به خود انتقاد و از مردم عذرخواهی کند نه اینکه هنوز تا هنوز دست از خطاب کردن آقای خمینی با الفاظ واقعا خالی از معنایی چون امام یا حتی آیت خدا بر نداشته و یا البته خدا می داند او هنوز چه چیزهایی را پنهان و یا کتمان می کند. در اینجا خطاهای شخصی و خصوصی افراد مدنظر نیست. ولی بازگویی خطاهای اجتماعی و سیاسی به حکم تجربه و روشن شدن تاریخ و باز به آن دام گرفتار نیامدن برای جامعه و نسلها ضرورت دارد.

۶- اگر نخواهیم از حق بگذریم، این استبداد فراگیر که اکنون دامن بسیاری مثل اصلاح طلبان را هم فراگرفته است، در دو دهه اول بدست خود آنها مستقر گردید و استمرار پیدا کرد. در فساد، جنایت، غارت بیت المال و کشت و کشتار به منظور استقرار استبداد، دست مهره‌های رهبری اصلاح طلبان امروزی، مثل رهبران مجاهدین انقلاب اسلامی، همه جا بیش از اصول گرایان دیده می شود. حال که بخش اعظم آنها به کناری رانده شده اند و یا محبوسند، بر آنان است که حد اقل همه برای جبران گذشته خود و هم برای ملت ایران، آنچه را که در مدتی که آنها بر سر قدرت بوده اند و انجام گرفته را برای مردم آشکار کنند نه اینکه مثل اقای موسوی خوئینی ها، از رهبران اصلاح طلبی داخلی، همچنان پس از گذشت سی سال از جنایتی که تحت عنوان گروگانگیری در حق ملت ایران انجام شد و هم اینک هیچ سیاسی خوان معمولی در داخل ایران هم نیست که درک نکرده باشد که این عمل مجرمانه چه عواقب سهمگینی برای ایرانیان داشته است، دفاع کند. واقعا آدمی از عدم وجود ذره ای انصاف و بل شرم و حیا در این نوع آدمها زبانش بند می‌آید! هرچند من تردیدی ندارم که امثال خوئینی ها با اندیشه قدرتمداری‌ای که در ذهن دارند حتی به راحتی حاضرند روزی برای این جنایتشان از آمریکایی‌ها پوزش بطلبند ولی از مردم ایران که قربانیای واقعی عمل آنهایند هرگز!

و یا آقای بهزاد نبوی که خود معترف است که سازمانش در مبارزه بي امان با لیبرالها، که به زعم او نهضت آزادی، جبهه ملی و رئیس جمهور منتخب، آقای بنی صدر و همراهان و طرفدارانش بوده اند، نقشی مهم بازی کرده است (۱) و یا در تدارک کودتا علیه رئیس جمهور، خودش و آقای رجائی چهار ساعت با آقای خمینی بحث و گفتگو کرده اند (۲) وآقای خمینی روشن به آنان گفته است که با این کار کشور به خاک و خون خواهد کشید ولی آنها با گفتگوی خود او را

راضی کرده اند. و آقای نبوی البته امروز می گوید: « متأسفانه تمام پیش‌بینی‌های امام پس از تصویب آن طرح به واقعیت پیوست.» (۳) ولی هنوز تصریح می کند: «البته من نمی‌دانم اگر در آن روز آن اقدام صورت نمی‌گرفت و ماجرای بنی‌صدر آن‌طور نمی‌شد، الآن وضعیت ما بهتر بود یا نه؟» (۴)
بر آقای نبوی که همینک خود زندانی ولایت فقیه است لازم است حد اقل بیان کند که در آن ۴ ساعت گفتگو با آقای خمینی چه مسائلی رد و بدل شده است؟ اینها تاریخ و تجربه دردناک کشور ما است و گفتن آنها خیلی از گره‌ها را باز می کند. برای نمونه نگاه کنید به تاثیر شگرفی که نوشته مستند محقق محترم آقای کدیور در باره رفتار ناانسانی آقای خمینی با مرحوم شریعتمداری داشته است. همین تحقیق ساده آقای کدیور به جای خود گام بزرگی در گذار ما از بندهای درهم پیچیده ذهنی و عینی ولایت فقیه است که البته سازنده و طراح اصلی آن خود آقای خمینی بوده است. اینها لازم است که درست و روشن برای مردم بیان شود اگر مایلیم ایران از سلطه سلسله روحانیت مستبد آزاد شود. و قبل از هرچیز بر بهزاد نبوی است که در قضیه گروگان‌گیری و امضای قرارداد الجزایر نکات تاریک را روشن سازد. یا برای مثال برای آقای کروبی- که باید از روحیه آزادگی اش تجلیل کرد - خودش و یا دوستانش مگر چقدر دشوار است که توضیح دهند در جریان معامله با گروه ریگان در سال ۱۹۸۰ در شهر مادرید چه گذشته است؟
و همچنین بر آقای خاتمی رئیس جمهور اصلاحات است که وقتی در جریان قتلهای زنجیره ای و دشنه آجین کردن زنده یادان داریوش و پروانه فروهر و... با تعیین هیئتی به سر نخ می رسد که چه کسانی آمر و عامل بوده اند، چرا علیرغم این همه شعار در باره آزادگی و آزادی، اندیشه حقوقمداری را کنار می نهد و وقتی به خدمت رهبر می رسد همه چیز را به باد فراموشی می سپرد و هنوز که هنوز است سکوت اختیار کرده است؟ همچنین بر کسانی که از عاملین و آمرین قتلهای سال ۶۷ و توطئه های متعدد دیگر خبر دارند و یا در دسیسه سیاسی و امنیتی علیه مرحوم منتظری به نحوی شرکت داشتند و خامنه ای را به عنوان رهبر برافراشتند، بیایند واین مسائل را برای مردم روشن کنند. بدون گفتن حقایق گذشته نمی توان دوران انتقال سالمی را دید.
بگذارید تعارف را کنار بگذاریم؛ اشخاص و شخصیتهائی که دست کم تا سال فوت آقای خمینی و بعد از آن، در دسیسه ها و توطئه ها علیه این و آن مخالف

ولایت فقیه و حتی علیه خودی‌هایی که کمی ساز مخالف دیگری هم می زدند، دست داشته اند وکسانی که در جنایات و کشتار سال ۶۰ تا ۶۷ و بعد از آن و بویژه در کشتن فله ای چند هزار زندانی در تابستان سال ۶۷، دست داشته اند و یا از آمرین، عاملین، مطلعین و یا حامیان و پشتیبانان لجستیکی، فرهنگی، تبلیغاتی و مدافع آن بوده اند، و کسان و گروه هائی که به منزلهٔ عصای دست هر دو ولی فقیه مستبد، عمل کرده اند عبارتند از، آقایان: هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی، یوسف صانعی، سید محمد خاتمی، مهدی کروبی، بهزاد نبوی، سعید حجاریان ، محمد موسوی خوئینی ها، میرحسین موسوی، محمدی ری شهری، محتشمی و عده ای دیگر که امروز همه در سلک اصلاح طلبان هستند. اگر همکاری اینان و بعضی از سازمانهای دیگر نبود، دیکتاتوری مستقر نمی گشت. آیا انتظار نادرستی است که اینها که اکثرشان هم اکنون مدعی بریدن از ولایت فقیه اند بیایند و نکات تاریک تاریخ کشور را برای مردم روشن سازند؟ آنچه در دوران ولی فقیه دوم و تا بحال انجام گرفته و می گیرد، تمامی آن ریشه در دوران آقای خمینی و افکار و اعمال و سنتهای رفتاری او دارد. روشها و عملکرد آقای خامنه‌ای، بسیار با الگوی رفتاری آقای خمینی می سازد، منتها با ابعاد و اندازه های دیگر و به همین علت و به زعم من نقد تاریخ و وقایع اتفاق افتاده این دوران باید از نقدِ اعمال، رفتار، کردار، و روش و منش آقای خمینی شروع شود. آیا از آقای خاتمی، برای مثال، که هنوز در ذهن اسطوره خمینی را دارد، که هیچ، بلکه حتی نسبت به احمد خمینی، از سردمداران ظلم در دوران پدرشان، نیز نوستالژی دارد می توان توقع تحول در نظام ولایی را داشت؟

۷- اگر بخواهیم صد درصد و با خوش بینی هم به مسئله سران اصلاح طلب و اعوان و انصارشان نگاه کنیم، باز قدرتدوستی و قدرتمداری را در گفتار و کردارشان آشکار می بینیم. اینان بعد از اولین دوره ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد و بویژه از سال ۸۸ به دینسو که بر اثر تقلب بزرگ از صحنه قدرت به کناری رانده شده اند، جوّ غالب گفتمانشان این است که "ما انقلابیون واقعی هستیم، ما انقلاب را حمایت و به ثمر رسانده ایم، ما روزنامه ها و نشریات را آزاد کردیم و.."..و یا از ادعاهای دائمی یکی همین باز گشت به دوران طلائی امام خمینی، اجرای بی تنازل قانون اساسی، تقسیم قدرت، بازگشت به حاکمیت و..."از این قبیل است. هنوز آن سخن «چانه زدن در بالا

و فشار از پائین» در بین آنان طنین انداز است. اگر به دقت به اعمال و رفتار و گفتمانش نظر شود، کاملاً آشکار است که قدرت را اصل می دانند و نه آزادی و حقوق ذاتی تمامی انسان را. و بر اساس گفتمان قدرت، آزادی و عدالت و حقوق مردم را تبیین می‌کنند. و به همین علت اکثریت اصلاح طلبان به جز اقلّی سعی می‌کنند که به نحوی عمل کنند که به خط قرمزها نزدیک نشوند. اما غافل از این امر هستند که با ماندن در ساختار قانون اساسی ولایت مطلقهٔ فقیه طبیعی است که نمی توان به خط قرمزها نزدیک شد حتی اگر در سمت بالای اجرائی همچون ریاست جمهوری هم قرار بگیری. ماندن در چنین ساختاری بدون قبول مشروعیت ولایت مطلقه میسر نیست و با قبول مشروعیت آن، امکان جواز انتقاد و نزدیک شدن به حریم ولایت مطلقه وجود ندارد. و چرا این نکته به این روشنی و سادگی نمی خواهند بپذیرند شاید بدین خاطر است که به لحاظ روش و خواست، با رژیم همانی دارند و به همان سیاق عمل می‌کنند.

۸- همزمان این حقیقت را باید گفت که در بین سران درون نظام فقط یک نفر بود که به بخش‌های مهمی از جنایات اعتراض کرد و بعد هم به افشای آن پرداخت، که اگر او به این مهم نمی‌پرداخت، با رویه ای که دیگر اصلاح طلبان داشته و دارند، اثبات بسیاری از آن هنوز هم برای بسیاری غیر ممکن می‌گشت و یا در تاریخ گم می شد. او مرحوم منتظری بود، شخصیتی که حاضر نبود به هر قیمتی قدرت رهبری را برای خود حفظ کند.

۹- از تئوری هایی که متأسفانه اصلاح طلبان داخل برای پوشاندن مصلحت اندیشی یا ترس خود ارائه می کنند یکی این است که می گویند که چه عیبی دارد آدم زمانی با استبداد مماشات کند و بعد زمانی که وقت مناسبش رسید کاری حرّگونه انجام دهد و حسینی شود؟ به سمع قبول، پس اینان نیز همچنانکه حر عمل کرد، عمل کنند. تاریخ گزارش کرده است که حُر پس از توبه و بازگشت فرمانده نشد، پست و مقام نگرفت، خودی و ناخودی نکرد، و وجود خود را حل المسائل و مشکل گشا ننامید، بل او، اول کسی بود که جانش را در طبق اخلاص نهاد و آن را فدای اشتباه کاری خود کرد. و بدینسان به جبران اشتباه گذشته پرداخت. حال که اصلاح طلبان می‌خواهند بر همان سیاق حر عمل کنند، از آنهال توقع این نمی‌رود که جان خود را فدا کنند، اما حد اقل این خواست وجود دارد که در آنچه خود در آن دست داشته و آمر و یا عامل بوده اند را به عنوان تجربه برای صاحبان حق که ملت ایران هستند بی کم و کاست بیان کنند و

بدینسان صداقت و وفاداری خود را به مردم نشان بدهند. به امید تحقق چنین روزی.

نگاهی به سرود اتحاد و یا ائتلاف با همه به سبک شاهنشاهی

کسان و یا گروه هائی که با باد سنج وضعیتی که در جهان پیش می آید و یا پیش می آورند، با خوش خیالی سرود ائتلاف و یا اتحاد سر می دهند، ائتلاف و یا اتحاد به وجود نخواهد آمد. برای به وجود آمدن اتحاد و یا ائتلاف داشتن وفاق مشترکی که همه در نظر و عمل بدان پایبند باشند و آن هم از بطن خود ایرانی ها - و نه با اشاره این و آن - بجوشد، اولین قدم اساسی است. اصول چنین وفاقی ضرورتاً باید اصول وبند هائی که بتواند خواستگاه مشترک - چه دارای این دین و چه آن دین و چه دیندار و چه بی دین – و یا مخرج مشترک همه قرار بگیرد، باشد. چه دلیلی دارد که عده ای بنایشان را بر این بگذارند که دائم به دین مردم کم و زیاد بگویند، و انتظار هم داشته باشند که مردم به گردشان جمع شوند و حرفهای آن ها را به سمع قبول پذیرا باشند. دین هر کسی به خود او ربط پیدا می کند، و نه به دیگران. از ضرورت اولیه است که آزادی، حقوق، استقلال و زندگی مسالمت آمیز که همه آحاد ایرانی در آن مشترک هستند، به طور روشن و با درکی که برای همه قابل فهم و یکسان باشد، مبنای کار قرار گیرد. آیا نقاط افتراق را دامن زدن و از نکاتی که در بین همه مشترک است دوری گزیدن راه به ائتلاف و اتحاد و دموکراسی می برد؟ قطعاً جواب منفی است. از آنجا که هیچ آینده ای بدون توجه به تجربه گذشته متصور نیست بنابر این از ضرورت اتحاد و ائتلاف است که عمل گذشته هر فرد شخص دسته و یا گروه در ائتلاف و یا اتحاد روشن باشد و نه اینکه بگوئیم بر گذشته صلوات. برگذشته ها صلوات یعنی اینکه باز هم تکرار همان گذشته منتها به دست کسان دیگر ولی با همان محتوی و با شکلی و سبکی دیگر.

مدتی است که عده ای آگاه و یا ناآگاه سروصدا راه انداخته اند که گذشته را فراموش کرده و همه با هم از هر گروه و دسته و نحله ای که هستیم برای از بین بردن رژیم جمهوری اسلامی، همگامی وهمراهی و اتحاد و یا ائتلاف کنیم. برای مثال، اخیرا پسر شاه گویی به کشف تازه ای رسیده باشد خود را جلودار این ائتلاف قلمداد کرده و پیشاپیش در برنامه ای تلویزیونی می گوید ما اصلاً در این مقطع نمی خواهیم که از شاه و مصدق حرف بزنیم (قریب به این مضمون).

ایشان غافل از این است که مصدق نماد استقلال و آزادی و مظلومیت است همچنانکه جمهوری ولایت مطلقه فقیه نماد فرعونیت. پدر بزرگ و پدر شما هم نماد دیکتاتوری و بیگانه پرستی است. قصد ندارم که در اینجا به عملکرد دیکتاتوری بیگانه‌پرستانه آنها بپردازم اما اگر خود مایل باشند که مختصری از رفتار و کردار پدرشان را بدانند، می توانند به چندین جلد یادداشتهای خاطرات روزانه «غلام جانثار» پادشاهی، یعنی آقای اسدالله علم نگاهی بیندازند. برای نشان دادن اینکه مشت نمونه خروار است در سه زمینه زیر از خاطرات علم نقل قولهایی می آورم؛ الف- کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ب- حیف ومیل ثروت ملت ایران و ج- اخلاق خانوادگی و جنسی شاهنشاه

الف- کوتای ۲۸ مرداد

اگر طرفداران سلطنت، اهل مطالعه و تجربه گرفتن از تاریخند، خوب است به تحقیق پژوهشگران و جامعه شناسان بی طرف نظری افکنده تا به ریشه ظهور خمینسم در ایران آگاه شوند. خمینیسم را باید در کودتای ۲۸ مرداد جستجو کرد. مصدق و ملیون در صدد از بین بردن سلطنت و خلع شاه از سلطنت نبودند، بلکه آنها در صدد از بین بردن خودکامگی و دیکتاتوری بودند، اما شاه می خواست که هم شاه باشد و هم حکومت کند آنهم به سبک فعال مایشاء. جالب است که وقتی که بانیان کودتا، یعنی انگلیس و آمریکا، کودتا را محکوم کرده و از ملت ایران عذر خواهی کرده اند، همدستان داخلی تا به حال حاضر نشده اند که آنرا محکوم و از ملت ایران عذر خواهی کنند؟ خیر! هر وقت هم که از آن با شما سخنی رفته است خود را به آب و آتش زده اید که آن را نفی کنید. آقای رضا پهلوی که در آمریکا زندگی می‌کند می تواند به کتابخانه کنگره آمریکا و یا به مر کز آرشیو ملی انگلیس در لندن سری بزند تا از عمق فاجعه ای که در اثر کوتای ۲۸ مرداد بر ملت ایران وارد شده است بیشتر با خبر شود و خود را مانند بعضی ها به تجاهل نزند که «این مصدق بود که علیه شاه کودتا کرد».

ب- حیف ومیل و هدر دادن ثروت ملت ایران

چند نمونه کوچک از ولخرجی‌های شاه از جیب ملت محروم ایران را به نقل از علم با هم مرور کنیم. واقعا تکان دهنده است وقتی تصور کنیم در آن سالها بیش از نیمی از جامعه ایرانی در روستاها در نهایت فقر بسر می بردند؛

" پنجشنبه ۵۴/۷/۲۴- بعد صحبت پادشاه افغانستان پیش آمد. ماهانه ده هزار دلار به او مرحمت می فرمایند، بعلاوه برای خود و دخترش دو منزل در رم خریدم. ماهی دو هزار دلار هم به دخترش مرحمت می‌کنند.» (یاد داشتهای علم، جلد پنجم ۱۳۵۴، ویرایش از علینقی عالیخانی، ص ۲۹۵)

"شنبه ۵۴/۸/۱۷- منجمله ترتیب خر ید منزلی برای پرنس داوود پسر پادشاه افغانستان که تصویب فرمودند(پرنس داوود خلبان شده و حالا برای ایران ایر کار می‌کند). (یاد داشتهای علم، جلد پنجم ۱۳۵۴، ص ۳۴۰)

"دوشنبه ۵۴/۱۰/۲۲ - والاحضرت ثرّیا عریضه تقدیم کرده و استدعای خانه در پاریس کرده بودند. امر فرمودند ترتیب آن را بده.» (یاد داشتهای علم، جلد پنجم ۱۳۵۴، ص ۳۸۴)

شنبه ۵۴/۱۲/۳۰ نابودی کشاورزی- «جمعه دیروز، در خصوص نرخ گندم به شاهنشاه عرض کردم که خیلی ارزان است و کشاورزی صرف نمی کند. فرمودند، ابداً چنین نیست. با جایزه ای که از لحاظ کود و مساعده و غیره می دهیم، صرف می‌کند و حتی از قیمت آمریکا هم گرانتر است. عرض کردم برداشت در هکتار آمریکا بیشتر است. ممکن است قیمت پائین تر برای آنها صرف کند. اما مطلب بر سر این است که گندمی که از آمریکا می‌خریم، در ایران برای ما سه برابر قیمت گندم ما تمام می شود و به هر حال خیال می‌کنم حضور شاهنشاه خبرهای صحیح عرض نشده باشد. فرمودند، با وصف این بر و تحقیق کن و به من بگو.» ص ۵۱۵ کتاب)

"جمعه ۵۴/۸/۱۶ - «فرمودند ، به سفیر آمریکا بگو، شما ۶ عدد ناوشکن که قرار بود به ما بدهید، اول گفتید یک عدد ۱۲۰ میلیون دلار می ارزد، بعد گفتید ۲۶۰ میلیون دلار، حالا می گوئید، ۳۳۸ میلیون. مگر در سه سال انفلاسیون چه بود؟ به هر صورت با این ترتیب ما نمی توانیم این ناوشکنها را بخریم. ولی این کار شما باعث می شود که در اقیانوس هند خلاء ایجاد [شود] و شما خودتان بمانید با جزیره [دیگو گارسیا] که انگلیسیها خریده اند. ص ۳۲۸ کتاب)

سفارش ۱۰ فروند هواپیمای مراقبت با رادار یا اِوَکس Airborne Warning (and Control System)
دولت آمریکا که مایل بود خطِ تولید این هواپیما بسته نشود، به کشورهای عضو ناتو پیشنهاد کرد.
از این گونه هواپیما به بهای ۶۰ میلیون دلار هر فروند بخرد- در حالی که به ادّعای مقامات آمریکائی قیمت رسمی آن ۱۱۸ میلیون دلار بود. واین کشورهای ثروتمند پیمان آتلانتیک شمالی حتی این قیمت را برای خود سنگین دانستند و پیشنهاد آمریکا را نپذیرفتند. به دنبال این جریان، ایران حاضر شد همان نوع هواپیما را به بهای هر فروند ۱۸۷ میلیون دلار خریداری کند.» (۵)
هم اکنون نمی خواهم وارد ثروت خود شاه در خارج از کشوربشوم، روزنامه نیویورک تایمز در شماره مورخ ۱۰ ژانویه ۱۹۷۹ خود به استناد به گفته منابع بانکی ادها کرد که «...فقط اوراق بهادار متعلق به شخص شاه، بیش از یک میلیارد دلار قیمت دارد و تنها طی دو سال آخر بین ۲ تا ۴ میلیارد دلار از سوی خانواد سلطنتی ایران به آمریکا منتقل شده است.» (۶) افزون بر این، بانک مرکزی ایران در زمان گروگان گیری و به هنگام بررسی کنفرانس جنایات آمریکا در ایران ثروت شاه و خاندان سلطنتی را بالغ بر ۲۵ میلیارد دلار تخمین زده بود، و اسناد و مدارک زیادی در این زمینه موجود بود، و خود اینجانب بسیاری از آن را دیده ام. فرض را بر این می گذارم که همهٔ آنها باطل و ساختگی بوده است، خود پسر شاه ثروت پدرش را در بانک خارج از کشور ۶۰ میلیون دلار در سال ۵۷ عنوان کرده است. کاخهای فرانسه، آمریکا، انگلیس، سوئیس و نقاط دیگر خارج از کشور را هم که به آن بیفزائید به رقمی حدود یکصد میلیون دلار بالغ می شود. یکصد میلیون دلار در سال ۵۷، قابل محاسبه است که امروز چه میزان می‌شود، و من فکر می کنم امروز بالغ بر نیم میلیارد دلار است.

ج- اخلاق خانوادگی و جنسی به سبک شاهنشاهی

علم این گونه گزارش می کند؛ " دو شنبه ۵۴/۴/۱۶- «باز احساس کردم که شاهنشاه را متأثر کردم. صحبت را به مسائل خودمانی کشیدم. و از

دخترها صحبت کردم. فرمودند، چیز عجیبی است که این مسئله دختر بازی ما هر ساله در تنزل است و هر سال از سال قبل دخترهای بدتری داریم. عرض کردم، من در این مسئله تردید دارم ولی یک مطلب مسلم است و این که شاهنشاه هر ساله پیرتر و بالنتیجه مشکل پسند تر می شوید.» (یاد داشتهای علم، جلد پنجم ص ۱۶۱)

"جمعه ۵۴/۶/۱۴- فقط یکساعتی الیزابت، دوست شاهنشاه را که وارد شده، دیدم و حرف زدیم. دختر بسیار خوبی است. (ص۲۱۷)

"دوشنبه ۵۴/۶/۳۱- آخرین خبر بدی که به شاهنشاه عرض کردم، این بود که مهمان بسیار خوبی که برای ما قرار بود از لندن بیاید، نمی آید. فوق العاده اوقات تلخ شدند. (ص ۲۵۱)

"دوشنبه ۵۴/۷/۷- مقاله پلی بوی را به نظر مبارک رساندم و نظرات خودم را هم عرض کردم. فرمودند، در این مجله کسی مقاله را جدی نمی خواند. من خیال کردم راجع به جنده بازیهای ما چیزی نوشته است. عرض کردم خیر. خندید ند و فرمودند، پس مانع ندارد. (ص۲۶۲)

"شنبه ۵۴/۹/۱- باری با خوشحالی بعد از صرف ناهار و مختصر استراحت به کیش تشریف فرما شدند. در کیش بین فرودگاه و کاخ، من در رکاب مبارکشان سوار بودم. سئوال فرمودند، مهمانها رسیدند؟ عرض کردم اولی رسید، ولی دومی در راه است. همان هواپیما که اولی را آورد، برگشته که دومی را بیاورد. فرمودند، این خلبانها که اینها را می آورند، فکر نمی کنند برای کیست و برای چیست؟ عرض کردم، البته فکر می کنند . چه طور ممکن است امیدوار بود که فکر نکنند؟ تنها امیدی که می توان داشت این است که فکر بکنند لااقل دومی متعلق به غلام است. شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند. عرض کردم، می توان از مردم انتظار داشت که نبینند و نشنوند، ولی نمی توان انتظار داشت که فکر نکنند. و نفهمند، فرمودند درست است. (ص ۳۵۳)

"دوشنبه ۵۴/۹/۳- صبح در رکاب شاهنشاه از کیش به تهران آمدیم... وقتی وارد شدیم علیا حضرت شهبانو هم به فرودگاه تشریف فرما شدند. من احساس کردم خیلی بد بینانه ما را وارانداز می کنند. البته حق هم دارند و به ایشان در این زمینه نمی توان ایرادی گرفت. (ص ۳۵۵)

"پنجشنبه ۵۴/۱۰/۲۵ - من برای حفظ این شخص، یعنی سلامت او، هرچه بکنم، کم کرده ام. یعنی اگر یک ساعت بر عمر او افزوده شود، برای کشور

ارزش غیر قابل تصور دارد. به این جهت باید زندگی و غذا و خوش گذرانی او که در حدّ اعلای اعتدال است، کاملاً رعایت گردد و این فقط با من است. (ص۳۸۹)

"دو شنبه ۵۴/۱۱/۶- «فرمودند، چه طور است چند روزی به دیزین گاجره برای اسکی برویم و آن جا توقف کنیم؟ عرض کردم بسیار خوب است. هم ورزش در هوای آزاد می فرمائید و هم آن جا به آسانی می توانیم موجبات سرگرمی شاهنشاه را فراهم کنیم. با شوخی فرمودند، خیر نمی توانیم. عرض کردم چه طور نمی توانیم؟ فرمودند، آخر من تنها که نمی توانم بروم، آن وقت علیا حضرت چه خواهند گفت؟ باید چند گُه همراه ببرم ، که هیچکدام محرم نیستند در عوض خیلی هم فضول و کنجکاو هستند. عرض کردم درست می فرمائید، من فکر این قسمت را نکرده بودم.» (ص ۴۱۱)

"پنجشنبه ۵۴/۱۱/۹-« ساعت ۳ تلفن عرض کردم. فرمودند، امشب بی کارم. [آیا] می توانیم فقط یک مصاحبی داشته باشیم؟ عرض کردم مهمانهای ما که رفتند، فکر نمی کنم کسِ قابلی این جا باشد. حالا هم دیر شده است، با وصف این، اگر امر بفرمایید، اقدام کنم. فکری فرمودند، فر مودند، نه، ارزش ندارد، فردا مهمانهای خوب ما می رسند. عرض کردم این طور است.» (ص ۴۱۷)

"جمعه ۵۴/۱۱/۱۰-«در فرح آباد به من گفتند شاهنشاه دو دفعه تلفن فرمودند. فوری تلفن عرض شد. فرمودند، اگر مهمان رسیده، امشب او را خواهم دید. عرض کردم، رسیده، ولی متأسفانه گویا سنش بالا است. می ترسم روسیاهی بار بیاورد. خندیدند. فرمودند، خوب، مجرّب خواهد بود.» (ص ۴۲۰)

"شنبه ۵۴/۱۱/۲۵- «فرمودند، عصری گردش می روم ولی این مهمان حالا را زیاد خوشم نمی آید. با وصف این، بگو بیاید. عرض کردم، در این یک کار به خصوص، دیگر من می توانم استدعا بکنم بی جهت به خودتان زحمت و زجر ندهید. یک کسی آمده، پولی به او می دهیم، دیگر طلبی از ما ندارد که شاهنشاه، خودتان را، از بس بزرگوار و آقا هستید، برای ایشان زجر بدهید. چرا؟ فکری فرمودند، فرمودند، درست می گوئی، فلان دختر ایرانی را خبر کن.» (ص ۴۴۹)

"یکشنبه ۵۴/۱۲/۲۴- «صبح زود به مناسبت تولد اعلیحضرت رضا شاه کبیر به آرامگاه رفتم. بعد شرفیاب شدم و شاهنشاه را سرحال دیدم یعنی واقعاً به

صورت شکوفان، معلوم شد مهمان تازه وارد ما را خیلی پسندیده اند.» (ص ۴۹۹)
"دوشنبه ۵۴/۹/۱۰- دیشب که کارها را برای [نصرت الله] معینیان (خیلی [خشک مقدس] Puritan است.)، رئیس دفتر مخصوص، می فرستادم، داخل کارها مقداری عکس دخترها بود. خواستم آن را هم برای معینیان بفرستم و بنویسم. " بعرض رسانید و اقتضای رأی انور را همایونی را در انتخاب هر یک ابلاغ فرمایید. " شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند و از خنده غش کردند. من خودم هم خیلی خنده ام گرفت.(ص ۳۶۶)

کوتاه سخن

از همه آنچه در فوق به عنوان مثالی از خرمن گفته شد شاید بشود چشم پوشی کرد، اما از کودتا ۲۸مرداد که همهٔ مصیبتها از آنجا سرچشمه می گیرد نمی شود چشم پوشید. حد اقل از پدر خود سرمشق بگیرید. پدر شما بعد از رساندنش به سلطنت و تا زمانی که هنوز فعال مایشاء نشده بود، از اعمال دیکتاتوری پدرش خود را برکنار می دانست و از آن ها عذرخواهی می کرد. شما هم حد اقل در این حد عمل کنید و به مانند دوران آغازین پدرتان از بانیان داخلی و خارجی کودتا بیزاری بجویید و در برابر از ملت ایران عذر خواهی کنید. اگر می خواهید صداقت و وطن دوستیتان را به ایرانیان نشان بدهید،- و نه به مانند بسیاری از ساسیون و...ایرانی ها که در نزد خارجی ها حرف دل خود را می زنند و و نزد هموطنان خود حرف باب طبع آنها را- بگوئید: «"بنا به قانون" شاه ایرانم".» (۷) و نزد خود ایرانیان بگوئید به دنبال دموکراسی و هرچه مردم بگویند،هستیم و نه اینکه با اشاره خارجی ها و با نگاه به تجربه سوریه و لیبی در صدد تشکیل به اصطلاح شورای ملی از گروه های خارج از کشور باشید تا برای خارجی ها به زعم خویش طرف صحبت بسازید.
دنیای تصورات ذهنی رضا پهلوی حقیقتا جالب است. برای مثال، وقتی پرسشگر نشریه فوکوس آلمانی می‌گوید که مداخله نظامی غرب در ایران می‌تواند به شکست بیانجامد و جمهوری اسلامی را تقویت کند، او به جای این که پاسخ دهد که با دخالت نظامی درایران از بنیاد مخالف است، این بار در

پاسخ به این ارزیابی روزنامه نویس، این چنین حرف دل خود را می‌زند: "خیلی این حرف درست نیست. بسیاری از ایرانی‌ها حتی برای خلاصی از حکومت طرف مهاجمان خارجی را خواهند گرفت."» (۸) قطعاً آنان که «طرف مهاجمان خارجی را خواهند گرفت»، به تجربه در طول تاریخ نشان داده اند که خود هم خارجی هستند و به مانند لژیونهای خارجی برای کشور خود عمل می کنند.

و اکنون باز نمی خواهم بگویم که چگونه پدر شما تمامیت ارضی ایران را حفظ کرد و بار اول در معاهده سال ۱۳۳۳که با اتحاد جماهیر شوری منعقد کرد، قریه فیروزه و زمینهای اطراف آن و نقاط دیگری در طول مرز بین ایران و شوروی به شوروی واگذار گردید(۹) و سپس بحرین که بر طبق قانون تقسیمات کشوری، استان چهاردهم ایران نامیده می شد بر طبق سناریو تعیین شده بیگانگان در سال ۱۳۵۰ رسماً از کشور جدا شد. اگر او می خواست شاهی کند و شاه مشروطه باشد، طبق قانون اساسی مشروطه مسئولیتی نداشت که دخالت کند و فرمان خارجی ها را گردن بگذارد. وی در سال ۱۳۴۹، در یک کنفرانس خبری در دهلی نو گفت : « چنانچه مردم بحرین علاقمند به الحاق به کشور من – بجای آنکه بگوید کشور ایران- نباشند، ایران - یعنی من- ادعای اراضی خود را نسبت به این جزیره پس خواهد گرفت» و شورای امنیت سازمان ملل جدائی بحرین را از ایران حتی بدون برگزاری همه پرسی صوری، از مردم بحرین را تصویب کرد و طرفه اینکه محمدرضا شاه نخستین رئیس کشوری بود که این تصمیم ضد ملی، ضد ایرانی، جدایی افکنی را به رسمیت شناخت. حزب ملت ایران و دبیر کل آن داریوش فروهر به دلیل مخالفت با جدایی بحرین زندانی و سه سال در بازداشت بسر برد. محسن پزشکپور طی نطقی مستدلی در مجلس عامل جدایی بحرین را خائن به ایران نامید و امیرعباس هویدا- نخست وزیر- در پاسخ به نطق پزشکپور، بجای هرگونه دفاع از جدائی بحرین گفت: آقای پزشکپور « این آخرین ترانه من است». یعنی در دوره های آینده شما راه به مجلس نخواهید داشت.(۱۰)

پس شرط اول ائتلاف و یا اتحاد صادق بودن و حد اقل روشن کردن وضع گذشته است.

گروهای دیگری که می گویند، آمریکا در ایران هم به مانند عراق و یا لیبی باید منطقه پوشش هوائی امن بوجود آورند، نمی دانم چگونه می توانند خود را

ایرانی بدانند و یا بنامند؟ و همچنین گروهی که علت وجودیش مبارزه با امپریالیسم آمریکا بود، خودش را استحاله کرد و ابتداء علیه کشورش در خدمت صدام حسین و عامل اطلاعاتی برای کشتن و به کشتن دادن جوانان میهنش قرار گرفت و پس از آن به پابوسی غرب رفت تا شاید با کمک غرب از نمد قدرت، کلاهی هم نصیبشان بشود. آیا با چنین گروها و دسته هایی می شود، اتحاد و یا ائتلاف کرد؟

برای اتحاد و بعد از صاف و زلال و روشن کردن تجربه های مثبت و منفی گذشته خود، حد اقل لازم است:

۱- با آزادی و استقلال ایران اعتقا و ایمان داشته باشند. خلط مبحث نشود، تا صحبت از استقلال به میان می آید، بگویند دیگر امروز استقلال چه صیغه ای است؟ در دنیای گلوبالیزیشن که جهان به مانند دهکده ای شده است، استقلال معنی خود را از دست داده است! اینان یا نمی فهمند و یا خود را به تجاهل زده اند. از آنها می پرسم در همین دنیای امروزی، فرانسه، آلمان، ایتالیا و یا آمریکا و... اجازه می دهند که کشورهای دیگر در امور آنها دخالت داشته باشند؟ قطعاً جواب منفی است. حال که چنین است، حرف من هم این است که سرنوشت ملت ایران باید در دست مردم ایران باشد ولاغیر. و واضح است این به معنای عدم ارتباط، داد و ستد و تعامل با یکدیگر در چهارچوب برابر داشتن نیست.

۲- همه مردم ایران در چهارچوب مرز سیاسی- جغرافیائی ایران از حقوق مساوی و برابر برخودار خواهند بود.

۳- حق تصمیم گیری و چگونگی اداره زندگی به دست خود مردم و از حقوق اولیه و ذاتی آنها است

۴- هیچ کشوری حق دخالت در امور ایران را ندارد و باطبع حمله نظامی تحت هر نام و بهانه ای که باشد از نظر ملت ایران محکوم و مترود است. و این ملت ایران است که باید راه های چگونگی رسیدن به دموکراسی را پیدا کند.

۵- بهترین کمک ملتهای آزادیخواه، حقومدار، حقوق دوست و حقوق بشر خواه به ملت آزاده ایران این است که با دیکتاتوران و زورگویان و دسته ها و گروه های زورمدار بسته قرار و مدار نگذارند و صدای ملت ایران را به گوش جهانیان برسانند و نه اینکه در امور آنان به بهانه های مختلف دخالت کنند.

برای به وجود آمدن اتحاد و یا ائتلاف داشتن وفاق مشترکی که همه در نظر و عمل بدان پایبند باشند اولین قدم اساسی است. اصول چنین وفاقی ضرورتاً باید

اصول وبند هائی نظیر اصول فوق که بتواند خواستگاه مشترک - چه دارای این دین و چه آن دین و چه دیندار و چه بی دین – و یا مخرج مشترک همه قرار بگیرد، باشد. اما گویا عده ای بنایشان بر این است که از نکاتی که در بین همه مشترک است دوری گزینند و به نقاط افتراق دامن بزنند و باز هم به دنبال دموکراسی برای کشور خود باشند، آیا چنین عملی آب به آسیاب دشمن ریختن نیست؟ چه دلیلی دارد که عده ای بنایشان را بر این بگذارند که دائم به دین مردم کم و زیاد بگویند، و انتظار هم داشته باشند که مردم به گردشان جمع شوند و حرفهای آن ها را به سمع قبول پذیرا باشند. دین هر کسی به خود او ربط پیدا می کند، و نه به دیگران. اما همزیستی مسالمت آمیز و در صلح و صفا زندگی کردن حق همه است که بایستی از آن برخوردار باشند.

تکرار این باور برایم سخت نیست که هر کسی می تواند خودش را در جهتی که فکر می کند درست است تغییر دهد و با تغییر رفتار و کردار و گفتار خود، موجب پخش انرژی حیاتی به اطراف خود شود و از این طریق به تحول در دیگران نیز مدد رساند. پس راه مبارزه با رژیم از درون تک تک ما می‌گذرد و آنهم با این وصف که حقیقت جویی و حقیقت گویی در باره مسائلی را که بر سرمان آمده است مرام خویش گردانیم ولو در ظاهر به ضررمان باشد یا دوستانمان را از ما دور کند. راه کاملتری سراغ ندارم. بنابراین هر کسی که می خواهد در میهن ما، دموکراسی و آزادیخواهی و حقوق مداری پا بگیرد و ریشه بدواند، اول قدم این است که دست از سانسور خود و دیگران بردارد و آزادی خواه، دموکراتمنش و حقوقمدار در عمل و نظر باشد، و بعد از دیگران انتظار داشته باشد. باورکنیم آزادیخواهی حقیقی در همه هستی طنین دارد و پاسخ می دهد. نظر به اینکه در جریان جنبش سبز و هنوز نیز از جانب بعضی ها از «قانون اساسی و ظرفیتهای اجراء نشده» آن سخن به میان آمده و می آید، جهت یاد آوری این نکته که قانون اساسی ولایت مطلقه فقیه سامانه و یا دستوالعملی بر چگونگی اجرای منویات ولایت مطلقهٔ فقیه است و نه تضمین کننده آزادی و حقوق مردم، مقاله «سراب ظرفیتهای اجراء نشده قانون اساسی و یا مروری بر قانون اساسی ولایت فقیه» برای اطلاع از کم و کیف این قانون، به آخر کتاب افزوده شده است. و توفیق همه از او است.

محمد جعفری، لندن ۱۵ دی ۱۳۹۱

نمایه و یادداشت:

۱- پیشگامان اصلاحات، از حمید کاویانی، نقش سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران در تحولات سیاسی دهه ۷۰، چاپ اول پائیز ۱۳۷۹، ص۲۸۸.

۲- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، ص۳۷۲؛ به نقل از: رفتار شناسی حکومتی امام در گفتگو با بهزاد نبوی پنج خاطره از امام، پدرام الوندی alvondi@gmail.com

۳- همان سند.

۴- همان سند، ص ۳۷۳ .

۵- یاد داشتهای علم، جلد پنجم ۱۳۵۴، ویرایش از علینقی عالیخانی، ص ۱۳ و ۱۴ ؛ به نقل از نیورک تایمز ۱۶ دسامبر ۱۹۷۵: U.S. Offers Iran 10 of it,s Costliest Radar Planes.

۶- در کنار پدرم مصدق، چاپ دوم ۱۳۶۹، ص۷۵.

۷- گفت و گوی رضاپهلوی با Andrea-Claudia Hoffmann با نام „ Ob ich die Krone tragen werde, hängt vom Willen des Volkes ab" در تارنمای هفته نامه آلمانی فوکوس آنلاین در روز هفتم ژوئن ۲۰۱۲ به چاپ رسیده و برگردان فارسی آن، در تارنمای ایران در جهان که دربرگیرنده برگردان فارسی نوشتارهای آلمانی است، در تاریخ ۱۰ ژوئن آمده است. نقل شده از مقاله آقای محمد امینی در http://news.gooya.com/politics/archives/2012/06/142772.php

۸- همان سند.

۹- ر.ک. موافقتنامه ارضی بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که در تاریخ ۱۱ آذر ماه ۱۳۳۳ در تهران به امضا رسیده است.

۱۰- این قسمت از مقاله هوشنگ کردستانی «بحرین از گذشته تا کنون» گرفته شده است.

سراب ظرفیتهای اجرا نشده قانون اساسی و یا مروری بر قانون اساسی ولایت فقیه **

با حاکمیت نظامی – امنیتی و بظاهر فروکش کردن نهضت سبز و به خاموشی گرائیدن مدعیان نمایندگی جنبش سبز واطاقهای فکر که بر این نظر بودند و هستند که ظرفیتهای اجرا نشده قانون اساسی ولایت مطلقه فقیه باید باجرا در بیاید، حال وقت آن است که با فراغ بال تحقیقی در این باره به عمل بیاوریم و ببینیم که آیا واقعا در نظام ولایت مطلقهٔ فقیه و قانون اساسی منبعث از آن ظرفیتی در جهت اجرای آزادی و حقوق مردم در بر دارد و یا خیر؟ در این راستا لازم است که به تیرک خیمه نظام که همان ولایت مطلقه فقیه است بطور اجمال به آن پرداخته گردد.

علمای شیعه در طول تاریخ و با این اعتقاد حرکت خود را شروع کردند که امامت و ولایت به معنای زمامداری سیاسی، مختص امام معصوم است و در غیبت امام کسی را نشاید که بنام دین و امام بر مردم حکومت براند تا اینکه کمتر از دو قرن پیش، ملا احمد نراقی مشهور به فاضل کاشانی به لحاظ نظری برای اولین با در شیعه ولایت فقیه را به معنای رهبری سیاسی در زمان محمد شاه قاجار مطرح کرده است. و بعد از آن هم تا سال ۴۸ که آقای خمینی مسئله ولایت فقیه را به عنوان حکومت اسلامی مطرح کرد - **با وجودی که تا خود تا قبل از آن تاریخ از مخالفان ولایت فقیه به شمار می آمد -** همه علمای درجه اول شیعه از جمله شیخ الطائفه، شیخ مرتضی انصاری، ملا محمد کاظم خراسانی، آیت الله بروجردی، آیت الله خوانساری، آیت الله خوئی و... حکومت را از آن جمهور مردم می دانستند.

نظر ملا احمد نراقی در مورد ولایت فقیه که در کتاب عوائد الایام، مرحوم ملا احمد نراقی، چاپ سنگی، صفحات ۱۸۵-۱۹۰،آمده است، مرحوم حائری یزدی عصارهٔ و لب کلام نراقی را چنین آورده است:

" تمام نیازهای مردم ، چه فردی و چه اجتماعی و چه آن نیازمندی هائی که از نهاد زندگی طبیعی روز مرهٔ انسانها برخاسته می شود و چه آن تکالیف اخلاقی و دینی که به خاطر مصالح فردی و اجتماعی از سوی شارع مقدس یا از طریق عقل عملی و وجدان برتر انسانی الزام آور است، همه به یک قدرت حاکمیت اجرائی احتیاج دارد تا در اثر نظارت آمرانهٔ آن، نظام مطلوب و اصلح فردی و جمعی در افراد و در میان جوامع برقرار و استوار گردد. و چون این قدرت اجرائی در هیچ شخص و یا طبقهٔ مخصوصی از سوی یک مقام برتر تعیین و مشخص نگردیده، به قاعدهٔ اولویت و احقیت عقلانی...این تنها فقیه است که می تواند این فقدان را جبران کرده و زمام امور را به دست گیرد و همچون ولی بر صغار و مجانین بر کل جامعه و افراد فرمانروائی کند و در یک کلام، به نظر ایشان فقیه هم قوهٔ مقننه است و هم قوهٔ مجریه؛ هم سیاستمدار است و هم سیاستگزار، هم قوهٔ نظامی است و هم قوهٔ انتظامی! "(۱)

نظر به اینکه آقای خمینی نظریه ولایت فقیه را تمام و کمال به لحاظ نظری از مرحوم نراقی اقتباس کرده و درعمل هم، خود آن را پیاده کرده است، باید دید که از نظر بنیان گذار حکومت ولایت فقیه، ولایت فقیه به چه معنا است. آقای خمینی در کتاب ولایت فقیه یا حکومت اسلامی خود، می گوید: "«ولی امر» متصدی قوهٔ مجریه هم هست"(۲) در مورد نوع حکومت اسلامی می گوید: " حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه بمعنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد...مجموعهٔ شرط همان قوانین اسلام است که باید اجرا و رعایت شود...شارع اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچکس حق قانونگزاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان به اجرا گذاشت. بهمین سبب در حکومت اسلامی بجای مجلس قانونگذاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تنشکیل می دهد مجلس برنامه ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می دهد..."(۳) و حکام حقیقی " همان فقها هستند، پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد نه کسانی که

بعلت جهل به قانون مجبورند از فقها تبعیت کنند."(۴) ولی فقیه "مانند جعل قیم برای صغار. قیم ملت یا قیم صغار از لحاظ وظیفه هیچ فرق ندارد"(۵) در مورد وظیفه ولی امر می گوید: " ما مکلف هستیم که اسلام[حکومت] را حفظ کنیم. این تکلیف از واجبات مهم است حتی از نماز و روزه واجب تر است. همین تکلیف است که ایجاب می کند خونها در انجام آن ریخته شود."(۶) ولی امر مطلق "منصوب به فرمانروائی است. ولی فقیه " به مقام حکومت و قضاوت منصوبند و این منصب برای همیشه برای آنها محفوظ است."(۷) یعنی اینکه این مردم نیستند که او را انتخاب می کنند، بلکه او از جانب شارع یعنی خداوند منصوب شده است و وظیفهٔ مرد هم اطاعت است. مشاهده می کنید که به لحاظ تئوری با مرحوم نراقی تفاوتی ندارد الا این که قدرت فقیه غلیظ تر هم شده است.

حال بینیم در مقام عمل آقای خمینی ولی فقیه اول چگونه عمل کرده است. در اینجا فقط به یک نمونه اشاره می کنم. شما می دانید که همین آقای خامنه ای که فعلاً در مقام رهبری هستند، در سال ۶۶ در مقام ریاست جمهوری در نماز جمعه ۱۱ دی ماه ۶۶ گفت:" برخی می‌خواستند از فتوای امام اینطور استنباط و یا سوء استفاده کنند که امام می‌فرمایند: دولت می‌تواند با کارفرما شرط کند که در صورتی می‌توانی از خدمات استفاده کنی که این کارها را انجام دهی. چه کارهایی؟ کارهایی که برخلاف مقررات پذیرفته شده و احکام پذیرفته شده اسلامی است. امام می‌فرمایند: نه، این ها شایعاتی است که افراد مغرض این شایعات را ایجاد می‌کنند. یعنی چه ؟ یعنی چنین چیزی در پاسخ امام وجود ندارد. امام که فرمودند: دولت می‌تواند شرطی را بر دوش کارفرما بگذارد - این هر شرطی نیست - آن شرطی است که در چهارچوب احکام پذیرفته شده اسلامی است و نه فراتر از آن ".(۸)

آقای خمینی در پاسخ به بیانات رئیس جمهور در نماز جمعه برمی آشوبد و پیرامون اختیارات حکومت اسلامی وقدرت آن می‌گوید:

" از بیانات جنابعالی در نماز جمعه اینطور ظاهر می‌شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم صلی‌اللّه علیه و آله وسلمه واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعیه الهیه تقدم دارد، صحیح نمی‌دانید و تعبیر به آن که این جانب گفته‌ام حکومت در چهارچوب احکام الهی دارای اختیار است، بکلی برخلاف گفته‌های اینجانب است ... باید عرض کنم حکومت شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌اللّه صلی‌اللّه علیه و آله و سلّم است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است...، حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یك جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیرعبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند.

آنچه گفته شده است تا کنون و یا گفته می‌شود، ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است. آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با آن اختیارات از بین خواهد رفت. صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسایلی است که مزاحمت نمی‌کنم."(۹)

آقای خامنه‌ای رئیس جمهور، بلافاصله بعداز دریافت پاسخ آقای خمینی مجدداً نامه‌ای به وی می‌نویسد و در آن از حرفهای گذشته خود توبه کرده و به نظر آقای خمینی در مورد اقتدار حکومت صحّه می‌گذارد. متعاقب آن آقای خمینی در تاریخ ۶۶/۱۰/۲۱، در پاسخ به نامه آقای خامنه‌ای رئیس جمهور، خطاب به وی چنین می‌گوید:

" جناب حجت الاسلام آقای خامنه‌ای، رئیس محترم جمهوری اسلامی دامت افاضاته، مرقوم شریف جنابعالی واصل و موجب خرسندی گردید. اینجانب که از سالهای قبل از انقلاب با جنابعالی ارتباط نزدیك داشته‌ام و همان ارتباط

بحمداللّه تعالی تاکنون باقی است، جنابعالی را که یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می‌دانم و شما را چون برادری که آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانبداری می‌کنید، می‌دانم و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید روشنی می‌دهید..." (۱۰)

چند مورد دیگر هم برای تجربه و عبرت از ولی فقیه اول آورده می شود:

- «من ممکن است دیروز حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری و فردا حرف دیگری را، این معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام باید روی همان حرف باقی بمانم. »(۱۱)

یا

- «اگر یک در میلیون احتمال، یک احتمال بدهیم که حیثیت اسلام با بودن فلان آدم یا فلان قشر در خطر است، ما مأموریم که جلویش را بگیریم، تا آن قدری که می‌توانیم هر چه می‌خواهند به ما بگویند که کشور ملایان حکومت آخوندیسم و از این حرفهایی که می‌زنند، و البته این هم یک حربه‌ای است برای این‌که ما را از میدان به در کنند، ما نه، از میدان بیرون نمی‌رویم.» (۱۲)

- وقتی ۸ نماینده مجلس شورای اسلامی که بنا به گفته خودش عصارهٔ ملت هستند از وزیر امورخارجه می‌خواهند که بیاید در مجلس و در مورد سفر مک فارلین توضیح بدهد، آنها را از هستی ساقط و خفه می‌کند و می‌گوید

«من هیچ توقعی نداشتم از بعضی این اشخاص، ولو بعضی‌شان در نظر من پوچند لکن بعضی از این اشخاص که سابقه دارند هیچ توقع نداشتم... لحن شما در آن چیزی که به مجلس دادید، از لحن اسرائیل تندتر است، از لحن کاخ نشینان آن جا تندتر است.» (۱۳) بنابر این معنای حکومت ولایت فقیه در عمل و نظر از نظر بنیان گذار آن چنین است:

۱- اصل بر اطاعت است و نه انتخاب.

۲- قانون یعنی احکام اسلامی که ولی فقیه بیان کننده آن است.

۳- تعیین و مشخص کردن قانون با ولی فقیه است و نه دیگران.

۴- آزادی هم در چهار چوبی است که فقیه تعیین می کند.

قانون اساسی دوم جمهوری اسلامی

با امعان نظر به آنچه گذشت حال ببینیم قانون اساسی چگونه سامانه ای است وچگونه تنظیم شده است. بطوریکه ملاحظه خواهید کرد، بدون استثناء تمام اصولی که در قانون اساسی حقی از حقوق مردم در آن دیده می شود، قیدی دارد که با آن قید، آن حقوق از مردم ساقط می شود. در قانون اساسی منطق همان منطق استبدادی ولایت مطلقهٔ فقیه است که در بالا شرح آن گذشت.

با توجه به جنبه نظری و عملی ولایت فقیه، قانون اساسی لباسی است که بر قامت ولی فقیه و فعال مایشاء بودن ایشان دوخته شده است، و بر همین اساس زمانی که آقای خاتمی رئیس دولت اصلاحات ریاست قوه مجریه را در دست داشت و مجلس را هم اصلاح طلبان در اختیار داشتند، وقتی لایحه قانون مطبوعات و نظارت استصوابی شورای نگهبان را به مجلس برد، همان مجلس بر اساس حکم حکومتی، لایحه را به کناری انداخت ونه از رئیس جمهور و مجلس اصلاحات و نه از دیگران حتی صدای جغدی هم برنخاست و علت هم هیچ نبود جز اینکه ولی فقیه از حقوق خود در قانون اساسی استفاده کرد و در نتیجه آقای خاتمی از تجربه آن دوران ریاست جمهوری به عنوان «تدارکاتچی» یاد می کند.

قانون اساسی سامانه و یا دستور العملی برای نوع خاصی از اداره کشور و بر اساس ۴ ماده فوق تنظیم شده که از سه قسمت زیر تشکیل شده است:

۱- اسکلت اصلی و یا پایه ها

۲- وسایل نگهدارنده اسکلت از تعرضات در مواقع خطر

۳- زینت آرائی و دکوراسیون به نحوی که مانع از دیدن چهره واقعی اسکلت شود

۱- اسکلت اصلی و یا پایه ها

اسکلت اصلی و پایه های قانون اساسی را اصل ۵، ۵۷، ۱۱۰و۱۵۷ تشکیل می دهند.

اصل ۵- « در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه)، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یک صد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.»

اصل ۵۷- «قوای حاکم در جمهور اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند».

اصل - ۱۱۰ وظایف و اختیرات رهبر:

« ۱-. تعیین سیاست ها کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۲- نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام.

۳- فرمان همه‌پرسی.

۴- فرماندهی کل نیروهای مسلح.

۵- اعلام جنگ و صلح و بسیج نیروهای.

۶- نصب و عزل و قبول استعفای: فقهای شورای نگهبان، عالیترین مقام قوه قضاییه، رئیس سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، رییس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی.

۷- حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه.

۸- حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۹- امضاء حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آید، باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد.
۱۰- عزل رییس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی، یا رأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی.
۱۱- عفو یا تخفیف مجازات محکومیت در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رییس قوه قضاییه.
رهبر می‌تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند. »
اصل ۱۵۷- « به منظور انجام مسئولیتهای قوه قضائیه در کلیه امور قضائی و اداری و اجرائی مقام رهبری یک نفر مجتهد عادل و آگاه به امور قضائی و مدیر و مدبر را برای مدت پنج سال به عنوان رئیس قوه قضائیه تعیین می نماید که عالیترین مقام قوه قضائیه است».
آیا سمت و سوی اصول فوق، در جهت احقاق آزادی و حقوق مردم و یا در جهت هرچه مستحکمتر گردانیدن استبداد ولایت مطلقهٔ فقیه است؟ قانون اساسی دارای اسکلتی به مانند نظام شاهنشاهی وحتی بدتر از آن وسیلهٔ چگونگی اجرای خواست دیکتاتوری است بنام ولی فقیه که علاوه بر این اسکلت دارای موادّی است که نقش جانبی و زینت آرائی و دکوراسیون را بازی می کند و بیشترین کارش تحمیق و اغفال مردم است، بدین شرح:
در همین یک ماده ۱۱۰، اختیارات وسیعِ بدون پاسخگوئی و مسئولیت پس دادن، چنان گسترده و همه جانبه است که می تواند هر انسانی را به دیکتاتوری و مستبد بدل کند. اما کار به همین جا ختم نمی شود.
موادّ فوق اسکلت اصلی قانون اساسی است که طبق آن مواد، تمامی نیروهای مسلح نظامی و انتظامی، و کل قوهٔ قضائیه(اصل ۱۵۷) در اختیار رهبری است که پاسخگو به احدی و هیچ مقامی نیست الا به خدا آن هم در روز قیامت.

به منظور برطرف کردن نواقصی، برای تقویت اسکلت دیکتاتوری، موادی دیگری در قانون اساسی تعبیه شده که به لحاظ اجرای خواست دیکتاتور به مانند آلماتور مسلح در ساختمان، اسکلت فوق را برای استحکام بیشتر تقویت و تکمیل می کند. آلماتور ها در قوۀ مقننه بکار می آیند.

۲- وسایل نگهدارنده اسکلت از تعرضات احتمالی در قوه مقننه

وسایل نگهدارنده اسکلت از تعرضات احتمالی در قوه مقننه و در مواقع خطر از طریق شورای نگهبان عمل می شود و در حقیقت شورای نگهبان که به منظور یکی از بازوهای اجرائی منویات رهبری در قانون اساسی تعبیه شده، از چنان اقتداری برخوردار است که قادر است هر قوه ای را فلج کند.

اصل ۴- «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است. » و این تنها اقتدار شورای نگهبان نیست. بر طبق اصل ۹۹ : «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آراء عمومی و همه‌پرسی را نیز بر عهده دار.»

ساخت شورای نگهبان

شورای نگهبان دارای ۶ فقیه و ۶ حقوقدان است که انتخاب ۶ فقیه آن با مقام رهبر است و ۶ حقوقدان را رئیس قوۀ قضائیه که رهبر او را تعیین کرده و زیر دست رهبر است به مجلس شورای اسلامی معرفی می کند و با رای مجلس انتخاب می شوند و آن ها را نیز غیر مستقیم رهبر تعیین می کند.(اصل ۹۱) تازه با اینکه ۶ نفر حقوقدان شورای نگهبان را غیر مستقیم رهبر تعیین می کند، برای محکم کاری، طبق اصل ۹۶ " تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس

شورای اسلامی با احکام اسلام با اکثریت فقهای شورای نگهبان و تشخیص عدم تعارض آنها با قانون اساسی بر عهده اکثریت همه اعضای شورای نگهبان است." که در حقیقت کار اصلی بر عهدهٔ فقها است و ۶ نفر حقوقدان نقش کارگزار فقها را بر عهده دارند

اصل ۹۸ - « تفسیرقانون اساسی نیز به عهده شورای نگهبان است.»

موافق اصل ۱۰۸- « قانون مربوط به تعداد و شرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آنها و آیین‌نامه داخلی جلسات آنان برای نخستین دوره باید به وسیله فقهای اولین شورای نگهبان تهیه و با اکثریت آراء آنان تصویب شود و به تصویب نهایی رهبر انقلاب برسد.»

ملاحظه می شود که با چنان اقتداری که شورای نگهبان دارد، مجلس اگر هم مجلس باشد، امکان اینکه بر خلاف نظر ولی مطلق فقیه چیزی تصویب شود، وجود ندارد. افزون بر اینکه استبدادگران فکر این را هم کرده اند که ممکن است چنین چیزی اتفاقی بیفتد، در این صورت طبق اصل ۱۱۲، کار به شورای تشخیص مصلحت نظام که به دستور رهبر تشکیل می شود و اعضای ثابت و متغیر آن را نیز رهبر تعیین می نماید، ارجاع می شود.(۱۴)

شورای نگهبان با چنان اقتدار و نقشی، در عین حالی که بازوی اجرائی رهبر است خود نیز نقش ولایت امری را بر عهده دارد. بر اساس موادّ فوق، دو قوه از سه قوه حکومت جمهوری اسلامی در دست ولی مطلقهٔ فقیه است، می ماند قوهٔ مجریه. این قوه نیز به لحاظ قانونی با اهرمهایی که به مانند شمشیر داموکلس بالای سر رئیس جمهور، در دست ولی فقیه قرار دارد، او را کنترل می کند:

اولین اهرم، کنترل رئیس جمهور طبق قانون اساسی، قوای مسلح نظامی و انتظامی است و بویژه سپاه پاسداران است که به خاطر " نگهبانی از انقلاب و دست آورد های آن پا بر جا می ماند"(اصل ۱۵۰) از این نگاه حتی امنیت جانی رئیس جمهور در دست کسانی است که فرماندهٔ آن ها، رهبر است.

دومین اهرم، در اختیار داشتن سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی است(اصلهای ۱۱۰، ۱۷۵)

سومین اهرم: اصل ۱۶۹

نظر به این که رئیس جمهور قادر است از طریق تصویبنامه و یا آئین نامه های هیئت دولت به بعضی از خواسته های خود جامه عمل بپوشاند، فکر این مسئله هم شده که اگر خدای ناکرده آن ها نیز موافق مقررات اسلام [بخوانید منویات ولی فقیه] نبود، جلو آن گرفته شود.

طبق این اصل " قضات دادگاه ها مکلفند از اجرای تصویبنامه ها و آئین نامه های دولتی که مخالف با قوانین و مقررات اسلامی یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه است خودداری کنند و هر کس می تواند ابطال این گونه مقررات را از دیوان عدالت اداری تقاضا کند." دیوان عدالت اداری هم « زیر نظر رئیس قوه قضائیه تأسیس می کردد» (اصل ۱۷۳)

چهارمین اهرم کنترل رئیس جمهور، از طریق شورای تشخیص مصلحت نظام، مجلس و قوۀ قضائیه زمانی که ضرورتی ایجاب کند عملی می گردد و....تمام اینها به مثابه اهرم کنترل رئیس قوۀ مجریه در دست رهبر برای اعمال قدرت قرار دارد. خدا هم چنان قدرتی در اعمال انسان به خود نداده است!

اگردرانتخاباتی سالم و درست، رئیس جمهوری انتخاب شود، باز به لحاظ قانونی و بر اساس همین قانون اساسی توان مانور چندانی جز تبعیت از ولی فقیه برایش باقی نخواهد ماند.

و به حقیقت آقای منتظری در باره قانون اساسی گفته است:

« حقیقت اینست که با قانون اساسی فعلی ایران که همه اهرمهای قدرت در اختیار رهبر قرارداده شده، بدون این که پاسخگو باشد و مسئولیتها، بر عهده رئیس جمهور قرارداده شده بدون این که اهرمهای قدرت را در اختیار داشته باشد، اگر از باب فرض، امام زمان هم رئیس جمهور شود، قدرت هیچ کاری را ندارد. این امر تضاد واضحی است در قانون اساسی که باید اصلاح گردد.»

۳- زینت آرائی جهت عیان نشدن فوری چهرهٔ دیکتاتوری

تما اصولی که در قانون اساسی از آن به عنوان ظرفیت های اجراء نشده یاد می شود عبارتند از: اصول ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۳ و ۱۶۸ است.

اصل ۲۲- " حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند."

اصل ۲۴ - « نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آن که مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. تفصیل آن را قانون معین می کند"

این قید قانون و یا اسلام و یا حقوق عمومی را کدام قانون و اسلام است و در دست چه کسی است و چه کسی آن را تعیین می کند؟ طبیعی است که در دست رهبر است و همین قیود مجوزی برای تعطیلی نشریات و مطبوعات تا به حال بوده و خواهد بود.

اصل ۲۵- « بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هر گونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون.»

اصل ۲۵ نیز با همان« مگر به حکم قانون»، مجوز سانسور و استراق سمع و تجسس را صادر می کند.

اصل ۲۶- « احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی یا اقلیت های دینی شناخته‌شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ‌کس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت. »

با آمدن این جمله که « وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند.» می شود جلو هر کدام آز آن ها را سد کرد.

اصل ۲۷- « تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است.» چون ریش و قیچی دست خودشان

است می توانند بر طبق این اصل مانع از تشکیل هر اجتماعی بشوند. همچنانکه تا به حال شده اند.

اصل ۳۲- « هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضایی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود. »

اصل ۳۳- « هیچ کس را نمی‌توان از محل اقامت خود تبعید کرد یا از اقامت در محل مورد علاقه‌اش ممنوع یا به اقامت در محلی مجبور ساخت، مگر در مواردی که قانون مقرر می‌دارد. »

اصل ۱۶۸- « رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. نحوه انتخاب، شرایط، اختیارات هیأت منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون بر اساس موازین اسلامی معین می‌کند.»

ملاحظه می کنید: قانونی که در این اصول نام برده شده بدون استثناء داری قیودی است که آن قیود در دست عاملان و آمران رهبری است و در سی سال گذشته از اینگونه قیود برای اجرا نشدن حقوق مردم بهره جسته اند و به موجب همین اصول هم دست ملت به جائی بند نیست. فکر می کنید، آقای منتظری اطلاع نداشت و یا نمی دانست که مواد فوق هم در قانون اساسی وجود دارد و این نظر را مطرح کرد که در درون چنین قانونی حتی امام زمان هم که رئیس جمهور شود، بقول آقای خاتمی نقشی جز تدارکاتچی را نمیتواند بازی کند؟ نه او خوب می دانست ولی چون با خودش و مردم یگانه بود، می دانست که قانون و اسلام دست ولی فقیه مطلق است و نه مردم.

اسکلت و آلماتورهای بنیادی قانون اساسی که در حقیقت مرامنامهٔ اجرائی چگونگی منویات ولایت مطلقهٔ فقیه است را مشاهده کردید. حال با توجه به

توضیحات فوق آیا شما خواننده محترم به این نتیجه نمی رسید که قانون اساسی بر پایهٔ همان نظریهٔ آقای خمینی که:
"در حکومت اسلامی بجای مجلس قانونگذاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تنشکیل می دهد مجلس برنامه ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می دهد..."(۱۵)، شوراهائی است که برای مشروعیت و قانونی کردن اجرای منویات ولی فقیه تنظیم شده و برنامه ریز آن است؟
حال از تمامی سران اصلاح طلب و دیگر حامیان آنان می پرسم که چگونه با چنین ساخت و سازی، راه به آزادی و استیفای حقوق فردی و اجتماعی و داشتن اختیار سرنوشت به دست خود می برد؟ بایدمان گفت: یا ولایت مطلقهٔ فقیه را نمی دانید چیست، یا قانون اساسی را مطالعه نکرده اید و یا اینکه چون چنین قانون اساسی در دوران قدرت و با حمایت شما ها به ملت ایران تحمیل شده است، آن را نادیده می گیرید و همچنان در پی به اجر در آوردن ظرفیتهای اجرا نشدهٔ آن هستید؟ بدون اینکه بخواهید بخشی از تاریخ کشور را نادیده بگیرید و یا صورت بعضی از رویدادهای کشور را پاک کنید، از تجربهٔ سی سال گذشته درس بگیرید که دوران خامنه ای دنبالهٔ دورهٔ خمینی است با این تفاوت که جنایت و غارتِ اموال ملت ایران روز به روز ابعاد گسترده تری به خود گرفته است. بنابر این اگر به راه ملت و آزادی و استیفای حقوق آنان بر آئید، بهترین زمانی است که کلام حق را جاری کنید که ولایت فقیه نه! ولایت جمهور مردم آری.
اگر شما هم با وجدان پاک خود خلوت کنید، اذعان خواهید کرد که نمی توان ثابت کرد تمامی این ستمها، استبدادگری ها، خلاف قانون عمل کردنها و تجاوز به حقوق و آزادی ها، زاییده دوران آقای خامنه ای است. اگر منصف باشیم خواهیم دید مهمترین آن ها ریشه در دوران آقای خمینی و روشی که او پایه گذاری کرد دارد. چه خوب می گوید آقای منتظری که ریشه همه خطاها و مصیبتهای را اندیشه ولایت مطلقه آقای خمینی می داند و در گفتن این حقیقت

ابایی ندارد. پس از سی سال باید این حقیقت را با تمام وجود تصدیق کرد. که برای خارج شدن از بن بست اولین قدم نفی ولایت فقیه، اصلی که ۳۰ سال است مانند مارغاشیه به دور ملت ایران پیچیده و مانع حرکت مردم به سوی آزادی، مردمسالاری،حقوقمداری و رشد و تعالی شده است.

وقتی اصلاح طلبان سخن از «اجرای بدون تنازل قانون اساسی» می رانند. آیا نمی دانند که محور در قانون اساسی، ولایت مطلقهٔ فقیه است؟ یعنی اصول دیگر این قانون به ترتیبی به نگارش در آمده اند که نه تنها مزاحمتی با ولایت فقیه پدید نیاورند، بلکه اجرای کامل آن را ممکن سازند. ابزار قدرت هم در اختیار «رهبر» هستند. نتیجه اینکه مردم از حق حاکمیت خود بطور کامل محروم هستند. شاید علت اصلی این سخن «اجرای بدون تنازل قانون اساسی» این باشد که این قانون در دوران قدرت و با کمک خودشان تدوین و زمانی که سانسور همه جانبه بر مطبوعات و دستگاهای رسانه های عمومی بر قرار بود، و مردم نمی توانستند از کم و کیف آن اطلاع حاصل کنند، به رفراندوم گذاشته شده است.

برای اطلاع از نظر اصلاح طلبان امروزی کافی است که نظر رئیس قوه قضائیه و نخست وزیر کفایت می کند.

آیت الله موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور(= رئیس قوه قضائیه) و امام جمعه موقت تهران، در نماز جمعه گفت: «ای امام، با تو میثاق می بندیم اسلام را همانگونه که تو خود می خواستی پیاده کنیم» (۱۶)

آقای خامنه ای چنین گفت: « قانون اساسی جدید که یکی از آخرین آرمانهای امام عزیزمان است میثاق ملت امت با انقلابی است که بیش ار ده سال است که آماج توطئه های عنود و لجوج و نادان بزرگ و کوچک بده است.» (۱۷)

آقای میر حسین موسوی نخست وزیر در جلسه هیئت دولت در مورد همه پرسی قانون اساسی گفت « شرکت گستردهٔ مردم مردم در انتخابات قابل تقدیر است »و ی افزود « اگر چنین اقدامی از سوی یک ملت مظلوم انجام می گرفت، الآن دولتهای غربی و سازمان ملل چنیدن اطلاعیه صادر کرده بودند و عکس

العمل هایی حتی تا حد محاصره اقتصادی و تهاجم نظامی نیز از سوی سران این کشورها و نوکران آنها تجویز می شد اما اینک سکوت مرگبار گرفته است» (۱۸)

حق را بخواهید به نظر من حرف آقای موسوی اردبیلی و خامنه ای صائب است. زیرا اینان اسلام را بر اساس بینش آقای خمینی و خودشان که بینش و گفتمان قدرت از دین است را به اجرا درآورده، و در حقیقت آخوند را سوار و دین را پیاده کرده اند .

حال راه حل چیست؟

از نظر من قانون اساسی نیست که ملت را به آزادی و حقوق خویش می رساند، بلکه آگاهی وغفلت نکردن مردم از حقوق و آزادی خویش است که انسان به آزادی و حقوقمداری می رساند. و حفظ و نگهداری آن هم به عهده خود ملت است. ملت است که باید فرهنگ آزادیخواهی، حقوقمداری، دموکرات منشی و همزیستی مسلمت آمیز را داشته باشد تا دیکتاتورها نتوانند به آنها تجاوز کنند. کم نیستند کشورهائی که قانون اساسی درست و حسابی هم دارند اما دیکتاتوران تحت نامها و ادعاهای گوناگون بر آنها حاکمند. مگر در همین کشوری که ما زندگی می کنیم یعنی انگلستان قانون اساسی وجود دارد؟ پس مشکل تنها نبود قانون اساسی نیست که ما در استبداد زندگی می کنیم.

اما چون ما ها فکر می کنیم که داشتن قانون اساسی معجزه می کند و یا این که باید پایه و اساسی به عنوان عهد و پیمان جمعی باشد تا بشود بر اساس آن هم کشور اداره شود و هم هر یک از آحاد ملت از آزادی و حقوق خویش برخوردار باشد، ما آن قانون اساسی را هم داریم.

ما به جای قانون اساسی یا بهتر است بگویم سامانه اجرای منویات ولایت مطلقهٔ فقیه، می توانیم قانون پیش نویس قانون اساسی که دولت موقت آن را تهیه کرد و شورای انقلاب آن را تصویب کردن و آقای خمینی هم آن را مورد تأیید قرار داد و مراجع دیگر هم آن را پذیرفته بودند و در آن حقوق و آزادی ملت هم،

تأمین شده بود و از ولایت فقیه هم خبری نبود، آن را پایه و اساس قرار دهیم و بعد هم اگر کم و زیادی در آن دیده شد، در فرصت مناسب به اصلاح آن بپردازیم. پس مشکل ما در نبود قانون اساسی نیست. مشکل اساسی غفلت از آزادی و حقوق و نداشتن فرهنگ آزادیخواهی، حقوقمداری، دموکرات منشی و همزیستی مسلمت آمیز است.

**مقاله فوق ابتدآء، در ۲۵ فروردین ۱۳۸۹در سایتها منتشر شده و سپس در تاریخ ۲۴ مهر ۱۳۸۹ در انجمن حامیان آزادی و حقوقمداری در ایران، در لندن مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. نظر به اینکه در این سلسله مقاله ها از قانون اساسی جمهوری ولایت فقیه سخن به میان آمده است. به منظور شناختی مفید و مختصر از این قانون که چگونه سامانه ای است، به کتاب افزوده شد.

نمایه و یادداشت :

۱- حکمت و حکومت، دکتر مهدی حائری تزدی،چاپ اول ۱۹۹۵،چاپ شادی، ص۱۹۳.
۲- حکومت اسلامی، آیت الله خمینی،۱۳۹۱ ۰هجری برابر ۱۹۷۱ میلادی، ص۲۷.
۳- همان سند،ص۵۲ و۵۳.
۴- همان سند،ص ۶۰ همان سند.
۵- همان سند،ص ۶۵.
۶- همان سند،ص ۸۷.
۷- همان سند،ص ۱۲۲و ۱۲۷ .
۸- کیهان، شنبه ۱۲ دیماه ۱۳۶۶، شماره ۱۴۰۸ ص ۱۸.
۹- صحیفه‌نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰، نامه آقای خمینی، مورخ ۶۶/۱۰/۱۶.
۱۰- همان سند، نامه آقای خمینی به خامنه ای، مورخ ۶۶/۱۰/۲۱.
۱۱-صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۷۸.
۱۲- همان سند، ج ۱۶ ص ۲۱۱ ـ ۲۱۲.
۱۳- همان سند، ج۲۰،ص ۵۱.
۱۴- اصل ۱۱۲ - مجمع تشخیص مصلحت نظام. « مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصحلت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل می‌شود. اعضاء ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می‌نماید. مقررات مربوط به مجمع توسط خود اعضاء تهیه و تصویب و به تأیید مقام رهبری خواهد رسید.»
۱۵- حکومت اسلامی، آیت الله خمینی،۱۳۹۱ ،ص ۵۲و۵۳.
۱۶مهوری اسلامی ۷ مرداد ۱۳۶۸، شماره ۲۹۴۳.
۱۷- جمهوری اسلامی ۷ مرداد ۱۳۶۸، شماره ۲۹۴۳.
۱۸- جمهوری اسلامی ۹ مرداد ۱۳۶۸، شماره ۲۹۴۵.

از پیش گفتار

باید حق داد به همه جوانانی که بعد از انقلاب چشم به جهان گشوده‌اند که باجدیت و شگفتی و اعتراض از امثال ماها بپرسند که چرا اینگونه شد؟ چگونه شد که طولی نکشیده یکی از مردمی ترین و مسالمت آمیزترین انقلابات کلاسیک دنیای جدید، این چنین از مضمون اصلی خویش که ضداستبدادی بود منحرف گشت و در ایران راه برای یکی از بدترین و قهقرایی ترین انواع دیکتاتوری که استبداد و دیکتاتوری دینی است، گشوده شد؟ این پرسش وقتی به تاریخ شکست مشروطیت و جنبش ملی شدن نفت افزوده شود خبر از واقعیتهای تلخی در فرهنگ سیاسی ما دارد. واقعا می توان به جد پرسید آیا حوالت تاریخی ما بوده است که دچار یک چنین مصیبت بزرگ ملی شده ایم ؟ و یا نظیر بعضی ها و بویژه بخشی از سلطنت طلبانی که در آن رژیم بر مسند قدرت بوده اند، به دنبال "تئوری توطئه" باید بود؟

....